

# پادشاهی علم

جلد هفتم ۱۳۴۶-۱۳۴۷

با فهرست کامل هفت جلد

ویرایش از

علینقی عالیخانی



# **The Alam Diaries**

**Edited by  
Alinaghi Alikhani**



---

**Ibex Publishers**  
Bethesda, Maryland

# یادداشت‌های علم

جلد هفتم ۱۳۴۶-۱۳۴۷

با فهرست کامل هفت جلد

ویرایش از علینقی عالیخانی



# یادداشتهای علم



یادداشت‌های علم، جلد هفتم

آغاز یادداشتها

از اردیبهشت ۱۳۴۶ تا پایان بهمن ۱۳۴۷

با فهرست کامل هفت جلد

ویرایش از علینقی عالیخانی

The Diaries of Asadollah Alam, Volume VII:

1346-1347 [1967-1968]

with complete index to all seven volumes

edited and introduced by Alinaghi Alikhani

Copyright © 2014 Ibex Publishers, Inc.

All rights reserved. No part of this book may be reproduced or retransmitted in any manner whatsoever, except in the form of a review, without written permission from the editor.

ISBN: 978-1-58814-072-2

Manufactured in the United States of America

The paper used in this book meets the minimum requirements of the American National Standard for Information Services—Permanence of Paper for Printed Library Materials, ANSI Z39.8-1984

Ibex Publishers strives to create books which are complete and error free. If you spot any errors or have any other suggestions, please write us at the address below or email us at: [corrections@ibexpub.com](mailto:corrections@ibexpub.com).

Ibex Publishers, Inc.  
Post Office Box 30087  
Bethesda, Maryland 20824 USA  
telephone: 301-718-8188  
facsimile: 301-907-8707  
[www.ibexpublishers.com](http://www.ibexpublishers.com)

صادق عظیمی، دوست نزدیک علم، که نگهداری یادداشتهای او را  
به عهده داشت، سه سال پیش در ژنو درگذشت. روانش شاد باد.

## فهرست مندرجات

۹.....	سپاس.....
۱۱.....	یادداشت توضیحی.....
۲۹.....	یادداشت‌های ۱۳۴۶.....
۲۵۵.....	یادداشت‌های ۱۳۴۷.....
۴۵۹.....	نمایه کامل هفت جلد.....

## سپاس

سه تن از دوستان من، آقایان پرویز خزیمه علم، علیرضا رستگار، و دوست دیگری که مایل به ذکر نامش نیست با کمک مالی خود، تهیه فهرست اعلام را میسر ساختند.

بانو مریم قزلی نیز تایپ کردن جلدهای پنجم، ششم و بخش عمده‌ای مجلد کنونی را با علاقه و صمیمیت انجام دادند.

ویراستار سپاس فراوان خود را به همه دوستان نامبرده تقدیم می‌دارد.

## یادداشت توضیحی

یادداشتهای علم از هنگامی آغاز می‌شود که شاه به اوج قدرت خود رسیده و پس از اجرای برنامه‌هایی که «انقلاب شاه و ملت» خوانده می‌شد، محبوبیت زیادی میان توده‌ی مردم پیدا کرده بود. شاه پس از فراز و نشیبهایی که در دوران ۲۶ سال پادشاهی خود دیده بود، احساس می‌کرد که اکنون بر همه‌ی کسانی که مانع راه او برای رسیدن به قدرت مطلقه بودند فائق آمده و می‌تواند آن گونه که دلخواه اوست عمل کند. شاه توانسته بود در طی همه‌ی این سالیان در برابر تندبادهای سیاسی و اجتماعی، به هر صورتی که شده، تاج و تخت خود را نگهدارد و اکنون یگانه تاز صحنه‌ی سیاسی ایران شود.

آغاز سلطنت او در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ در ۲۲ سالگی در هنگامی بود که ارتشهای انگلستان و شوروی، در دوران جنگ دوّم جهانی، خاک کشور را اشغال کرده و هنوز وضع سیاسی ایران روشن نبود. انگلیسیها مردّد بودند که آیا با ادامه‌ی سلطنت خاندان پهلوی موافقت کنند یا کسی را از خاندان قاجار بر تخت نشانند. هنگامی که محمدعلی فروغی سرانجام موفق شد به آنان بفهماند که تغییر رژیم به سود هیچ طرفی نیست، فرض بر این بود که نقش شاه سلطنت است، نه حکومت، که باید در اختیار مجلس شورای ملی و دولت باشد.

در این سالیان شاه محبوبیت فراوانی داشت و خود او نیز می‌کوشید تا آنجا که می‌توانست به مردم نزدیک شود. رفتار ساده‌ی او بسیار دلنشین و با آنچه مردم در زمان رضاشاه دیده بودند تفاوت داشت. چند ماه پس از آغاز پادشاهی در ۱۸ آذر ۱۳۲۰ سرزده به گاردن پارتی در مهمانخانه شهرداری (محل کنونی پارک شهر) رفت و با مردم محشور شد. در همان سال نیز بدون اطلاع قبلی به هنرستان دختران (مخصوص دختران بی‌بضاعت) رفت و با آنان ناهار خورد و در سالهای بعد نیز این روش را ادامه داد. در این دوران کار شاه بیشتر بازدید از مؤسسه‌های خیریه، دانشگاه تهران و بیمارستانها بود و در هر بازدید مبلغی کمک مالی به بودجه آنها می‌کرد.

مردم گاهی او را تنها در حال راندن اتومبیل یا اسب سواری در تپه‌های اطراف شهر می‌دیدند. در خاطرات ابوالحسن ابتهاج آمده است که «یک روز تعطیل ... با اسب در



خیابان پهلوی که آن وقت فقط وسطش آسفالت شده بود و در طرفین خاکی آن می‌شد سواری کرد، می‌گذشتم. دیدم اتومبیلی با سرعت به سوی شمیران می‌رود. بعد از چند لحظه که از پهلوی من رد شد، ناگاه با سر و صدای زیادی ترمز کرد و برگشت و آمد جلوی من توقف کرد. دیدم شاه خودش پشت فرمان نشسته و کسی همراهش نیست. اسکورتی هم نداشت. فوراً از اسب پیاده شدم و [ادای] احترام کردم و مشغول صحبت شدیم. مردم هم از همان جا رد می‌شدند و شاه را می‌شناختند ... از رفتار ساده و بی‌آلایش او و همین که بی‌پروا مانند یک فرد عادی از شهر به شمیران می‌رفت، لذت بردم. این آن پادشاهی بود که من دوست داشتم.<sup>۱</sup>

شاه می‌کوشید خود را به عنوان فردی دموکرات و خدمت‌گذار مردم معرفی کند. در مراسم سلام نوروزی ۱۳۲۳ (۱۹۴۴) شاه گفت «عظمت و شکوه مقام سلطنت مرتبط و وابسته به قدرت و عظمت ملت است و هر قدر ملت توانا و مقتدر باشد، به همان اندازه مقام سلطنت که نماینده‌ی قدرت ملت است قوی و نیرومند خواهد بود». به زبان دیگر شاه اصالت ملت را پذیرفته و سلطنت را صرفاً تابعی از آن می‌دانست.

در سالهای اشغال ایران، اداره امور کشور به دست سیاستمدارانی بود که هرچند بیشتر آنان به شاه علاقمند و به اهمیت نظام شاهنشاهی برای حفظ وحدت کشور آگاه بودند، ولی در عمل او را به بازی نگرفته و امید داشتند به سلطنت قناعت کند. حتی در وزارت جنگ و ارتش نیز با آن که شاه رسماً فرمانده نیروهای مسلح بود، وزیر جنگ الزاماً با نظر او انتخاب نمی‌شد. به عنوان نمونه در ۱۳۲۱ احمد قوام (قوام السلطنه) برای پنج ماه خود وزیر جنگ بود. در دولتهای زودگذر بعدی نیز چندین بار این شغل به ابراهیم زند، یک سیویل که سابقه‌ی بانکداری داشت، محوّل شد.

تنها نخست وزیری که از همان آغاز روابط سردی با شاه داشت، قوام بود. علت این امر غرور قوام بود که شاه را حتی به صورت ظاهر به بازی نمی‌گرفت. گویا هنگامی که برای نخستین بار، مدتی پیش از احراز مقام نخست وزیری، به طور خصوصی به دیدار شاه جوان رفته بود، نخستین سخنانش به او این بود که «ماشاءالله چه قدر بزرگ شده‌اید!» این یادآوری

<sup>۱</sup> خاطرات ابوالحسن ابتهاج، جلد اول، لندن ۱۳۷۰ (۱۹۹۱)، صص ۸۹-۸۸

اشاره‌ای بود به بیست سال پیش از آن، هنگامی که قوام نخست وزیر، رضاخان سردار سپه وزیر جنگ و شاه کودکی سه ساله بود. رفتار متفرعن قوام باعث شد که شاه از همان آغاز نظر خوبی نسبت به او نداشته باشد. سه سال بعد نیز که قوام برای دومین بار نخست وزیر شد همین سردی رابطه میان او و شاه وجود داشت. در خاطرات ابوالحسن ابتهاج آمده است که «شاه... پیش من گله می‌کرد که قوام السلطنه (که در آن هنگام نخست وزیر بود)، چند ماه است اصلاً پیش من نیامده است. به همین جهت بارها به قوام السلطنه گفتم که این درست نیست، ایشان پادشاه کشور هستند، خوب نیست که شما پیش ایشان نمی‌روید، او که بیش از این از شما توقعی ندارد. قوام السلطنه، یک روز که در همین زمینه صحبت می‌کردیم، گفت شما این جوان را نمی‌شناسید، او مدام علیه من تحریک می‌کند».<sup>۱</sup> دولت نخستین قوام دیری نپایید (۱۰ مرداد تا ۲۴ اسفند ۱۳۲۱) و جای خود را به علی سهیلی داد. با پایان جنگ دوم جهانی (۲۴ مرداد ۱۳۲۴ / ۱۵ اوت ۱۹۴۵) ایران از دولتهای انگلستان و شوروی درخواست کرد طبق پیمان سه گانه‌ای که در ۹ بهمن ۱۳۲۰ امضاء شده بود، در عرض شش ماه خاک ایران را تخلیه کنند. آمریکا نیز مشمول همین توافق می‌شد. آمریکا و انگلستان در موعد معین نیروهای خود را از ایران بیرون بردند ولی شوروی از این کار سر باز زد. از همان اواخر جنگ، استالین در اندیشه‌ی گسترش نفوذ خود در ایران بود. از قرار، وی در جلسه‌ای «ضمن اظهار رضایت از مرزهای کشور، نظری به قفقاز انداخت و پیمانش را به سمت جنوبی نقشه گرفت و با اشاره به مرز ایران و شوروی گفت «از مرزهایمان در این جا راضی نیستم».<sup>۲</sup>

در این اوان جعفر پیشه‌وری مدیر روزنامه آذیر، که اعتبارنامه‌اش به عنوان نماینده تبریز در مجلس شورای ملی رد شده بود، به آذربایجان رفت و در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ با تأسیس حزب دموکرات بیانیه‌ای صادر کرد و خواستار خود مختاری آذربایجان و تعلیم آموزش

<sup>۱</sup> ابتهاج: همان صص ۸۹-۸۸

<sup>۲</sup> حمید شوکت، در تیررس حادثه، زندگی سیاسی قوام السلطنه، چاپ سوم، تهران ۱۳۸۵، ص ۱۹۷. این داستان را مگلاذزه (Megladze)، دبیر اول حزب کمونیست شوروی در گرجستان در سالهای پایانی حکومت استالین به فلیکس چونف (Felix Chuev) ویراستار کتاب (Molotov Remembers) نقل کرده و بعدها از سوی مولوتف نیز تأیید شده است.

ابتدایی به زبان ترکی شد. در کردستان نیز قاضی محمد حزب کومله را بر پا ساخت و رهبران این حزب پس از سفری به آذربایجان شوروی و گفت و گو با باقروف رئیس جمهور آذربایجان قفقاز، در بازگشت تشکیل جمهوری کردستان را اعلام کردند.

در تابستان ۱۳۲۴ در سراسر استانهای شمالی ایران که زیر اشغال شوروی بود، تشنجات شدیدی رخ داد. در خراسان گروهی از افسران و سربازان لشکر، یاغی و پس از زد و خوردهای شدیدی با نیروهای دولتی در گنبد قابوس و چند نقطه دیگر سرانجام سرکوب شدند. در شهرهای مازندران نیز اعضای حزب توده با گروههای مخالف زد و خوردهایی داشتند. هنگامی که دولت برای برقراری آرامش ۲۰۰ تن ژاندارم به این استان اعزام داشت، ارتش شوروی در فیروزکوه از ادامه‌ی حرکت این نیرو جلوگیری کرد.

از همه نگران کننده تر رویدادهای آذربایجان بود. دولت برای سرکوب آشوب تصمیم گرفت نیروی کمکی به آذربایجان گسیل دارد ولی ارتش شوروی در شریف آباد (نزدیکی قزوین) مانع ادامه حرکت آن شد. از اواخر تابستان، به تدریج افراد مسلح حزب دموکرات با پشتیبانی ارتش شوروی، سربازخانه‌های پادگانهای شهرهای این استان را تصرف کردند. سرانجام در ۲۲ آذر همین سال لشکر سوّم آذربایجان به فرماندهی سرتیپ علی اکبر درخشانی، فرمانده لشکر سوّم آذربایجان با امضای قراردادی با جعفر پیشه‌وری تسلیم و خلع سلاح شد. نظیر همین وقایع در کردستان نیز رخ داد. فرماندهان و افسران ارتش در هر دو استان به تدریج به تهران بازگشتند. به دنبال آن نیرویی هم که در شریف آباد ناچار به توقف شده بود به تهران فراخوانده شد. به موازات این تحولات، در کردستان نیز به دستور قاضی محمد پرچم کردستان جایگزین پرچم ایران شد.

برای رفع بحران، ابراهیم حکیمی، نخست وزیر وقت، تلاش کرد به شوروی رفته و با مقامهای آن کشور در باره‌ی حوادث آذربایجان به تفاهمی برسد، ولی با واکنش سرد دولت شوروی روبه رو و ناچار شد چند هفته بعد در ۳۰ دی ۱۳۲۴ استعفای خود را به شاه تقدیم دارد. یک هفته بعد قوام برای بار دوم با تأیید مجلس شورای ملی در واپسین روزهای دوره‌ی چهاردهم، از سوی شاه مأمور تشکیل دولت شد. سه هفته بعد قوام به همراه هیئتی مرکب از مشاوران سیاسی و اقتصادی و روزنامه نگاران رهسپار مسکو شد. وی در مذاکرات

خود در مسکو با استالین و مولوتوف خواستار خروج نیروهای شوروی از ایران شد و تأکید کرد که در مورد آذربایجان دولت برای اجرای اصلاحاتی که مغایر قانون اساسی نباشد، آماده است. مقامات شوروی پاسخ مثبتی به این درخواست نداده و در عوض مسئله نفت شمال ایران را مطرح کردند. قوام توضیح داد که عقد قراردادی در این زمینه وابسته به تصویب مجلس آینده است. از سوی دیگر انتخابات مجلس در شرایط اشغال ایران میسر نیست. با این که مذاکرات دو طرف به ظاهر به جایی نرسید، مقامات شوروی به قوام فهماندند که اگر در باره نفت به توافقی برسند، مسائل دیگر حل شدنی است.

پس از بازگشت قوام به تهران، دنباله‌ی مذاکرات مسکو در ایران با ایوان سادچیکف، سفیر کبیر تازه‌ی شوروی، از سر گرفته شد. در نخستین روزهای نوروز ۱۳۲۵ سادچیکف پیشنهادی در سه ماده به قوام ارائه داد: خروج نیروهای شوروی ظرف پنج تا شش هفته از ایران، تشکیل شرکت مختلطی برای اکتشاف و استخراج نفت در شمال ایران و تصویب آن از سوی مجلس در عرض هفت ماه، و تصریح این که رویدادهای آذربایجان مسئله‌ای داخلی است و باید بین دولت و مردم آذربایجان حل شود. در ۱۵ فروردین موافقتنامه‌ای در همین زمینه میان ایران و شوروی به امضاء رسید. نیروهای شوروی برپایه‌ی این توافق تا نیمه‌های اردیبهشت از سراسر خاک ایران خارج شدند. در ۸ اردیبهشت هیئت نمایندگی حزب دموکرات به ریاست جعفر پیشه‌وری از تبریز به تهران آمد تا درباره‌ی «خواستهای مردم آذربایجان» با دولت مذاکره کند. با توجه به موفقیت قوام در مذاکره با شوروی در مردادماه ۱۳۲۵ شاه به او لقب «جناب اشرف» داد. اعطای لقب از آغاز سلطنت رضاشاه ملغی شده بود ولی قوام فرآورده‌ی دوران قاجار بود و عاشق داشتن لقب.

در این میان حزب دموکرات آذربایجان «دولت» محلی را تشکیل داده بود که در رأس آن جعفر پیشه‌وری به عنوان باش وزیر (نخست وزیر) و گروهی نیز به عنوان وزیر قرار داشتند. قوام به آنان فهماند که اگر می‌خواهند با دولت مرکزی کنار بیایند باید از این گونه نام گذاریها خود داری کنند. در نتیجه عنوانها تغییر کرد و از جمله عنوان سلام الله جاوید و ضیاء شبستری به ترتیب از وزیر کشور و رئیس مجلس ملی تبدیل شد به استاندار و رئیس

انجمن ایالتی. مذاکره با مقامهای حزب دموکرات همچنان در تبریز و تهران دنبال شد ولی هیچگاه به نتیجه‌ای نرسید.

از آغاز آذر ۱۳۲۵ نیروهای ارتش ایران وارد زنجان شدند و دولت به «استاندار» آذربایجان یاد آور شد که انتخابات مجلس شورای ملی باید زیر نظر بازرسان دولت و نیروهای انتظامی که از تهران فرستاده خواهند شد صورت پذیرد. هرگونه نافرمانی و مقاومت از سوی رهبران حزب دموکرات آذربایجان پیامدهای ناگواری برای آنان خواهد داشت. ارتش ایران در زنجان به پیشرفت خود ادامه داد و پس از زد و خورد کوتاهی در میانه و قافلان کوه، در ۲۱ آذر در میان استقبال مردم وارد تبریز شد. ستونهای دیگری از ارتش نیز به شهرهای عمده آذربایجان و کردستان فرستاده شدند. پیشه‌وری و بیشتر سران حزب دموکرات آذربایجان به شوروی گریختند. عمر جمهوری کردستان نیز پایان یافت و سران آن اعدام و گروهی نیز متواری شدند.

شوروی که بیش از هر چیز در پی امتیاز نفت بود، در این میان نقش میانجی را بازی کرد. چند روز پیش از ورود ارتش ایران به آذربایجان، استالین به رهبران حزب دموکرات دستور داد «از درگیری نظامی خودداری کنند تا مسئله‌ی نفت در فضایی صلح آمیز پیش رود».<sup>۴</sup> سپس نیز در نامه‌ای تأکید کرد «قوام در مقام نخست وزیر از حق فرستادن نیرو به هر نقطه ایران و از آن جمله آذربایجان برخوردارست. از این رو، ادامه مقاومت مسلحانه نه صلاح است و نه ضروری و مفید... به محض دریافت دستور رهبر شوروی، کنسولگری شوروی در تبریز رهبران آذربایجان را تحت فشار قرار داد که دست از مقاومت بردارند و مانع ورود نیروهای دولتی نشوند».<sup>۵</sup>

در صحنه‌ی بین‌المللی نیز ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت کرد و با پشتیبانی کشورهای انگلستان و آمریکا خواستار خروج نیروهای شوروی از ایران شد. در این مورد نمایندگان ایران، به ویژه حسین علاء، نقش فعالی داشتند. قوام در ضمن این که با دولت شوروی مذاکره می‌کرد و پیشرفت آن را به اطلاع حسین علاء می‌رسانید محرمانه

<sup>۴</sup> حمید شوکت، همان، ص ۲۷۲.

<sup>۵</sup> همان، ص ۲۷۲.



به او دستور داده بود همچنان شکایت ایران را دنبال کند و به این سان شوروی را در صحنه جهانی زیر فشار قرار دهد. علاء در تلگرافی به قوام گزارش داد «در عین حال که این جانب بر حسب دستور جناب عالی، بیاناتی در شورا نموده و از وجود مذاکرات بین دولت ایران و دولت شوروی اظهار بی اطلاعی می‌کردم و در همان موقع که در اثر وصول تلگراف واصله به شورا می‌گفتم موافقتی در مسکو حاصل نگردیده و در تهران هم مذاکرات تعقیب نشده، در این جا مقامات مربوطه می‌دانستند که مطلب آن‌طورها نیست که در این جا مطرح و وانمود می‌شود...»<sup>۶</sup> قوام در نامه‌ای خصوصی به علاء، از او خواسته بود که «همچنان به شکایت ایران در شورای امنیت ادامه دهد و به دستوری که از تهران می‌رسد توجهی نکند».<sup>۷</sup> یک بار نیز در برابر شکایت سفیر شوروی که سرگرم مذاکره با دولت ایران بود، گفت که نماینده‌ی ایران در سازمان ملل احساساتی شده و بدون دستور دولت مطالبی گفته است! به این سان آشوبی که استقلال و تمامیت ارضی ایران را تهدید می‌کرد، پایان یافت. اکنون قوام می‌توانست به انتخابات دوره‌ی پانزدهم مجلس شورای ملی و تعیین تکلیف تشکیل شرکت مختلط نفت با شوروی بپردازد. انتخابات مطابق معمول همراه با دستکاری گسترده‌ی دولت انجام یافت و حزب دموکرات ایران که قوام برپا ساخته بود، اکثریت کرسیها را به دست آورد. دولت قوام مقاله‌ی نامه‌ی ایران و شوروی را درباره‌ی نفت به مجلس شورای ملی تقدیم کرد ولی مجلس در ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶ با اکثریت ۱۰۲ تن از ۱۰۴ تن نماینده‌ی حاضر، آن را رد کرد. روشن بود که قوام خود هیچ گونه تمایلی به تصویب این مقاله نامه نداشت ولی برای حفظ ظاهر در مجلس از آن دفاع کرد.

همراه با این تصمیم، مجلس «واگذاری هر گونه امتیاز استخراج نفت و مشتقات آن به خارجیها و ایجاد هر نوع شرکت برای این منظور که خارجیها در آن به وجهی از وجوه سهمی داشته باشند»، ممنوع اعلام کرد. همچنین دولت مکلف شد «راجع به نفت جنوب به

<sup>۶</sup> حمید شوکت، همان، ص ۲۱۳.

<sup>۷</sup> همان، ص ۲۱۴.

منظور استیفای حقوق ملی مذاکرات و اقدامات لازمه را به عمل آورد و مجلس شورای ملی را از نتیجه آن مطلع سازد.<sup>۸</sup>

قوام برنامه‌ای را که به خاطر آن توانست برای ۲۲ ماه مصدر امور کشور شود، با موفقیت انجام داده بود و دیگر شاه و سیاست پیشگان قدیمی نیازی به او نداشتند. حزبی را هم که امید داشت پشتیبان او شود و اجازه دهد باز برای مدتی سر کار بماند، دچار تجزیه شد. مجلس به او رأی اعتماد نداد و دولت ساقط شد. بیست روز بعد قوام رهسپار اروپا شد. چند ماه پیش از استعفای قوام، در ۲ خرداد ۱۳۲۶ شاه برای بازدید رهسپار آذربایجان شد و پس از عبور از قزوین و زنجان، فردای همان روز به تبریز رسید. استقبال شورانگیز مردم در مسیر این سفر بیش از آن بود که کسی بتواند تصور کند. مردم شهر تبریز تا دوازده کیلومتری به استقبال شاه رفتند. در رضائیه هیجان مردم آنچنان بود که شاه را به گریه انداخت. شاه از همه‌ی شهرهای آذربایجان و همچنین از مهاباد بازدید کرد و سپس از راه آستارا و رشت به تهران بازگشت. در تهران نیز گروه انبوهی از او استقبال کردند و تراکم جمعیت به حدی بود که اتومبیل رو بازی که شاه در آن ایستاده بود و به احساسات مردم پاسخ می‌داد، برای رسیدن از میدان ۲۴ اسفند (نزدیک دانشگاه تهران) به چهارراه پهلوی بیش از سه ساعت صرف وقت کرد. اطراف شاه نیز هیچ گونه محافظی نبود و مردم اتومبیل او را احاطه کرده بودند. چنین ابراز احساساتی به کلی بی‌سابقه بود و دیگر هرگز تکرار نشد. از نظر مردم شاه نمادی بود نگهدارنده‌ی استقلال و وحدت ملی. او که تا آن زمان هنوز چندان آلوده‌ی سیاست نشده بود، نماینده نهادی بود که مردم ایران را به یک دیگر نزدیک می‌کرد. وی در این هنگام در اوج محبوبیت خود بود. دریغاً که تعبیر شاه از مشاهده چنین احساساتی به کلی در جهت عکس توقع مردم بود. او که از چند سال پیش می‌کوشید در سیاست روز کشور نقش فعالی داشته باشد، از این فرصت بهره گرفت و به تدریج بر قدرت سیاسی خود افزود.

در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ هنگامی که شاه طبق رسم همه ساله برای شرکت در جشن تأسیس دانشگاه تهران، به دانشکده حقوق می‌رفت، مورد سوء قصد شخصی به نام ناصر فخرآرایی

<sup>۸</sup> محمد علی موحد، خواب آشفته نفت: دکتر مصدق و نحضت ملی ایران، ج. ۱، تهران، صص ۷۳-۷۲.

قرار گرفت. با این که پنج تیر از فاصله‌ی کوتاهی به شاه شلیک شد، او فقط در سوی گونه‌ی چپ و پشت دو زخم سطحی برداشت. سه گلوله که کلاه او را سوراخ کرده بود به طور معجزه آسایی به سر او اصابت نکرد. دو روز بعد شاه در پیامی رادیویی خطاب به ملت ایران گفت، «این گونه حوادث خللی به استحکام عقیده و ثبات اراده من در راه خدمت به وطن وارد نمی‌سازد، بلکه برای حفظ مملکت و تأمین رفاه و آسایش مردم ثابت قدم تر بوده و از ایثار جان نیز در صورت لزوم دریغ نخواهم ورزید». چند روز بعد دولت اعلام داشت که سوء قصد از سوی سازمان تروریستی حزب توده ایران انجام یافته است. به دنبال آن حزب توده غیر قانونی اعلام شد و سران آن دستگیر شدند.

این توطئه موجب واکنش گسترده‌ی مردم به سود شاه شد و وی از این حادثه نهایت بهره برداری را کرد. به دستور او دولت لایحه‌ای را برای تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر چند اصل قانون اساسی به تصویب مجلس شورای ملی رساند. از جمله، مجلس مؤسسان اصل ۴۸ قانون اساسی را تغییر و به شاه اجازه داد هر موقع که صلاح بداند، بتواند دو مجلس شورا و سنا را منحل کند. مجلس سنا مرکب از صد تن بود که نیم آن به انتخاب شاه و نیم دیگر از سوی مردم در انتخابی دو درجه‌ای صورت ملی گرفت. به این سان شاه گام بزرگی در راه گسترش اختیارات خود بر داشت. تشکیل مجلس سنا مورد علاقه‌ی هیچ کس نبود و افکار عمومی نیز به آن واکنشی منفی داشت و نیازی به برپایی آن نمی‌دید. کسی که در این میان شهادت به خرج داد و شاه را از قدرت طلبی بر حذر داشت، قوام بود. وی در ۲۹ اسفند ۱۳۲۸ در نامه‌ای سرگشاده به شاه یادآور شد «... اعلیحضرت پادشاه فقید نیز در طی بیست سال سلطنت با قدرت مطلقه به هیچ وجه تغییر مواذ مربوط به حقوق ملت ایران را در مخیله خود راه ندادند» و سپس افزود «اینک با صدور منشور ملل متفق و اعلامیه حقوق بشر ... دنیا حقوق بیشتری برای مردم گیتی شناخته است، اعلیحضرت همایونی که حفظ و صیانت قانون اساسی را به عهده گرفته‌اند و سوگند یاد فرموده‌اند، چگونه امر می‌فرمایند این وثیقه محکم را که در دست ملت ایران است از ریشه و بنیان بر هم بزنند و قوانین مصوبه‌ی مجلس شورای ملی را که از دربند مجلس سنا هم با اشکالات متصوره بگذرد، قابل تعویق، یا تعلیق یا توقیف گردانند و توجه نفرمایند که چنین فکر در حکم تعطیل قوانین و مجوز

الغای مشروطیت است». در پایان نامه آمده است «در صورتی که به عرایض صادقانه فدوی ترتیب اثر ندهند و باز مجدّد و مصرّ بر چنین اقدامی باشند، دیری نخواهد گذشت که ملاحظه خواهند فرمود این عمل، موقّتی و زودگذر و نتایج آن بسیار وخیم و بی‌شبهه به خشم ملی و مقاومت شدید عامّه منتهی خواهد گردید و آن روزست که زور سرنیزه و حبس و زجر مدافعین حقوق ملت، علاج بر پریشانیها و پشیمانیها را نخواهند نمود».

این نامه بر شاه سخت گران آمد و به ابراهیم حکیمی، وزیر وقت دربار، دستور داد پاسخ او را بدهد. حکیمی در نامه بسیار تند خود می‌نویسد «... چون خود موجب شده‌اید پرده از روی اعمال و افعال مفسدت آمیز شما برداشته شود بالطبع صلاحیت داشتن خطاب حضرت اشرف را فاقد می‌شوید، بدین جهت برحسب فرمان مطاع مبارک، از این تاریخ عنوان مذکور از شما سلب می‌شود».

قوام در پاسخ نامه‌ی حکیمی، نامه سرگشاده دیگری به حضور شاه نوشت و یادآور شد که «از مدلول جواب واضح بود که آن چه را شرح داده‌اند بر حسب ابتکار شخص ایشان نبوده، چه عمری ست با ایشان رفاقت و خصوصیت داشته‌ام و در تمام این مدت کلمه‌ای برخلاف نزاکت و احترام از ایشان نسبت به خود نشنیده‌ام. پس مسلم است که آنچه را ایشان امضاء نموده‌اند، ابلاغ فرمایشات همایونی بوده و بنابراین روی سخن و عرض جواب به پیشگاه همایونی ست نه جناب آقای ابراهیم حکیمی ...». سپس قوام به یکایک اتهاماتی که به او زده شده پاسخ داده و در پایان می‌افزاید که «آن چه را با کمال وضوح و خلوص به عرض رسانده‌ام، در راه خیر مملکت و صلاح شخص اعلیحضرت بوده و باز هم عرض می‌کنم که دوام و بقای سلطنتها و موقّقیتهای در حفظ و حراست حقوق ملت و احترام به افکار عامه است و در این موقع انتظار عموم از پیشگاه مبارک این است که حقوق ملت ایران طبق قانون اساسی موجود محفوظ بماند و امور کشور به مبعوثین ملت و وزرای مسؤول واگذار شود و دولتها مانند همیشه با رأی تمایل مجلس انتخاب شوند و اعلیحضرت همایونی طبق روح قانون اساسی سلطنت فرمایند ... بدیهی ست با پیروی مراتب فوق عموم افراد ملت را به وفاداری و فداکاری تشویق و ترغیب فرموده و قلوب مردم را به مهر و محبت وجود مبارک تسخیر خواهند فرمود. برعکس اگر حقوق مردم گرفته شود و دلها شکسته و مجروح

گردد، جز یأس کلی و ناامیدی عمومی که موجب بغض و عناد و مقدمه مقاومت و طغیان است، نتیجه‌ای نمی‌توان انتظار داشت...». گویی قوام حوادث دردناکی را که به شاهنشاهی ایران پایان داد به چشم می‌دید. دریغا که گوش شنوایی نبود و شاه بی‌اعتنا به این هشدارها در راه خودکامگی افتاده بود.

مقارن این زمان با توجه به تصمیمی که مجلس در هنگام رد موافقتنامه‌ی تشکیل شرکت مختلط ایران و شوروی گرفته بود، دولت موظف بود برای بهبود شرایط قرارداد نفت جنوب به سود ایران، با شرکت نفت انگلیس و ایران وارد مذاکره شود. قوام دستور اجرای این تصمیم را به وزارت دارایی داده بود ولی با استعفای او این امر به دولتهای بعدی محول شد. مذاکرات دولت با مقامات شرکت نفت جنوب از زمان روی کار آمدن دولت عبدالحسین هژیر آغاز شد و در دولت عیسی ساعد در ۲۸ تیرماه ۱۳۲۸ به نتیجه رسید و موافقتنامه‌ی دولت و شرکت نفت به مجلس شورای ملی تقدیم شد. عباسقلی گلشائیان، نماینده‌ی ایران برای مذاکره با شرکت نفت، از این توافق راضی نبود و نمی‌خواست آن را امضاء کند ولی مداخله شاه، دولت ساعد را واداشت که موافقتنامه را به مجلس برد و امیدوار باشد که اکثریت مجلس با آن موافقت خواهد کرد.<sup>۹</sup>

بر اساس این قرارداد الحاقی درآمد ایران از هر بشکه نفت از ۱۹ سنت به ۳۴ سنت افزایش می‌یافت در حالی که قراردادی که در ونزوئلا منعقد شده و عربستان سعودی نیز سرگرم مذاکره درباره شرایط مشابهی بود، اصل تقسیم مساوی سود ناویژه میان دولت و شرکت نفت مورد قبول قرار گرفته بود و در این صورت سهم ایران از درآمد نفت از هر بشکه، با توجه به قیمت روز بازار، به ۷۲/۵ سنت می‌رسید. برای رسیدگی به این موافقتنامه، مجلس در اول تیرماه ۱۳۲۹ کمیسیونی مرکب از ۱۸ تن از نمایندگان انتخاب کرد. کمیسیون در نخستین جلسه‌ی خود در ۵ تیر ۱۳۲۹ محمد مصدق را به سمت ریاست کمیسیون و حسین مکی را به سمت مخبر برگزید. پنج تن از اعضای کمیسیون عضو جبهه‌ی ملی بودند. کمیسیون پس از چند ماه بحث، موافقتنامه را رد و به دنبال آن مجلس شورای ملی نیز در ۲۱ دیماه ۱۳۲۹ گزارش کمیسیون را تأیید کرد. از هنگام تقدیم قرارداد الحاقی تا پایان سال

<sup>۹</sup> محمد علی موحد، همان، صص ۹۱-۹۲.



۱۳۲۹ چندین نخست وزیر بر سر کار آمدند. آخرین آنان سپهبد حاج علی رزم آرا در ۱۶ اسفند ماه به دست یکی از اعضای گروه «فدائیان اسلام» کشته شد و سپس حسین علاء در ۳۱ اسفند دولت تازه را تشکیل داد.

در این میان فکر ملی کردن صنعت نفت در مجلس و در میان مردم اشاعه یافت و سر انجام در ۱۷ اسفند ماه ۱۳۲۹ کمیسیون نفت پیشنهاد فراکسیون وطن (متشکل از نمایندگان جبهه‌ی ملی) را درباره‌ی ملی شدن نفت تصویب کرد. کمیسیون از مجلس خواستار شد برای دو ماه دیگر مأموریتش تمدید شود تا نحوه‌ی اجرای این تصمیم را تعیین کند. مجلس شورای ملی در ۲۴ اسفند و مجلس سنا پنج روز بعد گزارش کمیسیون را تصویب کردند. در ۵ اردیبهشت ۱۳۳۰ طرح اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت از سوی کمیسیون تهیه شد و در ۷ اردیبهشت به تصویب مجلس رسید.

دولت علاء در ۶ اردیبهشت استعفا داد و دو روز بعد به دنبال اظهار تمایل مجلس در ۸ اردیبهشت فرمان نخست وزیری مصدق از سوی شاه صادر شد. در این هنگام احساسات مردم برای ملی کردن نفت جنوب به اوج خود رسیده و مصدق مظهر آرزوهای ملت برای گرفتن حق کشور و تأمین آینده‌ای بهتر بود. شاه با این که ترجیح می‌داد شخصی مانند سید ضیاءالدین طباطبائی مسؤول تشکیل دولت شود و مسئله نفت را با انگلیسیها حل کند، ولی مخالفت چندانی هم با مصدق نداشت و در هر صورت با توجه به استقبال بی‌سابقه‌ی مردم ناچار بود با او بسازد.

برنامه‌ی مصدق شامل دو ماده بود: اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و اصلاح قانون انتخابات مجلس شورا و شهرداریها. ولی در عرض بیش از ۲۷ ماهی که مصدر کار بود، تمام وقت او مصروف پیدا کردن راهی برای حل مسئله نفت شد. در این مدت آمریکا که نگران گسترش نفوذ گروه‌های چپ و طرفدار شوروی، به ویژه حزب توده بود، کوشید انگلیسیها را به مذاکره با ایران برای یافتن راه حلی رضایت بخش برای دو طرف وا دارد. در این دوره پنج بار پیشنهادهایی برای حل مسئله نفت به دولت ایران عرضه شد. دو پیشنهاد نخستین در عمل همان نگهداری اصل ۵۰-۵۰ برای تقسیم سود همراه با مدیریت صنعت نفت به وسیله شرکت نفت انگلیس و ایران بود. پیشنهاد سوم عبارت از قرار دادن صنعت

نفت زیر نظر بانک جهانی بود. این بانک علاقه‌ای به درگیری در این کار نداشت ولی حاضر شد به طور موقت چنین مسؤولیتی را به عهده گیرد. نحوه تقسیم سود به صورتی بود که در عمل سهم ایران ۸۷ سنت در بشکه یا به عبارت دیگر ۶۰٪ سود می‌شد ولی از آن مبلغی به عنوان غرامت به شرکت نفت، برای چند سال کسر می‌شد و در این مدت درآمد ایران به ۵۰ سنت در بشکه کاهش می‌یافت. ایران با این طرح به دلایل گوناگون موافقت نکرد.

پس از آن دولت آمریکا خود جهت یافتن راهی برای حل این مسئله مداخله کرد. طرح چهارم از سوی هر دو کشور آمریکا و انگلستان به ایران عرضه گشت ولی به علت ایرادهای به جایی که دولت ایران گرفت، کنار گذاشته شد. طرح پنجم بهترین طرحی بود که در اوّل اسفند ۱۳۳۱ به مصدق پیشنهاد شد. بر طبق آن اصل ملی شدن نفت و حاکم بودن آن بر کلیه شئون صنعت نفت ایران شناخته می‌شد و همه‌ی عملیات نفت در دست دولت ایران قرار می‌گرفت. ایران می‌توانست کارشناسان خارجی مورد نیاز خود را آزادانه انتخاب کند و سپس به تدریج ایرانیان را به جای آنان بگمارد. ایران به مشتریان شرکت سابق، نفت به مقادیری که قبلاً مورد معامله بوده می‌فروخت با این شرط که مشتریان نسبت به مقادیر زاید بر آن با تساوی شرایط حق تقدم داشته باشند. تخفیف قیمت همان بود که بانک بین‌المللی پیشنهاد می‌کرد ولی در این جا دولت خارج از میزانی که باید به «مشتریان سابق» تحویل می‌دهد، می‌توانست اضافه نفت خود را در بازار بفروشد. «بزرگترین مزیت این طرح این بود که تسلط ایران بر اداره‌ی صنعت نفت خود را قطعاً تأمین می‌کرد. علت تأسف از رد این پیشنهاد، گذشته از ادامه وضع نا به سامان سیاسی و اقتصادی کشور، این بود که اولاً بالمآل باعث سقوط دولت ملی گردید و ثانیاً امکان قرار گرفتن صنعت نفت در دست دولت ایران از میان رفت و طبق قرارداد کنسرسیوم اداره‌ی صنعت نفت به دست شرکتهای بزرگ خارجی افتاد.»<sup>۱</sup> به زبان دیگر پس از آن همه تلاش، شرایط بهره برداری از نفت جنوب همانند پیشنهاد ۵۰-۵۰ انگلیسیها در هنگام مذاکرات اولیه شد.

علت شکست مذاکرات نفت در واپسین مرحله که ایران به آنچه به حق می‌خواست دست یافته بود، بی‌اطلاعی مشاوران مصدق از اقتصاد نفت و شرایط بازار جهانی بود. هیچ یک از

<sup>۱</sup> فواد روحانی، زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت ملی ایران، لندن ۱۳۶۶، ص ۲۸۰.

اینان آگاهی درستی از مسائل نفتی نداشتند. مهندس کاظم حسینی، مشاور اصلی مصدق، تخصصی در امور نفتی نداشت و اطلاعاتش بسیار سطحی بود و در آغاز گمان می‌کرد اگر صادرات نفت ایران قطع شود، صنایع انگلستان از کار خواهد افتاد، مصدق نیز هر پیشنهادی را با سوء ظن و تردید تلقی می‌کرد.<sup>۱۱</sup>

شاه در دوران حکومت مصدق نقش چندانی نداشت و از همان هفته‌های نخستین روی کار آمدن دولت جدید، روابط این دو به سردی و سپس به رویارویی و دشمنی گرایید. با این همه، شاه که از پشتیبانی گسترده و بی‌سابقه مردم از مصدق آگاه بود، معتقد بود که مسئله‌ی نفت باید به وسیله همین دولت حل شود و به رغم همه‌ی تحریکات داخلی و خارجی، تحمل مصدق را می‌کرد، ولی این یک هیچ کوششی برای بهبود روابط با شاه نمی‌نمود. پس از ماجرای نخست وزیری چهار روزه‌ی قوام و بازگشت مصدق به مسند نخست وزیری، وی تا آن جا که می‌توانست از دیدار با شاه خودداری می‌کرد و در مراسم رسمی نیز معمولاً باقر کاظمی، نایب نخست وزیر و وزیر امور خارجه، جایگزین او می‌شد. شاه سخت تک افتاده بود و مطبوعات هوادار مصدق نیز از هیچ گونه تهمت و انتقادی نسبت به او خودداری نمی‌کردند.

یک بار نیز شاه پیام داد که می‌خواهد یا در کاخ مرمر یا در منزل برادر مصدق از سوی مادر، ابوالفتح والاتبار (حشمت الدوله)، با او ملاقات کند. مصدق هر دوی این پیشنهادها را رد کرد به این بهانه که او به نگهبانان شاه اعتماد ندارد و از سوی دیگر در شأن مقام سلطنت نیست که به خانه‌ی برادر او برود.

---

<sup>۱۱</sup> هنگامی که دکتر مصدق واپسین پیشنهاد مشترک انگلستان و آمریکا را که در بالا توضیح داده شد دریافت کرد، عصر روز ۱۸ اسفند، «سهم السلطان بیات رئیس شرکت ملی را احضار و با خوشوقتی اظهار داشت که کار نفت به خوبی انجام یافته است و از او خواست که صبح روز بعد او و این جانب (به عنوان مشاور حقوقی) نزد ایشان برویم تا دستوری در این زمینه به شرکت ملی داده شود. صبح روز ۱۹ اسفند به منزل ایشان رفتیم. هنگام ورود ما به اطاق ایشان، یکی از مشاوران مزبور از نزد ایشان بیرون آمد. دکتر مصدق به محض ورود ما از جا بلند شد و با حالت آشفته گفت، دیدید که اینها باز نقشه‌ای برای محکوم کردن ما طرح کردند. دکتر مصدق نمی‌خواست بیش از این در این باب بحث شود.» روحانی، همان ص ۲۷۵ - مشاوران مورد اشاره دکتر علی شایگان و مهندس کاظم حسینی بودند.

از هنگامی که روشن شد آمریکا از رسیدن به تفاهم با مصدق مأیوس شده و دیگر امیدی به حل مسئله نفت با او نیست، صف مخالفان گسترده تر شد. توده‌ی مردم به ویژه طبقه‌ی متوسط شهر نشین خسته شده و شور گذشته خود را برای پشتیبانی از حکومت مصدق نداشت. اکثریت فرماندهان و افسران ارتش نیز به شاه وفادار و آماده حرکتی قاطع به سود او بودند. همه‌ی این عوامل دست به دست هم داده و باعث سقوط دولت مصدق و روی کار آمدن سرلشکر فضل‌الله زاهدی در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شدند. شاه نیز که چند روز پیش از این تغییر رهسپار عراق و ایتالیا شده بود، دوباره به ایران بازگشت.

دولت زاهدی که از سوی کشورهای انگلستان و آمریکا پشتیبانی می‌شد، دست به کار حل مسئله نفت شد و قرارداد میان ایران و کنسرسیوم نفت در ۱۴ مرداد ۱۳۳۳ امضاء و پس از تصویب دو مجلس شورا و سنا در ۷ آبان از سوی شاه توشیح شد. شاه از همان آغاز گرایش چندانی به نگهداری زاهدی به عنوان نخست وزیر نداشت و به ویژه از نفوذ و قدرت او در ارتش نگران بود. ولی کشورهای انگلستان و آمریکا معتقد بودند تعویض او در شرایطی که مذاکره برای عقد قرارداد نفت در جریان است، به مصلحت نیست. پس از امضای قرارداد نفت، زاهدی که از تردستی سیاسی شاه بی‌خبر بود، گمان نمی‌کرد وی در اندیشه‌ی برکناری او باشد و در گفت و گو با شخصی به نام تمدن الملک سجادی که رابط سفارت انگلستان بود، یادآور می‌شود تا هنگامی که سیاست خارجی و برنامه‌های داخلی او به نحو رضایت بخشی پیش می‌روند دلیلی برای کناره گیری نمی‌بیند، مگر این که شخص دیگری بتواند بهتر از او از عهده این کار برآید.<sup>۱۲</sup> زاهدی با همه خوش بینی که به حفظ مقام داشت، ناچار شد سه هفته بعد از این گفت و گو استعفای خود را در ۱۶ فروردین ۱۳۳۴ به شاه تقدیم دارد.

از این هنگام حکومت شخصی شاه جایگزین دولت و مجلس می‌شود و نمونه اعلای آن مصاحبه مطبوعاتی دکتر منوچهر اقبال، نخست وزیر وقت، در ۳۰ تیر ۱۳۳۶ است که می‌گوید «سیاست خارجی مملکت تحت هدایت مدبرانه شاه روشن است. این سیاست مال

<sup>۱۲</sup> ابتهاج، ص ۷۳۳.

اعلیحضرت همایونی می‌باشد و مال دولت نیست»<sup>۱۳</sup> چهار ماه بعد نیز درباره‌ی استیضاح حسین پیرنیا، نماینده‌ی مجلس شورای ملی، یادآور می‌شود «در صورتی که شاهنشاه موافقت نمایند جواب استیضاح را خواهم داد و نمایندگان بدانند که به احسنت آنها هم احتیاج ندارم».<sup>۱۴</sup>

در ۱۳۵۶ قانون جدید نفت به تصویب مجلس رسید و از آن پس فرمول تازه‌ای برای اکتشاف و استخراج نفت، خارج از حوزه‌ی قرارداد نفت جنوب تدوین شد. بر پایه‌ی این قانون به تدریج قراردادهایی با شرکتهای نفتی خارجی بسته شد که سهم ایران در آنها ۷۵٪ سود بود. این اقدام ایران موجب شد که بقیه‌ی کشورهای نفت خیز به فکر بستن قراردادهای همانندی بیافتند و به این سان اصل تقسیم سود ۵۰-۵۰ متزلزل شد. به شهادت فؤاد روحانی، شاه در تدوین این قانون و آغاز سیاست نفتی جدید ایران نقشی فعال و مؤثر داشت.<sup>۱۵</sup> کار برنامه ریزی نیز با انتصاب ابوالحسن ابتهاج در شهریور ۱۳۳۳ به عنوان رئیس سازمان برنامه سر و صورت گرفت و طرحهای مهمی تهیه و به تدریج اجرا شد.

ولی از سوی دیگر با افزایش سریع درآمد نفت، میزان هزینه‌های غیر ضروری به مراتب بالاتر از قیمت واقعی بازار، به علت نبود نظارت مالی مؤثر، افزایش یافت و نظام مالی کشور دچار هرج و مرج شد. در پایان سال ۱۳۳۹ سیاست بی‌رویه‌ی دولت موجب رکود اقتصادی شدیدی شد. سرانجام در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۰ علی امینی به نخست‌وزیری منصوب شد و دولت جدید برنامه‌ای برای تثبیت اقتصادی و نظارت بر هزینه‌ها تدوین کرد و توانست به تدریج اقتصاد کشور را از شرایط بحرانی بیرون آورد. شاه با امینی میانه‌ی خوبی نداشت و اگر وضع اقتصادی وخیم نشده بود، هرگز به انتصاب او به مقام نخست‌وزیری تن در نمی‌داد. بعدها نیز همواره امینی را مسؤول رکود اقتصادی می‌دانست و مدعی بود پیش از او کشور به خوبی در راه پیشرفت بود.

<sup>۱۳</sup> باقر عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، جلد دوم، ص ۸۰

<sup>۱۴</sup> همان ص ۸۳

<sup>۱۵</sup> گفت و گو با فؤاد روحانی.

در همین هنگام برنامه اصلاحات ارضی به میان آمد و حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی دولت امینی طرحی برای اجرای این امر به تصویب دولت و تأیید شاه رساند. با این که ارسنجانی سخنران زبردستی بود و توانست نظر موافق مردم را به سوی خود جلب کند، شاه نشان داد که در همین زمینه‌ی سخن گفتن با مردم دست کمی از وزیر کشاورزی ندارد. شاه به تدریج موفق شد خود را به عنوان قهرمان اصلاحات ارضی معرفی کند. یک سال بعد شاه در دولت علم برنامه‌ی اصلاحات اجتماعی خود را که «انقلاب شاه و ملت» نام گرفت در شش اصل مطرح کرد و در ۶ بهمن ۱۳۴۱ به آراء عمومی گذاشت. این طرح که گذشته از اصلاحات ارضی شامل چند اصل دیگر به ویژه در زمینه حق سیاسی برابر زن و مرد، تشکیل سپاه دانش و خانه انصاف بود، با اقبال مردم روبه رو شد. شاه در این زمان، پس از گذشتن از مراحل سخت، خود را دوباره نزدیک به مردم احساس می‌کرد و محبوبیت تازه‌ای پیدا کرد که پس از بازدید خاطره انگیز مسافرت به آذربایجان در ۱۳۲۶ دیگر هرگز نیافته بود.

از پایان سال ۱۳۴۲ و نخست وزیری حسنعلی منصور، بیشتر اعضای دولت جوانانی بودند که هرگز شاه را در دوران ضعف و درماندگی ندیده بودند و او را به عنوان رهبری مصلح و آینده گرامی‌پنداشتند. در چنین شرایطی شاه می‌دانست که دیگر با رقیب خطرناکی، همانند گذشته، روبه رو نیست و می‌تواند با آرامش خیال به حکومت کشور، آن چنان که آرزو داشت، بپردازد. او از مدت‌ها پیش در اندیشه تاج گذاری و به گمان خود استوار ساختن پیوند با مردم بود. شاه احساس می‌کرد که اکنون کشور در راه پیشرفت افتاده و همه از شیوه‌ی حکومت او خورسند هستند و پایه‌های سلطنت از برکت پشتیبانی مردم و سیاست و دوربینی او استوار است. از این رو نخستین مأموریت علم پس از انتصاب به وزارت دربار در ۲۹ آبان ۱۳۴۵ ترتیب جشن تاج گذاری شاه بود.

مقارن جشنهای تاج گذاری، نمایشگاه کالای ایران نیز برگزار شد. اگر چه شاه پیش از آن نیز به مناسبت‌های گوناگون از برخی صنایع داخلی دیدن کرده بود، ولی گردآوری بیشتر فرآورده‌های صنعتی داخلی در یک جا، هر بیننده‌ای را متوجه تحوّل صنعتی سریع ایران می‌کرد. برای شاه نیز این پیشرفت صنعتی شاید بیش از آن بود که تصور می‌کرد. وی آن

چنان سر ذوق آمده بود که تصمیم گرفت از همه‌ی غرفه‌های نمایشگاه دیدن کند و روی هم رفته در سه بازدید، بیش از دوازده ساعت از وقت خود را مصروف آشنایی با فرآورده‌های داخلی و گفت و گو با مدیران صنعتی کشور کرد. تأثیر این بازدید بی‌سابقه برای بخش صنعتی خصوصی کشور مغتنم بود و این مدیران از آن پس می‌کوشیدند در نمایشگاه‌های سالهای بعد کالاهای تازه تر خود را به شاه عرضه دارند. بی‌گمان در دهه‌ی ۱۳۴۰ یکی از عاملهای پیشرفت صنعتی ایران همین علاقه و پشتیبانی شاه بود.

صبح [سر دنیس رایت] سفیر انگلیس آمد پیش من [تا] از شاهنشاه استدعا کند جلسه (ستو) Cento در لندن عقب بیفتد، چون [دین] راسک<sup>۱۷</sup> [وزیر خارجه] با [لیندون] جانسون [رئیس جمهور آمریکا] برای شرکت در مراسم تدفین [کنراد] آدنائر<sup>۱۸</sup> صدراعظم سابق آلمان به آلمان می‌رود و نخواهد توانست در جلسه لندن شرکت کند.<sup>۱۹</sup> اجازه مرحمت شد. چون روز عاشورا بود، حوالی ظهر تکیه دزآشیب رفتم.

بعد از ظهر برای مجلس [کاخ] گلستان، [که] عزاداری از طرف شاهنشاه است رفتم، جلسه خیلی پُر بود. جمعیتی در حدود بیست و پنج هزار نفر و خیلی آبرومند. بعد از جلسه رفتم بالا پیشگاه شاهنشاه، خوشحال به نظر نیامدند. علت را نفهمیدم. شاهنشاه به نیاوران تشریف بردند، من منزل آمدم. آقای [امیر] متقی از شیراز آمد. تفصیل قرارداد تأسیس دانشکده طب دانشگاه پهلوی را در ریاض گفت،<sup>۲۰</sup> و همچنین فوت دکتر [مهدی] سیفی<sup>۲۱</sup> را. از او لی خوشحال [و از] دوومی متأثر شدم.

شنبه ۲/۲/۴۶

صبح شرفیاب شدم، برخلاف دیشب حال شاهنشاه خوب بود. عرایض جاری عرض شد.

<sup>۱۷</sup> علم تا شنبه ۲۳/۲/۴۶، نام روزهای هفته را نوشته است.

<sup>۱۸</sup> دین راسک (Dean David Rusk) از ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۹ در دوران ریاست جمهوری جان کندی و لیندون جانسون وزیر خارجه‌ی آمریکا بود.

<sup>۱۹</sup> کنراد آدنائر Konrad Hermann Joseph Adenauer (۱۹۹۴-۱۹۰۹)، از مخالفان رژیم نازی و پایه گذاران حزب دموکرات مسیحی پس از جنگ دوم جهانی، از ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۶ صدراعظم آلمان بود. در این دوران آلمان شکست خورده تبدیل به بزرگترین قدرت اقتصادی اروپا شد و روابط بسیار نزدیکی با آمریکا و فرانسه برقرار کرد. جلسه‌ی ستو، دو روز بعد به وسیله هرولد ویلسون نخست وزیر انگلستان گشایش یافت.

<sup>۲۰</sup> این برنامه به جایی نرسید و گویا فقط مذاکرات مقلّماتی در باره‌ی آن شده بود.

<sup>۲۱</sup> دکتر مهدی سیفی استاد بیماریهای زنان در دانشگاه شیراز بود.



نسبت به رفتن والا حضرت اشرف به سازمان ملل متحد برای جلسه [شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل] ECOSOC تصمیم گرفتند که برود. عرایض [آیت الله محمد رضا] گلپایگانی (آیت الله در قم) عرض شد. مخالفت ایشان بود با قانون حق خانواده.<sup>۲۲</sup> جوابهایی مرحمت فرمودند که بگویم. خلاصه این که شما آخوندها از زمان قدیم، یعنی زمان پدرم، با قانون عدلیه، نظام وظیفه، رفع حجاب و در موقع خودم با تقسیم املاک و رأی نسوان مخالفت نمودید. تمام مهمل گفتید، تحمل کردم. بدانید حالا حرفتان به جایی نمی‌رسد، چون سیاست خارجی پشتیبانی از شما نخواهد کرد. شما بدبختها را موقعی به عنوان اسباب مورد استفاده قرار دادند. حالا گه می‌خورند که بتوانند موفقیت حاصل کنند. واقعاً درست می‌فرمودند. خودم که نخست وزیر بودم این معنی را درک کردم، ولی در عین حال به عرض رساندم بدبخت آخوند دکان می‌خواهد. عقب ماندگی مردم دکان اوست، نباید ملامتش فرمایید. خندیدند.

بعد یک سفیر شرفیاب شد و اعتبار نامه تقدیم کرد. ناهار [ریچارد] نیکسون معاون سابق رئیس جمهور آمریکا شرفیاب شد. بعد از ظهر روضه [در کاخ] گلستان رفتیم، روز آخر بود. شب منزل [اردشیر] زاهدی، وزیر خارجه، نیکسون مهمان بود، من هم دعوت داشتم. سیاست دنیا مطرح بود. چهار ساعت صحبت کردیم. [امیر عباس هویدا]، نخست وزیر، [هم] بود. نیکسون مرد روشن بینی است. سیاست حزب مخالف را در ویتنام و سایر نقاط جهان با کمال جرأت تایید می‌کرد. ساعت ۱۲ شب منزل آمدم.

مذاکرات امشب: وضع حزب دموکرات ممکن است در اثر کاندید شدن [رابرت] کندی برای معاونت رئیس جمهوری و شکست [هیوبرت] همفری اختلافی در آن جا پیش بیاید.

<sup>۲۲</sup> طبق قانون حمایت خانواده، حق مرد در مورد داشتن همسر دوم منوط به موافقت همسر شد و امر طلاق و سرپرستی از فرزندان نیز در صلاحیت دادگاهها قرار گرفت و حقوق زن و مرد در این زمینه یکسان شد. چند سال بعد، با تجدید نظر در این قانون آزادیهای اجتماعی بیشتری به زنان داده شد. پس از انقلاب همه‌ی این قانونها لغو شدند.

[لیندون] جانسون ممکن است کندی را به علت آراء او کاندید کند.<sup>۲۳</sup> خودش در حزب جمهوری [خواه نفر] پنجم است (نیکسون)، چون سالها دفاع از سیاست حزب کرد. چهار نفر دیگر ممکن است جلو بیفتند. سیاست جهانی جانسون صحیح است. اردشیر [زاهدی] مقداری به باب کندی حمله کرد و نخست وزیر به سیاست جهانی کشورهای بزرگ و عدم اعتناء آنها به دول کوچک. هر دو صحیح بود. نیکسون از ازدیاد قدرت نظامی آمریکا سخن می گفت که با [بودجه‌ای معادل] صدی شش [درآمد ناخالص داخلی با] چندی پیش قابل مقایسه نیست. با وجود این ممکن است جنگ را در واشینگتن بر اثر اختلافات داخلی ببازیم نه در ویتنام.

### یکشنبه ۴۶/۲/۳

موضوعات دیروز، دوّم [اردیبهشت]، طول کشید، در عوض امروز، سوّم [اردیبهشت]، خبر مهمی نبود. صبح چند تا تلگراف (برای توشیح) به سران ممالک تقدیم کردم. با تلفن راجع به مسافرت آمریکا صحبت کردم. عرض کردم، با آن که مهمان رئیس جمهور هستید و در خانه او منزل دارید، با وصف این باید روز دوّم او به دیدن شاهنشاه بیاید (توقف دو روزه در واشینگتن غیر رسمی است، ولی شاهنشاه مهمان رئیس جمهور در کاخ بلیر هاوس<sup>۲۴</sup> هستند). قبول فرمودند. به همین نحو به سفیر آمریکا گفته شد.

بعد از ظهر پادشاه تایلند و ملکه اش که مهمان رسمی بودند آمدند. آن قدر که از ملکه تعریف می شنیدم نبود.<sup>۲۵</sup> به شهبانو عرض کردم، نه تنها خوشگل نیست، کنیز شما هم نمی شود. از خندیدند. امشب مهمانی رسمی بود، خبر مهمی نبود. فقط پیشخدمتهای ما اشتباه

<sup>۲۳</sup> علم این بخش از مذاکرات را درست نقل نکرده است. هنوز در حدود یک سال و نیم با انتخابات آمریکا فاصله بود و کنگره‌ی حزب دموکرات تشکیل نشده بود که در باره‌ی نامزد ریاست جمهوری و معاون او تصمیم بگیرد.

<sup>۲۴</sup> بلیر هاوس (Blair House) رو به روی کاخ سفید، ویژه‌ی اقامت مهمانان رئیس جمهور آمریکاست.

<sup>۲۵</sup> بومی بول آدولی آدج (Bhumibol Adulyadej)، رامای نهم بزرگ، متولد ۱۹۲۷، پس از تحصیلات دبیرستانی در سویس، از دانشگاه لوزان در رشته‌ی علوم سیاسی، درجه‌ی لیسانس گرفت. از ۱۹۴۶ تاکنون پادشاه تایلند است. همسر او سیریکیت کیتی یاکارا Sirikit Kitiyakara (متولد ۱۹۳۲) از وابستگان خاندان سلطنتی است و تحصیلات متوسطه‌ی خود را در سویس به پایان رساند.

غربی کردند، به جای آن که بین موزیک (entracte) مشروب بیاورند، ضمن موزیک آوردند. من خجل شدم، ولی چه کنم؟ رئیس انتظامات که حسب الامر تعیین شده، بی سواد است [...]، entracte نمی‌فهمد.

بقیه شب به خوبی گذشت. امر فرمودند فردا صبح، چهارم، قطعاً شرفیاب شوم.

دوشنبه ۴۶/۲/۴

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه عزیزم سر حال بود. گزارش مذاکرات منزل اردشیر را با نیکسون دادم. مذاکرات مفصل شد، در مورد موقعیت ما در خلیج [فارس]، احتمالات روابط آینده ما با آمریکا پس از انتخابات ۱۹۶۸. پرونده کهنه قتل کندی را قدری ورق زدیم. در مورد نگرانی غربیها از این که در خلیج به روسها حق اکتشاف نفت بدهیم، که هنوز نداده‌ایم، صحبت شد.<sup>۲۶</sup> قدری کارهای داخلی و این که چه طور حالا، هم آمریکاییها، هم روسها و هم انگلیسیها تعریف از پیشرفت سیاست شاهنشاه می‌کنند. عرض کردم، اگر چنان که موفق شده‌ایم، بتوانیم روی پای خود برای همیشه ایستادگی کنیم، مخصوصاً از جهت مالی و محفوظ ماندن ارتش از نفوذ خارجی، هیچ کس تخم ارباب عزیزم را نمی‌تواند بخورد. فرمودند، کم‌کم مردم فهمیدند که ما حتی زندگی شخصی خودمان را هم وقف آنها کرده‌ایم. این روحیه مردم، هم در ارتش و هم در دنیا و پیش خارجیها اثر دارد. عرض کردم، بلاشک. خدا به شاه من عمر بدهد. راستی فرشته ایست که خدا برای این کشور فرستاده، نمی‌دانم اگر روزی زودتر از من درگذشت، این عرضه و قدرت را خواهم داشت که به زندگی خودم خاتمه بدهم؟

بعضی نامه‌ها و تلگرافات خارجی منجمله تلگراف تسلیمت به رئیس جمهور روسیه برای درگذشت [ولادیمیر کوماروف] فضانورد شوروی امضاء فرمودند.<sup>۲۷</sup> بعد، قدری اظهار

<sup>۲۶</sup> روشن نیست چرا این گفت و گو پیش آمده، چون با توجه به نفوذ شورودی در مصر، سوریه و عراق، ایران به هیچ رو آماده نبود پای این کشور در خلیج فارس باز شود.

<sup>۲۷</sup> سرهنگ ولادیمیر کوماروف در دومین گردش فضایی خود، هنگام بازگشت، به علت باز نشدن چتر ویژه کاهنده‌ی شتاب سفینه، در برخورد با زمین درگذشت.

خستگی جسمی فرمودند. قرار شد فردا، پنجم [اردیبهشت]، بعد از ظهر قدری گردش کنیم، من هم در حضور باشم. ناهار منزل جمشید اعلم میل فرمودند. من هم بودم. شب مهمانی پادشاه تایلند است، پیش والاحضرت شمس.

سه شنبه ۴۶/۲/۵

امروز کار مهمی نکردم. صبح در اداره دربار به کارهای جاری رسیدگی شد. ساعت ۱۱ سفیر ویتنام جنوبی اعتبارنامه تقدیم کرد.

سه بعد از ظهر در رکاب مبارک چنان که مقرر بود، گردش رفتیم. صحبتها بیشتر شوخی بود. خیلی خوب و خوش گذشت. فقط در باره خلیج فارس گفتگو شد. از جهت اهمیت آن از لحاظ دول غربی و اثرات نفوذ شوروی اگر اتفاق بیفتد و دفاع خلیج که بر عهده چه دولی غیر از ایران می‌تواند باشد و اختلاف ما بر سر منطقه نفت خیز فلات قاره با عربستان. در این زمینه چندی پیش پروتکلی امضاء شده که به ضرر ماست. همان وقت، دو سال پیش، من عریضه به شاهنشاه که در سویس تشریف داشتند عرض کردم و به وسیله [ابوالفتح] محوی، دوست خودم، که در شرکت پان امریکن که در آن حدود حق اکتشاف و استخراج دارد کار می‌کند، دادم که به سویس ببرد و از مخازن عجیب این منطقه عرض کردم قریب سیزده میلیارد بشکه است<sup>۲۸</sup> و عرض کردم، این خط مورد گفتگو ممکن است خیلی بر ضرر ما ترسیم شود. به هر صورت دستور فرموده‌اند کشتیهای حفاری عربستان را با زور بحریه اخراج کنند و این کار شده، تا نتیجه چه شود. ولی شرکت ملی نفت به تحریک [فتح‌الله] نفیسی خائن که مسؤول این کار بود<sup>۲۹</sup> و وزارت خارجه نادان، موضوع را خیلی بی‌اهمیت

<sup>۲۸</sup> این رقم گراف است. مجموع ذخیره‌ی نفتی منطقه‌ی مشترک میان ایران و عربستان سعودی در حدود ۱/۸ میلیارد بشکه بود و شرکت مختلط ایران - پان امریکن (ایپاک) از توافق دو کشور رضایت کامل داشت.

<sup>۲۹</sup> فتح‌الله نفیسی ۱۳۸۰-۱۲۸۷ (۲۰۰۲-۱۹۰۸)، مهندس نفت از دانشگاه برمنگهام، از ۱۹۵۵ تا بازنشستگی در ۱۹۶۹، مدیر اکتشاف و استخراج شرکت ملی نفت ایران و مسؤول نظارت بر عملیات کنسرسيوم و همچنين قراردادهاي نفتی بود. نفیسی یکی از خدمتگزاران راستین کشور بود و داوری سطحی علم که خود آشنایی چندانی با نفیسی نداشت، صرفاً بر پایه گزارشی مغرضانه است.

به عرض رساندند و مخازن را خالی. حالا معلوم شد گزارش پان آمریکن صحیح بود. خوشبختانه هنوز پروتکل به تصویب مجلسین نرسیده است و این قیمت دارد.

#### چهارشنبه ۴۶/۲/۶

شاهنشاه صبح به اصفهان تشریف بردند، با مهمان (پادشاه تایلند). صبح و عصر من به کارهای جاری رسیدم. بعضی دوستان را دیدم و یکی دو ساعت به صحبت خوب گذشت. پیش آمد مهمی نبود. جریان کودتای یونان و بلا تکلیفی پادشاه قدری افکار را مشغول می‌دارد.<sup>۳۰</sup> صبح پادشاه تایلند چند دقیقه منتظر تشریف فرمایی موکب شاهنشاه در فرودگاه شد با آن که قرار بود موکب مبارک با هلیکوپتر قبلاً برسد. خوش آیند نبود.

#### پنج شنبه ۴۶/۲/۷

امروز هفتم کار مهمی نبود. از صبح در دفتر دربار تا دو بعد از ظهر کار کردم. این روزها که انتخابات [مجلس] مؤسسان<sup>۳۱</sup> و مجلسین [شورای ملی و سنا] در پیش است و داوطلبان بی‌نهایت، صبح از پنجاه نفر ظرف شش ساعت پذیرایی کردم. پناه بر خدا از توقعات! عصری شاهنشاه با مهمانها تشریف آوردند. شب مهمانی والا حضرت اشرف بود. سفر شمال موقوف شد. مثل این که مهمانها منتظر بودند شاهنشاه با آنها همراهی کنند، چون این کار را نفرمودند آنها هم نرفتند. فردا در منزل والا حضرت شمس در مهردشت پذیرایی خواهد شد.

---

<sup>۳۰</sup> در ۲۱ آوریل ۱۹۶۷ گروهی از افسران دست راستی ارتش یونان به رهبری سرهنگ جورج پاپادو پولوس (George Papadopolous)، برای جلوگیری از روی کار آمدن حزب سوسیالیست که در انتخابات پیروزی نسبی به دست آورده بود، دست به کودتا زدند. پس از چند ماه، کنستانتین، پادشاه یونان نیز ناچار به ترک کشور شد و حکومت نظامیان تا اوت ۱۹۷۴ ادامه یافت.

<sup>۳۱</sup> هدف از تشکیل مجلس مؤسسان اصلاح چهار اصل از متمم قانون اساسی بود تا در صورت درگذشت شاه، پیش از رسیدن ولیعهد به سن قانونی (بیست سال)، مادر ولیعهد بتواند نایب السلطنه شود، مگر این که پادشاه شخص دیگری را برای احراز این مقام تعیین کرده باشد. مجلس مؤسسان در ۲۸ مرداد همین سال تشکیل و در ۱۶ شهریور تغییر اصلهای مورد درخواست را تصویب کرد.

امشب یک شوخی با شاهنشاه کردم. گفتم برای پذیرایی این مهمان باید شاپور غلامرضا شاه باشند، حیف است شما پذیرایی بفرمایید.

جمعه ۴۶/۲/۸

امروز حدود ظهر در رکاب شاهنشاه به اتفاق پادشاه تایلند و ملکه تایلند و علیاحضرت شهبانو به مهردشت، ملک والاحضرت شمس، رفتیم. شاهنشاه با هلیکوپتر، ما با اتومبیل رفتیم. روز خوشی گذشت. من قدری در خصوص انتخابات دانشجویی عراق به پیشگاه مبارک عرایض کردم. انتخابات آن جا (بین دانشجویان) انجام شده. ناسیونالیستهای افراطی چپ و کمی طرفداران ناصر و بعثیها انتخابات را برده‌اند. به این جهت [عبدالرحمن] عارف<sup>۳۲</sup> رئیس جمهور ناراحت شده و انتخابات را باطل کرده و ضمناً تصمیم گرفته است کابینه‌ای تشکیل بدهد که نماینده افکار مختلف دستجات مختلف باشد، ولی در عین حال اغلب عضویت ارتش را داشته باشند. یعنی از افسرانی انتخاب کنند که آنها نماینده افکار مختلف مردم باشند. وضع بیچاره ضعیف است، ممکن است نخست وزیر، ناجی طالب،<sup>۳۳</sup> را هم بردارد، طاهر یحیی را بگذارد. من خیال می‌کردم طاهر یحیی ناصری‌ست. شاهنشاه فرمودند، این طور نیست؛ البته ایشان بیشتر خبر دارند.<sup>۳۴</sup>

امروز پادشاه تایلند قدری پیانو زد. یکی دو دختر همراه او که قشنگ هم بودند، رقصیدند (رقص محلی). امشب غفلتاً مرا به شام دعوت کرد، چون دیر دعوت کرده بود، نرفتم (شام خصوصی دارد). در مهمانی دیروز، نخست وزیر [امیر عباس] هویدا و [اردشیر] زاهدی وزیر خارجه هم بودند. شاهنشاه با وزیر خارجه زیاد صحبت فرمودند، نخست وزیر

<sup>۳۲</sup> ژنرال عبدالرحمن عارف، پس از کشته شدن برادرش، عبدالسلام، در یک حادثه‌ی هلیکوپتر، از ۱۶ آوریل ۱۹۶۶ تا ۱۶ ژوئیه ۱۹۶۸ رئیس جمهور عراق بود. به دنبال کودتای بدون خونریزی بعثیها به رهبری احمد حسن البکر، از کار برکنار و به ترکیه تبعید شد. در ۱۹۷۹ اجازه یافت به عراق باز گردد و دیگر به دنبال فعالیت سیاسی نرفت. <sup>۳۳</sup> ناجی طالب از ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۷ نخست وزیر عراق بود.

<sup>۳۴</sup> ژنرال طاهر یحیی از ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۵ و سپس از ۱۹۶۷ تا سرنگون شدن عبدالرحمن عارف، نخست وزیر عراق بود. در همین دوران، به منظور بهبود روابط سفری نیز به ایران کرد. شایع بود که به پول بیش از حفظ منافع ملی علاقه دارد.

ناراحت شده بود. امر فرمودند اعلامیه از تکذیب صحبت‌های وزیر خارجه هند که گفته بود ایران گفته است اگر قرار باشد پاکستان با هندوستان جنگ کنند ما اسلحه به پاکستان نخواهیم داد، صادر کند.

شنبه ۲۶/۲/۹

امروز خیلی کوتاه شرفیاب شدم. توضیح عرض کردم چه طور [حبیب] ثابت<sup>۳۵</sup> بهائی در مهمانی پادشاه تایلند راه یافته بود، چون با آنها روابط تلویزیونی دارد، به علاوه در دستگاه‌های آنها هم صاحب نفوذ است. شاهنشاه به هر صورت برآشفته بودند و حق داشتند. برنامه سفر آمریکا را در حضور مبارک بررسی کردم و دید و بازدید [لیندون] جانسون مطرح شد، گرچه مهمان او و در خانه او هستند، ولی این کار لازم است.

بعد [پاول سیلارد]<sup>۳۶</sup> سفیر رومانی و [طه کریم] سفیر ترکیه اعتبار نامه تقدیم داشتند. سفیر ترکیه مرد باهوشی به نظر می‌رسد. به علاوه اولین سفیری است که به ایران آمده و قبلاً در چهار جای دیگر سفیر بوده است. اغلب سفرایی که برای ما می‌آیند مردمان کم سابقه و کوچکی هستند. به شاهنشاه عرض کرده‌ام موقع اگرمان خواستن باید جلوی این کار را بگیریم.

بعد از ظهر پادشاه تایلند برای خداحافظی [به] نیاوران آمد.

امروز شش ساعت متوالی کار کردم و تمام کارهای عقب افتاده را انجام دادم.

یکشنبه ۲۶/۲/۱۰

دیشب شرح مکاتبات تلگرافی حضوری پدرم را با کلنل محمد تقی خان که در مشهد طغیان کرده بود می‌خواندم، در کتابی که به قلم دانشمند ملک‌زاده برادر مرحوم ملک الشعراء

<sup>۳۵</sup> حبیب ثابت (۱۳۶۸-۱۲۸۱ / ۱۹۹۰-۱۹۰۳) بازرگان و صاحب صنعتی برجسته و فردی نو آور بود. نخستین فرستنده‌ی تلویزیون و همچنین کارخانه‌ی تولید نوشابه‌ی غیر الکلی در ایران به ابتکار او برپا شد. داستان زندگی خود را به زبانی ساده نوشته و به همت فرزندان در ۱۹۹۳ منتشر شد. در یادداشت علم نام او به اشتباه رایج «ثابت پاسال» آمده، ولی «پاسال» حرف اول نام شریکان او (پناهی، عبود، لک) و خود او به لاتین (PASAL) بود.

نوشته شده است.<sup>۳۷</sup> در رختخواب سه چهار ساعت بیدار ماندم تا کتاب تمام شد. خدایا چه مردم وطن پرستی بوده‌اند و پدرم دارای چه روح بزرگ و مردانه بوده است. چندین بار گریه کردم، از جهت وطن پرستی آنها و انحطاطی که اکنون در ما پیدا شده است. یک وقتی شهبانو عکس پدرم را در مجله [ای] دیده بودند. به من فرمودند، پدرت به تو خیلی شبیه است. عرض کردم، همین طورست، ولی از من خیلی والاتر و بالاتر بود. فرمودند، چه طور تو نخست وزیر شده‌ای، او نشد؟ عرض کردم، نخست وزیری آدم درست نمی‌کند، آدم به نخست وزیری آبرو می‌دهد. تصادفاً او نشد.

امروز پادشاه تایلند رفت، بعد من شرفیاب شدم. بعضی گزارشات محرمانه از بلوک کمونیست و ارتباطات آنها با مصر تقدیم کردم.<sup>۳۸</sup> راجع به مسافرت آمریکا باز هم صحبت شد. راجع به تشریف بردن شهبانو به صفحات جنوب مذاکره شد. بعضی کارهای جاری به عرض رسید. قرار شد ملک حسین پادشاه اردن که قرار بود محرمانه بیاید شرفیاب شود، رسماً بیاید.

دوشنبه ۴۶/۲/۱۱

امروز صبح شاهنشاه [به] مؤسسه استاندارد تشریف بردند، در شهر صنعتی کرج. وضع آن جا خیلی خوب بود، از لحاظ استاندارد شدن صنایع ایران.<sup>۳۹</sup> ولی شاهنشاه خیلی خوشحال نبودند. رئیس مجلس و نخست وزیر هم بودند. [علینقی] عالیخانی وزیر اقتصاد توضیحات مفصّلی عرض کرد که واقعاً خوب بود. عصری شورای اقتصاد بود که من حضور پیدا نمی‌کنم. رئیس دفتر مخصوص هست.

<sup>۳۷</sup> به نظر می‌رسد که علم دچار اشتباه شده است. کتابی که در آن مبادله‌ی تلگراف میان کننل محمد تقی خان و امیر شوکت الملک آمده، «در باره قیام ژاندارمری خراسان به رهبری محمد تقی خان پسین» نوشته‌ی مهرداد بهار (۱۹۹۴-۱۹۳۰)، فرزند ملک الشعراء بهار است.

<sup>۳۸</sup> گزارشهای محرمانه مورد اشاره قاعدتاً از منابع غربی بود که طبق رویه‌ی معمول میان کشورهای دوست، اطلاعات خود را مبادله می‌کردند.

<sup>۳۹</sup> پیشرفت مؤسسه‌ی استاندارد، به ویژه در زمینه‌ی کالاهای صادراتی، مدیون فعالیت رضا شایگان، مدیر عامل مؤسسه، و همکاران جوان او بود.



[آرمین میر]، سفیر آمریکا، را خواستم، در مورد برنامه مسافرت شاهنشاه صحبت کنم. زیاد مذاکره شد بعد. راجع به وضع آمریکاییها در یمن که عقل و ... شان مخلوط شده صحبت کردیم.<sup>۴۰</sup> همچنین راجع به مصر و ترکیه. فردا جریان را به عرض می‌رسانم. به مناسبت ورود [سلیمان دمیرل]، نخست وزیر ترکیه، [امیر عباس]، هویدا، نخست وزیر، در وزارت خارجه دعوتی کرده بود، نرفتم. برای شام حضور ملکه پهلوی شرفیاب شدم. شاهنشاه تشریف آوردند. حالشان از صبح بهتر بود، ولی من عرایضی نکردم.

سه شنبه ۴۶/۲/۱۲

امروز روز خسته کننده‌ای بود، هم برای شاهنشاه و هم برای من. شاهنشاه از ساعت ۹ صبح که شروع به کار کردند، یکسره تا ۹ شب به کار مشغول بودند. زیرا ناهار هم نخست وزیر ترکیه شرفیاب بود و ۳/۳۰ بعد از ظهر رفت که مجدداً کار شروع می‌شد. من سه دفعه شرفیاب شدم، صبح و ظهر و عصر. صبح راجع به مسافرت به آمریکا صحبت شد و مذاکراتی که با سفیر آمریکا کرده بودم. ظهر سر ناهار بودم. عصری کارهای جاری را عرض کردم. خودم هم از هفت صبح تا اکنون [که] ۱۲ شب است، حتی فرصت این که لباسم را در بیاورم، نکرده‌ام، تمام کار و تلفن و دوندگی است.

سه روز است مادرم را زیارت نکرده‌ام. گناه بزرگی است، زیرا او تنها دلخوشی من و من تنها دلخوشی او هستم. البته مرا خواهد بخشید، چون از درجه گرفتاری من آگاه است. عصری دو ساعت کارهای جاری و گزارشهای مختلف کشوری را عرض می‌کردم. یک موفقیت بزرگ حاصل شد، گرچه موفقیت نبود، قلب رئوف شاه همیشه این چیزها را دارد. چند نفر از آخوندها که از مشهد تبعید شده‌اند (چون واقعاً پدر سوخته بودند، زیرا غیر از دکان عوام فریبی خودشان به چیزی نمی‌اندیشیدند) مورد عفو قرار گرفتند. همچنین

<sup>۴۰</sup> در ۱۹۶۲ به دنبال کودتای نظامی طرفداران جمال عبدالناصر و اعلام جمهوری عربی یمن، امام یمن متواری شد و جنگ داخلی در گرفت. مصر و شوروی از کودتاچیان و عربستان سعودی، اردن، ایران، انگلستان و آمریکا که از گسترش نفوذ شوروی در دریای سرخ نگران بودند، از سلطنت طلبان پشتیبانی می‌کردند. سرانجام در ۱۹۷۱ جمهوریخواهان پیروز شدند.

[محمد] درخشش وزیر سابق فرهنگ و خلیل ملکی، قرار شد تسهیلات زیادی در کار آنها فراهم شود. راجع به آمدن ملک حسین پادشاه اردن مذاکره شد.

#### چهارشنبه ۴۶/۲/۱۳

امروز کار کمتر بود. صبح به کارهای جاری رسیدم. دو سه تلگراف خصوصی تقدیم شد، به توشیح مبارک رسید. مادرم را زیارت کردم. خیلی آزرده خاطر بود که سه روز است مرا ندیده. دوباره عصری هم وقتی پیدا شد، رفتم مادرم را دوباره زیارت کردم، دستش را بوسیدم. خوشحال شد. ظهر با دوست عزیزی ناهار خوردم.

بعد از ظهر بلافاصله شرفیاب شده، دو ساعت گردش رفتیم. بسیار خوب و خوش گذشت. به شاهنشاه عرض کردم، این همه کار شما را از پا خواهد انداخت و بدبختی عظیمی دامنگیر مملکت خواهد شد. قبول می‌کنند، ولی عمل نمی‌فرمایند. صحبت‌های متفرقه بود، هیچ جدی نبود. فقط قدری راجع به مصر و سودان صحبت کردیم، چون [اسماعیل الازهری]<sup>۴۱</sup> رئیس جمهور سودان اظهار علاقه به [دیداری از] ایران کرده است. مقرر فرمودند [به] ترتیبی او را دعوت کنیم. اوامر مبارک را در این خصوص به وزیر خارجه ابلاغ کردم.

امشب شام را به مناسبت ورود رئیس [مجلس]<sup>۴۲</sup> آلمان، سفارت آلمان، دعوت کرده، آن جا می‌روم. سر شب نطق جمعه شاهنشاه را به مناسبت بازیه‌های المپیک تقدیم کردم.<sup>۴۳</sup> بعضی اسناد محرمانه نظامی را شخصاً بعد از گزارش عصر به دست مبارک دادم.

#### پنج شنبه ۴۶/۲/۱۴

امروز هم به کارهای جاری گذشت. صبح ملک حسین وارد شد. با این که غیر رسمی بود، شاهنشاه خودشان به استقبال تشریف آوردند. شام ملک حسین و چند نفر شاهزاده‌های

<sup>۴۱</sup> اسماعیل الازهری (۱۹۰۱-۱۹۶۹) از ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۹ رئیس جمهور سودان بود.

<sup>۴۲</sup> در یادداشت، به اشتباه، «رئیس جمهور» نوشته شده است.

<sup>۴۳</sup> منظور تشکیل شصت و پنجمین کنگره‌ی بین المللی المپیک در تهران است.

ممالک اروپا که برای کنفرانس المپیک به تهران آمده‌اند، به علاوه صدرالدین، عموی [کریم] آقاخان، برای شام در کاخ نیاوران مدعو بودند.

چند تلگراف خارجی به توشیح مبارک رساندم. عصری اعضای حزب مردم به دربار آمدند و دسته گلی تقدیم داشتند، من تشکر کردم. امروز دانشگاه تهران برای ندادن شهریه شلوغ شده بود، اما نه زیاد، قدری متشنج بود. شهبانوی رثوف خوش قلب قبول کردند به آنها که هنوز نمی‌توانند شهریه بدهند قرض بدهند، البته بر حسب پیشنهاد شاهنشاه. بسیار عمل پسندیده عالی بود. قطعاً شنبه سر و صداها تمام می‌شود.

دیروز از مدیریت عامل کمیته ملی پیکار با بیسوادی استعفا کردم. به پیشنهاد من دکتر [پرویز] خانلری تعیین شد، او از من برای این کار مناسبت‌رست. خانلری وزیر فرهنگ کابینه خودم بود. به پیشنهاد او سپاه دانش پایه‌گذاری شد.

باز امشب شاهنشاه زکام شدند. عرض کردم، بسیار خسته می‌شوید، این که وضع کار کردن نیست.

جمعه ۴۶/۲/۱۵

امروز اتفاق مهمی نبود. صبح، نامه [ای] که باید به دانشگاه (در خصوص کمک به دانشجویان)، نوشته شود، تصویب فرمودند. بعد به اتفاق ملک حسین و دوک لوگزامبورگ<sup>۴۴</sup> به مهردشت، منزل والاحضرت شمس، تشریف بردند. آن جا خوش گذشت. بعد از ظهر شاهنشاه را به خاطر زکامشان وادار کردم یک ساعت استراحت کنند. جای تعجب بود که قبول کردند. پادشاه اردن را ما سرگرم کردیم. ساعت ۶ [کنگره]<sup>۴۵</sup> بین المللی المپیک را افتتاح فرمودند. شب هم برای شام منزل اردشیر زاهدی وزیر خارجه تشریف بردند، با ملک حسین. شب خوشی گذشت.

شنبه ۴۶/۲/۱۶

امروز اتفاق مهمی نیست. فقط وضع اعتصاب دانشجویان دانشگاه به همان صورت سابق

<sup>۴۴</sup> «گران دوک ژان (...-۱۹۲۱)، از ۱۹۴۴ تا ۲۰۰۰ دوک لوگزامبورگ بود و سپس به نفع پسرش کنار رفت.

<sup>۴۵</sup> در یادداشت «کمیته» نوشته شده است.

است. مثل این که دکتر [جهانشاه] صالح دیوانه شده است، نمی تواند وضعیت را خوب ببیند. ولی به هر صورت به نظر من تحریک خارجی نباید باشد (فقط برای معافیت از شهریه ای که دزد عمومی ست)، تمام خواهد شد، مخصوصاً با عنایت و توجه شهبانوی عزیز. بعد از ظهر ملک حسین با طیاره شاهنشاه رفت. باید از جنوب کویت بگذرد، از روی عراق پرواز او ممکن نیست. تا رسید، خیلی نگران بودم. الحمدالله رسید. مرد بسیار خوبی ست، هم شجاع و هم صریح است، به شاهنشاه ما خیلی عشق می ورزد، به این جهت از ته قلب دوستش دارم. در وزارت خارجه آمریکا معروف به (Brave Young King) BYK است. روی انبار باروت زندگی می کند، با وصف این زنده است و زندگی می کند. امروز عصر هیئت [مدیره ی] المپیک شرفیاب حضور شهبانو شدند، زیرا اعلیحضرت به واسطه زکام سخت بستری بودند.

یکشنبه ۴۶/۲/۱۷

امروز اتفاق مهمی نیست. اعتصاب دانشگاه هنوز باقی ست، قدری شدیدتر شده بود، در و پنجره را شکسته اند. کاری ست که چهار پنج سال است بی سابقه است. ولی البته رفع می شود، عمق ندارد.

سرمآخوردگی شاهنشاه بهترست، صبح نخست وزیر شرفیاب شد، بعد وزیر دفاع کنیا که حامل نامه و پیغامی از طرف رئیس جمهور بود شرفیاب شد (رئیس جمهور [جومو] کنیاست که وقتی سر دسته آزادیخواهان بر علیه انگلیسیها بود).

بعد من شرفیاب شدم، دو ساعت شرفیاب بودم. عرایض داخلی و خارجی زیاد شد، من جمله در خصوص [جمال عبدال] ناصر (عجب عنصر کثیفی ست)، وزیر دفاع کنیا عرایض غریبی کرده بود. خوب است که باز شاه ما را بدبخت آفریقاییها پشتیبان خود می بینند.

بعد از ظهر [پاول سیلارد] سفیر رومانی و [سر. دنیس رایت] سفیر انگلیس، به ترتیب منزل پیش من آمدند. با سفیر انگلیس مذاکرات مهمی داشتم. می خواستم ثابت کنم که دیگر باید

آقای خلیج را از سر به در کنند. اگر دوست شخصی و آدم خوبی نبود، قطعاً زیاد می‌رنجید.<sup>۴۶</sup> بعد پیامهایی داد که باید به عرض برسانم.

امشب، هم اکنون که ساعت ۱۲ است، می‌خواهم بخوابم. از ساعت ۸ تاکنون مشغول کار بودم، تمام اوامر امروز شاهنشاه را به دانشگاه‌های مملکتی ابلاغ کردم.

دوشنبه ۴۶/۲/۱۸

امروز هم اتفاق مهمی نیست. اعتصاب دانشگاه تمام شد. کاملاً هم معلوم بود که تمام می‌شود. اگر صالح عاقلتر بود، این هم پیش نمی‌آمد. اما من کار زیاد داشتم. حالا که ساعت ۱۱ شب است، در حال مردن هستم.

از صبح ساعت ۷ تا حالا بدون انقطاع کار کرده‌ام. حتی امشب داشت اسم زنم هم یادم می‌رفت.

ساعت ۷ بعد از ظهر برای پاره‌[ای] کارهای ضروری شرفیاب شدم. منجمله نامه‌ای از والا حضرت ثریا ملکه سابق رسیده بود، به نظر مبارکشان رساندم. نامه‌هایی از ملک فیصل و [عبدالرحمن] عارف، رئیس جمهور عراق و رئیس جمهور کنیا، همه را به عرض رساندم، جواب گرفتم. چند فقره تلگراف خارجی توشیح فرمودند. مطالبی را که با سفیر انگلیس صحبت کرده بودم، عرض کردم. شاهنشاه هم نظر مرا تأیید فرمودند [که] دیگر آقای نمی‌توانند بکنند، یکی آنها یکی ما. همچنین سفیر آمریکا عصری پیش من آمده بود. مطالب او را هم عرض کردم. موضوع مهمی در بین نیست، سفر شاهنشاه است به آمریکا که من مایلم خیلی آبرومند باشد. فعلاً هر دو آقایان [آمریکا و انگلستان]، اگرچه به رو نمی‌آورند، از این که روسها ممکن است در خلیج هم دست و بالی باز کنند نگرانند. قدرت ارباب من به جایی رسیده که این مطالب را نمی‌توانند به روی خودشان بیاورند. شکر خدا.

<sup>۴۶</sup> انگلستان از همان هنگام خروج از خلیج فارس داشت و می‌خواست وضع شیخ نشینهای زیر حکومت خود و رابطه‌ی آنها را با ایران روشن کند. این مذاکرات به برپایی دولت امارات متحده‌ی عربی در ۱۹۷۱ و توافق در باره‌ی جزیره‌های مورد اختلاف در خلیج فارس انجامید.

جمعه ۲۲/۲/۴۶

سه روز است یادداشت نوشته‌ام، یعنی ۱۹-۲۰-۲۱ در رکاب علیاحضرت شهبانو به مناطق جنوب رفتم. شیراز، بوشهر، برازجان، جزیره خارک [و] بندر لنگه مورد بازدید قرار گرفت. غیر از شیراز بقیه جاها خیلی گرم بود و سخت گذشت، ولی ملکه ما که واقعاً من او را ملائکه می‌دانم، به اضافه که سید و از اولاد پیغمبر اکرم است، خم به ابرو نیاورد و تمام شدائد را تحمل کرد. خدا عمرش بدهد، راستی مردم را دوست دارد و یک مطلب جزئی که مردم را ناراحت کند او را به گریه می‌اندازد. وقتی مأمورین انتظامی مردم را از سر راهش دور می‌کنند، واقعاً غصه می‌خورد. به همین جهت هم هست که در دل مردم جا دارد. خداوند هم به او کمک می‌کند. واقعاً مسافرت خیلی خسته کننده‌ای بود، ولی نتایج خوب داشت. شیر و خورشید سرخ خیلی کار در جنوب انجام داده است. وقتی من نخست وزیر بودم، اهمیت خلیج را به شاهنشاه عرض کردم. هیئتهایی مأمور شدند، بالأخره به این نتیجه رسیدیم که دستگاه شیر و خورشید بهتر می‌تواند کارها را انجام بدهد. آن چه ممکن بود من کمک کردم. کمکهای خارجی آمریکا هم در آن تاریخ می‌رسید.<sup>۴۷</sup> مجموعاً تاکنون پنجاه میلیون تومان خرج شده. راه ساحلی بین بوشهر و لنگه شروع شده، بیمارستانهای بسیار خوب در لنگه و بوشهر و برازجان ساخته شده (اکنون وسیله دانشگاه پهلوی که من رئیس آن هستم اداره می‌شود).

شهبانو از دیدن آنها خیلی خوشحال شدند. راه ساحلی بین بوشهر و لنگه که ۵۶۰ کیلومترست، نزدیک ۴۰۰ کیلومتر [آن] ساخته شده است. من مخصوصاً از انجام کارهایی که به دست خودم شروع کرده بودم خیلی لذت بردم. اهمیت خلیج را به شهبانو عرض کردم که اولاً منطقه طرف توجّه غرب است، ثانیاً منطقه تحریک اعراب است، ثالثاً منطقه مورد توجّه روسهاست، چون شریانهای نفت غرب از آن جا می‌گذرد، رابعاً کلید تحمیل نفوذ ما بر عربهاست. به عرضشان رساندم که اقدامات وسیعی انجام دادم که [تحویل]<sup>۴۸</sup> نفت به

<sup>۴۷</sup> سازمان آمریکایی نیکوکاری «کاره» (CARE) که در آن هنگام در ایران بسیار فعال بود بابت بخشی از دستمزد کارگران راهسازی، به آنان گندم می‌داد.

<sup>۴۸</sup> در یادداشت «وصول» نوشته شده است.

کشتیهای تجارتي چه تصفيه شده و چه تصفيه نشده، از شطّ العرب مستثنی بشود، زیرا تصفيه شده را با لوله کشی به بندر ماه شهر (معشور) رساندم و تصفيه نشده را به خارک و این یکی از بزرگترین خدمات دوره نخست وزیری من هست که با پشتیبانی شاهنشاه انجام دادم و مردم هم مطلع نشدند، زیرا اگر در این باره حرفی می‌زدیم، عراقیها به دست و پا می‌افتادند.

اهمیت عمران جنوب و توسعه شیلات و بخصوص این که عمران جنوب چه اثری در نفوذ ما در آن طرف خلیج دارد، بقیه را در طول راه به تدریج به شهبانو عرض کردم. مگر نه این است که شهبانوی ما نایب السلطنه ایران است و مادر ولیعهد ماست. باید مسائل مملکتی را بشناسد و بداند و انصافاً زن باهوش و فهمیده است: کارهایی که باید در جنوب صورت بگیرد، کشیدن راه ساحلی، تقویت نیروی دریایی، بهره برداری از شیلات، مجتمع ساختن مردم در نقاطی که استعداد آبادی دارد، اعلام یکی دو بندر آزاد و بالأخره توجه بیشتر شاه و ملکه ما به آن جا. در نظر دارم در جزیره کیش قصری برای شاهنشاه بسازم.

خوشبختانه منابع نفت اطراف لاوان کشف شده و جزیره لاوان خود به خود بزرگ خواهد شد و مثل خارک می‌شود. یک قسمت از مناطق امتیاز کنسرسیوم هم که پس گرفته شده، به تدریج در سواحل خلیج به کمپانیهای متفرّق داده خواهد شد و نفت زودتر به دست خواهد آمد. متأسفانه [از اکتشاف در آبهای] اطراف بوشهر نتیجه عاید نشده و از این حیث اوقات شاهنشاه تا حدّی تلخ است. به علاوه در نزدیکی خارک در خطّ محلّ اختلاف ما و [عربستان] سعودی، وزارت خارجه، یا از روی نفهمی یا تعمد که بعید می‌دانم (ولی آن چه مسلم این است [فتح‌الله] نفیسی شرکت نفت اصرار در این کار داشت)، پروتکلی امضاء کرده‌اند و قسمتی به سعودیها تعلق می‌گیرد که منابع بزرگ زیر زمینی دارد، نزدیک سیزده میلیارد بشکه. عجیب است، هنگام امضاء آن پروتکل من که سمتی نداشتم، ولی به هر صورت پادشاهم را می‌پرستیدم و می‌پرستم، [ابوالفتح] محوی را به سویس حضورشان فرستادم (محوی رفیق من پسر ابتهاج السلطان و جزء هیئت مدیره پان‌آمریکن است) که می‌خواهد وزارت خارجه چنین پروتکلی [را] امضاء کند، مصلحت نیست، بلکه خطرناک است. ولی شرکت ملی نفت و وزارت خارجه به عرض رساندند که این حرف صحیح

نیست، باید زودتر اختلافات را با عربستان حل کرد و این پروتکل را امضاء کردند.<sup>۴۹</sup> اکنون اوقات شاهنشاه خیلی تلخ است. به این مطلب متوسل شده‌ایم که پروتکل به تصویب مجلس نرسیده است، ولی یک قدم به ضرر [ما] به هر صورت برداشته شده است. در هر حال ظهر جمعه از جنوب مراجعت شد. شاهنشاه شخصاً به استقبال آمده بودند. نخست وزیر هم حضور داشت. شاه را گرفته دیدم، چیزی عرض نکردم.

شب برای شام شرفیاب شدم. موضوع مهمی فرمودند که سناتور [ویلیام] فولبرایت آمریکایی که از دوستان شاهنشاه و ایران است و رئیس کمیته خارجی سنای آمریکا است، به علاوه شاهنشاه را در این سفر خصوصی هم عصر سیزدهم ژوئن به چای دعوت کرده بود، اظهاراتی در کمیته کرده است، به این صورت که من از یک ایرانی شنیده‌ام (که البته آن ایرانی مرد [ی] عاقل و فهمیده بود!) که ایران در آستانه انقلاب است و شاه اسلحه [ای] که می‌خرد برای حفظ نظام خودش است و گر نه کشور ایران احتیاجی به اسلحه ندارد. غوغایی بر پا شده و شاهنشاه سخت برآشفته‌اند. حق هم دارند، مگر شخص این قدر ابله می‌شود. فوری اخطار شده بود که از مسافرت آمریکا صرف نظر می‌شود. بیچاره [لیندون] جانسون و [دین] راسک که به نظرم مردمان عمیقتر و فهمیده تری هستند، به دست و پا افتاده، تلگرافات مفصلی عرض و استدعا کرده‌اند چنین تصمیمی نگیرند. شاه قبول فرموده‌اند و خیلی هم عالی فرمایش فرموده‌اند که من البته روابطم را با آمریکا و رئیس جمهور بر سر حرف یک سناتور به هم نمی‌زنم، ولی این شخص احمق چه می‌گوید؟ [مگر] من هواپیمای فوق سرعت صوت و کشتی جنگی برای استفاده<sup>۵۰</sup> [محافظان خودم] body guard خریداری می‌کنم؟ راستی که آمریکاییها در سیاست خام هستند. چند دستگی و خامی، آنها را بالأخره به قدرت درجه دوم دنیا خواهد کشاند. الآن ویتنامیها معتقدند که آمریکاییها جنگ را در واشینگتن خواهند باخت نه در ویتنام، و به نظرم نظر آنها صحیح است. فردا قرارست [آرمین میر]، سفیر آمریکا بیاید با من صحبت کند. این مرد خوب و با حسن نیتی است.

<sup>۴۹</sup> ن. ک. به یادداشت و پی نوشتهای یادداشت ۴۶/۲/۵.

<sup>۵۰</sup> در یادداشت استعمال نوشته شده است.



شنبه ۴۶/۲/۲۳

رئیس جمهور رومانی [کیوواستویکا Chivu Stoica]<sup>۵۱</sup> وارد شد. مرد خوبی‌ست، روابط ما با ممالک پشت پرده روز به روز رو به بهبود است. اینها که خیلی هم از روسها شنوایی ندارند. شام هم مهمانی رسمی بود. به حمدالله شاه خوشحال رفتند. همه چیز مرتب بود. فقط او نکته‌ای در نطق خودش گفت که باید دو آلمان را بشناسیم، خوش آیند نبود، ولی او چاره نداشت. این اندازه‌ها ناچارست روسها را رعایت کند.

امروز شاه کارخانه اتومبیل سازی ایران ناسیونال را افتتاح فرمودند. واقعاً بسیار خوب بود و خیلی خوشحال بودند. من هم خوشحال بودم. وقتی که کلنگ این جا را پنج سال پیش زمان نخست وزیری زدم، خودم هم فکر نمی‌کردم این بچه‌ها این همه بتوانند کار بکنند. اکنون صدی چهل اسبابهای ماشین را در ایران می‌سازند.<sup>۵۲</sup> اما امان از خستگی. از دیروز صبح ساعت ۷ تا امروز ساعت ۱ صبح بدون یک ساعت فاصله دائماً کار کرده‌ام حتی کفشها را در نیاورده‌ام. خدا عمر بدهد به شاه. به هر صورت برای مملکت باید کار کرد.

یکشنبه ۴۶/۲/۲۴

صبح یک شنبه قدری در دفترم کار کردم، بعد شرفیاب شدم. کارهای جاری به عرض رسید. بعضی تلگرافات خارجی توشیح شد. گزارش محرمانه راجع به این که ممکن است ملک سعود که اکنون کارهای دیوانگی در مصر و یمن علیه فیصل می‌کند، پسر خودش را جانشین معرفی کند و خودش هم به نفع او کنار برود (زیرا خودش آن قدر بدنام است که حتی ناصر هم نمی‌تواند اسمش را بیاورد، اما احمق خودش نمی‌فهمد) و ناصر [می‌کوشد] با بمباران مداوم نجران و سایر شهرهای مرزی سعودی، روحیه طرفداران پول پرست او را

<sup>۵۱</sup> کیوواستویکا (۱۹۷۵-۱۹۰۸) از ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۱ نخست وزیر و سپس از ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۷ رئیس شورای دولتی (رئیس جمهور) بود.

<sup>۵۲</sup> در زمان نخست وزیری علم شرکت ایران ناسیونال شروع به ساخت اتوبوس کرد، ولی در تاریخ این یادداشت، ساخت اتومبیل سواری «پیکان» آغاز شد.

تقویت کند تا به نفع او قیام و اقدام نمایند، به عرض رساندم، خیلی مورد تأمل و تعمق واقع شد. اتفاقاً این یکی دو روزه هم مجدداً مصر، [شهرهای] سعودی را بمباران کرده است. راجع به یکی دو نفر از ملتزمین رکاب [در سفر هفته آینده به اروپا و آمریکا] که امر فرموده بودند بروند، عرض کردم مصلحت نیست. چون شاهنشاه می‌دانند جز خدمت صادقانه به او فکری ندارم، قبول فرمودند که نروند.

بعد از ظهر سفیر آمریکا آمد. توضیح کافی داد که اولاً صحبت‌های فولبرایت قبل از مارس بوده و حالا منتشر شده، به علاوه این شخص بعداً شاهنشاه را به منزل خودش به جای دعوت کرده، پس بر علیه شاهنشاه نیست، ثالثاً حرفها را بر علیه دولت خودش که مخالف است زده است. چه طورست عریضه‌ای عرض کند، پوزش بطلبد. گفتم این، ما بین من و تو، قمارست، زیرا ممکن است در آمریکا درز بکند و شاهنشاه نپذیرند، ولی بد فکری نیست. بعد هم چه مانع دارد که به جای او کسی دیگر دعوت کند. توضیحاتی هم در باره مسافرت داد.

امشب مهمانی رسمی رئیس جمهور رومانی بود. بعد از شام در اتومبیل شاهنشاه حضور یافتم، بعد منزل آمدم. در بین راه گزارش سفیر آمریکا را عرض کردم. دو پیشنهاد تقریباً مورد قبول واقع شد، به شرط این که نامه خوبی بنویسد. دعوت سناتورهای دیگر را قبول فرمودند. در بین راه مذاکرات دیگری هم شد که معلوم می‌دارد به قراری که رئیس جمهور [رومانی] عرض کرد، واقعاً استقلال رأی کامل دارند و زیر نفوذ روسها، آن طور که در خارج تصور می‌شود، نیستند. ساعت یک و نیم صبح منزل آمدم. خستگی مرا دارد از پا می‌اندازد. شاهنشاه هم زیاد خسته هستند.

دوشنبه ۲۵/۲/۴۶<sup>۵۳</sup>

امروز، صبح دوشنبه ۲۵، شاهنشاه سد لثیان را افتتاح فرمودند که ۹۵ میلیون متر [مکعب] ظرفیت دارد و برای آبیاری تهران و ورامین است. بسیار خوشحال بودند. والاحضرت ولیعهد و فرحناز آمده بودند، آنها سد را افتتاح کردند. اعلیحضرت خیلی خوشحال شدند.

<sup>۵۴</sup> در یادداشت به اشتباه ۲۶ نوشته شده است.

تلگرافی که باید به [هوشنگ] انصاری سفیر ما در واشینگتن شود، صبح دادم ملاحظه فرمایند. اجازه دادند، مخبره شد. راجع به همین سفر آمریکا بود.

قدری راجع به والاحضرت شهناز عرایضی کردم. بی‌شوهری ایشان و بدبینی که نسبت به همه چیز حتی خودش پیدا کرده، جای نهایت نگرانی است. شاهنشاه باید نشان بدهند که آن همه دوستش دارند، ولی متأسفانه نمی‌توانند این تظاهر را بفرمایند. بچه خیلی رنجیده خاطرست و ناراحت. امیدوارم یا با اردشیر [زاهدی] آشتی کند یا شوهر دیگری پیدا کند از این وضع آزاد شود.

شب هم در کاخ ملکه پهلوی شرفیاب شدم. مطلب مهمی نبود، فقط شاهنشاه باز هم اظهار خستگی می‌فرمودند. اصرار کردم فردا بعد از ظهر قدری گردش و سواری بفرمایند، قبول فرمودند. فردا بعد از ظهر امیدوارم این کار را بکنیم.

سه شنبه ۴۶/۲/۲۶

امروز صبح سه شنبه شرفیاب شدم. قدری مطالعه در [باره] مسافرت ملک فیصل به لندن شد. عجیب است، تمام مسؤولین انگلیس و روزنامه‌ها صحبت از این می‌کنند که باید بین ملک فیصل و ناصر بی‌طرف بمانیم،<sup>۵۴</sup> در صورتی که فیصل دوست و ناصر به ظاهر دشمن آنهاست و تمام بازیهای عدن به ظاهر زیر سر اوست،<sup>۵۵</sup> همچنین قضایای یمن. یکی از دوستان ظریف من حرف قشنگی می‌گفت. اگر ناصر نباشد این همه پول از طرف سعودی و سایر کشورها صرف خرید اسلحه از انگلیس و غرب نمی‌شود. البته این حرف قدری اغراق آمیز و بدبینانه است. بعضی محافل انگلیس هم می‌گویند ناصر دکترین مترقی دارد و فیصل ندارد.

<sup>۵۴</sup> اشاره به مداخله‌ی مصر و عربستان سعودی در جنگ داخلی یمن.

<sup>۵۵</sup> در ۱۹۶۳ دولت انگلستان بر آن شد که از مستعمره‌های خود در جنوب شبه جزیره‌ی عربستان، فدراسیون شیخ نشینهای عربی جنوبی را برپا ساخته و عدن را نیز به آن ببیوندد. این امر با مخالفت مردم و آغاز شورش به رهبری دو گروه دست چپی رو به رو شد. در پایان ۱۹۶۷ انگلستان به این سرزمین آزادی بخشید و عدن پایتخت جمهوری توده‌ای یمن جنوبی شد. در ۱۹۹۰ دو یمن جنوبی و شمالی متحد شدند.

عصری سفیر انگلیس پیش من آمد. راجع به موارد مورد اختلاف در خلیج فارس و همچنین منافع مشترکی که آنها و ما و عربستان سعودی و کویت داریم [مذاکره شد].<sup>۵۶</sup> من گفتم اصول حرف شما صحیح است، مشروط به این که قبول کنیم همه حق مساوی داریم. بعد احوالپرسی والا حضرت شهنواز رفتم که دندان کشیده است. خیلی ناراحت است. متأثر شدم.

#### چهارشنبه ۴۶/۲/۲۷

صبح امر فرمودند [شجاع‌الدین] شفا وابسته مطبوعاتی [دربار] را معاون مطبوعاتی بکن. عرض کردم، شاید بین مردم حسن اثر نکند. اوقات مبارک تلخ شد. قدری راجع به افکار عمومی بحث پیش آمد. به هر صورت عرض کردم، من در قبال اعلیحضرت تسلیم هستم، چون هم به شما معتقدم، هم دوستت دارم، بلکه می‌پرستم. ولی لازم است آن چه به نظرم برسد بی‌پرده بگویم، چه شما خوشحال بشوید، چه اوقات تلخ. خدا عمرش بدهد، با انصاف است. از من هم نمی‌ترسد، چون امتحان داده‌ام.

#### یکشنبه ۴۶/۲/۳۱

صبح یکشنبه شرفیاب شدم. کارهای زیاد جاری به عرض رساندم. مطالب سفیر انگلیس را عرض کردم. شاهنشاه خندیدند، فرمودند، وقتی خودش پیش من آمده بود به او گفتم دیگر نه روی شما نه روی آمریکاییها حساب می‌کنم. عرض کردم، خدا عمرت بدهد. فقط ما باید روی پای خودمان بایستیم. این کار را موقعی می‌توانیم بکنیم که مردم معتقد بشوند آن چه می‌کنیم صحیح است. تلویحاً عرایض دیروز مرا قبول فرمودند.

چون احساس خستگی زیاد فرمودند، قرار شد عصری قدری ماشین سواری برویم. بعد از ظهر رفتیم، ولی بیش از بیست دقیقه وقت نبود، چون قبل از [مسافرت به خارج از کشور]<sup>۵۷</sup>

<sup>۵۶</sup> اشاره به مذاکرات تدریجی ایران و انگلستان در باره‌ی وضع حقوقی شیخ نشینها و جزایر خلیج فارس پس از خروج نیروهای انگلیسی.

کار زیاد دارند، من هم سر کارم برگشتم. ولی به طوری خسته بودم که ممکن نشد کار بکنم، پشت میز خوابم برد.

عصر مجدداً [به] کاخ رفتم، برنامه شهبانو را در آمریکا حضورشان عرض کنم. برگشتم منزل، کار زیاد بود، ملاقات زیاد بود. یک جوری سر کارم را هم آوردم، مهمانی آقای [محمد علی] قطبی رفتم که آن هم جزء کار است. دوباره دیر وقت، ۱۲ شب، خانه آمده‌ام. صبح بعد از شرفیابی من اتفاق بامزه‌ای افتاد. تیمسار [سپهبد مرتضی] یزدان‌پناه نقشه‌های تاج گذاری را آورده بود. محل تاج گذاری در کاخ گلستان روی نقشه نمایانده شده بود. شاهنشاه فرمودند، این مناسب نیست، خوب است عقبتر باشد. یزدان‌پناه مدتی احتجاج کرد و دلیل آورد که عقبتر خوب نیست و دلایل را آن قدر محکم می‌گفت که من داشتم متقاعد می‌شدم، ولی شاهنشاه نشدند. بعد که حرفهای یزدان‌پناه تمام شد، مهندس [محسن] فروغی عرض کرد نظر شاهنشاه درست است. محل هم همان جا انتخاب شده، یعنی تیمسار اشتباه کردند. واقعاً من خجل شدم که چنان مسؤولیتی دارد، یک بار هم به خودش زحمت مذاقه و مطالعه نداده است. ولی تیمسار به روی مبارک نیاورد. خدا عمر بدهد. شاهنشاه هم چیزی فرمودند. اگر اعلیحضرت فقید بود، زیر ضربات عصا حالش را رسیده بود. ولی این پادشاه واقعاً یک انسان واقعی است، ولی در عین حال همه را نمی‌شناسد. چندی پیش هم همین تیمسار جرأت نکرد قرارداد چراغانی را برای تاج گذاری امضاء کند، من امضاء کردم. وقتی گزارش را عرض کردم، خیلی خندیدند. فرمودند، همه چیز از من می‌خواهند، ولی هیچ مسؤولیتی حاضر نیستند قبول کنند.

دوشنبه ۴۶/۳/۱

امروز صبح ساعت ۷ با تیمسار [نعمت‌الله] نصیری رئیس سازمان امنیت آخرین نقشه‌های امنیتی و حفاظتی شاهنشاه را در سفر آلمان به دقت بررسی کردم. عجب این است که سپهبد تیمور بختیار و رئیس سابق این سازمان که اکنون در سوئیس است با خسرو قشقایی هم

<sup>۵۰</sup> در یادداشت قبل از «حرکت» نوشته شده است. برنامه‌ی سفر شاه به چکسلواکی، آلمان، فرانسه، کانادا و آمریکا بود.

عنان شده و بر علیه ولینعمت خودش اقدام می‌کند. کسی که صاحب ملیونها دلار ثروت شده است، آن هم از زورگویی به مردم بدبخت ایران. به هر صورت نتیجه بررسیها خوب بود، تا حدی اطمینان حاصل شد.

بعد کارهای جاری رسیدگی شد. ساعت ۱۰ صبح شرفیاب شدم. چند متن تلگراف و نامه خارجی به توشیح مبارک رساندم. بعضی گزارشات که خواننده بودم توضیح دادم. در خصوص مسافرت شاهنشاه و تشنجات خاورمیانه مذاکره پیش آمد، بررسی شد. هنوز به نظر نمی‌رسد خیلی جدی باشد، گو این که تحریکات مصر ممکن است من غیر عمد آتش جنگ را روشن کند. به خصوص که [تنگه‌ی] تیران گلوی خلیج عقبه را هم گرفته است.<sup>۵۸</sup> نطق امشب [لوی اشکول]، نخست وزیر اسرائیل، باید التیماتوم مانند باشد.

عصری لایحه خانواده را با [جواد صدر]، وزیر دادگستری و دکتر [محمد] باهری بررسی کردیم.<sup>۵۹</sup> شب باز هم جریان را به عرض رساندم. وزیر دادگستری می‌گفت علمای بزرگی مثل [آیت‌الله محسن] حکیم در عراق، [آیت‌الله احمد] خوانساری [و آیت‌الله کاظم] شریعتمداری با آن موافقت کرده‌اند. عجیب است که صبح که عرض کردم استاد [محمد] مشکوة<sup>۶۰</sup> اشکالاتی بر این لایحه گرفته و وسیله دکتر باهری فرستاده است. امر فرمودند نکند تحریک خود باهری باشد. وای بر این سوء ظن همایونی! چون دو ماه قبل باهری در این خصوص مطالبی به عرض رسانده بود که مورد قبول واقع نشده بود، هنوز خیال می‌فرمایند ممکن است باهری تحریک کرده باشد. عرض کردم، باهری مرد شرافتمندیست. همین قدر فرمودند حرفی نگویید و کاری نکنند، دیگر محال است خلاف آن، آن هم از

<sup>۵۸</sup> در ۲۲ مه این سال، دولت مصر اعلام داشت که تنگه‌ی تیران در مدخل خلیج عقبه «به روی کشتیهای با پرچم اسرائیل و یا حامل مواد استراتژیک» بسته شده است. اشاره به مواد استراتژیک، صادرات نفت از ایران به بندر ایلات در اسرائیل، از این راه بود.

<sup>۵۹</sup> به موجب قانون حمایت خانواده مصوب خرداد ۱۳۴۶، تصمیم در باره‌ی طلاق و نگهداری فرزندان در صلاحیت دادگاه قرار گرفت و ازدواج مجدد شوهر منوط به رضایت همسر شد. (ن. ک. به «جامعه، دولت و جنبش زنان ایران، ۱۳۵۷-۱۳۴۲»، مصاحبه با مهناز افخمی، صص ۹۷-۹۹، بنیاد فرهنگ ایران).

<sup>۶۰</sup> محمد مشکوة، روحانی، سالیان درازی استاد فقه در دانشکده حقوق دانشگاه تهران بود.

راههای کج و معوج، عمل کند. از صبح ساعت ۷ تا حالا فرصت آن که کفشایم را در بیاورم نشده است. تمام کار.

سه شنبه ۴۶/۳/۲

صبح سه شنبه ۲ خرداد شاهنشاه سفر طولانی چکسلواکی، آلمان، کانادا، آمریکا [و] ترکیه را آغاز فرمودند، مجموعاً سی و پنج روز طول خواهد کشید. زن من هم در رکاب است. در تشریف نداشتن شاه کارم کمتر است. به علت نبودن زنم هم آزادتر خواهم بود. با وصف این هنوز یک روز نگذشته، دلم برای هر دو تنگ شده، مخصوصاً برای اعلیحضرت. عادت عجیبی به این شخص پیدا کرده‌ام. فکر می‌کنم ایشان هم مرا دوست می‌دارد. زندگی ما طوری آمیخته شده که جدا شدنی نیست. صبح در فرودگاه سر حال بودند. قدری در خصوص تشنجات خاورمیانه مذاکره شد، فکر نمی‌فرمودند جنگ [میان اسرائیل و کشورهای عرب] شروع شود، ولی به نظرم بعید هم نیست، چنان که دو سال پیش جنگ هند و پاکستان اتفاق افتاد. یک شوخی هم با من کردند. قلم خودم را دادم که نامه به رئیس جمهور ترکیه را توشیح فرمایند، درست نوشت. فرمودند، مثل خودت شده، چون از خیلی چیزها خبر دارند. نخست وزیر که حاضر بود نفهمید چه فرمودند، شهبانو هم توجهی البته نکردند.

امشب جایی مهمان بودم، با [سر دنیس رایت] سفیر انگلیس تند شدم. ایراد می‌گرفت که مصاحبه شاهنشاه با مخبر مجله اشترن آلمانی در خصوص این که اگر آمریکا از موضوع خرید اسلحه ما از شوروی برنجد، ما اهمیت نمی‌دهیم، خیلی تند بود، خصوصاً که فرموده‌اند آمریکا نمی‌تواند همیشه پدر بزرگ ملل کوچک باقی بماند. گفتم کجای این مطلب تند است؟ مگر این حرف درست نیست؟ مصر دارد چوب به ... شما می‌کند، حتی نمی‌توانید شورای امنیت را وادار به اتخاذ تصمیم بکنید. همه ایرادهای شما به ماست که با شما از در دوستی در آمده‌ایم. قدری ناراحت شد، ولی ناچار بودم سخت جواب بدهم.

امشب هیچ خسته نیستم، چون امروز قدری استراحت کردم. عصری با تلفن از شهناز احوالپرسی کردم که به منزل خودش رفته در سعدآباد. بحمدالله حالش بهتر است. قدری گل و شراب فرستادم.

#### چهارشنبه ۴۶/۳/۳

امروز چهارشنبه سوم خرداد به کارهای جاری گذشت. نهار، سفارت عربستان سعودی برای [سعدالدین العالمی] مفتی اورشلیم<sup>۶۱</sup> مهمانی داده بود، رفتم. مدتی با مفتی صحبت کردم، مرد روشنی به نظر آمد. او عقیده داشت عبدالناصر بلوف می‌زند، مرد عمل نیست. به علاوه مزه شکست سابق از اسرائیل هنوز در دهانش است. آن شکست واقعاً مفتضحانه بود. اسرائیلیها در ۴۸ ساعت به سوئز رسیدند. [مصریها] صد تانک، ۱۵ هزار نفر اسیر، سیصد توپ از دست دادند. در صورتی که تلفات اسرائیلیها دو نفر بود. آن هم از کامیون به خارج پرت شده بودند.<sup>۶۲</sup>

بعد از ظهر رفتم ولیعهد را زیارت کردم. حالش ماشاءالله خوب بود. فرحناز مدتی روی کول من سوار شد و بازی کرد. بعد اداره رفتم.

امشب تلگرافی از شهبانو داشتم. از کیفی که حضورشان تقدیم کرده بودم، تلگرافی تشکر فرمودند. خیلی خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم. واقعاً زن نازنینی ست، خدا عمرش بدهد. شب چهار ساعت کار کردم. گزارشات معوق همه را خواندم. از این جهت حالا ساعت ۱۲ قدری خسته هستم. با آن که نیم ساعتی با دخترم تخته زدم و مقداری رفع کسالت شد، باز هم کمی خسته هستم.

#### پنج شنبه ۴۶/۳/۴

امروز پنجشنبه چهارم خرداد به کارهای جاری و ملاقات مردم گذشت. فقط صبح تلگرافی از اردشیر [زاهدی] وزیر خارجه رسید که شاهنشاه فرمودند چرا مصاحبه با اشترن به این

<sup>۶۱</sup> در یادداشت «فلسطین» نوشته شده است. سعدالدین العالمی (۱۹۹۳-۱۹۱۱)، از ۱۹۵۳ مفتی اورشلیم شد.

<sup>۶۲</sup> اشاره به جنگ اسرائیل و عرب در اکتبر ۱۹۵۶.



صورت در آمده. توضیحات مفصلی ضمن عریضه به پیشگاه مبارک عرض کردم که قربان خاکپای مبارکت شوم، خودت مصاحبه می فرمایی، مرا در جریان نمی گذاری، نمی دانم بعد از آن نظرت چیست، باز هم ایرادش را به من می گیری؟ خدا عمرت بدهد. ولی من که نوکر و غلام صمیمی تو هستم، باید بدانم که چه می خواهی.

عصری رفتم ولیعهد را دیدم، ماشاءالله خوب بود. از آن جا به سفارت اردن، بعد خدمت مادرم رفتم. شب دو سه ساعت کارهای عقب افتاده را راه انداختم. از مسائل مورد توجه امروز این بود که رادیو بغداد که نقل نطق ناصر را کرده بود، قسمتهای حمله به ایران را حذف نموده بود. به شاهنشاه گزارش کردم. وضع مصر و اسرائیل نامعلوم است، ولی بیشتر معلوم می شود هر دو بلوف می زنند.

جمعه ۴۶/۳/۵

امروز جمعه ۵ خرداد صبح سواری رفتم. دو ساعت و نیم اسب تاختم، حالم بسیار بهتر شد. عصری استراحت کردم، چند نفر دوستان را پذیرفتم. شب مهمانی رفتم که هیچ مطابق میل نبود. مقداری کار کردم.

موضوع مصر و اسرائیل مجموعاً بازی شوروی و آمریکا است تا چه بگیرند و چه بستانند. آن چه مسلم است روسها از مصر و آمریکاها از اسرائیل حمایت می کنند، ولی روسها می خواهند یک توافق کلی بکنند که ویتنام را نیز شامل باشد. آمریکا و انگلیس مایلند سازمان ملل مداخله نکند. سفیر انگلیس امروز به من گفت سعی ما تمام این است. خاک بر سرتان بکنند. اگر این سعی را دارید، چرا گذاشتید نیروی سازمان ملل از آن جا برود. حالا که رفت، بگذارید اسرائیل کار را یکسره کند، بعد مداخله کنید. دیپلماسی غرب دچار رخوت و بدبختی است، من که سر در نمی آورم. در ویتنام در منجلاب است، چرا عمل منطقی تر نمی کند؟ روسیه و چین با هم جنگ ایده نولوژیک دارند، هیچ کدام جلوی غرب نخواهند ایستاد، ولی فکر قاطعی در غرب نیست. [لیندون] جانسون و [هرولد] ویلسون به محبوبیت خود بیش از مسؤولیت خود توجه دارند. همین مسأله کار را مشکل می کند. مرد سیاسی آن است که خودش را فراموش کند. چندی پیش (ده سال قبل) [انتونی] ایدن هم

راجع به مصر و کوبیدن ناصر آن قدر دو دلی به خرج داد که آمریکا نظر احمقانه‌اش را در خصوص حمایت از ناصر به او تحمیل کرد، حالا خود آمریکا و انگلیس هر دو مزه‌اش را می‌چشند.

شاهنشاه فردا از چکسلواکی به آلمان تشریف خواهند برد.

شنبه ۴۶/۳/۶

امروز شنبه ۶ خرداد زیاد کار کردم. عریضه تقدیم شاهنشاه نمودم. پیشنهاد کردم مرکز بورس دادن به دانشجویان تحت سرپرستی ولیعهد تشکیل شود. گزارش مختصری از وضع اسرائیل عرض کردم و درگیری او با مصر. عصر اوقاتم تلخ شد. گزارش بدی از آلمان رسید که دانشجویان در تلویزیون کلن مصاحبه بسیار بدی بر علیه شاهنشاه کرده‌اند. نمی‌دانم ساواک این همه اظهار اطمینان می‌داد، این چیست؟ فوق العاده از این سفر شاهنشاه به آلمان ناراحت هستم. اگر بهمن قشقایی را سال گذشته اعدام نکرده بودند، قبل از حرکت شاهنشاه گرویی خوبی بود که به خسرو قشقایی بگویم اگر عملی کردید اعدام خواهد شد. پارسال بهمن پس از این که مدتی یاغی بود، در شیراز به من پناهنده شد و من رئیس دانشگاه پهلوی بودم، یعنی وسیله من به شاهنشاه. خیلی عرض کردم در کشتن او، آن هم کسی که خودش تسلیم شده، عجله نشود، بهتر است، گرویی خوبی است. سبهد [فتح‌الله] مین‌باشیان فرمانده ارتش سوّم فارس که یک پسر لوطی و خود شیرین احمقی است، آن قدر گزارش خلاف داد تا بالأخره بهمن را بعد از محاکمه نظامی کشتند، در صورتی که چون خودش تسلیم شده بود، علل مخفّفه شامل حال او بود. به هر صورت عجله در هر کار باعث پشیمانی است. قطعاً زنده بودن او در تظاهرات علیه ما در آلمان خیلی تأثیر می‌داشت.<sup>۶۳</sup>

یکشنبه ۴۶/۳/۷

امروز تلگرافاتی راجع به امور اداری و اعتصاب دانشگاه تبریز و غیره به آلمان عرض شد و

<sup>۶۳</sup> تظاهرات گسترده‌ی علیه شاه در آلمان به رهبری اعضای جبهه‌ی ملی و حزب توده، با پشتیبانی گروه‌های دست چپ آلمان بود. اگرچه خسرو قشقایی با آنان در تماس بود، ولی هیچ گونه نفوذی نداشت.

جواب گرفتم و اقدام کردم. صبح به کارهای جاری رسیدم. دیشب [گریگوری زایتسف] سفیر روس و امروز [آرمین میر]، سفیر آمریکا، را دیدم. از روسها که نمی‌توان مطالبی فهمید، تمام با شوخی در مورد این که آنها مصر را تحریک می‌کنند، مطالبی به او گفتم که بی‌جواب ماند. گفتم باید جلوگیری از جنگ بکنند، آن هم بی‌جواب ماند. تمام به تعارفات و مسائل جاری گذشت. مطالب امروز سفیر آمریکا را فردا که عریضه به شاهنشاه عرض کردم خواهم نوشت. به کارهای دانشگاه پهلوی امشب پنج ساعت رسیدگی کردم. بی‌نهایت خسته و فرسوده شدم.

دوشنبه ۴۶/۳/۸

امروز صبح زود شیخ بهاء‌الدین نوری<sup>۶۴</sup> دیدم آمد که واسطه شود با آخوندها آشتی کنم. وقتی که نخست وزیر بودم، چون آخوندها با برنامه‌های مترقیانه شاه مخالف بودند، به شدت آنها را کوبیدم. حالا فهمیده‌اند فایده ندارد. گفتم خودم نمی‌توانم تصمیم بگیرم، باید به اربابم عرض کنم.

بعد به دربار رفتم، به کارهای جاری رسیدم. عریضه مفصلی به شاهنشاه عرض کردم. خلاصه مذاکره با سفیر آمریکا را نوشتم. گزارش او در باره امور مربوط به خاورمیانه بود. حالا فهمیده‌اند ده سال قبل چه اشتباهی کرده‌اند.<sup>۶۵</sup> اگر جنگ بکنند ممکن است با روس روبه رو شوند، گو این که این امر بعید به نظر می‌رسد. روسها می‌خواهند غیر مستقیم غرب را این جا به زحمت بیندازند (وسیله ناصر) که در ویتنام امتیازاتی بگیرند که خاتمه جنگ ویتنام به دست چین نشود. هم در آن جا [قهرمان] hero بشوند و هم این جا غرب را به

<sup>۶۴</sup> بهاء‌الدین نوری از روحانیان با نفوذ تهران و داماد آیت‌الله محمد بهبهانی (فرزند آیت‌الله عبدالله بهبهانی از سران جنبش مشروطیت) بود.

<sup>۶۵</sup> اشاره به ملی شدن کانال سوئز و به دنبال آن، با پشتیبانی فرانسه و انگلستان، حمله‌ی اسرائیل به مصر در اکتبر ۱۹۵۶. نیروهای اسرائیلی پس از ۵ روز به کانال سوئز رسیدند و آهنگ برانداختن عبدالناصر را داشتند، ولی به علت فشار شدید آمریکا، ناچار به پذیرش قطعنامه آتش بس شورای امنیت سازمان ملل و تخلیه‌ی شبه جزیره‌ی سینا شدند.

زحمت انداخته باشند. سفیر می گفت امیدوارم سرنوشت ناصر هم مثل سوکارنو و نکرومه بشود، اما چه جور، خدا می داند.<sup>۶۶</sup> در هر صورت هنوز وضع خاورمیانه خیلی وحشت آور است. رئیس جمهور سوریه که دست نشانده روسهاست به مسکو رفته.<sup>۶۷</sup> بحرّیه شوروی عازم مدیترانه شده، آمریکا و انگلیس هم بحرّیه خود را تقویت کرده اند. اگر همه این مانورها به آن جا بیانجامد که طرفین (غرب و شرق) کنار بکشند و بگذارند اسرائیل و مصر جنگ بکنند، بسیار عالی می شود، زیرا گرچه مصر موشک (missiles) دارد، ولی به زودی عملش خاتمه می شود، به خصوص اگر در یمن امام شروع به فعالیت بکند، احیاناً شاید هم کردها بر علیه ارتش عراق. همه این مقدرات را به تفصیل به شاهنشاه عرض کردم. همچنین پاره ای اخبار محرمانه مربوط به امنیت و حفظ جان خود شاهنشاه، مخصوصاً در پاریس که سر راه کانادا تشریف خواهند برد.

سه شنبه ۴۶/۳/۹

صبح تلگرافی راجع به مذاکرات روسها با [دکتر منوچهر] اقبال در خصوص مناطق استخراج جدید نفت که می خواهیم به آنها بدهیم و همچنین خرید نفت از طرف آنها حضور شاهنشاه مخابره کردم. فرمودند، مذاکره کند، ولی بر همان اصولی که نامه به آنها نوشته شده، یعنی در خلیج نباشند. به علاوه اقبال می گفت در مناطق دیگر هم (مناطقى که پس گرفته ایم) نمی توانند برحسب قانون نفت چاه بزنند. این مطلب را نفهمیدم، باید مطالعه کنم. امروز چون اربعین و تعطیل بود سواری رفتم. خطر بزرگی از من گذشت، اسب زمین خورد، ولی بحمدالله به خیر گذشت. ناهار خدمت والده صرف شد.

---

“کوامی نکرومه (۱۹۷۲-۱۹۰۹) و احمد سوکارنو (۱۹۷۰-۱۹۰۱) به ترتیب رؤسای جمهور غنا و اندونزی، به دنبال کودتای نظامی در ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ از کار برکنار شدند. این دو، به همراه جمال عبدالناصر و جواهر لعل نهرو، رهبران کشورهای به اصطلاح نامتعهد (هنگام جنگ سرد میان شوروی و آمریکا) بودند.  
 “رهبر سوریه در این هنگام ژنرال صلاح جدید (۱۹۹۳-۱۹۲۶)، از اعضای برجسته ی حزب بعث بود، ولی عنوان ریاست جمهور نداشت.

عصر به کارهای جاری رسیدم. وضع خاورمیانه هنوز بحرانی است. بعضی معتقد به بلوف ناصر هستند، بعضی معتقدند که چون وضع با سال ۱۹۵۶ فرق دارد، یعنی مصریها حالا موشک دارند و روسها هم به پشتیبانی آنها آمده‌اند، این دفعه معنی جدی دارد، ناصر نمی‌ترسد. آن چه مسلم است، در این بازی، برنده روسها هستند، بدون این که خرجی بکنند. هم بین صد ملیون عرب طرفدار شناخته شده‌اند و هم بدون خرج، منابع اساسی و حیاتی غرب یعنی نفت را به خطر انداخته‌اند و هم ممکن است بر فرض در این جا گذشتی بکنند، در ویتنام امتیازاتی بگیرند.

امشب خیلی خوش گذشت. با دخترم ناز و دامادم شام خوردم، بعد با دخترم تخته بازی کردم. سرشب هم خدمت ولیعهد رسیدم. خدا عمرش بدهد، بچه فوق العاده باهوشی است. وقتی شام صرف می‌کرد، مدتی با هم صحبت داشتیم.

از خبرهای مهم امشب عقد پیمان دفاعی بین ملک حسین و ناصر است. حسین بیچاره چاره نداشت، چون در داخل کشورش غیر از این انقلاب می‌شد. ۲/۳ مردم اردن را فلسطینیهای آواره تشکیل می‌دهند. اگر حسین را [ناصر] مخالف جنگ با اسرائیل وانمود می‌کرد، ممکن بود معلق شود و از بین برود. در عین حال ارتش عالی او طرف احتیاج ناصر بود. به این جهت دو طرف مصلحت خود را در آشتی دیدند. دیشب در عریضه حضور شاهنشاه این مطلب را عرض کردم.

#### چهارشنبه ۴۶/۳/۱۰

امروز تمام به کار گذشت. صبح [در]<sup>۶۸</sup> یک کلاس دانشکده افسری ناچار به صحبت شدم. نمی‌دانم چه طور شد، برحسب تصادف خوب صحبت کردم. اهمیت ایران را بیان داشتم و وضع خودمان را در چهار صد سال اخیر با مقابله با عثمانی، روس [و] انگلیس. خدمات شاهنشاه فقید و شاهنشاه فعلی را گفتم. اغلب دانشجویان نظامی گریه کردند. سخن کز دل برآید لاجرم بنشیند اندر دل.

<sup>۶۸</sup> در یادداشت «به» نوشته شده است.

بحران خاورمیانه عربی شدیدتر است وصف بندی مشکلتر می‌شود. فکر می‌کنم اسرائیل غفلتاً ضربه را تا بیشتر گرفتار نشده، وارد کند. بین روس و آمریکا چه پیش خواهد آمد معلوم نیست، شاید به رجز خوانی بگذرد.

امشب دستورات شهبانو را در سفر جنوب به همه ابلاغ کردم. باید اذعان کنم دیر شده، از لحاظ طرز کارم، نه اصل موضوع. من معتقدم هر کاری را باید همان روز انجام داد، ولی واقعاً فرصت نداشتم.

امشب مهمانی در منزل [عبّاس] مسعودی در حضور علیاحضرت ملکه مادر بود و خوش گذشت.

پنج شنبه ۴۶/۳/۱۱

پنجشنبه ۱۱ خرداد به کارهای جاری گذشت. جواب عریضه‌هایم در پیشگاه همایونی همه رسید. امر فرمودند [نعمت‌الله] نصیری رئیس ساواک برود شرفیاب شود.

جمعه ۴۶/۳/۱۲

امروز جمعه ۱۲ خرداد سواری خوبی کردم چهار ساعت در بدترین راه‌های کوهستانی که محلّ شکارگاه ناصرالدین شاه بود سوار شدم، از فرح آباد به جاجرود رفتم. [سر دنیس رایت]، سفیر انگلیس، دیدنم آمد. از پیشگاه شاهانه استدعا داشت دولت ایران اعلامیه مربوط به آزادی دریاها را امضاء کند.<sup>۶۹</sup> اعلام داشت این خواسته آمریکاییها هم هست. بحث و گفتگوی زیادی با او کردم که این کار برای ما جز این که دشمنی اعراب را بخریم چه فایده دارد؟ حتّی فیصل، حسین و [عبدالرحمن] عارف هم ممکن است به ما بد بگویند. گفت چون ما پشتیبانی دول را می‌خواهیم برای ما در سازمان ملل فایده دارد. گفتم قضاوت یک طرفه است. وقتی دید پافشاری می‌کنم گفت فکر می‌کنم حقّ با تو باشد، برای

<sup>۶۹</sup> با توجه به بسته شدن تنگه‌ی تیران به روی کشتیهای اسرائیلی (ن. ک. به یادداشت ۴۶/۳/۱)، کشورهای غربی می‌کوشیدند تا تأیید سازمان ملل، مصر را به تغییر سیاست واداشته و به این سان از برخورد نظامی این کشور با اسرائیل جلوگیری کنند.

شما فایده ندارد (انصافاً آدم با انصافی‌ست). امشب عریضه مفصلی حضور شاهنشاهم عرض کردم، له و علیه کار را نوشتم که اگر امیدی به توافق ملل متحد یا اسرائیل باشد عیبی ندارد استفاده کنیم ولی اگر باز هم ناصر ببرد و آمریکاییها لنگ بیندازند، جز آبرو ریزی چیزی نیست. خیلی مفصل تشریح کردم. حالا ساعت دو صبح است که عریضه‌ام تمام شد که فردا نصیری ببرد. آن قدر خسته هستم که نمی‌توانم این جا هم شرح و تفصیل بدهم. عجیب این است که برخلاف ده سال قبل، حالا آمریکاییها عقب انگلیس می‌روند که بر علیه ناصر سند جمع کنند. در عریضه‌ام به شاهنشاه عرض کردم احتمال جنگ زیاد است، زیرا اسرائیلیها به تفوق خود اطمینان دارند. از طرف دیگر مدت زیادی نمی‌توانند ارتش خود را (در حدود سیصد و پنجاه هزار نفر) زیر پرچم نگاهدارند. برای چه امروز و فردا می‌کنند معلوم نیست، شاید از مداخله روسها می‌ترسند. شاید از عکس العمل دنیایی عمل خود می‌ترسند، شاید آمادگی کامل هنوز ندارند، ولی مسلم از اجتماع اعزاب نمی‌ترسند و مایلند اگر اوضاع و احوال جهانی اجازه بدهد موضوع را یکسره کنند. به شاه عرض کردم بهتر است مراجعت فرمایید و از مسافرت به کانادا و آمریکا و ایتالیا و ترکیه صرفنظر فرمایید.

شنبه ۴۶/۳/۱۳

امروز شنبه ۱۴ تمام با اوقات تلخی گذشت. اولاً اخبار مسافرت شاهنشاه را به آلمان و برلن بررسی می‌کردم، بعضی پدر سوخته‌ها که از کمونیستها و ناصر و شاید حتی آمریکاییها پول می‌گیرند، تظاهراتی بر علیه شاهنشاه ترتیب داده بودند. بسیار ناراحتم، از دو جهت. اول از جهت این که چنین اتفاقی افتاده بود، دوم از جهت این که چرا ما نباید دقت کنیم و قبلاً این پیش بینیها را بنماییم. اصولاً تشریف بردن شاهنشاه به این جاها چه معنی داشت؟ برای چه به برلن بروند؟<sup>۷۱</sup> درست است که تظاهرات کمونیستی علیه شاهنشاه عیبی ندارد، ولی نمی‌بود بهتر بود. باید اذعان بکنم که من در وظیفه‌ام قصور کرده‌ام. شاهنشاه هم کوتاهی فرموده است که چندین روز من این پیش آمدها را پیش بینی کردم، با بی‌اعتنایی تلقی

<sup>۷۱</sup> در جریان بازدید شاه از برلین، یکی از تظاهر کنندگان آلمانی در زد و خورد با پلیس کشته شد.

فرمودند. این نمی‌شود. کار مملکت را نباید این طور سهل و ساده گرفت، آن هم کار شاهنشاهی را. قصد دارم در این زمینه عریضه مفصلی عرض کنم.

اوقات تلخی دیگر، اخراج دخترم [رودابه] از دانشگاه بود. خوب درس نخوانده است، با این که استعداد عجیبی دارد. تا حالا از دو دانشگاه، کمبریج که به آسانی توانست وارد شود و پنسیلوانیا، از دو می اخراج شده است. تقصیر تربیت بدی است که ما به او دادیم، ولی چاره نیست. به هر صورت از هوش و نجابت او راضی هستم. دانشگاه را تمام نکرد نکند، خودم را نخواهم کشت. او هم نباید خودش را بکشد. امروز مدتی بود از او خبر هم نداشتم، نگران شده بودم، خوشبختانه نامه‌اش رسید. از این جهت به درگاه خدا شکر گزار شدم.

یکشنبه ۴۶/۳/۱۴

خیلی عصبانی و ناراحت هستم. تظاهرات در آلمان علیه شاهنشاه به صورت بدی در آمده، در تمام روزنامه‌های مهم جهان نقل شده. درست است که از طرف کمونیست‌هاست، ولی ممکن بود اجتناب کنیم. در دانشگاه تهران اعتصاب است. کارها روی هم رفته به صورت بی‌مزه‌ای در می‌آید. تقصیر هم با ماست. مرکز تفکر نداریم که در امور مطالعه کند و تحقیق بکند و راه جلوی پای ما بگذارد. چه قدر ممکن است بار روی شانه یک نفر گذاشت؟ من امشب از خودم متنفرم، به حدی که بهترین دوست من از مسافرت آمد، میل نکردم حتی ملاقاتش کنم. آن بیچاره هم خیلی ناراحت شد، خیال کرد خودش عمل بدی کرده که نمی‌خواهم او را ببینم. عریضه‌ام به شاهنشاه باید منطقی و طولانی باشد که این معایب همه را تشریح کند. مشغول هستم.

نمی‌دانم ترکیه و یونان پیشنهاد آزادی تنگه‌ها را امضاء کردند یا نه. گفتم تحقیق کنند. شاهنشاه فرمودند با این همه گربه رقصانی که این دوستان غربی برای تصمیمات ما کردند چه دلیل دارد امضاء کنیم؟ من هنوز این مطلب را به انگلیسیها و آمریکاییها نگفته‌ام، ببینم ترکیه و یونان چه می‌کنند.



دوشنبه ۴۶/۳/۱۵

امروز دوشنبه ۱۵ خرداد جنگ بین مصر و اسرائیل شروع شد. اسرائیل به تنهایی عملاً با اردن، سوریه، عراق [و] مصر جنگ می‌کند. به احتمال قوی همه آنها را شکست خواهد داد. ممالک بزرگ، آمریکا [و] روسیه، اعلام داشته‌اند که بی‌طرف خواهند ماند، باز جای شکر باقی‌ست و گر نه ممکن بود جنگ عالمگیر شود. اخبار محرمانه حاکی‌ست که مصر ۸۰٪ قوای هوایی خود را روی زمین از دست داده است، زیرا یک صد و پنجاه هواپیمای اسرائیلی همه جا را غافلگیرانه کوبیدند، حتی اسرائیلیها شاید یک طیاره هم از دست نداده باشند، ولی مصر می‌گوید هفتاد عدد آنها را سرنگون کردم. قطعاً دروغ محض است.<sup>۷۱</sup>

من نمی‌دانم دوستی ما با اعراب چه فایده دارد؟ اگر هم مرزی ما با عراق و عبور نفت ما از کانال [سوئز] نبود، همان بهتر که اصلاً ما با آنها رابطه نمی‌داشتیم. مردمان دورویی هستند و برای ما هم در مواقع سخت دردسر می‌شوند، فقط از جهت مسلمان بودن ما در رودرواسی گیر کرده‌ایم. یکی از کارهای بزرگی که در زمان نخست‌وزیری خودم انجام دادم، کشیدن لوله نفت برای بارگیری به دریای آزاد بود که هم نفت خام را به خارک و [هم] نفت تصفیه شده را به ماه شهر برساند و از شر عراق خلاص شویم. در این جا حکایت بامزه‌ای بد نیست تعریف کنم. چون نمی‌توانستم کشیدن لوله را به کنسرسیونم نفت تحمیل کنم، آنها می‌گفتند در برنامه ۱۹۷۰ ماست، من می‌خواستم کار را در ۱۹۶۲ شروع کنم. چون به هیچ وجه با آنها کنار نیامدم، با یک کمپانی انگلیسی قرارداد هفتاد میلیون لیره انگلیسی بستم که کار را تمام کنند. لوله‌ها را به خورموسی بکشند، بعد از محل عوارض برکشتیهای نفتکش پول را مستهلک نمایند. این کار را قبول کردند، ما هم شروع کردیم. موضوع عوارض بر کشتیها خیلی بر کنسرسیونم گران آمد، به این جهت آمدند و حاضر شدند که کار را به جای ۱۹۷۰ در ۱۹۶۲ که من خواسته بودم، شروع کنیم. با آن که کار را من قبول و تمام کرده بودم (با کمپانی انگلیسی)، وقتی که این طور شد، من حاضر شدم، چون در این صورت پول آنها خرج می‌شد و ما هم خرج هفتاد میلیون لیره را نمی‌دادیم. وزیر دارایی [عبدالاحسین]

<sup>۷۱</sup> در سراسر جنگ، اسرائیل ۱۹ هواپیما از دست داد، ولی بیشتر این تلفات به علت نقص فنی و یا حوادث مستقل از برخورد با نیروهای عربی بود.

بهنیا یک روز که صحبت را با کنسرسیوم تمام کرده بود پیش من آمد که صحبت دارد تمام می‌شود، تو حاضر هستی قرار انگلیسیها را فسخ بکنی؟ من گفتم البتّه. دوباره تکرار کرد، گفتم البتّه. باز هم تکرار کرد، من حس کردم منظوری دارد. گفتم منظور شما چیست؟ گفت مردم می‌گویند کار به این بزرگی را ممکن نبود تو بدون یک حقّ الزّحمه بزرگ برای خود [ت] به یک کمپانی بدهی. حالا فکر می‌کردم حقّ تو از بین می‌رود به این جهت در فسخ قرارداد تردید می‌کردم، حالا که فهمیدم نظری نداری خیلی نسبت به تو احترام بیشتری پیدا کردم. بعد همدیگر را بوسیدیم و این بوسه او از هزاران میلیون ریال بهتر بود. قرار با انگلیسیها هم فسخ شد و با کنسرسیوم قرار بستیم. جز این که کشورم را از زیر نفوذ عرب و شطّ العرب رهایی بخشم نظری نبود. قرار من با کمپانی انگلیسی که با اطلاع و پشتیبانی شاه انجام داده بودم، فقط به منظور تحریک کنسرسیوم بود.

از ۱۵ خرداد خاطره دارم و آن شروع جنگ آخوندها و مرتجعین با دولت من یعنی در حقیقت با رفورمهای شاه بود. شاه پشتیبانی بزرگی از من کردند و من هم بی‌رحمانه آنها را درهم کوبیدم، اما کار دو سه روز طول کشید. بعد که تمام شد، به درگاه خدا استغاثه کردم که مرا از ناراحتی وجدانی خلاص بخشد، زیرا آن بیچاره‌ها که کشته شده‌اند در حدود صد نفر و دویست نفر هم زخمی شدند، جز این که به قول [حسن] تقی‌زاده لعنتی آلت فعل بودند، تقصیری نداشتند. خدا کمک کرد، تمام خانواده‌های آنها را جُستم و برای آنها مادام العمر دو برابر آنچه نان آور آنها ممکن بود کمک کند، وسیله قانون مستمری تعیین کردم. خاطر شاهنشاه خیلی خوشحال شد. بی‌جهت نیست خدا به او توفیق می‌دهد.

سه شنبه ۴۶/۳/۱۶

سه شنبه به کارهای جاری و گوش کردن اخبار گذشت. واقعاً اسرائیلیها جنگ غریبی کردند و عجیب اعراب را در هم کوبیدند. در روز اوّل ۴۰۸ طیاره اعراب را که ۲۰۸ عدد آن متعلّق به مصر بود در زمین نابود کردند، به طوری که در هوا تفوق قاطع پیدا کردند. بعد بدبخت مصریها و اردنیها را در هم کوبیدند. حقّ ناصر بود و قطعاً از بین می‌رود. دلم برای ملک حسین می‌سوزد که آخر کار دستپاچه شد و اشتباه کرد، به نظرم او هم از بین برود. اصولاً

اغلب رژیم‌های موجود عربی به استثناء فیصل، با این حرکات مذبحانه از بین خواهند رفت. حالا که شکست خورده‌اند، چرا جلوی جریان نفت را می‌گیرند؟ چرا کانال سوئز را می‌بندند و غرب را متهم می‌کنند که طیارات آنها در جنگ شرکت کرده‌اند؟ ابداً چنین چیزی نیست، زیرا غرب می‌ترسید که اگر دخالت کند، روسها هم دخالت خواهند کرد. به علاوه از توفیق اسرائیل کاملاً مطمئن بود، دلیلی نداشت مداخله کند. اگر جلوی نفت را بگیرند جز این که به خودشان ضرر می‌زنند و احیاناً رژیم‌های موجود از بین می‌روند، راه دیگری نیست. نه این که این کار خطرناک است، عمل آن این قدر احمقانه، البته نتایج بد دارد. تازه می‌خواهید نفت را چه گونه بفروشید؟ به کی و کجا بفروشید؟

به هر صورت امروز روز خوشی گذشت. هم از جهت خبر شکست ناصر بی‌همه چیز و هم از جهت این که دوست عزیز من از مسافرت آمد و چند ساعتی با او گذراندم. شاهنشاه تصمیم گرفته‌اند برگردند. فردا چهارشنبه ۱۷ تشریف خواهند آورد.<sup>۷۲</sup>

#### چهارشنبه ۴۶/۳/۱۷

نیروهای مصر به خاک اصلی عقب نشستند و اسرائیلیها به تنگه سوئز رسیدند. عمل مصر به کلی خاتمه شده است. شاهنشاه به سلامتی مراجعت فرمودند. من در فرودگاه شرفیاب بودم. پیام [دین راسک]، وزیر خارجه آمریکا، را که استدعا کرده بود به فیصل و سعود بفرمایید در قطع رابطه با ما تأمل بیشتری بکنند، به عرض رساندم. فوری امر فرمودند [اردشیر زاهدی]، وزیر خارجه، اقدام کند. به [آرمین میر]، سفیر آمریکا، اطلاع دادم که قبول و اقدام فرمودند. شاهنشاه برای شام کاخ ملکه مادر تشریف بردند. من منزل آمدم و نصف شب مجدداً شرفیاب شدم. چون روسها با این که دیروز قطعنامه ملل متفق را قبول کرده‌اند، امشب مجدداً شورای امنیت را به اجلاس دعوت کرده‌اند. ما خیال می‌کردیم چون عربها شرایط آتش بس را نپذیرفته‌اند، روسها می‌خواهند مجدداً فشار وارد بیاورند که کار طولانی بشود، شاید اندکی شرایط عربها قبول بشود، بخصوص که ناوگان مصر دست به عملیاتی زده بود. من فکر می‌کردم دارند یک عمل مذبحانه برای این که بگویند مطلقاً از بین نرفته‌ایم انجام

<sup>۷۲</sup> به علت وخامت وضع خاورمیانه، شاه از مسافرت به کانادا و آمریکا منصرف شد و از پاریس به تهران بازگشت.

بدهند که چانه‌ای که مجدداً روسها خواهند زد مطمئن تر باشد. اما معلوم شد اصلاً چنین خبری نیست. روسها قطع آتش فوری خواسته‌اند، پس معلوم می‌شود وضع عربها خیلی بدتر از آن است که حتی ما تا حالا تصور می‌کردیم. قدری تجزیه و تحلیل در پیشگاه مبارک شد و خندیدیم. از خدمات من در مدت غیبت موکب مبارک اظهار رضایت ضمنی فرمودند. خودش خیلی قیمت دارد، بسیار خوشحالم.

پنجشنبه ۴۶/۳/۱۸

صبح پنجشنبه ۱۸ شرفیاب شدم. شاهنشاه سر حال بودند. عرض کردم

دمی آب خوردن پس از بد سگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال

فرمودند، هنوز که بدسگال از بین نرفته است، تازه امروز حمله متقابل شروع کرد. عرض کردم، از بین رفته، حمله متقابل برای این است که شاید شرایط صلح را قدری به نفع خودش تغییر بدهد، ولی عمل مصر گذشته است. حمله متقابل هم برای یکی دو ساعت بیشتر نخواهد بود

کارهای زیادی را، منجمله تلگرافات خارجی را، به عرض مبارک رساندم. عرض کردم، کاش سفر آمریکا را تشریف می‌بردید، خوب بود. حالا آمریکاییها قدر ما را بهتر می‌دانند، ولی دیگر دیر شده است چون عذر خواستیم. نتایج فتح اسرائیل را این طور بررسی کردیم، تا چه شود: آزادی خلیج عقبه و تضمین آن وسیله سازمان ملل، بین المللی شدن تنگه سوئز، یعنی اداره آن، از بین رفتن ناصر و بیچاره حسین و شاید [عبدالرحمن] عارف، صرف نظر کردن مصر در یمن و عدن. شاهنشاه تصدیق فرمودند. من این خلاصه را از اخبار مختلف و تفسیرهای مختلف و جرائد مختلف و اخبار محرمانه مختلف تهیه کرده بودم. ضمناً عرض کردم جمعه شب گذشته از حافظ تفالّی نسبت به سرنوشت ناصر زدم، این غزل آمد

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند

آن وقت ناصر در اوج قدرت و تسلط بر افکار همه اعراب بود. من آن شب عریضه به شاه عرض کردم که جنگ خواهد شد و اسرائیلیها خواهند برد. آخر شب ساعت ۲ صبح تفالّی

زدم. واقعاً لسان الغیب است، البتّه اینها که حرف و دلخوشی ست، ولی حافظ آن کسی ست که من می‌پسندم. به هیچ چیز در دنیا اعتنا نداشت و آزاد مرد به تمام معنی ست. به قول علی اللّٰهیا:

من علی را خدا نمی‌دانم      از خدا هم جدا نمی‌دانم

واقعاً حافظ پیامبر است، پیامبر وارستگی و آزادگی. تنها پناهگاه من است، وقتی از همه چیز ناامیدم.

بعد که مرخص شدم، سفیر آمریکا و انگلیس امر همایونی را که اتباع آنها ممکن است در ایران بمانند، وقتی از ممالک عربی اخراج می‌شوند، اطلاع دادم. شکرگزار شدند. اجازه گرفتم بعد از ظهر با دوستم خارج شهر بروم. اجازه مرحمت شد، رفتیم اوشان قدری گردش کردیم، خستگیها رفع شد. شب به منزل برگشته به کارهای جاری سه چهار ساعت رسیدگی کردم.

ساعت ۱۱/۵ رادیوی لندن خیر داد مصر آتش بس اعلام کرد. تا ۱۲ صبر کردم، رادیو ایران خیر نداد. به این جهت حضور شاهنشاه تلفن عرض کردم. تعجب فرمودند که پس حمله متقابل چه بود. عرض کردم، همان طور که دیروز به عرض رساندم، آخرین نفس واپسین بود.

جمعه ۴۶/۳/۱۹

صبح [سر دنیس رایت]، سفیر انگلیس، دیدنم آمد که از الطاف شاهنشاه و امریه اجازه ورود اتباع انگلیس تشکر کند. عقیده او هم راجع به نتایج جنگ همان بود که دیروز من به شاهنشاه عرض می‌کردم. ضمناً راجع به پافشاری شاهنشاه در مقابل ناصر خیلی تعریف می‌کرد که معنی یک [دولتمرد] *Homme d'Etat* یعنی این.

بعد سواری رفتم، البتّه خیلی خوب بود، کمی گرم بود. ظهر برای ناهار شرفیاب شدم. مجدداً مذاکرات مفصلی تا ناهار انجام شد. در این ضمن پیامهایی از [لیندون] جانسون رئیس جمهور آمریکا و [دین] راسک وزیر خارجه رسید، هم تشکر از اقدامات و هم

استدعای مسافرت به آمریکا. قبول فرمودند. حال اربابم بسیار خوب بود. پیش بینی سقوط ناصر شد. خیلی روز خوبی گذشت.

عصری یکی دو ساعت به دیدن دوستم رفتم. دوباره شب شرفیاب شدم. مشغول صحبت بودیم که نخست وزیر تلفن کرد ناصر پس از نطق خود استعفا داد.<sup>۷۳</sup> مارشال [حکیم] عامر هم استعفا داد.<sup>۷۴</sup>

دیدم که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند

عصر دیروز هم [زوی دوریل]<sup>۷۵</sup> سفیر غیر رسمی اسرائیل، پیش من آمد. به او حالی کردم ما میل داریم ملک حسین را نگاه داریم، زیرا شاهنشاه فرموده بودند این مطلب را بگویم. امروز عرض کردم، ممکن است در استعفای ناصر یک حقه بازی باشد. [محمد] مصدق هم از این بازیها داشت. فرمودند، ببینیم.

شنبه ۴۶/۳/۲۰

صبح شرفیاب شدم. اولین مطلبی که عرض کردم حقه بازی ناصر در استعفا بود. گفته بود

<sup>۷۳</sup> به دنبال شکست تحقیر آمیز ارتش مصر، عبدالناصر در ۹ ژوئن ۱۹۶۷ طی یک سخنرانی رادیویی از مقام ریاست جمهوری استعفا داد و اداره امور کشور را به زکریا محی الدین، نایب رئیس جمهور، سپرد. این سخنرانی با واکنش گسترده‌ی مردم مصر و چند کشور عرب، به پشتیبانی از ناصر، رو به رو شد و در نتیجه وی استعفای خود را پس گرفت و همچنان تا هنگام مرگ در سپتامبر ۱۹۷۰، در مقام ریاست جمهور باقی ماند.

<sup>۷۴</sup> فیلد مارشال محمد عبدالحکیم عامر (۱۹۶۷-۱۹۱۹)، جانشین سر فرمانده نیروهای مسلح مصر و قائم مقام اول رئیس جمهور (۱۹۶۷-۱۹۶۴) بود. عبدالناصر او را مسؤول شکست مصر دانست و از کار برکنار کرد. عامر سه ماه بعد، در ۱۴ سپتامبر ۱۹۶۷ خودکشی کرد.

<sup>۷۵</sup> زوی دوریل [Zvi Doriel] از ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۸ نماینده‌ی سیاسی اسرائیل در ایران بود. ایران کشور اسرائیل را در ۱۹۵۰ دوفاکتو شناخت ولی تا سال ۱۹۵۶ نماینده‌ای میان دو کشور مبادله نشد. دوریل در آغاز زیر پوشش نماینده‌ی آژانس یهود به ایران آمد ولی پس از ۱۹۵۸ که شاه در مصاحبه‌ای اظهار داشت که ایران سالهاست اسرائیل را دوفاکتو شناخته است، دوریل به عنوان سفیر غیر رسمی این کشور فعالیت می‌کرد و از مزایای دیپلماتیک برخوردار بود. وزارت امور خارجه نیز از دهه‌ی ۱۹۶۰ تا هنگام انقلاب دفتر کنسولی در اسرائیل داشت.

اگر مجلس قبول کند، مجلس هم قبول نکرد، او هم باقی ماند.<sup>۷۶</sup> ولی عمری ندارد، چون به هر صورت امضای صلح با اسرائیل کار آسانی نیست. به علاوه حالا دیگر کسی به حرف او عملاً گوش نخواهد داد. سیاست با غرب را هم باید عوض کند، دیگر مردی که این کارها را انجام بدهد نیست، باید برود، دیر یا زود می‌رود. شاهنشاه فرمودند، چه طور مردم از او طرفداری می‌کنند؟ عرض کردم، ملت عرب خیلی اهل هیجان است و او بر همین نکته انگشت گذاشته است.

کارهای دیگر را عرض کردم، برنامه سفر ترکیه و قرار شد سفیر آمریکا را بخواهم، زودتر موضوع مسافرت را بگویم. مقدار زیادی در مورد خلیج فارس و سیاست آینده کشور مذاکره شد.

گزارش عرض کردم که شرکتهای نفت قصد دارند تولید ایران را بالا ببرند و به طور کلی در کشورهای عرب سرمایه گذاری کمتری بکنند. گزارش من را تأیید فرمودند. راجع به وضع دانشگاه‌ها مدتها مذاکره کردیم. امروز شاهنشاه شرفیابی کمتر داشتند، وقت زیاد دارند. بعد از ظهر [گریگوری زایتسف]، سفیر روس، به من تلفن کرد، وقت فوری خواست و رفت شرفیاب شد. شب شخص دیگری آمد از من وقت خواست، اجازه فرمودند شرفیاب شود. ساعت ۱۲ شب شرفیاب شد، اطلاعات کاملی از وضع جنگ اعراب و اسرائیل داشت. شاهنشاه خیلی خسته شدند، من هم واقعاً ساعت یک صبح از پا افتاده بودم، قرار شد فردا بعد از ظهر سواری و گردش برویم. اسرائیلیها به طرف دمشق پیش رفته، ارتفاعات مشرف بر خاک اسرائیل را گرفته به بیست کیلومتری دمشق رسیدند. تصور می‌کنم بعد آتش بس خواهند کرد.

یکشنبه ۴۶/۳/۲۱

بین سوریه و اسرائیل هم آتش بس شد، ولی اسرائیلیها ارتفاعات نظامی را گرفته و مشکل پس بدهند.

<sup>۷۶</sup> وجهی عبدالناصر در مصر و دیگر کشورهای عربی استثنایی بود. این تظاهرات ساختگی نبود و تفسیر علم واقع بینانه نیست و ناشی از روابط تیره ایران و مصر است.

امروز به کارهای عادی رسیدم. بعد از ظهر چنان که مقرر بود شرفیاب شدم، گردش رفتیم. دو سه ساعت گردش شد، سعی کردیم موضوع جدی صحبت نکنیم. فقط صحبت از این پیش آمد که روسها که به نظر می آمد قبل از شروع جنگ اعراب و اسرائیل برنده قطعی هستند، دارند بازنده می شوند، زیرا پشتیبانی آنها از اعراب از حرف تجاوز نکرد و دیر یا زود این مطلب در اعراب اثر خواهد گذاشت. قطع رابطه با اسرائیل، به قول معروف بعد از خرابی بصره، چه فایده دارد؟ مگر این که نفوذ خودشان را تا حدی در مذاکرات صلح به نفع اعراب به کار بیندازند. چه اندازه موفق بشوند، خدا می داند، حالا که خیلی به دست و پا افتاده اند. سفیر روس، هم دیروز و هم امروز، وسیله من وقت خواست شرفیاب شود. ولی فرصت نشد، یا شاهنشاه نخواستند، مطالبی را که عرض کرد، به من بفرمایند. شاید فردا بفرمایند. امروز به هر صورت نخواستم ناراحتشان کنم. قدری تفریح و ورزش برای وجود مبارکش لازم است. چه قدر جدی صحبت بکنیم؟

شب با پروفیسور [یحیی] عدل،<sup>۷۷</sup> رئیس حزب مردم (جانشین خودم)، قدری راجع به انتخابات صحبت کردیم و تعداد وکیلی که اقلیت آینده باید داشته باشد. شاهنشاه صحبت ۲۰-۳۰ نفر می فرمایند، در صورتی که اینها ۶۰-۷۰ نفر امید دارند. تا چه پیش بیاید و رأی مردم چه بکند.

دوشنبه ۴۶/۳/۲۲

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری به عرض رسید. قسمتی از کارها مربوط به امور داخلی دربار بود. بعد موضوع مسافرت مجدد آمریکا مطرح شد. عرض کردم، قرار است عصری با وزیر مختار آمریکا (سفیر در سفر است) ملاقات کنم. راجع به دانشگاهها مذاکره شد. فرمودند، در خریدهای دانشگاه آریامهر سوء استفاده می شود، تحقیق کنید.<sup>۷۸</sup> خیلی تعجب کردم. بعد مرخص شدم به ملاقات دهها نفر تا عصر گذراندم.

<sup>۷۷</sup> پروفیسور یحیی عدل (۱۹۰۹-۲۰۰۳)، استاد دانشگاه تهران و یکی از پیشگامان جراحی مدرن در ایران، از دوستان نزدیک شاه بود.

<sup>۷۸</sup> ن. ک. به پانویشت یادداشت ۴۶/۴/۳.



عصر وزیر مختار آمریکا آمد، صحبت زیاد کردیم. هنوز معتقدند ناصر نفوذ دارد. خاک بر سر این عقل ناقصان بکند. صحبت مسافرت شاهنشاه شد، توافق کردیم آخر ژوئیه یا اوت باشد. امشب در سر شام علیاحضرت ملکه پهلوی، مطلب را به عرض رساندم. شاهنشاه خیلی متغیر بودند که چرا اردشیر [زاهدی] به والاحضرت اشرف در فرودگاه پاریس بی‌اعتنایی کرده است، یعنی در حقیقت این بی‌اعتنایی را نسبت به خود معنی فرموده‌اند. فرمودند، به اردشیر بگو اگر می‌خواهد به خانواده سلطنت این طور رفتار بکند، برود خانه بنشیند. بسیار ناراحت شدم، نتوانستم دفاعی بکنم. تو بر سر طلاق والاحضرت شهناز که خیال می‌کنی والاحضرت اشرف باعث بود، با ایشان نظر خوبی نداری، رعایت احترام خانواده سلطنت که لازم است. خیلی اردشیر را دوست دارم، ولی این معایب می‌ترسم شاهنشاه را بالآخره خیلی ناراحت بکند. ببینم فردا صحبت من با او چه خواهد شد. باز ساعت ۱ صبح است.

سه شنبه ۲۳/۳/۴۶

صبح شرفیاب شدم. حال شاهنشاه الحمدالله خوب بود. مطالب جاری به عرض رسید. عرض کردم، لازم است جواب پیام [لیندون] جانسون را مرحمت فرمایید.<sup>۷۸</sup> فرمودند، ممکن است برای ما تعهداتی ایجاد کند. عرض کردم، به هر صورت تز و دکترین خودتان را بفرمایید. فرمودند، مطالعه کن، عمل بکنیم یا نکنیم، خوب است.

راجع به مسائل و مطالب که در روزنامه‌ها درج می‌شود، بر له اعراب بالتّیجه بر له ناصر است، توضیح مفصل عرض کردم. خیلی متغیر شدند، امر فرمودند جلوی آن به هر نحو که لازم است گرفته شود. امر فرمودند بنیاد رضا پهلوی را که بورس به محصلین خواهد داد زودتر تشکیل بدهم. عرض کردم، همه چیز حاضر است، فردا به توشیح مبارک می‌رسد. معلوم شد دوندگی سفیر روس برای تشکیل دادن جلسه عمومی سازمان ملل متحد است که

<sup>۷۸</sup> پیام مربوط به آزادی کشتیرانی در دریا هاست که کشورهای غربی مایل بودند به صورت قطعنامه به تصویب سازمان ملل برسد.

قطعه‌نامه را بر علیه اسرائیل بتوانند به امضاء برسانند، یعنی در حقیقت جبران شکست قبلی را بکنند.

بقیه روز به امور جاری و ملاقات مردم گذشت. شب شام خصوصی با مهندس [صفی] اصفیا، رئیس سازمان برنامه، در منزل داشتم.

#### چهارشنبه ۴۶/۳/۲۴

صبح چهارشنبه شرفیاب شدم. کارهای جاری عرض شد. طرحی راجع به وضع تبلیغات کنونی تقدیم کردم، مورد توجه واقع شد. کارهای جاری را به عرض رساندم. فرمان بنیاد رضا پهلوی که به محصلین بی‌بضاعت بورس خواهد داد توشیح شد. من نسبت به این بنیاد امید زیاد دارم، زیرا اگر در ظرف ۲۳ سال تا انشاءالله ولیعهد سی ساله شود، به صد هزار نفر بورس بدهد، این صد هزار نفر یک حزب طبیعی برای ولیعهد خواهد بود.

بقیه روز به کارهای جاری و کمیسیونهای متعدد خستگی آور گذشت. شب مجدداً شرفیاب شدم و راجع به خاورمیانه فرمایشات زیاد شد. من هم نظراتم را عرض کردم. شام در پیشگاه مبارک صرف شد. تبلیغات و روزنامه‌ها بهتر شده است. معنی نداشت این همه بی‌جهت طرفداری از اعراب بکنند. طرفداری از مسلمانها حرف دیگر است. ما به قومیت عرب چه کار داریم؟

#### پنج‌شنبه ۴۶/۳/۲۵

صبح مقداری به کارهای جاری گذشت بعد شرفیاب شدم. صحبت تمام بر سر رأی شورای امنیت بود که دو پیشنهاد روسها در این جا رد شده است. یکی این که اسرائیل متجاوز است و دیگر این که اسرائیل فوری باید به مناطق قبل از شروع جنگ برگردد. باز هم روسها شکست خوردند و به این جهت تقاضای تشکیل [مجمع]<sup>۸۰</sup> عمومی سازمان [ملل] را کردند. اگر در آن جا با ۷/۳ آراء این [قطع]<sup>۸۱</sup> نامه‌ها را بگذرانند، کار مشکل خواهد شد. به هر

<sup>۸۰</sup> در یادداشت «شورا» نوشته شده است.

<sup>۸۱</sup> در یادداشت «تصمیم» نوشته شده است.

صورت روسها نهایت سعی را دارند که آبروی از دست رفته را باز ستانند و جز با این راه ممکن نیست. البته مشکلاتی که در امر نفت خاورمیانه پیدا بشود، به هر صورت نفع بزرگی است که عاید روسها خواهد شد، ولی از لحاظ آبرو و پرستیژ حالا کمکی نمی‌کند. موضوع مهم این است که [شارل] دوگل از سیاست روسها طرفداری کرد و شاید به این صورت ۷۳ آراء را به دست بیاورند، گو این که در خود کشور فرانسه مردم طرفدار اسرائیل هستند و مشکل است دوگل بتواند در آخرین لحظه بر علیه اسرائیل رأی بدهد. همه مسائل صحبت شد.

بعد کارهای جاری را به عرض رساندم. هیئت امناء بنیاد پهلوی را بررسی کردیم. از رویه بی‌ادبانه اردشیر زاهدی، وزیر خارجه، نسبت به اعضاء آن وزارتخانه شکایت فرمودند و قرار شد باز هم تذکر بدهم. این دفعه بیشتر عصبانی بودند، می‌ترسم عاقبت، این بچه کار دست خودش و من بدهد. آخر سر فرمودند عصر گردش برویم. غیر منتظره بود، کارهای دیگری تعطیل شد که لازم بود. ولی چه افتخاری بیش از این. من که نوکر او هستم.

[ساعت] ۲ بعد از ظهر سفیر عربستان سعودی پیامی برای شاهنشاه آورد تسلیم کرد، در خصوص حرمین شریفین که باید مسلمین حفظ کنند.<sup>۸۲</sup> بعد از ظهر گردش رفتیم با این که نخواستیم جدی صحبت بشود، باز هم راجع به خاورمیانه بحث شد. روسها جداً خواهان تشکیل مجمع عمومی سازمان هستند و موفق هم می‌شوند زیرا از ۱۲۲ کشور ۶۲ عدد با انعقاد مجمع موافقت کرده‌اند، نتیجه آن چه بشود معلوم نیست.

شب برای شام شرفیاب شدم. عرض کردم، با تقویت دوگل از سیاست روسها ممکن است موفق بشوند قطعنامه را هم بگذرانند. گرچه مردم فرانسه بر علیه آن هستند، ولی ممکن است دوگل عمل کند و ۷۳ آراء را بیاورند. راجع به سیاست خودمان بحث شد. ناچاریم رأی بدهیم و از اعراب طرفداری کنیم با آن که تقویت ناصر بر علیه منافع ماست. آخر شب [زوی دوریل]، نماینده اسرائیل (نماینده غیر رسمی)، پیش من آمد، بسیار نگران بود، حق

<sup>۸۲</sup> گمان می‌رود پیام در باره‌ی مسجدالاقصی بوده باشد که پس از جنگ ژوئن به دست اسرائیل افتاد تا حرمین شریفین (مکه و مدینه) که در خاک عربستان است. متأسفانه نامه‌های سیاسی که علم با یادداشت روزانه نگهداری می‌کرد، همراه سه دفترچه یادداشت مربوط به سالهای ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ نبود.

هم داشت. اگر قطعنامه عمومی بگذرد، هر دو موضوعی که در شورای امنیت رد شده، بر اسرائیل تحمیل می‌شود، همه نتیجه شکست مصر جبران خواهد شد. روسها از طرف دیگر مشغول تقویت شدید عربها شده‌اند. دوباره دویست میگ جنگی در این دو روزه تحویل مصر شده است، خبر قطعی‌ست. فردا صبح باید با شاهنشاه مجدداً سر سفر صحبت کنم. حالا یک صبح است.

جمعه ۴۶/۳/۲۶

امروز صبح ساعت ۱۰/۳۰ شاهنشاه به ترکیه تشریف بردند. در فرودگاه نگرانی فوق العاده اسرائیلیها را به عرض رساندم که می‌گفتند ممکن است تمام این فتوحات از بین برود. جای نگرانی زیاد برای آنهاست. به علاوه روسها کمر به تقویت اعراب گرفته‌اند. ورود میگهای روسی را به مصر هم اطلاع دادم. در خصوص تصمیم ما مذاکره شد که به هر صورت ناچاریم رأی به نفع اعراب بدهیم. شاید بعدها به عنوان رل میانجی که شاید داشته باشیم، به درد بخورد. معلوم نیست در زمینه رأی مجمع عمومی، اگر روسها حس کنند که قطعاً برنده هستند، با آمریکاییها کنار بیایند و آن وقت شکست عظیمی نصیب غرب خواهد شد. هم بر باد رفتن آبرو و هم منافع عظیم نفتی. معلوم نیست غرب از این بُن بست چه جور سالم بیرون خواهد آمد، مگر [این که] فرانسه برنامه خودش را در آخرین لحظه عوض کند. نقشه اسرائیل را در مورد به وجود آمدن یک اردن در غرب رودخانه اردن برای مهاجرین فلسطینی به شرف عرض رساندم. همچنین عرض کردم وضع ملک حسین بد نیست. بعد از ظهر به استراحت و قایق سواری در سد کرج گذراندم، ولی عمیقاً نگران اوضاع سیاسی هستم. ساعت ۱۱ بعد از ظهر است.

شنبه ۴۶/۳/۲۷

امروز به کارهای عادی گذشت. صبح اسرائیلیها تلفن کردند که تشکیل مجمع عمومی با شکست مواجه شد، یعنی روسها نتوانستند ۶۲ رأی برای تشکیل مجمع [عمومی] به دست بیاورند، در صورتی که چنین نبود. به آنها گفتم خودم اخبار گوش کردم، چنین نیست، بعد

خودشان تصدیق کردند، امروز بعد از ظهر مجمع [عمومی] تشکیل شد. آن چه به نظر می‌رسد فعلاً روسها جلو هستند، ولی قطعنامه را معلوم نیست موفق بشوند بگذرانند یا نه، یعنی که هم اسرائیلیها مهاجم شناخته شوند و هم به خطوط قبل از جنگ برگردند. به نظر من بعد از مدتی سر و صدا توافقی بین روس و آمریکا و انگلیس و فرانسه پیدا خواهد شد و راه معتدلی پیدا خواهند کرد، بخصوص، که امشب بمب هیدروژنی چین منفجر شد و خیلی به موقع به داد اسرائیلیها رسید، یعنی با این وضع روسها ممکن نیست روابط خودشان را با آمریکا خیلی تیره کنند. [لیندون] جانسون هم محکم حرف زده بود، یعنی گفته بود اولین شرط من این است که اعراب بالأخره وجود اسرائیل را قبول کنند. معلوم می‌شود اطمینانهایی دارد.

پیش از ظهر وزیر مختار آمریکا آمد و به من گفت برای مسافرت شاهنشاه تاریخ ۲۲-۲۴ اوت خوب است. به ترکیه تلگراف عرض کردم تا جواب چه برسد. ضمناً به او گفتم از آخرین تحولات باخبرم سازد. به وزارت خارجه دستور دادم با دقت مطالعه کنند ببینند چه قدر رأی، روس و آمریکا ممکن است داشته باشند، اگر قادر باشند که مطالعه کنند. عصری هم به کارهای جاری گذشت. هیئت امنای دانشگاه آریامهر را تشکیل دادم که نسبت به برنامه دروس آنها که به نظرم غلط است مطالعه کنند. چون قبلاً موافقت شاهنشاه را در این زمینه جلب کرده‌اند، هیچ کس جرأت این که بگوید غلط است نکرد، ولی خودم صریحاً همان طور که به شاهنشاه عرض کرده‌ام در جلسه هم نظرم را گفتم، ولی اکثریت نپذیرفت. من هم البته نظر اکثریت را به عرض خواهم رساند.<sup>۸۷</sup>

<sup>۸۷</sup> نظر علم این بود که دانشگاه آریامهر با یکی از دانشگاه‌های معروف آمریکایی قرار داد همکاری ببندد. دکتر مجتهدی به دو دلیل با این نظر مخالف بود. یکی این که معمولاً یک دانشگاه در همه‌ی رشته‌ها در سطح بالا نیست و بهتر است با دانشکده‌ای که در رشته خود شهرت دارد، فارغ از این که وابسته به چه دانشگاهی است، قرارداد همکاری بسته شود. دیگر این که شرط دانشگاه‌های آمریکایی برای این همکاری پرداخت سالیانه مبلغی به آنها بود، در صورتی که دانشگاه‌های اروپایی نه فقط چشمداشتی در این زمینه نداشتند، بلکه مبلغی نیز به صورت بورس تحصیلی در اختیار دانشگاه آریامهر می‌گذاشتند.

یکشنبه ۲۸/۳/۴۶

امروز تمام به کارهای جاری و ملاقاتهای خسته کننده گذشت. انتخابات داغ شده و مردم خیال می کنند من مؤثر هستم. اتاق انتظارم مملو از خریداران یوسف است. ظهر سر استخر شنای الاحضرت همایونی رفتم و مدتی با ایشان گذراندم.

بعد از ظهر خبر از شاهنشاه رسید که ۲۲ اوت به آمریکا تشریف خواهند برد، دعوت را قبول می فرمایند. به وزیر مختار آمریکا اطلاع دادم.

اخبار مهم جهان [قرار تشکیل] مجمع عمومی ست که معلوم نیست از آن چه بیرون بیاید. نتیجه همه خبرهای مختلف که گوش کرده یا خوانده ام، این است که شاید همه مایل باشند راه حل معتدلی پیدا کنند. تا ببینیم چه می شود. امشب بر حسب تصادف زود می خوابم، ساعت یازده. خیلی عجیب است.

دوشنبه ۲۹/۳/۴۶

امروز هم به کارهای جاری گذشت. جلسه مهمی با حضور والاحضرت اشرف (شاهدخت)، نخست وزیر، مدیر عامل سازمان برنامه و [پرویز] خانلری، در باره مبارزه با بیسوادی در کشور داشتیم. او امر شاهنشاه به دقت مورد مطالعه قرار گرفت.

[زوی دوریل] نماینده غیر رسمی [اسرائیل] دیدنم آمد. نگران مجمع عمومی بود. از رویه ما گله مند بود. گفتم چاره نداریم، به علاوه چنان که قبلاً به شما گفتم، ما باید عامل تعدیل کننده باشیم. خندید! حق به او می دهم، ولی افکار عمومی داخلی با احساسات مسلمانی را نمی توان نادیده گرفت. ناصر هر الاغی باشد، باشد. البته این مطالب را به او نگفتم، ولی نگرانی فوق العاده او را به شاهنشاه با رمز عرض کردم. آخوندها برای آشتی [کسی را] پیش من فرستاده اند. گفتند می دانیم تو به ما اهمیت نمی دهی، ولی ما می خواهیم با تو آشتی کنیم، بعد هم پیشنهاد بکنیم که به شاهنشاه عرض بکنی مجلس فاتحه برای شهدای عرب بگذاریم. گفتم این مزخرفات چیست. اگر فکر می کنید مؤثر هستید، اعانه جمع آوری کنید، فاتحه چه معنی دارد.

عصری سفیر انگلیس پیش من آمد. نطق [لیندون] جانسون و [الکسی] کاسیگین را تجزیه کردیم. از نطق هر دو بوی آشتی و سازش می‌آید. جانسون هم می‌گوید باید صلح برقرار شود، راه‌های آبی باز شود، سازمان ملل مداخله کند. کاسیگین هم با الفاظ دیگر همین را می‌گوید. به علاوه سفیر انگلیس خبر داشت که ممالک آمریکای لاتین، اغلب با نظر آمریکا موافقت، بنا بر این مشکل به نظر می‌رسد حرف روسها با ۲/۳ به کرسی بنشینند. شاید راه میانه پیدا بشود. می‌گفت ضمناً ما تصمیم گرفته‌ایم در عدن فعلاً خودمان را تقویت کنیم. خبر دیگر این است که ناصر نخست وزیر مصر را هم بر عهده گرفت. یک لا بود نمی‌رسید، دولا کرد! خاک بر سرش.

امشب زود می‌خوابم، ساعت ۱۱. جای تعجب است. عصری سواری اسب رفتم. خیلی حالم خوب است به استثنای رفتاری مغزی و نگرانی سیاسی.

سه شنبه ۴۶/۳/۳۰

معلوم شد فردا شاهنشاه ساعت ۴/۴۵ بعد از ظهر تشریف می‌آورند. امروز کار مهمی نداشتم، به کارهای جاری گذشت. ساعت ۱۲ وزیر مختار آمریکا پیش من آمد و متن نطق جانسون را با پنج شرط او برای مذاکره بین اسرائیل و اعراب آورد که عبارتند از: ...<sup>۸۴</sup> بعد خواست که به عرض شاهنشاه برسانم مایلند نماینده ما در سازمان ملل با نماینده آنها تماس داشته باشد. هم مطلب او و هم مطلب دیروز نماینده اسرائیل را به عرض رساندم.

امشب با اصرار زیاد که چندین دفعه دعوت شده بودم و رد کرده بودم، سفارت لهستان مرا دعوت کرده بود. مهمانی عجیبی بود: [رنو سیوان]<sup>۸۵</sup> سفیر فرانسه، [گریگوری زایتسف] سفیر روس، [سر دنیس رایت] سفیر انگلیس، سپهبد [امان‌الله] جهانبانی و [دکتر جهان‌شاه صالح] رئیس دانشگاه تهران. بعد از شام بین سفیر روس و سفیر انگلیس بر سر مسائل خاورمیانه دعوای تندی شد. سفیر روس، بدون مترجم، تنها آمده بود. جنگ از آن جا در گرفت که سفیر انگلیس به سفیر روس گفت، اگر شما با ما و آمریکاییها و فرانسویها کنار

<sup>۸۴</sup> در یادداشت چیزی در این باره نوشته نشده است.

بیاید، می‌توانیم صلح را در خاورمیانه برای صد سال برقرار کنیم. سفیر روس خندید. گفت، شما جنگ را راه انداخته‌اید، حالا می‌خواهید صلح کنید. سفیر انگلیس گفت، شما جنگ راه انداخته‌اید که به ناصر گفتید اسرائیل را باید از بین بزدارد. سفیر روس گفت، ما چنین چیزی نگفتیم، ولی شما به اسرائیلیها گفتید باید حمله کنید. سفیر انگلیس گفت، ما چنین چیزی نگفتیم، ولی معلوم است اگر شما بخواهید کسی را خفه کنید از خودش دفاع می‌کند. [سفیر] روس گفت، ما چنین چیزی نگفتیم. [سفیر] انگلیس گفت، پس چرا آن قدر اسلحه به ناصر دادید؟ چرا آن قدر اعراب را کمک کردید؟ [سفیر] روس گفت، برای این که اعراب از اسرائیل بزرگتر و مهمتر هستند. اسرائیل در مقابل اعراب مثل یک قطره [آب] در اقیانوس است. [سفیر] انگلیس گفت، پس شما تقویت اقویا می‌کنید و به عدالت کاری ندارید. حالا یک وضعی از خودش دفاع کرده، ناراحت شده‌اید. [سفیر] روس عصبانی شد. گفت، شما عصبانی هستید که نفت شما از دست می‌رود، ناچار منافع شما مختل خواهد شد. [سفیر] انگلیس گفت، ما نفت می‌توانیم تهیه کنیم. [سفیر] روس گفت بلی، ولی با قیمت گران، بنا بر این ناچارید پس گردن اسرائیل را بگیرید و او را از زمینهایی که گرفت بیرون کنید تا بتوانیم سر یک میز مذاکره کنیم. [سفیر] انگلیس گفت، باید قبلاً معلوم باشد چه چیز را مذاکره می‌کنیم. اسرائیل حق حیات دارد یا نه؟ باز [سفیر] روس به اهمیت اعراب چسبید. [سفیر] انگلیس گفت، پس شما راجع به منافع خود و ضرر ما حرف می‌زنید، کاری به عدالت ندارید. [سفیر] روس گفت، شما اسرائیل را تقویت کردید که حمله کند (با عصبانیت). [سفیر] انگلیس گفت پس کی به ناصر این همه اسلحه داد، شما یا ما؟ و بعد با عصبانیت گیلان خود را بلند کرد و گفت، پس به سلامتی ناصر. صاحب خانه و من خیلی ناراحت شدم، چون مهمانی به افتخار من بود. سعی کردم صحبت را قطع کنم نشد. دوباره [سفیر] روس به اهمیت اعراب چسبید. [سفیر] انگلیس گفت، همین دلیل این است که شما فکر منافع خودتان هستید. حالا بگویید بینم به اعراب و ناصر اسلحه خواهید داد یا نه؟ [سفیر] روس گفت، البته. [سفیر] انگلیس گفت، پس جنگ می‌شود. [سفیر] روس گفت، وقتی به اسرائیل گفتید غافلگیرانه حمله کن، چرا این فکر را نکردید؟ بالأخره من موضوع را تمام کردم و برخاستم.



معلوم می‌شد روسها خیلی دل‌پری دارند. واقعاً احساس شکست می‌کنند و مصمم هستند به هر نحو شده آن را جبران کنند. گرچه ممکن است این فعلاً دنباله عمل تبلیغاتی آنها باشد که در سفیر روس هم منعکس شده است [تا] به موقع دستگاه مرکزی آنها خود را تعدیل کند. ببینیم چه می‌شود، بسیار وضع خطرناک است، ولی در عین حال بامزه. به هر صورت ناراحتی زیاد دارد، چون دامنه جنگ را اگر شروع شد، هیچ کس نمی‌تواند پیش بینی کند. گمان نمی‌کنم روسها این قدر احمق باشند. ولی من یک انگلیسی را و یک روس را رو در روی هم این قدر عصبانی هرگز ندیده بودم، فقط به یک دیگر فحش ندادند.

#### چهارشنبه ۴۶/۳/۳۱

صبح به کارهای عادی گذشت. با ترکیه با شاهنشاه صحبت کردم، گزارش دادم. ظهر وزیر مختار آمریکا برنامه جدید مسافرت شاهنشاه را به آمریکا آورد که ۲۲ اوت خواهد بود. همچنین نطق گلد برگ<sup>۸۶</sup> را داد و گفت ما در نطق جانسون و گلد برگ خطوط اصلی سیاست خودمان را تعیین کردیم که منظور ما صلح عمومی است و دنبال این فکر خواهیم رفت. خبر مهم دیگری نداشت.

شاهنشاه بعد از ظهر وارد شدند، بسیار خوشحال بودند. من در نیاوران دو ساعتی شرفیاب بودم. شرح دیشب را عرض کردم. وضع دنیا و خاورمیانه را بررسی کردیم. [شارل] دوگل و [هرولد] ویلسون راجع به مسائل خاورمیانه به توافق رسیده‌اند. جای تعجب است. علت پشتیبانی شدید روسها را از عربها بررسی کردیم. به نظر رسید برای جبران شکست است. اما اگر شکست دیگری در سازمان ملل در دنبال داشته باشد، چه فایده دارد. الا آن که به

---

<sup>۸۶</sup> آرتور گلدبرگ، حقوق دان، وزیر کار در دولت جان کندی (۱۹۶۲-۱۹۶۱)، برای مدت کوتاهی عضو دیوان عالی آمریکا و از ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۸ نماینده‌ی این کشور در سازمان ملل بود. وی در تهیه‌ی قطعنامه‌ی سازمان ملل پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ که به وسیله‌ی لرد کارادون نماینده‌ی انگلستان نوشته شده بود، نقشی اساسی داشت. این قطعنامه بعدها موجب اختلاف در تفسیر یکی از بندهای اصلی آن شد. بیشتر کشورها معتقد بودند که معنای این بند، خروج اسرائیل از همه‌ی سرزمینها اشغال شده است. ولی اسرائیل با پشتیبانی آمریکا ادعا کرد انشاء این جمله تلویحاً اجازه داده که اسرائیل از سراسر سرزمینهای اشغالی بیرون نرود.

عربها بگویند ما سعی خودمان را کردیم، ولی نشد. اما به هر حال تحویل اسلحه که از دست ما بر می آید که انجام می دهیم.

شاهنشاه از این که [اردشیر] زاهدی می خواهد نطق بکند، ناراحت بودند، چون از متن نطق اطلاع نداشتند. به زحمت موفق شدم زاهدی را پای تلفن حاضر کنم. شاهنشاه بسیار خوشحال شدند. با او صحبت فرمودند و دستوراتی دادند. بعد به من فرمودند، اخبار خوبی می دهد، معلوم نیست اصولاً روسها بتوانند قطعنامه را با ۲/۳ آراء به تصویب برسانند. مقداری از این مقوله صحبت شد.

از مسافرت ترکیه اظهار رضایت فرمودند، بخصوص از استقبال ملت ترکیه و حرف شنوی دستگاه دولتی آنها، از شاهنشاه. عرض کردم، پیشوایی اعلیحضرت دارد کم کم در این قسمت دنیا تثبیت می شود. خیلی فرمایش قشنگی فرمودند. فرمودند، اگر مردم ما زنده تر از این می بودند، تردید نداشتیم، ولی حالا می گویم مشکوکم. عرض کردم، مردم را می توان بیدار کرد. در این زمینه گفتگو زیاد شد. دلایل تاریخی عرض کردم و بعد عرض کردم، مردم باید احساس کنند که همه چیز مال آنهاست حتی قصر و اتاق خصوصی اعلیحضرت، آن وقت علاقمند می شوند. فرمودند، مگر حالا این احساس را ندارند؟ عرض کردم، متأسفانه خیر، با این که واقعاً شاهنشاه این طور احساس می کنند، مردم هنوز تفهیم نشده اند. عرض کردم، من به قضاوت مردم ایران خیلی معتقدم، تصدیق فرمودند. بعد مقداری با بچه ها بازی فرمودند، مرخصم فرمودند.

شب، کاخ علیاحضرت ملکه پهلوی تشریف بردند، من نرفتم، فقط نطق اردشیر با تلکس رسید، تقدیم کردم. [در] بعضی نکات زیاده روی کرده بود، تصحیح فرمودند. خدا کند به موقع به او برسد.

پنجشنبه ۴۶/۴/۱

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری زیادی بود، به عرض رساندم. بیش از یک ساعت شرفیاب بودم. برنامه مسافرت مجدد آمریکا را به عرض رساندم، تصویب فرمودند. مقدار زیادی مقالات خارجی را عرض کردم. پیش بینی همه آنها این است که روسها تالب پرتگاه

می‌روند، ولی در چاه نخواهند افتاد و مخصوصاً در خاورمیانه با غرب کنار می‌آیند. متن نطق [اردشیر] زاهدی رسید، خیلی خوب نبود، ولی شاهنشاه گله زیادی فرمودند. فرمودند، در روزنامه‌های ما باید اصلاح شود. ولی خبرهای نیویورک خوب است، تقریباً مسلّم شده که قطعنامه روسها نخواهد گذشت، با این که ما هم بر له آن سخن می‌گوییم. دنیای غربی است، چه قدر باید تظاهر کرد؟ من نمی‌دانم این کار بهتر است یا این که به مردم حالی کنیم شکست اعراب و مخصوصاً ناصر که اکنون هم با ما روابط ندارد، به نفع ماست. مقداری هم شوخی فرمودند. به من اظهار مرحمت و لطف زیاد کردند. از خودم تعریف نمی‌کنم، ولی حق دارند، از من صمیمی تر نوکری ندارد. لااقل من حاضرم قبل از او جانم برود، این را خوب می‌داند، امتحان داده‌ام. قدری اظهار خستگی فرمودند. قرار شد بعد از ظهر گردش برویم.

نطق [جورج براون] وزیر خارجه انگلیس بررسی شد. گو این که او هم حرف ما را زده است که اسرائیل باید سرزمینهای اشغالی را تخلیه کند، ولی اسرائیلیها از ما خیلی گله‌مندند زیرا منافع حیاتی ما بسته به شکست ناصر است. لااقل از اسرائیل طرفداری نکنیم، باید ساکت بمانیم. البته این قضاوت اسرائیلیهاست، ولی افکار عمومی ما حکم می‌کند از جرگه مسلمانان نباید خارج برویم. ای کاش می‌شد صریحاً با مردم سخن گفت. اگر من نخست وزیر بودم با مسؤولیت خودم این کار را می‌کردم، ولی حالا منافع اربابم غیر از این ایجاب می‌کند. من وزیر دربار او هستم.

مقداری راجع به انتخابات سخن گفتم، به جایی نرسید، چند نفر از دوستان من رفوزه شدند. بعد از ظهر گردش رفتیم خوش گذشت فقط تلگرافی از ملک حسین در خصوص نگاهداری مناطق مقدّس اورشلیم رسیده بود. جواب داده شد.

جمعه ۴۶/۴/۲

صبح قدری استراحت و شنا، بعد برای ناهار شرفیاب شدم مطلب مهمی نبود. قدری راجع به نطق [موریس کوو دو مورویل]<sup>۸۷</sup>، وزیر خارجه فرانسه، که نه طرف اعراب و نه طرف

اسرائیل را گرفته بود صحبت شد. در عین حال وزیر خارجه فرانسه واقعیّت اسرائیل را متذکر شده و به اعراب گوشزد کرده بود. بسیار نطق عاقلانه و جامعی بود. با میل باطنی ما که اسرائیل را نکوبد موافق بود. گله اسرائیلیها را از نطق اردشیر [زاهدی] عرض کردم. شاهنشاه شدت و حدت روسها را به من فرمودند که حتی نخست وزیر را تهدید به جنگ کرده‌اند. عرض کردم، باید تبلیغات و بلوف باشد. به علاوه این که معنی ندارد با این وسائل بخواهند ما را بترسانند که به طرفداری از اعراب رأی بدهیم، کاری که خودمان کرده‌ایم. بعد هم اعلیحضرت همایونی با فکر صائبی که دارید در حین جنگ و همان روز بعد از جنگ، هنگام مراجعت از اروپا، در فرودگاه اظهار فرمودید اسرائیلیها] باید زمینها را پس بدهند. عصری مقدار زیادی تلگراف از وزارت خارجه رسید که همگی را به عرض رساندم و جواب فرمودند. منجمله تلگرافی بود که وضع مصریها در یمن بسیار خراب است.<sup>۸۸</sup> دستوراتی در این زمینه فرمودند که اقدام شد. بعد از شام بلافاصله منزل آمدم، اوامر مبارک همه را انجام دادم. به علاوه دو ساعتی کارهای عقب افتاده را دیدم. اکنون نصف شب است، قصد دارم اخبار را بشنوم و بخوابم.

شنبه ۴۶/۴/۳

شنبه سوّم تیر ماه شرفیاب شدم. مقدار زیادی کارهای جاری، مخصوصاً راجع به انتخابات، عرض شد. جوابهایی مرحمت فرمودند که اغلب مساعد با مستدعیات من نبود. ولی شاه آن قدر با ادب است که برای همه سعی می‌فرمود دلیلی به نوکر [خود] بفرماید. راجع به دانشگاه آریامهر و این که من موافق نیستم با چند دانشگاه مختلف قرارداد همکاری منعقد کنند، گزارش دادم. فرموده بودند، قبلاً در هیئت امانا بحث شده بود و هیچ کس جرأت مخالفت نکرد، چون [محمد علی مجتهدی]، رئیس دانشگاه، گفت امر شاهنشاه است. به هر صورت حداقل یک مطلب که توجه به زبان باشد مورد توجه قرار گرفت که ابلاغ کردم. گزارش رسیده بود که در خریدهای دانشگاه آریامهر سوء استفاده می‌شود. هر چه اصرار

<sup>۸۸</sup> اشاره به پشتیبانی سیاسی و نظامی مصر از جمهوریخواهان، در جنگ داخلی یمن.

کردم باید دروغ باشد و رسیدگی باعث آبروریزی است، قبول نفرمودند.<sup>۸۹</sup> با این که با من هم عقیده بودند که مجتهدی باید مرد درستی باشد، قرار شد رسیدگی کنم. نقشه ساختمانهای درباری (خانه‌های سازمانی) به عرض رسید. امر فرمودند تصحیح بشود، زیادی بزرگ گرفته بودیم.

آخر وقت ملاقات، در باره اوضاع سیاسی جهان مذاکره شد. ملاقات [لیندون] جانسون و [الکسی] کاسیگین مهمترین موضوع روز بود. بالاخره به این نتیجه رسیدیم که از ترس چین به هم نزدیک می‌شوند. امروز اتفاقاً تفسیر خبرهای جهان را از رادیو لندن گوش می‌کردم، این عقیده را تأیید می‌کرد. اسرائیل می‌تواند نفسی بکشد با آن که روسها به ظاهر شدیداً مصریها و اعراب را تقویت می‌کنند.

#### یکشنبه ۴۶/۴/۴

صبح به کارهای جاری رسیدم، بعد شرفیاب شدم. خیلی کوتاه بود. قدری شوخی فرمودند. مقرر شد عصری گردش برویم، چون احساس خستگی زیاد می‌فرمودند. ساعت ۱۲ وزیر مختار آمریکا پیش من آمد، اجازه خواست سفیر فوق العاده [لیندون] جانسون که به هندوستان می‌رود، شرفیاب شود. موافقت کردم. سفرای اعراب اجازه خواستند دفتر شاهنشاه را به عنوان عرض تشکر از عنایات شاهنشاه در بحران عربی

<sup>۸۹</sup> دکتر محمد علی مجتهدی (۱۹۰۹-۱۹۹۷)، استاد دانشگاه تهران و برای ۳۵ سال (۱۹۷۹-۱۹۴۴) رئیس دبیرستان البرز، از برجسته‌ترین فرهنگیان ایران، پایه گذار و نخستین رئیس دانشگاه صنعتی آریامهر بود (۱۹۶۸-۱۹۶۵). ریشه‌ی داستان مورد اشاره در این یادداشت مربوط به یکی از نشستهای سو کمیسیون هیئت امناء بود که دکتر کریم ایادی نیز در آن عضویت داشت. هنگام بحث در باره‌ی یکی از مواد دستور جلسه ناگهان ایادی گفت «این موضوع به شرف عرض رسیده و چنین فرمودند ... شادروان مجتهدی با صراحت و تندی یادآور شد که رئیس دانشگاه اوست و تنها او حق دارد مسائل دانشگاه را به عرض شاه برساند و هیچ کس دیگری اجازه‌ی چنین کاری را ندارد. این واکنش تند مجتهدی، به ایادی که با همین روش در سازمانهای دیگر همه را مرعوب می‌کرد، گران آمد و جلسه را ترک گفت (ویراستار خود در این جلسه حضور داشت). چندی بعد به تحریک ایادی، یکی از استادان جاه طلب دانشگاه، مجتهدی را متهم به سوء استفاده کرد. موضوع مورد رسیدگی قرار گرفت و بی پایگی اتهام ثابت و استاد مزبور از دانشگاه رانده شد. با این همه، ایادی برای «قدردانی از خدمات» این یک، امیر عباس هویدا را واداشت مقام دولتی مهمی به او بدهد.

خاورمیانه امضاء بکنند. به عرض رساندم، بعد اجازه دادم. دنیای غریبی است. نه آنها ما را می‌خواهند، نه ما آنها را، ولی ظواهر باید طور دیگر عمل شود. به هر صورت اصل مسلمانی را نمی‌شود از نظر دور داشت.

ساعت ۲/۳۰ شاهنشاه شخصاً تلفن زدند و فرمودند گردش نمی‌رویم، اطاعت کردم. به این جهت چون همه برنامه‌های عصر خودم را به هم زده بودم، در منزل ماندم و به کارهای جاری پرداختم.

شب برای شام، کاخ والا حضرت اشرف شرفیاب شدم. مطالب زیادی بود که باید عرض کنم و تلگرافاتی به امضاء برسانم. [دکتر منوچهر] اقبال حضور داشت. آن قدر خودش را لوس کرد و جلو آمد که نه من توانستم مطلبی عرض کنم و نه شاهنشاه خوششان آمد، بلکه ناراحت و عصبانی شدند، ولی به روی خودشان نیاوردند. آن قدر شاه مؤدب است که به نظرم قدری زیادی است. اگر من به جای معظم له بودم، اقبال را با چند ناسزا دور می‌کردم، چون مطالبی که می‌فرمودند هم مهم بود و هم فوری بود. به علاوه می‌دانستند من باید زود بروم و این مسائل را باید بفرمایند. اما ممکن نشد، قرار شد فردا صبح شرفیاب بشوم.

دوشنبه ۴۶/۴/۵

امروز مولود مسعود حضرت ختمی مرتبت بود، شرفیاب نشدم، چون تعطیل بود. ولی نخست وزیر و [عبدالرضا انصاری]<sup>۱</sup> وزیر کشور و [عطاءالله] خسروانی وزیر کار که رئیس حزب ایران نوین است، برای انتخابات شرفیاب شدند.

من عصری شرفیاب شدم، مقداری تلگرافات و اخبار به عرض رساندم، جواب گرفتم. در خصوص کمک فوق العاده شوروی به مصر مدتی صحبت کردیم. خیلی عجیب به نظر می‌رسد، مگر این که روسها اطمینان داده باشند که اگر مصر حمله بکند اتفاقی نخواهد افتاد. رادیو قاهره خبر داد که به علت پل هوایی مسکو- قاهره، فرودگاه قاهره بسته شده. البته

<sup>۱</sup> عبدالرضا انصاری، وزیر کار در ترمیم دولت دکتر منوچهر اقبال، سپس به ترتیب رئیس سازمان آب و برق خوزستان، استاندار خوزستان، وزیر کشور (۱۳۴۷-۱۳۴۵) در دولت امیر عباس هویدا و سرانجام مدیر عامل سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی بود.

مصر مرد این که حالا بزند نیست، مگر این که داوطلبان روسی بیایند، آن هم جنگ است یا لااقل جنگی نظیر ویتنام. به هر حال مقداری جای نگرانی است. قرار شد امشب اخبار را بیشتر تحت دقت قرار داده، فردا به شرف عرض برسانم. شام هم در حضور مبارک بودم، ولی شام خانوادگی بود، صحبت دیگری نشد. راجع به بعضی مسائل خیریه با علیاحضرت شهبانو صحبت کردم.

سه شنبه ۴۶/۴/۶

امروز صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری زیاد بود، به شرف عرض رساندم. کارهای آستانه رضوی و گرگان و بنیاد پهلوی همه به این جانب ارجاع شده، جواب گرفتم و ابلاغ کردم. در [زمینه] سیاست خارجی مذاکره شد. عرض کردم، نطق [جورج براون] وزیر خارجه انگلیس خیلی به طرفداری از اعراب بود. فرمودند، اتفاقاً من هم با او هم عقیده هستم، بالأخره صد میلیون نفر را که نمی‌شود از نظر دور داشت، احساسات مسلمانی به جای خودش محفوظ. البته درست می‌فرمایند. روسها و دوگل<sup>۱۱</sup> هم همین حساب را می‌کنند، به علاوه که [روسها] چشم طمع به حصه [ای] از نفت دارند، یا لااقل به این که نفت به غریبها نرسد. منافع نفتی ما هم از لحاظ کانال سوئز کم و بیش تحت تأثیر این نوسانات قرار می‌گیرد. پیام تشکر آمیز پادشاه اردن را عرض کردم. اردوی پنج هزار نفری که وسیله ما داده خواهد شد، در هر ماه یک صد و پنجاه هزار دلار خرج دارد. شوخی نیست، این اردوی آوارگان فلسطین است.

فرمودند، به شدت خسته هستم. عرض کردم، بعد از ظهر گردش برویم یا سوار اسب بشوید. فرمودند، گردش برویم. عصری گردش رفتیم، خیلی خوب بود. دو ساعتی فارغ از

<sup>۱۱</sup> به دنبال پایان جنگ میان ارتش فرانسه و انقلابیان الجزیره و انعقاد قرارداد اویان که به استقلال الجزیره انجامید، دوگل همواره در اندیشه‌ی بهبود روابط فرانسه با جهان عرب بود. جنگ ژوئن ۱۹۶۷ به دولت فرانسه که تا آن هنگام از پشتیبانان اصلی اسرائیل بود، فرصتی داد تا اشغال نوار غزه و کرانه‌های غربی اردن را از سوی این کشور محکوم کند و فصل تازه و دوستانه‌ای میان فرانسه و کشورهای عربی آغاز شود.

مزااحتمهای سیاسی گذشت، ولی باز هم قدری در خصوص کمکی که روسها به [مصریها]<sup>۱۲</sup> می دهند صحبت شد. عرض کردم، خبر گزاریهایی می گویند طیارات از کار افتاده را داده اند. می گهای ۱۷ که چهارده سال است در خدمت است،<sup>۱۳</sup> فقط از لحاظ پرستیز که بگویند روسها کمک می کنند. به علاوه شاید برای تعلیم دادن خوب است. شب مهمان داشتم و حالا ساعت ۱۲ می خوابم.

#### چهارشنبه ۴۶/۴/۷

خیلی کوتاه شرفیاب شدم. بعضی تلگرافات توشیح فرمودند. مختصری در خصوص اخبار خارجی و مخصوصاً سیاست روسها در مصر بحث شد. آیا روسها می خواهند آن قدر مصر را قوی کنند که لااقل بشود گفت می تواند سر یک میز بنشیند و با اسرائیل حرف بزند، یا می خواهند جلوتر بروند و واقعاً کاری کنند که مصر با قدرت جلوی اسرائیل بایستد یا حتی آن را به عقب بنشانند؟ در آن صورت جنگ دیگری در پیش است که شاید عالمگیر شود. ملاقات [لیندون] جانسون و [الکسی] کاسیگین خوشبختانه نوید دیگری می دهد که صلح نزدیکتر است، ولی بدبختی این جاست که روسها هم از ترس چینیهایی نمی توانند خیلی بی احتیاط باشند و به زودی با آمریکاییها کنار بیایند. موضوع دیگر هم این است که معلوم نیست خود کاسیگین چه قدر در داخل حزب کمونیست تأیید بشود. [نیکلای] خروشوف هم خیال کنار آمدن با آمریکا را داشت که سرنگون شد. به هر حال اوضاع، ناراحت کننده و بغرنج است. بعد مرخص شدم. قبل از مرخص شدن فرمودند، فردا گردش برویم. عرض کردم، در اجراء اوامر مبارک کار دارم. خشنود نشدند، ولی به من حق دادند. خدا عمرش بدهد، خیلی با انصاف است.

<sup>۱۲</sup> در یادداشت «شورویها» نوشته شده است.

<sup>۱۳</sup> در یادداشت «میگهای ۱۱۷» نوشته شده است.



عصری در شورای تاج گذاری<sup>۹۴</sup> حاضر شدم. قدری با سپهد [مرتضی] یزدان پناه تندی کردم که باعث تعجب حاضرین شد، چون همه او را مرد مهمی می دانستند. امشب منزل مشغول کارم. ساعت یک صبح است. خیلی خسته هستم.

پنجشنبه ۴۶/۴/۸

صبح شرفیاب شدم. گزارشات مفصلی از سفرای ما در بغداد و مراکش رسیده بود، به عرض رساندم. وضع بغداد بسیار خراب است و مراکش هم هر لحظه در [معرض] تهدید الجزایر است. جوابهایی مرحمت فرمودند که تلگراف شد. راجع به شرفیابی سفیر روس فرمودند، به او فرموده بودند که به هر صورت هر دو طرف اسرائیل و مصر تقصیر دارند. سفیر روس سعی کرده بود سیاست خود را در خاورمیانه توضیح بدهد و مخصوصاً تقویت ناصر را. این دیگر تشریح ندارد. شکستی خورده اند، می خواهند، ولو به ظاهر، جبران کنند. ولی ممکن است تیغ به کف زنگی مست احمق نادان بدهند که بار دیگر باز یک شکست مفتضحانه بخورد یا جنگ سوم را شروع کند، یا بکلی آبروی روس را بر باد بدهد. ما هنوز از توافق کاسیگین — جانسون بی اطلاعیم و شاید اینها ظواهر امر باشد. به هر حال حالا بلا تکلیفی عجیبی ست. نسبت به پیشنهاد یوگوسلاوی در مجمع عمومی مذاکره شد که عقب نشینی قوای اسرائیل را خواسته است، ولی در مورد اطمینانهایی که به اسرائیل باید داده شود، سکوت کرده است. البته ما چاره [ای] جز رأی دادن به این تصمیم نداریم، ولی غلط است. اگر تصویب بشود، مصر آن را در دست می گیرد و به استناد آن عرّ و تیز می کند و دوباره جنگ شروع می شود.

شب، منزل [امیر خسرو] افشار [قائم مقام وزارت خارجه] با نخست وزیر و [ریموند هیر]<sup>۹۵</sup> سفیر فوق العاده جانسون که آمده بود شرفیاب شود، مهمان بودم. در خصوص قطعنامه

<sup>۹۴</sup> این شورا مسؤول برگزاری جشن تاج گذاری شاه در آبان همین سال بود و سپهد یزدان پناه تنظیم این برنامه را به عهده داشت.

<sup>۹۵</sup> ریموند آرتور هیر، Raymond Arthur Hare، (۱۹۰۱-۱۹۹۴) معاون وزارت خارجهی آمریکا در امور خاورمیانه، از کارشناسان ورزیدهی این منطقه به شمار می رفت و سالیانی دراز در بیشتر کشورهای خاورمیانه

بی طرفها مذاکره شد. او به دلایل ذیل مخالف بود. ما هم دلایل خودمان را گفتیم. اما دلایل او:

در این صورت همه ما قویاً به مصر کمک می‌کنیم، به این معنی که با این عقب نشینی، او در سر جای خود خواهد بود. به علاوه مقدار زیادی اسلحه و مهمات که روسها دارند به او می‌دهند. در صورتی که لااقل دنیا باید او را مجبور به قبول بعضی تضمینهای بین المللی بکند.

افشار و نخست وزیر: ما نمی‌توانیم عربها را بازنده بگیریم. شما آخر آن را اصلاح کنید، تا درست بشود. هیز: این نمی‌شود، زیرا کسی با ما در این قسمت همکاری نخواهد کرد، مخصوصاً آمریکای لاتین مخالفت خواهد کرد. قطعنامه بی طرفها را اسرائیل گردن نمی‌گیرد. مصر هم به اتکاء کمک روسها مخالفت می‌کند، باز جنگ می‌شود.

جمعه ۴۶/۴/۹

صبح عریضه عرض کردم و دلایل مخالفت نماینده جانسون را با قطعنامه بی طرفها به عرض رساندم.

[ظهر] جمعه برای ناهار<sup>۹۶</sup> شرفیاب شدم. حقیقت قضیه این است که خودم هم موافق این نظر هستم که با تصویب این قطعنامه ناصر قویاً تقویت می‌شود. مثل این که شاهنشاه هم قبول دارند، ولی وسعت نظرشان غیر از ماست، چه بسا روسها فرمایشاتی فرموده باشند که ما نمی‌دانیم، یا این که با بعضی عربها وسیله روسها و چه مستقیم. به هر صورت نظر من و نماینده آمریکا را خیلی قبول نفرمودند. البته او هم مرد ابله و غیر واردی بود، مخصوصاً به جریانات سازمان ملل.<sup>۹۷</sup> ولی این حرفهای او حسابی بود.

مأموریت داشت و از جمله از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ دبیر سوم و سپس کنسول آمریکا در تهران بود. از ۱۹۵۰ به بعد، به ترتیب سفیر کبیر آمریکا در عربستان سعودی، یمن، لبنان، مصر و ترکیه بود.

<sup>۹۶</sup> در یادداشت «نهار» نوشته شده است.

<sup>۹۷</sup> داوری عجولانه‌ی علم درباره‌ی ریموند هیز با سابقه‌ی این یک در امور خاورمیانه همخوان نیست.

بعد از ناهار در رکاب مبارک به کُلک چال،<sup>۸۸</sup> اردوی پیش آهنگی رفتیم. بد نبود، ولی بیشتر تظاهرات است. شب تمام در حضور مبارک بودم. تلگرافات وزارت خارجه به شرف عرض رسید. دوباره راجع به قطعنامه عرض کردم، بخصوص که [شارل] دوگل و [جودت سونای]، رئیس جمهور ترکیه، در اعلامیه پایان مسافرت رئیس جمهور ترکیه به فرانسه، دو طرف مخاصمه را دعوت به مذاکره کرده‌اند که به کلی غیر از حرفهای اوئیّه دوگل است. شاهنشاه تأمل زیادی نسبت به عرایض فرمودند، ولی در عین حال مایل بودند همان ترمیم پاراگراف آخر اعلامیه بی طرفها عمل شود. معلوم نیست چه قدر عملی باشد. عرایض مختصر دیگری هم بود، بعد از شام کردم.

شنبه ۴۶/۴/۱۰

آن قدر خسته هستم که امکان این که یک کلمه بنویسم، نیست. اصولاً سرم کار نمی‌کند. از سر شب تا حالا که ۱۲ است، عریضه مفصلی به شاهنشاه عرض کردم که صبح باید فرستاده شود. راجع به ملاقات وزیر مختار آمریکا است و رأی مجمع عمومی. شاید فردا بتوانم شرح مختصر آن را این جا بنویسم، حالا که نمی‌توانم. قرار شد ۱۲ ژوئیه تشریف فرمایی شاهنشاه به آمریکا اعلام شود. شاهنشاه صبح به باشگاه معلمین وزارت آموزش و پرورش تشریف بردند و از آن جا به مازندران عزیمت فرمودند، برای دو هفته استراحت. شاید فردا عصر سواری بروم، قدری فکرم راحت بشود و اعصابم مجدداً حاضر به کار گردد.

یکشنبه ۴۶/۴/۱۱

پیش از ظهر شش ساعت تمام در دفترم از مردم و بخصوص منتظرالوکاله‌ها پذیرایی کردم. مثل این که همه دیوانه شده‌اند. چندین عریضه مختلف حضور شاهنشاه تقدیم کردم، منجمله عریضه مفصلی است شرح ملاقات [محمد هاشم میوندوال]<sup>۸۹</sup> نخست وزیر افغانستان

<sup>۸۸</sup> کُلک چال، ایستگاه کوه نوردی، در ارتفاع تقریباً سه هزار متری کوه توچال در شمال تهران است.

<sup>۸۹</sup> محمد هاشم میوندوال (۷۳-۱۹۱۹) دیپلمات، از نوامبر ۱۹۶۵ تا اکتبر ۱۹۶۷ نخست وزیر افغانستان بود.

را که از تهران گذشت و با افشار، [قائم مقام]<sup>۱۰۰</sup> وزارت خارجه، ملاقات کرده بود. عرض کردم، او معتقد بود قطعنامه یوگوسلاوها می‌گذرد،<sup>۱۰۱</sup> بخصوص که فرانسه هم طرفدار آن شده است. این مطلب مایه تعجب شاهنشاه شد که بعد از ظهر از نوشهر به افشار تلفن فرمودند. افغانستان هم رأی خواهد داد.

بعد از ظهر [زوی دوریل]، نماینده اسرائیل، پیش من آمد. گله از رویه ایران داشت. به او گفتم ما بر فرض یک رأی مخالف بدهیم، یک خودکشی بیهوده است. در صورتی که همه کشورهای خاورمیانه و اغلب کشورها به آن رأی می‌دهند. شما چرا نمی‌خواهید پرستیژ ما بین اعراب محفوظ بماند؟ شاید روزی به درد خود شما هم بخورد. او یک حرف حساب می‌زد که به نظرم درست آمد و آن این بود که در فصل چهار قطعنامه که می‌گوید همه کشورها باید در اجرای تصمیم مجمع عمومی کمک بکنند، به منظور مداخله روسها در امور کشورهای عربی خاورمیانه گذاشته شده است و باید درست باشد. به هر صورت به او گفتم اگر مواد، یکی یکی مطرح شود و ما هم بتوانیم همفکرانی پیدا کنیم، شاید برای اصلاح مواد پیشنهاد بدهیم، وگرنه که به همین قطعنامه رأی خواهیم داد.

دیشب هم در منزل کار کردم. متأسفانه ممکن نشد عصری سواری بروم و قدری نیرو ذخیره کنم. فقط قدری شنا کردم.

دوشنبه ۴۶/۴/۱۲

امروز از صبح به کارهای جاری رسیدم. تعداد زیادی داوطلب انتخابات [را] پذیرفتم. عریضه‌های مفصلی که عرض کرده بودم، تقدیم پیشگاه مبارک داشتم. بعد وزیر مختار آمریکا اطلاع داد به قراری که اطلاع پیدا کرده، ترکیه و فرانسه هم به قطعنامه یوگوسلاوی رأی خواهند داد. فوری با تلفن به عرض پیشگاه مبارک رساندم، ولی با وصف این قطعنامه

<sup>۱۰۰</sup> در یادداشت «معاون» نوشته شده است.

<sup>۱۰۱</sup> اشاره به قطعنامه‌ی گروه بی طرف در سازمان ملل در باره‌ی اسرائیل و کشورهای عربی به دنبال جنگ ژوئن

یوگوسلاوی معلوم نیست ۷۳ آراء را بیاورد. آن را هم عرض کردم. وضع رأی ما هم معلوم است و موافق خواهد بود.

بعد از چندین روز موفق شدم سواری بروم. دو ساعت اسب تاختم. امشب نیروی تازه دارم و به کلی احساس خستگی در من نیست. به جلسه سخنرانی والا حضرت شاهدخت اشرف و مهمانی [جعفر] شریف امامی نرفتم. در عوض سواری کردم. البته والا حضرت فردا از من گله خواهند کرد.

امروز شاهنشاه ... معاون من [را] که از کارکنان قدیمی دربار است و حسب الامر خودشان معاون گذاشته بودم، به علت نامرتبی کارهای نوشهر بیرون کرده، به شهر فرستاده بودند. امشب عریضه تقدیم کردم واسطه شدم. قطعاً شفاعت مرا قبول خواهند فرمود و پس فردا چهارشنبه که می‌روم کنار دریا شرفیاب شوم، او را همراه خواهم برد.

سه شنبه ۴۶/۴/۱۳

امروز خیلی کار کرده و دوباره بی‌نهایت خسته هستم. کارهای مختلف انسان را گیج می‌کند. الان یک صبح ۱۴ است. آن قدر خسته‌ام که نمی‌توانم چیز بنویسم.

صبح پست مفصل تقدیم کردم. عریضه‌های خودم هم بود که فرستاده شد. در سازمان ملل راجع به قطعنامه‌های در حقیقت شوروی و آمریکا توافقی نشده، مشغول جستن راه حل می‌باشند. دو بار با تلفن با نوشهر با شاهنشاه صحبت کردم و در آخر تلگراف [نیکولای] پادگورنی را که از آسمان ایران می‌گذشت و عرض کرده بود، خواندم. امر دادند جواب بدهم. آخرین کار امروز من امضای جواب او بود که از طرف شاهنشاه امضاء کردم.

جمعه ۴۶/۴/۱۶

امروز از شمال برگشتم. چهارشنبه رفته بودم. صبح که شرفیاب شدم، شاهنشاه سر صبحانه بودند. اظهار مرحمت فرمودند. کارهای جاری قریب یک ساعت عرض شد. در مورد ساختمان منزل [بانو فریده دیبا] مادر علیا حضرت شهبانو پیشنهاد خرجی کردم. بی‌تناسب اوقات مبارک تلخ شد، سر در نیاوردم. حتی بعد از این که شهبانو تشریف آوردند، دنباله

اوقات تلخی را متوجه معظم لها ساختند. خیلی خجل شدم که مبادا علیاحضرت خیال بکنند که من شکایت از خرج زیاد به شاهنشاه برده‌ام. بعد فهمیدم که برای این کار مبلغی قبلاً مرحمت فرموده‌اند که به مصرف دیگر رسیده بود، علت اوقات تلخی این بود.

مقداری هم در باره سیاست جهانی و رأی سازمان ملل که هر دو پیشنهاد را رد کرد، مذاکره کردیم. شاهنشاه فرمودند، به هر صورت ما کار خوبی کردیم که رأی به پیشنهاد بی طرفها (یوگسلاوی) دادیم. حالا رادیوهای عربی کوچکترین حمله به ما نمی‌توانند بکنند. درست هم می‌فرمودند.

دکتر [منوچهر] اقبال، نخست وزیر، پروفیسور [یحیی] عدل، [دبیر کل] حزب مردم، [عطاءالله] خسروانی، وزیر کار و [دبیر کل]<sup>۱۱۲</sup> حزب ایران نوین و بعد معاون وزارت خارجه پاکستان، به ترتیب آمدند و شرفیاب شدند. عجب استراحتی شاهنشاه می‌فرمایند! عصری در خدمتشان به دریا رفتیم. قدری شوخی شد. [آزاده شفیق]، دختر والاحضرت اشرف، دوستی همراه خودش از پاریس آورده، آن جا بود. خوشگل است، با ما به دریا آمده بود. مدتی شوخی و صحبت در باره او بود. البته دور از گوش شهبانو و آلا سرم رفته بود.

بعد شاهنشاه به من فرمودند، پاکستانیها می‌خواهند کم کم ستو را به هم بزنند (پیمان دفاعی)، زیرا از آمریکاییها که هنگام جنگ هند و پاکستان کمک نکردند خیلی گله دارند. به این جهت جلسه قریب الوقوع آن را در لندن دارند به هم می‌زنند. آمریکاییها هم خیلی ناراحت هستند.

چون شاهنشاه را سر حال یافتم، در مورد بیچاره ... واسطه شدم. خیلی سخت برآشفتمند و قبول نفرمودند. ... را دو سه روز قبل به علت نامرتب بودن منزل نوشهر غضب کرده‌اند، به شهر فرستاده‌اند. بعد از شام اجازه مرخصی گرفتم. شب منزل دکتر [هوشنگ] رام کنار دریا خوابیدم.

صبح پنجشنبه منزل والاحضرت عبدالرضا در ساری رفتم. مزرعه بسیار خوبی ساخته‌اند و پنجشنبه ناهار آن جا بودم. صبح جمعه [به] شهر آمدم.

<sup>۱۱۲</sup> در یادداشت در هر دو مورد «لیدر» نوشته شده است.

شنبه ۴۶/۴/۱۷

در شهر به کارهای جاری پرداختم. خبر مهم امروز اعلامیه [ژرژ پمپیدو و الکسی کاسیگین]، رئیس الوزرا [ها]ی فرانسه و شوروی، است که حدود اسرائیل را ضمن امور دیگر به رسمیت شناختند. روسها دوسره بازی می‌کنند، همچنین فرانسویها. فعلاً ضرر را اعراب و آمریکا و انگلیس می‌دهند. اعراب برای این که شکست خوردند و آمریکا و انگلیس چون از منافع نفتی خود محروم می‌مانند، گرچه عربستان سعودی گفت صدور نفت را به این دو کشور آغاز می‌کند.<sup>۱۳</sup>

یکشنبه ۴۶/۴/۱۸

عریضه عرض کردم، کارهای جاری را به عرض رساندم. به کارهای جاری پرداختم. ولیعهد برای انژکسیون واکسن ضد سل با والا حضرت فرحناز شهر تشریف آوردند. در فرودگاه بودم تا تشریف بردند.

شب با دوست عزیزم گذراندم که از سفر آمده است. بسیار خوب بود و خوش گذشت.

دوشنبه ۴۶/۴/۱۹

صبح به کارهای جاری، بلکه عقب افتاده، گذشت. بعد از ظهر شاهنشاه و علیاحضرت شهبانو برای معاینه طبّی تهران تشریف آوردند. یک کلفت شهبانو مسلول شده، ناراحت هستند مبادا سرایت کرده باشد. عکس برداری شد، الحمدالله هیچ کسالتی مشهود نگردید. در راه، من در اتومبیل خودشان سوار بودم که به بهداری ارتش می‌رفتیم. فرمودند، مردم که ما را می‌بینند به بیمارستان ارتش می‌رویم چه حکایتها نخواهند ساخت. عرض کردم، دیگر چاره ندارد، ولی احساسات مردم که غفلتاً شاه را در آن نقاط دیده بودند، عجیب بود. همه از ته دل دوستش دارند. چرا نداشته باشند؟ یک مقایسه اجمالی کشور ما با همسایگان، نعمت وجود او را بر همه ثابت می‌کند. چون در راه سر حال بودند، برای ... واسطه شدم، باز هم فایده نکرد.

<sup>۱۳</sup> اشاره به تحریم صدور نفت به آمریکا و انگلستان به علت پشتیبانی از اسرائیل در هنگام جنگ ژوئن ۱۹۶۷.

برنامه سفر آمریکا را عرض کردم. چند تلگراف خارجی توشیح فرمودند. اخبار خارجه را عرض کردم. موضوع مهم، موافقت مصر با ورود قوای ملل متحد به منطقه کانال سوئز [و] آتش بس است. معلوم می‌شود زیر ذم ناصرت است. با همه عرّ و تیزی که می‌کند و فشاری که روسها بر له او دارند، این موافقت، آن هم قبل از اسرائیل، عجیب است. فروش نفت عربستان سعودی هم به آمریکا و انگلیس مدتی مورد مذاکره واقع شد. اما شاهنشاه روی هم رفته خوشحال بودند.

نخست وزیر، [عبدالرضا انصاری]، وزیر کشور، و [عطاءالله] خسروانی، وزیر کار و نعمت‌الله [نصیری]، رئیس سازمان امتیت، شرفیاب شدند. لیست کاندیدهای حزب اکثریت به عرض رسید. امشب اعلام خواهد شد. آخر کار، [ارتشبد بهرام آریانا]، رئیس کل ستاد بزرگ ارتشتاران، آمد، خبر بدی آورد که سیزده چترباز ضمن تمرین کشته شدند. شاهنشاه اوقات تلخ شدند و تشریف بردند. من اجازه گرفتم دو روز به شیراز بروم.

سه شنبه ۴۶/۴/۲۰ و چهارشنبه ۴۶/۴/۲۱

شیراز به دانشگاه پهلوی رفتم، چون هنوز رئیس آن جا هستم. بسیار بد گذشت. اولاً در تشییع جنازه سیزده نفر چترباز که در اثر غفلت خلبان شهید شده بودند شرکت کردم. خیلی متأثر شدم. اینها فرزندان این آب و خاک هستند که به خاطر آنها ما داریم آقایی می‌کنیم. خیلی گریستم، نه در جمع مردم، بلکه وقتی به منزل رسیدم. از آن تأثر آور تر خانواده آنها بود، یک عدّه فقیر بی‌سرپرست. دل سنگ را آب می‌کرد. چون قلب شهبانو را می‌شناسم، از طرف معظم لها به هر خانواده پنج هزار تومان دادم. نمی‌دانم کار خوبی کردم یا بد، ولی به هر حال یک عمل خدایی است. خدا هم کارم را همیشه درست کرده.

از وضع دانشگاه با این که اتّفاقی نیفتاده، راضی نبودم. در اثر طول غیبت من مثل سگ و گربه [روشنفکران] intellectuel [ها] باز به [جان] هم افتاده‌اند. به قول یکی از دوستان ما انتلکتوئل امروز تلکتوئل آنها از بین رفته و عن باقیمانده. به هر حال با کسالت تمام برگشتم. باید قطعاً اداره آن جا را رها کنم. چند هندوانه به یک دست نمی‌توان برداشت. فردا برای شرفیابی به مازندران خواهم رفت.



پنجشنبه ۴۶/۴/۲۲ و جمعه ۴۶/۴/۲۳

در شمال شرفیاب شدم. تمام وقت در پیشگاه مبارک بودم، حتی شام و نهار. مذاکرات مفصل در خصوص سیاست خارجی کشور شد. علت کمک فوق العاده روسها را به اعراب با توجه به همه عواقب آن از روی اخبار داخلی و خارجی که بود بررسی کردیم. هنوز راه حل قطعی نمی‌توان گرفت که آیا روسها میل دارند حتی امکان منافع غرب، مثل جلوگیری از جریان نفت و بسته شدن کانال و کم شدن نفوذ غرب را بین اعراب به خطر بیندازند، یا واقعاً آن قدر اعراب را تقویت کنند که حقیقتاً کلک اسرائیل را بکنند. در آن صورت [آیا] آمریکا ساکت خواهد نشست؟

کارهای جاری مفصلی که عقب افتاده بود، تمام عرض شد. عرض کردم، باید برای اعلیحضرت لازم است، قصر نمی‌گوییم، لاقلاً یک منزل بسازیم. در این چهار تا خانه چوبی که زندگی می‌فرمایید، مطابق شئون شاهنشاه نیست که هیچ، حتی ایمنی ندارد. قبول فرمودند.

وزیر خارجه تونس، پسر حبیب بورقیه رئیس جمهور آمد شرفیاب شد.<sup>۱۰۴</sup> وضع منزل آن قدر بد است که نتوانستند او را برای نهار دعوت فرمایند. رفت در هتل چالوس با [امیر عباس هویدا] نخست وزیر نهار خورد. نخست وزیر هم برای عرض گزارشات شرفیاب شده بود.

دیشب در مهمانی که در منزل والاحضرت فاطمه در همان نوشهر بود، مدتی خصوصی هم در پیشگاه شاهنشاه صحبت کردم. خسته به نظرم آمدند. از محیط کسل بودند. ناراحت شدم، اما از دستم کاری ساخته نیست.

<sup>۱۰۴</sup> هدف مسافرت حبیب بورقیه (کوچک)، وزیر خارجه‌ی تونس (۱۹۷۰-۱۹۶۴) درخواست وام اقتصادی از ایران بود. چندی پیش از این تاریخ، دولت ایران به مراکش وامی برای سد سازی اعطاء کرد که بیشتر جنبه‌ی سیاسی داشت و هدف آن تقویت سلطان حسن، پادشاه مراکش بود. این امر تونس را به هوس انداخت تقاضای مشابهی بکند، ولی با توجه به امکانات مالی ایران در آن زمان، درخواست تونس پذیرفته نشد.

شنبه ۴۶/۴/۲۴

با نهایت خستگی به کارهای جاری گذشت. کار زیاد بود، کسل شدم. ناهار وزیر خارجه تونس مهمان من بود. دل پُری از ناصر دارد، ولی به هیچ کس هیچ نمی‌تواند بگوید. عصری [آرمین میر]، سفیر آمریکا، پیش من آمد. مطالبی که بحث کردیم جالب بود. در پنج صفحه گزارش آن را برای شاهنشاه نوشتم که فردا صبح تقدیم کنم، ولی امشب آن قدر خسته هستم که قادر نیستم یک کلمه بنویسم. ساعت یک صبح است.

یکشنبه ۴۶/۴/۲۵

امروز تمام به کارهای جاری و ملاقات گذشت. جواب عرایضم را شاهنشاه مرحمت فرمودند. امشب کمتر خسته هستم، چون عصری شنای زیاد کردم. به این جهت خلاصه مذاکرات خودم [را] با سفیر آمریکا می‌نویسم:

یکم، قدردانی از شاهنشاه و وضع ایران، تفصیل ملاقاتش با [لیندون] جانسون که حاکی از این امر است؛

دوم، استدعای ملاقات شاهنشاه با اغلب اعضای کمیته سنای خارجی آمریکا که بعضی افکار غلط را از قبیل این که اگر متحدین خود را مسلح کنند، تحریک به جنگ می‌شوند، از سر آنها خارج فرمایند؛

سوم، چه قدر روسها جلو خواهند رفت به این که اعراب را تقویت کنند تا جایی که منجر به درگیری مستقیم با آمریکا نشود، ولی به هر صورت این امر به منافع غرب در خاورمیانه لطمه زیاد وارد می‌آورد؛

چهارم، اگر روسها بخواهند واقعا پایگاه محکمی در مصر درست کنند، آمریکا عکس العمل نشان خواهد داد؛

پنجم، آمریکاها مطلع شده‌اند که روسها برای این که از اجلاس سازمان ملل به هر حال نتیجه گرفته باشند، قطعنامه [ای] را پیشنهاد می‌کنند که با نظر آمریکا چندان مغایرتی ندارد و عبارت است از عقب رفتن قوای اسرائیل، برقراری حالت [عدم خصومت] non belligerency بین اعراب و یهود که خود شناختن حیات اسرائیل از طرف اعراب

است و باز نگاهداشتن آبهای بین المللی. و عجیب است که با این قطعنامه مصر و عراق موافقت و سوریه و الجزایر مخالف. دلیل موافقت مصر را هم فشار روسیه می گفت؛ ششم، آمریکاییها کم کم به اعراب حالی می کنند که از ناصر سیر شده اند، اگر گوش شنوایی برای حرف آمریکاییها باقی مانده باشد؛ هفتم، گفتم خوب است با روسها قرار بگذارید شرّ ناصر را بکنید، همه شما راحت بشوید؛ گفت عروسی آنها خیلی جلو رفته، قابل طلاق نیست؛ هشتم، سؤال کرد مسافرت [امیر عباس] هویدا، نخست وزیر، به روسیه چه نتایج خواهد داشت، گفتم نمی دانم، همین قدر بدانید با سرپرستی و هدایت شاهنشاه، کشور ما از سیاست ملی خودش منحرف نمی شود.

دوشنبه ۲۶-۴-۴۶

امروز به کارهای جاری گذشت. ظهر مهمان [سر دنیس رایت] سفیر انگلیس بودم. او عقیده داشت هنوز روسها آن قدر اسلحه به مصر نداده اند که خطرناک باشد و غرب از این مسأله غافل نیست.

بعد از ظهر با [پرویز] خانلری راجع به مبارزه با بیسوادی جلسه طولانی داشتم. چون موضوع خیلی طرف توجه شاهنشاه و آبروی کشور ماست، حالا که من از مدیریت عامل استعفا داده ام، به هر صورت کار نباید متوقف شود، بلکه باید روز به روز پیش برود. خانلری خودش این کاره است، فقط کمک لازم دارد.

شام [نصرت الله معینان] رئیس دفتر مخصوص و [جعفر] بهبهانیان مهمان من بودند. حالا ساعت ۱۲ اخبار را گوش کرده، می خوابم. گو این که صحبت از جنگ مجدد اعراب و اسرائیل است، ولی به هر صورت طرفین حضور نمایندگان ناظر بر آتش بس را پذیرفتند.

سه شنبه ۲۷-۴-۴۶

امروز تمام به کارهای جاری گذشت. ملاقاتهای بی حدّ و حساب داشتم. دخترم از سفر برگشت. حالا هر دو دخترم پیش من هستند. گرچه خوب درس نخوانده اند، ولی نجیب

بوده‌اند خودش قیمت دارد، آن هم در دنیای امروز. به هر صورت کاملاً شکر گزار درگاه خدا هستم، بیش از آن چه ممکن است به من داده است.

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدای بر متهای همت خود کامران شدم

شب [اردشیر] زاهدی، وزیر خارجه، که از سفر برگشته و [نعمت‌الله] نصیری، رئیس ساواک، برای شام مهمان من بودند تا در باره اجرای بعضی اوامر شاهنشاه راجع به ملک حسین و اردن و یمن بحث بکنیم. مطالعاتی کردیم، در اجرای اوامر مبارک تصمیم گرفتیم. اردشیر شمه‌ای از وضع سازمان ملل و روسیه و آمریکا و اعراب و اسرائیل و گروه بندیهای مختلف حکایت کرد. البته کم و بیش وارد بودم. عجیب این است که اعراب شکست خورده، در نیویورک جز به خوشگذرانی و خانم بازی به چیزی فکر نمی‌کرده‌اند.

#### چهارشنبه ۲۸-۴-۴۶

امروز هم به کارهای جاری گذشت. عریضه عرض کردم، مطالب سفیر آمریکا را به عرض رساندم. نخست وزیر به مسکو رفت. سفیر آمریکا خیال می‌کرد نخست وزیر قرار دیگری برای لوله گاز دیگری و یا فروش نفت با روسها منعقد خواهد کرد. از من پرسید، گفتم اطلاع ندارم. می‌دانست دروغ می‌گویم، ولی به روی خودش نیاورد. باید از این آقایان پرسید شما چه کاره هستید؟ مملکت مال ماست. مطالب را به شاهنشاه عزیزم نوشتم.

بعد از ظهر کار کردم و شنا کردم و کنار استخر، معاونین من تمام کارهایی که داشتند، به تدریج با من بحث کردند.

شب، دوست عزیز من از سفر آمد. شام با او خوردم، خیلی خیلی خوب بود. مهتاب و موزیک و یک دوست عزیز.

#### پنجشنبه ۲۹-۴-۴۶

به کارهای جاری رسیدم. حضور شاهنشاه تلفن عرض کردم، اجازه گرفتم چهل هزار تن گندم دیگر با عراق معامله شود. تا حالا شصت هزار تن خریده‌اند با این چهل هزار تن می‌شود صد هزار. گفته‌اند شصت تای دیگر برای ما نگاه دارید. شاهنشاه فرمودند به

[علینقی عالیخانی] وزیر اقتصاد بگو بفروشند، مشروط به این که راجع به قیمت آن دقت کند و طلب ما قطعاً قابل وصول باشد. ابلاغ کردم. وزیر اقتصاد عرض کرد همه جور احتیاط کرده است. خدا عمر بدهد شاه را، واقعاً این کشور در زیر سایه‌اش همه چیز دارد. [با] نگاه اجمالی به کشورهای همجوار می‌بینیم واقعاً چه داریم. من که شخصاً حاضرم خدا عمر مرا به شاه بدهد.

بعد از ظهر سفیر آمریکا را ملاقات کردم، برای چای پیش من آمد. شاهنشاه صبح با تلفن فرمودند، به او بگو موضوع لوله کشی مجدد شوروی خبر تازه نیست. چهار ماه قبل به خودت گفته‌ام که اگر چنین قراری منعقد شود، باید تمام مخارج آن را خود روسها بدهند، حتی لوله را. (دیروز [سفیر] با تلفن اظهار نگرانی می‌کرد که من کتباً به عرض شاهنشاه رسانده بودم). به علاوه گاز که پنجاه سال می‌سوخت و شما به فکرش نبودید، چه طور یک دفعه این همه دلسوز شده‌اید؟ سفیر خیلی اظهار علاقه به تشریف فرمایی شاهنشاه به آمریکا می‌کرد. حالا فهمیده‌اند قیمت شاه چیست.

جمعه ۳۰-۴-۴۶

صبح خواستم قدری بخوابم، سفیر آمریکا مرا از خواب بیدار کرد. از ساعت ۷ صبح ناراحت شدم. فکر کردم اتفاق مهمی افتاده است. با حالت بدبختی گفت خیلی ناراحتم که مطلبی را به تو بگویم. در سنای آمریکا (کمیته خارجی) بحثی بوده است که در آن جا [در باره]<sup>۱۵</sup> سیاست فروش اسلحه دولت آمریکا به ممالک خارجی گفتگو بود، منجمله ایران، و سناتورها حملاتی کرده‌اند به سیاست ایران و سیاست شاهنشاه. الآن از [دین] راسک، وزیر خارجه، تلگرافی دارم که این مباحثات به زودی در جراید منتشر خواهد شد و ما می‌ترسیم در تصمیم شاهنشاه به سفر لطمه وارد کند، یعنی منصرف شوند. تو را خدا کاری بکن که شاهنشاه منصرف نشوند. گفتم، کاغذ بنویس به عرض می‌رسانم. کاغذی نوشت که آخر یادداشت امروز نقل خواهم کرد. خیلی قابل توجه است که چه گونه پیش پادشاه عزیز ما لنگ انداخته‌اند. من فوری عریضه عرض کردم. دوباره ساعت ۱۱ تلفن کرد که خواهش

<sup>۱۵</sup> در یادداشت «به» نوشته شده است.

می‌کنم مطلب را با تلفن به شاهنشاه عرض کن زیرا می‌ترسم اگر خبر از جای دیگری برسد ناراحت شوند. با تلفن موضوع را عرض کردم. شاهنشاه متعجب شدند و قدری هم از طرز اعمال آنها خندیدند

بعد از ظهر دیدن دختر مرحوم [عبدالحسین] بهنیا که دوست و وزیر دارایی من بود، رفتم. بیچاره جوان بود، عمل سنگ کلیه کرد و درگذشت. خیلی متأثر شدم، از فرط ناراحتی سرم و دندانهایم درد گرفت. خوشبختانه شب دوستم سر و قتم آمد و قدری افکار مرا به خود مشغول داشت، ولی هنوز متأثرم.

اینک ترجمه تلگراف راسک به سفیر آمریکا در تهران:

در فاصله چند روز از تاریخ امروز ممکن است مذاکرات کمیته خارجی مجلس سنای آمریکا در جراید منتشر شود. در این مذاکرات به موضوع فروش اسلحه به یک عده از کشورهای خاورمیانه و منجمله ایران حمله شده است. مخصوصاً موضوع فروش طیارات F.86 از طرف آلمان به ایران و انتقال آن به پاکستان مورد حمله سناتور فولبرایت قرار گرفته است. ممکن است این مذاکرات مورد رنجش خاطر شاه را فراهم کند و بالتیجه از مسافرت به آمریکا صرفنظر نماید. فوراً پیش شاه شرفیابی حاصل نمایید و تفهیم نمایید که مذاکرات سنا مطلقاً ربطی به دولت ندارد. ثانیاً حمله سنا در حقیقت به دولت آمریکاست نه به شاه ایران. ثالثاً به عرض برسانید که حالا دولت و قوه اجرائیه آمریکا چه اندازه به زیارت شاه ایران و اصفاء نظرات ایشان محتاج است. نیامدن شاه یک تراژدی برای ما خواهد بود.

خواهش می‌کنم نتیجه را فوری اطلاع دهید.

خود سفیر هم نامه به من نوشته که دیگر از هیچ تملقی نسبت به شاهنشاه فروگذار نکرده است. نعم المودب اللّٰه.

شنبه ۳۱-۴-۴۶

صبح به کارهای جاری گذشت. سفیر آمریکا تلفن کرد که [هیوبرت همفری] معاون رئیس جمهور هم به افتخار شاهنشاه ناهاری خواهد داد، به عرض برسانم. همچنین تلفن کرد

مطالبی است که باید به عرض شاهنشاه برسد، کتباً خواهد فرستاد که تقدیم کنم تا خودش شرفیاب شود.

بعد از ظهر شاهنشاه تشریف آوردند. خیلی سر حال بودند، فقط از معاشرت همان عده یک جور در یک مدت نسبتاً طولانی دو هفته، اظهار کسالت می فرمودند. حق هم با معظم له است. ... را بخشیدند. من خیلی خوشحالم. خدا عمر بدهد به شاه، هرگز خدمات را فراموش نمی کند. ... کسی بود که در رکاب مبارکش هنگام حکومت مصدق که شاه به رم تشریف بردند، بدون قید و شرط رفت. خانه و زن و بچه و زندگی و همه چیز را فراموش کرد. این خدمت در نظر شاهنشاه عزیزم فراموش شدنی نیست. فردا بعد از ظهر برای ملاقات اشخاصی شاهنشاه به منزل من تشریف خواهند آورد، بعد گردش خواهیم رفت. به همین جهت من که برای ماهیگیری در لار مهمان سفیر انگلیس بودم، نرفتم.

از اخبار مهم امروز جهان، شکست سازمان ملل در اتخاذ تصمیم برای وضع اعراب و اسرائیل بود. دوباره کار به شورای امنیت سازمان برگشت. در حقیقت تلاش یک ماهه روسها شکست خورد.

یکشنبه ۴۶/۵/۱

امروز مطلب زیاد یادم بود که بنویسم، افسوس که خستگی نمی گذارد. صبح شرفیاب شدم. کارهای زیادی را عرض کردم. من جمله سناتوری [امیر حسین] خزیمه علم پسر عمویم و [مهدی] فرخ (معتصم السلطنه) و حسن اکبر به صورت انتصابی تسجیل شد. کارهای کشوری را عرض کردم. راجع به انتخابات مذاکره شد. گزارشات مفصل کتبی سفیر آمریکا را راجع به خاورمیانه و خاور دور (ویتنام) عرض کردم. شرفیابی یک ساعت و نیم طول کشید. شاهنشاه از ن خوابیدن دیشب اظهار ناراحتی و کسالت فرمودند. عرض کردم، علت تغییر آب و هوا و ارتفاع است. قرار شد بعد از ظهر گردش برویم.

بعد از ظهر سه ساعت در رکاب مبارک بودم. فرمودند، از رئیس جمهور پاکستان و ترکیه دعوت کردم تا پنج روز دیگر به تهران بیایند. قضیه خیلی محرمانه است، باید در رامسر

پذیرایی کنیم. آن جا را آماده کن. اطاعت شد. البته مرخصی دو روزه‌ای که برای ماهیگیری گرفته بودم نقش بر آب شد. فدای سرش. شب کمیسیون برای ترتیبات پذیرایی داشتم. ساعت یک و نیم صبح است. درست هفده ساعت است کار می‌کنم.

### دوشنبه ۲-۵-۴۶

صبح قدری به کارهای جاری رسیدم، بعد شرفیاب شدم. بعضی مسائل فوری را راجع به انتخابات و غیره عرض کردم. شاهنشاه صبحانه میل می‌فرمودند. حالشان خوب بود، اظهار مرحمت زیاد کردند. مقداری هم شوخی و خنده شد.

بعد [اریک گوستاو اکبلاد]<sup>۱۰۶</sup> سفیر سوئد، شرفیاب و اعتبار نامه تقدیم داشت. پس از آن به اتفاق رئیس سازمان امنیت، وزیر خارجه و رئیس گارد و دو نفر معاونین خودم برای ترتیبات پذیرایی رؤسای جمهور، با طیاره به رامسر رفتیم. غروب مراجعت شد. ترتیب کارها را دادیم. شب برای شام شرفیاب نشدم. از خستگی و بی‌خوابی این چند شب و کار امروز، تمام در آفتاب و دوندگی، حال حرکت هم از من سلب شده است. اخبار بدی هم از دعوای کارکنان دانشگاه پهلوی رسید، بر کسالتم افزود. اکنون ساعت ۱۱ بعد از ظهر با نهایت خستگی و کسالت می‌خواهم بخوابم. قدری حافظ خواندم نجاتم داد.

### سه شنبه ۳-۵-۴۶

صبح شرفیاب شدم. مطالب جاری زیاد بود، به عرض رسید. راجع به انتخابات عرایضی کردم. فرمودند، فنودالها جلو آمده‌اند. عرض کردم، بیایند، ولی نمی‌برند. فرمودند، شاید بردند. عرض کردم، باید رئیس حزب اکثریت را بازخواست بفرمایند که با این همه امکانات معنوی و مادی که شاهنشاه در اختیار او گذاشته‌اید—معنوی از جهت واقعاً انقلاب سفید و مادی که معلوم است بالأخره دولت است— باز هم بی‌لیاقتی به خرج داد. مثل این که عرایض مورد قبول واقع شد. اوامری به استاندارها صادر فرمودند که ابلاغ شد.

<sup>۱۰۶</sup> اریک گوستاو اکبلاد (Erik Gustav Ekblad)



[دین] راسک وزیر خارجه آمریکا عربضه تضرع آمیزی تقدیم کرده بود که شاهنشاه از مسافرت منصرف نشوند. به من مرحمت فرمودند. بعد مرخص شدم. باز هم داوطلبین انتخابات به سرم هجوم آوردند. عصری به کارهای جاری رسیدم. حضور شهبانو شرفیاب شدم.

#### چهارشنبه ۴-۵-۴۶

صبح شرفیاب شدم، کارهای جاری را عرض کردم. [لیندون] جانسون کتاب عکسهای زمین را که با قمر مصنوعی گرفته شده بود تقدیم کرده بود. جواب تهیه شد، توشیح فرمودند. راجع به مبارزه با بیسوادی و انتخابات، مذاکره به عمل آمد. بعضی جسارتها کردم، ولی شاهنشاه خندیدند، متغیر نشدند. یعنی چون ملاحظه فرمودند راست عرض می‌کنم، گرچه برخلاف میل مبارک بود، خرده نگرفتند و عصبانی نشدند: ولی اخیراً احساس می‌کنم فشار کار بر اربابم زیاد است و زود عصبانی می‌شوند.

عرض کردم، امروز روز وفات شاهنشاه فقید است، چرا سر مقبره تشریف نمی‌برید؟ فرمودند، خواهم رفت، به تو اطلاع می‌دهم، ولی تشریف نبردند. من عصری ناراحت شدم، ولی بعد که معلوم شد دو شرفیابی لازم غیر رسمی بود، ناراحتی من هم از بین رفت. واقعاً شاه خیلی کار دارد و نمی‌دانم تا کی دوام خواهد آورد. خدا عمرش بدهد. خودش هم میل به کار دارد، ولی احساس نمی‌کند که بالأخره آهن هم در نتیجه سایش و فرسایش از بین می‌رود. آن وقت چه بدبختی گریبانگر ملت ایران می‌شود. لاقل مهلت باشد ولیعهد به بیست و پنج سال انشاءالله برسد. این عقیده من در این روزها که همه جا سخن از جمهوری و سوسیالیستی‌ست بعدها عجیب به نظر خواهد آمد، ولی راه و روش کشور ما این اقتضا را دارد و به نظرم تا صد سال دیگر هم لاقل همین طور خواهد بود.

برنامه ورود مهمانها را عرض کردم. فردا صبح برای بررسی برنامه به رامسر خواهم رفت.

## پنجشنبه ۵-۵-۴۶

اولاً باید خبر دیروز را تصحیح کنم. شاهنشاه با همه گرفتاری سر مقبره شاه فقید تشریف بردند. البته خیلی کوتاه. صبح رامسر رفتم و وسائل مرتب بود. بعد از ظهر با کمال خستگی برگشتم، دو ساعت با کمال خستگی در رکاب مبارک گردش رفتم. البته ارزش دارد، اگر جانم هم برود ارزش دارد.

بعد برگشتم. کارها زیاد و فوق العاده است. دیگر سرم کار نمی‌کرد. ساعتی خوابیدم، آب تنی کردم تا حاضر به کار شدم. شب [علینقی عالیخانی]، وزیر اقتصاد، پیش من آمد. مطالبی راجع به پیمان اقتصادی منطقه RCD گفت که ترکها و پاکستانیها چون پول ندارند و ما پول داریم با کمال مرد رندی همه مخارج را که اغلب در ممالک آنها خواهد شد، می‌خواهند به گردن ما بیندازند و مأمورین وزارت خارجه، ندانسته، گاهی این مسائل را گردن می‌گیرند. قبل از کنفرانس رامسر باید مطالب به شرف عرض برسد. عریضه عرض کردم، استدعا کردم شرفیاب شود. بعضی مطالب دیگر را با تلفن عرض و کسب اجازه کردم. آن قدر خسته بودم که محال بود به منزل والاحضرت شاهدخت اشرف برای صرف شام در پیشگاه مبارک بروم.

## دوشنبه ۹-۵-۴۶

این چند روزه را در رامسر بودم. خیلی پذیرایی دو رئیس مملکت، دو نخست وزیر و سه وزیر خارجه زحمت زیاد داشت.<sup>۱۷</sup> اما طوری برگزار شد که شاهنشاه اظهار خرسندی فرمودند. تمام خستگی از تن من رفت.

اما اصل موضوع نظر ایران و ترکیه، باقی بودن در کنار غرب است. پاکستانیها تحت تأثیر افکار چینیه و [ذوالفقار علی] بوتو، وزیر خارجه سابق، لگد می‌اندازند. آخر کار به جنجال کشید و شاهنشاه سخت به ایوب تاختند که قدری ناراحت و اندوهگین شد. مطلبی که خیلی به من لذت داد تسلط شاهنشاه بود. بالأخره ایوب زیر بار اعلامیه نرفت، چون در آن جا ادامه کار سنتو صریحاً ذکر شده بود.

<sup>۱۷</sup> از ترکیه سلیمان دمیرل (نخست وزیر و از پاکستان محمد ایوب خان (رئیس جمهور) در این کنفرانس شرکت داشتند.

در رامسر عرض کردم، اجازه فرمایید قصری برای شما بسازم. این که وضع نمی‌شود. کمونیستها هم برای رئیس مملکت قصر می‌سازند و قصور عالی دارند. فرمودند، هر چه می‌خواهید بکنید، ولی قصر من این چهره‌های شاداب مردم کنار مزارع و خیابانهاست که مورد رشک و غبطه ترکها و پاکستانیها هم قرار گرفت. من از فرط شعف و تأثر از این طرز فکر شاه فوری به گریه افتادم، آن قدر که نتوانستم جلوی خودم را بگیرم.

در دریا شنا می‌کردیم. راجع به فروش گاز به شورویها مذاکره شد. فرمودند، غریبها اگر ناراضی باشند، نمی‌فهمند. نمی‌دانند این که شوروی در این جا منافع حیاتی داشته باشد به نفع خود آنهاست، زیرا شوروی را به ثبات و صلح این منطقه عمیقاً علاقمند می‌کند و حقیقتاً بسیار مطلب صحیحی است. افسوس که وقت و جا نیست که در این جا توضیح بیشتری بدهم، در مسافرت مسکو در رکاب شاهانه بودم، این موضوع آن جا هم گفته شد. ملک حسین چند دفعه استدعا کرد بیاید، شاهنشاه مصلحت ندیدند. درست هم نبود، زیرا بعد هر عملی می‌کرد گفته می‌شد به اغوای این سه کشور است.

سه شنبه ۱۰-۵-۴۶

امروز به کارهای جاری گذشت. شاهنشاه به مانور نظامی تشریف بردند. من دعوت داشتم، نرفتم، قبلاً کسب اجازه کردم. ملاقاتهای زیادی داشتم. کارهای عقب افتاده به علت مسافرت به شمال زیاد بود. چندین دفعه صبح و عصر عریضه تقدیم شد، کارهای جاری به عرض رسید. عصر [آرمین میر]، سفیر آمریکا، دیدنم آمد. برنامه مسافرت شاهانه را به صورت آخرش آورد. مقداری راجع به ناصر صحبت کردیم. حالا می‌فهمند ناصر چه گلی است! از کنفرانس رامسر پرسید. گفتم چون در جلسات نبودم، چیزی نمی‌دانم. این قدر نادان است که هنوز نمی‌داند من به خارجی یک کلمه نمی‌گویم. مگر لازم یا امر اربابم باشد. شب، سر شام، جریان ملاقاتم را با سفیر به عرض رساندم.

## چهارشنبه ۱۱-۵-۴۶

امروز صبح شرفیاب شدم. مطالب زیادی عرض شد. مباحثات بامزه بود. بالأخره مثل این که توفیق پیدا کردم شاهنشاه را متقاعد کنم تمام حرفهایی هم که متصدیان و مسؤولین حزب ایران نوین می‌زنند، صحیح نیست. قدری به فکر فرو رفتند، ولی دیگر دیر شده است. افسوس که یک عده بدبخت فدای کشور نمی‌شوند، بلکه فدای هوی و هوس [عطاءالله] خسروانی وزیر کار و دبیرکل حزب ایران نوین می‌شوند که بسیار مرد خودخواه و احمقی ست و خیال می‌کند روزی می‌تواند نخست وزیر شود. این انتخابات به ضرر کشور و ضرر شاهنشاه تمام خواهد شد. وظیفه من بود آن چه می‌فهمم عرض کنم. امروز گرفتاری من عجیب بود. اکنون سر درد مرا دارد می‌کشد، بیش از ۱۶ ساعت است لاینقطع کار کرده‌ام.

عجیب این که دو دختر من از شیراز می‌آمدند، تمام راه را طیاره آنها خراب بود و به جای چهار موتور با دو موتور خودشان را به تهران رساندند و سالم رسیدند. تا خدا نخواهد، اتفاقی نمی‌افتد.

اگر هر دو عالم بجنبد ز جای      نبرد رگی تا نخواهد خدای

امروز اساسنامه بنیاد فرهنگی رضا پهلوی را که به نام ولایتعهد ایران به دانش آموزان و دانشجویان بورس تحصیلی خواهد داد، تمام کردم، و اولین جلسه هیأت امانت در حضور بانو فریده دیبا که فعلاً تا ولیعهد بالغ شوند رئیس بنیاد هستند، تشکیل شد.

## پنجشنبه ۱۲-۵-۴۶

امروز صبح به کارهای جاری رسیدم. تعداد زیادی وکلای مایوس ریش و سبیل آویزان، از داخل منزل من تا وزارت دربار که در سعدآباد است، صف کشیده بودند. بعد شرفیاب شدم. کارهای جاری عرض شد. تلگرافات خارجی را توشیح فرمودند. راجع به آینده عراق و سوریه صحبت شد. اگر نظر شاه — که نمی‌توانم بنویسم — راجع به این دو کشور عملی شود، مشکلات خاورمیانه تا سی چهل سال حل می‌شود. اظهار خستگی مفرط فرمودند. واقعاً حق دارند. قرار شد عصر یکی دو ساعت گردش برویم. ناهار تنکو عبدالرحمن،

نخست وزیر مالزی، شرفیاب شد. [امیر عباس هویدا]، نخست وزیر و [اردشیر زاهدی]، وزیر خارجه، هم حضور داشتند. مرد عاقلی به نظر آمد. صحبت از اتحادیه اسلامی سوای اتحادیه عربی بود و همچنین وضع چین و آینده این کشورها که واقعاً جای نگرانی است. بعد از ظهر گردش رفتیم. خوش گذشت. تمام صحبت غیر اداری بود. عصر [زوی دوریل] نماینده اسرائیل پیش من آمد. او را تشویق به نگهداری ملک حسین و همچنین کنار آمدن با اعراب کردم. شب دو سه کار کوچک بردم به عرض رساندم. شام با مادرم خوردم، خیلی خوب بود.

جمعه ۱۳-۵-۴۶

امروز به بطلت گذشت. ظهر برای نهار شرفیاب شدم. مطلب مهمی نبود که به عرض برسانم. قدری راجع به مسافرت آمریکا صحبت شد. عصری به مجلس جشن مشروطیت رفتم.

شنبه ۱۴-۵-۴۶

روز جشن مشروطیت همه جا تعطیل است. من تعطیل گرفتم و شرفیاب نشدم. عصری [به مهمانی] مجلس رفتم. امروز سه چهار ساعتی با دوست عزیزم دکتر [علینقی] عالیخانی، وزیر اقتصاد، در باغ خودم تخته زدم. گرچه تمام باختم، ولی خوش گذشت. امروز اسامی نمایندگان منتخب مجلس شورا و همچنین مجلس مؤسسان معلوم و اعلام شد. مجلس مؤسسان به منظور تغییر قانون اساسی و انتخاب نایب السلطنه است که علیاحضرت شهبانوی ایران خواهند بود. عمل بسیار خوب و عاقلانه‌ای است، ولی به دل من نمی‌چسبد، زیرا مفهوم مخالف آن نبودن شاهنشاه است و این را نمی‌توانم تحمل بکنم. انتخابات روی هم رفته خوب برگزار نشد، حتی جنگ بین دو حزب خوب از کار در نیامد. به نظر من مسؤول این کار [عطاءالله] خسروانی دبیرکل حزب ایران نوین و خود دولت است. چرا هر کاری را خراب می‌کنیم، نمی‌دانم. این همه، ندانم کاری است یا تعمد؟ من چند دفعه که قبلاً در این خصوص عرایضی به پیشگاه مبارک کرده بودم، مقبول و مطبوع واقع نشد. به هر

صورت وجداناً خودم را مسؤول نمی‌دانم. اگر اندکی دستگاه دولت لیبرالتر فکر می‌کرد، معایب خیلی کمتر می‌شد. افسوس که خسروانی خیلی احمق است. نمی‌دانم نتیجه این کار انحلال مجدد مجلس و انتخابات خواهد بود؟ بسته به اوضاع و احوال بعدی‌ست. به هر صورت افسوس من این جاست، حالا که این همه زمینه ترقی و پیشرفت در پرتو مساعی شاه فراهم است، چرا نباید کاری بکنیم که حقیقتاً مردم به سرنوشت خود علاقمند شوند؟ در این انتخابات ممکن بود زمینه آینده را به خوبی فراهم ساخت، ولی فرصت از دست رفت. لااقل چهار سال هدر می‌رود.

#### یکشنبه ۱۵-۵-۴۶

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری به عرض رسید. راجع به انتخابات صحبت شد. فرمودند، در بلوچستان و سیستان حزب دولت شکست خورد، چند جای دیگر هم همین طور و من گفتم بی‌جهت مداخله نشود، آنها بردند چه عیبی دارد؟ عرض کردم، ای کاش همه جا همین طور عمل می‌شد و متأسفانه نشد و ما یک فرصت چهار ساله را برای جمع و جور کردن حقیقی مردم داریم از دست می‌دهیم. عرض کردم، کشور ما امروز بر اثر تلاشهای اعلیحضرت به جایی رسیده که به هیچ وجه نمی‌توان آن را با کشوری که تحت سرپرستی شاهنشاه فقید ادامه حیات می‌داد مقایسه کرد. سیاست دولت در مورد انتخابات، زیر لوای حزب از آن هم پا را فراتر گذاشت، مصلحت امروز نیست و عجیتر آن که طرف احتیاج امروز هم نیست. مثلاً همین حالا که از بلوچستان و سیستان دو نفر خلاف حزب دولتی در آمده‌اند چه عیبی دارد؟ این دو نفر هم وطن خواه هستند و این دو نفر هم بنده و چاکر شاهنشاه هستند. حالا چرا برای ارضای هوی و هوس دولتیها باید مردم را از شاهنشاه برنجانیم؟ به هر صورت شرفیابی نزدیک دو ساعت طول کشید.

بعد به کارهای جاری رسیدم. حضور شهبانو شرفیاب شدم، نسبت به تاج گذاری عرایضی کردم. عصری در رکاب شاهنشاه برای ملاحظه تعمیرات کاخ گلستان به آن جا رفتم. قبلاً شاهنشاه برای بازدید خصوصی به دانشکده افسری تشریف برده بودند که من نبودم. قصر

گلستان واقعاً در پرتو تاج گذاری [زیبا]<sup>۱۰۸</sup> می‌شود. اگر به صورت سابق با آن وضع افتضاح معماری دوره قاجاریه مانده بود، متلاشی می‌شد.

#### دوشنبه ۱۶-۵-۴۶

امروز کاری نبود که شرفیاب شوم. به کارهای جاری رسیدم. ظهر کمیسیون با حضور سپهد [مرتضی] یزدان‌پناه، [اردشیر زاهدی] وزیر خارجه و [جواد منصور] وزیر اطلاعات و معاونین آنها برای ترتیب دادن دعوت خیرنگاران خارجی جهت تاج گذاری داشتم. عصری هم به کارهای جاری و ملاقاتهای بی‌معنی برگزار شد. تا حالا، ساعت ۱۲ شب، به کارهای اداری عقب افتاده رسیدگی کردم.

#### سه شنبه ۱۷-۵-۴۶

صبح شرفیاب شدم و مقدار زیادی کارها را به عرض رساندم. در اثر سخت گیری که به کلیه اعضای خاندان سلطنتی می‌کنم، همه از من شاکی شده‌اند. به شاهنشاه عرض کردم. فرمودند، کار خودت را بکن. وضع خاورمیانه و ملک حسین مورد مذاکره واقع شد. بعد به کارهای جاری رسیدم. ظهر چند نفر خارجی مهمان داشتم، عصری به کارهای جاری رسیدم.

#### چهارشنبه ۱۸-۵-۴۶

امروز شرفیاب نشدم، ولی ساعت ۱۰/۳۰ در رکاب شاهنشاه به دانشگاه رفتم. مرکز تجسّسی علمی دانشگاه تهران را مربوط به امور طبّی بازدید فرمودند. بد نبود، ولی آن قدر که تعریف شنیده بودم نبود. شام و ناهار با دوست بسیار عزیزم خوردم. تقریباً به بیکاری گذشت. بعد از دو هفته کار مداوم و کشنده چهار ساعتی استراحت شد. افسوس که فردا خواهد رفت.

<sup>۱۰۸</sup> در یادداشت «زیاد» نوشته شده است.

پنجشنبه ۱۹-۵-۴۶

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را به عرض رساندم. شاهنشاه مقداری از بی تجربگی و بچگی [اردشیر] زاهدی وزیر خارجه فرمودند. شرح قضیه از این قرار بود که [امیر خسرو] افشار معاون زاهدی که دوست و قوم و خویش اوست، وسیله من پیغام داده بود که با آن که زاهدی خودش مرا آورده است، نمی توانم کار بکنم. مطلب را وسیله تو به عرض می رسانم که هر نوع امر فرمایند اقدام شود. شاهنشاه فرمودند باید بماند، ولی ضمناً به من از بی تجربگی زاهدی نالیدند. فرمودند، در سیاست خارجی حرفهای نامربوط می زند که باعث گرفتاری است. مثلاً به وزیر خارجه هندوستان گفته بود که ما هرگز به پاکستان کمک نمی کنیم، در صورتی که ما هم عهد و پیمان پاکستان هستیم و ممکن نبود از این بی معنی تر یک کسی حرف بزند.

بعد والا حضرت شهناز را زیارت کردم. راجع به کار ایشان که سرپرستی عموم دانشجویان خارجی در ایران و [ایرانی در] خارج خواهد بود، گفتگو کردیم. کار بزرگی ست و خیلی پر دردسر.

عصری دو سه ساعت با شاهنشاه گردش رفتیم، بسیار خوب بود. شام در حضور والده در خصوص وکالت سیستان قدری اوقات تلخی کردم. از این حیث بسیار ناراحت هستم، ولی بی تقصیرم، زیرا مادرم خیال می کند (به اغوای [امیر حسین] خزیمه علم) که من به کاندید شکست خورده نارو زده ام. در صورتی که چنین نیست، گفته بودم کاندید فاتح به نفع شکست خورده استعفا بدهد، ولی حالا که باز هم خیال می کنند من دروغ می گویم، چه دلیلی دارد که بی جهت دوست خودم را که فاتح هم هست برنجانم.

جمعه ۲۰-۵-۴۶

امروز صبح تقریباً به بطالت گذشت. ظهر سر ناهار شرفیاب بودم. در خصوص عدم حضور ملکه مادر در مراسم تاج گذاری، عرض کردم که خیال ندارند تشریف بیاورند. اعلامیه [ای] که پس از پایان مسافرت آمریکا باید گفته شود به عرض رساندم و نظراتم را که با وزیر



خارج و معاونین آن جا آماده کرده بودیم، عرض کردم. اخبار خارجی و تلگرافات را عرض کردم.

بعد از ظهر [سر دنیس رایت] سفیر انگلیس دیدنم آمد. مطلب مهمی نبود. او فکر می‌کرد موضوع یمن به این زودی تمام نمی‌شود. مذاکرات صلحی که ناصر شروع کرده است، از جهت به دست آوردن وقت و فرصت است که اندکی افکار عمومی که علیه او بر اثر بمبارانها به وجود آمده، قدری تسکین یابد.

بعد سواری اسب رفتم، بسیار خوب بود. راحت شدم، خستگیها کم شد، با آن که گرم بود و خسته شدم. شب سر شام حاضر شدم، ولی گفتگویی نشد. اشخاص دیگر هم بودند. از اخبار مهم این روزها وساطتیست که ممکن است [مارشال تیتو] رئیس جمهور یوگوسلاوی بین اعراب و یهودیها بکند، به این معنی که نظر روسیه و آمریکا هر دو رعایت شود، یعنی هم اسرائیل وسیله اعراب شناخته شود و هم صلح برقرار گردد و اسرائیل قوای خود را عقب بکشد. عجیب این است که مصر راه معتدلتر از سوریه و الجزیره در پیش گرفته است که لابد خیلی هم موافق نظر روسها نیست. چون روسیه، هم آشفتگی در خاورمیانه (تا آن جا که پای خودش مستقیماً به میان نیاید) و هم از این راه مصر و یمن، دسترسی به آفریقا [را] می‌خواهد.

سه شنبه ۴۶/۵/۲۴

سه روز گذشته در شهر نبودم. رفته بودم وضع آستانه را رسیدگی نمایم. شاهنشاه خیلی علاقمندند این جا سر و صورتی بگیرد. انشاءالله خواهد گرفت. نقاط قابل آبادانی شهر سرخس را دیدن کردم. بی‌نهایت خوش گذشت، با آن که آفتاب بود و گرما زیاد بود، ولی عالی بود. اولاً دوری از میز و تلفن و ملاقاتهای کشنده و بی‌ربط، ثانیاً گرد و خاک تمیز و گرما که مرا به یاد ولایت خودم در ایام طفولیت می‌انداخت، خیلی تعریف داشت (گرد و خاک تمیز باعث تعجب خواننده خواهد شد، چون گرد و خاک شهر واقعاً کثیف و آلوده و بد است، ولی گرد و خاک صحرا پاک و تمیز است). بالأخره وطن جز همین خاطرات و آنسها چیز دیگر نیست. راستی ایام خوبی بود.

امشب ساعت یک صبح است که به تهران بر می‌گردم. در این جا خبر مهمی نبوده جز این که رادیو لندن گویا به انتخابات ایران حمله کرده است. یکی نمی‌پرسد پدر سوخته‌ها به شما چه ربطی دارد؟ بر فرض انتخابات ایران خراب، به رادیو لندن چه مربوط است؛ مگر شما فضول باشی محله هستید؟ از آن بدتر آن که روزنامه اطلاعات هم جواب داده است، یعنی مدرک باقی گذارده.

#### چهارشنبه ۲۵-۵-۴۶

امروز روز سخت و پر زحمتی بود. صبح شرفیاب شدم. با آن که ظهر مهمان داشتم، امر فرمودند برو مهمانی نخست وزیر که [جابر الاحمد الجابر الصباح]<sup>۱۰۹</sup> نخست وزیر کویت که ولیعهد آن کشور هم هست مهمان اوست. اطاعت کردم مهمانهای خودم را نیم ساعت قبل از آن که به منزل من برسند، عذر خواستم! بعد از ظهر به دانشگاه آریامهر رفتم.

هنگام شرفیابی صبح، به من امر فرمودند شارژ دافر روس می‌خواست مرا ببیند، چون ولیعهد کویت ظهر پیش من می‌آید، وقت ندادم. بگو بیاید تو را ببیند و مطلب خودش را بگوید. آمد، پیامی از سفیر روس که حالا در مسکو است آورد. جواب مطالبی بود که شاهنشاه به او فرموده بودند در خصوص جنگ ویتنام که آیا میانجیگری را می‌پذیرند یا نه. جواب خیلی خشک و اداری آورده بود که تصمیم این کار با خود ویتنام شمالی و مردم آزادیخواه جنوب است. تعجب کردم چرا جواب این همه خشک است، ولی چون از سابقه مطلع نبودم، چیزی نگفتم.

عصری برای ورود ملک حسین به فرودگاه رفتم. خودش و [شاهزاده حسن]، ولیعهد اردن، به پابوسی شاه آمده‌اند. واقعاً پابوسی، زیرا شاهنشاه حق حیات به گردن او دارد.<sup>۱۱۰</sup> جریان مذاکرات را با شارژ دافر روس در آن جا عرض کردم. فرمودند، این که جواب مطلب من نیست. می‌خواستم بدانم اگر ما حرفی بزنیم و عملی در این زمینه بکنیم، آنها حرفی

<sup>۱۰۹</sup> در دسامبر همین سال شیخ جابر امیر کویت شد.

<sup>۱۱۰</sup> دیدار ملک حسین برای جلب پشتیبانی ایران از کشورهای عربی پس از شکست از اسرائیل و در همین راستا، تشکیل کنفرانس اسلامی بود.

نخواهند زد یا باطناً مخالف نخواهند بود. فوری او را بخواه و این مطلب را به او بگو. عرض کردم، گمان نمی‌کنم در این زمینه جوابی بدهند، چون از هر چه بگویند، نظر و دست آنها را خواهیم خواند که سیاست غائی روس در باره ویتنام چیست. مخصوصاً به من نخواهند گفت، مگر مستقیماً به پیشگاه مبارک عرض بکنند. فرمودند، به هر صورت او را بخواه و مطلبی که گفتم به او بگو. فردا صبح ساعت ۷/۳۰ او را خواستهم. حالا هم دو صبح است که می‌خوابم. ماشاءالله فیلم تا این ساعت دیدیم. من که هرگز سینما نمی‌بینم، امشب چون شاه مهمان داشتند و ملک حسین بود، ناچار ماندم. از خستگی قبض روح می‌شوم.

#### پنجشنبه ۲۶-۵-۴۶

صبح به کارهای جاری رسیدم. راجع به ساختمان کتابخانه پهلوی، مجلسی با [امیر عباس هویدا]، نخست وزیر، و [صفی اصفیا] رئیس سازمان برنامه و چند تن از وزرا داشتم، کار را تمام کردم. بعد شرفیاب شدم. شاهنشاه از این که صبح، روزنامه در اتاق ملک حسین نبود، متغیر بودند، حق هم داشتند. عرایض زیاد کردم، منجمله عرض کردم، در آمریکا هم تظاهرات شدیدی بر علیه ما خواهد شد. با شاهنشاه به استقبال ملک حسین رفتیم. قبل از شرفیابی، شارژه دافر روس پیش من آمد. اوامر را ابلاغ کردم. گفت ما نمی‌خواهیم در امور ویتنام مداخله مستقیم بکنیم. گفتم حرف نداریم، ولی با آن چه ما می‌خواهیم بکنیم، لااقل در باطن مخالف نکنید. مشکل می‌دانم جواب صحیحی بدهد. بعد از ظهر ساعت ۲ منزل آمدم. نیم ساعت غذایی در خدمت والده صرف شد. بلافاصله برای مانور در رکاب شاهنشاه و با ملک حسین به پلور رفتیم. ساعت ۷ برگشتیم. ملک حسین رفت. من دربار رفتم، قدری کار کردم، عروسی دختر اصفیا رفتم. در دربار نطقی برای کارگران و کارمندان دربار کردم، زیرا برای آنها بیمه برقرار شد. شکر گزار مراجع شاه باید باشند. بعد هم گفتم نظر شاهنشاه است که تمام افراد ملت ایران امنیت اجتماعی و فردی داشته باشند که تملک خانه و بیمه اولین قدم آن است. شما کارمندان باید این را بدانید. انقلاب شاه و تقسیم املاک بین کشاورزان تا حد زیادی این نظر را تأمین کرده است.

جمعه ۲۷-۵-۴۶

برای ناهار شرفیاب شدم. ضمناً کارهای جاری را به عرض رساندم. وزیر مختار آمریکا صبح پیش من آمده بود که از قونسول آمریکا که مقرر شده به عنوان *persona non grata* [شخصیت نامطلوب] خارج شود وساطت کند. پیام سفیر را از واشینگتن هم برای من آورده بود، به عرض رساندم، قبول نفرمودند. حق با شاهنشاه است، ما که نمی‌خواهیم تبعیض بکنیم. اگر یک روسی این کار را بکند، قطعاً خارج خواهد شد. این آقا چون قونسول آمریکا هستند، بالای منبر رفته بودند که در ایران آزادی نیست. بعد از ظهر سفیر انگلیس دیدنم آمد. مطالب مختلفی بحث کرد. هنوز از این که قطعاتی در جنوب برای استخراج نفت به روسها داده شود سخت نگرانند. می‌خواست از من چیزی بفهمد، دستگیرش نشد. [امیر عباس هویدا]، نخست وزیر، چیزهایی به او گفته بود، ولی من نم‌پس ندادم. راجع به وضع ناصر صحبت کردیم. او هم معتقد است دیگر ناصر نمی‌تواند بماند. بعد سواری رفتم. از آن جا برگشتم، برای شام شرفیاب شدم.

امروز شاهنشاه از صبح بد خلق و اوقات تلخ هستند. عرایض مرا سر ناهار با حُسن قبول تلقی نفرمودند، شب هم همین طور. عرض کردم، حالا که می‌دانیم در واشینگتن و نیویورک یک عده خائن علیه ما تظاهرات می‌کنند، چرا طرفداران ما آن جا نباشند که مردم بفهمند تظاهرات مال یک معدود است و طرفدار لاتعد و لا تحصی هستند. قبول نفرمودند که هیچ، با من هم عصبانی شدند. من هم عصبانی شدم، معنی نداشت عرضی از روی خلوص بکنم شاه آشفته شوند. بعد اظهار مرحمت کردند، ولی روی هم رفته بد خلق هستند.

شنبه ۲۸-۵-۴۶

امروز ۲۸ مرداد است، روزی است که حکومت [محمد] مصدق ساقط شد و شاهنشاه دو روز بعد از آن در چهارده<sup>۱۱۱</sup> سال قبل به ایران مراجعت فرمودند. خدایا چه روزهایی بود. من

<sup>۱۱۱</sup> در یادداشت «یازده» نوشته شده است.

یقین داشتم از بین رفته‌ایم، به این جهت بر مصدقِ یاغی شدم.<sup>۱۱۲</sup> آن وقت در بیرجند تبعید بودم و حق آمدن [به] تهران را نداشتم. خدا خواست شاه برگشت و کشور نجات پیدا کرد و گرنه ما هم جمهوری دموکراتیک سوسیالیستی ایران شده بودیم و البته از طبقه ما اثری بر جای نمی‌ماند. خود مصدق هم کشته می‌شد.

باری بگذرم. امروز مجلس مؤسسان را شاه افتتاح فرمودند که برای برقراری نیابت سلطنت علیاحضرت شهبانوست که اگر خدای نخواست شاه از بین بروند، ولیعهد که کوچک است بی‌تکلیف و بی‌سرپرست نباشند. مطالعه در این امر خستگی آور است، بلکه چندش آور است. من نمی‌توانم تصور کنم که شاه از بین برود، ولی در [هر] صورت از لحاظ مملکت لازم است. باز هم شاه سر حال نبودند، اشتباه کوچکی در تشریفات شد، خیلی برآشفتمند. عصری [خوان دیونی سیو]<sup>۱۱۳</sup> سفیر فیلیپین شرفیاب شد. باز هم از اشتباه صبح متغیر بودند، در صورتی که مهم نبود.

#### یکشنبه ۲۹-۵-۴۶

صبح به اختصار شرفیاب شدم، مطلب مهمی نبود. گزارش محرمانه [ای] از آمریکا به عرض رساندم. بعد مرخص شدم. کاردار سفارت روس دیدنم آمد. فکر کردم جواب امر همایونی را که دو روز پیش ابلاغ کرده بودم آورده است. چنین نبود، کار دیگری داشت. عصری با همه گرفتاری در رکاب شاهنشاه دو نفری گردش رفتیم. اما خوشبختانه کوتاه بود و گرنه همه کارم مانده بود. دو فقره کار کوچک، ولی فوری بود. سر شام شرفیاب شدم. بعد مهمانی دخترم بود که تازگی منزل در تهران گرفته است، بسیار خوب بود.

<sup>۱۱۲</sup> علم یک بار داستان این یاغی‌گری را برای ویراستار به این شرح نقل کرد: پس از شنیدن خبر خروج شاه از ایران و تظاهرات ضد سلطنت در تهران و شهرهای بزرگ کشور، وی رؤسای ادارات، از جمله رئیس شهربانی را به خانه‌ی خود خواند و در همان جا به وسیله‌ی پیشخدمتهای مسلح خود توقیف کرد. کلیدهای شعبه‌ی بانک ملی را نیز از رئیس آن گرفت. ولی روز بعد هنگامی که ورق برگشت، «یاغی‌گری» علم نیز پایان یافت.

<sup>۱۱۳</sup> Juan C. Dionisio سفیر فیلیپین در پاکستان و اکردیته در ایران بود.

فردا صبح به آمریکا می‌رویم. اطلاع داریم که در آن جا تظاهراتی از طرف کمونیستها و یک دسته خائنین بر علیه ما خواهد شد.

جمعه ۱۰-۶-۴۶

از صبح دوشنبه ۳۰ مرداد تا دیشب ۹ شهریور مسافرت ما به آمریکا طول کشید. مسافرت به منظور دیدار خصوصی از [لیندون] جانسون بود. بعد به کانادا جهت دیدن [نمایشگاه جهانی ۱۹۶۷] EXPO. 1967 رفتیم. دو روز در فرانسه بودیم و مراجعت شد.

مسافرت شاه واقعاً شاهانه بود. البته برای ما و خود شاه خسته کننده بود. من چهار شبی در نیویورک و واشینگتن بودیم، حتی یک شب هم بیش از دو ساعت نخوابیدم، ولی این بی‌خوابی کاملاً ارزش داشت، زیرا سفر از هر حیث عالی بود. اولاً جانسون آن قدر از شاه تعریف کرد که نهایت نداشت. بعد هم هر چه خواستیم، دادند. برای شیرین کردن آب دریا، وسایل در اختیار گذاشتند. طیاره از بهترین نوع دادند. شاهنشاه تسهیلات اعتباری جهت خرید اسلحه خواستند، دادند. برای تربیت خلبانها وعده کردند در بهترین مدارس خودشان اقدام کنند. خلاصه چیزی نبود که ندادند. پیش آمدهای خاورمیانه و شکست و از آن گذشته افتادن اعراب به دامن روسها، آمریکایی را متوجه اهمیت و وزن ایران ساخته است و همچنین به ارزش رهبری شاه پی برده‌اند. مکرراً اظهار می‌کردند که کاش شاهنشاه می‌توانست تمام خاورمیانه را عملاً در دست بگیرد. از سیاست مستقل ملی ما که همزیستی با شورویهاست گله‌مند نبودند، بلکه خوشحال بودند. زیرا خود آمریکاییها هم نمی‌خواهند با روسها گلاویز شوند. البته تا تهدید چینها هست، روسها و آمریکاییها هیچ وقت نمی‌خواهند جدی با هم گلاویز شوند.

شب اول ورود، جانسون مهمانی داد. هنگام ورود با آن که مسافرت غیر رسمی بود، گارد احترام در کاخ سفید مراتب احترام به عمل آورد، ۲۱ تیر توپ شلیک شد. بعد جانسون نطق عجیب خودش را همان جا جلوی میکروفن و صداها خبرنگار ایراد کرد. شاه را بزرگترین لیدر موجود روی کره ارض خواند. جانسون نطق خودش را نوشته بود، ولی شاه فی البداهه جواب فرمودند. به قدری عالی و سلیس بود که من با آن که روی سکوی احترام پشت سر

شاه و جانسون با وزیر خارجه آمریکا ایستاده بودم، بی‌خودی گریه شوق می‌کردم. خوب شد [دین] راسک، وزیر خارجه آمریکا، نفهمید. خبرنگاران آن قدر دست زدند که من فکر می‌کنم خود جانسون هم حسود شد. هر دو نطق را این جا نقل خواهم کرد. بعد شاه دو ساعت با جانسون مذاکره دو نفری کردند.

در همین اثناء در اتاق مجاور، یعنی اتاق هیئت دولت آمریکا، من، وزیر خارجه آمریکا و معاونین او و [مشاور امور امنیت ملی رئیس جمهور، والت راستو]<sup>۱۱۴</sup> "Rostow" و وزیر کشور آمریکا و رئیس اداره خاورمیانه و رئیس اداره ایران [در وزارت خارجه] مذاکره داشتیم. راجع به همه رفورمهای شاه و وضع خاورمیانه به تفصیل مذاکره کردیم. به نظرم از اطلاعات دقیقی که من داشتم تعجب کردند. به آنها گفتم همین وضع امروز خاورمیانه را شاهنشاه ما پیش بینی می‌کرد و درجه نفوذ روسها را در این منطقه می‌فرمودند، شما نمی‌فهمیدید. حالا باید شکر گزار باشید که لاقط مصر شکست خورده است، ولی از حالا باید بیدارتر و هشیارتر باشید. از من پرسیدند به نظر شما به چه نوع ممکن است وضع خاورمیانه ثبات بیشتری پیدا کند. گفتم، در درجه اول توافق ضمنی شما و روسها لازم است. در درجه دوم مسئله Arabism از بین برود و کشورهای آن منطقه به ناسیونالیسم خودشان تکیه نکنند نه به عربیسم. در مرحله سوم ممالک سوسیالیست عرب باید حکومتهای معتدلتری پیدا کنند و ممالک مرتجع عرب حکومتهای ترقیخواه تر. از حرفهای من تحت تأثیر [قرار] گرفتند. بعد گفتم شاه ما باید مقدرات داشته باشد [تا] در همه این کشورها بتواند به موقع اعمال نفوذ بکند، چنان که نگذاشت فیصل و حسین روابط خود را با شما قطع کنند. اسرائیلیها هم باید معتدلتر عمل بکنند. در خصوص نگاهداری حسین، چون نظر شاهنشاه بود، پافشاری کردم. گفتم اگر سوریه از طریق عراق (در صورت نبودن اردن

<sup>۱۱۴</sup> والت ویتمن راستو (Walt Whitman Rostow) ۱۹۱۶-۲۰۰۳، اقتصاد دان، استاد دانشگاه، از دستیاران نزدیکی جان کندی، در زمان این یادداشت در هنگام ریاست جمهوری لیندون جانسون مقامی را که امروزه «مشاور امنیت ملی» (National Security Advisor) نامیده می‌شود به عهده داشت. (در یادداشت علم، از او به اشتباه به عنوان «معاون وزارت خارجه» نام برده شده است). راستو از پشتیبانان مداخله‌ی نظامی آمریکا در ویتنام بود. از دستاوردهای علمی پر آوازه‌ی او مدل رشد اقتصادی معروف به «مدل خیزش» (Take-off model) است.

پادشاهی) به کویت و عربستان سعودی نزدیک بشود، یک فاجعه بزرگتر پیش خواهد آمد، مگر رژیم سوریه سوسیالیست عوض شود. همه تصدیق کردند. گمان می‌کنم یکی از نتایج مسافرت ما تقویت ملک حسین باشد. سر شام نطق دیگری راسک ایراد کرد و شاهنشاه فی البداهه جواب دادند.

فردا صبح ملاقاتهای شاه از صبح زود شروع شد. صبحانه را با شخص مهمی محرمانه صرف کردند، دو ساعت طول کشید. بعد جلسه مطبوعاتی تا [ساعت] ۱۲، ساعت ۱ ناهار وزیر خارجه، ساعت ۳ جای کمیته خارجی سنای آمریکا. در آن جا هم مذاکرات دو ساعت طول کشید.

دوباره پیش جانسون رفتیم. مذاکرات این دفعه یک ساعت و نیم طول کشید، ولی من دیگر مذاکره نداشتم، قدری راحت شدم. شاه و رئیس جمهور که در آمدند، رئیس جمهور، اعلیحضرت را پیش مهمانهای خودش برد. تمام نمایندگان مجالس قانون گذاری ولایتی آمریکا مهمان او بودند، نزدیک هزار نفر بودند. نطق عجیبی در معرفی شاهنشاه و لیدر خاورمیانه کرد. بعد از شاهنشاه خواهش کرد در مورد مسائل خاورمیانه برای آنها صحبت کند. ماشاءالله نیم ساعت تمام شاه صحبت کرد. آن قدر عالی بود که من و [هوشنگ] انصاری اشک می‌ریختیم. آن قدر مردم دست زدند که حد نداشت. جانسون شوخی کرد [و] خطاب به شاه گفت چون تأثیر شما در این جا زیاد است، چند کلمه در باره من هم بگوئید، به انتخابات من کمک خواهد کرد. و واقعاً شاهنشاه هم به جانسون کمک کردند، یعنی از تر دفاع در مقابل کمونیسم هر کجا باشد، دفاع فرمودند که خیلی طرف توجه همه شد.

شام منزل [اورل] هریمن، سفیر سیار رئیس جمهور که سوابق مفصلی در زمان مصدق با اعلیحضرت دارد، تمام صاحبان صنایع مهم آمریکا دعوت داشتند. آن جا هم شاه راجع به سرمایه گذاری آمریکا در ایران نطق کرد، عالی بود.

خلاصه ساعت یک صبح هر دو نفر مثل مرده به منزل برگشتیم. تازه کارهای ما شروع شد، تا ساعت ۳ بیدار بودیم تا همه دستورات داده شد. شاه استراحت فرمودند، ولی من تا پنج صبح باز هم کار کردم. صبح دو ساعت دراز کشیدم، ولی چون دواى ضد خواب خورده بودم خوابم نبرد.



از ساعت ۸ کار شروع شد. ملاقات‌های مختلف شاه تا ۱۲ طول کشید. بعد دیدن [هیوبرت همفری] معاون رئیس جمهور رفتیم. ناهار هم او داد. ناهار مفصلی به اغلب سناتورها و اشخاص ذی نفوذ آمریکا داده بود. نطق مفصلی در تجلیل شاه کرد و شاهنشاه فی البداهه جواب دادند. از آن جا با هلیکوپتر همان طور که آمده بودیم، به فرودگاه نظامی واشینگتن رفتیم و از آن جا به کانادا.

در کانادا شب اوّل مهمان فرماندار کلّ بودیم (نماینده ملکه انگلستان)، در قصر او ماندیم. با آن که معمول نبود، خودش به فرودگاه آمده بود. معلوم بود تجلیل آمریکا در همه جای دنیا تأثیر فوق العاده گذاشته است. شب مهمانی مفصلی داد، غیر رسمی، ولی نطق مفصلی در تجلیل از شاهنشاه کرد. کاناداییها چون اقلیت بزرگ فرانسوی دارند، نطق خودشان را به دو زبان انگلیسی و فرانسه ایراد می‌کنند. البتّه او نطق خودش را این طور نوشته بود، یعنی نصف آن به انگلیسی و نصف به فرانسه. ولی شاه فی البداهه همین طور جواب دادند، یعنی نصف نطق را به انگلیسی بسیار سلیس و نصف دیگر به فرانسه. حقیقتاً عالی بود و مایه افتخار. روز بعد فرماندار کلّ ما را تا فرودگاه مشایعت کرد. از آن جا برای دیدن [نمایشگاه جهانی] EXPO به مونترال رفتیم. غرفه ایران خوب بود. غرفه‌های آمریکا، چکسلواکی، انگلیس، فرانسه [و] روسیه را هم بازدید کردیم. دو روز ماندیم، خوش گذشت.

از آن جا مستقیماً به پاریس آمدم. شاهنشاه با [موریس کوو دو مورویل]<sup>۱۱۵</sup> وزیر خارجه فرانسه، که شرفیاب شد، ملاقات فرمودند. دوگُل به ده شخصی خود برای استراحت رفته بود.<sup>۱۱۶</sup> در پاریس دو روز به استراحت گذشت. روز نهم، دیروز، به خواست خدا با موفقیت کامل بازگشتیم. سر شام پهلوی جانسون بودم، کارت اسم من و منوی غذا را امضاء کرد و به یادگار به من داد که این جا می‌گذارم.

امروز سر ناهار بودم. مطلبی عرض نشد، جز وقت شرفیابی برای یک نفر که باید خارج از موقع شرفیاب شود.

<sup>۱۱۵</sup> Maurice Couve de Murville

<sup>۱۱۶</sup> منظور دهکده‌ی کولومب (Colombey les Deux Eglises) است که دوگُل در آن جا خانهای داشت.

شنبه ۱۱-۶-۴۶

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. به من فرمودند، سفیر شوروی اگر هست، یا اگر نیست، [به] کاردار شوروی بگو بیاید ساعت ۴ مرا ببیند. در مورد صلح ویتنام مذاکراتی با جانسون کردم، لازم است به آنها بگویم. خدا پادشاه ما را توفیق بدهد. کاری که هیچ سیاستمداری نتوانسته است حل بکند، شاید پادشاه ما انجام بدهد. ولی من که [در سفر آمریکا] سر ناهار وزارت خارجه، پهلوی [دین] راسک نشسته بودم و از هر دری سخن می‌گفتم، به من می‌گفت ما ممکن نیست در ویتنام عقب نشینی بکنیم، ولو به قیمت از بین رفتن آبروی ما بین مردم آمریکا تمام بشود. بعدها خواهند فهمید کار مهمی انجام داده‌ایم، چنان که اگر [هری] ترومن در کره مقاومت نمی‌کرد، تمام جنوب شرقی آسیا اکنون از دست رفته بود و حالا مردم می‌فهمند ترومن مرد بزرگی بود و مقاومت بجایی کرد و یک صد و هشتاد هزار نفر آمریکایی که کشته شدند،<sup>۱۱۷</sup> اهمیت نداشت. گفتم در آن موقع شما در اجرای قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد جنگ می‌کردید، ولی امروز خودتان هستید و جواب دنیا را نمی‌توانید بدهید. گفت اصل موضوع یکی است و ما این سرزنش را هم تحمل می‌کنیم.

یکشنبه ۱۲-۶-۴۶

صبح شرفیاب شدم، کارهای جاری را به عرض رساندم. [زیگا و دوسیک]<sup>۱۱۸</sup> سفیر یوگوسلاوی استدعای شرفیابی کرده بود که پیام تیتو را در مورد صلح خاورمیانه به عرض برساند. اجازه فرمودند ۳/۵ بعد از ظهر شرفیاب شود. در خصوص نتایج کنفرانس خرطوم، یعنی کنفرانس سران عرب، مذاکره شد. از این که تصمیم گرفته‌اند جریان نفت را آزاد کنند و به مصر پول بدهند، خاطر شاهنشاه خشنود نبود، به علت این که حالا دیگر کمپانیهای نفت با آن عشق مفرط کار ما را تعقیب نخواهند کرد. به علاوه مصر فرصت پیدا می‌کند مدت دیگری کانال را ببندد. عرض کردم، تصور می‌کنم سوریه به هر حال به دستور مسکو

<sup>۱۱۷</sup> رقم رسمی تلفات آمریکا در جنگ کره ۵۴،۲۴۶ تن است.<sup>۱۱۸</sup> Ziga Vodusik از ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۹ سفیر کبیر یوگوسلاوی در ایران بود.

جلوی نفت عراق را بگیرد، چنان که الجزیره هم گفت نفت خود را باز نخواهد کرد، گو این که دومی [بومدین] داعیه جانشینی ناصر و قیادت بر اعراب دارد. به علاوه حالا کمپانیها باید ضرر بسته بودن کانال را از عربستان و ممالک نفت خیز که موفق نشدند آن را باز کنند، ولی احتیاج هم به فروش نفت دارند، بگیرند. در مورد برچیده شدن پایگاه‌های خارجی از کشورهای عرب، عرض کردم، حالا موقع توافقی با انگلیسیها بر سر بحرین است. در این خصوص زیاد مذاکره شد.

بعد از ظهر شاهنشاه برای استراحت به شمال تشریف بردند. من قرار شد چهارشنبه شرفیاب شوم.

دوشنبه ۱۳-۶-۴۶

امروز به کارهای جاری گذشت، مطلب مهمی نبود. به [نگوین وان تیو]<sup>۱۱۱</sup> رئیس جمهور ویتنام جنوبی که در انتخابات پیروز شده است، از طرف شاهنشاه تلگرافی مغایره کردم. دلخوشی امروز من این است که شاهنشاه قبل از حرکت به یکی از محارم که یقین دارم راست می‌گفت، فرموده بودند، علم را در این سفر برده بودم، برای این که به همه چیز او صد در صد مطمئن هستم، اتفاقاً شم سیاسی او هم خوب است. واقعاً برای من افتخاری بزرگتر از این نمی‌شود. در سفر شوروی دو سال قبل هم افتخار بزرگی به من مرحمت کردند. به رئیس جمهوری اوکراین و همچنین معاون نخست وزیر که مهمان دار ما بودند، در طیاره فرمودند، به علم نگاه نکنید که بعضی تربیتهای انگلیسی دارد و یا ویسکی دوست می‌دارد. [اگر] او را به همراه خودم به روسیه آورده‌ام که در مذاکرات ما باشد، برای این است که از وطن پرست‌ترین رجال کشور است. من به قدری منقلب شدم که می‌خواستم پای مبارکش را بیوسم. عرض کردم، من غلام تو هستم، ولو این که روسهای کمونیست معنی این کلمه را نفهمند. اتفاقاً فهمیدند من در مکتب شاه درس گرفته‌ام.

سه شنبه ۱۴-۶-۴۶

امروز به انجام کارهای جاری گذشت. در هیئت امنای دانشگاه تهران که اخیراً قانونی شده، شرکت جستم. وزرا در گرفتن شهریه پافشاری می‌کردند. من هم پرنسیپ را قبول داشتم، ولی می‌گفتم بگیرید و [پس] بدهید، یعنی در حقیقت پرنسیپ را اجرا کنید، ولی از مردم بدبخت که این همه بیچاره هستند عملاً چیزی نگیرید. از دست دیگر به عنوان شهریه یا بورس، پول را به آنها برسانید. من در دانشگاه پهلوی همین کار را می‌کنم، ولی به زحمت زیر بار رفتند.

یک دو جا پیامهای شاهنشاه را به مناسبتهای مختلف قرائت کردم. فردا به شمال خواهم رفت و شرفیاب خواهم شد.

چهارشنبه ۱۵-۶-۴۶ [پنج شنبه ۱۶/۶/۴۶]

به شمال رفتم و شرفیاب شدم. شب ماندم، صبح پنجشنبه برگشتم. کارهای جاری عرض شد. مقداری در باره [جنوب شبه جزیره‌ی عربستان]<sup>۱۲۰</sup> و سیاست ملک فیصل مذاکره شد. قرض دادن ایشان به مصر با آن که در وهله اول عجیب به نظر می‌رسید، ولی حالا وسیله خوبی برای تضمین تخلیه یمن از قوای مصر خواهد بود. به علاوه می‌فرمودند، ناصر که گفته بود حالا کشتی برای تخلیه ندارم، [فیصل]<sup>۱۲۱</sup> گفته خودم کشتی خواهم داد. اگر هم نرفتند که البته کمک به مصر را قطع خواهد کرد.

در مورد جزایر خلیج و خط مشخص مناطق نفتی پیامهای تندی فرمودند که به [سر دنیس رایت] سفیر انگلیس بدهم. امروز نبود که برسانم، فردا هم دوباره من به شمال می‌روم. واقعاً اینها که آفتابشان در خلیج بر لب بام است، معلوم نیست چرا نمی‌خواهند سیادت ایران بر این نقاط مسلم شود تا بعد به درد خود آنها هم بخورد. اگر ایران نبود اعراب کون برهنه که نفت خودشان را دو ماه بستند، تمام وضع انگلیس و حتی آلمان و فرانسه مختل می‌شد. حالا شیر پیر انگلیس هنوز از شیخ شارجه در باره جزایر ابوموسی و تنب و غیره پشتیبانی

<sup>۱۲۰</sup> در یادداشت «عربستان جنوبی» نوشته شده است.

<sup>۱۲۱</sup> در یادداشت «ابن سعود» نوشته شده است.

می‌کند. از سیاست پخته و عمیق انگلیس این جور عمل بعید است. شاید هم همیشه نپخته بوده‌اند، ولی چون قدرت داشته‌اند هر عمل آنها به نظر ما صحیح می‌آمد.

امشب والاحضرت شهناز و نخست وزیر و چند تن از وزرا پیش من دعوت داشتند که ترتیب سرپرستی والاحضرت را بر جوانهای کشور بدهیم. دختر فهمیده‌ای است، به علاوه مشغولیات هم برای ایشان فراهم می‌شود.

پنجشنبه صبح به کارهای جاری و تاج گذاری گذشت. شام چنان که فوقاً گفته شد والاحضرت [شهناز] مهمان من بودند.

جمعه ۱۷-۶-۴۶

مجدداً برای کسب تکلیف در باره پذیرایی اشخاص مهم که من غیر رسم می‌آیند، به شمال رفتم. یکی دو نامه هم برای جانسون بود که توشیح فرمودند. ناهار در نوشهر در پیشگاه مبارک خوردم برگشتم. امشب سه چهار ساعتی به رسیدگی به کاغذهای عقب افتاده گذراندم.

شنبه ۱۸-۶-۴۶

امروز صبح به کارهای جاری گذشت. هیئت امنای دانشگاه ملی در دفترم تشکیل شد. بعد از ظهر ملاقات با شخصی داشتم که اطلاعاتی باید در خصوص خاورمیانه و وضع محصلین [ایرانی] در آمریکا به من می‌داد. دو ساعت طول کشید، ولی ناهار و شب با خوشی گذشت. با دوست عزیزم که از سفر آمده بود، تقریباً به خوشی و به بطالت گذراندم. راستی کاش عمر به این جور بگذرد. به قول حافظ

به هرزه بی می و معشوق عمر می‌گذرد      بطالتم بس! از امروز کار خواهم کرد

باز هم حافظ:

خوشتر زباغ و صحبت و باد بهار چیست؟      ساقی کجاست، گو سبب انتظار چیست؟

معنسی آب زندگی و روضه ارم      جز طرف جویبار و می خوش گوار چیست؟

هر وقت خوش که دست دهد، مغتم شمار کس را وقوف نیست که پایان کار چیست!

به راستی من فکر می‌کنم حافظ بزرگتر از آن بوده است که ادعای پیغمبری بکند!

یکشنبه ۱۹-۶-۴۶

امروز به کارهای جاری و ملاقات گذشت. مقدار زیادی اشخاصی که منتظر هستند سناتور انتصابی شوند، به دیدنم آمدند. [موم لوانگ مالاکول]<sup>۱۲۲</sup> سفیر تایلند دیدنم آمد. [طیب حسین] سفیر پاکستان دیدنم آمد. به سفیر پاکستان گفتم با آن که شاهنشاه در خصوص سیاست متمایل به چین و علیه غرب پرزیدنت ایوب خان در کنفرانس رامسر شدیداً به ایشان حمله می‌کردند، ولی در واشینگتن همه جا مدافع سیاست ایشان بودند. مخصوصاً به جانسون و راسک می‌فرمودند، پاکستان عضو پیمان (SEATO) سیتو و ستو (CENTO) هر دو هست. وقتی با هندوستان جنگ داشت، شما نه تنها کمکی به او نکردید، کمکهای معمولی را هم قطع کردید. چه طور می‌خواهید باز هم به امید شما بنشیند؟ خلاصه، دفاع قوی از ایشان و ملک حسین فرمودند. خیلی سفیر پاکستان خوشحال شد.

عصری سفیر انگلیس دیدنم آمد. در خصوص اوامر شاهنشاه نسبت به خلیج با ایشان صحبت کردم. گفتم شما دیر یا زود از این جا می‌روید، ولی منافع شما باقی می‌ماند. چرا نمی‌خواهید ما واقعاً این جا ذی نفوذ بشویم؟ خیلی صحبت کردیم. خودش موافق است، ولی از عربها می‌ترسند. خاک بر سر این سیاست که از عربهای شکست خورده ترسو می‌ترسند. به هر صورت مطالب مرا فهمید و موافق بود که اگر با عربستان سعودی کنار بیایم، آنها این سیاست مشترک را تقویت کنند و خیلی پایبند این شیخهای کوچک و جزایر واقعاً ایرانی نشوند. کی به نتیجه برسیم، خدا می‌داند. در خصوص [شعبه] دانشگاه پهلوی در ریاض که با رقابت دانشگاه لندن رو به رو شده نیز از او گله کردم و گفتم چرا نمی‌خواهید ما آن جا عمل کنیم. اظهار بی‌اطلاعی کرد.

شب در مجلس مؤسسان و هم چنین سفارت آلمان که به افتخار [پول لوکه]<sup>۱۲۳</sup> وزیر کشور آنها که آمده است از پیشگاه شاهنشاه از پیش آمدهای آلمان عذر بخواهد، دعوت داشتیم.<sup>۱۲۴</sup> هیچ جا نرفتم.

دوشنبه ۲۰-۶-۴۶

صبح شاهنشاه از شمال مراجعت فرمودند، به اتفاق شهبانو. چون هوا بد بود، با اتومبیل و از بین راه هم با هلیکوپتر تشریف آوردند. ساعت ۱۱ ورود فرمودند. من بلافاصله شرفیاب شدم. بعد نخست وزیر، [امیر عباس] هویدا، شرفیاب شد. همچنین اعضای مجلس مؤسسان و [جعفر] شریف امامی، رئیس مجلس مؤسسان و رئیس سنا شرفیاب شدند. شاهنشاه بیانات مهمی در [باره] ثبات کشور و رفع بی‌تکلیفی که ممکن بود پیش بیاید، اگر این تصمیمات گرفته نمی‌شد و نایب السلطنه انتخاب نمی‌گردید، بیان فرمودند.

من می‌بایست در رکاب شهبانو به شیراز بروم. امر فرمودند بمان. یک شخص مهمی که در حدود غرب باید اقداماتی بکند و با کار یمن هم مربوط است، می‌آید.<sup>۱۲۵</sup> بمان پذیرایی کن! اطاعت کردم. شهبانو اوقات تلخ شدند، ولی چاره نبود. آن شخصی [را] که محرمانه آمده است، شب بُردم شرفیاب شد. پذیرایی به عمل آمد.

عصری هم بی‌کار بودیم. در رکاب شاهنشاه قدری گردش کردیم. من فردا به شیراز می‌روم. علت تشریف فرمایی شهبانو به شیراز، شرکت در فستیوال موسیقی آن جاست که در تخت جمشید برگزار می‌شود.<sup>۱۲۶</sup>

<sup>۱۲۳</sup> Paul Lücke (۱۹۷۶-۱۹۱۴) در این زمان وزیر کشور و همچنین نایب رئیس حزب دموکرات مسیحی آلمان بود. اشاره به عذر خواهی بابت «پیش آمدهای آلمان»، در باره‌ی تظاهرات علیه شاه در هنگام سفر او در بهار همین سال به آلمان است. ن. ک. - به یادداشت‌های ۱۳ و ۴۶/۳/۱۴.

<sup>۱۲۴</sup> اشاره به تظاهرات مخالفان شاه در هنگام سفر او به آلمان در خرداد ۱۳۴۶.

<sup>۱۲۵</sup> منظور از اشاره به «غرب» به احتمال قوی مرز عراق است. در آن هنگام روابط ایران و عراق تیره بود و هر چند یک بار زد و خورد مرزی رخ می‌داد.

<sup>۱۲۶</sup> منظور جشن هنر شیراز است که هر ساله در این فصل برگزار می‌شود.

شاهنشاه پس فردا مجدداً به شمال بر خواهند گشت. هیئت دولت هم می‌رود که برنامه عمرانی پنج ساله چهارم را چندین روز در پیشگاه مبارک زیر و رو کنند. امروز اوقات شاهنشاه از بنگاه سخن پراکنی انگلیس (BBC) تلخ بود، زیرا مصاحبه بی‌ربطی با یک دانشجوی مغرض و منحرف ایرانی کرده بود. پیام شدیدی وسیله [امیر عباس هویدا]، نخست وزیر، به سفیر انگلیس دادند.

شنبه ۲۵-۶-۴۶

این چند روز شیراز بودم. روز پنجشنبه ۲۳ در رکاب علیاحضرت شهبانو از شیراز برگشتم. در آن جا خوش گذشت، ولی زندگی برای من تقریباً مفهومی بدون شاه ندارد. از وضع دانشگاه هم که در نبودن من احساس می‌کنم از هم پاشیده می‌شود، ناراحتم. دیروز، جمعه ۲۴، سفیر انگلیس دیدنم آمد. از او امر شاهنشاه در خصوص مصاحبه BBC ناراحت شده بود. عذر خواهی می‌کرد و می‌گفت حق با شماست، چرا اینها با یک محصل هیجده ساله غیر مسئول انگلستان مصاحبه کرده‌اند. دیگر این که می‌گفت [جورج براون]، وزیر خارجه [انگلستان]، به من اطلاع داده است می‌خواهم با مصر رابطه برقرار کنم. باید مطلب فوری به عرض برسد، من هم به عرض رساندم. در خصوص خلیج فارس و جزایر و خط منصف<sup>۱۲۷</sup> صحبت زیاد کردیم. به او گفتم شما در خلیج آفتاب لب بام هستید، ما باید جای شما را بگیریم. خوشش نیامد، ولی چون مرد خوب و با انصافیست مطلب را تصدیق کرد. قرار شد مطلب به عرض مبارک همایونی برسد و اقداماتی با عربستان سعودی به عمل بیاوریم. بعدها خواهم نوشت چه شد و چه کردیم.

امشب علیاحضرت شهبانو مجدداً تصمیم گرفتند برای گوش گرفتن ویولون یهودی منویم فردا شیراز تشریف ببرند و امر مبارکشان به من ابلاغ شد. سخت مخالفت کردم. عرض کردم، شما شخص معمولی نیستید که در ظرف هفته سه دفعه به شیراز بروید، چون آخر هفته هم برای خاتمه تشریف فرما می‌شوید. فرمودند، با اعلیحضرت با تلفن در نوشهر صحبت کردم، موافقت فرمودند. عرض کردم، من ناچارم مخالفتم را به عرض اعلیحضرت

<sup>۱۲۷</sup> در یادداشت «خط منصف نفت» نوشته شده است.



هم برسانم. چرا با دست خودتان می‌خواهید خودتان را بی‌جهت خفیف بفرمایید؟ چون علیاحضرت فوق‌العاده باهوش و با انصاف است و به من هم مرحمت دارند، می‌دانند نوکر صدیق شاهنشاه هستم، عرضم را قبول فرمودند. بی‌نهایت شکر گزار شدم.

### یکشنبه ۲۶-۶-۴۶

عصر شنبه، دیروز، [به] نوشهر رفتم، شرفیاب شدم. کارهای زیادی که بیشتر کارهای جاری بود، به عرض رسید. شرفیابی کاری من سه ساعت طول کشید. شام هم در پیشگاه مبارک بودم، خیلی خوش گذشت. شنای زیادی کردم.

مرگ مارشال [حکیم] عامر، فرمانده کل سابق نیروهای مصر، اتفاق افتاده بود. رادیو قاهره می‌گوید خودکشی کرده است، ولی البته دروغ است، او را کشته‌اند. مدتی در پیشگاه مبارک صحبت شد. وضع یمن را صحبت کردیم. خبر قطعی داریم که قوای مصر از یمن می‌روند، ولی فورمولی که به موجب آن قوای الجزایر و مراکش و سودان به جای قوای مصر در یمن مستقر می‌شوند، خوش آیند ملکه فیصل نیست. از حضور الجزایریها بیم دارد، از این جهت وضع نامعلوم است، گو این که ۹۰ میلیون لیره کمک به مصر را می‌تواند همیشه گرو کشی کند، چون اقساط آن را هر سه ماه می‌پردازد. فعلاً طبق اخبار محرمانه که ما داریم، میل دارد در طول مرز عربستان قوای بی‌طرفی مستقر شوند که ناصر معتقد شود از عربستان هم کمکی به یمن نمی‌رود، بعد مردم خود تصمیم بگیرند. حق با اوست، خیلی فورمول عادلانه ایست، ولی عدل و انصاف حکومت نمی‌کند در دنیای امروز. البته ناصر هم به دنبال عامر می‌رود. چه قدر می‌شود در دنیا ظلم کرد. در مورد عامر که این همه مردم بی‌گناه و بی‌دفاع یمن را بمباران کرد، این شعر سعدی صدق می‌کند:

دیدنی که خون ناحق پروانه شمع را      چندان امان نداد که شب را سحر کند

عامر فرمانده کل قوای مصر و معاون اول رئیس جمهور بود، به علاوه دوست صمیمی او بود. پس از شکست مصر از اسرائیل، از کار برکنار<sup>۱۲۸</sup> شد. بعد به عنوان این که می‌خواست

<sup>۱۲۸</sup> در یادداشت «به کنار» نوشته شده است.

کودتا کند تحت محاکمه قرار بود قرار بگیرد، در منزل تحت الحفظ بود. می‌گویند بعد از استنطاقی که از او در آن جا به عمل آمده، دست به خودکشی زد. یک دفعه نجاتش دادند، دوباره خودکشی کرد. در همه این زمینه‌ها صحبت کردیم. امروز پیش از ظهر برگشتم و به کارهای جاری رسیدم.

راستی، در مورد خلیج فارس و اضافه استخراج نفت و مسائلی که با سفیر انگلیس صحبت کرده بودم، به تفصیل بحث شد. شاهنشاه نظرات بلند و صائب دارند که خواهم نوشت.

#### دوشنبه ۲۷-۶-۴۶

امروز به کارهای جاری گذشت که خسته کننده بود. برنامه مسافرت والاحضرت همایون ولایتعهد را که برای اولین دفعه با علیاحضرت شهبانو به شیراز مسافرت می‌فرمایند، تنظیم کردم و ترتیبات پذیرایی آن جا را دادم. این اولین سفر تقریباً رسمی والاحضرت همایونی که اکنون هفت سال دارند می‌باشد. در پیشانی این بچه کارهای بزرگ خوانده می‌شود. ماشاءالله خیلی باهوش است.

#### سه شنبه ۲۸-۶-۴۶

امروز صبح به کارهای جاری گذشت. والاحضرت همایونی و علیاحضرت شهبانو پیش از ظهر از نوشهر برگشتند. من شرفیاب شدم. عصری هم شاهنشاه مراجعت فرمودند. به فرودگاه رفتم. [امیر عباس هویدا] نخست وزیر و [اردشیر زاهدی] وزیر خارجه هم بودند. من در اتومبیل شاهنشاه تا کاخ مرمر نشستم، کارهای فوری را عرض کردم، بقیه کارها به فردا صبح موکول شد. من شرفیاب خواهم شد، بعد در رکاب علیاحضرت به شیراز خواهم رفت. امشب شام در پیشگاه مبارک خوردم، ولی مطلب جدی صحبت نشد.

#### شنبه ۱-۷-۴۶

امروز از شیراز برگشتم. علیاحضرت شهبانو دیروز مراجعت فرمودند. بد سفری نبود. جشن فارغ التحصیلی دانشگاه را برگزار کردم. امسال دویست نفر فارغ التحصیل در رشته‌های طب، کشاورزی، الکترونیک، مهندسی راه و ساختمان، پرستاری، اقتصاد و غیره داشتیم.

دانشگاه به سرعت بزرگ می‌شود، ولی من تصمیم گرفته‌ام اجازه بگیرم و دیگر رئیس آن جا نباشم.

زیارت والاحضرتها از شاه چراغ و تخت جمشید جالب بود. اولین مسافرت رسمی والاحضرت همایونی ولیعهد به خارج بود، خیلی طرف توجه مردم قرار گرفت. جشن هنر هم خاتمه یافت.

امروز ظهر برگشتم، مستقیماً شرفیاب شدم. شاهنشاه اظهار لطف کردند. راجع به ریاست دانشگاه پهلوی و جانشین من قدری صحبت شد.

عصری، [به] دانشگاه تهران برای روز شروع کار دانشگاه تشریف بردند. شب سر شام بودم، ولی مذاکره جدی نشد.

#### یکشنبه ۲-۷-۴۶

صبح، اول وقت، کمیسیون تاج گذاری را که به ریاست سپهبد [مرتضی] یزدان‌پناه است، خواستم. با کمال دقت سه ساعت به برنامه‌های جشن رسیدگی کردم، بعد شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. صحبت با مزه‌ای پیش آمد. شاهنشاه از اردشیر [زاهدی] وزیر خارجه، به علت پاره‌ای کارها شکایت فرمودند. عرض کردم، شاید به همین علتها شاهدخت شهناز نتوانستند با او زندگی کنند. خیلی با متانت و ملاحظه فرمودند، خیر! این طور نیست. اردشیر زاهدی البته خریدهای زیادی دارد، ولی زندگی با شهناز هم مشکل است، ولو این که دختر من باشد، از جاده انصاف نباید خارج شد. خدا عمر بدهد، خیلی با انصاف است. مدتی در باره شهناز صحبت شد. عرض کردم، من ایشان را مشغول می‌کنم به کارهای اجتماعی. فرمودند، نمی‌توانی. شرط بندی کردیم. فرمودند، تنها شرطی است که مایلم بپازم، زیرا این دختر نجات پیدا خواهد کرد. تا ببینیم چه می‌شود. خدا کند من شرط را ببرم.

بعد از ظهر به دانشگاه جنگ تشریف بردند. مراسم خوبی بود. امشب را من با دوست عزیزم گذراندم. بسیار عالی بود.

عمر اگر خوش گذرد، زندگی نوح کم است      ور به سختی گذرد نیم نفس بسیار است

افسوس که فردا برای مدتی نامعلوم خواهد رفت.

دوشنبه ۳-۷-۴۶

صبح [هندریک یونکر]<sup>۱۲۹</sup> سفیر هلند اعتبار نامه تقدیم کرد. من به اختصار برای چند دقیقه سر صبحانه شرفیاب شدم. کارهای جاری و فوری را عرض کردم. خیلی ارباب عزیزم سر حال نبودند، قدری نگران شدم. ناراحتی روحی داشتند، نه جسمی. حتی فرمودند، قدری زیاد چاق شده‌ام، لباسهایم تنگ شده.

بعد از ظهر به کارهای جاری رسیدم. شورای اقتصاد در پیشگاه مبارک بود. عجیب است رئیس دفتر مخصوص را امر فرمودند شرکت کند اما من را فرمودند.<sup>۱۳۰</sup> این هم از مسائل بزرگی است که من پی نبرده‌ام. با همه اعتماد و مرحمتی که نسبت به من هست، ولی گاهی هم حس می‌کنم که:

مرا خواجه بی دست و پا می‌پسندد      مرا خواجه بی بال و پر می‌پسندد!

سه شنبه ۴-۷-۴۶

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری عرض شد. مطالب کتاب ایوب خان رئیس جمهور پاکستان را بحث کردیم. عجب [عقده] complex دارد. می‌گوید رژیم سلطنتی در مملکت اسلامی طبیعی نیست. این هم دوست عزیز ما! خوب است هنوز پول نفت و وسائلی که در جنگ هندوستان و پاکستان به شما داده‌ایم، نتوانسته‌اید پس بدهید. در آمریکا واقعاً چه قدر شاهنشاه از سیاست احمقانه این آدم که به طرف گسستگی کامل از غرب پیش می‌رود، دفاع کردند.

وضع عراق را بحث کردیم. کابینه [عبدالرحمن] عارف خیلی متزلزل شده، سپهد عبدالرزاق و سپهد راوی که در ارتش نفوذ زیادی دارند از او برگشته‌اند. وزیر مصری کابینه لگد

<sup>۱۲۹</sup> Hendrik Junker

<sup>۱۳۰</sup> علم اشتباه کرده است. نصرت‌الله معینیان، رئیس دفتر مخصوص، عضو شورای عالی اقتصاد نبود. شاید آن روز به دلیل خاصی شرکت کرده بوده است.

می‌اندازند. کردها رجز می‌خوانند. خودش هم ضعیف، بلکه مستضعف است. سیاست انگلیس نسبت به مصر را بحث کردیم. اکنون باز هم به ناصر کمک می‌کنند. بدبخت و ضعیف و معتدل شده. می‌گویند چه خر سواری بهتر از این! سیاست انگلیس نسبت به یمن را بحث کردیم که تمام سلطانه‌ها را به ... دادند و با جبهه آزادی بخش کنار آمدند. دوستان قدیمی همه هیچ! بحث شیرین و بامزه [ای] بود.

بعد که مرخص شدم، سفیر ژاپن، آلمان، هندوستان، و وزیر مختار آمریکا را پذیرفتم. خیلی خسته‌ام کرد. عصر هم به کارهای جاری صرف شد. در هیئت امنای دانشگاه آریامهر و دانشگاه تهران، هر دو، شرکت کردم. امشب هم [به] مهمانی [عبدالله ریاضی] رئیس مجلس به مناسبت ورود [فرخ بزبیلی]<sup>۱۳۱</sup> رئیس مجلس ترکیه رفتم و حالا یک صبح است و از خستگی کلافه هستم.

#### چهارشنبه ۴۶-۷-۵

امروز کارهای جاری زیاد بود، به این جهت نتوانستم شرفیاب شوم. عرضهای فوری با تلفن شد. اوامری هم با تلفن فرمودند. منجمله فرمودند، خیلی خسته شده‌اند، فردا بعد از ظهر آزاد باشد، گردش برویم. من هم از خدا خواستم، چون بی‌نهایت فرسوده هستم. بقیه روز به کارهای جاری گذشت، منجمله از سازمان بهداشتی و بیمه کارمندان دربار بازدید کردم، خودم هم بیمه شدم.

#### پنجشنبه ۴۶-۷-۶

امروز صبح هم شرفیاب نشدم. قدری دیر شد، دیگر نرفتم، به کارهای جاری رسیدم. نماینده آخوندهای قم پیش من آمده بود. واقعاً مردمان خودخواه و سالوس و دروغگو [بی].

<sup>۱۳۱</sup> فرخ بزبیلی Ferruh Bozbeyley در این تاریخ رئیس مجلس ترکیه بود. در یادداشت به اشتباه «رئیس مجلس سنای ترکیه» نوشته شده است.

هستند. چون با این شخص ...<sup>۱۳۲</sup> مانوس هستم، در جواب همه مطالبش که از طرف آخوندها می‌گفت، به خواندن این شعر از خیام اکتفا کردم:

ای زاهد شهر از تو خونخوارتری—

ما خون رزان خوریم و تو خون کسان  
انصاف بده، کدام خونخوارتری—؟

گله‌های بی سر و تهی داشت. جواب دادم این آقایان فکر نمی‌کنند دوره آنها تمام شده؟ هنگامی که سیارات به دست بشر گشوده می‌شود، دیگر بحث در آداب مبال رفتن و بر سر آن رساله یا تز نوشتن، مثل این است که با شتر به مسابقه طیاره بروند. مگر آن که خودشان را با وسائل امروز بیاریند. اتفاقاً اسلام و بخصوص مذهب مقدس شیعه، این امر را به آنها می‌دهد، متها بدبختی این است که اینها به دکان خودشان علاقمندند. گور پدر هر چیز دیگر که هست، ولو اسلام و مسلمانی باشد.

بعد از ظهر گردش در رکاب مبارک رفتم. سه ساعت طول کشید، بسیار خوب بود و خوش گذشت. شام هم در پیشگاه مبارک بودم.

جمعه ۷-۷-۴۶

امروز صبح سواری رفتم، بسیار خوش گذشت. دو ساعت اسب تاختم، تمام سمومات بدنم خارج شد، خیلی عرق کردم.

ساعت ۱۱ به بانک مرکزی رفتم. منتظر شاهنشاه شدم که تشریف بیاورند، تاج و البسه تاج گذاری را یک دفعه امتحان فرمایند. تشریف آوردند. از آن جا [به] سعدآباد در رکاب مبارک رفتم. ناهار و شام در سعدآباد در پیشگاه مبارک خوردم. بعد از شام سینما در حضور نرفتم، بلافاصله منزل آمدم، کارهای عقب افتاده را چهار ساعت رسیدگی کردم. اکنون ۱۲ شب است، ولی چون صبح ورزش کافی کرده‌ام، چهار ساعت کار ابداً خسته‌ام نکرده.

شنبه ۸-۷-۴۶

صبح شرفیاب شدم، کارهای جاری عرض شد. مدتی نسبت به سناتورهای انتصابی صحبت شد و علت این که چرا پاره [ای] را انتخاب نفرمودند. فرمودند، علت را به آنها ابلاغ کن. عرض کردم، این از درد انتخاب نشدن برای آنها بدتر خواهد بود. مدتی خندیدند، ولی عرض کردم، کاش [حسن] تقی زاده را که مشهور به پدر مشروطیت است، انتصاب می فرمودید و تا مرگش سناتور می ماند. فرمودند، فلج است، نمی تواند راه برود. خلاف پرنسیپ نمی شد عمل کرد. [باقر] شاهرودی و [سرلشکر حسن] بقائی هم به همین علت نشدند.

مدتی راجع به شاپورها و شاهدختها صحبت شد. خیلی به موقع نسبت به همه اطلاعات جامع داشتند. عرض کردم، یک شاهدخت خواستند برای من پول هنگفتی بدهند، به عنوان سهم در یک شرکت، قبول نکردم. شاهنشاه بسیار مشعوف شدند. عرض کردم، چون تو دارم همه دارم، اگرم هیچ نباشد.

بعد از من [گریگوری زایتسف] سفیر روس شرفیاب شد. گویا خیلی طولانی نزدیک ۲/۵ ساعت طول کشید.

من خارج شهر به مهمانی رفته بودم، جایی که تلفن نبود، ولی آدرس را داده بودم. افسر آجودان من فوری به احضارم آمد. شرفیاب شدم. امر فرمودند، فوری وزیر مختار آمریکا را بخواه (سفیر هنوز در سفر است)، به او بگو به رئیس جمهور اطلاع دهد دنباله صحبتهای واشینگتن در خصوص ویتنام، پیشنهاد تازه [ای] برای جانسون دارم، به چه شکل بفرستم، چون باید خیلی محرمانه باشد. میل دارید من آدم بفرستم، شما آدم می فرستید، یا این جا به وزیر مختار شما بگویم. [پیام را به وزیر مختار دادم] گفت تا فردا جواب خواهد آورد.

سر شب [طیب حسین]، سفیر پاکستان، پیش من آمد. شرحی به وزارت خارجه خودشان نوشته بود که شاهنشاه کم کم از سیاست ایوب خان ناراضی هستند. کتاب او هم خوب نبود. گرایش به اعراب هم ناخوشایند خاطر همایونی ست (در کتاب از ناصر تعریف کرده است). به علاوه سلطنت را خلاف اسلام دانسته. سفیر خیلی متوحش بود، چون در شرفیابی پریروز، شاهنشاه به او تذکراتی داده بودند، می خواست خدمتگزاری خودش را روشن و به

ما ثابت بکنند. گفتم فردا جریان را خواهم عرض کرد. امشب سر شام شرفیاب بودم، عرض کردم. جوابهایی فرمودند که فردا خواهم نوشت چون حالا خسته هستم. فرمودند، به او بگو، به قول حضرت علی ابن ابیطالب ع، جواب خوبی ما را همین طور دادید؟ در جنگ هند و پاکستان آن قدر به شما کمک کردیم، در حل اختلاف شما با افغانستان آن قدر به شما کمک کردیم، از سیاست شما آن قدر دفاع کردیم، جواب خوبیهای ما همین است؟ البته ما هم می‌توانیم خط و مشی سیاسی خودمان را تعیین کنیم. حالا آقای ایوب خان می‌گوید بزرگترین و مهم‌ترین مرد خاورمیانه ناصر است (در کتاب خودش) و رژیم سلطنت هم در کشورهای اسلامی عملی نیست. فرمایش حضرت علی ابن ابیطالب حضرت امیر علیه السلام این است: اتقوا من شر من احسنت علیک. از شر کسی که به او احسان کرده‌اید همیشه بپرهیزید. عرض کردم، چون این مرد خودش کمپلکس دارد، این جا دیگر نتوانسته است عقده خودش را پنهان کند. هم خودش رئیس جمهور است و بنا بر این وضعی به ثبات اعلیحضرت ندارد، هم مادرش انگلیسی‌ست و همیشه ثبات خودش را از روی مذهب می‌سنجد. ثالثاً شیعه‌های مملکت او اعلیحضرت را پادشاه خودشان می‌دانند. [باید] حسن کینه داشته باشد.

یکشنبه ۹-۷-۴۶

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. مقداری راجع به خانواده گفتگو شد. بعضی شکایتها از منسوبین فرمودند. عرض کردم، گرفتاری مخصوص اعلیحضرت نیست، ما هم گرفتاریم.

بعد سفیر پاکستان را خواستم. مطالب اعلیحضرت را به او گفتم، قدری خجّل شد. خودش حسن نیت دارد و معنی دوستی ایران را می‌داند. جواب وزیر مختار آمریکا آمده بود. عصری ساعت ۵/۳۰ شرفیاب شد.



دوشنبه ۱۰-۷-۴۶

امروز صبح خواستم شرفیاب نشوم، ولی احضارم فرمودند. مطالب فوری بود که همه به انجام رسید. در خصوص تاج گذاری گله حق تقدّم و سایر هوسها از طرف اعضای خاندان سلطنت از حدّ گذشته است. باز هم فرمودند. عرض کردم، چاره نیست، جز این که اجازه فرمایید سخت جواب بدهم. هر کس می خواهد، برنجد، وگرنه این رشته سر دراز دارد، چون ایرانی به هیچ چیز راضی نیست. خاندان سلطنت که جای خود دارد. اجازه مرحمت فرمودند. حالا اوّل بدبختی من است. اما من که اهمیّت نمی دهم، اربابم راضی باشد و کارش به خوبی انجام بشود، گو همه دشمن باشند.

یک خارجی با شغل محرمانه و مهمّ قرار است بیاید. مرا دعوت کرده بودند او را ببینم. دعوت کننده نامناسب بود. عرض کردم، هر قدر مهمّ باشد، ما شوونات خودمان را باید حفظ کنیم. بسیار شاهنشاه از طرز فکر من خوشحال شدند. واقعاً سالهاست که شاه جز به عظمت کشور که در حقیقت عظمت خودشان است، به چیزی فکر نمی کنند.

عصر به کارهای جاری خسته کننده گذشت. شب هم خانه یکی از والاحضرتها برای شام مهمان بودیم. تا سر گله باز شد، به شدت جواب دادم، مطلب تمام شد.

سه شنبه ۱۱-۷-۴۶

امروز صبح در رکاب مبارک به قزوین رفتیم. تشریف فرمایی برای وصل برق فشار قوی سدّ سفید رود به تهران بود و همچنین مورد استفاده قرار دادن آن در دشت قزوین. تاده سال دیگر چنین [شبکه] فشار قوی تمام اطراف فلات ایران را خواهد گرفت و نیروی آن از سدّها، نفت، و معادن ذغال سنگ و احیاناً اتم تأمین خواهد شد. آن قدر کار شده است که نمی توان فکر کرد. پنج سال پیش که خودم نخست وزیر بودم، انجام این کارها را با آن که پیش بینی می کردیم، ولی خیال...<sup>۱۳۳</sup> تصوّر می شد (wishful thinking)، حالا به حقیقت پیوسته است. خدا عمر بدهد به شاه که برنامه های بزرگ برای این مملکت دارد و البته در سایه قدرت و ثبات کشور انجام خواهد یافت. نخست وزیر، رؤسای مجلسین، وزیر آب و

<sup>۱۳۳</sup> یک کلمه ناخواناست.

برق و چند نفر وزیر دیگر حضور داشتند. حال شاه خیلی خوب بود، فقط هنگامی که از عده‌ای از کارگراها پرسیدند حقوق شما چه قدر است، آنها جواب دادند، روزی ده تومان، در صورتی که رئیس منطقه عمرانی قبلاً عرض کرد پانزده تومان و شاهنشاه از این که آنها در رفاه هستند بسیار خوشحال بودند. بعد که دروغ معلوم شد، فوق العاده اوقات تلخ شدند و دیگر تا آخر مراسم با کسی حرف نزدند.

عصری هم تمام به کارهای جاری گذشت، خیلی خسته‌ام کرد. حالا یک صبح می‌خواهم. شهردار بغداد که به تهران آمده است، عصری شرفیاب شد.

#### چهارشنبه ۱۲-۷-۴۶

امروز صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری عرض شد. باز هم شاهنشاه از توقعات بی‌جای خانوادگی اظهار کسالت فرمودند. عرض کردم، خودتان را ناراحت نفرمایید، تصمیم اتخاذ فرمایید، من اجرا می‌کنم. فرمودند، تصمیماتی که گرفته‌ایم به شدت اجراء کن. عرض کردم، چشم! راه فقط همین است. به این جهت امشب هر یک از اعضاء خانواده که باز یک تقاضای بی‌ربط داشت، با درستی بی‌سابقه من رو به رو شد. فعلاً که همه جا زدند، تا بعد چه بلایی سر من در بیاورند.

تمام روز به کارهای جاری گذشت. امشب که سر شام شرفیاب بودم، از انتشار مقاله مجله تایم که به مناسبت تاج‌گذاری ست اظهار نارضایتی فرمودند، در صورتی که مقاله خوب است و فقط دو سه نکته بد دارد که کاملاً قابل تحمل است. یعنی در مقابل آن همه که خوب نوشته، واقعاً چیزی نیست. قرار شد فردا با [امیر عباس هویدا]، نخست وزیر، مشورت کنم که چه جور جواب این چند نکته بی‌تناسب داده شود.

به من امر فرمودند، فردا صبح زود سفیر شوروی را بخواه و بگو اگر ما شخصی را به ویتنام بفرستیم، آنها قبول خواهند کرد یا نه؟ ممکن است این شخص قبلاً به مسکو هم برود. خدا کند شاهنشاه در این راه موفق بشوند، پیروزی بزرگی در دنیا خواهد بود. کاردار سفارت آمریکا عصری شرفیاب شد و خبری از جانسون آورد که این امر را امشب به من فرمودند.

قرار است فردا عصری گردش برویم، چون واقعاً خسته و بیمار شده‌ایم. شاهنشاه واقعاً خسته هستند.

#### پنجشنبه ۱۳-۷-۴۶

صبح شرفیاب نشدم. در عوض به هیئت امنای دانشگاه تهران رفتم که تازه درست شده؛ سابقاً هیئت امناء نداشت. بعد سفیر شوروی پیش من آمد، امر شاهنشاه را ابلاغ کردم. بعد از ظهر در رکاب شاهنشاه سه چهار ساعت گردش رفتیم خیلی خوش گذشت، ولی صحبت جدی نشد. اسم چند نفر را برای وزارت عرض کردم که اگر دولت بخواهد کابینه را ترمیم کند، مناسب هستند.

دیشب والا حضرت شاهدخت شهناز شام را با ۳۰۰ نفر دانشجویان رتبه یکم دانشگاه‌ها صرف کردند، خیلی خوب بود. کم کم دختر وارد اجتماع می‌شود. با شاهنشاه شرط بسته‌ام این کار را خواهم کرد. فرمودند، غیر ممکن است. امیدوارم شرط را ببرم.

امروز مجلسین منحل شدند که فردا مجدداً هر دو افتتاح شوند. چون بر حسب قانون اساسی باید سنا ۱۴ مهر افتتاح می‌شد، به این جهت مجلس شورای ملی هم که از طرفی دوره‌اش تمام شده و فقط چند روزی باقی مانده است و از طرفی انتخابات مجدداً آن انجام گرفته است، منحل شد که فردا افتتاح شود. شاهنشاه نطق مهمی و مفصلی ایراد خواهند فرمود.

#### جمعه ۱۴-۷-۴۶

مجلسین افتتاح شد. نطق مهم شاهنشاه اشاره به ۹ ماده انقلابی و کارهایی که در اثر آن انجام گرفته [است] بود. واقعاً خیلی کار شده است. انسان باید شکر خدا را بکند اکنون دو ملیون و نیم شاگرد مدرسه داریم، ششصد هزار نفر شاگرد دبیرستان و ۴۰ هزار نفر [در] دانشگاه. به علاوه هفت هزار سپاهی دانش در روستاها به تدریس اشتغال دارند. از پیشنهادات مهم شاهنشاه، امروز ملی شدن آبهای کشور، تشکیل سپاه دانش زن که البته در محل خودشان به عمل خواهند پرداخت (زیرا فرستادن زن‌ها به خارج از محیط خودشان قدری زحمت دارد) و رفورم عمیق اداری و تحصیلی بود. در سیاست خارجی تأکید به احترام متقابل و تقویت

سازمان ملل که فرمودند متأسفانه رو به زوال است و [تصمیماتش] قدرت اجرایی و ضمانتی ندارد، شناختن هر کشوری که وسیله سازمان ملل پذیرفته شده (اشاره به اسرائیل) و باز گرداندن زمینهای فتح شده وسیله اسرائیل به اعراب و محکوم کردن تسلیحات و همچنین بهره برداری ارضی در فتوحات نظامی و قبول بعضی مناطق غیر اتمی اگر اعلام شود. نطق جامع خوبی بود. سر حال بودند.

بعد به منزل برگشتم. با دخترهایم دعوا کردم که بی جهت به مهمانی زیاد می روند و خودشان را بدنام می کنند. به قدری ناراحت شدم که سر درد گرفتم. با آن که واقعاً می دانم نجیب هستند، ولی نتیجه عمل یکی است.

ظهر و شام در پیشگاه مبارک بودم، ولی مطلب جدی نبود. راجع به عکس العمل نطق خودشان فرمودند، بین مردم چه بود؟ عرض کردم، کسی را ندیدم.

شنبه ۱۵-۷-۴۶

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری عرض شد. بعد مرخص شدم، به کارهای جاری رسیدم. [سالواتوره آستا]<sup>۱۳۴</sup>، سفیر واتیکان، و [کوتاکاران پادمانبان]<sup>۱۳۵</sup>، سفیر هندوستان، پیش من آمدند. هر دو از نطق دیروز شاهنشاه تعریف کردند به این معنی که یک نطق عالی و سازنده بود و یک نطق به تمام معنی بین المللی و منطقی. گرچه امشب برای شام شرفیاب بودم، ولی فرصت مذاکره جدی نشد.

از سر شب تاکنون که یک صبح است به کارهای تاج گذاری رسیدم. از خستگی کلافه ام.

یکشنبه ۱۶-۷-۴۶

صبح زود برای بررسی وضع تاج گذاری به شهر رفتیم. فعلاً که الحمدلله وضع مرتب است. کاخ گلستان بعد از این تعمیرات بسیار زیبا شده است. با همه مأمورین درباری و وزارت خارجه و گارد به شدت حرف زدیم. گفتم در هر کجا از مأموریت قصور کردید، همان جا از

<sup>۱۳۴</sup> Salvatore Asta (۱۹۱۵-۲۰۰۴)

<sup>۱۳۵</sup> Kottakaran Vadgarakaran Padmanebhan

کار برکنار خواهید شد. چه باید کرد؟ یک نوکر قدیمی پدرم که از زمان جدّم باقی مانده بود و خیلی کهنه پرست و متحجّر بود، همیشه می‌گفت، رعیت تابع زور است. گاهی این سخن درست در می‌آید. هر قدر هم تحصیل کرده باشند، باید از یک کسی بترسند، این جا آن شخص ناچار من هستم.

بعد شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. تا دو بعد از ظهر در دفترم بودم. عصری شاهنشاه برای پایان نمی‌دانم دوره چندم دانشکده افسری، آن جا تشریف بردند. سه ساعت و نیم طول کشید؛ خوب ولی خسته کننده بود. چون خیلی خسته بودم، سر شام شاهنشاه نرفتم، ولی در منزل تا یک صبح مجدداً کار کردم. لااقل لباس راحتی پوشیده بودم و گرفتار تشریفات نبودم. از این حیث استراحت کردم.

دوشنبه ۱۷-۷-۴۶

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری عرض شد. تعدادی تلگرافات خارجی و داخلی بود، امضاء فرمودند. روزنامه‌هایی که نسبت به خلیج فارس مطالبی نوشته بودند، به عرض رساندم. قرار شد فردا صحبت کنیم. ضمناً فرمودند، خیلی خسته شده‌ام، فردا گردش برویم. قرار شد بعد از ظهر باشد.

بقیه روز را به رسیدگی به کارهای جاری، بخصوص کارهای تاج گذاری، گذشت. عصر هیئت مدیره [سازمان] حمایت مادران بود. اعضای که سالها به این مناسبت به دربار می‌آمدند، دربار امروز را که به این قشنگی ساخته و تزئین شده، نمی‌شناختند، خیلی تحسین کردند.<sup>۱۳۶</sup>

شب به علت خستگی مفرط سر شام نرفتم.

سه شنبه ۱۸-۷-۴۶

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را به عرض رساندم. بعد به کارهای خودم رسیدم.

<sup>۱۳۶</sup> ساختمان تازه‌ی وزارت دربار رو به روی در ورودی کاخ سعد آباد بود.

[نیلس اکبلاد] سفیر سوئد پیش من آمد و عالیترین نشان سوئد را (نشان ...) <sup>۱۳۷</sup> را با زنجیر برای شاهنشاه آورد. بعد از ظهر در رکاب شاهنشاه گردش رفتیم. شب [گریگوری زایتسف] سفیر روس مهمان من بود، جواب پیغام شاهنشاه را که چند روز پیش نوشتم، آورده بود. قرار شد خودش شرفیاب شده، عرض کند. فردا به عرض خواهم رساند.

#### چهارشنبه ۱۹-۷-۴۶

صبح شرفیاب شدم کارهای جاری عرض شد. میوه پوست کنده‌ای که برای تناول در اتاق شاهنشاه می‌گذارند. بوی عجیبی می‌داد که بعد که میل کرده بودند، باعث تشویش شده بود. به این جهت من فوری مقدار زیادی از همه آنها خوردم که رفع تشویش شود، یا خدای نکرده اگر شاه مسموم شده باشد، من هم مسموم بشوم. بعد برای تجزیه فرستادم. بقیه روز به بطالت گذشت، ولی خوش نگذشت. شب سر شام بودم. امر فرمودند، سؤال کن کی گفته است هزار و پانصد نفر دانشجو برای تحصیل در [ارشته] ذوب آهن به روسیه بروند. خیلی از انتشار این خبر غلط ناراحت بودند. به دولت ابلاغ کردم، بی نهایت دستپاچه شدند.

#### پنجشنبه ۲۰-۷-۴۶

صبح کار مهمی نبود، شرفیاب نشدم، قدری تنبلی کردم. به هیئت امناء دانشگاه تهران هم رفتم. معاون خودم دکتر [محمد] باهری را فرستادم. گویا آن جا با [دکتر جهانشاه صالح] رئیس دانشگاه هم دعوا کرده بود. امروز در دفتر به کارهای تاج گذاری رسیدم، هم چنین از جریان مذاکرات نفت در لندن به دقت مطلع شدم که فردا جمعه به عرض خواهم رساند. بعد از ظهر قدری راه رفتم و قدری استراحت کردم. چون باران بسیار خوبی می‌بارید، علاقمند شدم راه زیاد بروم. از منزل دخترم که مهمان بودم، راه افتاده یک ساعت و نیم در باران راه رفتم. خیلی خوش گذشت.

<sup>۱۳۷</sup> یک کلمه ناخواناست.

عصری سفیر روس شرفیاب شد. با آن که سر شام بودم، از شاهنشاه نپرسیدم چه گفتگو شد. چرا چنین فضولی بکنم؟ خودشان هم چیزی به من نفرمودند. از اوضاع بین المللی خبر مهمی نیست. جلسات بی نتیجه مجمع عمومی سازمان ملل در جریان است. فقط بین آمریکا و روسیه توافق شده موضوع خاورمیانه به شورای امنیت برود. راجع به ویتنام مسائلی زیر پرده هست، منجمله اقدامات شاهنشاه.

جمعه ۲۱-۷-۴۶

صبح سواری رفتم. خیلی اسب تاختم، خوش گذشت. حس می کنم سالم شده ام، گو این که چند روز است کمی کمر درد دارم. بعد طرف ظهر [سر دنیس رایت] سفیر انگلیس دیدنم آمد. در خصوص تماسهایی که اعراب با او گرفته اند گزارش داد که به عرض خواهم رساند. توضیحاتی هم در مورد علت تصمیم دولت انگلیس دائر به برقراری روابط با مصر می داد. خندیدم، گفتم هیچ علتی ندارد جز این که دیده اید ضعیف می شود و هر ضعیفی خر سواری خوبی ست. خودش هم خنده اش گرفت.

ظهر سر ناهار رفتم و همچنین سر شام، ولی نخواستم وقت اربابم را روز جمعه بگیرم و خراب کنم. امشب سالروز ۲۹ سال تولد علیاحضرت شهبانوست. مراسم کوچکی برپا داشتیم خیلی خوش گذشت. شاهنشاه و شهبانو و بچه ها همه خوشحال بودند. من هدیه کوچکی که به صورت دو تخم مرغ داخل هم و مکمل به الماس بود تقدیم کردم. داخل تخم مرغ دومی قاب خیلی کوچکی بود که شمایل مقدس حضرت امیر المؤمنین را گذاشته بودم که جد بزرگ ملکه است. خیلی مورد پسند واقع شد. بعد منزل آمدم تا نصف شب کار کردم.

شنبه ۲۲-۷-۴۶

صبح برای مدت کوتاهی شرفیاب شدم و صحبتهای سفیر انگلیس را عرض کردم و جوابهای خودم را. شاهنشاه خیلی خندیدند و عرایض مرا تصدیق کردند. ضمناً عرض

کردم، برای خلیج آماده مذاکره جدی هستند.<sup>۱۳۸</sup> فرمودند، پدر متفقین خودشان را در عدن در آوردند. عرض کردم، حسن کار این است که ما اکنون قوی هستیم، در مقابل این قدرت یک جوری راه می‌آیند. به هر حال قرار شد طرح مذاکره جدی با آنها فراهم شود. عصر، تاجهای اعلیحضرتین را امتحان کردیم، خوب بود. شب در کاخ ملکه پهلوی مهمانی جهت تولد شهبانو بود که تا یک صبح ادامه داشت. در این ساعت کالسکه تازه سلطنتی را بسته و آوردند که اعلیحضرتین ملاحظه فرمودند. [ساعت] دو صبح به خانه آمدم.

یکشنبه ۴۶/۷/۲۳

صبح زود به کاخ گلستان رفتم. دو ساعت به وضع تشریفات تاج گذاری رسیدگی کردم. جزئیات را دیدم و دستورات دادم. انصافاً سپهد [مرتضی] یزدان‌پناه با آن که کم جرأت است، زحمت کشیده، کاخ بسیار زیبا شده، انشاءالله همه چیز خوب خواهد شد. امروز به وضع رانندگی روز ۴ آبان رسیدگی شد.

بعد به نیاوران آمدم، شرفیاب شدم. هوا خیلی خوب بود. شاهنشاه فرمودند، میل دارم بیرون بروم، افسوس که کار داریم. اصرار کردم که من عرایضم را می‌توانم آن جا هم بکنم، بفرمایید برویم خارج کاخ. آمدم بیرون، دو ساعت تمام راه رفتیم و من عرایض خودم را هر چه داشتم عرض کردم، از تاج گذاری و کارهای دانشگاه‌ها و سیاست بین‌المللی و امور مربوط به خلیج و غیره. چون شرفیابی خیلی طولانی شد. دیدم تمام منتظرین عده [ای] گله‌مند و حسودی پیدا کرده‌اند. شاه به من لطف و اعتماد دارد، من که نمی‌توانم به خاطر شما شانه خالی کنم.

بعد از ظهر زکام شدت کرد، نتوانستم از منزل خارج شوم، ولی در منزل نزدیک ده ساعت کار کردم. با حال زکام سخت. بعد از آن که از پیشگاه شاه مرخص شدم، رفتم والاحضرت شهناز را که برای تهیه لباس تاج گذاری عازم اروپا بودند، تا فرودگاه مشایعت کردم. به این

<sup>۱۳۸</sup> اشاره به تصمیم انگلستان به خروج از خلیج فارس و مذاکره با ایران برای تعیین سرنوشت شیخ نشینها و



جهت حالم خیلی سخت شد، ولی امیدوارم این بچه را به خواست خدا راه بیندازم که از این انزوا خارج بشود. شام هم نتوانستم حضور مبارک حاضر شوم.

دوشنبه ۲۴-۷-۴۶

صبح با نهایت کسالت و تب و سرماخوردگی چون راجع به تاج گذاری و [ترتیب تقدّم] *préséance* خاندان سلطنت و گله‌هایی که هست عرایضی داشتم، شرفیاب شدم، ولی بیش از چند دقیقه طول نکشید. بعد منزل استراحت شد. [آرمین میر]، سفیر آمریکا، مطالبی با تلفن گفت، همچنین [طیب حسین]، سفیر پاکستان، در خصوص آمدن ایوب خان، که به عرض مبارک رسید.

عصری هم برای تمرین تاج گذاری به کاخ گلستان تشریف فرما شدند، ناچار رفتیم. ماشاءالله ولیعهد با آن که کم سن است مثل یک مرد بزرگ عمل کرد. از آن جا به استقبال [وصفی تل]<sup>۱۳۹</sup> وزیر دربار اردن، که حامل پیامی برای شاهنشاه از طرف ملک حسین است، رفتیم و حالا نصف شب با نهایت خستگی و تب منزل آمده‌ام.

صحبت‌های مختلف با وزیر دربار کردم. از آن جمله می‌گفت ناصر حاضر است با شما آشتی بکند. گفتم، چنان که از اوّل گفته‌ایم، باید عذر کثافت کاری خودش را بخواهد. گفت این که به این صورت که شما می‌گویید نمی‌شود. گفتم، ما هم اصراری نداریم. گفت، آخر منطبق بر اصول دیپلماسی نیست. گفتم، او هیچ وقت این [اصول] را رعایت نکرد. بعد در خصوص جنگ اعراب و اسرائیل صحبت شد. گفت، اگر موفق نشویم راه صلح عاقلانه وسیله شورای امنیت سازمان ملل پیدا کنیم، جنگ خواهیم کرد. در دلم برای او یک شیشکی انداختم. اگر شما می‌توانستید جنگ را ببرید که به این افتضاح همه شما شکست نمی‌خوردید. ولی گفتم، از جنگ چه فایده می‌برید؟ حرف بدی نزد، گفت، بهتر است

<sup>۱۳۹</sup> وصفی تل (۱۹۷۱-۱۹۲۰) در مارس ۱۹۶۷ وزیر دربار شد و تلاش نافرجامی کرد تا ملک حسین را از درگیر شدن در جنگ ماه ژوئن عرب و اسرائیل باز دارد. در سپتامبر ۱۹۷۰ برای سومین بار نخست وزیر اردن شد و جنگجویان فلسطینی را پس از زد و خوردی شدید از شهرهای اردن بیرون راند. در سپتامبر ۱۹۷۱، هنگام بازدید از قاهره، به دست تروریست‌های فلسطینی گروه «سپتامبر سیاه» کشته شد.

اسرائیل همه پایتختهای اعراب را بگیرد، آن وقت او عاجز می‌شود. این را هم در دلم تصدیق کردم.

سه شنبه ۲۵-۷-۴۶

به هر صورت، صبح مذاکرات با او را به شاهنشاه عرض کردم، به وسیله عریضه، چون خودم به واسطه سرماخوردگی نتوانستم شرفیاب شوم. شاهنشاه صبح برای تماشای مانور هوایی [به] همدان تشریف بردند. به محض مراجعت به من امر دادند بعد از ظهر با هم گردش برویم. با سرماخوردگی که داشتم، چاره [ای] جز اطاعت نبود. رفتم و خیلی هم خوب بود. اتفاقاً امشب بهترم. آن قدر این شاه خوب است که مصاحبتش لذت بخش و سلامت آور است. بعد از گردش، وزیر دربار اردن شرفیاب شد. بعد یکی دو نفر که محرمانه برای عرض پاره [ای] گزارشات مربوط به خاورمیانه آمده بودند. من هم تا پاسی از شب در کاخ نیاوران بودم، بعد مرخص شدم و امشب در خانه مهمان داشتم.

چهارشنبه ۲۶-۷-۴۶

امروز با آن که به مناسبت میلاد مسعود حضرت علی ابن ابیطالب تعطیل بود، شاهنشاه کار کردند. من صبح شرفیاب شدم، ولی چون دولت جدید (بعد از افتتاح مجلسین) که وسیله خود [امیر عباس] هویدا مجدداً تشکیل شده است شرفیاب می‌شد، شرفیابی من به بعد از ظهر موکول شد. [در] دولت جدید چند وزارت خانه تازه ساخته شده است. یعنی وزارت کشاورزی به سه وزارت خانه جدید کشاورزی، اصلاحات ارضی و منابع طبیعی<sup>۱۴۰</sup> و [وزارت] آموزش و پرورش به دو وزارت خانه [علوم]<sup>۱۴۱</sup> و آموزش و پرورش<sup>۱۴۲</sup> تقسیم شده‌اند. شاهنشاه مدتی با دولت و بعد با [دکتر منوچهر اقبال]، رئیس شرکت نفت، مشغول مذاکره بودند.

<sup>۱۴۰</sup> در یادداشت «نگاهداری و حفظ به منابع طبیعی» نوشته شده است.

<sup>۱۴۱</sup> در یادداشت «تعلیمات عالی» نوشته شده است.

<sup>۱۴۲</sup> در یادداشت «آموزش و پرورش اطفال دبستانی و دبیرستانی» نوشته شده است.

من ساعت ۴ شرفیاب شدم. یک ساعت شرفیابی طول کشید. فرمایشاتی در خصوص نفت فرمودند که باید با سفیر انگلیس صحبت کنم و همچنین در خصوص مذاکره با وزیر دربار اردن، خلاصه این که با غرب [رابطه را] قطع نکنید. خیلی فرمایشات همایونی منطقی بود. امشب هم که وزیر دربار را برای خداحافظی به شام دعوت کرده بودم، در این زمینه گفتگوی مفصل کردم. [امیر خسرو افشار]، قائم مقام<sup>۱۴۳</sup> وزیر خارجه، هم حضور داشت، چون وزیر خارجه هنوز برنگشته. فعلاً چون امشب خیلی خسته هستم، شرح را شاید فردا بنویسم. ساعت یک صبح است.

### پنج شنبه ۲۷-۷-۴۶

امروز مختصری از مذاکره با وزیر دربار اردن را می‌نویسم. تز صحبت من این بود با آن که شما کشور کوچکی هستید، ولی موقعیت خاصی دارید، زیرا اگر از بین رفتید، سوریه و عراق که هر دو رژیم سوسیالیست دارند، کویت و عربستان سعودی را در بر گرفته، منافع غرب را جدأ تهدید می‌کنند. البته سوریه و عراق خود قابل اهمیت نیستند [و] از آن بی‌اهمیت تر رژیم آنهاست، ولی دست شوروی از آستین آنها عمل می‌کند. بنا بر این چنان که شاهنشاه می‌فرمایند، نفع غرب در حفظ شماست و نفع شما در این است که از غرب جدا نشوید و آلا علت وجودی شما (raison d'être) از بین می‌رود. حتی اسرائیل وجود شما را که فاصله بین سوریه و مصر و عراق و او می‌اندازد قلباً می‌خواهد. نکند اشتباه بکنید. به علاوه چرا پادشاه شما این قدر این طرف و آن طرف می‌دود؟ شما وضع خود را بسنجید و در آن راه صحیح قدم بردارید. فکر می‌کنم مطالب من بر دل او نشست و همه مسائلی بود که شاهنشاه در آمریکا با جانسون فرمودند.

امروز شرفیاب نشدم. اما عصر در رکاب شاه و ملکه، به جشن مهرگان فرهنگیان به سالن سرپوشیده محمد رضا شاه رفتیم.<sup>۱۴۴</sup> جمعیت خیلی زیاد، ولی مرتب بود. نمایش هم بسیار خوب بود. بعد جوایز را مرحمت فرمودند. سپاهیان دانش، عالی بودند. به شاه عرض کردم،

<sup>۱۴۳</sup> در یادداشت «معاون» نوشته شده است.

<sup>۱۴۴</sup> جشن مهرگان هر ساله به مناسبت آغاز سال تحصیلی بر پا می‌شد.

این جشن آن قدر اهمیت نداشت که شخصاً تشریف بیاورید. فرمودند، می‌خواهم به جای گریه و ندبه که بین ما مردم این قدر معمول است، جشن و شادمانی را تشویق کنم. چه فرمایش حساسی است. شاه افکار بلند برای مملکت دارد. دیروز پیاده در قصر نیاوران راه می‌رفتیم، فرمودند، تا ده سال دیگر این جا را اروپا می‌کنم. خدا عمرش بدهد.

جمعه ۲۸-۷-۴۶

منزل والا حضرت شمس دعوت داشتیم، در مهردشت. شاهنشاه نهار آن جا تشریف می‌برند. [من] نرفتم، به این جهت امروز شاهنشاه را زیارت نکردم. صبح سواری رفتم. به محض این که روی اسب سوار شدم، احساس کردم آن قدر ضعیف شده‌ام که امکان ندارد بتوانم اسب را اداره کنم. صرفنظر کردم. بقیه روز به بطالت گذشت. فقط سه چهار ساعت کارهای عقب افتاده را انجام دادم.

سفیر انگلیس هم به دیدنم آمد. در خصوص امر شاهنشاه با او صحبت کردم. گفتم، چرا آن مقدار که قول داده بودید اضافه استخراج نمی‌کنید؟ گفت، از آن چه قول داده بودیم بیشتر است. گفتم، این قول شما مربوط به پیش از بحران خاورمیانه بود، بعد که اعراب نفت را قطع کردند، به التماس افتادید و پمپ و تلمبه را با هواپیما آوردید. حالا که در کنفرانس خرطوم اعراب موافقت کردند نفت را بفروشند و به شما بدهند، باز نسبت به ما تعلل می‌کنید. از این احمقانه تر سیاستی نیست که نفت اعراب را ببرید، آنها هم سالیانه ۹۰ میلیون پوند به ناصر بدهند که او بتواند کانال سوئز را بسته نگاه دارد! خودش هم تصدیق کرد، ولی گفت شما سال پیش به ما قول دادید که دیگر دبه نخواهید کرد. گفتم، این پیش از بحران بود. بعد از بحران، خودتان آن قدر به دست و پا افتادید که ما را مطمئن ساختید. این حالا دبه نیست، شما بعد از کنفرانس خرطوم دبه کردید. مقداری هم نسبت به جزایر خلیج صحبت کردیم و در خصوص صورت مذاکرات، موقعی که [فرستاده]<sup>۱۴۵</sup> مخصوص و وزیر کابینه انگلیس در نهم نوامبر به همین منظور خواهد آمد. در مورد نفت گفتم، حالا هم اگر کنسرسیوم از این عمل خودش دست بردارد که شرکتهای عضو را اجازه نمی‌دهد به طور

<sup>۱۴۵</sup> در یادداشت «سفیر» نوشته شده است.

علیحده و شخصی نفت بیشتر ببرند، قضیه حل می‌شود. قول داد اقدام کند. در خصوص موافقت آرامکو و عربستان سعودی که قیمت بیشتری خواهند پرداخت و بالنتیجه انگلیسیها مجبور خواهند شد قیمت بیشتری بدهند، خیلی عصبانی و نگران بود. من گفتم، به همان اندازه که شما نگران و عصبانی هستید، خوشحالم.

شنبه ۲۹-۷-۴۶

صبح دو سفیر آرژانتین و ایتالیا اعتبار نامه خود را تقدیم داشتند. من قبل از شرفیابی آنها چند دقیقه شرفیاب شدم. عرض کردم، [اردشیر زاهدی]، وزیر خارجه، از سفر آمریکا برگشته (برای سازمان ملل رفته بود)، خیلی روحیه خرابی دارد، چون فکر می‌کند مورد مرحمت نیست. فرمودند، پسر خوبی ست، دوستش دازم، او هم مرا دوست دارد، به جای خود محفوظ، ولی شخص احمقی ست. از او پرسید چرا به هیئت دولت حاضر نمی‌شود؟ چرا بی‌جهت به مردم فحش می‌دهد؟ این فخر فروشیها برای این است که نه سواد داری و نه فهم. دیدم خیلی عصبانی هستند، ولی خیلی استدعا کردم به پاس صمیمیت او اظهار مرحمت بفرمایید. فرمودند، خسته هستم، بعد از ظهر چه طور هست گردش برویم؟ عرض کردم، بعد از ظهر کار داریم، تا تاج گذاری دو روز است، به علاوه بعد از ظهر علیاحضرت برای تمرین تشریف می‌برند. فرمودند، با همه اینها باید برویم. رفتیم و خیلی هم خوب بود.

یکشنبه ۳۰-۷-۴۶

صبح به کارهای جاری رسیدگی کردم. بعد در نماز کلدانیهای کاتولیک که برای سلامتی شاهنشاه دعا می‌کردند حاضر شدم، دو ساعت طول کشید. خیلی وقت تلف شد. ظهر شرفیاب شدم. دو ساعت تمام در باغ راه رفته، شرفیاب بودم. احساس کردم همه اشخاصی که اطراف ایستاده‌اند از نظامی و غیر نظامی، حتی دوستان نزدیک من، هم خسته و هم حسود شده‌اند. فرمودند، مطالب تمام نشد. بعد از ظهر هم گردش برویم. بقیه اوامر [را] آن جا خواهم داد. باز هم به عرض رساندم کار داریم. امر فرمودند، داشته باشیم، این هم کار

مهمتری است. مگر کار عبارت از پشت میز نشستن است؟ اطاعت کردم، ولی امشب که به خانه آمده‌ام مثل مرده هستم. نمی‌دانم خواهم توانست تاج گذاری را برگزار کنم یا نه؟ امروز تمام، صحبت اعراب و خلیج و صحبت‌هایی که باید با وزیر انگلیس که می‌آید و آمریکاییها که خواهند آمد، [اقداماتی که] در مورد خلیج فارس باید بشود، بود. مقداری هم صحبت از نفت.

یک کشتی اسرائیلی را امروز مصریها غرق کردند. ادعا داشتند در آبهای مصر بود، در صورتی که نبود. دوباره وضع وخیم می‌شود.

دوشنبه ۴۶/۸/۱

چهار روز دیگر تاج گذاری است. امروز عصر تمرین عمومی بود. از صبح تاکنون که نصف شب است، قریب ۱۶ ساعت لایقطع کار کرده‌ام. علاوه بر آن که هزار بدبختی و گرفتاری داشتم، منجمله دریافت هدایا از سفرا به صورت نامطلوبی درآمد. یعنی در دربار از آنها چنان که باید پذیرایی نشد. خیلی خیلی ناراحت شدم. یک جوری با نامه و ارسال گل عذر خواهی کردم، ولی تقصیر خودم است. شخصی را که برای این کار گذاشته بودم این کاره نبود، فکر می‌کردم این کاره باشد. این شخص رضا قطبی پسر دانی ملکه است. سفير انگلیس دیدنم [آمد] اوامر شاهنشاه را نسبت به خلیج و نفت برای او تشریح کردم. همه را تصدیق کرد.

پیش از ظهر دو ساعت شرفیاب شدم. عصری چهار ساعت تمرین طول کشید. عکاسها عکسهای بسیار خوب از شاهنشاه با شهبانو با تاج گرفتند. همچنین از ولیعهد که ماشاءالله مثل بزرگها عمل می‌کند. بعد دیدن فاطمه رفتم (والاحضرت شاهدخت فاطمه). ایشان برای این که برخلاف حق خودش از محلی که در تالار تاج گذاری دارد ناراضی است، به این جهت آپاندیس خود را عمل کرده است که بهانه برای عدم حضور داشته باشد. شاهنشاه خیلی ناراحت و ناراضی شده‌اند. در این گیر و دار بین خانواده علیاحضرت هم بر سر جا ناراحتی پیش آمده است، یعنی عمو و دانی شهبانو بر سر جا دعوا دارند. ملکه ناراحت هستند. من هم نمی‌توانم حرفی بزنم، چون از اول خود علیاحضرت مداخله فرموده‌اند.

وگر نه من کار را می‌بریدم و مسؤولیت قبول می‌کردم. اینها نمی‌فهمند که هر چه دارند از شاه است. در این موقع این گله‌های احمقانه واقعاً خنده آور و تأسف آور است. باری خوشوقتم که بعد از این همه خستگی، صدای دوست خودم را که از مسافرت برگشته، آخر شب در دفترم از تلفن شنیدم. تمام خستگیها را از بین برد.

دوشنبه ۴۶/۸/۲

امروز هم بیش از ۱۶ ساعت کار کرده‌ام، ولی جای تعجب است که خسته نیستم. فکر می‌کنم علت این باشد که ناهار را توانستم با دوستم بخورم. یک ساعت بی‌خبری خیلی قیمت دارد.

صبح شرفیاب شدم. خیلی کوتاه بود، بعد به کارهای جاری رسیدم که حالا به علت تاج گذاری مثل کوه است. هر چه از آن بالا بیروی انتها ندارد. حالا ساعت ۱۲ می‌خواهم، ولی جز یک ساعت ظهر، از ۷ صبح تا حالا بلا انقطاع فکر کردم و کار کردم

سه شنبه ۴۶/۸/۳

امشب هم از شدت خستگی سردرد دارم. ماشاءالله شاهنشاه عزیزم با این همه گرفتاری و کار که هست امر دادند بعد از ظهر گردش برویم. هر چه اصرار کردم تمرین تاج گذاری واجبتر است، قبول نفرمودند. لابد دو سه ساعتی در رکابشان رفتم. گرچه خوش گذشت و صحبت زیاد شد و صحبت‌های اساسی بخصوص در وضع آینده کشور شد، اما حقیقت این بود که کارهای فوری و فوتی فردا مانده بود. این بود که ناچار در مراجعت، به دفتر رفتم و تاکنون که نصف شب است کار کردم که خدای نکرده غفلتی نشود. ولی خودم مثل مرده هستم. از آن بدتر آن که نمی‌دانم دوستم امروز چه کرد. این فرصت خوب که پیش آمده و ...<sup>۱۴۶</sup> است، به این صورت از دست می‌رود.

صبح هم به مجلس سنا رفتم که جلسه مشترک مجلسین بود برای تصمیم قانونی سپاس ملت نسبت به شاهنشاه.

## پنجشنبه ۴ آبانماه

روز تولد شاهنشاه. امروز تاج گذاری به بهترین نحوی برگزار شد.<sup>۱۴۷</sup> به قدری عالی بود که تمام خارجیها تحسین می کردند و به من تبریک می گفتند. نظم و ترتیب و جریان کارها بی نظیر بود. اما حالا که یک صبح است و من به خانه آمده ام، مثل مرده هستم. شاید تفصیل را فردا صبح بنویسم. همین قدر می نویسم که هیچ چیز را به شانس واگذار نکرده بودیم. همه پیش بینیا را با اکتاء به خداوند کردیم.

## ۵ آبان ماه ۱۳۴۶

متأسفانه صبح هم موفق نشدم تفصیل را بنویسم. به هر حال یک برنامه و یک بریده روزنامه و چند عکس به یادگار در این جا می گذارم، خود تفصیل است. ولی به هر صورت، عالی انجام گرفت. من خوشوقت و مفتخرم که دو کار بزرگ شاهنشاه را انجام دادم. یکی موقعی که نخست وزیر بودم، انقلاب سفید و تقسیم املاک بزرگ انجام گرفت و دیگری هنگامی که وزیر دربار هستم تاج گذاری فرخنده شاه انجام یافت. واقعاً همان هنگامی که آرزوی همه ما بود که انجام بگیرد، یعنی کشور در حال تعالی و پیشرفت و مردم مرفه و آسوده، بخصوص وقتی وضع کشورشان را با سایر کشورها و کشورهای هم جوار مقایسه می کنند. ما در رفاه و آسایش هستیم و همه در گرفتاری و کشت و کشتار.

امشب با آن که باید سرخوش باشم ملولم. به دو جهت. یکی این که عصری که برای ملت خیلی کوتاه در خدمت شاه گردش رفته بودم، پیش آمدی شد که آزرده شدند. دیگر این که امشب که در تالار رودکی (اپرای تازه ساز)، دوست خودم را هم با مهمانهای شاهنشاه فرستاده بودم باله فرانسه را ببیند، هنگام آتراکت که مردم بیرون آمدند و معطل شدند، آن

<sup>۱۴۷</sup> در آیین تاج گذاری، شاه اظهار داشت «در این هنگام که تاج سلطنت کهنسالترین شاهنشاهی جهان را بر سر دارم و برای نخستین بار در تاریخ، شهبانوی ایران نیز تاج بر سر نهاده است، خود را بیش از همیشه در کنار ملت عزیز شرافتمند و میهن پرست خویش احساس می کنم و آرزو دارم که همواره لطف و عنایت کامله الهی شامل حال این ملت و مملکت باشد. برای من این احساس مایه خوشوقتی است که امروزه من و ملت با پیوند قلبی ناگسستی به یک دیگر پیوسته ایم و دست در دست هم در راهی که متضمن عظمت و ترقی و سعادت ایران است، پیش می رویم.»



قدر خوشگلی او جلب توجه کرد که مایه سؤال شد. همه از یک دیگر هویت او را می پرسیدند. نسبت او به من اشکالی ندارد، ولی ترسم از این است که خیال کنند تعلق به شاه دارد، مایه دردسری بشود، وگرنه خودم آماده این مسائل هستم و به هر حال ناراحتی دیشب را هم می پذیرم.

تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق هر دم از نو غمی آید به مبارک بادم

دیشب سر شب، مهمانی [امیر عباس هویدا]، نخست وزیر، به مناسبت جشن تاج گذاری و بعد باله فرانسه بود که شاهنشاه تشریف بردند. شب اول هم، مهمانی علیاحضرت ملکه پهلوی و بعد افتتاح سالن اپرا بود.

شنبه ۶ آبان ماه ۱۳۴۶

صبح به علت دو پیشامد دیشب کسل بودم، با وصف این خیلی زود به کاخ رفتم که بینم هنگام تقدیم هدایا از طرف مردم به پیشگاه مبارک پیش آمدی نشود. به حمدالله مرتب بود، خوب برگزار شد. ساعت ۲ منزل برگشتم. ساعت ۳ امجدیه جشن بود که شاهنشاه تشریف آوردند. ساعت شش منزل برگشتم، حاضر شده، [به هتل] هیلتون رفتم. مهمانی هیلتون من خیلی آبرومند بود. یک مهمانی شاهانه دادم. بیش از هزار نفر مهمان داشتم که تمام کُر دیپلماتیک و مردم شناس تهران بودند. تمام غذا را از فرانسه آوردم و آتش بازی را از آلمان. به قدری عالی بود که خودم هم باور نمی کردم. به شاهنشاه هم بسیار خوش گذشت. رقصهای محلی از تمام نقاط ایران آوردم. به تمام معنی یک مهمانی شاهانه بود. اغلب دیپلماتها می گفتند چنین چیزی در عمر ندیده اند و نخواهند دید. در مهمانی دیشب باز هم دوست من بود. آن چنان جلب توجه می کرد که مقابل با همه عظمت دیشب بود. مردم از زن و مرد در جستجوی اسم و هویت او بودند. من هم گرچه گرفتار پذیرایی بودم، ولی درست مصداق این شعر واقع شده بودم:

هوش و گوشم به تو مشغول و نظر بر چپ و راست      بانندند حرفان که تو معبود منی

افسوس که فرنگی ست و معنی این اشعار را هر قدر درست ترجمه کنم، نخواهد فهمید.

اما آثار تاج گذاری شاه: من خودم از اول مخالف تاج گذاری بودم. چندین دفعه عرض کردم، شاهنشاه احتیاج به تاج گذاری ندارد. به علاوه ۲۶ سال سلطنت بدون تاج گذاری کرده‌اید. دنیا به طرف سوسیالیسم پیش می‌رود، حتی در سوئد که پادشاهیست رژیم سوسیالیستی برقرار است و شاه آن جا یک صد و هفتاد سال است مراسم تاج گذاری را متروک کرده است. قبول نفرمودند. امر فرمودند باید بشود. چندین دفعه نظرم را عرض کردم تا جایی که مکرر شدند. بالأخره میل شاهنشاه عملی شد و چه خوب شد که عملی شد. اولاً تکانی به مردم داد. ثانیاً به دنیا نشان داد که واقعاً مردم شاه را دوست دارند و از صمیم قلب به شاه عشق می‌ورزند و اصولاً به رژیم شاهنشاهی و سنتهای قدیمی وفادار و علاقمند هستند. ثالثاً خاطره‌های انقلاب شاه تازه شد و یادآوری گردید. رابعاً این پیش آمد به مردم ایران نشان داد دنیا برای ما چه احترامی قائل است (من بعضی پیامهای سران کشورها را در این جا ضبط خواهم کرد). خامساً ولیعهد را مردم شناختند و چه علاقه‌ای [ای] به او پیدا کردند. اغلب مردم، منجمله مادرم، به او دعا کردند و برای او اشک ریختند. چه قدر واقعاً این بی‌چّه عالی‌ست. به نظر من به قول سعدی:

می‌تافت ستاره بلنسی

بالای سرش ز هوشمندی

فرمایشات شاهنشاه عالی بود، این جا ضبط می‌کنم. مدتی روی آن فکر کردیم که کوتاه و پر معنی و منسجم باشد گرچه قسمت عمده‌اش دیکته خود شاهنشاه بود. شهرها تازه و نو نوار شدند. کارهای بزرگ شروع شد، مثل سد شاه عباس و کارخانه ذوب آهن و ساختمان‌های جدید [دانشگاه پهلوی و هزاران کار از این قبیل. مقصّرین آزاد شدند و به دنیا نشان داده شد که رژیم در موقعیت پابرجا و محکم است و علاوه بر همه اینها، لااقل ششصد میلیون نفر مردم جهان وسیله جرائد و مجلات خارجی و تلویزیونها و اقمار مصنوعی، ایران و شاه ایران را دیدند و شناختند و دانستند که چه ایرانی‌ست و چه آینده‌ای دارد. آن هم در این دنیای پر آشوب که بخصوص در همسایگی ما هر دقیقه پیش آمدی تازه است.

## یکشنبه ۷ آبان

صبح به کارهای جاری گذشت. شرفیابی هم در همین زمینه بود. چند نفر سفیر دیدنم آمدند و همگی تعریف از مهمانی من کردند. بعد از ظهر در رکاب شاه گردش رفتیم. بعد شام را با دوست عزیزم خوردم که بسیار مطبوع بود.

## دوشنبه ۸ آبان ماه ۱۳۴۶

صبح قریب دو ساعت شرفیاب شدم و تمام تلگرافات خارجی که باید توشیح شود، به امضاء رساندم، همچنین نامه‌ها را. مطالب دیگر هم زیاد گفتگو شد، منجمله تشکر از مردم کشورهای خارج مثل عراق، ترکیه، پاکستان و هندوستان که جشن تاج گذاری گرفته‌اند. بعد از ظهر در رکاب مبارک از ساعت ۲/۳۰ تا ۶ نمایشگاه صنعتی بازدید شد. واقعاً کشور ترقی کرده است و شاه قلباً خوشحال بودند. در پنج سال گذشته تولیدات [صنعتی] ما دو برابر شده است، به علاوه تکمیل شده. بعد [به] جشن باشگاه افسران رفتیم [و] باز هم تالار رودکی. امشب دیگر اشتباه پریشب را تکرار نکردم که دوستم را تنها بفرستم. با چند نفر دیگر زن و مرد رفت. با آن که جلب توجه زیاد می‌کرد، ولی به هر صورت صاحب داشت! به هر صورت الآن ساعت ۲ صبح و درست بعد از ۲۰ ساعت حرکت و تلاش می‌خواهم و فردا هم ساعت ۸ باید سر کارم حاضر باشم.

## سه شنبه ۹ آبان ماه ۱۳۴۶

امروز تولد ولیعهد است. به این مناسبت دفتری در شهر گذاشتیم، برای امضاء مردم. ولیعهد وارد هفتمین سال تولد خودشان می‌شوند.

صبح شرفیاب شدم، کارهای جاری را عرض کردم. مدتی راجع به ورود [فیلد] مارشال ایوب خان که عصری قرار است بیاید، صحبت کردیم. چنان که سابقاً گفتم، ایشان مطلقاً کمکهای ایران را فراموش کرده و در کتاب خود کوچکترین اسمی از آن همه کمک ما هنگام جنگ هند و پاکستان نکرد که هیچ، ناصر، دشمن ما را هم بزرگترین شخصیت خاورمیانه خواند. به این جهت اخیراً با آنها سخت گرفتیم و گفتیم معنی ندارد ما با

هندوستان و افغانستان محض خاطر شما روابط غیر حسنه داشته باشیم. ایوب دست پاچه شده، بخصوص که وضع او در داخله خودش خوب نیست. بالأخره پانزده میلیون شیعه هم آن جا به حساب می آید. سر راه مراجعت از ترکیه آمده بود برای التیام. ولی قرار شد به او جواب شدید و سخت بدهیم. شاهنشاه تنها صحبت فرمودند، ولی من با وزیر خارجه [پاکستان] بر همین لحن صحبت کردم. بعد که رفت، شاهنشاه فرمودند، خیلی التماس کرد، به جای یک ساعت در فرودگاه، دو ساعت ماند. پای طیاره هم دست بردار نبود. افسوس که دیر است. در پاکستان هم دستور داده است مراسم جشن فرخنده تاج گذاری را مثل ایران برپا داشته اند، ولی هیچ یک از اینها انعکاس علائق قلبی ایشان را که سخت شاهنشاه را جریحه دار کرده است، جبران نمی کند.

شب علیاحضرت به یک مجلس جشن تشریف بردند که ناچار من در خدمتشان بودم. شاهنشاه استراحت فرمودند. باز هم ۱۸ ساعت است مشغول کار هستم. فردا [به] مشهد می رویم.

۴۶-۸-۱۰

صبح به مشهد مشرف شدیم. سلام بسیار خوبی به مناسبت مبعث رسول اکرم در جوار مرقد مطهر حضرت رضا برگزار شد. اولین سلام رسمی بعد از نادرشاه است که در مشهد برگزار می شود و چون تقارن با تاج گذاری و شروع قرن پانزدهم [هجری قمری<sup>۱۴۸</sup>] داشت، همه به فال نیک گرفتند و به همین جهت هم آن جا رفته بودیم.

عصر مراجعت شد. به محض ورود، سفیر انگلیس مراجعه کرد که عرض فوری نسبت به جنوب عربستان دارد. به شرف عرض رساندم. امر فرمودند، به خودت بگوید. مطلب مهمی نبود، در باره اعلامیه [ای] بود که می خواهند فردا بعد از ظهر بدهند. می خواستند خاطر همایونی آگاه باشد. بعد از آن دیگر کار مهمی نبود.

من به تالار رودکی نرفتم. در عوض با دوستم خداحافظی کردم که فردا قرار است برود. البته خوش نگذشت.

<sup>۱۳۸</sup> در یادداشت «میلادی» نوشته شده است.

پنجشنبه ۴۶/۸/۱۱

صبح به کارهای جاری رسیدم. [جردامو موراندی]<sup>۱۴۹</sup> سفیر ایتالیا، دیدنم آمد. راجع به امور سرمایه گذاری در نفت که مورد توجه شاهنشاه است، مدتی گفتگو کردیم که نتیجه را بعد از آن که شرفیاب شدم، به عرض رساندم. بعد در رکاب، برای لوحه گذاری میدان شهیاد ک بسیار بزرگ بر سر راه کرج خواهد بود و موزه و گردشگاه دارد، رفتم.

مجدداً با هلیکوپتر به کاخ نیاوران مراجعت شد. باز هم عرایضی بود، عرض کردم. تعداد زیادی تلگراف رؤسای کشورها را امضاء فرمودند. همچنین نامه‌های تشکر هدایا را. بعد غفلتاً امر فرمودند بعد از ظهر گردش برویم. منتظر نبودم. تمام برنامه‌هایی که به بعد از ظهر گذاشته بودم به هم خورد، ولی سعادت همراهی با شاه به همه چیز می‌ارزد.

گفتگو زیاد شد. منجمله عرض کردم یک هفته از تاج گذاری می‌گذرد و این هفته حتی هو هم عالی بود. فرمودند، خواست خداست، تصدیق کردم. ضمناً به عرض رساندم، خاط مبارک هست وقتی [محمد] مصدق آن اندازه ما را در زحمت گذاشته بود، روز چهارم آباد برف می‌آمد، در رکاب مبارک با چه حالی به سعدآباد برگشتیم. آن جا هم آتش نبود. مر عرض می‌کردم کودتا بفرمایید، همان کاری که ۹ ماه بعد شد. فرمودید، هنوز زود است. تما در خاطر داشتند. مقداری راجع به برقراری رابطه با مصر مذاکره شد. البته وضع ما عالی است و وضع او اکنون در نهایت بدبختی و انحطاط است. روی هم رفته چند ساعتی خوش گذشت. مخصوصاً راجع به انعکاس تاج گذاری در پرس دنیا خیلی گفتگو شد. واقعاً بهتر است این نمی‌شود. شاید تاج گذاری سبب شده باشد که لااقل ششصد میلیون نفر مردم جهان راجع به ایران مطلبی خوانده یا شنیده یا از تلویزیون دیده باشند. همین یک نتیجه را که از آن گرفته باشیم، نتیجه بزرگی است.

جمعه ۴۶/۸/۱۲

صبح سواری رفتم. ظهر در منزل ماندم. عصر [سر دنیس رایت]، سفیر انگلیس، دیدنم آمد مختصری راجع به عدن صحبت کردیم. گفت امیدوارم پیام من باعث ناراحتی شاهنشاه

نشده باشد که ما عدن را به جای دسامبر در نوامبر تحویل NFL می‌دهیم. به شوخی گفتم، ما شما را شناخته‌ایم که مردمی بی‌وفا هستید، این هم اشکالی ندارد. پدر شیوخ و فدراسیون را که در آوردید. [او] پیش بینی می‌کرد که به هر حال با خارج شدن قوای مصر از یمن در عربستان جنوبی اشکال مهمی پیش نخواهد آمد، مگر آن که بین دو گروه NFL با FLOSY دعوا بشود.<sup>۱۵۰</sup> و می‌گفت ما موضوع نگهداری قوا را در حدود عدن چنان که به شیوخ قول داده بودیم، عمل خواهیم کرد، ولی تعهدی که نسبت به آنها کرده بودیم که در هر حالی وارد عمل به نفع آنها بشویم، حالا نمی‌توانیم بکنیم، چون ممکن است رژیم فعلی از ما بخواهد بر علیه سعودیها وارد عمل شویم. به علاوه می‌گفت، در حدود صد میلیون لیره نیز کمک به آنها خواهیم کرد. اما از بابت خروج قوای مصر از یمن مطمئن بود که این دفعه درست می‌گویند. گفتم همه اینها ممکن است درست باشد، اما راجع به علاقه روسها به داشتن پایگاه در یمن یا عدن چه می‌گویید؟ گفت به نظر می‌رسد حالا آنها هم سخت نخواهند گرفت. به شوخی گفتم مگر با هم توافق نکردید؟ جواب داد، خیر، ولی آنها مایلند در سوماتالی جای پای باز کنند. واقعاً سیاستهای مضحک پیچیده غریبی است.

عصری شاهنشاه به مناسبت جشنهای تاج گذاری به دانشگاه [تهران] تشریف بردند. ضمناً از پیشرفتهای دانشگاه، نمایشگاهی ترتیب داده شده بود که جالب بود.

شنبه ۴۶/۸/۱۳

امشب درجه خستگی من وصف ناپذیر است. از ساعت ۶/۳۰ صبح که برخاسته‌ام تا اکنون که نصف شب است، نیم ساعت هم نیاسوده‌ام. ناهار را ظرف ۱۰ دقیقه خوردم و بعد از ظهر از ساعت ۲/۳۰ تا ۷/۳۰ پنج ساعت تمام در نمایشگاه کالای صنعتی ایران در رکاب شاه سرپا ایستاده بودم. ماشاءالله به این قدرت و این علاقه. هر کس در رکاب بود، از پا افتاد و شاهنشاه نمی‌خواستند یک غرفه را هم نادیده بگذرند. این روز دوم بازدید از نمایشگاه

<sup>۱۵۰</sup> National Liberation Front (NLF) از آغاز دهه‌ی ۱۹۶۰ خواستار استقلال عدن شد. در ۱۹۶۷ رقابت میان این جبهه و Front for the Liberation of Occupied South Yemen (FLOSY) به زد و خورد کشید. سرانجام در همین سال انگلستان از این منطقه خارج و فدراسیون عربستان جنوبی به رهبری NFL برپا شد.

بود و روز سوّم هم تشریف خواهند برد. با تمام خستگی، دل شادم، زیرا شاهنشاه واقعاً از پیشرفت امور صنعتی کشور سرحال بودند. در همان جا نمایشگاه ایرانی و آمریکایی اتم در خدمت صلح را هم بازدید کردیم. هر اسبابی که در آن جا بود، سؤال می فرمودند ما در دانشگاه بهتر از این را داریم یا نه؟ و اگر جواب منفی بود واقعاً آزرده می شدند. صبح هم شرفیاب شدم و کارهای جاری را به عرض رساندم.

شب کریم آقا خان و بیگم و سفیر پاکستان مهمان من بودند. سفیر پاکستان فوق العاده از این که روزنامه های ایران کتاب ایوب را انتقاد کرده اند ناراحت بود. گفتم، کلوخ انداز را پاداش سنگ است. شما که از دشمن ما تعریف می کنید و یک کلمه از آن همه محبت ایران و پشتیبانی ایران چیزی نمی گوید، پاداش شما همین است. می گفت ما در جشن تاج گذاری چنین و چنان کردیم. گفتم ما هم به این مناسبت از ملت پاکستان تشکر کردیم. فردا صبح، قبل از شاهنشاه، من به شیراز خواهم رفت.

پنجشنبه ۴۶/۸/۱۸

از صبح یکشنبه ۱۴-۸-۴۶ تا امروز در رکاب شاهنشاه به شیراز و صفحات جنوب رفتم. کارهای مهم انجام شد. یکی شروع ساختمان بزرگ دانشگاه پهلوی بود که خودم مقدمات آن را فراهم کرده بودم. این دانشگاه که اکنون نیز وضع بسیار عالی دارد و دارای دو هزار دانشجوست، دارای هشت هزار دانشجو در ده سال آینده خواهد شد. بنای آن بر طبق بهترین و اصولیترین دانشگاه های جهان می شود و ششصد میلیون تومان خرج خواهد داشت. پنج سال است (بعد از نخست وزیری من) که رئیس دانشگاه هستم و آن قدر پیشرفت حاصل شده که شاهنشاه باور نمی فرمودند. فرمودند، مگر آزمایشگاه های شما موزه است که این همه وسائل در آن گذاشته اید. عرض کردم، هنوز هم کم است، چون دانشگاه باید واقعاً دانشگاه باشد. به هر صورت در بازدید آن جا بسیار خورسند بودند و لوحه زرین زیر بنا را که به این صورت نوشته شده بود کار گذاشتند.

## بنام خدا

من محمّد رضا پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران اجازه ساختمان دانشگاه بزرگ پهلوی را در ۱۵ آبانماه ۱۳۴۶ صادر کردم.

من در نطق خودم عرض کردم که این جا با تخت جمشید برابری خواهد کرد و فکر می‌کنم که اغراق نگفته باشم. با این تفاوت که این یک مرکز جهانی‌ست.

کار مهمّ دیگر افتتاح اسکله بندر عباس بود که کشتیهای تا بیست هزار تن را می‌تواند پهلوی بدهد. خوشبختانه من سعادت داشتم وقتی نخست وزیر بودم کلنگ شروع ساختمان آن را بر زمین بزنم. قبل از من [علی] امینی نخست وزیر بود با افکار غریب و عجیب و با فکر خیانت به شاه، به زور آمریکاییها نخست وزیر شده بود. از کارهای اساسی او این بود که بگوید کارهای سابق، چه عمرانی و چه غیر عمرانی، بیهوده بوده. برای این که سیاست شاه را غلط جلوه بدهد، همه کارها را متوقّف کرد و گفت مملکت ورشکسته است. منجمله این کار هم متوقّف شده بود.<sup>۱۵۱</sup> من که درست برخلاف امینی فکر می‌کنم یعنی هم این شاه را قلباً دوست دارم و هم قلباً معتقدم که رژیم سلطنتی قوی هنوز برای این کشور لازم است، خواستم تمام کارهای امینی را نشان بدهم که روی غرض بوده است. به علاوه ما به خارجی چه کار داریم، چرا به آنها متکی باشیم؟ به امید خدا و به پشتیبانی شاه همه کارها را از نو شروع کردم، منجمله این پروژه صد میلیون دلاری بود. پرپر روز ثمره کارهای خودم را دیدم. پای پادشاه را بوسیدم و خدا را شکر گفتم. به علاوه راه آسفالت بندر عباس-کرمان-زاهدان نیز دست اقدام است. مطلب مهمّ دیگری که به عرض رسید وجود معادن عظیم مس در این منطقه نزدیک جاده آسفالت است که گویا از معادن کاتانگای کنگو هم عظیمتر باشد.<sup>۱۵۲</sup> مهندس انگلیسی شرکت ریوتینتو [Rio Tinto] که از بزرگترین شرکتهای کشف معادن جهان است، به شاه عرض کرد این هدیه ایست که خداوند برای تاج گذاری اعلیحضرت

<sup>۱۵۱</sup> نوشته‌ی علم با واقعیت همخوان نیست. اقتصاد کشور در اثر سیاست غلط دولتهای پیش از امینی موجب کمبود ارزی، تورّم و رکود شده بود. ن. ک. به یادداشت‌های علم، ج ۱، مقدمه‌ی ویراستار صص ۳۳-۳۵.

<sup>۱۵۲</sup> اشاره به معدن مس سرچشمه. شرکت ریو تینتو به سرمایه گذاری در این معدن علاقمند بود، ولی سرانجام دولت تصمیم گرفت خود بهره برداری آن را به عهده بگیرد.



فرستاده است. کارهای کوچک دیگری هم مثل افتتاح بیمارستانها و دبیرستانها و استادیومها در این سفر انجام شد. [شیخ راشد و شیخ احمد] شیوخ دویی و قطر نیز در بندر عباس و شیراز شرفیاب شدند. روی هم رفته به شاهنشاه خیلی خوش گذشت.

علاوه بر همه اینها فرصت داشتیم گردش زیاد برویم. ساعتها تنها با شاهنشاه بودم و نسبت به مسائل بین المللی مخصوصاً موضوع خلیج فارس که به زودی باید با [گورون وی رابرتز]<sup>۱۵۲</sup> وزیر انگلیس که به تهران می آید گفتگو کنیم، مذاکره شد. از جمله تصمیمات دیگر این بود که چه دلیل دارد ما خودمان را پای بند این کار داشته باشیم که روزنامه‌های خارج در باره ایران چه می‌نویسند. هر چه می‌خواهند بگو بنویسند، بنا بر این قدغن خواهیم کرد از جرائد خارجی هیچ مطلبی در رادیو و تلویزیون و جرائد ما نقل نشود، ولو این که خوب باشد. کما این که اخیراً واقعاً آن چه در باره ایران می‌نویسند، عالی‌ست، با وصف این بی‌ارزش است.

امروز به سلامتی مراجعت شد. فقط شاهنشاه مختصری سرماخوردگی پیدا کرده بودند.

جمعه ۴۶/۸/۱۹

صبح سواری رفتم، خوش گذشت. سر ناهار شرفیاب شدم. عرایضی کردم، توشیحاتی فرمودند و نامه‌ها ارسال شد. بعد از ناهار مذاکره [ای] پیش آمد که حاکی از سوء ظن شاه بود. خیلی بر من گران آمد. تعجب کردم و تعجب می‌کنم که چه طور هنوز به صمیمیت من گاه گاه ممکن است شک ببرد. این ناشی از وضع روحی خودشان و زندگی زیر دست یک پدر مقتدر ظنین است. به هر صورت جداً ناراحت و گله‌مند شدم. امشب بسیار ناراحت هستم، به طوری که تمام شب در مهمانی والاحضرت شهناز به مناسبت آخرین دوره فیلمهای کودکان خیلی بد گذشت. حالا ساعت یک صبح با کمال ناراحتی می‌خوابم.

<sup>۱۵۲</sup> گورون وی اُون رابرتز (Goronwy Owen Roberts) (۱۹۱۳-۱۹۸۱) از ۱۹۶۷ تا ۱۹۶۹ وزیر دون پایه در وزارت

امور خارجهی انگلستان بود.

شنبه ۴۶/۸/۲۰

صبح شرفیاب شدم. سرماخوردگی شاهنشاه به شدت باقی بود. ولی روحیه شاه نسبت به دیروز بهتر است. من خودم را آلوده به کارهای دیروز و صحبت‌های دیروز نکردم. مطالب جاری عرض شد. جواب گرفتم. فقط گفتم، مناسب نمی‌دانم در مهمانی وزیر خارجه و سفیر انگلیس حضور پیدا کنم. این دو مهمانی به مناسبت ورود وزیر مشاور دولت انگلیس بود.

عصر و شب به کارهای جاری گذشت.

یکشنبه ۴۶/۸/۲۱

صبح شرفیاب شدم، ولی آخر وقت، زیرا اول وقت وزیر انگلیس و سفیر آن کشور شرفیاب بودند. شرفیابی [آنان] مفصل شد، سه ساعت طول کشید، زیرا مسائل خلیج و غیره مطرح بود، ولی من شرفیاب نبودم. تعجب این جاست بعد از آن که من شرفیاب شدم، شاهنشاه هیچ از مذاکرات نفرمودند، در صورتی که قاعدتاً همیشه بر سیل حکایت این مسائل را می‌فرمایند. لابد بعداً خواهند فرمود.

عصری برای وزیر فرهنگ عربستان سعودی مهمانی داشتم. قرارداد نهائی ساختمان دانشگاه طب ریاض و بیمارستان آن جا را قرار است با ایشان امضاء کنیم. مقدمات از هر حیث فراهم است. این قرارداد وسیله دانشگاه پهلوی بسته می‌شود و یکی از کارهای اساسی و سیاسی ماست. بعد از قطع روابط [سیاسی] عربستان و مصر، سال قبل دانشگاه‌های مصر شاگردان سعودی را اخراج کردند. ما برحسب [امر] شاهنشاه آنها را پذیرفتیم و در همین ضمن قرار دادیم که دانشگاه پهلوی در آن جا دانشکده طب و یک بیمارستان مجهز بسازد. انگلیسیها خواستند رقابت بکنند شکست خوردند. قدری هم ناراحت هستند، هنوز هم تلاش می‌کنند. بعضی شاهزادگان سعودی را تحریک و تحریض می‌کنند، ولی دیر است، کاری از پیش نمی‌برند.<sup>۱۵۴</sup>

<sup>۱۵۴</sup> تلاش ایران در این زمینه سرانجام با شکست رو به رو شد.

دوشنبه ۴۶/۸/۲۲

صبح برای کارهای جاری شرفیاب شدم. بعد [اعضای] شورای عالی تاج گذاری شرفیاب شدند، سگه گرفتند. تیمسار [سپهد مرتضی] یزدان‌پناه نطقی کرد و در آن مخارج تاج گذاری را که دویست و پنجاه میلیون ریال شده است عرض کرد، چون بعضی روزنامه‌های خارجی نوشته بودند که بیش از صد میلیون دلار است. مخصوصاً رقم را اعلام کردیم، به علاوه نصف بیشتر این مخارج تعمیرات اساسی کاخ گلستان و اثاثیه‌ای است که باقی می‌ماند.

صبح شاهنشاه قدری از خانواده (غیر از شهبانو)، خانواده نسبی، شکایت داشتند و حق داشتند. واقعاً این شخص را اذیت می‌کنند و نمی‌دانند که اگر نباشد، نه تنها آنها هیچ ندارند، ایران هیچ ندارد.

شب مهمانی عربستان سعودی، به سفارت آنها رفتم.

سه شنبه ۴۶/۸/۲۳

صبح شرفیاب شدم، کارهای جاری را به عرض رساندم. بعد قرارداد تأسیس دانشکده و مطبخخانه در ریاض را با وزیر [فرهنگ] عربستان امضاء کردم. قدم مهمی بود، آثار آن بیست سال آینده در سیاست این منطقه هویدا خواهد شد.

بعد از ظهر [به جلسه] هیئت امنای دانشگاه آریامهر رفتم. شب به مناسبت ورود رئیس مجلس کشور رومانی در هیلتون رئیس مجلس ما مهمانی کرده بود، همچنین وزیر آموزش به مناسبت مهمانهای عرب. [به] هیچ کدام نرفتم، چون روحیه‌ام خوب نبود هنوز از این که چند شب پیش احساس کردم شاه صد در صد مرا نشناخته است، رنج می‌برم، در صورتی که من نسبت به او پاک باز یا بهتر بگویم پاک باخته‌ام. بس روحیه‌ام خراب بود، از دوستان خواهش کردم مجلس انسی فراهم کنند. به قول حافظ:

کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را

هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی

گو این که می‌گویند این غزل از حافظ نیست، یعنی عقیده دکتر [پرویز] نائل خانلری دوست عزیزم، این است که این از اضافات دیوان حافظ است. باری مجلس بدی نبود، ولی من چندان عیش نکردم، زیرا دوست من این جا نیست. باز هم به قول حافظ:

امروز شمع انجمن دلبران یکی است      دلبر اگر هزار بود دل بر آن یکی است

از اخبار خارجی مهم امروز احتمال کودتا در سوریه است که ممکن است دولت بعثی را ساقط کند، همچنین نزدیکی جمهوری یمن بعد از کودتا با سلطنت طلبان.

#### چهارشنبه ۲۴/۸/۴۶

امروز تمام وقت به ناراحتی گذشت. اول صبح یک متقاضی سمج که تقاضای بی‌ربطی از شاه دارد، سر صبحانه زندگی را بر من تلخ کرد. بعد از آن، کارها یکی بعد از دیگری خراب شد، منجمله گزارش رسید شوفاژ کاخ گلستان که به تازگی کار گذاشته‌ایم، هنوز به کار نیفتاده و به درد آمدن رئیس جمهور بلغارستان نمی‌خورد و از این قبیل خبرهای بد که گرچه کوچک است، ولی خسته کننده نیز هست.

بعد شرفیاب شدم. شرفیابی خوب بود، ارباب عزیزم سرحال بود، ولی باز هم نخواستم گله دو روز گذشته را بکنم. نامه مفصلی برای [لیندون] جانسون، رئیس جمهور آمریکا، دیکته فرمودند. خلاصه‌اش این بود که اولاً به شرکتهای نفتی توصیه کنید بهتر با ما کنار بیایند، اگر کمک مالی نمی‌کنند، لااقل استخراج ما را بالا ببرند. البته از آن چه تعهد کرده بودند حالا هم بهتر است، یعنی گفته بودند ۱۱٪، حالا ۲۰٪ است. ولی ما انتظار داشتیم حداقل [میزان صادرات نفت ایران] بعد از جنگ اعراب و اسرائیل به ۳۰٪ برسد. اول هم این قول را داده بودند، بعد در کنفرانس خرطوم که اعراب تصمیم به باز کردن نفت برای غرب گرفتند، نفتها هم برای ما دبه کردند و به آن نسبت مورد نظر ما عمل نمودند. ثانیاً برای خرید اسلحه که در ظرف پنج سال آینده هفتصد میلیون دلار خواهد بود، به ما اعتبار بدهید. اگر ندهید، ناچاریم با وضع خاورمیانه از جای دیگر اعتبار بگیریم. شاید این موضوعات را شاهنشاه با وزیر انگلیس مذاکره فرموده بودند، درست نمی‌دانم، چون چیزی نفرمودند. البته در این نامه وضع خاورمیانه را کاملاً تشریح فرمودند و در آخر هم اظهار امیدواری فرمودند

ای کاش هرگز کشور من و شما چنین احتیاجاتی نداشته باشد، ولی حالا چاره نیست. نسبت به گرفتن طیارات خوب، ولو کم باشد، نیز تقاضا فرمودند.

ناهار پیش والا حضرت شهناز صرف شد که نسبت به کار ایشان راجع به محصلین رسیدگی کنم. عصری هم در رکاب شاهنشاه به دانشگاه آریامهر رفتم. شب منزل ماندم و به کارها رسیدگی کردم. الآن پنج ساعت است کار می‌کنم، هنوز تمام نشده است. با والا حضرت اشرف صحبت می‌کردم، با تلفن گفتند به خدا سکتة خواهی کرد، این قدر کار چیست.

یکشنبه ۴۶/۸/۲۸

پنجشنبه بعد از ظهر در رکاب مبارک گردش رفتیم. بعد برای سه روز به شمال برای استراحت رفتیم. چون دو روزه تعطیل بی‌کار بودند، با اکراه اجازه فرمودند بروم، ولی خودم بسیار خسته شده بودم، ناچار بودم بروم. دو روز شکار رفتم، چند قرقاول خروس عالی شکار کرده بودم که امروز عصر پس از مراجعت خودم شرفیاب شده، تقدیم کردم. اظهار مرحمت فرمودند.

از اخبار مهم خارجی امروز تنزل قیمت لیره انگلیسی است. وضع اقتصادی خراب آنها و بخصوص عقب ماندگی صنعتی آنها اینجاب می‌کند برای تشویق صادرات قیمت لیره را پایین بیاورند، ۴۰ سنت آمریکایی قیمت را پایین آوردند، یعنی لیره از ۲/۸۰ دلار به ۲/۴۰ تنزل یافت. جز دانمارک و اسرائیل و سوئد، ممالک دیگر در قیمت پول خودشان تغییری ندادند و اعلام کردند که تغییر هم نخواهند داد.

دوشنبه ۴۶/۸/۲۹

صبح به کاخ گلستان رفتم، بازدیدی به عمل آوردم. چون [گئورگی ترایکوف]<sup>۱۵۵</sup> رئیس جمهور بلغارستان، مهمان بود و عصری وارد می‌شد، خواستم بازدید آخری را به عمل بیاورم. بعد برگشتم شرفیاب شدم، کارهای جاری عرض شد. تلگرافات خارجی را امضاء فرمودند. پیام مهمی از جانسون، رئیس جمهور آمریکا، رسیده بود که آقای [اورل] هریمن

<sup>۱۵۵</sup> Georgei Traikov Girouski (۱۹۷۵-۱۸۹۸)، از ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۱ رئیس دولت بلغارستان بود.

که عازم پاکستان است، سر راه شرفیاب می‌شود و موضوع شرایط [جانسون را]<sup>۱۵۶</sup> برای صلح ویتنام به عرض خواهد رساند. هنوز شاهنشاه سعی دارند راهی بیابند، خدا کند توفیق حاصل کنند. مقام ما در جهان خیلی بالاتر و بالاتر خواهد رفت. قرار شد چهارشنبه، هریمن که سفیر سیار آمریکا و نماینده شخص رئیس جمهور است و برای افتتاح سد مانگلا<sup>۱۵۷</sup> [Mangla]ی پاکستان به آن جا می‌رود، با شاهنشاه نهار بخورد و در این زمینه و مسائل دیگری که مورد مذاکره شاهنشاه و رئیس جمهور در سفر سه ماه قبل بوده است، مذاکره به عمل بیاورند. نهار خصوصی خواهد بود، فقط سفیر آمریکا حضور خواهد داشت.

بعد از ظهر رئیس جمهور بلغارستان وارد شد. امشب هم مهمانی شام به افتخار او بود، خوب برگزار شد.

سه شنبه ۴۶/۸/۳۰

صبح شرفیاب نشدم، در عوض قرارداد با دانشگاه اشتوتگارت راجع به تأسیس شعبه الکترونیک در دانشگاه پهلوی را امضاء کردم. در این ضمن تلفنی از [هوشنگ] انصاری، سفیر ما در واشینگتن، رسید که بهتر است نامه جانسون را ندهم، زیرا مقدمات کمک فراهم است. چرا شاهنشاه دوباره منت بکشند؟ این بود که فوری برای دو سه دقیقه شرفیاب شدم، مطلب را عرض کردم. فرمودند، مانع ندارد که نامه را برسانند. به این جهت باز هم گفتم برسان. حق با شاهنشاه بود، به هر صورت رئیس جمهور در جریان باشد بهتر است. به خصوص که این رئیس جمهور از مکاتبه مستقیم با رؤسای کشورها خوشش می‌آید.

بعد از ظهر [آرمین میر]، سفیر آمریکا، دیدنم آمد. مختصری گله از خریداری مجذد اسلحه از شوروی می‌کرد، به خصوص که میزان آن زیاد و بالغ بر چهل میلیون دلار است. گفتم به شما چه ربطی دارد؟ خجالت کشید. می‌گفت میل ندارم امپرسیون خوبی که بعد از سفر

<sup>۱۵۶</sup> در یادداشت «مرا» نوشته شده است.

<sup>۱۵۷</sup> در یادداشت به اشتباه «انگولا» نوشته شده است. این سد بر روی رودخانه جهلم در ۱۶۰ کیلومتری جنوب شرقی اسلام آباد بسته شده است.

آمریکای شاهنشاه پیدا شده، خراب بشود. به علاوه ما به زحمت سناتورها را حاضر به معامله کرده‌ایم، حالا رَم خواهند کرد. گفتم به هر صورت ما سیاست مستقل خودمان را تغییر نمی‌دهیم. قدری راجع به نفت صحبت کرد. گفتم آن وقت که اعراب نفت را قطع کردند، شرکتها چه التماسی که نمی‌کردند. بعد از کنفرانس خرطوم مطلب تمام شد. اگر ما آن وقت مختصر همراهی با اعراب کرده بودیم، پدر غرب در می‌آمد، حتی شما هم نمی‌توانستید نفت اروپا را برسانید. تصدیق کرد، ولی می‌گفت ما نمی‌توانیم زیاد به شرکتها فشار بیاوریم. این را راست می‌گوید. در آمریکا دولت کم و بیش اسیر دست صنایع سنگین مثل نفت و فولاد و پتروشیمی و غیره است. سناتورها هم که جای خود دارند. شب در رکاب شاهنشاه با رئیس جمهور بلغارستان به تأثر رودکی رفتیم. بد نبود. حالا یک صبح است.

#### چهارشنبه ۴۶/۹/۱

صبح به کارهای جاری رسیدم، بعد شرفیاب شدم. ابتدا طرح مدال تاج گذاری را که منعکس کننده ۱۲ ماده انقلاب شاهنشاه بود، به عرض رساندم. بعد نامه‌های خصوصی را که از دوستان رسیده بود (معمولاً این نامه‌ها به آدرس من می‌رسد) عرض کردم. خیلی خوشحال شدند. همه را ملاحظه فرمودند.

بعد مذاکرات سفیر آمریکا را به تفصیل عرض کردم. فرمودند، به هر صورت او را احضار کن و بگو اگر اسلحه ندهید و احتیاجات ما را رفع نکنید، از جای دیگر خواهیم خرید. راجع به نفت هم بگو ما آسوده نخواهیم نشست.

بعد از ظهر در رکاب شاهنشاه باز هم به دیدن چند غرفه‌ای که از نمایشگاه صنایع وطن باقی مانده بود، رفتیم. با آن که شاهنشاه سرما خورده‌اند، باز هم یکایک را با دقت ملاحظه فرمودند. این واقعاً جای شگفتی و تحسین است و حکایت از علاقه قلبی این مرد به عظمت ایران می‌کند. سه ساعت طول کشید. فوراً منزل آمده، لباس عوض کردم و به مهمانی رئیس جمهور بلغارستان رفتیم. ماشاءالله باز هم تا ساعت ۱۲ شب نشستند و صحبت فرمودند. الان

که منزل آمده‌ام، ساعت یک صبح است و از خستگی کلافه هستم، زیرا از هفت صبح تاکنون فرصت این که یک ساعت حتی بنشینم نکرده‌ام.

پنجشنبه ۴۶/۹/۲

امروز صبح به کارهای جاری رسیدم و شرفیاب نشدم، ولی شاهنشاه تلفن فرمودند که عصری باید گردش برویم. عرض کردم، زکام دارید. فرمودند، مانع ندارد. یک خجالت عجیب امروز دامنگیرم شد. از دفتر شهبانو خبر داده بودند که ساعت ۱۱ شرفیاب شوم. دعوتنامه را به منزل فرستاده بودند، بنابراین دخترم خبر نداشت، یادآوری نکرد و من شرفیاب نشدم. بی‌نهایت منفعل و خجل شدم. حضورشان امشب سر شام عرض کردم. این قدر خانم خوبی‌ست که فرمودند، به شما کار زیادی هم داشتم، ولی مانع ندارد. البته حس کردند که خیلی ناراحت هستم.

از اخبار مهم خارجی این که قطعنامه انگلیس در شورای امنیت راجع به صلح خاورمیانه به تصویب رسید. نکات مهم آن، قطع حالت جنگ و حق حیات همه دول است که البته منظور اسرائیل می‌باشد و باز نگاه داشتن راه‌های آبی و برگشتن قوای اسرائیل به مرز خودشان. کار عدن هم در ژنو به پایان می‌رسد و بالأخره با تخلیه یمن از قوای مصر، انگلیسیها آن جا به وسیله ارتش در پشت پرده، و FLN روی صحنه، نفوذ خودشان را حفظ می‌کنند. FLOSY که دست نشانده مصر بود، عملاً کنار گذاشته می‌شود و بکلی FLN [با این گروه] قطع [رابطه] کرد.

عصری سه ساعت در رکاب شاه بودم. از هر دری سخن رفت و بسیار هم خوش گذشت. دوباره سرماخوردگی‌شان برگشت نکند، خوب است. سر شام هم بودم. امشب زود منزل آمده، قصد دارم بخوابم.

جمعه ۴۶/۹/۳

صبح سواری رفتم. ظهر سفیر ما در واشینگتن، [هوشنگ] انصاری، که برای سه روز جهت اصفاء اوامر شاهانه آمده است که مذاکرات با جانسون را دنبال کند، پیش من آمد. عجیب از



دست اردشیر [زاهدی] وزیر خارجه گله‌مند بود. اگر آن چه که می‌گفت راست باشد، واقعاً این پسر دیوانه است. عجیب این است که نامه [ای] از [عبّاس] آرام سفیر ما در لندن دارم که عین این شکایات را از وزیر خارجه دارد و همچنین از سفرای دیگر به گوشه و کنایه. خدا عاقبت این بچه را که خیلی هم دوست دارم به خیر کند. معلوم می‌شود برای این کار کوچک است.

ظهر و شام حضور داشتم. شاهنشاه از بارندگی همه جایی این دو روزه خیلی خوشحالند، ولی زکام باقی‌ست و ناراحت هستند. با وصف این فردا به مرکز<sup>۱۵۸</sup> اتمی دانشگاه [تهران] خواهند رفت.

امشب چهار پنج ساعت به کارهای عقب افتاده رسیدم. نامه مفصلی به آرام نوشتم. خواهش کردم هر طور هست با اردشیر کنار بیاید، ولی می‌دانم نخواهد شد.

شنبه ۴۶/۹/۴

شرفیاب شدم. کارهای جاری عرض شد. اوّل وقت [حسین العبدالله]، سفیر لبنان، به دیدنم آمده بود، مطالبی گفته بود که عرض کردم. بعد از ظهر به افتتاح رآکتور اتمی تشریف بردند. چنان که پیش بینی می‌کردم، سرمای مفصلی خوردند، زیرا از اتاقهای گرم به محیط سرد تشریف می‌بردند. خیلی ناراحت شدند، امشب سر شام خیلی شکایت بیشتری از گلو درد می‌فرمودند. ضمناً مرا کنار کشیدند فرمودند، به اردشیر [زاهدی] وزیر خارجه ابلاغ کن این چه نوع رفتاریست که با سفرا داری؟ مگر اینها نوکر تو هستند؟ باید خیلی سعی و دقت بکنی. اینها نماینده من هستند. تو هیچ حق مداخله نامشروع در کار آنها نداری. معلوم شد انصاری شکایت کرده است. من می‌خواهم فردا با اردشیر صحبت بکنم. نمی‌دانم چه بگویم. امشب بر حسب تصادف زود به منزل آمده می‌خوابم. از وقایع مهم خارجی نطق ناصر است که باز هم عرّ و تیز کرده و غرب و اسرائیل را به جنگ تهدید نموده است و ادعا کرده از لحاظ نظامی قویتر از قبل از جنگ با اسرائیل است، زیرا روسها به او کمک کرده‌اند. صبح

<sup>۱۵۸</sup> در یادداشت «نمایشگاه» نوشته شده است.

در این خصوص خیلی در پیشگاه شاهانه صحبت شد. فرمودند، به سفرای غربی بگو این است ناصری که شما خیال می‌کردید خودش را تعدیل کرده است.

یکشنبه ۴۶/۹/۵

صبح اول به کارهای جاری رسیدم، بعد شرفیاب شدم. گزارش [رضا] فلّاح را در مورد مذاکراتی که با کمپانیهای نفتی در مورد اضافه استخراج نفت کرده است، به عرض رساندم. هم چنین در مورد این که کمپانیهای عضو کنسرسیوم که احتیاج بیشتر به نفت دارند، بتوانند بدون رعایت مقررات داخلی کنسرسیوم، نفت بیشتر ببرند، مذاکره کرده است که قابل توجه بود. اوامری دادند، ابلاغ کردم. بعد او برای شرکت در کنفرانس اوپک به وین رفت و دستور مضحک و محرمانه [ای] که دارد این است که نماینده لیبی را تحریک به داد و فریاد علیه شرکتهای نفتی کند. زیرا لیبی که در مدیترانه است، اکنون نفت فراوانی دارد و به آسانی و هم چنین ارزانی می‌فروشد. بنا بر این کمپانیهای بزرگ حاضر شده‌اند هر چه بیشتر نفت او را استخراج کرده و ببرند. اگر قدری بترسند که او هم مثل کشورهای عرب احمق بعداً سر قیمت و این حرفها بازی در خواهد آورد، در انعقاد قراردادهای طویل‌المدت تأمل خواهند کرد که البته به نفع ماست.<sup>۱۵۹</sup>

ظهر سر ناهار شرفیاب بودم که [به افتخار] رئیس جمهور بلغارستان بود. معلوم می‌شود خیلی تحت تأثیر پیشرفتهای همه جانبه کشور ما قرار گرفته‌اند.

<sup>۱۵۹</sup> نفت لیبی به علت کیفیت خوب و موقع جغرافیایی آن مورد توجه مصرف کنندگان بود. ارزانی نسبی قیمت آن نیز به این علت بود که شرکتهای تولید کننده، طبق قرارداد، حق داشتند نفت را به قیمت بازار (realized price) محاسبه کنند، در حالی که نفت خلیج فارس در محاسبه تقسیم سود با کشور میزبان، به قیمت رسمی (posted price) که بالاتر از قیمت بازار بود، منظور می‌شد. دو سال بعد با کودتای ارتش لیبی و روی کار آمدن سرهنگ قذافی به این تفاوت در قیمت گذاری پایان داده شد. رضا فلّاح که کارشناس برجسته‌ای بود و به وضع بازار بین المللی نفت آشنایی کامل داشت، این نکته را به خوبی می‌دانست و روشن نیست چه گونه به شاه تلقین کرده که می‌تواند با اغوای نماینده‌ی لیبی، موجب کاهش تولید نفت لیبی به سود ایران شود و تولید کنندگان دیگر خلیج فارس از آن بهره‌ای نبرند.

امشب سفیر آمریکا مهمان من بود. او امر شاهانه را ابلاغ کردم. جوابهایی داد که فردا به عرض خواهم رساند و امشب چون خیلی خسته هستم نمی‌توانم بنویسم. فردا خواهم نوشت. تا حالا که ساعت ۱/۳۰ صبح است، حرف زدیم.

دوشنبه ۴۶/۹/۶

صبح رئیس جمهور بلغارستان رفت، با تشریفات رسمی. بعد در هلیکوپتر در رکاب شاهنشاه به کاخ نیاوران رفتیم، مذاکرات دیشب را عرض کردم. خلاصه‌اش این است که سفیر آمریکا نمی‌داند جواب نامه جانسون که شاهنشاه از او هشتصد میلیون دلار اعتبار جهت احتیاجات نظامی در پنج سال خواسته‌اند، چه خواهد بود. ثانیاً نمی‌داند این موضوع که اعتبارات آمریکا برای مدت کم از ۳ تا ۵ سال است با ربح صدی ۶ که نسبت به ۳/۷٪ گذشته خیلی بالاست خواهد بود یا نه. ثالثاً این که تصور می‌کند هشتصد میلیون دلار خرید اسلحه برای ایران زیاد است و می‌گوید [اورل] هریمن که به پاکستان رفته بود، ایوب خان فقط دویست تانک خواسته است. شما دو هزار تانک [برای] چه می‌خواهید.

اینها را عرض کردم. فرمودند، اولاً باید هر چه زودتر جواب مرا بدهید که بدانم چه می‌کنم. اگر ندادید از جای دیگر خواهم گرفت. ثانیاً چه طور به ترکیه دو هزار تانک مجانی می‌دهید، من که می‌خواهم بخرم به من نمی‌دهید. ثالثاً ایوب از چین تانک گرفته، به انگلیس هم سفارش داده، بقیه را که دویست تانک است از شما می‌خواهد. راجع به مصر و عراق که روسها چه می‌دهند، خودتان از من بهتر مطلع هستید. فرمودند، او را همین امروز دوباره بخواه و صحبت کن و بگو البته من ترجیح می‌دهم از شما جنس بخرم، ولی اگر ندادید از جای دیگر خواهم خرید. مثلاً می‌خواهم کارخانه موتور سازی از انگلیس بیاورم و تانک را همین جا بسازم. این بود که مجدداً سفیر را خواستم و امشب باز دو ساعت صحبت کردیم. شرح را فردا خواهم نوشت، چون بی‌نهایت خسته هستم.

سه شنبه ۴۶/۹/۷

صبح شرفیاب شدم (بعد از انجام کارهای جاری اوّل وقت). صحبت‌های سفیر آمریکا را عرض کردم. خلاصه این بود که اولاً هراس دارد که ما می‌خواهیم او را کنار دیوار بگذاریم و به محض این که گفت نه، با روسها وارد معامله شویم. دوّم این که از حسن نیت ما که به آمریکا ارجحیت می‌دهیم، به ظاهر تشکر می‌کرد. و سوّم این که می‌گفت وضع ما با دموکراسی عجیبی که داریم، اجازه نمی‌دهد من بتوانم به زودی جواب بدهم که ما می‌توانیم این اعتبار را در اختیار شما بگذاریم یا نه. مدتی هم در خصوص روابط ایران و عربستان که مورد علاقه آمریکاست صحبت می‌کرد و می‌گفت عربها از شما گله مندند زیرا خطّ میانه خلیج را برای تعیین حدود [حوزه‌های] نفت [خیز] تعیین نمی‌کنید.

جریان را عرض کردم. فرمودند، به هر صورت باید جواب بدهد. بعد از شرفیابی مستشار نظامی ما که آمریکایی است<sup>۱۶</sup> و روز پنجشنبه شرفیاب خواهد شد، خودش هم شرفیاب بشود. ولی چند نکته را از او پرس. بگو مرد، تو سفیر آمریکا در دربار ما هستی، چرا برای عربها دلسوزی می‌کنی؟ عرض کردم، منظورش این است که بین ایران و عربستان خوب است تفاهم بیشتری باشد، زیرا این امر برای خلیج اهمیت دارد. ولی حقّ به شاهنشاه می‌دهم و سفیر را خواهم خواست و شدیداً به او حمله خواهم کرد. حدود ظهر [حسین العبدالله] سفیر لبنان و هیئت حسن نیت لبنان را که بعد از قطع رابطه سیاسی پیش ما آمده‌اند پذیرفتم که بعد باید شرفیاب شوند. مردمان فهمیده [ای] بودند.

امشب شاهنشاه اظهار مرحمت فرمودند و شام به منزل دخترم آمدند. خیلی لطف زیادی بود، بسیار هم خوش گذشت، ولی شهبانو خوشحال نبودند. ضمن مهمانی علیاحضرت فرمودند، گرچه این جا به ما خوش می‌گذرد، ولی هیچ جا کیفیت ایوان باغ ارم در شیراز را ندارد. عرض کردم، حالا که دو اتاق بسیار شیک و عالی برای شما در آن جا می‌سازم که انشاءالله در آتیه بیشتر خوش بگذرد. شاهنشاه فرمودند، تو که عوض خواهی شد و دیگر رئیس دانشگاه نخواهی بود. عرض کردم، می‌دانم، ولی به هر صورت منزل برای علیحضرت همایونی ست و می‌ماند، من که اهمیت ندارم. علیاحضرت برآشفتند و به

<sup>۱۶</sup> منظور رئیس گروه مستشاران نظامی آمریکا در ایران است.

اعلیحضرت فرمودند، چرا هر جا که درست می‌شود خرابش می‌کنید، چرا علم را بر می‌دارید؟ فرمودند، علم دیگر با این همه کار که این جا دارد نمی‌رسد. من فرمایش شاهنشاه را تصدیق کردم، ولی دلیل این کار را خودم می‌دانم! اواخر ایّامی که حسب الامر شاهنشاه نخست وزیر بودم، بعد از همه جنگها که با آخوند و مرتجع و توده‌[ای] و چپی کرده بودیم، در نهایت موفقیت بودیم و برنامه‌های انقلابی شاهنشاه با نهایت قدرت به نتیجه رسیده بود. همه مردم هم بعد از کابینه [علی] امینی که عملاً همه کارها را به حال رکود انداخته بود و همه شناخته بودند که نوکر آمریکاییهاست،<sup>۱۶۱</sup> از جریان کارها راضی بودند. خزانه هم معمور بود. هیچ کس خیال نمی‌کرد دولت رفتنی باشد مگر خودم، و همین طور هم بود. یک شب که در نهایت خوشحالی هیئت دولت داشتیم، من احضار شدم برای شام و بعد تکلیف به استعفا فرمودند که فوری اطاعت شد و خیلی طرف توجه قرار گرفت. خود شاهنشاه هم تصور نمی‌فرمودند به این آسانی مطلب را هضم کنم، ولی من منتظر بودم و دلیلش را هم خودم می‌دانستم زیرا الملک عقیم. به هر صورت بعد از من [حسنعلی] منصور آمد و آن قدر ثقیل الهضم برای مردم بود که کشته شد، یعنی او را ترور کردند. این مسائل را در خاطرات دیگرم تجزیه و تحلیل خواهم کرد، یعنی در خاطرات نخست وزیری و قبل از آن. اما این مطالب را می‌نویسم، نه برای این است که ناراضی هستم. شاه را دوست می‌دارم و او را تا حدّ پرستش دوست دارم، و جودش برای کشور مغتنم است. بالأخره واقعاً در این مقام یگانه است. اینها که می‌نویسم درس تاریخ است و غیر قابل اجتناب، زیرا جبر قدرت و تاریخ است.

#### چهارشنبه ۴۶/۹/۸

امروز به واسطه بی‌خوابی دیشب، دیر از خواب برخاستم. با وصف این ساعت ۱۰ صبح شرفیاب شدم. یک نامه به [لیندون] جانسون، رئیس جمهور آمریکا، مرقوم داشته و توشیح

<sup>۱۶۱</sup> چنین اتهامی به علی امینی بی پایه و بازتاب ناخورسندی شاه از اوست. رفتار امینی که در دوران نخست وزیری خود کوشید از مداخله‌ی شاه در کارها بکاهد، از دید این یک نابخشودنی بود. ن. ک. به یادداشتهای علم، ج ۱،

فرمودند، دیگری به ملک فیصل. نامه جانسون در خصوص مذاکرات [اورل] هریمن بود و نامه ملک فیصل در مورد خط میانه خلیج و موضوع ذخایر نفتی متنازع فییه. نامه ملک فیصل را مبهم جواب دادیم و گفتیم این جا باید به صورت مشترک بهره برداری شود، در صورتی که قبلاً پروتکل با آنها امضاء کرده‌ایم. در موقع امضاء این پروتکل که به اغوای کارکنان شرکت نفت و مخصوصاً [فتح‌الله] نفیسی بود، من دوست خودم [ابوالفتح] محوی را که در شرکت نفت پان آمریکن [است]، فوری به ژنو فرستادم (شاهنشاه آن وقت ژنو تشریف داشتند) و عریضه عرض کردم که در این منطقه به قول شرکت پان آمریکن ذخایر عظیمی است و این پروتکل بی مطالعه امضاء می‌شود. خود محوی توضیح عرض خواهد کرد. نفهمیدم در آن جا چه کسی مانع شد که محوی شرفیاب شود. به هر صورت کار از دست رفت. با آن که پروتکل به امضاء مجلسین و مراجع قانون گذاری ما نرسیده، به هر حال آتویی در دست سعودیهاست که از یک طرف هم ما می‌خواهیم با آنها رابطه نزدیک و دوستانه را حفظ کنیم.<sup>۱۶۲</sup>

بعد از ظهر به کارهای جاری گذشت. شاهنشاه امشب فروشگاه بزرگی را افتتاح فرمودند که در تقلیل قیمتها مؤثر خواهد بود. دیشب نمایندگان کنسرسیوم نفت به تهران آمده‌اند که در مورد تقاضای ما دائر بر اضافه استخراج مذاکره کنند. فردا قرار شد شرفیاب شوند، ولی خیلی مساعد نیستند.

از اخبار مهم جهانی یکی اعلام استقلال عدن است به دست NFL که با انگلیسیها کنار آمدند. دیگری برکناری و استعفای [رابرت] ماک نامارا وزیر دفاع آمریکا که قطعاً در سیاست جنگی آمریکا در ویتنام مؤثر خواهد بود.

پنجشنبه ۴۶/۹/۹

صبح [طیب حسین] سفیر پاکستان دیدنم آمد، وضع ایوب خان را تشریح کرد. می‌گفت با آن که جراید ایران به او بد نوشته‌اند، ولی ایوب می‌گوید که دولت ایران آن قدر مهم است که من نباید این چیزها را به دل بگیرم. به قول عربها «نعم المودب الدهر». به علاوه مقداری

<sup>۱۶۲</sup> داوری علم در این زمینه واقع بینانه نیست. ن. ک. به پانویس یادداشت ۴۶/۲/۵.

فحش به وزیر خارجه خودشان، [شریف الدین] پیرزاده،<sup>۱۶۳</sup> داد که طرفدار عربهاست و ایوب را [به] بد راهی می‌برد. ایوب هم حالا این را می‌داند، متها نمی‌تواند به این آسانی فعلاً برکنارش کند. پیامهایی از طرف یحیی [خان]<sup>۱۶۴</sup> رئیس ستاد [ارتش] پاکستان و [ژنرال محمد] موسی [خان هزاره]<sup>۱۶۵</sup> فرماندار کل پاکستان [غربی]<sup>۱۶۶</sup> آورد که شیعه هستند و طرفدار ایران و حتی نفوذ ایران در پاکستان. راجع به کتاب ایوب می‌گفت این را هم اشخاصی مثل [شریف الدین] پیرزاده برای او نوشته‌اند و خودش تقصیری ندارد. تقاضایی هم راجع به خرید تانک (تانکهای فرسوده ما) داشت که دوست عدد از ما بخرند. بعد شرفیاب شدم جریان را عرض کردم. جوابش را فرمودند که دادم. فرمودند، امیدوارم قلب آنها با زبانشان یکی باشد. در مورد فروش تانک هم حرفی نداریم، الا این که باید آمریکاییها موافقت بکنند، چون ما از آنها این تانکها را به شرط گرفته‌ایم. بعد امر فرمودند بعد از ظهر گردش می‌رویم.

در گردش بعد از ظهر دو خبر خوب داشتم که دادم. یکی پیام فوق العاده جانسون بود که به چه وضع غیر عادی از ایران و شاهنشاه تعریف کرده بود و جواب نامه شاهنشاه را هم تلویحاً در تلگراف داده بود. این پیام را و هم چنین پیامی که به مناسبت خاتمه دوره کمکهای آمریکا به ایران به این اداره در مراسم نهایی داده است، در این جا می‌گذارم، چون اهمیت دارد بماند.<sup>۱۶۷</sup> خبر دیگری که باعث خشنودی شاهنشاه بود، خبر مطمئن

<sup>۱۶۳</sup> شریف الدین پیرزاده (-۱۹۲۳) حقوق دان، در جوانی منشی افتخاری محمد علی جناح بود. با همه‌ی دولتهای نظامی پاکستان همکاری نزدیک داشته است. در دوران حکومت ایوب خان، نخست دادستان کل (۱۹۶۶-۱۹۶۵) و سپس در ۱۹۶۶ برای دو سال وزیر امور خارجه شد. دولت ایران نظر خوبی نسبت به او نداشت و این خود یکی از دلایلی برکناری او در ۱۹۶۸ بود.

<sup>۱۶۴</sup> ژنرال محمد یحیی خان (۱۹۸۰-۱۹۱۷) از خانواده‌ی قزلباشهای هندوستان بود.

<sup>۱۶۵</sup> ژنرال محمد موسی خان هزاره (۱۹۹۱-۱۹۰۸) از هنگام روی کار آمدن ایوب خان (۱۹۵۷) تا ۱۹۶۷ رئیس ستاد ارتش و از آن پس برای دو سال فرماندار پاکستان غربی بود.

<sup>۱۶۶</sup> در یادداشت علم به اشتباه «پاکستان شرقی» نوشته شده است.

<sup>۱۶۷</sup> در سال ۱۹۵۰ دولت آمریکا، برای رویا رویی با خطر کمونیسم، برنامه‌ی گسترده‌ای برای کمک به کشورهای در حال رشد، نخست به نام «اصل ۴» و سپس سازمان آمریکایی توسعه‌ی بین المللی

محرمانه [ای] بود که ناصر تا شش ماه دیگر بیشتر ماندنی نیست،<sup>۱۶۸</sup> زیرا زن و بچه‌اش را به یوگوسلاوی فرستاده و وضع مزاجی او هم تعریفی ندارد، یعنی بدتر از وضع سیاسی اوست. شب هم سر شام بودم. جواب جانسون را تهیه کرده بودم که توشیح فرمودند. اظهار خشنودی بود.

جمعه ۴۶/۹/۱۰

صبح سواری رفتم. [سر دنیس رایت]، سفیر انگلیس، هم آمده بود، سواری کردیم. یک دختر زیبای هم همراه او بود، بر کیفیت سواری افزود. راجع به مذاکرات نفت صحبت کردم. دیروز بعد از گردش، نفتها شرفیاب شدند. شاهنشاه سه راه حل پیشنهاد فرمودند. یکی این که استخراج بیشتر بکنند؛ دوّم این که مقرّرات بین خود اعضای کنسرسیوم که نمی‌توانند اگر بعضی شرکتها احتیاج و بازار داشته باشند، به طور جداگانه نفت بیشتری ببرند، ملغی شود؛ سوّم این که با سرمایه گذاری در رشته‌های دیگر یا لغو تخفیفها و غیره منافع بیشتری عاید کشور کنند، به طوری که برنامه پنج ساله چهارم<sup>۱۶۹</sup> ما لنگ نماند. هنوز معلوم نیست عکس العمل آنها چه خواهد بود. فرمودند، راجع به عکس العمل آنها با تلفن از سفیر انگلیس پرس. پرسیدم، جواب صحیحی نداد، الاّ این که راجع به لغو مقرّرات فیما بین کمپانیها انگلیسیها موافقت دارند، ولی تراستهای آمریکایی مخالفت می‌کنند، در صورتی که کمپانیهای آمریکایی یکایک هم مایل و هم محتاج به این کار هستند.

امر فرمودند تلگرافی به [هوشنگ انصاری] سفیر ما در واشینگتن بکن که در این زمینه با دولت آمریکا صحبت کند. در پیام به [لیندون] جانسون تغییراتی دادند. امر فرمودند بعد مخابره شود. تغییرات، در اظهار امتنان بیشتر از کمکهای گذشته آمریکا بود.

---

(US Agency for International Development) بر پا کرد. ایران از نخستین کشورهایی بود که از این برنامه در زمینه‌های آموزشی، بهداشت، کشاورزی و صنایع کوچک بهره برد. در سال ۱۳۴۶ با توجه به سطح پیشرفت اقتصادی کشور که دیگر مشمول این برنامه نمی‌شد، دفتر سازمان به فعالیت خود در ایران پایان داد.

<sup>۱۶۸</sup> جمال عبدالناصر کمتر از دو سال پس از تاریخ این یادداشت در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۰ در ۵۲ سالگی در قاهره درگذشت.

<sup>۱۶۹</sup> در یادداشت به اشتباه «برنامه چهار ساله پنجم» نوشته شده است.



عصری دکتر واتسن انگلیسی برای معاینه کمر علیاحضرت شهبانو و همچنین دست ایشان که از اسکی روی آب صدمه دیده و هنوز متالم است، از معظم لها معاینه کرد. این طبیب [شخص] ملکه انگلیس است که برای دو روز خواسته‌ایم، آمده است. خوشبختانه چیزی نبود که جای نگرانی باشد. سر شام هم شرفیاب بودم. بعد خانه آمدم خیلی کار کردم.

شنبه ۴۶/۹/۱۱

صبح قبل از رسیدگی به کارهای جاری شرفیاب شدم. شاهنشاه سر حال بودند. قدری از سرماخوردگی شکایت فرمودند. عرض کردم، برای رضای خدا این قدر فکر نفرمایید. بر فرض سرما بخورید، رد می‌شود، این قدر هم دوا میل نکنید. دوباره راجع به نفت مذاکره فرمودند و مذاکراتی [که] پریروز فرموده بودند [به] تفصیل بیشتری بیان فرمودند. منجمه این که اگر ما از شما راضی باشیم، دلیل ندارد کترات شما برای مدت طولانیتری تجدید نشود، متها البته شرایط نمی‌تواند شرایط سابق باشد. خیلی عاقلانه و مدبرانه صحبت فرموده بودند، به نعل و به میخ، تهدید و تشویق، هر دو بود. خدا عمرش بدهد، خیلی برای این مملکت قیمت دارد. بعد فرمودند، اگر [سر موریس] بریجمن رئیس [بریتیش پترولوم] BP<sup>۱۷</sup> که ریش سفید آنهاست، بخواهد مرا ببیند، اجازه بده بیاید. فوری به سفیر انگلیس اطلاع دادم.

بعد مرخص شدم. کمیسیون فکری کودکان در پیشگاه شهبانو بود. با این که انژکسیون دردناکی واتسون به شانه شهبانو [تزریق] کرده بود، باز هم تشریف آوردند. بعد از ظهر قدری به کارهای جاری و بقیه به بطالت گذشت. ولی چندان خوش نگذشت، چون دوست عزیزم این جا نیست.

یکشنبه و دوشنبه ۴۶/۹/۱۲ و ۴۶/۹/۱۳

صبح دوازدهم در رکاب شاهنشاه به خوزستان رفتم. چندین کار مهم مملکتی انجام شد که

<sup>۱۷</sup> سر موریس بریجمن (Sir Maurice Richard Bridgeman) (۱۹۸۰-۱۹۰۴)، از ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۹ رئیس هیئت مدیره شرکت بریتیش پترولوم بود.

هر یک به تنهایی کافی برای سرافرازی یک ایرانی بود. صبح در اهواز کارخانه لوله سازی افتتاح شد. این کارخانه بزرگترین کارخانه آسیاست و بزرگترین (قطورترین) لوله‌ها را که ۴۸ اینچ قطر دارد می‌سازد. این لوله‌ها، گازی را که به روسها فروخته‌ایم، به روسیه خواهد رساند. وقتی کارخانه ذوب آهن شروع به کار بکند، [کارخانه لوله سازی] یکی از صنایع سنگین و صد در صد ملی خواهد بود. هم اکنون سفارشات از دنیا دریافت می‌کند. اگر هم تازه سفارش دریافت نکند، با همین کاری که انجام بدهد، هم مستهلک شده و هم نفع خواهد داد. بعد از ظهر کارخانه نورد آهن سازی که با سرمایه شرکتهای خارجی و داخلی در حدود هشت میلیون دلار ساخته شده افتتاح شد. چون در بخش خصوصی بود، قابل توجه واقع شد.<sup>۱۷۱</sup> کارخانه هم خوب است، فعلاً آهن قراضه مواد اولیه آن است و هم چنین آهنی که از خارج می‌آید. ولی بعد از افتتاح ذوب آهن احتیاجی به خارج نخواهد داشت.

شاهنشاه فوق العاده خوشحال بودند. شب که در حمام تشریف داشتند، من هم با لباس حضور داشتم و کارهایم را به تدریج عرض می‌کردم و ضمناً به شاهنشاه در شستشو کمک می‌کردم، خیلی اظهار خرسندی می‌کردند. من عرض کردم، من که مغرور هستم، اگر شما فقط خوشحالید.

سر شام، نخست وزیر و رؤسای مجلسین و چند نفر وزیر و رئیس شرکت ملی نفت، دکتر [منوچهر] اقبال، حضور داشتند. صحبتهای مختلف می‌شد، ولی صحبت عمده پیشرفتهای کشور در چند سال اخیر و موضوع اختلاف ترکیه و یونان بر سر قبرس و مسئله درآمد بیشتر ما از نفت مطرح بود. در مورد این دو موضوع بخصوص شاهنشاه طوری حکیمانه صحبت می‌فرمودند که مجال برای بحث برای هیچ کس نبود. در مورد اختلاف [ترکیه و یونان] می‌فرمودند، بالأخره ترکها با قدرت حرف خود را به کرسی نشاندند و می‌فرمودند بالأخره آمادگی نظامی و آمادگی جنگی (از لحاظ روحی) ملت ترک کار را تمام کرد و حرفهای ترکیه در مورد اقلیت ترک جزیره [را] به کرسی نشاند. اظهار تردید می‌فرمودند که

<sup>۱۷۱</sup> اشاره به کارخانه‌ی نورد اهواز که پایه گذار آن یکی از صاحبان صنایع فعال ایران، علی رضائی بود. در سالهای پیش از انقلاب، چندین واحد فولاد سازی دیگر به آن افزوده شد و ظرفیت آنها نزدیک به یک میلیون تن رسید.

اگر خدای نکرده برای ایران چنین پیش آمدی بشود، ملت ما آن قدر آمادگی داشته باشد. وقتی که این را می‌فرمودند، آثار تأثر عمیق در چشمان شاه که خوب به آن آشنا هستم می‌خواندم. در مورد نفت هم که شرح آن را در صفحات قبل نوشته‌ام، مؤکد فرمودند، باید دولت شدید، ولی منطقی، مذاکره کند که کاملاً صحیح بود.

روز دوم دو کار مهم دیگر انجام یافت. یکی افتتاح لوله که نفت تصفیه شده را از آبادان به بندر ماه شهر می‌آورد و دیگر کشتیها احتیاج به رفتن به آبادان ندارند. این امر یکی از مسائل مهم سیاسی ایران را حل می‌کند به این معنی که کشتیها لزوم ندارد از شط العرب برای بارگیری استفاده کنند و عربها نمی‌توانند برای ما مثل گذشته بازی در بیاورند.<sup>۱۷۲</sup> چون چنین بازی [را] عربها سابقاً در آورده بودند و باعث چهل میلیون لیره خسارت ما شده بودند. این مطلب را در زمان نخست وزیری خودم من فکر کردم و به عرض رساندم. فرمودند، خوب فکری است با کنسرسیوم مذاکره کن. با آنها مذاکره کردم، گفتند حالا نمی‌شود، در سال ۱۹۷۲ شروع می‌کنیم، ...<sup>۱۷۳</sup> می‌داد در آن وقت که ده سال دیگر. به این جهت من با یک کمپانی خصوصی [انگلیسی] شروع به مذاکره کرده، قرارداد بستم که کار را بکنند و بعد برای استهلاک از کشتیها مالیات بگیرند. از مالیات پرداختن در بنادر، شرکت‌های نفتی همیشه نگران هستند، زیرا در تمام خلیج فارس عمومیت پیدا می‌کند و چون در قراردادها نیست، می‌تواند نرخ آن تغییر بکند. قرارداد که امضاء شد، شرکتها [ی عضو کنسرسیوم] دستپاچه شدند. یک روز [جولیوس هلمز]،<sup>۱۷۴</sup> سفیر آمریکا، با عجله دیدنم آمد و شرایط قرارداد را پرسید. فکر نمی‌کرد مطلب را به او بگویم. من هم متن قرارداد را به او دادم، خیلی تعجب کرد. بعد از چند روز شرکتها آمدند که خود ما این کار را می‌کنیم. حاضر شدند حتی یک میلیون دلار خسارت کمپانی اوّل را هم که مقدمات کار را شروع کرده است بدهند و دادند و کار را

<sup>۱۷۲</sup> اشاره به اختلاف ایران و عراق در باره کشتیرانی در شط العرب برای توضیح بیشتر ن. ک. «یادداشتهای علم» ج

۴، مقدمه، صص ۱۱ و ۱۲.

<sup>۱۷۳</sup> یک کلمه ناخواناست.

<sup>۱۷۴</sup> جولیوس هلمز Julius Cecil Helms (۱۹۶۸-۱۸۹۹)، مدیر کل وزارت امور خارجه، سرکنسول در هنگ کنگ

(۱۹۶۱-۱۹۵۹)، از ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۵ سفیر کبیر آمریکا در ایران بود.

شروع کردند. من هم از خدا می‌خواستم، زیرا برای آن کار باید دولت پول نقد در حدود ۳۰ میلیون دلار می‌داد. مخارج کلاً نود میلیون دلار است. متها آنها خیال کرده بودند من با شرکت خصوصی زد و بند و منافع دارم و وقتی دیدند که به این آسانی کار را واگذار کردم، از تعجب نمی‌توانستند خودداری کنند. البته مرا مثل سایرین قضاوت می‌کردند، در صورتی که نمی‌دانستند من فقط به منافع ایران فکر می‌کنم: دور بادا دور از دامان نام گرد ننگ: چون آنها کار [لوله کشی] را نکرده بودند، من با کمپانی خصوصی قرار گذاشتم که تحریک بشوند و شدند. در آن جا این مطالب مجدداً تکرار و یادآور شد و همین تذکر آن از طرف شاهنشاه بزرگترین پاداش من بود، مثل این که به بهشت وارد شده باشم. به هر صورت این کار بزرگ هم انجام شده است.

عصری هم که شروع لوله گذاری شاه لوله گاز افتتاح شد. طول این لوله [از بید بلند در منطقه آغا جاری تا آستارا] یک هزار [و صد] کیلومتر است و لوله هم که در ایران درست می‌شود قطر آن ۴۶ اینچ است.<sup>۱۷۵</sup> فعلاً بزرگترین لوله گاز جهان است که گاز ما را به روسیه خواهد برد. مخارج آن ۲۵۰ میلیون دلار می‌شود که ظرف پنج سال از فروش گاز مستهلک می‌شود، زیرا سالیانه [ده] میلیارد متر مکعب گاز می‌فروشیم به قرار [هر هزار پای مکعب] ۱۸/۷ سنت.<sup>۱۷۶</sup> گازی که پنجاه سال می‌سوخت. ضمن تبریک به شاه، عرض کردم این شعله باید در دل هر ایرانی به صورت معکوس زبانه بکشد، یعنی شعله ذوق و عشق. به علاوه در مقابل [فروش] آن به [شوروی] کارخانه ذوب آهن می‌گیریم که یک آرزوی دیرینه است و یک عشق ملی است. بعد از آن هم هر چه بخواهیم [از شورویها] می‌گیریم، چنان که از همین حالا شروع به گرفتن اسلحه هم کرده‌ایم. از آن مهمتر این که چون روسها هم دستشان باز شده و مقداری گاز به اروپا می‌فروشند، به این گاز واقعاً نیازمندند و این نیازمندی، همیشه آنها را نسبت به امنیت کشور ما علاقمند نگاه می‌دارد. در نفت هم اگر شریک بودند بهتر بود، ولی این مطلب خیلی دردسر درست می‌کند، باید فراموش کرد تا موقع آن برسد.

<sup>۱۷۵</sup> قطر لوله از بید بلند تا تهران ۴۲ و از آن جا به آستارا ۴۰ اینچ بود.

<sup>۱۷۶</sup> در یادداشت سیزده ملیارد و بهای آن نیز به اشتباه «متری» ۱۸ سنت نوشته شده است.

پیش بینی این لوله و خرید کارخانه ذوب آهن را شاهنشاه در سفر مسکو [در خرداد - تیر ۱۳۴۴] که من هم در رکاب بودم کردند. حقیقتاً یک شاهکار بزرگ ملیست، آن وقت روسها باور نمی کردند که واقعاً ما قصد انشاء داریم. ولی شاه مصمم بود خودش را از قید دنباله روی آزاد کند و اوضاع جهان و جنگ ویتنام و عظمت گرفتن چین و به هم ریختگی خاورمیانه و درگیری آمریکا تقریباً در تمام نقاط جهان، این فرصت را داد و شاهنشاه هم به موقع استفاده کرد. در تمام مذاکرات من بودم و شرح آن را همراه دارم که ضمن خاطرات قبل از وزارت دربارم اگر عمری باشد خواهم نوشت. شاه نظرات بلند دیگری هم داشت که با روسها صحبت کند، پس از بحث زیاد با من در کنار دریا دور از دسترس دستگاه‌های ضبط صوت روسها و در حالی که هر دو نفرمان رادیوی کوچک ترانزیستوری خودمان را در جیب باز کرده بودیم که کار ضبط صوتها را خراب کند، تصمیم گرفتیم که قدم اول برداشته شود و قدم بعد، پس از اتمام این قدم صورت گیرد.

من نمی دانم تاریخ، عظمت این شاه را چه اندازه درک خواهد کرد. خدا کند من موفق شده باشم یک در هزار را بگویم و تجسم بدهم. از همه چیز با نمکتر در این مسافرت [به جنوب ایران]، این بود که سفرای روس و آمریکا و انگلیس و آلمان و ژاپن و فرانسه و هلند که به نحوی در کار لوله کشی مداخله دارند، همراه بودند، سر ناهارها هم حاضر می شدند. به سفیر انگلیس که قدری بیشتر می شناسم، کنایه زدم که این قدرت پادشاه ماست که شما گرگها را بره وار به دنبال خود می کشد. چون مرد با انصافیست، خندید و تصدیق کرد. امروز عصر برگشتیم، در حالی که شاه بسیار خوشحال بودند.

سه شنبه ۴۶/۹/۱۴

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری عرض شد. هنوز شاهنشاه سرحال بودند، از این جهت خیلی خوشحال شدم. تلگرافی اولین رئیس جمهور عدن و عربستان جنوبی [قحطان محمد الشعبی]<sup>۱۳۷</sup> به مناسبت حلول ماه رمضان مخابره کرده و تبریک گفته بود (با آن که او را

<sup>۱۳۷</sup> الشعبی از ۱۹۶۷ تا ۱۹۶۹ رئیس جمهور یمن بود و سپس گروه مارکسیستی تند روی درون NFL حکومت را در دست گرفت.

هنوز به رسمیت نشناخته‌ایم) که جواب مرحمت شد. راجع به شناسایی عرض کردم. گفتم، این حُسن طلب است. فرمودند، هر چه بی‌اعتنایی کنیم، بیشتر تشنه می‌شود. به علاوه عربستان سعودی هم باید وضع خود را روشن کند. مطلب برای او اهمیت حیاتی دارد، نه برای ما.

از اخبار مهم خاورمیانه، حمله شدید سلطنت طلبان یمن است که در آستانه تخلیه کامل قوای مصر انجام می‌دهند. رژیم جمهوری جدید نتوانست راه آشتی پیدا کند و وضع آن جا مبهم است.

بعد از ظهر در رکاب شاهنشاه گردش رفتیم. خیلی طولانی شد، در حدود چهار ساعت. من دوندگی زیاد کردم، سرما خوردم، اما خیلی خوش گذشت.

#### چهارشنبه ۴۶/۹/۱۵

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری عرض شد. دو تلگراف از واشینگتن راجع به مذاکرات نفت رسیده بود که به نظر مبارکشان رساندم. بعد دکتر بادو که سابقاً سفیر آمریکا در مصر و جدیداً رئیس دپارتمان شرقی دانشگاه هاروارد است، شرفیاب شد، بعد هم مرا دید. این شخص از طرفداران ناصر است، ولی خیلی پکر بود. به علاوه دکتر [احسان] یارشاطر که یک ایرانی‌ست و خیلی با معلومات، با رأی آمریکاییها جای او را در هاروارد گرفته است.<sup>۱۷۸</sup> بعد از ظهر به کارهای جاری گذشت. قدری استراحت کردم، شاید سرماخوردگی‌ام بهتر بشود. برای منزل کارکنان دربار در فرح آباد که باید ساخته شود، کمیونی تشکیل دادم.

#### پنجشنبه ۴۶/۹/۱۶

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری عرض شد. به من فرمودند، این که به وزرا نوشته‌اید هر بورس تحصیلی از هر وزارت خانه می‌دهند، باید در اختیار بنیاد رضا پهلوی بگذارند، صحیح نبود. زیرا آنها بعضی بورسهای اختصاصی دارند. به این جهت من گفتم کمافی السابق خودشان بورس بدهند. من خیلی ناراحت شدم. عرض کردم، اولاً چه مانع دارد که

<sup>۱۷۸</sup> احسان یارشاطر از ۱۹۶۱ استاد ایران شناسی در دانشگاه کلمبیا شد و نه در هاروارد.

بورس اختصاصی را هم در اختیار ولیعهد کشور بگذارند. ثانیاً قبلاً از پیشگاه مبارک کسب اجازه کرده بودم. ثالثاً اگر هم کارم غلط بود، اعلیحضرت همایونی نباید پیش وزرا آبروی وزیر دربار خودتان را ببرید. اینها بعد از این برای من تره هم خورد نمی‌کنند که من یک امر اعلیحضرت را ابلاغ بکنم، بعد خودتان می‌فرمایید اجراء نکنید. رابعاً اینها نمی‌خواهند این سرچشمه دوست بگیری از دست آنها خارج بشود که این حرفها را می‌زنند و این تشبثات را می‌کنند. از ناراحتی من شاهنشاه ناراحت شدند، یعنی احساس فرمودند که حق با من است. دستور دادند وضع بورسها را به طور دقیق سؤال کنم.

بعد مرخص شدم، ناراحت بودم. هیئت امنای دانشگاه ملی را تشکیل دادم. خدا رحم کرد امروز دوست من از سفر آمد. بعد از ظهر تمام کارها را رها کردم و با او گذراندم و گرنه دیوانه شده بودم. تا حالا هم که یک صبح است با او بودم.

جمعه ۴۶/۹/۱۷

امروز زندگی کردم. تمام روز را با دوستم گذراندم. از اتفاقات عجیب این که تلفونچی دربار فراموش کرده بود برای شرفیابی سر ناهار و شام روز جمعه اطلاع بدهد. به این جهت خانم و بچه‌ها به شمشک اسکی رفتند و من هم در شهر با دوستم ماندم. عجب روز خوشی بود، ولی خیلی زود گذشت.

عمر اگر خوش گذرد زندگی نوح کم است      و ربه سختی گذرد نیم نفس بسیار است

ساعت ۸ که به خانه برگشتم، معلوم شد باید دربار بروم، سر شام حاضر بشوم. این بود که رفتم، شاهنشاه مواخذه فرمودند چرا سر ناهار نبودم. عرض کردم، تلفونچی اشتباه کرده بود. فرمودند، به [آرمین میر]، سفیر آمریکا، چند مطلب را با تلفن بگو و فوری جواب بگیر. اطاعت کرده، جواب را فوری عرض کردم و مرخص شدم. دوباره سری به دوستم زدم و خداحافظی کردم، چون فردا خواهد رفت.

شنبه ۴۶/۹/۱۸

صبح به شیراز برای کارهای دانشگاه رفتم. از هر حیث خوشحال بودم. واقعاً در جاده صحیح افتاده است. روحیهٔ بچه‌ها عالی است و در راه صحیح قدم بر می‌داریم.

یکشنبه ۴۶/۹/۱۹

امروز صبح با قطار مخصوص مراجعت کردم، چون امر فرمودند این جا باشم. ظهر با تلفن عرض کردم وارد شدم. فرمودند، پس عصر گردش خواهیم رفت. سه ساعت تمام گردش کردیم، بسیار خوش گذشت. از هر دری سخن رفت، ولی شاهنشاه قدری کسل بودند که چرا سرماخوردگی و [زکامشان]<sup>۱۷۹</sup> رفع نمی‌شود. عرض کردم، تقصیر با خود اعلیحضرت است. این قدر خودتان را ناراحت نفرمایید، این همه کار فولاد را هم ذوب می‌کند. عرض کردم، عصرها بعد از هفت و هشت بعد از ظهر، یعنی بعد از ده دوازده ساعت کار مداوم، رنگ اعلیحضرت مثل مهتاب سفید می‌شود، آخر چرا این کار را می‌کنید؟ فرمودند، چه کنم؟ می‌خواهم بعد از مرگم بدهی به این کشور و مردم آن نداشته باشم. خیلی در من تأثیر کرد. با آن که در حال خوشی بودیم، زیاد گریه کردم. گفتم با وصف این اگر هم کاری بکنید که زودتر در بگذرید، باز هم به مردم صدمه زده‌اید. چیزی نفرمودند.

نامه‌ای از [هوشنگ انصاری]، سفیر ما در واشینگتن، رسیده بود که سفیر آمریکا در تهران نسبت به این مبلغ کمک که خواسته‌ایم (هشتصد میلیون دلار در پنج سال) نظر خوشی نداده است. فرمودند، فردا او را احضار کن و بدون این که از این مطلب چیزی بگویی، دو نکته را بگو. یکی این که ما منتظر جواب رئیس جمهور در مورد اعتبار خرید اسلحه هستیم و دیگر این که هشتصد میلیون دلار را که خواسته‌ایم کمتر از پولی است که از ۱۹۶۴ تا حالا برای تسلیحات خرج کرده‌ایم. این مطلب را بگو. به سفیر تلفن کردم، فردا به دیدن من خواهد آمد.

دوشنبه ۴۶/۹/۲۰

صبح پس از رسیدگی به امور جاری و چند ملاقات شرفیاب شدم. [امیر عباس هویدا]

<sup>۱۷۹</sup> در یادداشت «زکام من» نوشته شده است.



نخست وزیر قبل از من شرفیاب شده بود. ولی بعد شرفیابی من مدتی طول کشید. از هر دری سخن رفت. از سیاست خارجی تا سرماخوردگی شاهنشاه و وضع منزل و خانواده و ساختمان کاخی برای معظم له در کیش. در این خصوص عرض کردم، من آن را می‌سازم، ولی نه نقشه آن را به اعلیحضرت نشان می‌دهم، نه به علیاحضرت. فرمودند، چرا؟ عرض کردم، برای این که اعلیحضرت به علیاحضرت مراجعه می‌فرمایند و علیاحضرت آن قدر مطالعه خواهند فرمود که موضوع متفی شود. خیلی خندیدند. عرض کردم، قصر زمستانی برای استراحت لازم دارید، این باید در خلیج فارس باشد. حضور اعلیحضرت در آن جا خود به خود وضع ما را در آن جا مستحکم می‌کند. قبول فرمودند. مطلبی هم راجع به یمن فرمودند. سؤال فرمودند، شنیدی که روسها آن جا گفتند ما نمی‌گذاریم جمهوری یمن از بین برود، ولو واقعاً شکست بخورند؟ خیلی عجیب بود، واقعاً دنیا وضع مضحک و خطرناکی به خود گرفته است. قانون جنگل است: الحکم لمن غلب.

عصری سفیر آمریکا را خواستم. او امر شاهنشاه را ابلاغ کردم. خلاصه حرفهایش این بود که به نظرم این مبلغ زیاد است. آیا واقعاً حساب شده چه مبلغ و چه مقدار اسلحه لازم دارید یا نه؟ ترس دیگرش این بود که ما می‌خواهیم بهانه بگیریم که آنها نه بگویند تا ما اسلحه را از روسها بخریم! گفتم البتّه ما دست روی دست نخواهیم گذاشت، اگر شما حرکتی نکنید، البتّه عمل می‌کنیم، ولی حالا چنین معامله فوری در پیش نیست. قدری راحت شد.

بعد که او رفت، من تمام کار کردم. شام هم حضور نرفتم، تا یک صبح کار کردم. الآن که این سطور را می‌نویسم، یک و نیم [بامداد] است و از خستگی در حال بدی هستم.

سه شنبه ۴۶/۹/۲۱

صبح [احمد بن عرفه] سفیر تونس را دیدم. یک ساعتی در خصوص دنیای عرب و ملاقات سران عرب که قرار بود پانزدهم دسامبر در مراکش باشد و عقب افتاده، گفتگو کردیم. آدم فهمیده‌ای بود.

بعد شرفیاب شدم. صحبت‌های سفیر تونس و سفیر آمریکا را عرض کردم. فرمودند، به سفیر آمریکا همین امروز خبر بده که من نذر نکرده‌ام که قطعاً هشتصد میلیون دلار خرج کنم. اگر

ارزانت‌تر برنامه‌ام انجام شد چه بهتر. به علاوه، شما چرا اسلحه را ارزانت‌تر به ما نمی‌دهید؟ همه چیز را مفت به ترکها می‌دهید که تازه وضع آنها در پیمان ناتو دارد نامعلوم می‌شود. به علاوه ممکن است ما مقداری توپ ضد هوایی برای برقراری شبکه تنگ ضد هوایی در نقاط حساس بخواهیم و از روسها بگیریم.

سفیر را خواستم و مراتب را گفتم. می‌گفت آخر تعهد رئیس جمهور غیر ممکن است، با وضعی که حالا داریم، ولی منتظر خبر او هستم.

بعد به کارهای جاری رسیدم. قرار ساختمان کاخ کیش را امضاء کردم. عصری هم در رکاب مبارک گردش رفتم. چهار ساعت طول کشید. بعد [سر دنیس رایت]، سفیر انگلیس، دیدنم آمد. راجع به بحرین و مذاکرات [گورون وی رابرتز]، وزیر مشاور انگلیس، که به ایران آمده بود مذاکره کرد. او که رفت، من باز هم کار زیاد داشتم، کار کردم. باز هم یک صبح است.

#### چهارشنبه ۲۲/۹/۴۶

صبح به کارهای جاری رسیدم. شاهنشاه برای افتتاح کارخانه سیمان ری (قسمت اضافی) تشریف برده بودند، من نرفتم. [احمد بن الملیح]، سفیر مراکش، را پذیرفتم. خبرهای محرمانه که نسبت به سلامت و حالت روحی پرزیدنت ناصر به ما رسیده بود، تا اندازه [ای] تأیید می‌کرد. حوالی ظهر شرفیاب شدم، بعد از آن که موکب مبارک مراجعت کرد. خیلی سرحال بودند. یک ساعت و نیم شرفیاب بودم. مطالب سفیر انگلیس را عرض کردم، جواب مرحمت فرمودند. امر تازه برای سفیر آمریکا فرمودند.

مطلب مهمی که امروز فرمودند این بود که شهبانو سؤال فرمودند، شما بعضی روزها با علم بعد از ظهرها کجا می‌روید؟ جواب فرموده بودند، در این کارها شما نباید مداخله کنید! عرض کردم، به نظر غلام جواب خیلی تند است. فرمودند، می‌خواستم برای همیشه مطلب را بریده باشم.

بعد از ظهر به کارهای جاری رسیدم. شب سر شام شرفیاب بودم. از بس به من اظهار مرحمت کردند خجل شدم. دو دفعه برای خداحافظی دست دادند که همه حاضرین تعجب کردند، من جمله علیاحضرت شهبانو. چون از طرفی شاهنشاه مطلقاً از دست دادن خوششان

نمی‌آید. با آن که مطلبی هم که امشب عرض کردم، خوش آیند خاطر همایون نبود. یعنی عرض کردم، ممکن است وضع مالی ما خراب بشود و عرایض متکی به صحبت‌های محرمانه [صفی اصفیا]، رئیس سازمان برنامه، به من و همچنین [علینقی عالیخانی]، وزیر اقتصاد، بود. ولی چون شاهنشاه می‌دانند هیچ نظری جز سعادت و بزرگی او ندارم، همه را قبول می‌فرمایند. فرمودند، به اصفیا بگو با من صحبت کند و بی‌پرده حرف بزند. اجازه گرفتم فردا به آمریکا بروم، بعد به اروپا. مطالبی هست که باید آن جا اقدام کنم، ولی [به] عنوان کارهای دانشگاه پهلوی می‌روم و معالجه.

پنجشنبه ۹/۲۳ تا شنبه ۹/۱۶/۴۶

از ۲۳ آذر تا ۱۶ دیماه که امروز است، در مسافرت آمریکا و اروپا بودم. یک هفته در نیویورک، بقیه در اروپا. در نیویورک کارهای لازم انجام شد. گرچه دندانم را عمل کردم و خیلی سخت بود، ولی خوش گذشت، چون با دوستم بودم. بعد به اروپا [رفتم]،<sup>۱۸۰</sup> با بچه‌ها بودم. شب اول ژانویه هم در کورتینا،<sup>۱۸۱</sup> محل بازی اسکی، بودم. روی هم رفته خوش گذشت، ورزش کردم. فقط شب اول ژانویه دختر کوچکم ناز بد اخلاقی کرد و بسیار تلخ و بد گذشت.

از وقایع مهمی که اتفاق افتاده در دنیا، یکی کودتای نیم بند کنستانتین پادشاه جوان یونان بر علیه رژیم نظامی آن جا بود که با شکست مواجه شد. نظامیها یک سال قبل با یک کودتا امور آن جا را در دست گرفته بودند و شاه مخالف آنها بود. گویا آمریکاییها هم او را تشویق کرده بودند که بر علیه نظامیها کودتا کند. به هر صورت موفق نشد و در نتیجه فرار کرده، به رم آمد. با آن که هنوز پادشاه است، ولی سرنوشت او معلوم نیست، مگر رژیم نظامی آن جا به زودی سرنگون شود. موضوع مهم دیگر، غرق شدن و مفقود شدن رئیس الوزراء استرالیا مستر [هرولد هولت] Holt در دریا بود که جانسون رئیس جمهور آمریکا به آن جا رفت و همچنین شخصیت‌های مهمی برای یاد بود او.

<sup>۱۸۰</sup> در یادداشت «بودم» نوشته شده است.

<sup>۱۸۱</sup> Cortina d' Ampezzo ایستگاه معروف اسکی در کوه‌های آلپ ایتالیا.

از موضوعات داخلی ما یکی آن بود که کنسرسیوم نفت بابت تنزل قیمت لیره و پولهای موجود ما صد میلیون تومان کسری به ما داده بود که جریاناتی انجام شد و مثل این که خواهند داد. پول ما به دلار پرداخت می‌شود، این کسر بابت موجودیهای لیره ما بود.<sup>۱۸۲</sup>

مطلب مهم دیگر کسالت کلیه شاهنشاه بود که تعطیلات را بر من تلخ کرد، چون سنگ کلیه پیدا کردند. آن قدر متأثر شدم که گریه کردم، چون نه تنها وجودش برای کشور لازم است، دوستش دارم و این شخص با این همه تلخی و ناکامی و درد و رنج روحی که تحمل می‌کند، دیگر نباید درد بدنی هم داشته باشد و متأسفانه سنگ کلیه خیلی دردناک است. از کورتینا تلفن به [شاه در] تهران کردم که هر چه زود تر بروم. به حمدالله بهتر شده بود و مخصوصاً گفت نروم. خدا عمرش بدهد، چه قدر انسان است.

امروز در ژنو هستم. این یادداشت را این جا نوشتم و دفترم را در بانک می‌گذارم. مقدمه دفتر را اگر عمری بود، در سفر دیگر خواهم نوشت. چون من این یادداشتها را از ماه پنجم یا ششم وزارت دربارم شروع کردم.<sup>۱۸۳</sup> به علاوه خیال دارم یادداشتهای سی سال زندگیم را با شاه بنویسم. اگر وقت و عمری باشد، یادداشتهای متفرقه دارم که باید جمع بشود.

ولی به دخترم رودی که همه زندگی من در دست اوست وصیت می‌کنم که مبادا خدای نکرده این یادداشتها را در موقعی که شاهنشاه و من یا یکی از ما زنده باشیم، منتشر کند، یا خدای نکرده موقعی که کوچکترین خطری برای رژیم در بر داشته باشد. به هر صورت، مسلماً اگر انشاءالله رژیم برقرار باشد که برقرار هم خواهد بود، باید پنجاه سال صبر کند، بعد آنها را منتشر سازد. اگر خودش نتوانست،<sup>۱۸۴</sup> اولادش انشاءالله این کار را بکنند.

ژنو - شانزدهم دیماه ۱۳۴۶ مطابق ششم ژانویه ۱۹۶۸

<sup>۱۸۲</sup> تا آن هنگام، برابر ماده‌های ۳۳-۳۰ قرارداد کنسرسیوم، نگهداری حسابها به لیره انگلیسی بود و سهم ایران از درآمد نفت نیز به همین ارز پرداخت می‌شد. در ضمن پیش بینی شده بود که در صورت تغییر وضع پولی، ترتیب لازم برای جلوگیری از هر گونه زیانی به ایران داده شود.

<sup>۱۸۳</sup> علم در آبان ۱۳۴۵ وزیر دربار شد.

<sup>۱۸۴</sup> در یادداشت «توانست» نوشته شده است.

شنبه ۱۶ دی ماه ۱۳۴۶

امروز بعد از تعطیل ۲۱ روزه از اروپا و آمریکا برگشتم. قبلاً دفترچه یادداشت قبلی را در بانک یونیون سویس به امانت گذاشتم و به دخترم رودی توصیه کردم که قبل از پنجاه سال دیگر، یعنی به طور قطع بعد از درگذشت من، آن را چاپ نکند. هم چنین قبل از درگذشت ارباب عزیزم که امیدوارم خداوند مرا قبل از او از دنیا ببرد، چون زندگی بدون او برای من مفهومی ندارد. دیگر این که [اگر] خدای نکرده رژیم تغییر کرد که نخواهد کرد، آن وقت دخترم می‌تواند اگر زنده بماند این یادداشتهای را منتشر کند.

به هر صورت امروز اول وقت شرفیاب شدم و قبل از آن کاری نکردم. خیلی مورد مرحمت قرار گرفتم. در مورد کارهای آمریکا صحبت شد. نامه [لیندون] جانسون به شاهنشاه عالی بود. جواب تفصیلی نامه قبلی شاهنشاه که در یادداشتهای گذشته به تفصیل نوشته‌ام، بود. تمام مطالب شاهنشاه را تأیید کرده بود. راجع به کمکهای مختلف آمریکا به ایران، چه سرمایه‌گذاریهای خصوصی، و چه کمکهای آینده نظامی، و چه انجام گرفته تعهدات سابق (با شرط موافقت کنگره) وعده مساعد داده بود. ولی یک نکته را که سفیر آمریکا در این جا می‌گفت، گوشزد کرده بود (البته با خیلی ادب)، که به هر صورت پیشرفت اقتصادی شما در ثبات کشور بیش از تقویت بنیه نظامی مؤثر است. ولی این مطلب را با ادب فوق العاده و نزاکت خاص بیان کرده بود. بعد هم از این که شاهنشاه یک مرد فوق العاده در این قسمت از دنیا هستند، اظهار هزار جور امیدواری کرده بود. به علاوه ما را تشویق به همکاری با اعراب معتدل نموده بود.

مطالب دیگر هم گفتگو شد. منجمله عرض کردم، تفاوت نرخ لیره موجود را که در حدود صد میلیون تومان است، کنسرسیوم خواهد داد. خیلی خوشحال شدم که حال و روحیه شاهنشاه بسیار عالی بود، یعنی به حمدالله پس از کسالت سنگ کلیه، هیچ اثری نه در روحیه و نه در بنیه شاهنشاه باقی نمانده بود.

عصر به کارهای جاری رسیدم و سر شام شرفیاب شدم. قرار شد فردا عصر در رکاب گردش بروم.

یکشنبه ۱۷ دی ماه [۱۳۴۶]

امروز روز آزادی بانوان است. رضا شاه کبیر در سال ۱۳۱۴ خانواده خود را بی حجاب خارج از قصر به دانشسرای عالی<sup>۱۸۵</sup> آوردند و از آن تاریخ زنها آزاد شدند. البته قدری تشنج در مشهد درست شد و منجر به قتل (اعدام) مرحوم [محمد ولی] اسدی گردید.<sup>۱۸۶</sup> ولی کار شروع شد [و]<sup>۱۸۷</sup> امروزه زنهای ایران با قدرت محمد رضا شاه در مجلسین ایران هستند و خدمت نظام انجام می دهند. وقتی این قوانین می گذشت من نخست وزیر بودم. تشنجات زیادی شد که بلوای تهران و قیام یاغیان جنوب که البته بیشتر برای تقسیم املاک بود، [و]...<sup>۱۸۸</sup> شده بود یعنی یک اتحاد ثلاث غیر مقدس به وجود آمده بود (به قول شاهنشاه). توده ها [بی] که ناراضی از پیشرفتهای اجتماعی بودند: آخوندها و خانها و فئودالها. ولی به حمدالله همه در هم کوبیده شد و این افتخار اجرای امر شاه نصیب من شد. صبح شرفیاب شدم. قبلاً [گورون وی] رابرتز وزیر مشاور انگلیس شرفیاب شده بود. او برای اعلام تخلیه خلیج فارس از طرف نیروی انگلیس و عقب نشینی عمومی آنها از شرق سوئز آمده است. شاهنشاه به اختصار به من فرمودند در ۱۹۷۱ خواهند رفت، عصری

<sup>۱۸۵</sup> در یادداشت به اشتباه «دانشسرای عالی دختران» نوشته شده است.

<sup>۱۸۶</sup> دولت رضا شاه استعمال کلاه شاپو و لباس متحد الشکل را برای مردان در ۲۸ خرداد ۱۳۱۴ مقرر داشت. این تصمیم با ناخوردگی روحانیان و سنت گرایان رو به رو شد. در مشهد واعظی به نام شیخ محمد تقی بهلول در اجتماع مسجد گوهرشاد مردم را به مقاومت در برابر دستور دولت تشویق کرد. رضا شاه به خوبی به لزوم ایستادگی در برابر این ماجرا آگاه بود چرا که کوچکترین سستی در سرکوب آن می توانست به بهای شکست برنامه های اصلاحات اجتماعی و حتی تاج و تخت او تمام شود. کوشش برای متفرق ساختن جمعیت به جایی نرسید و در ۲۱ تیر ماه ۱۳۱۴ کار به مداخله ارتش و تیراندازی به سوی مردم کشید. بهلول به افغانستان گریخت و دیگر از او خبری نبود تا این که پس از انقلاب دوباره در ایران پیدا شد. محمد ولی اسدی نایب تولیه آستان قدس رضوی در این جریان گویا رفتاری، به اصطلاح، دو دوزه داشت. دادگاه نظامی مأمور رسیدگی به غائلهی مسجد گوهرشاد او را مقصر شناخت و محکوم به اعدام کرد. رفع حجاب چند ماه بعد در ۱۷ دی ماه همان سال اعلام شد.

<sup>۱۸۷</sup> در یادداشت «ولی» نوشته شده است.

<sup>۱۸۸</sup> یک کلمه ناخواناست.

گردش می‌رویم صحبت هم می‌کنیم. ولی عصری ممکن نشد صحبت کنیم، ولی گردش رفتیم.

عصر [گریگوری زایتسف] سفیر روس به خداحافظی پیش من آمد که عوض شده است. دو ساعت ماند. مدتی در مورد بهبود روابط ایران و شوروی که در زمان نخست وزیری من شروع شده بود گفتگو کرد. هم چنین شرح نقشه برداریهای دریای خزر را می‌داد که هنوز نفت تجارتهای قابل اعتنایی ندارد مگر بعدها کند از اعماق بیشتری استخراج گردد. مشروب زیادی خوردیم. با وصف این سر شام شاهنشاه حاضر شدم. عرض کردم، حالم خوش است. فرمودند، الواطی رفته بودی؟ عرض کردم جریان را.

دوشنبه ۴۶/۱۰/۱۸

صبح به کارهای جاری رسیدم. بعد به بیمارستان سی صد تختخوابی بیمه‌های اجتماعی که شاهنشاه افتتاح می‌فرمودند رفتم. این چندمین بیمارستان از این نوع است که شاهنشاه در کشور ظرف چند سال اخیر افتتاح می‌فرمایند. خاطریم هست پانزده سال قبل در حکومت [سپهبد حاج علی] رزم آرا، قبل از [محمد] مصدق،<sup>۱۸۹</sup> که من وزیر کار بودم، نه قانون بیمه اجتماعی داشتیم و نه بیمارستانی. فقط یک بیمارستان مفلوک در تهران بود و از کارگرهای ایران فقط پانزده هزار نفر در مناطق نفت خیز یک بیمه ناقص داشتند که جوابگوی همه احتیاجات آنها نبود. امروز در کشور پانصد هزار نفر کارگر بیمه است و بیمه که جوابگوی همه احتیاجات آنهاست. به علاوه کارگران همه سواد دارند و علاوه بر آن در منافع کارخانجات شریکند (یکی از مواد انقلاب سفید شاه).<sup>۱۹۰</sup> واقعاً پیشرفت کشور عجیب است و اگر دو سه سال مصدق و بعد [علی] امینی همه چیز را متوقف نکرده بودند، حالا خیلی هم جلوتر از این بودیم. ولی هنوز هم شاهنشاه معتقد است فاصله بین طبقه مرفه و غیر

<sup>۱۸۹</sup> پس از کشته شدن سپهبد رزم آرا، نخست برای مدت کوتاهی حسین علاء نخست وزیر شد و سپس محمد مصدق روی کار آمد.

<sup>۱۹۰</sup> مشارکت کارگران در سود کارخانجات، در عمل تبدیل به پرداخت یک ماه حقوق اضافی در سال شد.

مرفه زیاد است. حق هم دارند و صحیح فکر می‌کنند. خدا عمرش بدهد که این را هم اصلاح کند.

بعد از ظهر شورای اقتصاد در حضور شاه بود، ولی بعد از ظهر من به کارهای جاری رسیدم و امشب هم منزل ماندم و به کارهای جاری رسیدگی کردم. [عبدالرحمن] عارف، رئیس جمهور عراق، نامه [ای] به شاهنشاه نوشته بود. از مداخله مأمورین سیاسی ایران در امور داخلی عراق گله کرده بود که جواب سختی به او مرحمت فرمودند. امشب توشیح فرمودند و فرستادیم.

سه شنبه ۴۶/۱۰/۱۹

صبح به کارهای جاری رسیدم، ولی شرفیاب نشدم، چون باید به مجلس فاتحه یکی از همکاران، امیر رستم بختیار، می‌رفتم که والده‌اش فوت شده بود. از آن جا به کاخ گلستان، برای ملاحظه مقدمات پذیرایی امیر کویت رفتم. ظهر ناهار خدمت والده بودم. بعد از ظهر در رکاب شاه گردش رفتم. چهار ساعت طول کشید. بسیار خوب بود. صحبت چندانی نشد.

شب مهمان [تیم اوبراین]، رئیس کنسرسیوم نفت، بودم. قبلاً اجازه گرفته بودم که بروم، چون اختلافات تا اندازه‌ای حل شده. فرمودند، برو مانع ندارد. این مهمانی برای [سر موریس] بریجمن رئیس BP<sup>۱۱</sup> بود. بریجمن مرد خوبی‌ست، یعنی مردی‌ست که کمتر دروغ می‌گوید. شاهنشاه هم به او اعتماد دارند. وقتی هم که من نخست وزیر بودم، هر وقت می‌خواستم مطلب مهمی بحث کنم، او را احضار می‌کردم. بریجمن و [هوارد پیج] [Howard] Page، رئیس استاندارد اوپل، دو مرد مهم در کنسرسیومی که با ما قرارداد هستند. پیج سخت گیر و خشن است. یک مرد تاجر آمریکایی‌ست، ولی بریجمن سیاسی هم هست و با وزارت خارجه انگلیس روابط نزدیک دارد و Sir هم شده است (Sir Maurice). بعضی مشکلات ما حل شده است، یعنی قرارهای بین شرکتها که حدّ خاصی برای گرفتن نفت داشتند تا اندازه [ای] مرتفع شد. ضرر قیمت لیره را هم پرداختند.

<sup>۱۱</sup> سر موریس ریچارد بریجمن (۱۹۸۰-۱۹۰۴) از ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ رئیس هیئت مدیره‌ی بریتیش پترولیوم بود.



فقط اضافه استخراج را شانه خالی می‌کنند. امشب می‌گفتم، کاش ناصر باز هم کانال سوئز را بسته نگاه دارد تا شما تانکرهای بزرگ درست بکنید و در آتیه بکلی از این کانال لعنتی بی‌نیاز شوید. می‌گفت، ما مشغولیم و همین طور هم هست، ولی تاکنون از این بابت (بعد از جنگ اسرائیل و اعراب در ژوئن که کانال بسته شد) هشتاد میلیون لیره خالص ضرر داده‌ایم. در دل گفتم اللهم اشغل ظالمین بالظالمین. مصر هم همین قدرها ضرر داده است. از من تشکر می‌کرد که موقعی که نخست وزیر بودم او را مرد نسبتاً نجیبی به شاهنشاه معرفی کردم، همین طور هم هست. گفتم، این که می‌گویید شما را مرد نسبتاً نجیبی معرفی کردم هم از نجابت شماست، چون خودتان می‌دانید که شما نفتیها جز به منافع و فقط منافع خالص، به چیزی نمی‌اندیشید. خیلی خندیدیم. از شرفیابی امروز خودش بسیار راضی بود. هنگام برگشتن از مهمانی، تنها در اتومبیل بودم. موزیک خوبی از رادیو گوش می‌کردم. به مسائل دور و درازی می‌اندیشیدم، از جمله این که صداقت و صمیمیت نسبت به هر کس و هر چیز اثرات خودش را می‌گذارد، مخصوصاً نسبت به مردم ایران. من به اندازه‌ای لذت می‌برم که مردم مرا همان طور که هستم می‌شناسند که حد ندارد. این مردمی که اغلب خیال می‌کنند فهم ندارند، واقعاً دقیق دقیق هستند. هر خدمتی به آنها بکنند، اگر خدا جبران نکند، خود آنها می‌کنند. دلیل من هم همین مذاکرات امشب بود. همه می‌دانستند و می‌دانند که من مثل مصلدق عوام فریب نیستم. از تماس با خارجی هیچ واهمه و ترسی ندارم، زیرا می‌دانم که هرگز به کشور و شاه و مردم کشورم خیانت نمی‌کنم. حرفهایم را می‌زنم و سجاده هم به آب نمی‌کشم و هرگز نکشیده‌ام. ولی خدا را شاهد می‌گیرم که حتی در منخیزه‌ام خطور نکرده است که ممکن است به این مردم، ولو هرگز هیچ کس، هیچ چیز نفهمد، خیانت کرد. من مردم وطنم را دوست دارم. هیچ تظاهری هم هرگز نمی‌کنم و عجیب است که آنها هم دوستم دارند. از چشم محصل و تاکسی ران و شوهر اتوبوس، دکاندار و [رهگذر]<sup>۱۱۲</sup> خیابان، این مطلب را می‌فهمم و می‌خوانم ولذت می‌برم و تمام این دوستیها را در راه عظمت پادشاهم به کار می‌برم. همه هم می‌دانند که من جزء لاینفک شاهم. چه عیب دارد؟ دوستی و راستی بهترین و پر ارزشترین نعمات خداست. به قول سعدی:

<sup>۱۱۲</sup> در یادداشت «راهرو» نوشته شده است.

تو پاک باش و مدار ای برادر از کس پاک      زنند جامه ناپاک گازران بر سنگ

چهارشنبه ۲۰-۱۰-۴۶

امروز [شیخ صباح السالم الصباح]<sup>۱۳</sup>، امیر کویت، وارد شد. پنج روز مهمان ماست. وزیر خارجه، وزیر داخله و وزیر فوائد عامه اش همراه هستند. در این موقع که انگلیسیها خیال عقب نشینی در خلیج را دارند، آمدن امیر کویت به این جا و سفر آتی شاهنشاه به عربستان سعودی اهمیت دارد، زیرا یک برنامه دفاع مشترک خلیج در حال تکوین است. اشاره [لیندون] جانسون و اظهار خوشوقتی از این که شاهنشاه با معتدلین اعراب رابطه نزدیک برقرار می‌سازند، با این امر بی‌ارتباط نیست. ولی اگر این مسئله قرار باشد بار سنگینی بر دوش ما بگذارد، نمی‌دانم چه خواهد شد. به هر حال غرب که از خلیج بی‌نیاز نمی‌تواند باشد. چرا آنها سهم مهمی در مخارج نداشته باشند؟ بعضی بدبینها معتقدند که ناصر که به همه ما حمله می‌کند و در حقیقت مترسکی شده است که همه این کشورها به فکر دفاع از خود بیفتند و بالتیجه بار دفاع سنگین تحمل بکنند، از همین جهت است که غربیها خودشان را از این همه مخارج دفاع سنگین خلاص کنند. من به این اندازه نه بدبین هستم و نه هم این اندازه عقل برای آنها قائلم. اما کسی چه می‌داند، بلکه هم همین طور باشد. به هر صورت پس فردا که در رکاب شاه سوار می‌شوم، این مطالب را عرض خواهم کرد. به هر صورت آن چه به نظرم می‌رسد باید به شاهم بگویم.

دنیایی که این قدر آشفته است که مثلاً از بسته بودن کانال سوئز که به ظاهر باید باعث خوشوقتی روس و ناراحتی آمریکا باشد، قضیه برعکس است، به این معنی که روسها ناراحت هستند که نه می‌توانند وسائل از این راه به ویتنام برسانند و نه با کشتیهای خود به ساحل آفریقا به آسانی برسند و آمریکا از این بابت خوشوقت است. شاید هم این کلاه‌ها را انگلیس و آمریکا ساخته باشند، یا انگلیسیها به تنهایی. به هر صورت آن چه مسلم است انگلیسیها تنها کسانی هستند که از بسته بودن کانال ضرر می‌بینند و همچنین خود مصریها.

<sup>۱۳</sup> شیخ صباح السالم الصباح (۱۹۷۷-۱۹۱۳) از ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۵ نخست وزیر و از آن پس تا پایان زندگی امیر کویت بود.

امشب مهمانی رسمی در کاخ نیاوران به افتخار امیر کویت بود و خوب برگزار شد. هوا به شدت سرد بود و بیچاره عربها می‌لرزیدند. ساعت ۱۲ می‌خوابم.

پنجشنبه ۲۱/۱۰/۴۶

امروز صبح پس از ملاقاتها و رسیدگی به کارهای جاری شرفیاب شدم. شرفیابی از ۱۰-۱۲ طول کشید. خیلی مسائل داخلی و خارجی گفتگو شد. منجمله می‌فرمودند، فکر می‌کنم دو نفر از وزرای (من این جا اسم نمی‌برم، شاید اولاد آنها که این یادداشتهای را بخوانند، بی‌جهت از خانواده ارباب من رنجیده خاطر شوند) دزد هستند. هم چنین یکی دو نفر استاندار را اسم بردند و به نظرم همه را درست و صحیح می‌فرمودند.

مقداری مذاکراتی را که خیال دارند با امیر کویت بفرمایند، بیان فرمودند. من هم موقع را مغتنم شمردم و مطالبی که در نظر داشتم و در یادداشتهای امشب نوشته‌ام، گفتم. شاه ماشاءالله فوق العاده باهوش است، فوری مطالب را مورد توجه قرار دادند. عرض کردم، لااقل مخارج دفاعی طوری باشد که اولاً به صنایع ما کمک بکند، یعنی ریشه صنایع محلی را محکم بکند، بعد هم کویتها و عربها شرکت عملی بکنند و پول بدهند. فرمودند، در مورد تانک سازی همین نظر را دارم، حداقل صنایع فولاد و همچنین موتور سازی را تقویت خواهد کرد.

عرض کردم، مقرر بود فرانسویها برای ما و پاکستانیها و ترکها و سعودیها کارخانه میراژ بسازند (یعنی طیاره میراژ) که واقعاً در این صورت پایه و اساس صحیح دفاع ما گذاشته می‌شود. یعنی از دفاع هوایی که از دیگران بی‌نیاز شویم، واقعاً سرپای خود ایستاده‌ایم، هم در مقابل شرق و هم در مقابل غرب. فرمودند، متأسفانه ترکها و پاکستانیها صمیمانه جلو نمی‌آیند. نمی‌دانم حسادت می‌کنند یا دیگران به وسیله آنها از این عمل جلوگیری می‌کنند. بعد فرمودند، عجیب است که در معاملات اسلحه بعضی افسران پاکستانی نادرستی هم نشان داده‌اند، آن وقت در جنگ آن قدر خوب می‌جنگند. عرض کردم، جنگ آنها جنبه ملی و مذهبی داشت، چون با کفار هندوستان بود. در این جا صحبت به ملیت کشیده شد. عرض

کردم، چه گونه دانشجویان دانشگاه پهلوی به معلمین خارجی بدبین هستند و اخیراً علیه آنها اعتصاب کردند. مدتی در این باره صحبت شد.

بعد در مورد موارد اختلاف نفتی فلات قاره continental shelf بین کویت و عربستان و ایران مذاکره شد که اگر شرکت مختلطی از سه کشور وارد عمل شود، این مطلب حل خواهد شد.

بعد قسمتی از کارهای دربار را به عرض رساندم. در مورد حق تقدّم دامادها که فرموده بودند اگر با والاحضرتها (خانمهای خود) نیایند، نباید سر میز شام جزو خانواده سلطنت بنشینند، صحبت کردم. خیلی شاهنشاه اوقات تلخ شدند. فرمودند، مگر اینها که هستند؟ عرض کردم، هیچ کس نیستند، ولی به هر صورت داماد شاه هستند و نباید خفیف بشوند. مثل این که عرضم به دل شاه نشست، ولی امرشان را تغییر ندادند.

عصر، امیر کویت به طور خصوصی شرفیاب شد. [امیر عباس هویدا]، نخست وزیر و [اردشیر زاهدی]، وزیر خارجه، نیم ساعت بودند، بعد مرخص شدند، ولی امیر سه ساعت شرفیاب بود. شاید در مورد آشتی با ناصر هم مذاکره کرده باشد به هر صورت فردا به من خواهند فرمود.

امشب در کاخ گلستان شام رسمی بود. آن جا هم مذاکرات ادامه داشت، ولی من شرکت نکردم و نباید هم شرکت بکنم. من وزیر دربار هستم و در سیاست مداخله نمی‌کنم. شام ساعت ۱۲ تمام شد. به منزل آمدم، مدتی با دخترتم صحبت کردم و او را نصیحت کردم. ساعت یک و نیم صبح است می‌خوابم. اجازه گرفتم فردا به افتتاح نیروگاه برق تهران بروم. نیروگاه دویست و پنجاه هزار کیلوواتی جدید است. وقتی من ده سال پیش وزیر کشور بودم، در همه تهران هفتاد هزار کیلووات برق داشتیم و تازه حالا یک نیروگاه ما ۲۵۰/۰۰۰ کیلووات است.

جمعه ۴۶/۱۰/۲۲

صبح سواری رفتم. بعد ساعت ۱۲ با استاندار خراسان نقشه ساختمان فلکه اطراف صحن مطهر حضرت رضا را به عرض رساندم. مهندسین مربوطه بودند، توضیح دادند. هم چنین

نقشه هتل مشهد که باید از طرف آستانه در احمد آباد ساخته شود. هر دو را تصویب فرمودند. ضمناً از مشاهده نیروگاه برق شاهنشاه خوشحال بودند.

سر ناهار بودم. بعد از ظهر به سفارت کویت رفتم و با امیر چای خوردم. از مسافرت اصفهان بسیار راضی بود. شب در تالار رودکی نمایش بود. اپرای بسیار قشنگی از کتاب هزار و یکشب دادند خیلی طرف توجه امیر واقع شد. اوّل وقت دسته موزیک بسیار عالی ایرانی یک بتهوون نواخت. من خیال کردم وزیر دارایی کویت که پهلوی من نشسته است سر در نمی آورد. از او پرسیدم موزیک فرنگی دوست دارید؟ گفت خیلی دوست دارم مخصوصاً بتهوون. خیلی باعث تعجب شد. در دلم هم خجل شدم.

از اخبار مهمّ جهان پیشنهاد صلحیست که به ویتنامیهای شمالی نسبت می دهند، به این معنی که گفته اند اگر آمریکا عملیات جنگی و بمباران را به طور کلی قطع کند، حاضر به مذاکره هستیم، ولی آمریکاییها اطمینان ندادند. دیگر، عمل تعویض قلب انسانهاست که ابتدا در آفریقای جنوبی طبیب جوان به نام [کریستیان] بارنارد اهل [آفریقای جنوبی]،<sup>۱۹۶</sup> قلب دختری که با آکسیدان اتومبیل کشته شده بود، در سینه مردی نهاد که قلب او از بین رفته بود و این شخص را هیجده روز زنده نگاه داشت و اکنون عمل دوم را با موفقیت انجام داده است. تحوّل عجیبی در زندگی بشر پیدا خواهد شد، مثل اختراع بمب اتم است که آخر جنگ دوم جهانی پیدا شد. دیگر هم موفقیت سه فضانورد آمریکایی و فرود آمدن دقیق آن بر سطح کره ماه است که کم کم راه تسخیر کرات آسمانی را باز می کند. آیه قرآن کریم به حقیقت می پیوندد که خطاب به انسان می فرماید، و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض.

شنبه ۲۳/۱۰/۴۶

صبح در منزل به کارهای جاری رسیدم. بعد [به] فرودگاه رفتم که شاهنشاه تشریف فرما می شدند امیر کویت را راه بیندازند. در رکاب با هلیکوپتر به قصر صاحبقرانیه برگشتم. امر

<sup>۱۹۶</sup> در یادداشت «هلند» نوشته شده است.

فرمودند بعد از ظهر گردش می‌رویم. بعد از ظهر فقط دو ساعت گردش شد. صحبت مهمی پیش نیامد. شب سر شام نرفتم، خانه ماندم.

از مطالب مهم، اعلامیه پایان سفر امیر کویت، همکاری در باره نفت مناطق مشترک و دفاع خلیج بود. همان مسائلی که به تفصیل قبلاً گفته‌ام و بعد هم که روشتر شدم، خواهم نوشت.

یکشنبه ۴۶/۱۰/۲۴

صبح به کارهای جاری رسیدم. بعد شرفیاب شدم و امور جاری را عرض کردم. مطلب مهمی نبود. عرض کردم ممکن است لازم شود من هم در رکاب مبارک به عربستان سعودی بیایم، به علت بعضی کارها و مخصوصاً موضوع تأسیس دانشکده طب ریاض. فرمودند، بسیار خوب، اگر آن کارها پیش آمد، اعلام بکن که تو هم در رکاب هستی. فرمودند، بعد از ظهر گردش می‌رویم. عرض کردم، چشم، ولی اگر جسارت نکنم دیروز هم رفتیم، زیاد خواهد شد. فرمودند، به تو مربوط نیست.

بنا بر این عصری هم گردش رفتیم. ولی مذاکره مهمی نشد. معمولاً در گردش مطالبی به من می‌فرمایند. تعجب می‌کنم در مورد مذاکرات شیخ کویت هنوز چیزی نفرموده‌اند. من هم نخواستم فضولی بکنم، لابد مطلب حادثی در بین نیست. فکر می‌کنم در مورد آشتی با ناصر هم میانجیگری کرده باشد، ولی هیچ کس هنوز خبر ندارد، چون در مذاکرات، حتی نخست وزیر و وزیر خارجه را هم مرخص فرمودند که حضور نداشته‌اند. قاعدتاً تا امروز باید به من می‌فرمودند، ولی چیزی نفرمودند. به هر صورت در گردش عصر خوش گذشت. تمام در سعدآباد بودیم.

شب را خواستم بروم قدری به بطالت بگذرانم، ولی خوش نگذشت. همان بطالت بود و بس.

دوشنبه ۴۶/۱۰/۲۵

صبح ساعت ۷ ۱/۲ [سردار شهنواز]، سفیر پاکستان، به دیدنم آمد. [مقدمه‌ای] preface که ایوب خان بر کتابش نوشته شده بود، آورد که بی‌نهایت از ایران و ایرانی و شاهنشاه تجلیل

کرده بود. در یادداشتهای سابق نوشته بودم که در کتاب ایوب خان، از ناصر، دشمن ما، تعریف شده بود. به رژیم سلطنتی بد گفته بود (البته چون خودش رئیس جمهور است). ما بعد از آن که گله کردیم که بابا این همه یقه درانی ما برای شما در تمام گرفتاریها، حتی در جنگ هند و پاکستان، مزد ما این بود؟ در جراید داخلی چند حمله به ایوب شد، خیلی خیلی ترسید و حالا این قدر ... مالی می کند. به هر صورت خوشم آمد که ارباب من به هر صورت در این منطقه به حمدالله قدرت منحصر به فرد است.

بعد به کاخ رفتیم. سفیر تایلند و [محمد حسین آل یاسین]، سفیر جدید عراق، استوار نامه‌های خود را تقدیم کردند. صحبت‌های سفیر عراق بسیار گرم و ملتسانه بود. هنوز نشسته صبح را داشتم که این بر آن اضافه شد. شاهنشاه هم امیدواری به او دادند، البته در صورتی که بچه‌های خوبی باشند.

بعد خودم شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم و مطالب سفیر پاکستان را به عرض رساندم. خیلی خندیدند و آن [مقدمه] preface را هم خواندند. واقعاً وقتی انسان کاری را به موقع نکند، هم چوب را می خورد و هم پیاز را. ایوب، هم شاهنشاه را بی جهت رنجاند و هم بعد این همه تملق گفت که دیگر نمی تواند آن اثر را داشته باشد. من نمی دانم او را به کتاب نویسی چه کار بود که هم ما را برنجاند، هم افغانها را و هم کسی را راضی نکند؟ بعد به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر شورای اقتصاد بود. من پیاده گردش رفتیم. در شورای اقتصاد شرکت نمی کنم. دلیلش را می دانم، ولی به روی خودم نمی آورم. آخر اگر انسان هر چه را بداند و بفهمد اظهار هم بکند، یک وقت زبان سرخ سر سبز بر باد می دهد.<sup>۱۹۵</sup> به علاوه، من صد در صد آن چه را اربابم پسندد، می پسندم. به قول وحشی<sup>۱۹۶</sup>

یکی درد و یکی درمان پسندد      یکی وصل و یکی هجران پسندد

<sup>۱۹۵</sup> اعضای شورای عالی اقتصاد عبارت بودند از نخست وزیر، وزیرانی که به امور اقتصادی می پرداختند و همچنین مدیر عامل سازمان برنامه و رئیس بانک مرکزی. در نتیجه هیچ دلیلی برای حضور علم در جلسات آن وجود نداشت. علم می پنداشت که شاه عمداً او را به جلسات شورا دعوت نمی کند ولی سوء ظن او در این مورد پایه‌ای نداشت.

<sup>۱۹۶</sup> کمال الدین وحشی بافقی (۹۹۱-۹۳۹ ه ق).

مواز درمون و درد و وصل و هجران پسندم آن چه را جـانان پسندد

فقط موقعی حرف می‌زنم که صحبت خودم در بین نباشد. وقتی منافع مردم و شاهنشاه در بین است، آن وقت هر قدر او را برنجانم، باک ندارم، زیرا به خدا اتکاء دارم و به انصاف پادشاهم. آن قدر این موارد پیش آمده است که حد ندارد و در آینده هم پیش خواهد آمد و خواهم نوشت.

امشب [علینقی عالیخانی]، وزیر اقتصاد، پیش من به شام مهمان بود. به این جهت به اُپرای رومانیها در تالار رودکی اجازه گرفتم، نرفتم. گویا وضع اقتصادی دولت خوب نیست. روی عایدات نفت زیادی حساب کرده‌اند (پولی که به دست نیامده بود) و حالا دارند گیر می‌کنند.

سه شنبه ۲۶/۱۰/۴۶

امروز صبح به کارهای جاری رسیدم. باز نماینده [آیت‌الله محمد رضا] گلپایگانی آمده بود، همان مزخرفات همیشه را تکرار می‌کرد که پلیس زن یعنی چه،<sup>۱۳۷</sup> سپاه دانش زن یعنی چه، به عرض برسانید این کارها خوب نیست. گفتم، آقا شیخ این حرفها گذشته، در تمام ممالک اسلامی سپاهی زن هم هست. این مهملات دیگر خریدار ندارد. اینها چه ربطی به اسلام دارد؟ بگو ببینم خودت چه کار داری؟ یکی دو کار خصوصی داشت انجام دادم، راضی شد. بعد شرفیاب شدم. در خصوص پلاتفرم شرکت نفت پان آمریکا که در منطقه مابه النزاع بین ما و سعودی‌ست، عرض کردم. چون دیروز امر فرموده بودند فعلاً قبل از مسافرت، این پلاتفرم را بردارند که رنجیدگی سعودیها کمتر شود. عرض کردم، برداشتن آن یک میلیون دلار برای شرکت پان آمریکا خرج دارد، ولی ممکن است ادامه کار را متوقف کند. موافقت فرمودند، ولی گویا بعد باز از طرف شرکت ملی (بر ضرر شرکت) پافشاری شده بود که آن را برداریم. یاللهجب که نفس خارجی حکم وحی منزل دارد. گویا این میل آمریکاییها باشد، یعنی سفارت آمریکا، نه شرکت آمریکاییها. سعودیها، هم از این مطلب ناراضی هستند و هم

<sup>۱۳۷</sup> دو هفته پیش از این تاریخ، سیصد تن پلیس زن در شهربانی کشور مشغول به کار شدند.



از توافق بین ما و کویت بر سر مبداء خشکی جهت تعیین خط مرزی نفتی. زیرا ما خارک را مبداء گذاشته‌ایم و آنها فیلکه را. وقتی کویت خارک قبول کند، یک قدم به ضرر سعودی‌ست، زیرا مرز [آبی] ما به طرف سعودی جلو می‌رود. ولی به هر صورت چنان که سابقاً نوشته‌ام، ما در این جا پروتکلی به ضرر خودمان، آن هم به پافشاری انگلیسیها یا لاقل یکی از عاملین شناخته [شده] آنها که شاید آبستن سعودیها شده بود، امضاء کرده‌ایم و گرفتاریم و علت گله سعودیها هم این است. نفت فراوانی هم در آن منطقه هست، به آسانی نمی‌توان گذشت کرد.<sup>۱۹۸</sup>

بعد هیئت پارلمانی شوروی شرفیاب شد. من مرخص شدم. بعضی عرایض کوچک بود، بعد از ظهر ضمن گردش عرض کردم، منجمله پیغامهای گلپایگانی را. سر شام بودم. شاهنشاه به سلامتی، ساعت ۹/۳۰ برای دیدار رسمی از مالزی و تایلند با هواپیمای ملی عزیمت فرمودند. خانم من هم در رکاب بود.

#### چهارشنبه ۲۷/۱۰/۴۶

صبح به کارهای جاری رسیدم. قریب بیست نفر را پذیرفتم که از آن جمله [کریستوفر ابرتز]<sup>۱۹۹</sup>، سفیر کانادا، بود. یک ساعت وقت مرا تلف کرد. ناهار خدمت والده خوردم. بعد از ظهر قرار بود هیئت امنای شورای سلطنتی حمایت دانشجویان در حضور والاحضرت شهنواز باشد، به واسطه درد چشم ایشان موقوف شد (فکر می‌کنم قدری تنبلی!). بعد ایشان را انشاءالله اگر خدا خواست، اصلاح می‌کنم.

عصری [شیخ یوسف الفوزان]، سفیر عربستان، را خواستم. گفتم همه نقشه‌های ساختمانی دانشگاه ریاض که قرار است وسیله دانشگاه پهلوی تأسیس شود حاضر است و هم ترتیب اداره دانشگاه به وسیله کمیسیونی مرکب از نمایندگان دانشگاه پهلوی و دانشگاه لندن و

<sup>۱۹۸</sup> علم در یادداشت‌های دیگر نیز به این موضوع اشاره کرده است. اطلاعات او در این زمینه صرفاً بر پایه‌ی گزارش غلط و مغرضانه‌ای بود که یکی از دوستان او می‌داد. قراردادی که سرانجام با عربستان سعودی امضا شد برابر ضوابطی بود که در همه‌ی کشورهای نفت خیز اعمال می‌شد.

سعودیها. تعجب می‌کنم چرا ریاض جواب طرحهای ما را نمی‌دهد. مقداری لاطانات می‌گفت که حاکی از اختلافات داخلی خود آنها بود. گفتم این بهترین اقدامی است که ممکن است در سفر شاهنشاه به عربستان انجام گیرد، چرا غفلت می‌کنید؟ با زبان بی‌زبانی گفت بابت کار نفت از شما گله مندیم. من به روی خودم نیاوردم، ولی گفتم این کار چه ربطی به آن دارد، حتی ممکن است آن را اصلاح کند. در هر صورت قول داد اقدام می‌کند. ولی یک ساعت و نیم وقت مرا گرفت.

بعد به دیدن والاحضرت همایونی و والاحضرت فرح ناز و علی [رضا] رفتم، حالشان خوب بود. یک ساعت با آنها بازی کردم. ماشاءالله ولیعهد باهوش است. مطالبی خاطرش هست که خارق العاده است. یک بچه هفت ساله چه طور از سه سال پیش بعضی مطالب را به خاطر دارد و صحیح به خاطر دارد. کتاب تاج گذاری را با آنها ورق زدیم و تماشا کردیم. جزئیات عجیبی خاطرش بود که آن روز مثلاً فلان افسر چه کار می‌کرد. واقعاً:

می‌تافت ستاره بلندی

بالای سرش ز هوشمندی

شب، شام پیش دخترم ناز خوردم. فقط رودی و ناز و شوهرش بود. خیلی خیلی خوش گذشت. امشب قرار است دوستم وارد بشود. اگر آمد، فردا به بیرجند خواهم رفت و آلا خیر. خیر ورود شاهنشاه به مالزی فوق العاده است. استقبال عجیبی کرده‌اند.

از پنجشنبه ۲۸/۱۰/۴۶ تا یکشنبه یکم بهمن ۴۶

به بیرجند رفتم. قرار بود با دکتر [منوچهر] اقبال به شیراز بروم که پنج میلیون تومان به دانشگاه پهلوی می‌داد (از محل کمکهای شرکت ملی نفت)، ولی فکرم را عوض کردم، چون دوست عزیزم وارد شد. بیرجند را ندیده بود، همیشه میل داشت ببیند. فرصت بسیار خوبی بود. چون پنجشنبه و جمعه و شنبه کاری نداشتم، به علاوه به قول حافظ

ای دل ار عشرت امروز به فردا فکنی      مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد؟

بسیار هم خوش گذشت، به علاوه به کارهای خودم هم رسیدگی کردم. اما وقتی برگشتم، ناراحت شدم، چون از رفتار دخترم گزارش خوبی نشنیدم. مادر بزرگ و همه را ناراحت

کرده بود. عجب مسئله‌ای است. عزیزترین افراد پیش انسان، ممکن است بزرگترین ناراحتی را برای شخص فراهم آورد. خیلی اندوهناک هستم و از آن بدتر آن که این اندوه را نمی‌توانم ظاهر بکنم.

امشب لرد [هامفری] ترولین<sup>۲۰۰</sup> که آخرین کمیسر انگلیس در عدن بود و من وقتی در رکاب شاهنشاه به مسکو رفتم آن جا هم سفیر انگلیس بود و اکنون رئیس [هیئت مدیره‌ی] کمپانی انگلیس الکتریک است، برای شام مهمان من بود. از هر دری، سیاسی و تجاری، سخن گفتیم. شاهنشاه فرموده بودند او را دعوت و به او محبت کنم.

از اخبار مهم جهان تصمیمات مهم کابینه کارگری انگلیس برای تقلیل مخارج انگلستان است که به منظور مؤثر شدن تقلیل نرخ لیره در اقتصادیات انگلیس اتخاذ شده است. اهم آنها عبارتند از خارج شدن قوای انگلیس از تمام شرق سوئز به استثنای هنگ کنگ که این عمل به نفوذ صد و پنجاه ساله انگلیس در اقیانوس هند و خلیج فارس و تا حدی اقیانوس کبیر پایان می‌بخشد؛ هم چنین موقوف ساختن خریداری هواپیماهای F.111 مخصوص حمل بمب اتمی از [آمریکا]<sup>۲۰۱</sup> به قیمت چهار صد میلیون لیره و لغو معالجات طبی مجانی در انگلیس و تحمیلات زیادی بر مواد مصرفی مردم انگلیس و تحصیلات. اینها تصمیمات بسیار سختی هستند و بخصوص قسمت اخیر برای یک کابینه کارگری در حکم انتحار است، اما برای معالجه درد امروز انگلیس اعمال حیاتی است. من همیشه به ویلسون ایراد داشتم چرا چنین تصمیماتی نمی‌گیرد. حالا که گرفت، فکر می‌کنم یک [دولتمرد] *Homme d'Etat* می‌باشد و فقط یک سیاستمدار حرفه‌ای نیست. مگر آن که بعدها ثابت شود این تصمیمات هم کافی نبوده است.

<sup>۲۰۰</sup> لرد هامفری ترولین Humphrey Trevelyan (۱۹۰۵-۱۹۸۵) در چندین کشور خاورمیانه به عنوان دیپلمات خدمت کرد و این منطقه را خوب می‌شناخت. در ۱۹۶۷ کمیسر عالی انگلستان در عدن بود و در نوامبر این سال عدن استقلال یافت.

<sup>۲۰۱</sup> در یادداشت «انگلیس» نوشته شده است.

دوشنبه ۲ بهمن ۱۳۴۶

امروز ضمن کارهای جاری چندین سفیر [را] پذیرفتم. به ترتیب، [زیگاو دوسیک]، سفیر یوگسلاوی، که برای آمدن رئیس جمهور آن کشور در ماه آوریل صحبت کرد. بعد سفیر عربستان که برای کارهای دانشکده طب ریاض صحبت کردیم و تشریف فرمایی شاهنشاه به آن جا. هم چنین موضوع ما به الاختلاف نفت پان آمریکا. بعد سفیر عراق که تازه آمده است و [در باره] جریانات کلی صحبت داشتیم. خیلی به خود آمده‌اند که دوستی مصر فایده ندارد، باید دامن ایران و شاهنشاه ایران را بچسبند. مدتی صحبت داشتیم. بعد [زوی دوریل]، سفیر غیر رسمی اسرائیل، که هنوز آنها را به رسمیت نشناخته‌ایم، بر سر موضوع آمدن [آبا ابان]، وزیر امور خارجه شان، به ایران به صورت محرمانه، بحث کردیم و هم چنین لوله نفتی که از بندر ایلات به مدیترانه مشترکاً خواهیم کشید.

از ساعت ۲ بعد از ظهر تا پنج در حضور والا حضرت شهناز جلسه حمایت از دانشجویان بود و از پنج تا هفت بعد از ظهر [آرمین میر]، سفیر آمریکا، پیش من بود. بر سر عایدات نفت که باید کمپانیها بیشتر [نفت] ببرند، صحبت زیاد شد. این خودش مخالف است، یعنی می‌گوید شما این پولها را خرج تسلیحات می‌خواهید بکنید. گفتم حالا که دیگر این تسلیحات مورد علاقه خود شما هم هست، یعنی جای خالی انگلیسیها را می‌خواهد بگیرد. دیگر چه می‌گویید؟ ولی چشم آب نمی‌خورد که به جایی برسیم، مگر عمل شدید بکنیم. از طرف دیگر دولت هم روی عایدات به دست نیامده نفت حساب کرده و خودش را گرفتار کرده است، در حدود یک میلیارد و نیم تومان کسر بودجه دارد. راجع به مسافرت شاهنشاه به عربستان سعودی و اختلاف مرز نفتی با عربستان و آمدن معاون وزارت خارجه آمریکا صحبت شد. این مرد هم در دفاع خلیج می‌خواهد ترکیه را شرکت بدهد. غروبی، سرم گیج می‌رفت، از بس یک سره حرف مفت زده بودم. خوب شد دوست عزیزم این جا بود، شام با او خوردم، رفع خستگی شد.

دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن در کوی او گدایی بر خسروی گزیدن

سه شنبه ۳ بهمن ۱۳۴۶

امروز بسیار روز بدی گذشت. صبح، قبل از رفتن به دربار، دخترم را بیدار کردم و بوسیدم، چون قرار بود برای کارهای خودش و هم چنین ترتیب دادن دفتر کارش در اداره حمایت محصلین والاحضرت شهناز به شهر برود. ولی صبح زودتر دکتر [علینقی] کنی آمد و گفت والاحضرت فرمودند اتاق رودی را به منشی مخصوص خودشان بدهند، رودی جای دیگر برود. البته من می‌توانستم با این نظر مخالفت بکنم، ولی چون با لطائف الحیل والاحضرت را به این کار کشانده‌ام، مصلحت مخالفت با نظر والاحضرت نبود، مبادا در اول کار سر بخورند. به این جهت دخترم را فدا کردم و فوری گفتم امر ایشان اجرا بشود. اما مطلب را که به دخترم گفتم، فوق العاده ناراحت شد و گریه کرد. من هم بی‌نهایت متأثر شدم، به طوری که تا عصر سر درد داشتم، زیرا دخترم به این کار و به این دفتر خیلی دل بسته بود و حسابها کرده بود. به هر صورت زندگی این مصائب را دارد و هنگامی که انسان به کسی زیادی بستگی پیدا بکند، این ناراحتیها به دنبال است.

تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق هر دم از نو غمی آید به مبارکبادم

بعد اداره رفتم. به کارهای جاری رسیدم و سفیر ژاپن بدیدنم آمد، در خصوص تجارت بین دو کشور گزارش داد. ما همیشه به آنها ایراد داریم که صادرات ما به آن جا کم است. آنها نفت را به حساب صادرات ما می‌گذارند، در صورتی که متعلق به یک کمپانی خارجی است و این بحث ادامه دارد و او می‌خواهد حتی الامکان خودش را تبرئه کند.

ناهار با دوستم خوردم. با این که مطبوع بود، از بابت دخترم ناراحتی داشتم و به دوستم پرخاش کردم به طوری که رنجید و باز من ناراحت شدم. بعد از ظهر هیئت امناء دانشگاه آریامهر را ریاست کردم. شب نیز با دوست عزیزم گذراندم، تا اندازه [ای] رفع خستگی شد. ولی حالا که یک صبح است، باز هم از فکر دخترم و ناراحتی او غافل نمی‌شوم و ناراحتم.

چهارشنبه ۴/۱۱/۴۶

امروز به کارهای جاری گذشت. جواب تلگرافاتی که عرض کرده بودم همه از بانکوک

رسید. ناهار مهمان سرکار فریده خانم دیبا بودم. بعد از ظهر [عضو هیئت مدیره‌ی]<sup>۲۰۲</sup> شرکت بزرگ ریوتیتو [Rio Tinto] که بزرگترین شرکت انگلیسی کشف معادن در دنیاست به دیدنم آمد (لرد بایرز).<sup>۲۰۳</sup> اینها معدن مهم مس بندرعباس را کشف کرده‌اند که با بزرگترین معادن مس دنیا یعنی کاتانگا و زامبیا برابری می‌کند. می‌خواهند در استخراج آن هم شرکت کنند.<sup>۲۰۴</sup> مدتی صحبت کرد.

شب با دوست عزیزم با نهایت خوشی گذراندم. فردا خواهد رفت.

پنجشنبه ۱۳۴۶/۱۱/۵

صبح دوستم رفت. قدری دیر کرد، طیاره‌اش رفت، با طیاره دیگری رفت، ولی بسیار ناراحتان کرد. به هر صورت، من تنها و ناراحت هستم. اصولاً هم احساس تنهایی و ناراحتی می‌کنم. جز مادرم کسی را که بدون هیچ شک و شبهه مرا دوست بدارد یا من دوستش بدارم، در دنیا نیست. عجب زندگانی کثیف بدی دارم. حتی در محیط اداری هر روز تنزل می‌کنم. توجه دستگاه‌ها احساس می‌کنم که کم و کمتر می‌شود. این هم لازمه روال کار ارباب عزیز من است که بی‌نهایت هم دوستش دارم، ولی هر کس در هر مقامی که هست، باید مفلوک و خاک بر سر باشد. فرق نمی‌کند، چه آن که مورد مرحمت است مثل من و چه آن که مورد بی‌رحمتی است، ولی به مصلحتی کار دارد. گمان می‌کنم هم وصیت شاهنشاه فقید و هم تجربه شخصی شاه، این روال را برای ارباب عزیزم برگزیده است [که]

<sup>۲۰۲</sup> در یادداشت «رئیس» نوشته شده است.

<sup>۲۰۳</sup> لرد فرانک بایرز Charles Frank Byers (۱۹۸۴-۱۹۱۵)، از ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۲ عضو هیئت مدیره‌ی ریوتیتو بود.

<sup>۲۰۴</sup> اشاره به معدن مس سرچشمه است. این معدن را مهندسان ایرانی کشف کرده بودند و ریوتیتو علاقمند به مشارکت در آن بود. شرایط پیشنهادی ریوتیتو به وزارت اقتصاد (که می‌بایست با سرمایه‌گذاری خارجی موافقت کند)، کاملاً یک طرفه و صرفاً به سود این شرکت بود و در نتیجه مذاکرات به جایی نرسید. چندی بعد، محمود رضائی، از معدنچیان با تجربه‌ی ایران، پروانه کشف را خرید و با مشارکت شرکت معدنی سلکشن تراست (Selection Trust) دست به کاوش گسترده‌ای زد و معلوم شد ذخیره‌ی معدن بیش از آن است که گمان می‌رفت و نیازمند به سرمایه‌گذاری معتدله‌ی است. سرانجام، دولت معدن را از سرمایه‌گذاران خصوصی خرید و خود بسیج و بهره‌برداری آن را به عهده گرفت.

هر کس قدرت داشته خیانت کرده. من در هر مقامی که بوده‌ام چه وزیر و چه نخست وزیر، چه رئیس دانشگاه، از این مسئله رنج برده‌ام که ارباب من می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش! ولی چه کنم از او جدا شدنی نیستم. با همه تفصیل، به صورت دیوانه وار دوستش دارم. فقط اگر از من قبول بفرماید که کار رسمی نداشته باشم، پایش را خواهم بوسید. اما هرگز چنین نیست، باید به همین نحو باشد. او هم می‌داند که عاشقش هستم و بنا بر این هر امری را می‌پذیرم. اما چه طور عرض و حالی بکنم که اگر من مفلوک و غیر قابل اعتنا باشم، به خودش لطمه می‌خورد. یک امر بغرنجی است. با سی سال سابقه خدمت، تازه فهمیده‌ام که این کار از من ساخته نیست. درست است که الملک عقیم، ولی چه قدر و چه اندازه و چرا؟ روزی که بنا بر امر و اراده خودش، [نصرت‌الله معینان]، رئیس دفتر مخصوص، را معرفی می‌کردم (یک سال قبل)، او امری به او فرمود که بالصّراحه قطع پر و بال وزیر دربار خودش بود. من هم می‌فهمیدم، ولی چه می‌توانستم بکنم؟ منجمله به او فرمود، شما در جلسات شورای اقتصاد شرکت بکنید و بین اوامر من و دولت واسطه باشید. عصری هم حاضر باشید که اولین جلسه است. پس وزیر دربار از فردا مطلقاً پیش نخست وزیر و وزرا بی‌حیثیت و بی‌آبرو خواهد شد.<sup>۲۰۵</sup> همین طور هم شد، ولی هیچ کس به روی خودش نمی‌آورد، منجمله خودم! از طرفی رئیس دفتر مخصوص به نحو دیگری ضعیف است، نخست وزیر هم به همین صورت آلت معطله است و قس علیهذا.

من چون خیلی و به جهات عدیده او را تا حدّ غیر قابل تصویری دوست دارم، برای خودش هم غصّه می‌خورم، چون به این صورت خودش، هم تنه‌است و هم بار سنگینی را باید به دوش بکشد و اغلب دچار ناراحتی و خدای نکرده احياناً قضاوت ناصحیح می‌شود. گرچه تا حالا نشده، یا کمتر شده، ولی خود به خود این نتایج، چه بخواهیم چه نخواهیم، چه تلخ باشد چه شیرین، حاصل می‌شود و من در عالم نوکری اربابم محکوم و موظف هستم که آن

<sup>۲۰۵</sup> علم دچار اشتباه شده است. معینان در نشستهای شورای اقتصاد شرکت نمی‌کرد. صورت جلسه را هم شادروان غلامرضا نیک پی می‌نوشت. یک نسخه از آن به معینان داده می‌شد تا تصمیمهای شورا را پیگیری کند. شاید در تاریخ مورد اشاره در این یادداشت استثنائاً رئیس دفتر مخصوص در جلسه‌ی شورای اقتصاد شرکت کرده است. ولی به احتمال قوی دستور شاه به این یک در باره‌ی پیگیری تصمیمهای شورا، موجب سوء تفاهم علم شده است.

را بگویم و دیر یا زود مخصوصاً در این مقام، مطلب را خواهم گفت. نتیجه چه باشد، نمی‌دانم. برای خودم چه نتیجه بدهد، آن را هم نمی‌دانم، ولی مطلقاً به خودم اهمیتی نمی‌دهم. نه دلبستگی به زندگی دارم و نه دلخوشی، پس هراسی ندارم. از آن چه وحشت دارم این است که با این همه ناملايمات که اربابم دارد، اگر من هم ایراد گیر و قرولمندی بشوم، می‌ترسم آن قدر ناراحت بشود که مطلقاً زمام کار از کف برود و این یک ضرر غیر قابل جبران برای کشور است، زیرا غیر از او کسی را نداریم و نخواهیم داشت که بتواند خوب فکر بکند و خوب عمل بکند. این که گفتم یک نقیصه کوچک است بر طریقه زمام داری که هر کس به صورتی و توصیفی دارد. مثلاً من در محیط خودم که بی‌نهایت کوچک و غیر قابل مقایسه با کار اربابم است، چه در نخست وزیری و چه در پستهای دیگر، روال کارم بر قدرت دادن به افراد بلافصل خودم که خود برگزیده‌ام می‌باشد و از آنها مسئولیت خواستن. خودم کمتر کار می‌کنم (البته طبیعتاً هم تنبل هستم باید اذعان کنم)، ولی زیر دستم را با جرأت تقویت می‌کنم. معلوم نیست این رویه صحیح یا غلط است و به هر صورت آن چه نوشتم ایراد بر طریق کار بود، نه بر اصل کار.

از تنهایی و بی‌خوابی این مهملات را نوشتم.

امروز به کارهای جاری رسیدم. [طیب حسین] سفیر پاکستان که عوض شده و گویا به علت اظهاراتش بر له ایران و علیه بحرین بوده، پیش من آمد و شکایت داشت و به اربابش بد می‌گفت. شب از متخصصین اعصاب که یک کنفرانس بین‌المللی در دانشگاه پهلوی داشتند، به شام دعوت کردم و حالا ساعت ۲ صبح است که می‌خواهم بخوابم.

جمعه ۱۳۴۶/۱۱/۶

مصادف با سالروز فراندوم بهمن ۴۲ است که مردم به منشور انقلاب رأی دادند. چنین رأی طبیعی و بدون تقلب هرگز در ایران گرفته نشده بود و واقعاً رستاخیز عجیبی بود. من خودم نخست وزیر و شاهد بودم از ۲۵ میلیون نفر جمعیت ایران، قریب شش میلیون نفر رأی دادند. زنها هم که آن وقت اجازه و حق رأی نداشتند، دویست سیصد هزار نفر روی ذوق و شوق رأی دادند. هنگامه غریبی بود. واقعاً هم کار بزرگ بود. شاه با شجاعت و جرأت فوق



العاده دست به کاری عظیم زد که در تاریخ بیست و پنج قرنی ایران بی سابقه بود، یعنی رابطه دو هزار ساله ارباب و رعیت در ایران به هم خورد و رعیت شد ارباب. گفتن این حرف آسان است، ولی چه صدماتی کشیدیم. آخوند لامذهب شورید، توده‌ای لامذهبت‌تر هم شورید و با آخوند به ظاهر مذهبی همکاری کرد. فتودالها شوریدند، مالکین دسته بندی کردند، اغتشاش در جنوب داشتیم، در تهران بلوا شد. هر وقت فکر این کارها را می‌کنم، اول به اربابم آفرین می‌گویم. از خودم هم قدری راضی می‌شوم که مجری با قدرتش شدم و از هیچ نهراسیدم. یک روز به شوخی به من فرمودند تو هم در عالم نادانی خیلی کار کردی و خودت نمی‌دانی. در جواب عریضه استعفای من بعد از انجام کارها جمله معروف با خط مبارک خودش به چشم می‌خورد که «خدمات شما هرگز فراموش نخواهد شد» و این برای من افتخار بزرگی است. در بلوای تهران صد نفر کشته و دویست نفر زخمی شدند.<sup>۲۰۶</sup> در جنوب، هم ارتش و هم ایلات، کشته زیاد دادند و من ایستادم. چون نیت مقدس و فقط برای سعادت مردم کشور بود و شاهنشاه صد در صد پشتیبانی کرد. در صورتی که [جعفر] شریف امامی، نخست وزیر قبل از [علی] امینی (ماقبل من)، با کشته شدن یک نفر از معلمین جا را خالی کرد و مقام خودش را به امینی داد. به هر حال کار ندارم، بی جهت پرحرفی کردم. فقط مطلب با مزه که می‌توانم بنویسم این است که امروز فقط یک دسته گل از طرف حسین دانشور برای من فرستاده شده، آن هم دوست من است. این مسائل در ایران عادی است. رژه امروز را هم پاسداران انقلاب حزب ایران نوین ترتیب داده‌اند و از طرف هیچ یک از دستجات، من دعوت نشده‌ام. نمی‌دانم چرا از من وحشت دارند.

از اخبار مهم هفته گذشته پشتیبانی شدید [ملک] فیصل از شیخ [عیسی بن سلمان آل خلیفه، امیر] بحرین بود که موجبات ناراحتی و کدورت ما را فراهم کرد. تازه شاهنشاه می‌خواهند به آن جا تشریف ببرند، این شخص این اعمال را می‌کند. نسبت به تأسیس دانشکده طب ریاض که قرار بود وسیله دانشگاه پهلوی بشود و ما هم همه جور آمادگی داریم، حتی نقشه و برنامه و همه چیز حاضر است هم طفره می‌زنند. معلوم نیست آمریکاییها چه به گوشش خوانده‌اند. هفته گذشته برف خوبی هم بارید. ناوچه تندرو آمریکاییها را کره شمالی توقیف

<sup>۲۰۶</sup> در این بلوا ۸۶ تن کشته و ۱۹۳ تن زخمی شدند. ن. ک. به یادداشتهای علم، ج ۱، پانویس ۱۷، ص ۵۳

کرد، ممکن است دامنه جنگ ویتنام گسترش یابد و آمریکاییها عکس العمل شدید نشان بدهند.

شنبه ۱۳۴۶/۱۱/۷

امروز به کارهای جاری گذشت. صبح شورای اداری جهت پیاده کردن قانون استخدام داشتم. رژه پاسداران انقلاب (!) را از تلویزیون دیدم. شب با [صفی] اصفیا (رئیس سازمان برنامه) شام خوردم. گویا وضع مالی دولت خیلی خراب باشد و وضع تبلیغات خوب! امروز [لیندون] جانسون چهارده هزار سرباز جدید آمریکایی را به مناسبت پیش آمدِ کره به خدمت احضار کرد، ولی هنوز موضوع در شورای امنیت مطرح است.

یکشنبه ۱۳۴۶/۱۱/۸

امروز به کارهای جاری گذشت. صبح از ساعت ۸ تا دو بعد از ظهر، سی نفر را در دفترم پذیرایی کردم. دو بعد از ظهر، در حضور والاحضرت شاهدخت شهناز کمیسیون حمایت از دانشجویان بود، همان جا ناهار مختصری هم صرف شد. جلسه تا ۶ ادامه یافت. وقتی [به] منزل آمدم، بعد از ده ساعت کار متوالی، مثل مرده بودم. حمامی گرفتم و به مهمانی منزل دخترم رفتم، رفع خستگی شد. الآن نصف شب است که آمدهام بخوابم. شاهنشاه فردا بعد از ظهر به سلامتی مراجعت می کنند.

دوشنبه ۱۳۴۶/۱۱/۹

امروز صبح [شیخ یوسف الفوزان] سفیر عربستان سعودی پیش من آمد. تلگرافی از ریاض آورد که جهت اداره دانشگاه و ترتیب کار آن جا باید مجدداً هیأتی از طرف ما برود، چون گفته بودند که باید از طرف دانشگاه لندن و پهلوی و ریاض هیأت سه نفری امور دانشگاه را بر عهده بگیرد که من مخالفت کرده بودم. اما بعد چون معلوم شد خود سعودیها تماس با لندن گرفته اند، گفتم مانع ندارد، مشروط به آن که کمیسیون تحت ریاست دانشگاه پهلوی باشد. ولی به هر صورت برای شروع کار که ما آمادگی داریم، طفره زده بودند.

بعد [آرمین میر]، سفیر آمریکا، به دیدنم آمد و با من ناهار خورد. باز هم در مورد سفر شاهنشاه به عربستان صحبت پیش آمد، چون قبلاً از وضع آنها گله کرده بودیم. می‌گفت، اتفاقاً بحرینها هم ناراحت رفته‌اند، شما هم گله دارید. عربستان چوب دو سر طلا شده است. منبع اختلاف را هم همان خطّ میانه لعتی نفت ذکر می‌کرد. حقّ هم دارند، زیرا ما مطالعه نکرده پروتکل تقسیم را امضاء کردیم، بعد دَبّه کردیم. البتّه نمی‌توان هم از آن گذشت، چون خیلی پول است. دو هزار میلیارد دلار فقط آن منطقه مابه الاختلاف نفت دارد، یعنی سه هزار میلیون بشکه. ضمناً تلگراف خنده داری از سفیر خودشان در [ریاض]<sup>۲۰۷</sup> خواند که اگر شاهنشاه بتوانند، فیصل را راضی فرمایند بگوید واقعاً جانشین او کیست. خنده‌ام گرفت، چیزی نگفتم، زیرا نباید بدانند این قدر بچه هستند.

عصری موبک همایونی از مسافرت مالزی و تایلند وارد شد. فوق العاده عصبانی و ناراحت، با همه دعوا کردند، منجمله با خودم که اصرار داشتم چون مردم سر راه هستند با اتومبیل به جای هلیکوپتر به کاخ نیاوران تشریف ببرند. به هر صورت من در رکاب رفتم. تا وقتی سلمانی بود و حمام گرفتند، شرفیاب بودم، مطالبم را گفتم (البتّه به انگلیسی) که پیشخدمت و دلاک ملتفت نشود. وقت شرفیابیها، منجمله شرفیابی [آبا ایان] وزیر خارجه اسرائیل و ترتیب مهمانی ملک حسین را فراهم کردم. قریب یک ساعت و نیم شرفیاب بودم. از همه جا صحبت شد؛ ولی تمام با عصبانیت. از کویتیا هم ناراضی هستند که به محض مراجعت از این جا باز صحبت خلیج عربی را ساز کرده‌اند و گفته‌اند ایران به بحرین هم ادعایی ندارد. از عربستان ناراحت هستند که از بحرین در آستانه سفر شاهنشاه با این شدت حمایت کرده است و راجع به دانشگاه بازی در می‌آورد. از انگلیسیها ناراحت هستند که از رأس الخیمه در مقابل ادعای ما بر جزایر تنب و ابوموسی قویاً پشتیبانی می‌کند و از آمریکاییها ناراضی هستند که جانب عربستان را بیشتر از ما دارد. به حدّی عصبانی هستند که فرمودند، عربستان نمی‌روم، چه فایده دارد بروم، چه بگویم؟ خیلی سعی کردم عصبانیتشان کم بشود، نشد. عرض کردم، گمان نمی‌کنم موقوف شدن سفر مصلحت باشد. به علاوه آمریکایی اگر از اعراب پشتیبانی می‌کند، همه چیز عربستان، از نفت تا قشون، در دست اوست.

<sup>۲۰۷</sup> در یادداشت «واشینگتن» نوشته شده است.

اعلیحضرت که باروسها هم در مراوده و معامله دارید، چه انتظاری است که از آنها می‌برید؟ مثل این که از این عرض من خوششان نیامد، ولی تکمیل عرض خودم را کردم که نمی‌گویم این مراوده بد است، بلکه خیلی هم پسندیده است، ولی باید از دریچه چشم آمریکایی قضاوت بفرمایید. قرار شد فردا صبح در مورد سفر عربستان مذاکره شود. سر شام بودم، ناراحتی باقی بود. با کمال شدت با هر کس آن جا بود، منجمله دوباره خودم، اوقات تلخی فرمودند. راجع به حرفهای [والث] راستو هم عصبانی بودند که فردا خواهم نوشت، چون الان خسته هستم. راستو یک دفعه خرخری کرد و گفت کشورهای ایران و کویت و عربستان و ترکیه (برای چه [ترکیه]؟) و شاید عراق، جانشین انگلیس در خلیج خواهند شد و قرارداد دفاعی منعقد خواهند ساخت. این مطلب طوری همه را رماند که به جز ما تمام کشورهای دیگر آن را تکذیب کردند. ما نمی‌توانستیم حتی چیزی را تکذیب کنیم، چون وقتی [گورون وی اُون] رابرتس آمد، تقریباً چنین چیزی گفته بودیم.

سه شنبه ۱۳۴۶/۱۱/۱۰

امروز از روزهای عجیب بود، خیلی کار داشتم. صبح دو دفعه شرفیاب شدم. اول کارهای جاری را عرض کردم. گزارش پیشرفت کار والا حضرت شهناز را عرض کردم، خیلی شاهنشاه خوشحال شدند. بعد نسبت به مسافرت عربستان، عرض کردم، اگر تشریف نبرید، به نظرم این کار باعث تیرگی روابط قطعاً می‌شود و باعث خوشحالی دشمنان. فرمودند، آخر چه طور بروم؟ وقتی در اعلامیه ملک فیصل و شیخ بحرین می‌گویند بحرین یک کشور عربی است و با پل آن را به کشور مادر ببیندیم، اگر من بروم یعنی این حرفهای آنها را قبول دارم. فرمایش خیلی صحیح و منطقی بود. عرض کردم، به هر صورت اگر اجازه فرمایید اعلامیه تأخیر مسافرت صادر نشود تا مطلب را وسیله سفیر آنها بگوییم. شاید اعلامیه دیگری بدهند و جبران بکنند. بعد هم عرض کردم، چون مطلب فعلاً برای ما و برای آمریکا و انگلیس حیاتی است، به نظرم خیلی از کمکهای آمریکا به ما بستگی به این تفاهم خواهد

داشت. روی هم رفته شاهنشاه را برای تأخیر صدور اعلامیه آماده کردم. فرمودند، پس سفیر [عربستان]<sup>۲۰۸</sup> را بخواه و به او مطلب را بگو.

بعد مرخص شدم. از پان آمریکن (شرکت نفت) خبر دادند که سعودیها پشت خط مابه النزاغ به طرف ایران و پشت چاه شماره ۷ ما که به علت مسافرت شاهنشاه و تولید حسن تفاهم عملیات حفاری را موقوف کرده بودیم، چاه می‌زنند. فوری شرفیاب شدم، مطلب را عرض کردم. فرمودند، به بحریه دستور بده بروند آنها را بیرون کنند. نخست وزیر اتاق دیگر بود. به ایشان گفتم و به ارتش دستور دادم.

ظهر سفیر آمریکا را خواستم. مطلب را به او گفتم، یعنی هم موقوف شدن مسافرت و هم موضوع نفت را. بی‌نهایت ناراحت شد، می‌خواست غش کند. استدعای شرفیابی کرد. بعد از ظهر وقت برای او تعیین کردم، شرفیاب شد. قبل از شرفیابی او باز من شرفیاب شدم و اتفاقاً همان مطلبی را که صبح به نظرم رسیده بود و او تکرار کرد، عرض کردم، که جانسون تمام دلالتی که برای کمکهای نظامی به ایران در کنگره ذکر کرده، امنیت خلیج و حفظ منافع نفتی دولت آمریکا در خلیج و بخصوص عربستان است. تیرگی روابط، جانسون را کلافه می‌کند. فرمودند، پس ما را تهدید می‌کند که کمکها موقوف خواهد شد؟ به جهنم! عرض کردم، اتفاقاً به نظر خودش هم رسید که ممکن است چنین تعبیری بفرماید و گفت من مطلب را عرض نکنم، ولی ناچار بودم عرض کنم.

بعد سفیر عربستان را خواستم، مطلب را به او هم گفتم. می‌خواست غش کند، خیلی ناراحت شد. گفتم یا باید پادشاه شما اعلامیه بدهد که راجع به بحرین اشتباه کردم یا شاهنشاه تشریف نخواهند برد. اگر چنین اعلامیه [ای] بدهد، تشریف می‌برند و آن وقت وضع نفت دست نمی‌خورد تا سران دو کشور با هم کنار بیایند. به علاوه سکویی که شما امروز گذاشتید، بردارید و گرنه بحریه ایران به زور آن را از بین می‌برد. التماس کرد اگر خواستند تشریف نبرند، لااقل در اعلامیه موقوف شدن سفر، از علت ذکر نشود و این اطمینان را به او دادم.

<sup>۲۰۸</sup> در یادداشت «کویت» نوشته شده است.

سر شام در کاخ نیاوران بودم و دائماً بعد از آن، تا یک صبح بر سر همین مسائل کار کردم. منجمله دو بار با سفیر خودمان در واشینگتن با تلفن گفتگو کردم که وضع آن جا را بدانم که چه خواهند کرد. حالا ساعت ۲ صبح، بعد از هیجده ساعت کار متوالی، مثل مرده دارم می خوابم.

#### چهارشنبه ۱۳۴۶/۱۱/۱۱

این دو روزه آن قدر کار زیاد بود و آن قدر من خسته بودم که امکان آن که بتوانم یک کلمه روی کاغذ بیاورم، نبود. هر ثانیه و هر دقیقه کار کردم و در دو شب بیش از ده ساعت مجموعاً نخواهیدم. بالأخره تشریف بردن شاهنشاه به عربستان موقوف شد. البته این امر به مناسبات ما لطمه می زند و سیاست آمریکا را هم ضعیف می کند، ولی ما که نوکر آمریکا نیستیم، اگر سعودیها باشند، به ما چه؟ چه طور ممکن بود آنها با آن قدرت از بحرین پشتیبانی کنند و بعد شاهنشاه، به قول معروف، تشریف ببرند و با آنها جوش و بش کنند؟ سفیر آمریکا نهایت سعی را کرد که این تأخیر اتفاق نیفتد و شاهنشاه تشریف ببرند، ولی با وصف این تشریف نبردند. به علت آن که ما یک حرف می زدیم و آن این که باید سعودیها اعلامیه بدهند که غلط کردیم. درست است که ما ممکن بود از ادعای خود به یک نحوی و با گرفتن امتیازاتی، از بحرین (مثل این که پایگاه هوایی یا دریایی به ما بدهند)، صرف نظر کنیم، ولی نمی توانستیم شاهد بخشش ملک فیصل از حساب خود باشیم. [لیندون] جانسون هم تلگراف کرد و خیلی التماس که این بریدگی اتفاق نیفتد، و شاهنشاه تشریف ببرند. ولی شد و عجب اثری در مردم گذاشت. همه مردم، مثلاً حتی مادر، خوشحال بودند که قدرت نشان دادیم.

امروز من اعلامیه مختصری دادم و گفتم مسافرت شاهنشاه به عربستان فعلاً موقوف شد. امروز فعالیت سیاسی بسیار زیاد بود. هم سفیر عربستان و هم سفیر آمریکا چندین دفعه به دیدن من آمدند. به سفیر عربستان همان مطلب را تکرار کردم و مخصوصاً از حرکت بچگانه که ظرف ۲۴ ساعت بیانیه، سکوی حفاری پشت خط ما بگذارند و یک دهن کجی بی مزه بکنند، خیلی ایراد گرفتم و گفتم باید حتماً این سکو را بردارید و گرنه کشتیهای ما آنها را

خواهند برداشت. بالأخره این کار را هم نکردند تا کشتیهای ما رفت و به آنها اخطار کردند بروید. چون نرفتند، همه چیز را توقیف کردند و به ایران آوردند، نزدیک جزیره خارک. شاهنشاه فرمودند، آنها را مرخص کنند. مرخص شدند، ولی سگو بدون سرنشین هنوز در دریاست که قرار است یا آن را ببرند یا بحرته ما آن را غرق کنند. سگوی پان آمریکن هم (متعلق به ما)، یعنی همان چاه شماره ۷، در دریاست ولی سرنشین ندارد. مضحک این است که بعداً سفیر آنها در این جا تلگراف کرده که وزیر دربار به من گفته است اگر مذاکره کنیم، لازم نیست سگو را بردارید. در صورتی که من از اوّل گفتم باید شما سگو را بردارید، ما هم کار را در سگوی خودمان متوقف می‌کنیم تا مذاکره کنیم.

این دو روزه نفتها هم آمدند باز مذاکره کنند، به جایی نرسید که چیز بیشتری بدهند. ما به آنها گفتیم پس نفت به قیمت تمام شده به ما بدهید خود ما خواهیم فروخت، این را هم موافقت نکرده‌اند. این هم در دسر دیگری ست و دولت هم جداً بی‌پول [است] یعنی در برنامه چهارم سه هزار میلیون تومان کسر خرج دارد. قرار است عصری سفیر آمریکا باز بیاید صحبت کنیم.

ملک حسین هم دیروز آمد. قبل از ورود او که سفیر آمریکا را دیده بودم، تلگرافی از واشینگتن داشت که من به عرض برسانم. به این معنی که واشینگتن حاضر است اسلحه به ملک [حسین] بدهد، به شرط این که ملک دیگر از روسها اسلحه تقاضا نکند و این مطلب را اعلیحضرت همایونی به ملک بفرمایند. گفتم، اگر ملک حسین بگوید، یعنی به اعلیحضرت عرض کند که پس چرا شما خودتان از روسها اسلحه می‌گیرید، اعلیحضرت چه بفرمایند؟ خودش هم خنده‌اش گرفت، ولی حرف حسابی زد که درست است. یعنی می‌گفت، شما با اردنیا قابل مقایسه نیستید. علاوه بر لیدرشیپ عاقلی که در ایران هست، به هر صورت برای خرید اسلحه یا چیز دیگری زیر قرض روسها نمی‌روید، چون گاز نفت به آنها می‌دهید. ولی دیگران، بخصوص اردن، زیر قرض می‌رود و دیگر کارش تمام می‌شود. حرف حسابی می‌زد. خلاصه این که می‌گفت، اعلیحضرت همایونی به پادشاه اردن بفرمایند، درست است که من هم پادشاهم و تو هم پادشاهی، ولی:

گرچه باشد در نوشتن شیر، شیر

کار پاکان را قیاس از خود مگیر

از این قضاوت او خوشم آمد.

اتفاقاً شاهنشاه که با ملک صحبت فرمودند، خیلی هم راضی شد و موضوع را قبول کرد. از مسائل دیگری که صحبت شد (یعنی شاهنشاه به من فرمودند)، یک نوع مذاکره اردن و اسرائیل است و دیگر شکایت بیچاره ملک از همکاران عرب، بخصوص دوستانی مثل عربستان سعودی که به هیچ وجه ارزش نظامی ندارند و دائماً از ملک می‌خواهند که با اسرائیل در جنگ باشد. یک مطلبی راجع به عربستان به شاهنشاه گفته بود که خیلی خنده دار است و آن این است که سعودیها فقط بیست و پنج میلیون دلار به یک شرکت آمریکایی داده‌اند که بیاید انبار مهمات آنها را بازرسی کند، ببیند چه دارند، چه ندارند. آموزش نظامی هم که صفر. هر چه سعی می‌کنیم، اصولاً نمی‌خواهند چیزی یاد بگیرند.

جمعه ۱۳۴۶/۱۱/۱۳

صبح چون نمی‌توانستم به علت حرکت ملک حسین سواری بروم، قدری بیشتر خوابیدم. بعد [به] فرودگاه رفتم. ملک حسین رفت. از سفیر عربستان سعودی که حاضر بود، بازخواست کردم که چرا حرکت دادن [سگوی حفاری] rig را که به شما گفته بودم، به ریاض نگفتید؟ گفت ترسیدم!

در رکاب شاهنشاه به نیاوران آمدم. کارهای جاری عرض شد. سر ناهار نماندم، منزل آمدم قدری پیاده روی کردم. عصری [آرمین میر]، سفیر آمریکا، دیدنم آمد، در حال غش و ضعف. مدتی صحبت داشتیم. می‌گفت تمام نقشه‌های ما را به هم زدید. گفتم، اگر جسارت نکنم، به جهنم! شما چرا باید برای ما نقشه بکشید؟ گفت، گمان می‌کنم به سرعت به سمت اتحاد با روسها می‌روید. گفتم، اشتباه می‌کنید، شما اولاً خیال می‌کنید هر کس با شما نیست، دشمن شماست. در صورتی که سیاست مستقل ایران بیشتر قابل دفاع است تا این که نوکر شما باشد. ثانیاً رژیم ما متفاوت است. چه طور ممکن است وابسته آنها بشویم؟ موضوع نفت و بازی شرکتها را گفتم. گفت، اصلاً دماغ این کار را حالا ندارم. چه قدر اینها احساساتی و بیچاره هستند! به هر حال بعد از دو ساعت مذاکره و شوخی و صحبت در باره ویتنام که این روزها دماغشان را دود می‌دهد، دیدم پیشنهاد می‌کند خوب است شاهنشاه



دلجویی از فیصل بفرمایند. شب مختصراً مطلب را با تلفن به شاهنشاه عرض کردم و خانه ماندم.

خیالم از بابت دخترم که میل دارد با یک شخص غیر متناسب عروسی کند، ناراحت است.

شنبه ۱۳۴۶/۱۱/۱۴

صبح شرفیاب شدم. صحبت‌های سفیر آمریکا را به تفصیل عرض کردم. پیشنهاد او را با خنده تلقی فرمودند. فرمودند، فیصل ما را ناراحت کرده، حالا ما دلجویی کنیم؟ مرخص شده، به کارهای جاری رسیدم. عصری تا شب، در رکاب شاهنشاه گردش رفتیم. خوش گذشت و صحبتها زیاد شد، منجمله در باره اضافه درآمد نفت و پیشنهادی که [رضا] فلاح می‌کرد، برای اضافه درآمد. چون فردا هم در این بابت گفتگو هست، آن را فردا خواهم نوشت.

یکشنبه ۱۳۴۶/۱۱/۱۵

امروز سالروز سوء قصد به جان شاهنشاه است که به صورت اعجاز آمیزی نجات یافتند. هیجده سال قبل، هنگام بازدید از دانشگاه [تهران]، یک نفر عکاس ایشان را با تپانچه مضروب ساخت. خواست خدا و خونسردی فوق العاده شاه، ایشان را از مهلکه نجات داد. شاهنشاه معتقد است خداوند او را مأموریت خاص برای عظمت ایران داده است و بنا بر این دست بشر قادر نیست به او لطمه بزند. شواهد امر هم چنین نشان می‌دهد. از طیاره در راه کوه‌رنگ سقوط کرد، سالم در رفت. با مسلسل دو سال قبل به ایشان تیراندازی شد، سالم در رفت و در پانزدهم بهمن هم. به علاوه چه مشکلاتی را گذرانده است که از سوء قصد بدتر بود، مثل جلوس به تخت در روز اشغال تهران، ورود قوای روس و انگلیس و یا هنگامه مصدق و حتی حکومت [سپهد حاجعلی] رزم آرا که ظاهر مطیعی داشت و حتی حکومت‌های خاک بر سر [علی] امینی و [حسنعلی] منصور که گرچه پُفیوز بودند، ولی مسلماً خائن و نوکر و دست نشانده آمریکاییها بودند. خداوند او را برای ایران حفظ کند که واقعاً وجودش مغتنم است.

باری، صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. پیشنهاد کردم، اجازه فرمایید دلجویی از سفیر عربستان سعودی بشود. اجازه فرمودند.

مذاکره [تیم] او بر این O'Brien رئیس کنسرسیوم را عرض کردم که منطبق بر گفته [رضا] فلاح بود که پالایشگاه نفت آبادان ۲۰٪ کمتر از ظرفیت تصفیه می‌کند، چون تصفیه آن جا برای کنسرسیوم نفع ندارد. اگر بدون تاکس تصفیه این مقدار نفت را بدهیم، ۲۰٪ بیشتر خواهند برد. به علاوه حالا که فشار آورده‌ایم که نفت به قیمت تمام شده تحویل بدهند که خودمان بفروشیم (البته آنها راضی به این کار نیستند) بنا بر این مقررات داخلی بین خودشان را شل می‌کنند که شرکتهای عضو، اگر بخواهند، بتوانند نفت بیشتری بخرند. توضیح این است که ما می‌خواهیم کنسرسیوم ۲،۸۰۰،۰۰۰ بشکه در روز نفت ببرد و آنها نمی‌توانند بیش [از] ۲،۵۵۰،۰۰۰ [بشکه] ببرند. در این صورت تفاوت ۲۵۰/۰۰۰ بشکه در روز است که باید به صورتی جبران شود. تصفیه خانه آبادان ۶۰،۰۰۰ بشکه را به این صورت می‌تواند ببرد و اضافه کند و اگر آزادی عمل به کمپانیهای عضو داده شود، ممکن است به صورت جداگانه از هم، نفت ببرند و این مقدار هم شاید دویست هزار بشکه در روز بشود.

تا دو بعد از ظهر به کارهای جاری رسیدم. بعد جلسه هیئت امنای دانشگاه مشهد با حضور والاحضرت شهناز بود. ماشاءالله دختر دارد راه می‌افتد. خیلی خوشحال شدم.

در این ضمن نامه فوری از سفیر ما در واشینگتن رسید. خودم بردم تقدیم کردم. سر شب بود، فرمودند، [هوشنگ] انصاری (سفیر) می‌گوید [والث] راستو مرا دیده، می‌گوید ناصر تهدید کرده اگر عربستان و ایران در مورد یمن به من فشار بیاورند، من با اسرائیل کنار می‌آیم و بعد پدر ممالک معتدل عربی مثل عربستان و کویت و اردن را در می‌آورم. عرض کردم، کنار آمدن ناصر با اسرائیل مثل حل کردن نفت مصدق است. مصدق نمی‌توانست نفت را حل بکند، چون شأن نزول او از بین می‌رفت. ناصر هم اگر با اسرائیل کنار بیاید، شأن نزول او از بین می‌رود. بلوفی به آمریکاییهای احمق زده است، آنها هم باور کردند. آن را فوری به ما توصیه می‌کنند که مواظب باشید، احتیاطاً به سلطنت طلبان یمن کمک نکنید.

تصدیق فرمودند. بعد فرمودند، این راستو [دستیار ویژه امور امنیت ملی رئیس جمهور]<sup>۲۹</sup> همین طور بی‌ربط پرت و پلامی گوید. آن مطلبی که راجع به خلیج گفت، به کلی نقشه‌ها را به هم ریخت (موضوع دفاع مشترک).

بعد مرخص شدم. جوابی که به انصاری فرمودند، مخابره کردم. ضمناً فرمودند، سعودیها خواسته‌اند میسیون برای مذاکرات نفت بفرستیم، با آن که چنان تودهنی محکمی خورده‌اند. عرض کردم، نهایت خوشحال و مفتخرم. چنان که عقیده اعلیحضرت است، در مقابل خارجی باید سخت ایستاد، جا می‌زند. عرض کردم، پس دیگر ملاقات من با سفیر عربستان حالا معنی ندارد، بخصوص که خواسته‌اند میسیون سنگین وزنی برود که شاید مسائل دیگری هم گفتگو کنند.

شب مهمانی [سپهبد اسدالله صنیعی] وزیر جنگ به مناسبت سالروز رفع خطر از وجود مبارک شاه رفتم. [بعد] منزل آمده تا یک صبح کار کردم.

دوشنبه ۱۳۴۶/۱۱/۱۶

امروز با آن که دو سه ساعت به اجبار و اکراه به بطالت گذراندم که قدری از خستگی روحی راحت بشوم، تا آخر شب که نصف شب است، تمام به بدی گذشت و هنوز هم [دچار] سردرد هستم.

صبح قدری به کارهای جاری گذشت، بعد شرفیاب شدم. ارباب عزیزم را خیلی سر حال دیدم، بسیار خوشحال شدم. از دو مطلب خوشحال بودند، یکی این که موضوع نفت روی فورمولی که دیشب نوشتم، تقریباً موافقت شده. اقلأً نود میلیون دلار گیر خواهد آمد و کم پولی نیست. دیگر این که سعودیها تلگراف کرده و موافقت با مذاکره در باب نفت نموده‌اند. فرمودند، گفته‌ام فوری هیئتی تعیین شود و برود و مخصوصاً سعودیها گفته بودند هیئت وزینی بیاید که بعضی مطالب دیگر هم داریم صحبت کنیم. راجع به آمدن راستو هم

<sup>۲۹</sup> در یادداشت به اشتباه «معاون وزارت خارجه آمریکا» نوشته شده است. عنوان این مقام چندی بعد به «مشاور امنیت ملی رئیس جمهور» تبدیل شد.

فرمودند، به سفیر آمریکا بگو آمدن او از لحاظ ما مانعی ندارد، عربها هر چه می‌خواهند بگویند.

در این ضمن من در مورد شرفیابی سفرا، موضوعی که راجع به خودم بود، عرضی کردم که شاهنشاه قبول فرمودند. آن قدر ناراحت شدم مثل این که کاخ روی سرم چرخید. از دو جهت، یکی این که مطلبی راجع به خودم عرض کردم و دیگر این که شاهنشاه به این صورت رد کردند که باعث تعجب شد. یادم آمد شعری که یک وقتی مرحوم پدرم برایم خوانده بود و من همیشه جز امروز مدّ نظرم بود:

چو رسی به کوه سینا، آرئی نگفته بگذر      که نیارزد این تمنی به جواب کن ترانی

وقتی مرخص شدم، جز انجام کارهای جاری و اوامر فوری، هیچ کار نتوانستم بکنم. از فرط بدبختی به فکر خوش گذرانی افتادم. به قول حافظ

هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی      کاین کیمیای هستی قارون کند گذارا

ولی نتیجه نگرفتم و بر خستگی‌ام افزود، بخصوص که دوستم این جا نیست. یک عمل حیوانی به انسان لذت نمی‌بخشد و فراموشی نمی‌آورد. آن چه فراموشی می‌آورد گدایی از دوست است.

دانی که چیست دولت، دیدار یار دیدن      در کوی او گدایی بر سلطنت گزیدن

امر فرمودند سفیر آمریکا را بعد از ظهر بینم. پیشم آمد، مطالب را با او گفتم. بسیار خوشحال شد، گرچه از وضع ویتنام و حمله پر دامنه کمونیستها که بر شهرها دارند مسلط می‌شوند، ناراحت بود.

سر شام شرفیاب شدم. اول مطلبی که فرمودند این بود که عربها گفتند ما فقط در حدود پروتکل سابق گفتگو می‌کنیم، بنابراین میسیون ما نخواهد رفت. خیلی تعجب کردم، چون در این صورت که دیگر گفتگویی لازم نبود. عرض کردم، تعجب می‌کنم. عربها می‌دانند که ما آن را قبول نداریم، چه طور حالا می‌گویند گفتگو روی آن خطّ خواهد بود، این که دیگر گفتگو لازم ندارد. فرمودند، آخر ما گفتیم به آنها بگویند که پروتکل را ما قبول نداریم. عرض کردم، معلوم است در جواب این حرف جز این که چنین بگویند چاره ندارند. اصلاً

نمی‌بایست این حرف به آنها زده شده باشد. این حرف را باید میسیون که برود بگوید و آن وقت راه حل‌هایی بیابند. پدر عربها را در آوردیم و شرایط به این سنگینی هم قبل از مذاکره، آن هم با این خشکی را قبول نمی‌کنند. از این که نقشه‌ها باز نقش بر آب شد، دوباره سرم درد گرفت. بیچاره وزیر خارجه، [اردشیر زاهدی]، خیال می‌کند به محض این که امری به او شد، اگر فوراً اجراء کند، خدمتگزاری می‌کند. آخر هر امری که فرمودند، قدری مطالعه کن، بعد اقدام کن. باز کار خراب شد، تا بعد چه بشود.

سه شنبه ۴۶/۱۱/۱۷

صبح به کارهای جاری رسیدم. [فرانتس یوزف باخ]<sup>۱۱۰</sup>، سفیر آلمان، به دیدنم آمد که از مسافرت مرخصی برگشته بود. مقداری در مورد سرمایه‌گذاری آلمان در ایران و دانشگاه پهلوی که هنوز من رئیس آن هستم، صحبت داشت و قرار شد کمکهای فنی بیشتری به آن جا بدهند. هم اکنون آلمانها شعبه الکترونیک قوی در آن جا دائر کرده‌اند، زیرا کارخانه تلفون سازی در شیراز راه می‌اندازند.<sup>۱۱۱</sup> به این شعبه در دانشگاه احتیاج بود.

بعد شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. فرمودند، به وزیر خارجه بعد از صحبت‌های دیشب گفتم اگر سعودیها قبول می‌کنند مذاکراتی بدون برنامه داشته باشیم، باز هم حاضریم. عرض کردم، خدا کند قبول بکنند، بالأخره به هم خوردگی روابط ما تعریفی ندارد. امروز باز می‌فرمودند یکی دو نفر از وزرا نادرست هستند. عرض کردم، چرا آنها را عوض نمی‌فرمایید؟ فرمودند، به زودی. از بعضی جریانات نامطلوب والاحضرتها گزارش عرض کردم، ناراحت شدند.

ظهر [سیمئون دوم]، پادشاه سابق بلغار [ستان]، ناهار مهمان شاهنشاه بود. من سر ناهار نرفتم، زیرا عده ناجور می‌شد. بعد از ظهر با والاحضرت شهناز به کمیسیون حمایت از خواسته‌های منطقی دانشجویان رفتم. آن جا بودم که شاهنشاه تلفن فرمودند و به من فرمودند، سعودیها مذاکره بی‌برنامه **without agenda** را قبول کردند. خوب است مراتب

Dr. Franz Josef Bach<sup>۱۱۰</sup>

<sup>۱۱۱</sup> کارخانه‌ی تلفون سازی شیراز با همکاری شرکت زیمنس برپا شد.

را به سفرای ما در لندن و واشینگتن بگو [بی] و به سفیر آمریکا هم اطلاع بده. بعد فرمودند، فوری بیا بالا می‌خواهم گردش بروم، با من باش. امشب در خدمتشان گردش رفتم. حالا که یک صبح است برگشته‌ام، ضمناً امشب عرض کردم، شنیده‌ام معلمین می‌خواهند برای گرفتن اضافه حقوق که یکی دو سال نگرفته‌اند، اعتصاب کنند. فرمودند، خبر دارم، پیش بینی لازم شده است.

#### چهارشنبه ۴۶/۱۱/۱۸

صبح به کارهای جاری رسیدم. [گئورگ زیفرتیتز]<sup>۱۱۲</sup> سفیر اتریش که تازه به دربار ایران آمده است، از من ملاقات کرد. بعد شرفیاب شدم. فقط کارهای جاری را عرض کردم. باز هم نسبت به تعویض رؤسای دانشگاه‌های ملی و آریامهر و پهلوی صحبت فرمودند. شخص اخیر خودم هستم! جای من قرار است مهندس [صفی] اصفیا، رئیس سازمان برنامه، که به احتمال قوی در فروردین عوض خواهد شد، برود. موضوع مهم دیگری نبود.

ظهر قدری به کارهای خانوادگی رسیدم. بعد از ظهر به بطالت گذشت.

شب مهمان نخست وزیر ([امیر عباس] هویدا) بودم که [دستیار ویژه رئیس جمهور در امور امنیت ملی] آمریکا، [والث] راستو، آن جا بود. مذاکرات مفصل درم برهمی شد که من نمی‌توانم بگویم نتیجه گرفتیم. نخست وزیر از مسافرت خودش به شوروی شرح مفصل داد. [اردشیر زاهدی]، وزیر خارجه، بسیار شلوغ کرد. تم مذاکرات نداشتیم، جای تأسف بود. این وضع به ارباب عزیزم صدمه زیاد می‌زند. افسوس که نظرات شخصی مانع عظیم پیشرفت کشور است. هر کلمه [ای] که گفته می‌شد، حس می‌کردم یک نظر شخصی پشت سر دارد. بسیار ناراحت شدم. آخر اگر این دستگاه ارباب من نباشد، هیچ چیز، هیچ کس، یا لااقل از ماها، [دیگر]<sup>۱۱۳</sup> کسی باقی نمی‌ماند. ولی چه کنم؟ نمی‌توان حرفی زد. هنوز با همه مرحمتی که ارباب به من دارد و فوق العاده خاطرمد را عزیز می‌دارد، اما آن اندازه که من به او علاقمندم مرا نشناخته است. افسوس و هزار افسوس. دو سه ساعت صحبت جدی کرده

<sup>۱۱۲</sup> Georg Seyffertitz

<sup>۱۱۳</sup> در یادداشت «از» نوشته شده است.

خسته شده‌ام، ولی صحبت‌های متفرقه بی‌نتیجه. حالا یک صبح می‌خواهم در صورتی که از زحمت طاقت فرسای امشب حس می‌کنم هیچ نتیجه عاید نشده است.

پنجشنبه ۴۶/۱۱/۱۹

صبح، اول به ملاقاتها و کارهای جاری رسیدم، بعد شرفیاب شدم. شاهنشاه جریان دیشب منزل نخست وزیر را سؤال فرمودند. خجالت کشیدم عرض کنم وزیر خارجه چه مهملائی به هم بافت. خیلی مختصر عرض کردم و گفتم خود وزیر خارجه آمده شرفیاب شود، لابد عرض خواهد کرد. نخست وزیر و من فرصت صحبت زیاد پیدا نکردیم. مثل این که به فراست دریافتند چه عرض می‌کنم.

بعد مرخص شدم. باز به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر [ولادیمیر یروفی یف]<sup>۲۱۴</sup> سفیر جدید شوروی، اعتبار نامه تقدیم کرد، بعد نزدیک یک ساعت و نیم شرفیاب بود. بعد از آن راستو [دستیار ویژه رئیس جمهور در امور امنیت ملی]<sup>۲۱۵</sup> شرفیاب شدند. مجدداً من شرفیاب شدم. برای مسافرت اتریش و سویس دستوراتی فرمودند. غفلتاً فرمودند، حالا گردش برویم. با آن که چندین قسم گرفتاری شب داشتم، البته افتخاری بالاتر نبود که عصر و شب را با پادشاهم بگذرانم. بسیار خوش گذشت. حالا نصف شب است آمده‌ام بخوابم، ولی شاهنشاه مجموعاً خوشحال نبودند. فکر می‌کنم بین فرهنگها جریاناتی هست، چون چندین دستور در این زمینه وسیله من به نخست وزیر مرحمت کردند که همه را همین امشب ابلاغ کردم.

جمعه ۴۶/۱۱/۲۰

متأسفانه صبح سواری نرفتم. احتیاط کردم، چون فردا شاهنشاه حرکت می‌فرمایند، مبدا اوامر فوری باشد. همین طور هم شد، چندین دفعه با تلفن اوامر صادر فرمودند و من ابلاغ و اقدام کردم.

<sup>۲۱۴</sup> Vladimir Erofeev

<sup>۲۱۵</sup> در یادداشت به اشتباه معاون وزارت خارجه نوشته شده است.

سرناهار بودم. خلاصه کتاب پروفیسور [دانلد] ویلبر را راجع به رضا شاه کبیر عرض کردم که به زودی طبع خواهد شد.<sup>۲۱۶</sup> مزخرفات عجیبی نوشته است، خیلی اوقات تلخ شدند. قرار شد اگر بتوانم، ترتیبی بدهم پیش از چاپ، این مزخرفات را بردارند. راجع به مسافرت موکب مبارک به اروپا مطالب مشروحی عرض کردم، مخصوصاً از جهت استحقاقی، ولی ماشاءالله آن قدر متوکل علی الله هستند که کی چنین حرفهایی می شنوند.

عصری به کارهای جاری رسیدم. در کمال اوقات تلخی راجع به رفتار دخترم بودم. مطابق شؤونات خودش و من عمل نمی کند. مایه تعجب و تأسف و تأثر فوق العاده من است ... من می ترسم از این عُصَه یا سل یا سرطان بگیرم.

مجدداً سر شام شرفیاب شدم. جریان مذاکرات میسیون اعزامی ما را به عربستان که امشب برگشته است، فرمودند. سعودیها می گویند بیاید منطقه ما به الاختلاف را به طرف ایران هم بسط بدهیم و همه جا را مشترکاً اداره کنیم. به من امر فرمودند از پان آمریکن پپرس واقعاً ارزش منطقه ما به الاختلاف چه قدر است. آیا ارزش این را دارد که ما منطقه مسلم شده خودمان را با آن مخلوط بکنیم یا راه دیگر باید رفت؟ قرار شد [ابوالفتح] محوی، دوست من که در شرکت مذکور است، در اروپا تحقیق کند.

رئیس دانشگاه آریامهر، [محمد علی مجتهدی]،<sup>۲۱۷</sup> را امر فرمودند فردا عوض کنم و پروفیسور [فضل الله] رضا را معرفی نمایم.

<sup>۲۱۶</sup> کتاب مورد اشاره که زیر عنوان

*Riza Shah Pahlavi, The Resurrection & Reconstruction of Iran, 1878-1944* در نیویورک منتشر شد، ارزش پژوهشی چندانی ندارد و صرفاً بر پایه‌ی سندهای محدود بایگانیهای آمریکا نوشته شده است. ویلبر با تاریخ و فرهنگ ایران به خوبی آشنا بود و چندین کتاب در این زمینه نوشت. وی به عنوان کارمند نیمه وقت سیا (CIA) و کارشناس ایران، در تهیه‌ی طرح توطئه‌ی واژگون ساختن دولت دکتر محمد مصدق دست داشت، ولی در باره‌ی اهمیت نقش خویش گراف کرده است. ن. ک. به سیروس غنی، *Iran and the West*، صص ۳۹۷-۳۹۵.

<sup>۲۱۷</sup> محمد علی مجتهدی پس از تغییر مقام مورد اشاره در این یادداشت، برای مدتی رئیس دانشگاه ملی شد.



شنبه ۴۶/۱۱/۲۱

صبح به کارهای جاری رسیدم، با آن که به مناسبت تولد حضرت امام رضا علیه السلام تعطیل بود. بعد شرفیاب شدم، کارهای جاری را عرض کردم. فکر شاهنشاه مشغول اختلاف با عربستان بود، زیرا بدون مقدمه به من فرمودند، این سعودیها از خر شیطان پایین نمی آیند، باز هم مزخرف می گویند. عرض کردم، باید قدری صبر کرد، فعلاً چاره نیست، بهتر بود به این جا نمی رسید، ولی با راهی که آنها رفتند غیر از این هم نمی شد کاری کرد. بعد دو نفر رؤسای تشریفات را معرفی کردم. مرخص شده [به] فرودگاه رفتم. والا حضرت شهناز را وادار کردم آمدند. شاهنشاه خیلی خوشحال شدند، چون این دختر خیلی غمگین و گوشه گیر بود. امروز که آمد، شاهنشاه خیلی خوشحال شدند که رویه زندگیش دارد تغییر می کند. خدا به شهبانو عمر بدهد، ایشان شاه را وادار کردند که به این بچه که مال خودش نیست، توجه مثل سایر بچه ها بنمایند، البته عوضش را هم از خدا خواهد گرفت. من فکر می کنم بدبختی که به سر والا حضرت ثریا آمد (ملکه سابق)، بیشتر به علت بد رفتاری بیرحمانه بود که با این بچه بیچاره کرد. یادم هست در یک مسافرت آلمان که من اصرار کردم بچه از سویس پیش پدرش بیاید (آن وقت شهناز در آن جا درس می خواند)، آن قدر ثریا بد اخلاقی کرد که همان شب بچه را پس فرستادیم.

باری شاهنشاه رفتند. با آن که می دانم در اروپا به ایشان خوش خواهد گذشت، ولی امشب من یک غصه درونی دارم، مثل این که چیزی را گم کرده باشم. در فرودگاه [فضل الله رضا] رئیس دانشگاه آریامهر را معرفی کردم.

بعد از ظهر قدری در هوای سرد راه رفتم و ورزش کردم. از این جهت خوشحالم، ولی دلم از تنهایی دارد می ترکد. شب سفارت ژاپن مهمانی به افتخارم داده بود، مجبور شدم بروم.

یکشنبه ۴۶/۱۱/۲۲

صبح به کارهای جاری رسیدم. بعد سر زمینهای فرح آباد که خانه برای کارمندان [دربار] می سازیم رفتم. نوکرهای شاه باید همگی خانه داشته باشند، بیمه شده باشند، از همه مزایای یک فرد مرفه برخوردار باشند. این برنامه من است و به زودی انجام می شود. به علاوه هر

کدام باید از خودشان هم صاحب زمین و خانه علیحده سوی خانه‌های سازمانی باشند. این تز کلی شاهنشاه است برای همه مردم مملکت. از آن جا برگشتم. رئیس دانشگاه آریامهر را به جای رئیس سابق، به دانشگاه معرفی کردم.

شب با [جان] راکفلر<sup>۲۱۸</sup> برادر [فرماندار]<sup>۲۱۹</sup> جمهوری خواه [ایالت نیویورک] که کاندید رئیس جمهوری است، در منزل یکی از رفقا شام خوردم. وقتی گفتم با سیاست [لیندون] جانسون سمپاتی دارم، صاحبخانه و سفیر آمریکا که حضور داشت، می‌خواستند از تعجب چهار چشم شوند. دلایل خودم را گفتم که شما اگر به جای او بودید چه می‌کردید؟ موضوع منافع کلی آمریکا در جنوب شرقی آسیا در معامله است، نه این که یکی یا دو نفر می‌خواهند خوشحال از این سیاست باشند یا نه. به علاوه من سمپاتی که برای جانسون دارم، از جهت این است که همه قدرت خودش را به کار نمی‌برد و از این جهت رنج فراوان می‌برد. [راکفلر]<sup>۲۲۰</sup> حرفهای مرا تصدیق کرد.

بعد از شام منزل آمدم. حالا ساعت ۱۱ است، می‌خواهم بخوابم، ولی دلم گرفته است اربابم را ندیده‌ام، مثل این که هیچ در دنیا ندارم. گفته بودم دوستم بیاید که یک تسلی خاطر برایم باشد، کار داشت نتوانست بیاید. او [در] اروپا مشغول کار است. خیلی خسته و کسل هستم.

دوشنبه ۴۶/۱۱/۲۳

صبح به کارهای جاری رسیدم. [علی اکبر بینا]<sup>۲۲۱</sup> رئیس دانشگاه ملی را خواستم و گفتم

<sup>۲۱۸</sup> جان راکفلر سوم John D. Rockefeller III نوهی جان راکفلر، مردی نیکوکار و انسان دوست بود. در ۱۹۵۲ شورای جمعیت (Population Council) و در ۱۹۵۶ انجمن آسیایی (Asia Society) را در آمریکا بر پا ساخت. برای بیست سال رئیس بنیاد راکفلر بود. در ایجاد مرکز فرهنگی لینکلن (Lincoln Center) نیویورک نقشی اساسی داشت.

<sup>۲۱۹</sup> در یادداشت به اشتباه سناتور نوشته شده است.

<sup>۲۲۰</sup> در یادداشت «سناتور جمهوری خواه» نوشته شده، ولی از بافتار سخن چنین بر می‌آید که اشاره به مهمان اصلی، جان راکفلر است.

<sup>۲۲۱</sup> علی اکبر بینا، دکتر در تاریخ، استاد دانشگاه تهران، معاون پیشین وزارت آموزش و پرورش و سپس رئیس دانشسرای عالی، برای یک سال رئیس دانشگاه ملی و از ۱۳۵۳ تا هنگام درگذشت (۱۳۵۵) سناتور بود.

استعفا کند. بعد از ظهر هم به کارهای جاری رسیدم. تلگراف به شاهنشاه عرض کردم اجازه فرمایند خبر سلامتی معظم له را پس از معاینات طبّی که به حمدالله تمام خوب بود، اعلامیه بدهم. عریضه مفصلی به اربابم عرض کردم، بیشتر روی کارهای عادی جاری بود، ولی موضوع نظرات [رضا] فلّاح را راجع به منطقه مابه الاختلاف نیز عرض کردم. فلّاح می گوید در آن قسمت که به فرض دست عربهاست، کاوش صحیح نشده، شاید نفت نباشد، ولی به هر صورت شرکت آنها در طرف ما از مخارج بهره برداری ما خواهد کاست، تنها نفعش همین است.

سرسب پیش والاحضرت علیرضا رفتم که این جا تنها مانده است. طفل دو ساله و بسیار باهوش و بامزه و قدری عصبانیست. در حمام بود، مدتی دُولش را به من نشان داد! نیم ساعتی ماندم بازی کردم، ولی از نبودن اربابم در قصر خیلی دلم گرفت. به این دلیل و به دلیل این که پرستارش هم خوشگل نیست، بیشتر نتوانستم بمانم. شام با بچه‌های خودم خوردم، قدری تخته بازی کردیم، قدری هم آنها را نصیحت کردم.

سه شنبه ۴۶/۱۱/۲۴

امروز برای صبحانه [قائم مقام]<sup>۲۲۲</sup> وزارت خارجه [امیر خسرو] افشار پیش من آمد که قدری راجع به کارهای آن جا صحبت کنیم. [می گفت] از وزیر [خارجه] انسان سر در نمی آورد، با آن که مرد خوبیست. اظهار ناراحتی از روابط با عربها می کرد. حق هم داشت، ولی در وزارت خارجه اقدامی برای رفع بحران نمی شود. آمریکاییها هم به این زودی از عربستان سعودی نمی گذرند، ممکن است خیلی از برنامه‌های ما مخصوصاً برای خلیج به تعویق و مشکل بیفتد.

بعد به کارهای جاری رسیدم. هیئت امنای دانشگاه ملی را تشکیل دادم. رئیس دانشگاه را برداشتم (دکتر بینا) و دکتر [محمد علی] مجتهدی منصوب شد. بعد از ظهر هم به کارهای جاری رسیدم.

<sup>۲۲۲</sup> در یادداشت «معاون» نوشته شده است.

امر شاهنشاه رسید که اعلام کنم منوچهر قره گوزلو که آجودان کشوری بود و همچنین اخیراً رئیس سازمان تربیت بدنی شده بود و از این کار معلق شد، در دربار نیز سمتی ندارد. با آن که می‌دانستم تأخیر در اجرای امر مسؤولیت دارد، چون عادت ندارم شاهنشاه که امر کند کلاه بیاورم، سر بیاورم، تلگراف عرض کردم که این عمل او را به کلی فنا می‌کند، مگر این که تقصیرش غیر قابل برگشت و گذشت باشد. تا فردا ببینم جواب چه خواهد رسید. شب با خستگی روحی و جسمی می‌خوابم.

#### چهارشنبه ۴۶/۱۱/۲۵

صبح به کارهای جاری رسیدم. [ولادیمیر یروفی یف]، سفیر جدید شوروی، دیدنم آمد، خیلی صحبت کردیم. این سفیر مرد با سابقه‌ای است. در مصر و عراق سفیر بود، در لندن و پاریس کاردار بوده است، از همه مهمتر در کمیته سرّی که در وزارت خارجه شوروی سیاست کلی شوروی را طرح ریزی می‌کند، عضویت داشته است. ای کاش ما هم چنین کمیته می‌داشتیم، خیلی از مسائل و مشکلات حل می‌شد. به شوخی از او پرسیدم، در این طرح ریزی، وضع شما با ایران چه بود؟ گفت خوب! آینده عالی. راجع به اعراب و اسرائیل و جنگ ویتنام گفتگو کردیم. او معتقد است اگر اسرائیلیها آخرین قطعه‌نامه شورای امنیت ملل متحد را رعایت نکنند، صلح در این منطقه برقرار می‌شود. گفتم اگر قوای بزرگ مثل شما و آمریکا در این جا نظر خاص نداشته باشید، همین طور است و الا نمی‌شود. خندید. گفتم شما می‌خواهید جلوی منافع و نفت آنها را بگیرید و آنها می‌خواهند که این کار نشود، بنا بر این اختلاف خود به خود در این منطقه دامن می‌گیرد. در ویتنام هم همین طور است، تنها به شکل دیگر. گفتم، فرض کنید آمریکا را آن جا شکست دادید، با چین چه خواهید کرد؟ خیلی خندید. بقیه روز به کارهای جاری گذشت. شب دخترم مهمانی داشت، خوش گذشت.

#### پنجشنبه ۴۶/۱۱/۲۶

امروز از سخت جانی خودم تعجب کردم. مگر اعصاب انسان چه اندازه تحمل دارد؟ صبح

نوکرَم پول خواست، در حسابم پول نبود. خیلی ناراحت شدم. به اداره رفتم، تمام کارهایی پیش من آمد که هیچ کدام انجام نگرفته بود. ماشاءالله [جعفر بهبهانیان]، معاون مالی من، هم پیرانه سر به خیال جوانی افتاده، عاشق شده، به هر بهانه خودش را به موکب شاهنشاه می‌چسباند و به اروپا می‌رود. تمام کارهایی که امروز رسیدم مربوط به ایشان است که تمام معوق مانده است. با دولت گلاویز شدم، بر سر بودجه دانشگاه پهلوی. ظهر منزل ماندم، با دخترم ناراحت شدم، زیرا به کارهای او ایراد گرفتم گریه کرد، بیشتر ناراحت شدم. واقعاً وضع عصبی عجیبی دارم، هیچ دلخوشی در زندگی نیست. نه پول دارم، تا حدی که گاهی به خرج خانه در می‌مانم، نه از مقام لذت می‌برم، زیرا مقام پرست که نیستم و بدبختانه احساس می‌کنم خدمت مهمی هم از من ساخته نیست، یا از من نمی‌خواهند. بنا بر این مقام را می‌خواهم چه کنم؟ از طرفی احساس می‌کنم بعضی کارهای خطرناک چه در زمینه داخلی و اغفال اربابم انجام می‌گیرد و چه اشتباهاتی در زمینه سیاست خارجی، که در هر کدام عمیقاً ایراد بکنم، با نهایت بدبختی به نظر شخصی ممکن است تعبیر بشود، چنان که تا حالا شده. در خانه‌ام به علت همین رفتار غیر عاقلانه بچه‌ها ناراحتم. فقط دو موضوع باقی می‌ماند، علاقه به ارباب عزیزم و دوستی که دارم. در مورد اولی، متأسفانه می‌ترسم که نتوانم همگام علاقه‌ام خدمت کنم. در مورد دوم هم پابندی به سعادت و آینده بچه‌ها مرا از تند روی باز می‌دارد. مادرم هم که به او عشق می‌ورزم پیر است و لامحاله او را از دست خواهم داد. حقیقتاً وضع عجیبی دارم، ولی صبر می‌کنم، اگر این صبر را بدنم بتواند تحمل بکند:

گرچه از آتش دل چون خم می‌در جوشم      مهر بر لب زده، خون می‌خورم و خاموشم

مطمئن هستم سل یا سرطان مرا از پا خواهد انداخت.

جمعه ۱۳۴۶/۱۱/۲۷

صبح سوار شدم. نهار با بچه‌ها در فرح آباد خوردم. شب سفارت سویس مهمان بودم. دو سه مطلب تلگرافی به عرض شاهنشاه رساندم. موضوع مهم دیگری نبود. قدری اوضاع دنیا را در این هفته می‌نویسم. در ویتنام جنگ با شدت ادامه دارد ولی مذاکرات صلح هم دورا دور می‌شود. اوتانت دبیر کل سازمان ملل متحد سفری به ویتنام، مسکو، لندن و پاریس کرد.

به نظر می‌رسد اگر مذاکرات صلحی واقعاً در بین باشد، قبل از آن طرفین سعی زیاد بکنند که یک فتح چشم گیر بکنند تا در مذاکرات دست بالاتر را داشته باشند. روسها که سابقاً شرط شروع مذاکرات را قطع بمباران و خروج سربازان آمریکایی در آن جا می‌دانستند، حالا فقط گفتگو در قطع بمباران ویتنام شمالی می‌کنند. گو این که به خود آمریکاییها هم حالا برخلاف سابق، به علت کمک فوق العاده روسها، تلفات هوایی سنگینتری وارد می‌شود.

وضع خلیج فارس مبهم است. انگلیسیها می‌گویند بیرون خواهند رفت در ۱۹۷۱. و بین ما و عربها [به] دنباله قطع سفر شاهنشاه به عربستان شکرآب است، ولی ما قصد داریم به هر حال با آنها، مخصوصاً عربستان سعودی، کنار بیاییم. فرانسه به عراق نزدیک شده است، یعنی [عبدالرحمن] عارف، رئیس جمهور عراق، سفری به فرانسه کرد و به فرانسه تشنه نفت (به علت در خطر بودن منابع صحرای الجزایر)، امید استخراج نفت داد. آنها هم وعده کمک نظامی، منجمله هواپیماهای میزاد دادند. این کار موازنه قدرت را تا حدی به هم می‌زند (در خاورمیانه)، زیرا بین روسها و آمریکاییها تقریباً یک موافقتی در نگهداری موازنه قدرت بین اسرائیل و اعراب بود. تا ببینیم بعد چه پیش خواهد آمد. امروز یک نفر انگلیسی از خود حزب کارگر پیش من آمد، از سیاست خروج نیروهای انگلیس از خلیج فارس و اقیانوس هند به علت صرفه جویی تنقید می‌کرد. می‌گفت، ما سالی هشتصد میلیون پوند روی خط آهن تنهای انگلیس و حدود چهار صد میلیون پوند روی بهداشت همگانی ضرر خزانه داریم، [چه گونه نمی] <sup>۲۲۳</sup> توانستیم در این دو نقطه حساس ۱۵۰ میلیون خرج نگاهداری خود بکنیم و احترام خودمان را در دنیا و مخصوصاً پیش آمریکا نگاه داریم. این مطلب اعتقاد خود من هم بود، منتها این دفعه از یک انگلیسی، آن هم از حزب کارگر، می‌شنیدم. علت مهم آن دماغوزی [هرولد] ویلسون نخست وزیر کارگری انگلیس است. خدا نکند سرنوشت هیچ کشوری به دست پولیتیسین (Politicien) بیفتد. خدا کند همیشه سرنوشت کشورها در دست هوم دتا Homme d'Etat [دولتمرد] باشد.

<sup>۲۲۳</sup> در یادداشت «چون می‌توانستیم...» نوشته شده است.

شنبه ۲۸-۱۱-۴۶

امروز صبح و بعد از ظهر به کارهای جاری رسیدم. رئیس جدید دانشگاه ملی [محمد علی مجتهدی] را معرفی کردم. بچه‌های دانشگاه احساسات خوبی نشان دادند، واقعاً مردم ایران احساس می‌کنند که انسان قلباً آنها را دوست دارد یا ندارد.

عریضه راجع به کارهای جاری به عرض شاهنشاه رساندم که امشب با پیک مخصوص می‌رود. دو نکته را از مذاکرات سفیر شوروی نوشتم، یکی این که می‌گفت ناصر حاضر است با اسرائیل صلح کند، از تندروهای عرب می‌ترسد. از او پرسیدم، تندرو تر از خود ناصر کیست؟ آیا مقصودتان سوریها می‌باشند که تحت تأثیر شما هستند؟ دیگر جوابی نداد، من هم اصراری نکردم. موضوع دوّم، اشاره می‌کرد سابقاً ما می‌گفتیم شرط شروع مذاکرات صلح با ویتنام جنوبی و آمریکا، قطع بمباران ویتنام شمالی از طرف آمریکا و خروج قوای آمریکا از ویتنام جنوبی است، حالا می‌گوییم فقط قطع بمباران. این دو مطلب اهمّیت داشت که به شاهنشاه عرض کنم.

یکشنبه ۲۹-۱۱-۴۶

به کارهای جاری گذشت. عصر در هیئت امنای مدرسه عالی پارس شرکت کردم. شب مهمان عیسی مبارکی وکیل سابق بلوچستان شدم. ده سال است مرا دعوت می‌کند به خانه‌اش بروم، نمی‌رفتم. حالا که وکیل نیست، رفتم. وقتی فرماندار کل بلوچستان بودم (۲۰ سال قبل)،<sup>۲۲۴</sup> او بخشدار بود. مرد بی‌سواد، ولی باهوشی است.

امروز [امیر عباس هویدا] نخست وزیر، بودجه را تقدیم مجلس کرد، به اسم متعادل، به مبلغ ۲۷۷ میلیارد ریال و قول داد کسر [بودجه را] صرفه جویی جبران خواهد کرد. من نمی‌دانم چرا باید به مردم دروغ گفت. من این سیاست را نمی‌پسندم. عاقبت مشکلات بزرگی به وجود می‌آورد.

<sup>۲۲۴</sup> در یادداشت «۱۸» نوشته شده است.

دوشنبه ۳۰-۱۱-۴۶

امروز به کارهای جاری گذشت. پیش از ظهر ستونهایی که از طرف شاهنشاه برای ایوان حرم مطهر حضرت سید الشهداء فرستاده می‌شد بازدید کردم. از مرمر قرمز در نهایت ظرافت به دست یک استاد ایرانی پیرمرد ساخته شده است. ته ستون از تخت جمشید تقلید شده، سر ستون از چهل ستون اصفهان، با نهایت ظرافت سنگ بری شده است. طول ستون ۷ متر و دوازده پره دارد به نام دوازده امام شیعیان.

شب مهمان دکتر [علینقی] کنی، دوستم، بودم. موزیک ایرانی بود که طبعاً غم انگیز است. به فکر افتادم در کشوری که همه چیز بسته به سلامت ارباب من است [و] خدای نکرده اگر عیبی به او وارد شد همه چیز از بین می‌رود، چه گونه می‌توان راحت بود؟ بعد به خودم ایراد گرفتم [که] چرا این فکر را می‌کنم، زیرا من تصمیم خودم را گرفته‌ام. اولاً از خدا خواسته‌ام مرا قبل از او ببرد. اگر این طور نکرد، خودم که می‌توانم تصمیم بگیرم بعد از او نباشم، ولو برای یک ساعت. دیگر زندگی غصه ندارد. بعد از این تجزیه و تحلیل برای خودم، بسیار خوش گذراندم.

سه شنبه ۱-۱۲-۴۶

امروز به کارهای جاری گذشت. [طیب حسین] سفیر معزول پاکستان که به علت این که گفت بحرین متعلق به ایران و خلیج فارس، خلیج فارس است، از طرف ایوب خان معزول شده، صبح دیدنم آمد.<sup>۲۲۵</sup> مراحم شاهنشاه را به او ابلاغ کردم که اگر بیکار شدید به شما کار می‌دهیم. بی‌نهایت خوشحال شد و مقداری گریه کرد. البته حرف او روی هم رفته نسنجیده بود و باعث دردسرهای بعدی شد، ولی بزرگی شاهنشاه این اقتضا را داشت.

<sup>۲۲۵</sup> طیب حسین فارسی را به خوبی می‌دانست و صمیمانه به ایران علاقه داشت. از همان آغاز مأموریتش نیز همواره می‌کوشید پاکستان رابطه‌ی بسیار نزدیکی با ایران داشته باشد.



عصر شنیدم [در] دانشگاه پهلوی شاگردان اعتصاب کرده‌اند که معاون امور فوق برنامه<sup>۲۲۶</sup> استعفا بدهد. چون بر من روشن است که تحریک کمونیست‌هاست دستور دادم محرکین را فوری از دانشگاه اخراج بکنند. اوّل دفعه است که در دانشگاه پهلوی با این شدت عمل می‌کنم، چون در یک ماه قبل شاهنشاه به من فرموده بودند کمونیست‌ها پیش شما هم رخنه می‌کنند و امروز معلوم شد فرمایش شاهانه کاملاً صحیح بوده است.

امروز کار زیاد کردم. بیش از بیست ساعت و حالا با نهایت خستگی می‌خواهم.

۴۶-۱۲-۲

صبح به کارهای جاری رسیدم. بعد به فرودگاه رفتم که والا حضرت علیرضا فرزند چهارم شاهنشاه را به سویس بفرستم. از آن جا با شیراز صحبت کردم، معلوم شد کار دانشگاه بالا گرفته است. به این جهت دستورات سختی دادم که محرکین دستگیر و کار در نطفه خفه بشود و دانشگاه را فعلاً تعطیل نمایند. چون نمایندگان من از دستور وحشت کردند، مراتب را تلگراف کردم که رفع مسؤولیت از آنها شده باشد.

عصر شورای سلطنت بود. بعد از شورا با [امیر عباس هویدا]، نخست وزیر، صحبت کردم که این فس فس کردن شما کارها را مشکل می‌کند. [علی] امینی خائن که یک دفعه به زور [جان] کندی، رئیس جمهور فقید آمریکا، بر سر کار آمد، باز هم در خانه‌اش مهاجر و انصار را می‌پذیرد و جبهه ملی در مرگ [غلامرضا] تختی،<sup>۲۲۷</sup> قهرمان کشتی، که به آنها منسوب بود، بهره برداری می‌کنند. شما هم تماشا می‌کنید. این صحیح نیست. دانشگاه‌ها هم به این روز می‌افتند. پس فردا خدای ناکرده نتایج نامطلوب دیگری حاصل می‌شود. تصدیق کرد،

<sup>۲۲۶</sup> در یادداشت به اشتباه «مافوق برنامه» نوشته شده است. امور فوق برنامه در دانشگاه‌ها بیشتر در زمینه‌های هنری و ورزشی بود.

<sup>۲۲۷</sup> غلامرضا تختی (۱۹۳۰-۱۹۶۸) از بزرگترین کشتی گیران جهان بود. به مدت یازده سال، از ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۲ چندین بار در مسابقات کشتی جهانی نفر اوّل یا دوّم شد و در بازیهای المپیک ملبورن (۱۹۵۶) مدال طلا گرفت. در باره‌ی مرگ او، مخالفان شاه افسانه‌هایی ساخته‌اند که به کلی بی پایه است. خودکشی او ناشی از یک ناراحتی خصوصی بود.

ولی در عین حال از دستورات شدید من ترسیده بود. گفتم، نترسید، مسؤولیت با من. یک غائله مملکتی را در پانزدهم خرداد دفع کردم، یک دانشگاه را می‌توانم به آسانی آرام کنم. عادت به کار کردن باری به هر جهت ندارم، باید قاطع عمل کرد. به هر کجا بخواهد برسد، برسد.

جریان را به شاهنشاه گزارش کردم. اکنون دو صبح است، با نهایت خستگی می‌خوابم.

### پنجشنبه ۳-۱۲-۴۶

امروز به کارهای جاری گذشت. بعد از آن که با قاطعیت نسبت به دانشگاه عمل کردم، امروز دانشجویان از کرده خود پشیمان شدند، ولی دیر است. دستور دادم محرکین را فوری به نظام وظیفه معرفی کنند. این دستور برخلاف میل باطنی من و قلبم را جریحه دار کرده است، ولی برای رفاه و سعادت یک عده بزرگتر، یک عده کوچکتر را می‌توان فدا کرد. [آیا] این معنی دارد که معلم را دانشجو حبس کند؟

امشب والاحضرت همایونی و فرحناز وارد شدند. ماشاءالله والاحضرت همایونی حالش بسیار خوب بود، ولی فرحناز تب داشت. هر دو را بردم خواباندم و تلگراف به شاهنشاه عرض کردم که فرحناز قدری تب دارد. البته ناراحت می‌شوند.

عصری [آرمین میر]، سفیر آمریکا، دیدنم آمد. دو ساعت حرف زدیم. مطلب مهم او باز هم طرفداری از عربستان بود. به او گفتم، شما کاش سفیر آمریکا در آن جا می‌شدید. خندیدیم، ولی مرد با حسن نیتی است. گفتم در ماه ژوئن شاهنشاه برای دریافت درجه دکترا از دانشگاه هاروارد به آمریکا تشریف می‌برند. خیلی خوشحال شد. گفتم، لابد با جانسون ملاقات می‌فرمایند. گفتم ما علاقه نداریم، مگر او بخواهد. راجع به وضع اعراب و نفوذ روسیه و فرانسه در خاورمیانه و جنگ ویتنام و غیره صحبت کردیم.

### جمعه ۴-۱۲-۴۶

صبح احوالپرسی فرحناز رفتم. تب باقی بود، دکتر آمد تشخیص سرماخوردگی داد. به شاهنشاه تلگراف کردم. بعد با بچه‌ها پیک نیک رفتیم. عصری با [نعمت‌الله نصیری] رئیس

سازمان امنیت در خصوص عمل در دانشگاه برای اخراج دانشجویان گفتگو کردم. خیلی ناراحتم، ولی چه باید بکنم؟ متأسفانه آنها نمی‌دانند من این قدر دوستشان دارم. چند نفری هم که مأمورند و معذور.

عریضه مفصلی به شاهنشاه عرض کردم. خلاصه مذاکرات سفیر آمریکا را عرض کردم. همچنین عرض کردم، این تحریک عمومی دانشجویان در سراسر کشور، حرکت [علی] امینی و جنب و جوش اخیر او [و] حرکات جبهه ملی، ممکن است به هم ارتباط داشته باشد. باید دید آیا دوستان غربی انگشتی دارند یا نه.

من از بیگانگان هرگز ننالم                      که با من هر چه کرد آن آشنا کرد

عرض کردم، تحریک توده ایها یک امر قابل فهم و قابل هضم است، ولی این آقایان ممکن است از معاملات ما با روسها، برخورد ما با عربها، فشار ما برای گرفتن بیشتر درآمد نفت، [شایعه] امتیاز دادن نفتی در منطقه خلیج به روسها و خیلی از این عوامل، ناراحت شده باشند و خرخری و تحریک بکنند. به هر صورت مطلب قابل تأمل است و من در عالم چاکری به شاهنشاه، باید این مسائل را که فکر می‌کنم، عرض بکنم. اکنون به قدری سرم سنگین است که دیگر نمی‌توانم یادداشت بنویسم.

شنبه ۵-۱۲-۴۶

صبح زود نخست وزیر تلفن و تقاضا کرد به نخست وزیر بروم. وقتی رفتم، معلوم شد دیشب قوای انتظامی در اخراج دانشجویان متمرّد اقدامی نکرده است و صبح مرا می‌خواهند که در این خصوص گفتگو کنند. رؤسای انتظامی حضور داشتند. صحبت بر سر این بود که چه کسی عمل کند، شهربانی یا ارتش؟ به هر صورت مقرر شد شهربانی عمل کند، امشب عمل می‌شود. معلوم شد یک تحریکاتی در سراسر مملکت هست. من به نخست وزیر گفتم، باید ریشه این حرفها را پیدا کند. باهوش است، فهمید چه می‌گویم، ولی جرأت اظهار آن را نداشت. به او گفتم در این خصوص عریضه به پیشگاه مبارک عرض کردم. آن وقت قدری جرأت پیدا کرد و پاره‌ای حرفها زد.

بقیه روز به کارهای جاری گذشت. عصر مجلس معارفه جهت پروفیسور [فضل الله] رضا با دانشمندان کشور تشکیل دادم، عده هزار نفری بودند. حالا منزل برگشته‌ام، قدری کار می‌کنم. اگر بتوانم، زودتر خواهم خوابید زیرا مطمئناً نصف شب یا صبح زود مرا بیدار می‌کنند که نتیجه کار شیراز را بگویند. هنگام نماز دعا کردم که به بچه‌ها صدمه وارد نشود، گو این که به خودم هم بد گفته و فحش داده‌اند، ولی به هر حال برای کشور و پدر و مادر خودشان عزیز هستند. به علاوه پیش ما امانت هستند. از ناراحتی تمام بدنم به خارش افتاده است. گرچه تأکید زیاد کردم که نباید خون از دماغ کسی جاری بشود.

شنبه ۶-۱۲-۴۶

شکر خدا را اتفاق سوئی نیافتاد و بچه‌ها سالم ماندند. بعد از آن که قوای پلیس وارد محوطه دانشکده پزشکی، جایی که بچه‌ها موضع گرفته بودند شد، مقاومت نکردند و به کناری رفتند. البته همه دستگیر شدند از مجموع دویست و شصت نفر، دویست و چهل نفر بی تقصیر تشخیص، بقیه به نظام وظیفه معرفی شدند و چند نفری هم که محرک اصلی شناخته شدند، تحویل محاکمات نظامی شدند. این اندازه را می‌توان تحمل کرد برای سعادت دیگران، ولی خدای نکرده اگر کسی کشته می‌شد، قابل تحمل نبود.

امروز روحیه‌ام بهتر بود و به کارهای جاری گذشت. به علت همین ناراحتیها نخست وزیر می‌خواهد فردا نطقی بکند. صورت نطق خودش را برایم فرستاد، خیلی نامناسب بود. گفتم، عوض کند، بی‌جهت چرا می‌خواهد [علی] امینی خائن را بت محرومین و ناراضیها و عده‌ای البته کم [روشنفکر] intellectuel بنماید؟ امشب زودتر می‌خوابم که خستگیهای ۴۸ ساعت گذشته شاید رفع شود.

دوشنبه ۷-۱۲-۴۶

امروز به کارهای جاری گذشت. نخست وزیر را دیدم. متن نطق خودش را که برای شاهنشاه فرستاده بود، عیناً نظر مرا فرموده بودند. نخست وزیر خیال می‌کرد با تلفن با

شاهنشاه صحبت کرده‌ام. گفتم نکرده‌ام، ولی این قدرها نظر اربابم را می‌دانم. خیلی تعجب کرد.

امروز در چند تشریفات مزخرفِ سراپا دروغ شرکت کردم. ناچار بودم وگرنه تمام دروغ و ظاهر سازی‌ست که روح انسان بیزار می‌شود. خواستم عریضه به اربابم عرض کنم، ممکن نشد. خستگی روحی مانع شد. تصمیم گرفتم بخوابم، صبح زود فردا این وظیفه را انجام دهم. خواستم قدری آسوده شوم، یکی دو ساعت بعد از ظهر به بطالت گذراندم، ولی خوش نگذشت که هیچ، بر خستگی و عصبانیت افزود.

امروز شمع انجمن دلبران یکی است      دلبر اگر هزار بود دل بر آن یکی است

پسه شنبه ۸-۱۲-۴۶

امروز صبح ساعت پنج برخاستم، عریضه مفصل ده صفحه [ای] به شاهنشاه عرض کردم، تا ساعت ۸ طول کشید. مطالب زیادی خاطر مهندس هست عرض کردم، منجمله این که در محاکمه و توقیف [علی] امینی باید دقت شود که او را یک هرو [قهرمان] معرفی نکنند. اصلاً توقیف او شاید مصلحت نباشد و پاره‌ای از این صحبتها. بعد هم عرض کردم، لایحه عمران که از هر منزلی مالیات می‌گیرند، در مردم اثر بد گذاشته و برخلاف دکترین شاهنشاه است که می‌فرمایند باید هر ایرانی صاحب یک علاقه باشد: زارع صاحب ملک، کارگر علاقمند به منافع کارخانه، و شهری علاقمند به خانه. به علاوه معایب دیگر آن را ذکر کردم. دنباله آن هم عرض کردم موضوع مجتمع کردن زارعین و صاحب زمین در واحد ده به عنوان سهامدار، هم هنوز قابل هضم و فهم برای زارعین تازه مالک شده ما نیست و ممکن است برخلاف دکترین شاهنشاه جلوه کند.<sup>۲۲۸</sup> امر فرمایید در این زمینه فشار نیاید که بتوانند کار خودشان را بکنند. عریضه را فرستادم.

<sup>۲۲۸</sup> اشاره به شرکت‌های سهامی زراعی که طرحی نسنجیده و زیان بخش بود و در عمل از یک سو بخش چشمگیری از اعتبارات عمرانی را هدر کرد و از سوی دیگر موجب ناخوردگی شدید کشاورزان شد.

بعد خیلی کار کردم. عصری هم [آرمین میر]، سفیر آمریکا، به ملاقاتم آمد و مفصل صحبت کرد که حالا چون خیلی خسته هستم، نمی‌توانم بنویسم، دیگر سرم کار نمی‌کند. باشد برای فردا. ساعت ۱۲ به صورت یک آدم نیم مرده می‌خوابم.

#### چهارشنبه ۹-۱۲-۴۶

اول، مذاکرات دیروز سفیر آمریکا را به اختصار می‌نویسم. خلاصه این که خودش را از ارتباط داشتن با [علی] امینی تبرئه می‌کرد، و مدتی است می‌گفت آن دوره که CIA بدون اطلاع سفرا اقداماتی از پشت سر آنها می‌کرد، سپری شده است. من دو سال و نیم است امینی را ندیده‌ام و امروز سیاست ما جز پشتیبانی از شاهنشاه چیز دیگری نیست و به خرده پاها توجهی نداریم. بعد از من پرسید، علت این شایعات چیست. گفتم، نپختگی سیاست شما<sup>۲۲۹</sup> در گذشته. خودتان قبول دارید که آن دفعه به هر صورت از آمدن امینی خوشحال بودید. در روزنامه‌ها و حتی مقامات مسؤول شما او را برای ایران آخرین امید می‌دانستند. حالا هم خودش راه افتاده است و به همه کس می‌گوید، من نخست وزیر می‌شوم. بالطبع مردم خیال می‌کنند باز هم شما او را تقویت می‌کنید. گفتم، درست می‌گویی و متأسفانه در آن موقع مرحوم [جان] کندی هم چنین اظهاراتی می‌کرد. مطالب را ضمن عریضه‌ام به شاهنشاه عرض کردم.

#### پنجشنبه ۱۰-۱۲-۴۶

به کارهای جاری گذشت. رئیس کنسرسیوم نفت پیش من آمد او براین — (O'Brien) — و گفت خبر بسیار بدی برای تو دارم و آن این است که اعضای کنسرسیوم در لندن جمع شده‌اند و متفقاً تصمیم گرفته‌اند تقاضای شما را رد کنند. تقاضای ما سه چیز بود، یا استخراج بیشتر، یا تسهیل در مقررات بین شرکتها که هر کدام به طور علیحده نفت بیشتری خواستند، بتوانند ببرند، یا این که نفت را به طور قیمت تمام شده به ما بدهند که خودمان بفروشیم. چهارم هم مطلب کوچکتري بود که به طور موقت انجام می‌شد، یعنی تصفیه خانه

<sup>۲۲۹</sup> در یادداشت «ما» نوشته شده ولی از بافتار سخن روشن است که منظور نپختگی سیاست آمریکاست.

آبادان که حالا فقط [با] هفتاد درصد ظرفیت خود کار می‌کند، ما تاکس تصفیه خانه را از آنها نگیریم، تا هم ما عایدات بیشتری داشته باشیم و هم آنها صرفه ببرند. می‌گفت فقط قسمت چهارم را قبول کردند. گفتم، دست شما درد نکند. گفتم، علت چیست؟ گفت، تعهدات ما در مقابل عربها. گفتم آن وقت که عربها نفت را به روی شما بستند، اگر ما بسته بودیم چه می‌شد؟ گفت من همه اینها را قبول دارم، ولی اینها نمی‌فهمند. گفتم، راه حل چیست؟ گفت، نمی‌دانم، مگر آن که شرکتهای کوچک ما خارج بشوند از جرگه.<sup>۲۳۰</sup> گفتم، این که راه حل نیست، ما حالا پول می‌خواهیم.

مطلب را به شاهنشاه عرض کردم، خیلی ناراحت شدند. تلفن فرمودند که موضوع چیست؟ چه تحریکاتی در بین است؟ عرض کردم، نظرم را مفصل با عریضه عرض می‌کنم. در عریضه جهات کار را مفصل عرض کردم و نوشتم باید دید آیا به علت نزدیکی ما به روسها اینها ناراحت هستند؟ آیا به علت نیشیست که به فیصل زده‌ایم؟ آیا به علت این است که می‌دانند وضع اقتصادی ما طوری نیست که بتوانیم با آنها جنگ بکنیم؟ هنوز جواب شاهنشاه من واصل نشده است، اما خودم خیلی ناراحت هستم. یعنی ناراحتی از این که مبادا کار ما به مجادله بکشد و مجادله به نفع ما نیست، زیرا استحکام اقتصادی نداریم و عصبانی هستم از این که حق ما را نمی‌دهند. این هم شد حرف که نفت شما را نمی‌دهیم به علت این که به بازارهای ما صدمه می‌زنید.

جمعه ۱۱-۱۲-۴۶

صبح سواری رفتیم. تنها بودم، ولی خوش گذشت. هوا خوب بود. بعد از ظهر یک نفر انگلیسی که به وضع خلیج خیلی وارد است پیش من آمده بود. وضع خیلی حساس و خطرناک است. پس از رفتن انگلیسیها معلوم نیست چه خواهد شد. ما چه قدر موفق می‌شویم و این کار بر ما چه تحمیلاتی خواهد کرد؟ تمام وضع خاورمیانه را مورد تجزیه و

<sup>۲۳۰</sup> برای مراعات قوانین ضد تراست آمریکا، ۵٪ از سهام کنسرسیون به ۹ شرکت کوچک امریکایی داده شد که هر یک از ۴٪ درصد تا ۱،۲۵ درصد سهم داشتند. این شرکتها اغلب قدرت برداشت کامل نفت به میزان همین سهمیهی کوچک خود را نیز نداشتند. از سوی دیگر کمبود برداشت آنها قابل انتقال به دیگر اعضای کنسرسیون نبود.

تحلیل قرار دادیم. نزدیک سه ساعت و نیم حرف زدیم. سوریه کمونیست، اردن متزلزل، عراق متکی به ناصر، ناصر در دست شوروی، فیصل ضعیف، شیخ نشینها بلا تکلیف، قوای فنی روس در یمن مستقر [و] یمن جنوبی هم متمایل به روسها. انگلیس احمق هم در چنین حالتی دارد خارج می شود بدون این که بداند ما چه قدر آمادگی داریم و آیا آمریکا می تواند این جا تعهدی بکند یا نه؟ آمریکا هم آن قدر در ویتنام گرفتار است که حد و حصری ندارد و به این جهت دست روسها این جا باز تر شده است. البته خود روسها حدی نگاه می دارند که با آمریکا در این منطقه درگیری مستقیم پیدا نکند، ولی از گرفتاریهای آمریکا هم بدشان نمی آید، به خصوص که به تدریج دست و بال آنها در دو طرف بحر احمر باز می شود و بحریه آنها هم به تدریج از مدیریت سر در می آورد. حالا باز صحبت صلح ویتنام است. هیچ بعید نیست به قیمت یک مصالحه ای در خاورمیانه باشد. خدا عاقبت این کار را به خیر بگذراند، چون آمریکاییها می دانند که اگر در ویتنام روسها کمک نکنند، کار ویتنام تمام است. چنینها قدرت کمک فنی ندارند. آن وقت برای قطع کمک روسیه به ویتنام، ممکن است در این جا معامله ای بشود. چه باشد، با خداست.

شنبه ۱۲-۱۲-۴۶

امروز به کارهای جاری رسیدم. دختر کوچک و خانم برای معالجه به اروپا رفتند. حضور ولیعهد رسیدم. به حمدالله خوب و خوش بود، خیلی خوشحال شدم. در باغ قدری با ایشان بازی کردم.

دائماً از اطراف سر و صدا بلند است که چرا [علی] امینی را بزرگ می کنید. چرا نخست وزیر می خواهد ناراحتیهای دانشگاهها را به گردن شرکتهای نفتی و آمریکاییها بگذارد؟ این حرف عقلای قوم است. درست هم هست، زیرا این صحیح نیست که ما هر دردی را به گردن خارجی بگذاریم. پس خودمان چه هستیم؟ من اگر به جای نخست وزیر بودم، امینی را تنبیه می کردم، بدون این که کوچکترین حرفی زده باشم.

راجع به حذف تعطیلات مذهبی در سال آینده نارضایی عمومی عجیبی درست شده است. من نمی دانم این پوست خربزه را دیگر چه کسی زیر پای نخست وزیر بدبخت گذاشته



است. متهم به بهاییگری است، این ممدّ بر علت می‌شود. ولی از بس خودش کم کار می‌کند و کم توجه دارد، دچار این بدبختیها می‌شود.

### یکشنبه ۱۳-۱۲-۴۶

صبح زود برای صبحانه منزل [امیر عباس هویدا]، نخست وزیر، رفتم و اوامر شاهنشاه را در مورد خیلی مسائل داخلی ابلاغ کردم. منجمله در خصوص قانون عمران شهری و خرید گندم و این صحبتها و بعد هم مقداری موقعیت امروزی را با ایشان حرف زدیم و گفتم شما برنامه و هدف ندارید. نمی‌شود همه مردم را برای همیشه راضی نگاه داشت. این رویه یک مرد سیاسی *Homme d'Etat* نیست. البته قدری ناراحت شد.

بعد به کارهای جاری رسیدم. بعد سفیر آمریکا دیدنم آمد و خیلی از حملاتی که به نفتیها می‌شود ناراضی بود. مقداری صحبت کرد. گفتم، آخر آنها هم بد می‌کنند. قانع شد. حالا هیئت نفتی برای مذاکرات سالیانه آمده است و با آنها خیلی سرد برخورد می‌شود. روزنامه‌ها باز هم حمله می‌کنند. بقیه روز هم قدری به بطالت و قدری به کار گذشت و برگزار شد. دانشگاه تهران هم شلوغ است و همه کس آن را به امینی و به نفتیها نسبت می‌دهند.

### دوشنبه ۱۴-۱۲-۴۶

صبح به کارهای جاری گذشت. رئیس [سازمان] بهداشت جهانی را پذیرفتم. پیشنهاد می‌کرد در فدراسیون بهداشت جهانی، ایران<sup>۳۱</sup> شرکت کند. گفتم بسیار خوب است، ولی این کارها عموماً برای ما گران تمام می‌شود، بدون آن که فایده قطعی بدهد. مثل این که تصدیق کرد! عریضه به ارباب عزیزم عرض کرده بودم. ضمن آن که جهات به هم خوردگی روابط با نفتیها و حدود اقدامات که ما بتوانیم بکنیم تشریح کرده بودم، پرسیده بودم مهمانی همه ساله را که من از نمایندگان کنسرسیوم به عنوان رئیس دانشگاه پهلوی می‌کردم، امسال هم بکنم یا نکنم؟ جواب آمد، اگر مصلحت هست بکن. این جواب مرا آتش زد. اگر مصلحت هست

<sup>۳۱</sup> فدراسیون جهانی انجمنهای بهداشت (World Federation of Public Health Associations) سازمانی غیر

دولتی است که در ۱۹۶۷ برپا شد و اکنون بیش از ۷۰ عضو دارد.

بکن یعنی چه؟ من مگر یک نوکر پاک باخته و یک طرفه نیستم؟ این چه جور تعیین تکلیف کردن است؟ من اربابم را تا حدّ غیر قابل تصویری دوست دارم. گاهی چنان مرا ناراحت می‌کند که از خدا طلب مرگ می‌کنم. مگر نمی‌دانی همه چیز من، حتی زندگی من، متعلق به تو است؟ این چه نوع جواب دادن است؟ این چه اطمینانی برای آدم باقی می‌گذارد؟ گاهی واقعاً از زندگی بیزار می‌شوم.

شب مهمان شارژ دافر انگلیس بودم. با او در مورد مسائل نفت و بد رفتاری کمپانیها صحبت کردم. قرار شد رئیس میسیون فردا بیاید مرا ببیند، ولی ظاهراً جواب سربالا خواهند داد. ساعت یک صبح با افکار عجیب و ناراحتی زائدالوصفی می‌خوابم. از یک طرف وظیفه‌ام نسبت به کشور و شاهنشاهم و از طرفی حساسی که اربابم با من می‌کند. حالا می‌روم به حافظ پناه می‌برم تا چه بگویم.

دانشگاه تهران هنوز ناراحت است، ولی شیراز را مرتّب کردم.

سه شنبه ۱۵-۱۲-۴۶

امروز به کارهای جاری رسیدم. صبح اربابم با تلفن با من صحبت فرمودند. اوّل گله‌ای که کردم از دستور غیر صریح دیروز بود که راجع به مهمانی من فرموده بودند. معلوم شد واقعاً نظرشان بر این بود که هر چه خودم مصلحت می‌دانم بکنم و این امر هم ناظر بر عریضه‌های من و جریاناتی بود که عرض کرده بودم بود. بنا بر این رفع گله از من شد، ولی عرض کردم حقیقتاً از خدا مرگ می‌خواستم اگر شما هنوز به من اطمینان نمی‌داشتید. راجع به عید فطر و مبعث هم دستورات فرمودند که حذف نشود (از لیست تعطیلات).

امشب به کارهای نویسندگی عقب افتاده رسیدم. درست پنج ساعت است چیز می‌نویسم، دیگر چشم من کار نمی‌کند. در کارها اخبار هم بود که نخوانده بودم. نطق ناصر، دیکتاتور مصر، را برای کارگران در منطقه حلوان<sup>۳۳۲</sup> می‌خواندم. واقعاً این مرد دیگر عملش گذشته است. آن قدر ضدّ و نقیض می‌گوید که معلوم است غریق است و به کلّ حشیش متشبث می‌شود. امیدوارم این دشمن ارباب من به زودی از صفحه گیتی برافتد.

<sup>۳۳۲</sup> منطقه‌ی صنعتی در حومه‌ی قاهره. در یادداشت به اشتباه «حالوان» نوشته شده است.

## چهارشنبه ۱۶-۱۲-۴۶

خدایا چه قدر امروز خسته هستم! دیگر فکرم کار نمی‌کند. امروز دو دانشکده، باز هم در شیراز، سر کار نرفته بودند. آخرین اتمام حجت و دستورم را دادم، البته کار تمام می‌شود انشاءالله. به نظرم می‌رسد مأمورین انتظامی آن جا، مخصوصاً فرمانده سپاه سپهبد [فتح‌الله] مین‌باشیان که مرد احمق و کُمیک است و با [امیر متقی]، معاون من، هم بد می‌باشد، به علت این که یک استادی را که مین‌باشیان با زنش رفیق بود از کار برکنار کرد، تحریک می‌کند. ناچارم مراتب را به شاهنشاه گزارش کنم. این مرد که احمق پارسال که دو سه ماه ترفیع او عقب افتاده بود، بد و بیراهی نبود که نمی‌گفت. خداوند به اربابم عمر بدهد که این جور پدرسوخته‌ها را تحمل می‌کند.

مذاکرات مفصلی با رئیس کنسرسیوم نفت داشتیم. به نظر می‌آید که قدری رو به راه شده‌اند. از آن مهمتر این که تمام روزنامه‌های مهم انگلیس و آمریکا، مثل تایمز لندن، اکونومیست، هرالدریون و نیویورک تایمز آمریکا از منافع ما پشتیبانی کرده، بر علیه کنسرسیوم حرف زده‌اند.

من واقعاً امشب خسته‌ام، هیچ نمی‌توانم بنویسم. نزدیک بیست ساعت است کار می‌کنم. عریضه ده صفحه‌ای به شاهنشاه نوشته‌ام. همین یک قلم برای تشریح خستگی من کافی است.

## پنجشنبه ۱۷-۱۲-۴۶

امروز تمام به کارهای جاری رسیدم. در هیئت امنای یکی دو دانشگاه شرکت کردم. کار دانشگاه پهلوی عادی شد و بچه‌ها و استادان به سر کار خود رفتند. در این خصوص به شاهنشاه گزارش عرض کردم.

امروز دولت تعطیلات رسمی سال آینده را اعلام کرد. یک بار اعلام کرده بود، چون عید فطر و عید مبعث و عید قربان را که از اعیاد مهم اسلام است زده بود، سر و صدای مردم درآمد. من به شاهنشاه گزارش عرض کردم. فرمودند، این [سه]<sup>۱۳۳</sup> عید را بگذارند. امروز باز دیدم دیوانگی دیگری به خرج داده‌اند. بعضی روزها را مثل نوزدهم رمضان و نهم محرم

<sup>۱۳۳</sup> در یادداشت «دو» نوشته شده است.

(تاسوعا) و غیره را حذف کرده‌اند و تفاوت همه این حرفها ده روز در سال است. نمی‌دانم این چه پافشاری احمقانه‌ای است در این موقع که دولت با کنسرسیوم نفت از یک طرف، با آمریکاییها و انگلیسیها از طرف دیگر، درگیر است و امیدی به کمک روسها هم عملاً نمی‌تواند داشته باشد، چنین حمقی به خرج می‌دهد و افکار عمومی را ناراحت می‌کند. از یک طرف جنگلبانی و ارتش به جان مردم افتاده، زمینهای مردم را بی ربط تصرف می‌کنند و باعث ناراحتی مردم می‌شوند، از طرف دیگر این هم سیاست عاقلانه دولت است، آن هم در این کشمکش. [امیر عباس] هویدا مرد کوچکی است و اهل پیش بینی نیست. خدا عاقبت را حفظ کند. من ناچار به شاهنشاه گزارش تلگرافی عرض کردم که این وضع صحیح نیست. بعد از رسیدگی به کارهای جاری، امشب ساعت یک صبح می‌خوابم. ولی ناراحتم، چرا بی جهت انسان سوزن به پهلوی خودش بزند و بعد بنالد.

جمعه ۱۸-۱۲-۴۶

صبح سواری رفتم. خیلی لذت بخش بود. دو ساعت اسب تاختم. بعد از ظهر یک نفر آمریکایی را ملاقات کردم که به کارهای خلیج فارس و خاورمیانه خیلی وارد است. نگرانی او هم عیناً همان نگرانی [آن] انگلیسی بود که چند روز پیش دیده بودم. این آمریکاییها قلباً میل دارند که بین ما و شیخ نشینها و مخصوصاً عربستان سعودی و کویت یک نوع همکاری به وجود بیاید. گفتم، ما همیشه حاضر بوده‌ایم و هستیم، زیرا ما از کسی نمی‌ترسیم. بیچاره عربستان است که به علت عرب بودن، ناچار [است] کارهای پر دردسری انجام بدهد. مثل همان اعلان کمک به بحرین که قبل از مسافرت شاهنشاه کرد و باعث دردسر همه شد. بعد از آن دو ساعت تمام نسبت به جریانات نفت با [رضا] فلّاح مطالعه کردم. ساعت ۱۰ به استقبال دوست خودم رفتم که از مسافرت می‌آید. طیاره‌اش دیر رسید، به این جهت حالا ساعت ۱ صبح است که با کمال خوشحالی و تر دماغی می‌خوابم. او را به منزلش رساندم و خودم منزل آمدم.

از اخبار مهم هفته قراردادی است که بین آمریکا و انگلیس و روسیه بسته شده که اگر کشوری که تسلیحات اتمی ندارد مورد حمله یک کشور اتمی قرار گیرد، این سه [کشور]<sup>۳۳۴</sup> به کمک کشور مورد حمله خواهند شتافت و این قرار را به شورای امنیت سازمان ملل پیشنهاد کرده‌اند که البته تصویب خواهد شد و تمام این جریان‌ها بر علیه چین است که آمریکا و شوروی را به هم نزدیک می‌کند. چین البته از لحاظ قدرت اتمی عقبتر است، ولی به زودی آن چه را کشف کرده عمل خواهد کرد و مخصوصاً به موشک‌های بُرد دور دست خواهد یافت.

فدراسیون شیوخ در خلیج فارس هم به صورت ظاهر درست می‌شود و می‌گویند بحرین را به عنوان هادی و رئیس می‌پذیرند. البته اینها حرف‌هایی است که بر علیه ما درست می‌کنند، بین اعراب هیچ وقت هم آهنگی و توافق نیست. ولی اگر بحرین واقعاً به ریاست انتخاب شد، وضع ما مشکل می‌شود. یعنی به پرستیژ ما لطمه می‌خورد و گر نه اهمیتی ندارد.

شنبه ۱۹-۱۲-۴۶

امروز روز خسته کننده [ای] داشتم و بسیار بد گذشت. اولاً دوست من همین یک روز در ایران می‌ماند، او را نتوانستم ببینم، زیرا با نفتیها گلاویز بودم. از اوّل صبح هم با یک یک ملاقات کردم. منجمله با اولین نماینده شیل که حالا مدیر کنسرسیوم است. لحن آنها خیلی عوض شده و حاضرند یک جوری جواب ما را بدهند. البته تهدیدها و فشارهای ارباب من بود. ما گفته بودیم یا نفت بیشتر ببرید، یا بین کمپانیها ترتیبی بدهید که اگر کسی خواست نفت بیشتر برد، بتواند برد. یا پول به ما برسانید، یا اگر نتوانستید هیچ یک از اینها را نکنید نفت به قیمت تمام شده بدهید، ما خود می‌دانیم چه بکنیم. همه شقوق را رد کردند، مگر این که ظرفیت آبادان را بالا ببرند، آن هم در صورتی که ما تا کس تصفیه را نگیریم. البته این کار به منفعت آنها و ما هست، ولی منفعت آنها بیشتر است. البته ما از اوپک و موضوع

<sup>۳۳۳</sup> در یادداشت «نفر» نوشته شده است.

برطرف کردن تخفیف هم به تدریج منافی خواهیم برد، ولی به درد امروز نمی خورد.<sup>۲۳۵</sup> باری اینها همه چیز را رد کرده بودند، ولی امروز با زبان بی زبانی حالی کرد [ند] که می خواهیم یک کاری بکنیم. من هم شدید حرف زدم. هر قدر هم خواستند امید و اجازه شرفیابی بگیرند، ندادم، تا قدری بفهمند. امشب هم همگی را به شام دعوت کردم، ولی دعوت سردی کردم. عده معدود و بدون خانمها، در صورتی که همه ساله دعوت بزرگی از آنها می کردم. سر شام هم شوخی زیاد کردم، ولی تمام گوشه دار که رنگ و روی آنها تغییر می کرد. صبح هم با [جوزف]<sup>۲۳۶</sup> آدیسون که صبحانه می خوردم، گفتم مجبورید به ما کمک کنید. حالا ۱۲ شب است، مثل مرده خسته هستم. گزارش به شاهنشاه تلگرافاً عرض کردم.

یکشنبه ۲۰-۱۲-۴۶

امروز به کارهای جاری گذشت. چند نفر از استادان و معلمان دانشگاه پهلوی [را] که برای عذر خواهی آمده بودند، پذیرفتم. بعد از ظهر جشن جاوید برای شهدای ارتش در حضور والا حضرت شاهپور غلامرضا بود. خیلی تأثر آور است، زیرا خانواده شهدا نشان جاوید می گیرند و تأثر می آورد. بسیار گریه کردم. این فرزندان عزیز برای افتخار و زندگی ما می میرند.

شب را خواستم قدری استراحت کنم، ممکن نشد، زیرا از رفتن دوست خودم اوقات تلخ بودم. هیچ کس جای او را برای من نمی تواند پر کند. نمی دانم به چه مناسبت ناراحت

<sup>۲۳۵</sup> اشاره به مبلغی است که شرکتهای صاحب امتیاز نفت به عنوان هزینه بازاریابی (marketing allowance) منظور می داشتند، در حالی که معاملاتی نفت آنها هزینه چندانی نداشت و عملاً میان چند شرکت بزرگی بود که اضافی نفت خود را به دیگری بر پایه قراردادهای دراز مدت می فروختند. قطعنامه ۷۱ اوپک مصوب ۱۹۶۶ نیز در همین راستا بود و به تدریج به لغو هزینه بازاریابی که در آن تاریخ در حدود ۲ سنت در بشکه بود انجامید.

<sup>۲۳۶</sup> جوزف ادیسون (Joseph Addison)، رئیس گروه «شرکای نفت ایران» (Iranian Oil Participants) در لندن بود. این گروه به عنوان نمایندگان شرکتهای عضو کنسرسیوم، مسؤول تماس و مذاکره با دولت و شرکت ملی نفت ایران بودند.

هستم، یعنی قلبم احساس یک ناراحتی آتیه را می‌کند. ۲۴ ساعت است در تمام کشور بارندگی نافع جریان دارد.

دوشنبه ۲۱-۱۲-۴۶

امروز صبح به کارهای جاری گذشت. بعد از ظهر ساعت ۸/۳۰ موکب شاهنشاه به سلامتی وارد شد. خیلی خوش فورم و استراحت کرده بودند، حال شهبانو هم بسیار خوب بود، ولی فکر می‌کنم روحیه شاهنشاه خیلی خوب نبود. قبلاً [امیر عباس هویدا]، نخست وزیر، هم از اوقات تلخی شاهنشاه خیلی دستپاچه بود، ولی در فرودگاه به خیر گذشت. من آخر شب در اتاق خواب شرفیاب شدم. بعضی مطالب راجع به نفت و جریانات را عرض کردم، ولی چون خسته بودند مذاکرات برای فردا صبح ماند که عرایضم را بکنم. امشب شب تولد [رودابه] دختر بزرگم بود که ۲۳ سالش تمام می‌شود.

سه شنبه ۲۲-۱۲-۴۶

صبح به کارهای جاری رسیدم، بعد شرفیاب شدم. قبل از من، نخست وزیر، برخلاف معمول، شرفیاب شد. علت بی مهری اربابم را نفهمیدم. بعد که شرفیاب شدم، با آن که نخست وزیر می‌گفت حالشان خوب است، خیلی قیافه [را] گرفته یافتم. در خصوص مذاکرات نفت، عرایضم را عرض کردم و گفتم که در دو ملاقات مفصل که کرده‌ام، به نظر می‌رسد تا اندازه‌ای نظرات ما را تأمین کنند، اما نه به آن قدر که ما می‌خواهیم. بعد هم قدری وقت می‌خواهند و می‌گویند به این زودی نخواهد شد. اجازه شرفیابی هم می‌خواهند. نظرات [رضا] فلّاح را عرض کردم که می‌گفت، اولاً وقت شرفیابی به آنها مرحمت نشود، ثانیاً از آنها بخواهیم که ظرف کمتر از یک ماه نظر و راه حل خود را برای برطرف کردن مقررات بین کمپانیها به ما بدهند. این نظر را پسندیدند و قرار شد عصری آنها را احضار کنم و اوامر مبارک را ابلاغ نمایم.

در خصوص ناراحتی دانشگاه پهلوی هم مطلبم را عرض کردم که اولاً یک هسته کمونیستی بود و بعد هم یک عده آلت آنها و بعد هم یک عده ناراضی و مغرض که به آتش دامن

می‌زدند و بین استادها بودند. بعد از من سؤال فرمودند، آیا فرمانده ارتش هم جزو آنها بود؟<sup>۳۳۷</sup> عرض کردم، در مقام به این بلندی و نزدیکی شاهنشاه، نمی‌توانم اشخاص را به این آسانی متهم کنم، یعنی اخلاقاً حق ندارم. امر فرمایید رسیدگی کنند.

بعد شکایت زیادی از انگلیسیها فرمودند که اولاً فدراسیون را تشکیل دادند [و] ریاست آن را به بحرین واگذار کردند و از آن بدتر دو جزیره تنب و ابوموسی را که میراث ظالمانه خود آنها بود به فجیره دادند (شیخ نشین فجیره). (ابوموسی را به شارجه و تنب را به رأس الخیمه داده‌اند. شاهنشاه فجیره را از فرط عصبانیت به عنوان مسخره ذکر می‌کردند).<sup>۳۳۸</sup> این دیگر چه معنی دارد؟ عرض کردم، البته به آنها اعتراض خواهم کرد، ولی شاهنشاه باید بداند که خارجی اولاً ممالک ضعیف را بر شما ترجیح می‌دهد که به اضافه مشغول لاس زدن با روسها هم هستید. ثانیاً از او چیزی کم نمی‌شود و فرقی به حال او نمی‌کند. من شش سال قبل که نخست وزیر بودم عرض کردم، باید برنامه ایرانی کردن این دو جزیره را فراهم آورد، ولو با فرستادن فاحشه به آن جا. بعد که من رفتم، [حسنعلی] منصور مرحوم، نوکر خارجی، که جز خدمتگزاری آنها نقشه دیگری نداشت، تمام برنامه‌های جنوب را به تدریج به هم زد. قدری تأمل فرمودند و فکر کردند و ناراحت شدند. دیدم بر ناراحتی افزودم. مطالب دیگری گفتم، فایده نداشت.

با کمال ناراحتی مرخص شدم. بعد از ظهر اوامر شاهنشاه را به نفتیها ابلاغ کردم. آنها گفتند باید جواب از لندن و نیویورک بگیریم که مجدداً شرفیاب شدم، عرض کردم. اما باز هم شاهنشاه ناراحت بودند. من هم به اندازه او ناراحت شدم، به این جهت رفتم خوش گذرانی بکنم، ممکن نشد، یعنی ممکن شد، ولی به من خوش نگذشت.

<sup>۳۳۷</sup> منظور فتح‌الله مین‌باشیان، فرمانده ارتش سوّم مستقر در فارس است.

<sup>۳۳۸</sup> فدراسیون شیخ نشینها در ۱۹۷۱ (چهار سال پس از تاریخ این یادداشت) تشکیل شد و مرکب از ابوظبی، دوی، شارجه، فجیره، ام القوین و عجمان بود. یک سال بعد، رأس الخیمه نیز به فدراسیون پیوست. قطر از همان آغاز، مقام خود را بالاتر از این شیخ نشینها می‌دانست و هیچ گونه گرایشی به پیوستن به فدراسیون نداشت. بحرین نیز شرایط سیاسی و اجتماعی به کلی متفاوتی داشت و سرانجام پس از تفاهم با ایران، در سال ۱۹۷۱ اعلام استقلال کرد. آن چه در یادداشت علم آمده، طرحهای گوناگونی است که از همان هنگام از سوی انگلیسیها تهیه و با ایران در باره‌ی آن گفت و گو می‌شد.



حالا با کمال ناراحتی ساعت یک صبح می‌خوابم. دخترم هم امروز پیش خانم رفت. گرچه از دوری او ناراحت هستم، ولی از این که کمتر دغدغه حرکات ناشایست او را که دوست ندارم و به مذاقم خوب نمی‌آید، خواهم داشت، راضی هستم. عجب زندگی ناراحتی دارم. هیچ دلخوشی نیست، الا علاقه به اربابم و مادرم و دوستم. البته حرکات و اعمال بچه‌هایم خوشبختانه منافی عفت نیست و من از این حیث به آنها دعا می‌کنم، ولی سنگین و سنجیده نیست و بر طریق امروز است.

### چهارشنبه ۲۳-۱۲-۴۶

امروز روز فرخنده‌ای<sup>۳۳۹</sup> بود. در رکاب شاهنشاه و شهبانو به اصفهان برای تأسیس کارخانه ذوب آهن رفتیم. [امیر عباس هویدا]، نخست وزیر، هم در رکاب بود. چندین دفعه من از شوق گریه کردم. این یکی از آمال ۴۵ ساله ملت ایران است که امروز عملی می‌شود.<sup>۳۳۹</sup> از محل فروش گاز به شوروی درست می‌شود. علاوه بر این، فروش گاز ظرف سالهای آینده به ما فرصت خواهد داد که هزار مایحتاج دیگر منجمله اسلحه از روسها بگیریم. هیچ خاطر نمی‌رود وقتی که در رکاب شاهنشاه سه سال قبل به مسکو رفتم، این قرار [گذارده]<sup>۳۴۰</sup> شد. شاهنشاه مرا به کناری خواستند، در صورتی که هر دو نفر در باغ بودیم و رادیوهای کوچک را در جیب خودمان باز کرده بودیم که امواج گیرنده را خراب کند. خیلی آهسته فرمودند، فکر می‌کنی دوستان ما بگذارند این کار عملی شود؟ عرض کردم، نیت اعلیحضرت پاک و به قصد خدمت به کشورتان و مردم است، هزار مرتبه هم از آمریکاییها و انگلیسها و آلمانها این کارخانه را خواسته‌ایم، نداده‌اند. اگر هم بدهند، در مقابل دلار

<sup>۳۳۹</sup> علت این که در این یادداشت به «آمال ۴۵ ساله» اشاره شده، روشن نیست. از همان آغاز مشروطیت، ایجاد صنعت فولاد سازی یکی از آرزوهای نمایندگان مجلس شورای ملی بود. سرانجام در سالهای پایانی سلطنت رضا شاه قرارداد برپایی نخستین فولاد سازی ایران با شرکت آلمانی دماغ (Demag) بسته شد. کار ساختمانی و نصب تأسیسات در شهر کرج در دست اجرا بود که جنگ دوم جهانی و سپس اشغال ایران به وسیله نیروهای شوروی و انگلستان پیش آمد و این طرح نیمه تمام ماند.

<sup>۳۴۰</sup> در یادداشت «امضاء» نوشته شده است. قرارداد این کار چند ماه بعد امضاء شد.

می‌خواهند، در صورتی که به اینها گاز می‌دهیم، گازی که پنجاه سال مفت سوخته است. پس در این زمینه حق ایراد ندارند. فرمودند، راست می‌گویی، به امید خدا تصمیم می‌گیریم. بعد فرمودند، خوب است یک کار دیگری هم بکنیم، قرار دیگری هم بگذاریم (اکنون آن مطلب را نمی‌نویسم زیرا می‌ترسم اگر بمیرم، این یادداشتها زودتر از پنجاه سال دیگر منتشر شود، به ارباب و کشورم خیانت کرده باشم).<sup>۲۴۱</sup> عرض کردم، اجازه فرمایید یکی را هضم کنیم، نوبت دیگری خواهد رسید. گردش چرخ جهان هم به نفع ماست. قدری تأمل فرمودند، بعد تصدیق کردند که درست می‌گویم. آن کار انجام نشد، ولی فکر می‌کنم تا پنج سال دیگر، اگر عمری باشد بشود.

دیروز شاهنشاه نطق مهمی ایراد فرمودند که متن آن را این جا می‌گذارم (بریده روزنامه ضمیمه شود).<sup>۲۴۲</sup> عجیب بود که کارگران ساده بدون آن که به آنها حرفی زده شده باشد، چه احساساتی برای نکات حساس این نطق به خرج دادند.

بعد از ظهر به کارهای جاری رسیدم. شب سر شام نرفتم، چون حس می‌کنم اربابم این روزها به من توجهی نمی‌کند و کم مرحمت است. دماغ حضور پیدا کردن سر شام نداشتم. منزل ماندم، کار زیاد کردم. ساعت یک صبح می‌خوابم.

پنجشنبه ۱۳۴۶/۱۲/۲۴

[امروز] مصادف با سالروز تولد شاهنشاه فقید است. به این جهت صبح سر آرامگاه رفتم و دسته گل گذاشتم، بعد شرفیاب شدم. حال ارباب عزیزم خوب بود. فرمودند، دیشب چرا

<sup>۲۴۱</sup> موضوع مورد اشاره، فکر بستن قرارداد عدم تعرض بود که در یادداشت ۴۸/۲/۲۶ (جلد اول) نقل شده است.

<sup>۲۴۲</sup> هیچ گونه سند یا بریده‌ی روزنامه‌ای همراه این یادداشتها نبود. شاه در نطق مورد اشاره در این یادداشت گفت «... امروز برای ملت ایران، روز مبارک و میمونی‌ست، زیرا یکی از آرزوهای دیرین ملی، به خواست خداوند متعال برآورده شده است. استقلال ما در صنایع، توأم است با استقلال ما در سیاست. ما مشغول پی ریزی پایه‌های استقلال صنعتی کشور هستیم و ذوب آهن که رشته وسیعی از صنایع فلزی‌ست، استقلال ما را تا درجه‌ی زیاد تأمین می‌کند. صنایع پتروشیمی، ماشین سازی و آلومینیوم نیز به مقدار وسیعی وسایل پیشرفت و ترقی این مملکت را فراهم خواهد کرد. مزده دیگری که باید به ملت ایران بدهیم، وجود معادن مس است که به مقدار قابل توجه و معتابهی در ایران موجود است.»

منزل مادرم نیامدی، بلکه خوش گذرانی رفته بودی؟ عرض کردم، در منزل ماندم، خیلی کار کردم، دماغ آمدن نداشتم. فرمودند چرا؟ عرض کردم، احساس کدورت خاطر اعلیحضرت را می‌کردم، دلیلش را هم نمی‌توانستم بفهمم و نمی‌خواستم و نمی‌خواهم هم که بفهمم. اما چون من خدمت خودم را صادقانه می‌کنم، این انتظارات را ندارم و باید به شاهنشاهم عرض کنم. حقیقتاً اهمیت هم نمی‌دهم، فقط خودم را لوس نمی‌کنم، کناره گیری می‌کنم. خیلی اظهار محبت فرمودند که اوقاتم از جای دیگر تلخ بود، تو چرا به خودت گرفتی؟ عرض کردم، چنین احساس کردم.

بعد کارهای جاری را عرض کردم. عریضه [ای علی] امینی عرض کرده بود و تبری جسته بود. خواندند و خندیدند. عرض کردم، اگر جواب مطالبه کند چه بگوییم؟ فرمودند، بگو دادی خواندم! قدری تجزیه و تحلیل وضع او را کردیم، ولی آبی برایش گرم نشد. بعد از ظهر هم تمام کار کردم. تا حالا ساعت ۱۲، هزاران تلگراف تبریک داخلی و خارجی ما را بیچاره کرده، من هم وسواس دارم که همان ساعت جواب داده شود.<sup>۲۴۳</sup>

#### جمعه ۲۵-۱۲-۴۶

صبح سواری رفتم. دو ساعت اسب تاختم، تجدید قوایی شد. سر ناهار حاضر بودم، سر شام هم حاضر بودم. ولی مذاکره [ای] نشد. دو سه روز گذشته در تهران گرد و خاک عجیبی بود، امروز باران آمد، تمام شد.

از اخبار مهم جهان یکی شکاف در جبهه کمونیستیست. رومانی در کنفرانس بوداپست به کلی تک روی کرد. گرچه طرف چین را هم نگرفت، ولی استقلال خودش را نشان داد و آبروی مسکو رفت. در لهستان دانشجویان در ورشو و کراکو اغتشاشات مهمی بر پا کردند، آزادی بیشتر می‌خواهند. حکومت، آنها را منتسب به یهودیها می‌کند. در چکسلواکی رئیس

<sup>۲۴۳</sup> تلگرافهای مورد اشاره به مناسبت نوروز است.

جمهور و رئیس ستادش که قصد کودتایی گویا داشتند، مفتضح شدند.<sup>۲۴۴</sup> رئیس ستاد به آمریکا پناهنده شد و رئیس جمهور از کار برکنار و حبس شد. طرفدارانشان هم تصفیه می‌شوند. در جبهه غرب به علت جنگ ویتنام و خروج بی حد دلار، وضع آن متزلزل شده است. قیمت طلا در بازار اروپا ترقی کرده. [لیندون] جانسون اعلام داشته است قیمت آن را ثابت نگاه خواهد داشت (هر اونس ۳۵<sup>۲۴۵</sup> دلار). انگلیس از ترس تنزل مجدد پوند، با آمریکا همگامی و همکاری می‌کند، ولی فرانسه به علت دشمنی با آمریکا و طلب طلائی که از آمریکا دارد و این که چرا پشتوانه پول دنیا می‌تواند دلار و لیره باشد و فرانک نباشد، اصرار در بالا بردن قیمت طلا یعنی تنزل دلار دارد و امروز بانکها در لندن از فروش طلا خودداری می‌کنند (بر حسب توصیه جانسون)، ولی بورس پاریس گرم بود و قیمت طلا بالا رفت. رؤسای مهم بانکها در نیویورک جلسه فوری کرده‌اند که فکری بکنند. فرانسه از اعزام نماینده خودداری کرده بود. چنان که در عرضه طلائی خودش به «اتحادیه»<sup>۲۴۶</sup> طلائی لندن «London Gold Pool» نیز خودداری نموده بود، ولی در آخرین لحظه به علت بستگی اقتصادی که خواه ناخواه با غرب دارد و اگر آمریکا از صدور طلا به فرانسه جلوگیری کند به صنعت آن صدمه زیاد می‌خورد، نماینده خود را به نیویورک فرستاد که در مذاکرات شرکت کند. اگر دلار تنزل بکند فتح بزرگی برای چین کمونیست و ویتنامیها خواهد بود. جنگ ویتنام باز هم ادامه دارد و گفتگوی اعزام دویست هزار سرباز دیگر به آن جاست که مجموعاً قوای آمریکا را به هفتصد هزار نفر افزایش خواهد داد.

شنبه ۲۶-۱۲-۴۶

صبح ساعت هشت شارژ دافر انگلیس دیدنم آمد (سفیر در مرخصی ست). گفت، من آمده‌ام

<sup>۲۴۴</sup> در ژانویه ۱۹۶۸ گروه اصلاح طلبان حزب کمونیست چکسلواکی به رهبری دوبچک بر سر کار آمدند. این امر با ناخوردگی شوروی و پیروانش در چکسلواکی رو به رو شد و اینان تلاشی نافرجام برای دست گرفتن قدرت کردند. سرانجام با اشغال کشور از سوی نیروهای عضو پیمان ورشو به تجربه‌ی «بهار پراگ» پایان داده شد.

<sup>۲۴۵</sup> در یادداشت به اشتباه «۴۵» دلار نوشته شده است.

<sup>۲۴۶</sup> در یادداشت «حوض» نوشته شده است.

دو مطلب را به شما بگویم، یکی این است که [اردشیر زاهدی] وزیر خارجه شما گفته است چون آخر مارس فدراسیون عربی جنوب خلیج [فارس] تشکیل می‌شود، ما ناچاریم اقداماتی برای حفظ منافع خودمان در خلیج بکنیم. در آخر مارس چنین اتفاقی نخواهد افتاد، آخر آوریل هم مشکوک است که چنین تصمیمی گرفته شود. دیگر این که به ما نسبت داده‌اید که سیاست مزورانه بازی کرده‌ایم و در تشکیل فدراسیون پشت پرده دست داشته‌ایم، چنین چیزی نیست و ما هیچ وقت ایران را رها نمی‌کنیم به یک ممالک کوچک بچسبیم. الا این که در مورد حفظ منافعمان اقدامی بکنیم (منظورش نفت بود)، کاری نکرده‌ایم و نمی‌کنیم. من گفتم شما دو عمل کرده‌اید که جای نگرانی برای ما دارد، یکی عضویت بحرین است در فدراسیون. این مطلب گرچه جای گله و نگرانی است، ولی به هر حال یک حقیقتی است که بحرین موجود است و از همه شیخ نشینها بزرگتر است. هر ادعایی که ما داشته باشیم، بالأخره منکر وجود آن نمی‌توان شد. ولی به چه مناسبت شما دو جزیره تنب و ابوموسی را به فجیره داده‌اید؟<sup>۲۴۷</sup> این دیگر چه معنی دارد؟ چنان که ارباب من می‌فرمایند، یک میراث غصب شده ایران را شاه بخشی کرده‌اید. بعد هم طیارات شما از این شیخ نشین برای غصب جزایر حمایت می‌کند. این قابل تحمل نیست. نه تنها برای ارباب من قابل تحمل نیست، برای هیچ ایرانی نیست. ولی صریحاً باید به شما بگویم این عمل شما با عکس العمل خیلی شدید ما رو به رو خواهد شد. نتیجه آن هر چه می‌خواهد باشد. خیلی دستپاچه شد. گفت این مطلب را از طرف شاهنشاه می‌گویی؟ گفتم، خیر من که نمی‌دانستم شما چه صحبت خواهید کرد و برای چه می‌خواهید مرا ببینید. ولی این مطلب را به هر صورت می‌دانم و می‌گویم باید حساب کار خودتان را بکنید.

امروز [مدیرعامل]<sup>۲۴۸</sup> شرکت نفت [ایران] - پان‌آمریکن، مستر مارتین هم، دیدنم آمد که در خصوص این که چه قدر در واشینگتن شرکت آرامکو که برای عربستان سعودی کار می‌کند، تبلیغ بد بر علیه ما کرده بود، صحبت داشت. خوشبختانه در وزارت خارجه آمریکا کسی که به این کار رسیدگی می‌کند، آقای [آلیور] Oliver، از دوستان مارتین است و مارتین توضیح

<sup>۲۴۷</sup> جزیره‌های تنب بزرگ و تنب کوچک را رأس النخیمه مدعی بود و ابو موسی را شارجه.

<sup>۲۴۸</sup> در یادداشت «رئیس» نوشته شده است.

داده بود که ایران چه قدر صبر و شکیبایی به خرج داده و می‌دهد و یا من صحبت می‌داشت که ما ناچاریم یک چاه دیگر بزنیم (همان چاه شماره ۷) که معلوم شود واقعاً ذخیره این منطقه مابه الاختلاف چه قدر است.

تمام مطالب امروز را به شاهنشاه عرض کردم، به علاوه کارهای جاری را. حال شاه خوب بود، زیرا ۲۴ ساعت است باران خوب می‌بارد. دستوراتی فرمودند و مخصوصاً فرمودند، به شارژ دافر انگلیسی بگو که تمام مطالب تو را تایید می‌کنم. من هم تلفن کردم و گفتم. بقیه روز به کارهای جاری گذشت. شاهنشاه امروز کارخانه اتومبیل سازی رامپلر<sup>۲۴۹</sup> را [بازدید] کردند.

#### یکشنبه ۲۷-۱۲-۴۶

امروز تمام به کارهای جاری گذشت. با وصف این، صبح به قدر یک ربع شرفیاب شدم. حال شاهنشاه بسیار خوب بود، خیلی شوخی کردند. فرمودند، در جزیره کیش برای من چه می‌سازی؟ عرض کردم، تصمیم گرفته‌ام در باره برنامه‌ام به شما چیزی عرض نکنم. فرمودند، پولش را از کجا می‌آوری؟ عرض کردم، آن هم به اعلیحضرت مربوط نیست. خیلی خندیدند. فرمودند، مگر تو هم دزد شده‌ای؟ عرض کردم، ممکن است، ولی در راه اعلیحضرت خرجش می‌کنم. پول خودتان را دزدیده‌ام و صرفه جویی کرده‌ام و حالا در کیش برای شما قصر می‌سازم. خیلی لطف کردند.

بقیه روز به کارهای جاری و حضور در مجالس شادمانی به مناسبت شب عید غدیر گذشت.

#### دوشنبه ۲۸-۱۲-۴۶

امروز سلام عید غدیر بود. خیلی خوب برگزار شد. شاهنشاه خوشحال بودند. بعد از ظهر مقدار زیادی به حضور در مجالس عروسی و عقد که جزء وظیفه وزیر دربار مردم دار است گذشت. قدری هم به بطالت گذشت، ولی خوش نگذشت.

<sup>۲۴۹</sup> منظور کارخانه‌ی مونتاژ جیب متعلق به جعفر اخوان است که برای چند سالی دو مدل اتومبیل رامپلر را به نامهای آریا و شاهین مونتاژ می‌کرد.

امروز شاهنشاه دستوری به دولت صادر فرمودند که فوراً با شرکتهای نفتی تماس بگیرند که طلب ما را به طلا تضمین کنند، مبادا دلار تنزل نرخ پیدا کند. این کار را کردند، چه نتیجه بدهد نمی‌دانم، گرچه چنین تعهدی در سابق هم بوده است. ولی امروز پس از اعلامیه کنفرانس واشینگتن، بانکهای [مرکزی]<sup>۲۵۰</sup> نرخ سابق را حفظ خواهند کرد، ولی بورسها به هر قیمتی خواستند می‌توانند طلا را بفروشند. ثباتی پیدا شد و حتی نرخ طلا از قیمت سابق هم پایین افتاد. علت آن بود که بعد از این محترکین مجدداً طلاها را عرضه کردند.

سه شنبه ۲۹-۱۲-۴۶

صبح برای صرف صبحانه [سر دنیس رایت] سفیر انگلیس پیش من آمد. دو روز است آمده است، حالا می‌خواهد، فوری برگردد، زیرا احضار شده است. برای مسائل خلیج فارس استدعای شرفیابی داشت. گفتم عصری وقت معین شده است. وزیر خارجه انگلیس [جورج براون] George Brown<sup>۲۵۱</sup> استعفا داده است و باز پیر مرد [مایکل استوارت] Michael Stewart<sup>۲۵۲</sup> را که سابقاً هم وزیر خارجه بود سر کار گذاشتند. با سفیر در خصوص خلیج [فارس] صحبت کردم، همان مطالب سابق که به وزیر مختار گفته بودم. گفت، حقیقت است که ما خودمان نمی‌دانیم داریم چه می‌کنیم. من مأموریت دارم شاهنشاه را زیارت کنم و فوری برگردم و آن جا مشورت بدهم. دیدی که براون هم علت استعفای خودش [را] عدم موافقت با سیاست خلیج و سیاست طلا اعلان کرد. من گفتم، به هر صورت به شما بگویم، موضوع جزایر ایرانی ابوموسی و تنب که اولی را به شارجه داده‌اید و دومی را به رأس الخیمه، برای ما قابل تحمل نیست، این را بدانید.

<sup>۲۵۰</sup> در یادداشت «رسمی» نوشته شده است.

<sup>۲۵۱</sup> جورج براون (۱۹۸۵-۱۹۱۴)، از رهبران با نفوذ گروه دست راستی حزب کارگر، در دولت هرولد ویلسون، از ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۶ وزیر امور اقتصادی و سپس تا مارس ۱۹۶۸ وزیر امور خارجه بود. به علت اعتیاد به می‌خواری بیش از اندازه که موجب دردسر برای دولت و خود او می‌شد، از مقام دولتی کناره‌گیری کرد. براون به حق طرفدار کاهش ارزش لیره بود، ولی با مخالفت ویلسون و اکثریت اعضای دولت رو به رو شد.

<sup>۲۵۲</sup> مایکل استوارت، در نخستین دولت هرولد ویلسون، دو بار، در ۱۹۶۵، و سپس از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۰ وزیر امور خارجه شد.

بعد شرفیاب شدم. جریان را عرض کردم و مخصوصاً نسبت به این دو جزیره مذاکره زیاد شد. عرض کردم، اگر قشون پیاده کنیم، انگلیسیها مجبورند مقابله کنند، زیرا تعهد دفاعی شیخها را دارند. فرمودند، زورشان به ما نمی‌رسد، چون طیارات ما بهتر هستند. من واقعاً لذت بردم و اسباب افتخارم شد. عرض کردم، به هر حال پیاده کردن قشون در آن طرف، همه اعراب را علیه ما متحد می‌کند، گو این که روی اعراب نمی‌توان حساب کرد. مدتی صحبت شد. عرض کردم، به هر حال برای بیدار شدن حس ملیت ما یک جنگی لازم است چه بهتر که با دشمن قوی پنجه باشد که اگر شکست بخوریم هم زیاد سرشکسته نشویم. فرمودند، اگر از لحاظ وسائل شکست بخوریم عیبی ندارد، ولی از لحاظ روحیه اگر شکست بخوریم، بد است و بسیار نتایج بدتری دارد. عرض کردم، به هر حال جنگ ریسک دارد و باید آن را قبول کرد، گرچه سعدی می‌گوید:

اگر ییـل زوری وگر شیر چنگ      به نزدیک من صلح بهتر که جنگ

قرار شد مطالعه بیشتری بکنیم، اگر خود انگلیسیها راهی برای واگذاری<sup>۲۵۳</sup> آنها به ما پیدا کنند، داعی ندارد جنگ بکنیم. یکی از راه‌ها هجوم مردم عادی به آن جاست که بدون جنگ، خود مردم بروند. باز هم خیانت‌های [حسنعلی] منصور به نظرم می‌رسد. اگر نقشه من عمل شده بود که حتی خیال داشتم زن به آن جا بفرستم و برای کدخدا و غیره چند نفر هم فرستادم، حالا دیگر این گفتگوها نبود. همه در آن موقع که من از نخست وزیری برکنار شدم، خیال کردند آمریکاییها تحریک کردند. در قلب من اگر سوءظنی بود به انگلیسیها بود، به علت سیاست من در مورد خلیج و لوله کشی نفت [به بندر ماهشهر] که ما را از شر عراق راحت کرد. ولی این سوءظن هم غلط است، زیرا در زیر سایه ارباب، من احساس می‌کنم که خارجیها هیچ و یا کمتر مداخله در کار ما می‌کنند، مگر این که منافع حیاتی آنها به خطر بیفتد.

<sup>۲۵۳</sup> در یادداشت «برگزاری» نوشته شده است.



باری دو راه دیگر هم به نظرم رسیده است که در مورد خلیج و شیخ نشینها می‌توان عمل کرد که خیلی ماکیاولی‌ست. می‌ترسم بنویسم، مبادا بمیرم و این یادداشتها زودتر از موقع به دست اشخاص ناباب بیفتند. من چه می‌دانم دخترم با چه کسی شوهر می‌کند. بعد از ظهر در رکاب اربابم به گردش رفتیم. دو سه ساعت بود، خوش گذشت. شب به کارم رسیدم.

#### چهارشنبه ۳۰-۱۲-۴۶

صبح به کارهای جاری رسیدم. شرفیاب شدم کارهای جاری را عرض کردم. بعد از ظهر سال تحویل بود در ساعت سال تحویل خدمت مادرم بودم، خیلی خوب بود. بلافاصله حضور شاهنشاه و شهبانو شرفیاب شدم، تبریک عرض کردم. شب به کارهای جاری رسیدم.

امروز سلام عید نوروز در کاخ گلستان برگزار شد. آیین سلام قدیم را تغییر داده بودیم، به این معنی که به جای آن که مدعوین قبلاً در تالار تاج گذاری اجتماع کنند و بعد شاهنشاه آن جا تشریف ببرند، شاهنشاه آن جا تشریف داشتند و مدعوین از جلوی معظم لها تعظیم کرده می‌گذشتند. خیلی در وقت صرفه جویی شد. یعنی به جای ۵/۳۰ [ساعت] که همه ساله وقت می‌گرفت، در ۲/۳۰ ساعت تمام شد. شاهنشاه راضی بودند، گو این که چون روز اول بود، چند اشتباه کوچک پیش آمد، ولی چاره نبود، چون هیچ کس تمرین نداشت. امروز برای اولین دفعه شهبانو در این سلام شرکت فرمودند. خیلی باشکوه بود و تیغی بود به چشم دشمنان و مخصوصاً آن طبقه از آخوندهای فناتیکی احمق که دکانداری می‌کنند. فردا خیال دارم به مسافرت شمال بروم، شهبانو مرا دعوت فرموده‌اند که در رکابشان باشم، ولی من زودتر می‌روم. پیش بینی کرده بودم که قدری در یک گوشه به بطالت بگذرانم و استراحت کنم. امشب با خانم که در زوربخ است صحبت کردم. می‌گفت غده‌ای در پهلوئی دخترم پیدا شده ([رودابه]، دختر بزرگم). خیلی ناراحت شدم. تمام وقت ناراحت خواهم بود. خواستم استراحت کنم، به ناراحتی انجامید.

بر آن سرم که نوشتم می‌و گنه نکنم      اگر مطابق تدبیر من فتد تقدیر —

امشب در اردن جنگ سختی میان قوای اسرائیل و اردن در گرفت. اسرائیلیها خواستند مرکز تجمع چریکهای عرب را بکوبند. این مرکز در اردن بود. به علاوه می‌خواستند هشدارى به اردن بدهند که به چنین عملی حاضر خواهند بود. نسبتاً جنگ مهمی بود، ولی بعد قوای اسرائیل عقب نشست، فقط می‌خواست هشدار بدهد و ضرب شصت نشان بدهد. سرشب خودم پذیرایی نوروزی داشتم. آن قدر شلوغ بود و آن قدر مردم اجمع الرعاء آمده بودند که خودم تعجب کردم. بعد سر شام شرفیاب شدم و جریان را عرض کردم.

سه شنبه ۷-۱-۴۷

از جمعه دوّم فروردین تا امروز در شمال بودم. ۲۴ ساعت با دکتر [علینقی] کنی، همکار سابق (معاون نخست وزیر) و دوست فعلی خودم، بسیار خوش گذشت. بعد حضور شاهنشاه در بابل بودم. آن هم خوش گذشت. در رکاب مبارک سواریه‌ها کردم، اسب تاختیم، بسیار خوب بود. خوشبختانه گرفتاری هم در کشور نبود که فکر ما را مشغول کند.

از اوضاع مهمّ جهان مطالعه در سیستم پولی جدید است که در استکهلم (سوئد) صورت می‌گیرد. نمایندگان کشورهای مهمّی مثل ژاپن، آمریکا، انگلستان، آلمان غربی، فرانسه و چند کشور دیگر شرکت دارند. فرانسه اصرار دارد طلا هنوز مأخذ پولی دنیا باقی بماند، زیرا خودش هم طلا دارد و هم طلا طلبکار است.

موضوع مهمّ دیگر موافقت ۶ کشورهای مشترک اروپاست در تقلیل تعرفه گمرکی بین اروپا و آمریکا در «دور کندی»<sup>۲۵۴</sup> Kennedy Round برای کمک به آمریکا از جهت سقوط دلار. با این امر فقط فرانسه مخالفت می‌کند، برای آزار رساندن به آمریکا در کشمکش ویتنام.

در انتخابات رئیس جمهور آمریکا هم چند دستگی پیش آمده است. در حزب دموکرات رابرت کندی برادر کندی مرحوم جلوی [لیندون] جانسون سبز شده و همچنین سناتور [یوجین] ماک کارتی. در حزب جمهوریخواه کشمکش بین [ریچارد] نیکسون و [نلسون] راکفلر فرماندار نیویورک است.

در این چند روزه فقط کسالت دخترم که خانم خبرش را قبلاً داده بود، بیچاره‌ام داشت. خوشبختانه امروز که برگشتم، معلوم شد چیز مهمّی نیست. شکر خدا را به جا آوردم.

چهارشنبه ۸-۱-۴۷

به کارهای جاری گذشت. عریضه مفصلی نسبت به امور جاری عرض کردم و جواب فوری

<sup>۲۵۴</sup> ششمین دوره‌ی مذاکرات گات (GATT) از ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۷ در ژنو تشکیل و به یاد رئیس جمهور فقید آمریکا، «دور کندی» نامیده شد. این دور چهار هدف اصلی داشت که یکی از آنها کاهش تعرفه‌های گمرکی به میزان ۵۰٪ با کلیه مستثنیات بود.

مرحمت فرمودند (عریضه به بابل فرستاده شد، چون آن جا تشریف دارند). کامیل شمعون رئیس جمهوری سابق لبنان استدعای کمک برای انتخابات کرده بود، نماینده‌ای پیش من فرستاده بود. جواب مرحمت فرمودند، محرمانه عذرخواهی کنم، چون سابقاً هم چنین کمکهایی می‌گرفتند، فایده نکرد. بقیه روز به کارهای جاری گذشت.

پنجشنبه ۹-۱-۴۷

بهترین اوقات عمر با دوستم که از سفر آمده بود گذشت. اتفاقاً نه شاهنشاه در تهران تشریف داشتند، نه کار مهمی بود. خیلی لذت بخش بود. افسوس که مثل دو دقیقه گذشت و امشب باز شب بدی بود و به خدا حافظی گذشت. واقعاً در تن من کم کم معنی دوست احساس می‌شود، زیرا احساسات جوانی کم کم تمام شده و احتیاجات دیگری هست که فقط یک دوست خوب برآورده می‌کند.

گر مخیر بکنم به قیامت که چه خواهی دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را

جمعه ۱۰-۱-۴۷

امروز به کارهای جاری گذشت. بعد از ظهر [سر دنیس رایت] سفیر انگلیس که از مسافرت برگشته، با عجله و سراسیمه دیدنم آمد که می‌خواهید در دو جزیره تنب و ابوموسی قوا پیاده کنید، ما ناچاریم جنگ کنیم. گفتم این دو جزیره مال ماست، خواهیم گرفت، مگر آن که شما با راه معقولی آن را به ما بدهید. قولهایی داد. همچنین راجع به فدراسیون گفتم با بودن بحرین غیر ممکن است ما بتوانیم آن را [به رسمیت] بشناسیم، مگر بحرین را جدا کنید تا بعد ببینیم تکلیف آن چه می‌شود. در این زمینه هم قول داد. مذاکرات مفصل شد که فردا می‌روم به عرض برسانم، بعد که برگشتم، مفصل خواهم نوشت.

یکشنبه ۱۱ و دوشنبه ۱۲/۱/۱۳۴۷

به شمال رفتم. مذاکرات به تفصیل در پیشگاه مبارک شد. اول این که سفیر انگلیس می‌گوید اگر ایران بخواهد با زور در این جزایر پیاده شود، ما ناچار مقاومت نظامی می‌کنیم. دوم این

که به نظر ما، شما اگر عمل حادّ کردید، ایران بیشتر منزوی خواهد شد. سوّم این که از [مایکل] استوارت (وزیر خارجه) تلگرافی داشت که مجدّداً موضوع را مطالعه خواهند کرد و دستور رسیدگی دقیق داده است که راه حلّی پیدا شود. بعد هم مطالب دیگری صحبت شده بود که همه را عرض کردم و به اختصار این است که بالأخره شاهنشاه از شما ناراضی هستند. این چه جور اتّحادیست که بین ما موجود است (موضوع ستو)؟ ناصر را که کمک می‌کنید تا جایی که به او پول می‌دهید. در صورتی که خودتان برای یک قاز معطل هستید، چهل میلیون لیره به او قرض می‌دهید. راجع به اضافه درآمد نفت هم که هیچ نمی‌دهید و خودتان را برکنار می‌گیرید. جزایر خود ما را هم که به اعراب، آن هم به شارجه و رأس الخیمه می‌دهید. پس به قول شما «متّحد شما» به چه دل خوش باشد؟ البتّه از این حرفها بسیار ناراحت شد. گفتم خلاصه کار این است که شاهنشاه تصوّر می‌فرمایند شما دارید با ما بازی می‌کنید و وقت تلف می‌کنید، قصد انشاء ندارید. این جزایر مال ماست و باید به ما برسد. اگر به این صورت فدراسیون تشکیل شود که رأس الخیمه و شارجه هم جزء آن باشند، ما این فدراسیون را به هم خواهیم ریخت، به هر قیمتی که باشد. در این گفتگو بودیم که روزنامه‌های عصر را به منزل آوردند و اعلامیه وزارت خارجه را در مورد تشکیل این فدراسیون و جزایر نوشته بود که البتّه فحش زیاد به انگلیس بود و کلمات حيله و تزویر به کار رفته بود عین ...<sup>۲۵۵</sup> اعلامیه را در این جا می‌گذارم. بسیار بسیار ناراحت شد و برآشت. گفتم ناراحت نشوید، شما فحش خور خالی دارید. چرا این ناراحتیها همه برای ماست؟ ناصر هزار جور بدبختی به سر شما آورده، باز هم تملّق می‌گویید. چرا دیگران نکنند؟ چرا ما چنین نکنیم؟ به هر صورت چون بسیار این مرد شخصاً آدم شریفیست و با من هم دوست است، از حرفهای من زیاد ناراحت نشد. راه‌هایی فکر کردیم که به چه صورت اولاً بحرین را جزو فدراسیون نیاورند، ثانیاً این جزایر چه جور به ایران برگردد که من این جا نمی‌نویسم، می‌ترسم مبدا بمیرم و این یادداشتهای زودتر از موقع خود (پنجاه سال دیگر) منتشر شود. مجدّداً گفتم راه آخر جنگ خواهد بود. گو این که ما معتقدیم به قول

سعدی که

<sup>۲۵۵</sup> نقطه چین در متن یادداشت است.

## اگر پیل زوری و گر شیر چنگ به نزدیک من صلح بهتر ز جنگ

از وقایع مهم امروز جهان اعلامیه مهم جانسون بود که در یک نطق تلویزیونی و رادیویی منتشر کرد. یعنی گفت بمباران ویتنام شمالی را قطع می‌کنم. قطع بمباران ویتنام شمالی یکی از شرایط ما برای شروع مذاکرات صلح بود. به علاوه خودم داوطلب انتخابات ریاست جمهوری نیستم، زیرا نمی‌خواهم موضوع انتخاب من به سیاست عالی ایالات متحده لطمه بزند. این اعلامیه مثل بمب در دنیا صدا کرد. هزار جور تعبیر و تجزیه و تحلیل در چند ساعت شده است. من خیال می‌کنم آن چه که رادیو لندن می‌گفت، بیشتر به دل می‌نشیند، به این معنی که اگر حالا ویتنام شمالی پاسخ مثبت ندهد، به شخصی که دیگر معلوم است نظر شخصی و انتخاباتی هم ندازد، تمام مردم آمریکا یک پارچه پشت سر جانسون خواهند ایستاد و به هر صورت ویتنام شمالی را از پا در می‌آورند، یعنی تفرقه داخلی آمریکا از بین می‌رود. من به جانسون معتقد شدم، یعنی معتقد بودم، معتقد تر شدم. دارد خودش را در ردیف رؤسای جمهور بزرگ آمریکا جا می‌زند. افسوس که یک اشتباه کرد و آن این بود که از اول یک دفعه این همه سرباز را که حالا دارد، در آن جا نریخت و کار را تمام نکرد. حالا پانصد و ده هزار سرباز دارد، در صورتی که سه سال پیش اگر یک دفعه یکصد هزار سرباز به ویتنام رسیده بودند، همه کار تمام شده بود. حالا گرفتاریهای او چه بوده، ما نمی‌دانیم، شاید از درگیری با روسیه و چین بیمناک بوده است.

سه شنبه ۱۳۴۷/۱/۱۳

امروز سیزده به در مردم خراب شد، زیرا ۲۴ ساعت است یک سره باران می‌آید و در همه جای کشور هم هست. من منزل ماندم. [جان] مک لوی دوست شخصی جانسون و رئیس سابق بانک بین الملل دیدنم آمد. دو ساعت راجع به عمل جانسون و سیاست بین الملل صحبت کردیم. او هم عقیده مرا در باره استعفای جانسون تأیید کرد. راجع به نفت و اختلافاتی که داریم به او توضیح دادم (در سابق در این یادداشتها نوشته شده است که چیست). راجع به اوضاع خاورمیانه و خاور دور صحبت کردیم. در خصوص این که ممکن است روسها در ازاء صلح ویتنام، معامله در خاورمیانه بخواهند، نظر مرا تأیید کرد. این

شخص خیلی وارد به سیاست دنیاست. هنگامی که کندی فقید می‌خواست پایگاه موشکی کوبا را بردارد، این شخص مأمور مذاکره با [واسیلی] کوزنتسوف روسی بود. آن جا هم روسها قصد معامله داشتند، ولی آمریکاییها قوی بودند زیر بار نرفتند، فقط باقی ماندن کاسترو مورد توافق طرفین قرار گرفت.<sup>۲۵۶</sup> مطلب دیگری که برای ما حیاتی‌ست آن بود که می‌گفت ممکن است اعراب بخواهند با اسلحه زیادی که از شورویها گرفته‌اند واقعاً عمل اسرائیل را خاتمه بدهند و برای استعمال اسلحه هم متخصص روسی در اختیار مصر بگذارند. موضوع دیگری که غیر قابل ادراک است این که روسها بر علیه اروپا پایگاه‌های موشکی خود را دو برابر کرده‌اند. چنین احتیاجی نیست، برای چه؟ از این که دیروز موجبات شرفیابی او را به پیشگاه شاهانه فراهم کردم، خیلی ممنون بود.

امروز [الکسی] کاسیگین، نخست وزیر شوروی، وارد تهران شد. به دعوت نخست وزیر به ایران آمده است. آمدن او حالا مغتنم است. یکی این که در گیرودار خلیج مؤثر است، دیگر این که دوستی روسها، به خصوص حالا که با اعراب نزدیک هستند، تا اندازه‌ای ما را از انزوا خارج می‌کند، سوّم این که حسن رابطه با روسها هنگامی که نمی‌دانیم رئیس جمهور آمریکا چه کسی خواهد شد، مغتنم است. به خصوص اگر پولی تیسینهایمی نظیر [رابرت] کندی بشوند، ما باید قابلیت مانور کردن داشته باشیم، زیرا کندی با ما و به خصوص با رژیم ما و شاهنشاه ما، حسن رابطه ندارد، مگر آن که دست قوی ما او را وادار به رعایت بکند. به هر صورت از بازی چرخ نمی‌توان غافل بود. شاهنشاه البته تعادل را با نهایت زبردستی حفظ خواهند کرد.

---

<sup>۲۵۶</sup> داستان به این صورت نیست. در هنگام بحران موشکی کوبا، نماینده‌ی آمریکا در مذاکره با سفیر کبیر شوروی، رابرت کندی بود. کوزنتسوف، معاون وزارت خارجه شوروی، نیز در سالهای بعد در مذاکرات خلع سلاح شرکت داشت. نقش اساسی مک لوی مذاکره و توافقی بود که به عنوان نماینده‌ی آمریکا با والرین زورین، نماینده‌ی شوروی در سازمان ملل متحد، در باره‌ی کاهش مسابقه‌ی تسلیحاتی و خلع سلاح انجام داد و منجر به توافقی شد که «اصول مک لوی-زورین» نام گرفت. مک لوی از آغاز ریاست جمهور جان کندی تا پایان زمامداری رونالد ریگان همواره مشاور رؤسای جمهور آمریکا در زمینه‌ی خلع سلاح بود. مک لوی به عنوان شخصی به تاج گذاری شاه دعوت شد و آشنایی نزدیک او با علم نیز از همان زمان است.

شاهنشاه عصری به اتفاق والاحضرت همایونی به سلامتی ورود فرمودند. من شرفیاب شدم. از عصر ساعت پنج تا حالا که یک صبح است، در حضور بودم. هم کار زیاد و هم قدری تفریح کردیم، به این جهت خوش گذشت. چون شرفیاب بودم، به مهمانی نخست وزیر که به افتخار کاسیگین است نرفتم. سیزده به در بر من تلخ گذشت، زیرا خانم تلفن کرد که به هر حال دخترم را باید عمل کنند. بی نهایت نگران هستم. به درگاه خدا پناه می‌برم.

#### چهارشنبه ۱۴ - فروردین ۱۳۴۷

امروز صبح زود سفیر آمریکا تلفن کرد که چه طور است شاهنشاه لطف بفرمایند و امروز که نخست وزیر شوروی شرفیاب می‌شود، راجع به صلح در ویتنام با او صحبت بفرمایند، به خصوص حالا که [لیندون] جانسون بمباران را هم قطع کرده است و خودش هم گفته است روی این کار کنار خواهد رفت.

صبح شرفیاب شدم. مطلب را عرض کردم. متأسفانه در مذاکرات نبودم. یعنی مذاکراتی که صبح صورت گرفت، وزرای مختلف مثل اقتصاد و آب و برق و غیره حضور داشتند. وزیر خارجه و نخست وزیر هم خوشحال بودند که من نیستم. برای خودم هم تعجب آور بود، چون سه سال پیش که فقط رئیس دانشگاه بودم، در مذاکرات مسکو تماماً حضور داشتم. حالا فکر کردم چه شده است که شاهنشاه از من سلب اعتماد فرموده‌اند. اما البته اظهاری نکردم. اما مذاکرات صبح فقط مذاکرات کلی و اقتصادی بود، بعد کاسیگین تنها شرفیاب شد.

سر ناهار بودم. مذاکرات تنهای شاهنشاه و کاسیگین طولانیتر شد، به طوری که تا سر ناهار آمدند و ناهار تمام شد، ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر شد. بلافاصله شاهنشاه مرا احضار و مذاکرات را همگی به من فرمودند و در بعضی قسمتها مشورت کردند. آن وقت فهمیدم فلسفه این که امروز نفرمودند در مذاکرات باشم، چه بود. اما نمی‌توانم بنویسم. خلاصه این که راجع به ویتنام برخلاف گذشته خشکی نشان ندادند، راه امیدی باز است. با آن که گفت، مطلب مربوط به هانوی می‌باشد نه به ما، به علاوه در عالم کمونیستی، اگر ما زیاد از این جهت خوش باور باشیم و عمل کنیم، در مقابل چین شکست خواهیم خورد (از لحاظ



پرستیژ کمونیست بین المللی). عجیب است که چین چنین سرخر بزرگی برای آنها شده است. ضمناً گفته است شاید این کار هنوز زود باشد (به قراری که شاهنشاه می فرمودند این مطلب به این جهت است که هنوز هانوی از اصالت پیشنهاد آمریکا مطمئن نیست) و بالأخره گفته است تصمیم با هانوی می باشد نه با ما.

راجع به ما خیلی حسن ظن نشان داده و گفته است ما میل داریم پایه یک دوستی صد ساله بریزیم. اصرار کرده است با ناصر روابط برقرار شود. شاهنشاه رد کردند، مگر آن که آنها پیشنهادی با معذرت خواهی بکنند. راجع به خاورمیانه گفته است نظری نداریم الا آن که اسرائیل باید سرزمین اعراب را تخلیه کند و اکنون هم اعراب به خوبی دارند مجهز می شوند و تعلیمات کافی می بینند (به نظر من این موضوع خیلی اهمیت دارد و ممکن است واقعاً به جنگ بیانجامد). راجع به خلیج، شاهنشاه مذاکره فرمودند، او هم پیشنهادی نکرد، چون شاهنشاه معتقدند که دول بزرگ نباید مداخله بکنند. البته از این امر آمریکاییها اگر بشنوند، خوشحال و شکرگزار خواهند شد.

در باره کمکهای اقتصادی به ایران قولهای زیادی داده است که البته درست است و میل دارند حتی کمک مالی بکنند. در سر ناهار شاهنشاه نطق مختصری فرمودند دایر بر خوشوقتی از احساسات حسن همجواری، که کاسیگین هم جواب داد. ولی نطق دیشب کاسیگین که یک نسخه آن را این جا می گذارم (در مهمانی نخست وزیر)، حمله شدید به آمریکا و اسرائیل بود که حق بود نکرده بود، یعنی ما باید کنترل می کردیم، ولی غفلت شده بود.

بعد از این مذاکرات، شاهنشاه پیام مهمی در باره ویتنام برای جانسون فرستادند و طوری بازی کردند که حفظ این تعادل بین شوروی و آمریکا از ایران، حقیقتاً مایه سربلندی و افتخار هر ایرانی ست. خدا عمرش بدهد، ولی وقتی این یادداشتهای منتشر خواهد شد که من و او هر دو مرده باشیم. اما من این مطالب را می نویسم که ملت ایران بعدها بداند حفظ این کشور در دنیای متلاطم امروز، آن هم با این آسایش و آرامش و پیشرفت، چه بلایی بوده و چه اندازه زمامدارش ماهرانه کشتی را در این دریای متلاطم ناخدایی کرده است. اگر محمد رضا شاه مجموعاً پنجاه سال زمامداری بکند این کشور مسلماً از مترقیترین کشورهای جهان است.

شب مهمانی در سفارت روس بود. مهمانی مفصلی بود، ولی مذاکراتی انجام نشد. البته شاهنشاه تشریف نداشتند.

### پنجشنبه ۱۳۴۷/۱/۱۵

امروز صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری عرض شد. سفیر مجارستان استوار نامه تقدیم کرد. در یک سال دو سفیر عوض شدند. ممالک متزلزل این طور هستند. ویتنام شمالی از پیشنهاد صلح [لیندون] جانسون استقبال کرد و این امر مایه تعجب دنیا شد. سهام<sup>۲۵۷</sup> بورس نیویورک فوری بالا رفت و قیمت طلا پایین آمد. قرار است جانسون تا ۲۴ ساعت دیگر برای مذاکره با مسئولین آمریکا در جنوب شرقی آسیا، به هونولولو برود. مطالب شاهنشاه در این زمینه قطعاً مفید بوده است. بعد بیشتر و بهتر معلوم خواهد شد.

شب مهمانی در منزل نخست وزیر بود. بعد از ظهر هم در رکاب شاهنشاه گردش رفتیم. در منزل نخست وزیر، کاسیگین اظهار علاقه کرد در شیراز دانشگاه پهلوی را ببیند. قول دادم ترتیب آن را بدهم. دیروز سر ناهار شاهنشاه، صحبت زعفران شد. شاهنشاه فرمودند، پادشاه زعفران ایران پهلوی دست شما نشسته است. البته اظهار مرحمتی بود. بعد فرمودند، توضیح بده کشت زعفران چه گونه است. توضیح دادم، خیلی ظرف توجه آنها واقع شد. به این جهت برای آنها زعفران فرستادم. شب، همگی، مخصوصاً کاسیگین، تشکر زیاد می کردند. همچنین از مرحمتیهای شاهنشاه که قالی و قوطی طلای اعلا (جا سیگاری) بود.

### جمعه ۱۶-۱-۴۷

صبح سوار اسب شدم. در این ضمن شاهنشاه با ولیعهد و فرحناز تشریف آوردند. دو ساعت هم زیادهتر، در رکابشان سواری کردم، خیلی خوش گذشت. تمام مدت صحبت از خلیج و جزایر بود. جهات مختلف فکر کردیم، خیلی مفید بود. ضمناً علیاحضرت تشریف آوردند. معظم لها خیلی از اسب می ترسند، ولی ماشاءالله ولیعهد هیچ وحشت ندارد، با این بچگی اسب می تازد.

<sup>۲۵۷</sup> در یادداشت «سهام» نوشته شده است.

امروز دکتر [مارتین] لوتر کینگ رهبر سیاه پوستان آمریکا به دست یک نفر سفید پوست متعصب که دستگیر هم نشد، کشته شد.<sup>۲۵۸</sup> به این جهت انقلابات عجیبی در [بیش از شصت]<sup>۲۵۹</sup> شهر آمریکا واقع شد و سیاه پوستان هر چه فکر می کردند متعلق به سفید پوستان است، غارت می کردند یا آتش می زدند. دامنه انقلابات به حدی رسید که جانسون حرکت خودش را به هونولولو به تعویق انداخت، با آن که جنبه حیاتی دارد. بیچاره جانسون بد شانسی می آورد. برای دلجویی سیاه پوستان، رئیس جمهور اعلان عزاداری عمومی کرد، تا عکس العمل سفیدها چه باشد.

شنبه ۱۷-۱-۴۷

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را به عرض رساندم. تلگرافی از جانب شاهنشاه برای جانسون مبنی بر تسلیم در باره قتل لوتر کینگ تهیه شده بود. با دقت تمام حاضر کرده بودم که هم مردم ایران و هم ملت آمریکا را تحت تأثیر قرار بدهد. پسند فرمودند و توشیح کردند، مخابره شد. اتفاقاً عصری دیدن [علینقی] وزیر موسیقی دان کهن ایران رفته بودم، دیدم در او خیلی تأثیر گذاشته است. بعد به کارهای جاری رسیدم. سر شب سفیر آمریکا دیدنم آمد. برنامه مسافرت آمریکا را تنظیم کردیم.

یکشنبه ۱۸-۱-۴۷

صبح به کارهای جاری رسیدم، بعد شرفیاب شدم. شاهنشاه از مذاکرات دیروز، که شخصاً با [سر دنیس رایت]، سفیر انگلیس، راجع به خلیج فارس، بحرین و جزایر فرموده بودند، راضی بودند. او پیشنهاد کرده بود موضوع جزایر مورد علاقه ما در کادر وسیعتر خلیج مورد بررسی قرار گیرد. شاهنشاه راضی بودند و قانع شده بودند، تا بعد چه شود، یعنی باز هم آنها دسیسه کنند و زیر حرف خودشان بزنند، یا عمل نمایند. موضوع را به من فرمودند، ولی

<sup>۲۵۸</sup> قاتل، به نام جیمز ارل ری (James Earl Ray)، زندانی فراری، دو ماه بعد دستگیر و به ۹۹ سال زندان محکوم شد.

<sup>۲۵۹</sup> در یادداشت «سی» نوشته شده است.

تأکید کردند که به کسی (یعنی نخست وزیر و وزیر خارجه) چیزی اظهار نکنم. عرض کردم، این سفیر انگلیس مردی [راستگو] honest است، گمان نمی‌کنم دروغی بگوید. پیامی امر فرمودند به [آرمین میر]، سفیر آمریکا، بدهم که خواهم داد. راجع به تعجیل در انجام معامله اسلحه است، زیرا که روسها هم پیشنهادات مفیدی داده‌اند، باید مقایسه شود. خدا عمر بدهد به این پادشاه که ایران را به عظمت رسانده و خواهد رسانید. فرمودند، به سفیر انگلیس بگو، شرکتهای نفتی انگلیسی هم که ادعا می‌کردند راجع به اضافه استخراج موافق هستند و فقط آمریکاییها مخالفند، با آمریکاییها هم صدا شده‌اند. این یعنی چه؟ بعد از ظهر در رکاب مبارک گردش رفتیم. پیش آمد مضحکی شد، یعنی همان جایی که ما گردش می‌کردیم، علیاحضرت شهبانو تشریف آوردند. برخورد ما غیر منتظره و ناراحت کننده بود.

از اخبار دنیا، آمریکا خیلی شلوغ است. جنگ سیاهان و سفید پوستان شدت یافته. به نظر من قطعاً دست کمونیستها در کشتن لوترکینگ در کار بوده است، زیرا با نقشه کاملاً صحیح بوده و بهتر از این، هنگام شروع مذاکرات صلح ویتنام، برای تضعیف آمریکا راهی نبود. به علاوه طوری ماهرانه عمل شده که قاتل به دست نمی‌آید.

دخترم [رودابه] را در لندن عمل کردند، الحمدالله حالش خوب است. قدری راحت شدم و شکر خدای متعال را بجا آوردم. امشب به علت موقوف شدن تعطیلات محرم، یعنی روز تاسوعا، آخوندها قُرقری کرده‌اند تا فردا که تاسوعا هست چه شود.<sup>۲۶۰</sup> من گمان نمی‌کنم مهم باشد.

دوشنبه ۱۹-۱-۴۷

صبح به کارهای جاری رسیدم. بعد شرفیاب شدم. راجع به برنامه ورود [سلطان حسن] پادشاه مراکش عرض کردم که وضع او خراب است هیچ برنامه نمی‌توان تنظیم کرد. خیلی

<sup>۲۶۰</sup> علت تصمیم دولت این بود که کمتر کشوری به اندازه‌ی ایران روزهای تعطیل مذهبی دارد و این امر بی گمان به زیان اقتصاد است.

عرب وار می‌آیند با دویست نفر همراه و آن هم می‌گویند برنامه هر دقیقه بسته به نظر پادشاه است. آن هم موقعی که یک ساعت به ظهر از خواب بلند شود. خیلی خندیدیم. عصری روضه معمولی هر ساله در مسجد سپهسالار شروع شد، یعنی چون قصر گلستان را برای پذیرایی پادشاه مراکش آماده می‌کنیم به آن جا رفتیم. بعد حضور علیاحضرت شرفیاب شدم. بعد [آرمین میر]، سفیر آمریکا، را که خواسته بودم آمد. اوامر شاهنشاه را ابلاغ کردم. گفتم، چرا راجع به اعتبار خرید اسلحه زودتر اقدام نمی‌کنید؟ مطلب عجیبی ست، ما پول می‌دهیم، باید منت هم بکشیم؟ روسها پیشنهاد فروش [اسلحه] داده‌اند. خیلی ناراحت شد. به علاوه باید برای فروش پنج سال خیالمان راحت باشد، یعنی از حالا مطمئن بشویم که تا پنج سال چه به دست می‌آوریم و هر سال چه برنامه داریم. اطمینانهایی داد، چه اندازه درست باشد، خودش هم نمی‌داند. چون سال آخر ریاست جمهور جانشون است، بعد هم کار در دست کنگره است.

گفتم، شاهنشاه ممکن است در ماه تیر، بعد از مراجعت از آمریکا، به شوروی بروند. هیچ دلیل ندارد اگر از شما راضی نباشند با روسها معامله نفرمایند، از همه چیز گرفته، تانک، هواپیما، کشتی موشک انداز و غیره. گفت، داری ما را به جان هم می‌اندازی (یعنی ما و روسها را)؟ گفتم، ابدأ چنین چیزی نیست، ولی یک نفر مرد وطن پرست که گرفتار این دنیای پر آشوب است، چه می‌تواند بکند؟ گفتم، وقتی شاهنشاه با این قدرت به روسها می‌فرمایند من مداخله و پشتیبانی شما را در امر خلیج نمی‌خواهم، از آن صحبت نکنید، باید سر پای خود هم محکم باشند، نه این که به شما یا روس متکی باشند. این سیاست ملی را شما باید قدر بدانید. از این حرف خیلی تعجب کرد و خوشحال شد گرچه مطلب محرمانه بود که گفتم، ولی لازم بود. گفت، باید وضع ایران برای سایر متحدین ما نمونه باشد. گفتم، صحیح است، ولی اگر شما بفهمید و قدر بدانید.

امروز اعلامیه ایران و شوروی انتشار یافته بود. خیلی معقول بود، برخلاف نطق [الکسی] کاسیگین در مهمانی نخست وزیر که در کشور ما این همه فحش به اسرائیل و آمریکا داد، کاملاً برخلاف نزاکت بین المللی بود. وزارت خارجه غفلت کرده بود که قبلاً نطق را کنترل نکرده بود. یک نسخه بریده روزنامه را این جا می‌گذارم.

سه شنبه ۲۰-۱-۴۷

صبح به کارهای جاری رسیدم، بعد شرفیاب شدم. مذاکرات با سفیر آمریکا را به عرض رساندم. شاهنشاه خندیدند و تفریح کردند. عرض کردم، من که جرئت ندارم بخندم، ولی از قدرت شما لذت می‌برم، یعنی برای کشورم لذت می‌برم. جریان روضه خوانی دیشب و حمله که به هویدا شده بود عرض کردم. باز اوامری فرمودند که انجام دهم.

با آن که عاشورا بود، از اول وقت کار کردم. شاهنشاه هم کار کردند. من گرفتار تنظیم برنامه پذیرایی پادشاه مراکش بودم. ظهر، مسجد دزآشیب روضه رفتیم. بعد از ظهر، مسجد سپهسالار شاهنشاه هم تشریف فرما شدند. جمعیت عجیبی بود که از در و دیوار بالا می‌رفت، مخصوصاً برای زیارت شاهنشاه. شب برگشتم.

مجدداً سفیر آمریکا را خواستم، اوامر شاهانه را ابلاغ کردم. سئوالاتی کرده بود، جواب دادم. می‌گفت دانشجویان War College که از هندوستان و خاور [دور] آمده‌اند، از وضع ایران دچار شگفتی عجیبی شده‌اند که این کشور از همه جا جلوتر است. فردا هم قرار است حضور شاهنشاه برسند. بیشتر به اوضاع ما وارد خواهند شد و بیشتر تحسین خواهند کرد.

چهارشنبه ۲۱/۱/۱۳۴۷

صبح کارهای جاری را به اختصار عرض کردم. بعد با [احمد میرفندرسکی]، سفیر خودمان در مسکو، ناهار خوردم. شاهنشاه اوامری فرموده بودند راجع به مسافرت آن جا، که باید با او مفصل بحث می‌کردم. بعد سر مزار شجاعان شهید که در واقعه ۲۱ فروردین ۱۳۴۵ که به جان شاهنشاه سوء قصد شد، یک نفر سرباز وظیفه با مسلسل به شاه حمله کرد و اینها دفاع کردند و کشته شدند، رفتیم. واقعاً به حال آنها غبطه خوردم. اگر من هم آن روز بودم، این سعادت را کسب می‌کردم و بلاتردید شهید می‌شدم. سر شام بودم. شاهنشاه خوشحال بودند، شهبانو با من اوقات تلخ بودند، نفهمیدم چرا.

پنجشنبه ۲۲-۱-۴۷

صبح به کارهای جاری رسیدم. شاهنشاه کنگره ایران شناسان را افتتاح فرمودند. خیلی آبرومند در تالار رودکی برگزار شد. شهبانو هم تشریف آوردند. اوقات تلخی دیشب شهبانو بر سر همین مسئله بود که ما نپرسیده بودیم تشریف خواهند آورد یا نه. اول قرار بود خودشان افتتاح فرمایند، بعد شاهنشاه فرمودند، من افتتاح می‌کنم، به این جهت خیال می‌کردیم تشریف نمی‌آورند. در صورتی که میل داشته‌اند تشریف بیاورند.

من امروز شرفیاب نشدم. فقط در تالار رودکی شاهنشاه اظهار خوشحالی فرمودند که در منطقه چاه‌های مارون یک منبع بسیار بزرگ نفت که حداقل نه میلیارد بشکه نفت قابل سوار شدن به کشتی دارد، کشف شده است که طبقه گاز زیادی هم دارد. بعد فرمودند، در عراق که منطقه رمبله را از امتیاز شرکتهای نفت عراقیها جدا کرده‌اند و می‌خواهند خودشان استخراج کنند، شرکتهای به دست و پا افتاده‌اند و قدری استخراج را بالا برده‌اند که این کار نشود. به من فرمودند، در حضور نخست وزیر و وزیر خارجه، که سفرای انگلیس و آمریکا را بخواه و بگو انسانیت با شما فایده ندارد (البته منظور با شرکتهاست)، ما هم تکلیف خودمان را تعیین خواهیم کرد. البته پروتست شدیدی بود.

بعد از ظهر در رکاب مبارک گردش رفتم، به این جهت فرصت نشد صحبتی به سفر بکنم. سه چهار ساعت گردش طول کشید. شب به بطالت گذشت، ولی خوش نگذشت.

جمعه ۲۳-۱-۴۷

پادشاه مراکش، [سلطان حسن]، وارد شد با ۱۸۵ نفر همراهان و دو ساعت تأخیر، برای این که در آنکارا دیر از خواب برخاسته بود! نمی‌دانم جوان به این صورت چه طور می‌تواند در دنیای عرب با ناصر حرام زاده مقابله بکند؟ خلاصه ساعت ۴ ناهار خوردیم! بعد از ظهر، یعنی عصر، امر مبارک را به سفرای انگلیس و آمریکا ابلاغ کردم. خیلی ناراحت و دستپاچه شدند. شب مهمانی در کاخ نیاوران بود باز هم پادشاه یک ساعت دیر آمد. با [اردشیر زاهدی] وزیر خارجه بر سر والاحضرت اشرف گفتگو پیش آمد. به او فحش دادم، خیلی پیشامد بدی بود، ولی چاره نبود.

امروز [سر دنیس رایت] سفیر انگلیس باز در باره خلیج گفتگو کرد. با آن که خیلی آشنا و دوست هستیم، شدیداً به او بد گفتم. گفتم، شما تا چهار ماه پیش هر وقت صحبت از خلیج و مسئله جانشینی شما می‌شد، می‌گفتید سیاست قطعی ما باقی ماندن در این جا برای حداقل ده سال دیگر است. حالا می‌روید و به ما خیانت می‌کنید، یعنی آن چه را به زور گرفته‌اید، تاج بخشی می‌کنید. به طور قطع باید ابوموسی و تنب، در دهانه خلیج [مال] ما باشد. حالا می‌خواهید آن را بخرید به ما بدهید، می‌خواهید جنگ کنید، می‌خواهید واسطه معامله ما و اعراب بشوید، این سیاست تغییر پذیر نیست. به علاوه بحرین باید از اتحادیه جدا شود، بعد فکری برای آن می‌کنیم. شب مطلب را به شاهنشاه عرض کردم. فرمودند، بسیار خوب گفتی.

شنبه ۲۴-۱-۴۷

صبح به کارهای جاری رسیدم. [باقر پیرنیا] استاندار خراسان را برای کارهای آستان قدس پذیرفتم. بعد شرفیاب شدم. جریانات دیروز و دیشب را عرض کردم. موضوع فحش کاری به وزیر خارجه را عرض کردم. فرمودند، خیال دارم او را عوض کنم، به کسی نگویی، ولی بسیار بچه سبک مغزی‌ست. پشیمان هستم که چرا او را تعیین کردم، دائماً باید مواظب او باشم، این که کار نمی‌شود. دیگر من عرضی نکردم. فرمودند، شاید او را به سفارت پاریس بفرستم.<sup>۲۶۱</sup> بقیه کارهای جاری را عرض کردم. ضمناً به عرض رساندم مراکشها جز زن به فکر چیز دیگر نیستند. حالا ما ۲۴ ساعت فکر می‌کنیم چه طور آنها را راضی کنیم. خیلی خندیدیم. مجدداً به کارهای جاری رسیدم. عصر هم کار کردم. شام هم ملک مهمانی به افتخار شاهنشاه ترتیب داده بود، البته به خرج ما، ولی خوب بود!

<sup>۲۶۱</sup> اردشیر زاهدی تا ۲۲ شهریور ۱۳۵۰ همچنان وزیر خارجه بود و چندی بعد از آن سفیر کبیر ایران در آمریکا شد.



## یکشنبه ۲۵-۱-۴۷

صبح شرفیاب نشدم، به مجلس سنا رفتم. ملک<sup>۲۶۲</sup> آمد در آن جا نطقی کرد که خیلی تعریف از شاهنشاه و پیشرفتهای کشور بود. شاهنشاه هم او را همراهی فرمودند و به مجلس تشریف آوردند. ناهار، وزرای خارجه کشورهای ستو مهمان شاهنشاه بودند. من هم بودم. بعد از ظهر به کارهای جاری گذشت. شب تالار رودکی تشریف داشتند. از اخبار خارجی این که هنوز ویتنامیها و آمریکاییها نتوانسته‌اند بر سر محل تماس که کدام کشور باشد توافق کنند. این که قدم اول است چنین است، وای به حال مذاکرات، به خصوص اگر بخواهند ویت کنگها در دولت ویتنام جنوبی شریک شوند.

## دوشنبه ۲۶-۱-۴۷

صبح شاهنشاه به اتفاق ملک به اصفهان تشریف بردند. من ماندم به کارهای جاری رسیدم. شب قدری به بطالت گذشت و استراحت شد.

## سه شنبه ۲۷-۱-۴۷

امروز صبح به کارهای جاری رسیدم. یک نفر آمریکایی که کارهای ما را در آمریکا انجام می‌دهد، آمده است با من ملاقات کرد. چهار روز پیش هم مرا دیده بود و بعد وقت گرفتم شرفیاب شد. مثل این که واقعاً خیال ارباب من از روی کار آمدن [رابرت] کندی ناراحت است. سه سال پیش که آمریکا رفته بودیم و بلافاصله بعد از قتل کندی بود، عرض کرده بودم چرا با کندیها روابط را حفظ نکنیم؟ خیلی مقبول واقع نشد. آن وقت من از نخست وزیر استعفا کرده و فقط رئیس دانشگاه پهلوی بودم، خیلی هم اصرار کردم، چون شاهنشاه احساس می‌فرمودند بین جانسون و کندیها خوب نیست، به اینها اعتنایی نکردند و خیلی حیف شد. به هر صورت با این شخص مذاکراتی در این خصوص کردم تا ببینم بعد چه می‌شود.

<sup>۲۶۲</sup> پادشاه مراکش را «سلطان» می‌نامند، ولی در یادداشتهای علم از او به عنوان ملک یاد شده است.

عصر شاهنشاه مراجعت فرمودند. فوق العاده از این سفر و ترتیبات آن راضی بودند. چندین دفعه اظهار لطف و مرحمت فرمودند. شب مهمانی منزل [اردشیر زاهدی]، وزیر خارجه، بود. پادشاه مراکش نیامد، ولی شاهنشاه تشریف آوردند. من به محض تشریف بردن شاهنشاه، خداحافظی کرده، منزل آمدم. ساعت یک صبح است.

#### چهارشنبه ۲۸/۱/۴۷

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. باز هم از مسافرت اظهار خوشوقتی فرمودند و مخصوصاً از این که وضع مردم عوض شده و در راه بین شیراز و تخت جمشید آبادی و آبادانی فراوانی می‌شود، فوق العاده خشنود بودند. بعد مرخص شدم.

ظهر رئیس کنسرسیوم نفت پیش من آمد. گفت هیئت نفتی که نتیجه تصمیمات لندن را باید به عرض برساند آماده است، جمعه می‌تواند بیاید، استدعای شرفیابی دارد. فوری تلفن عرض کردم. فرمودند، خبری هم برای ما دارد یا نه؟ عرض کردم، این شخص نمی‌داند، ولی چون استدعای شرفیابی دارند، شاید خبر خوشی آورده باشند، در صورتی که چشم خودم آب نمی‌خورد. به هر صورت فرمودند، آنها را خواهم پذیرفت و حرف آخر خودم را خواهم گفت. من هم همین طور ابلاغ کردم.

بعد از او [آرمین میر]، سفیر آمریکا، دیدنم آمد. سفیر آمریکا را در ترکیه همراه خودش آورد به ملاقات من. مدتی صحبت کردیم. خیلی پیشرفتهای ایران او را تحت تأثیر قرار داده است. واقعاً وقتی او حرف می‌زد، من غرور پیدا کرده بودم. معلوم بود می‌گوید از ترکیه جلو افتاده‌اید. بعد مطلب را به شاهنشاه عرض کردم. خوشوقت شدند، ولی چون هرگز دچار هیجان و احساس نمی‌شوند، فرمودند، هنوز در خیلی قسمت‌ها ترکها جلو هستند، مخصوصاً در امور نظامی. و بعد با افسوس زیاد فرمودند، روحیه آنها از ما بهتر است، ولی من نسل جوان را طوری به پیش خواهم برد که واقعاً روحیه پیدا کند و به کشورش علاقمند شود. در این خصوص مذاکرات زیاد شد. عرض کردم، بزرگترین [زیر ساخت] infrastructure است که از خودتان به یادگار خواهید گذاشت که هیچ قابل مقایسه با کارهایی که فرموده‌اید نیست. در طرق وصول به این هدف بحث زیاد شد. با آن که روز کار بود و عده‌ای منتظر

بودند، دو ساعت شرفیابی من طول کشید، ولی مذاکرات اساسی نشد. به هر حال بعد از ظهر هم وقت شاهنشاه را زیاد گرفتم.

عصری، مهمانی پادشاه مغرب در هتل هیلتون بود. نشانی به والاحضرت همایونی تقدیم کرد. چون اولین نشانی است که والاحضرت از یک کشور خارجی می گیرند، عکس مربوطه را در این جا می گذارم. ماشاءالله این بچه چه قدر باهوش و عاقل و دوست داشتنی است. لااقل پنج سال از سن خودش بزرگتر است. شب به بطالت گذراندم. فقط گرفتار پذیرایی بودم.

#### پنجشنبه ۴۷/۱/۲۹

صبح به کارهای جاری گذشت. [رضا] فلاح آمد پیشنهاداتی در باره فروش نفت به طور مستقیم به کمپانیهای تجارتي آمریکایی می داد که جالب بود. وقتی شرفیاب شدم به عرض رساندم. بعد شرفیاب شدم.

کارهای جاری عرض شد. ظهر پادشاه مغرب ناهار را با شاهنشاه به طور خصوصی صرف کرد، من حضور نداشتم. بعد از ظهر در رکاب به گردش رفتیم. دو ساعت طول کشید، خوش گذشت. شب مهمانی والاحضرت اشرف بود. پادشاه مغرب آمد، خوش گذشت، بد نبود.

منزل آمدم، کار کردم. حالا که یک صبح است، دخترم [ناز] از لندن آمد. خیر داد که خانم و دختر دیگرم [رودابه] که عمل کرده، فردا شب خواهند آمد.

#### جمعه ۴۷/۱/۳۰

صبح برخلاف معمول خواب ماندم. ساعت ۹ برخاستم. به سواری نرسیدم، افسوس خوردم. پیاده راه رفتم.

سر ناهار شاهنشاه حاضر شدم. بعد از ظهر ساعت ۷ پادشاه مغرب به خداحافظی شاهنشاه و شهبانو آمد. شب را به بطالت گذراندم و کار نکردم.

از اخبار مهم جهان خاتمه مسافرت جانسون به هونولولو است. گویا در آن جا ژنرالهای آمریکایی هم جانسون را تحت فشار قرار داده باشند که به آسانی صلح نکند، چون آنها فکر می‌کنند از لحاظ نظامی جلو هستند. فردا نفتیها با خبر تازه از لندن خواهند آمد.

شنبه ۴۷/۱/۳۱

صبح زود ساعت ۶ خانم و دخترم وارد شدند. دخترم الحمدالله سالم بود، شکر خدا را به جا آوردم. ساعت ۹ پادشاه مراکش رفت. از آن جا با هلیکوپتر در رکاب شاهنشاه مقداری روی تهران و ارتفاعات شمالی و سد لتیان (فرحناز) پرواز کردیم زیرا شاهنشاه می‌خواستند وضع جنگل کاریها را تفتیش کنند. در هلیکوپتر فکر می‌کردم فرق دو پادشاه تا چه حد است. آن پادشاه با آن قبای عربی و یک حرم بزرگ و گیوه با تائی در حرکت که حتی در هلیکوپتر هرگز ننشسته است و این پادشاه جنگل کاریهای اطراف تهران را شخصاً تفتیش می‌کند! من این مطالب را برای تاریخ می‌نویسم و گرنه هنگام نشر آنها هیچ کدام زنده نخواهیم بود. اما ملت این را باید بداند یک نفری همه زندگی خودش را وقف بر پیشرفت و عظمت او کرده بود. از هلیکوپتر که پیاده شدیم، در باغ نیاوران که گل کاری آن بسیار زیبا شده بود عرایضم را کردم و مرخص شدم.

بعد از من نفتیها شرفیاب شدند. من بعد از ظهر شرفیاب نشدم. ولی سر شام بودم. چیزی فرمودند که مذاکرات چه شد. قطعاً عیبی نداشته و گرنه اوقات تلخیها بر سر من بیچاره [خراب] می‌شد. مثل این که اینها همه در مُشت و اختیار من هستند! گاهی که در این زمینه‌ها اوقات تلخی می‌فرمایند، عرض می‌کنم، مگر اینها نوکر من هستند که با من اوقات تلخی می‌فرمایید؟ به هر حال فردا لابد خواهند فرمود چه گذشته است، یا نفتیها مراجعه خواهند کرد.

یکشنبه ۴۷/۲/۱

صبح زود به کارهای جاری رسیدم. بعد شرفیاب شدم. حدس من درست بود، کارها رو به راه و شاهنشاه بسیار خوشحال بودند. وقتی فرمودند، کار تمام شد، خواستم عرض کنم،

می‌دانستم، ولی حیا مانع شد. به هر صورت کار بزرگی شد و مجاهدات یک ساله شاهنشاه به نتیجه رسید. ما از نفتیها حلّ موضوع را به چند شکل خواسته بودیم. یا این که استخراج بیشتر بشود. یا پول به ما برسانند، به هر نحوی که باشد. یا کنترل بین کمپانیها برداشته شود که اگر یکی از آنها بازاریابی کرد و خواست نفت بیشتری ببرد، بتواند ببرد. یا اگر هیچ کدام نشد، نفت را به قیمت تمام شده بدهند، خودمان خواهیم فروخت. در پالایشگاه آبادان هم تصفیه بیشتری بشود. به هر صورت آنها کنترل مقررات بین کمپانیها را برداشتند، یعنی حالا اگر یک کمپانی بخواهد نفت بیشتری ببرد، می‌تواند و قیمت را طوری با او حساب می‌کنند که برایش صرف داشته باشد، یعنی یک دلار و نوزده سنت.<sup>۲۶۲</sup> و چون چند کمپانی همین الان احتیاج دارند، امسال عایدی ما از این حیث در حدود پنجاه میلیون دلار خواهد بود. مقداری هم از نفت گران قیمت تر ما بیشتر صادر می‌کنند (نفت سبک) که [وزن] Tonnage صادرات خیلی بیشتر نشان ندهد، ولی پول بیشتری به ما برسد. زیرا اگر تناژ بالا رفت، عربها سر و صدا می‌کنند.

باری کاری بزرگ، به دست مردی بزرگ و توانا، انجام شد و امسال به تنهایی ۸۶۰ میلیون دلار عایدات نفت عاید خزانه می‌شود و همه چرخها راه می‌افتد، حتی تدارکات نظامی. افسوس که این مسائل را به علت رقابت عربها نمی‌توان به مردم گفت. اعلامیه ختم مذاکرات فقط برقراری حسن تفاهم با کنسرسیوم بود.

شاهنشاه با منطق قوی و هم تهدید، کار را پیش بردند. منجمله فرمودند، ممکن است ما مناطق را از شما بگیریم، مثل منطقه مارون (همان جا که سابقاً نوشتم خیلی رزرو بزرگ دارد). ولی در عین حال پولی که از آن جا عاید شما می‌شود، به شما خواهیم داد. یک همچو سیاستمدار بزرگ، ایران سالها به خود ندیده است و بعدها ملت ایران لقب کبیر، به جای آریامهر، به حقّ به او خواهند داد.

جریان یک نفر انگلیسی که از بحرین آمده و با من ملاقات کرد و اشتیاق شیخ را به برقراری رابطه با ایران بیان کرد، عرض کردم. با شکّ و تردید تلقی فرمودند (چون خودم هم مطمئن

<sup>۲۶۲</sup> بهای اعلام شده‌ی نفت سبک آغاچاری در این هنگام ۱۸۱ دلار بود.

به حقیقت مطلب نبودم). باز هم بعد از مرخصی که یک ساعت و نیم طول کشید، به کارهای جاری رسیدم. نفتیها به ملاقاتم آمدند و سپاسگزاری کردند، در عین گله مندی. بعد از ظهر در رکاب شاهنشاه به گردش رفتیم. حق ایشان بعد از این خستگیها بود. بسیار هم خوش گذشت. امشب تا نصف شب کار کردم، دیگر هیچ حالت ندارم.

دوشنبه ۴۷/۲/۲

چه روز پر مشقتی! صبح به کارهای جاری رسیدم. ساعت ۱۱ شاهنشاه کنفرانس حقوق بشر را که در تهران تشکیل شده و اوتانت، دبیر کل سازمان ملل متحد، برای افتتاح آن آمده بود، گوشوندند. نطق بسیار عالی به زبان فرانسه فصیح فرمودند که مایه اعجاب و شگفتی بود و منجمله فرمودند، مقررات حاکم بر حقوق بشر به اقتضای زمان باید تغییر کند. همان حرفی است که ما شیعه‌ها می‌گوییم، در مورد مقررات اسلام. اوتانت هم نطق مفصل و جامعی کرد و از تعصبات نژادی انتقاد شدید کرد. ناهار اوتانت شرفیاب بود، من هم سر ناهار بودم، نخست وزیر هم بود. رئیس یونسکو [رنه مائو]<sup>۲۶۴</sup> هم که به تهران آمده حضور داشت.

بعد از ظهر [ژوزف] تیتو<sup>۲۶۵</sup> رئیس جمهور یوگسلاوی که مهمان رسمی است، وارد شد. تشریفات پذیرایی قدری به هم خورد. من فوق العاده ناراحت و عصبانی شدم. شب، مهمانی برای تیتو در کاخ صاحبقرانیه نیاوران بود. حالا که ساعت ۱۲ شب است منزل آمده‌ام. سرم از غصه و ناراحتی درد می‌کند. فردا عده زیادی را تنبیه خواهم کرد.

سه شنبه ۱۳۴۷/۲/۳

صبح به کارهای جاری رسیدم. تمام مسئولین دیروز را شدیداً مؤاخذه و تنبیه کردم. چاره نیست، دلم می‌خواهد دربار نمونه نظم و ترتیب در کشور باشد. بعد شرفیاب شدم. جریان

<sup>۲۶۴</sup> رنه مائو René Maheu (۱۹۰۵-۱۹۷۵) برای دو دوره از ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۴ مدیرکل یونسکو بود.

<sup>۲۶۵</sup> ژوزف بروز تیتو (Josip Broz Tito) ۱۹۸۰-۱۸۹۲، قهرمان مبارزه علیه اشغالگران آلمانی در هنگام جنگ دوم جهانی، از پایان جنگ تا هنگام مرگ رهبر یوگسلاوی بود و از ۱۹۵۳ مقام ریاست جمهور نیز به او داده شد.

را عرض کردم، شاهنشاه تأیید کردند. بعد از ظهر تیتو شرفیاب شد (به طور خصوصی)؛ من حضور نداشتم. شام، مهمانی تیتو به افتخار شاهنشاه بود. به علت سختگیری امروز، در کمال نظم و خوبی برگزار شد.

#### چهارشنبه ۱۳۴۷/۲/۴

امروز به علت گرفتاری زیاد شاهنشاه و گرفتاری خودم، شرفیاب نشدم. تلگراف تبریکی به مناسبت تولد ذوقلوه‌های مونا حسین،<sup>۲۶۶</sup> همسر ملک حسین، از طرف شاهنشاه به ملک مخابره کردم. از [هوشنگ انصاری] سفیر ما در واشینگتن تلگراف شکایتی از رفتار وزیر خارجه رسیده بود، تقدیم کردم.

بعد از ظهر رؤسای دلگاسیونهای کنفرانس حقوق بشر، برای صرف چای به کاخ نیاوران آمدند. فوق‌العاده از پیشرفت ایران و شاهنشاه تحت تأثیر هستند. نماینده مصر می‌گفت، من حاضرم پای شاهنشاه را ببوسم تا رابطه سیاسی ایران و مصر برقرار شود. ولی البته این شخص سمت سیاسی ندارد. وقتی با شاهنشاه دست می‌داد، می‌خواست به زمین بیفتد. شب، [در] تالار رودکی نمایش بسیار خوبی بود. همه را تحت تأثیر قرار داد. تیتو و شاهنشاه تشریف داشتند. از بعد از ظهر باران سیل آسایی در تهران و ولایات می‌بارید. احتمال خطر سیل زدگی هست.

#### پنجشنبه ۱۳۴۷/۲/۵

صبح به کارهای جاری رسیدم، بعد شرفیاب شدم. بسیار طولانی شد، نزدیک دو ساعت. کارهای جاری را عرض کردم، در خصوص برنامه مسافرت آمریکا و حبشه و مراکش صحبت شد. قرار شد من در حبشه در رکاب نباشم. قبلاً به آمریکا بروم، ولی در مراکش باشم. بعد هم چند روزی در سوئد بمانم. باز هم از حل مسئله نفت اظهار رضایت فرمودند. هم چنین از خوبی باران و محصول امسال که شاید هفتصد هزار تن مازاد محصول داشته

<sup>۲۶۶</sup> دو قلوهای مونا الحسین (سومین همسر ملک حسین و مادر پادشاه کنونی اردن، ملک عبدالله) دو دختر به نامهای عایشه و زین بودند. عایشه با درجه‌ی سرتیپی در نیروی زمینی اردن خدمت می‌کند.

باشیم. راجع به سرمایه گذاری خارجی که در اثر ثبات ایران سر و دست می‌شکنند، عرض کردم، این همه آوازه‌ها از شه بود. بعد از ظهر کار زیاد کردم. یکی دو ساعت شب هم به بطالت گذراندم.

جمعه ۱۳۴۷/۲/۶

دو سه ساعت سوار شدم، اسب تاختم. به قول معروف استخوانی سبک کردم. ولی واقعاً استخوانهایم در اثر شدت تاخت و تاز درد می‌کند. دیشب به جان [هواری] بومدین<sup>۲۶۷</sup> رئیس جمهور الجزایر سوء قصد شد، ولی به نتیجه نرسید. شاهنشاه امروز تلگراف احوالپرسی مخابره فرمودند.

از فرح آباد، محل سواری، به مهردشت حضور والا حضرت شمس برای ناهار رفتیم. شاهنشاه آن جا تشریف آوردند. تلگرافاتی از واشینگتن و جدّه رسیده بود. اولی در خصوص وساطت شاهنشاه برای تحویل اسلحه به اردن بود و هم چنین وضع خرید اسلحه ما از آمریکا. جواب مرحمت کردند. دومی مربوط به ملاقات [احمد علی بهرامی] سفیر [ایران] با ملک حسن پادشاه مراکش بود و او گفته بود که در خصوص روابط ایران و عربستان با فیصل مذاکرات مفصلی کرده است. شاهنشاه را علاقمند به برقراری روابط صمیمانه با ملک فیصل یافتیم که البته به نفع ماست.

مدتی در صحرا با شاهنشاه راه رفتیم. حالشان بسیار خوب بود. قریب یک ساعت صحبت جدی و سیاسی شد. دائماً در این فکر هستند که وقت کم است و به همه اصلاحاتی که امید دارند، نخواهند رسید. من گریه‌ام گرفت ولی خودداری کردم. فرمایش خیلی عالی فرمودند. در خصوص حل مسئله نفت باز صحبت شد. فرمودند، نباید از هیچ چیز بترسیم، چنان که نترسیدیم، و نباید از فتوحات مست بشویم. خیلی خوشم آمد که چنین شخص متعادلی زمامدار ماست. نسبت به آینده کشور صحبت شد. فرمودند، اگر متحجر نشویم و همیشه بتوانیم خودمان را با اوضاع و احوال جهان و پیشرفتهای سریع آن وفق بدهیم، هرگز به

<sup>۲۶۷</sup> هواری بومدین ۱۹۷۸-۱۹۳۲ از ۱۹۶۵ تا هنگام مرگ، رئیس جمهور الجزیره بود. نام راستین او محمد بوخروه بود.



مشکل دچار نمی‌شویم. این هم صحیح و فرمایش عالی‌ست. بعد گفتند، من از هیچ چیز زندگی شخصی خودم لذت نمی‌برم، تمام حواسم جمع کار کشور است. تو خوب می‌دانی که اگر گاهی هم تفریحی می‌کنیم برای این است که بهتر بتوانیم کار بکنیم. شهادت همین طور است. تصدیق کردم.

شب منزل آمدم، دیگر سر شام نرفتم. تلگرافات و اشینگتن و جدّه را جواب دادم. از اخبار مهمّ جهان، هنوز توافق بر سر محلّ مذاکرات صلح ویتنام بین واشینگتن و هانوی نشده است. وای به حال خود مذاکرات.

گزارش بسیار بدی از وضع مالی آمریکا، وزیر خزانه داری<sup>۲۶۸</sup> منتشر کرده است که احتمال سقوط قیمت دلار می‌رود. مگر آن که تاکسهای اضافی و کارهای دیگری که در فکر دارند، از جمله جلوگیری از خروج دلار و طلا و غیره، به نتیجه برسد. امشب با آن که عصر جمعه بود، چون مزاحمی در منزل نیست، ۶ ساعت تمام کار کردم.

شنبه ۱۳۴۷/۲/۷

صبح به کارهای جاری رسیدم. مطابق معمول یک عدّه همچو لاشخور در اطراف خانه بودند. از ورزشکار و آخوند و غیره که راه انداختم. بعد اداره رفتم و بعد شرفیاب پیشگاه شاهانه شدم. به اختصار عرایض را عرض کردم. بعد چند نفر آمریکایی [را] که برای سرمایه‌گذاری مهمّ آمده‌اند، پذیرفتم. ظهر ناهار خدمت والده بودم. بعد از ظهر در رکاب شاهنشاه چهار ساعت گردش رفتیم. بسیار خوب بود و خوش گذشت.

شب تیتو شام خصوصی حضور شاهنشاه بود. من هم حضور داشتم. شام بسیار خوبی بود. خود تیتو و خانم، بسیار مردم‌سپاتیکی هستند. صحبت‌های مختلف و شوخی‌های مختلف شد که از هر حیث خوب بود و مجلس را خیلی خودمانی کرد. ساعت ۱۱/۳۰ آنها رفتند. من منزل آمدم، می‌خواستم کار کنم، آن قدر خسته و فرسوده بودم که ممکن نشد.

<sup>۲۶۸</sup> در یادداشت «رئیس خزانه داری» نوشته شده است.

یکشنبه ۱۳۴۷/۲/۸

صبح زود به کارهای جاری رسیدم، بعد فرودگاه رفتم. تیتو رفت و تعجب این جاست با آن که بدرقه رسمی بود و به مسکو هم می‌رفت، سفیر شوروی در فرودگاه حاضر نبود. باید بینم علت چیست؟

از فرودگاه با هلیکوپتر در رکاب شاهنشاه به نیاوران برگشتم. رئیس کنسرسیون نفت شرفیاب شد و پرده نقاشی تاج گذاری را از شاهنشاه و شهبانو تقدیم کرد. این پرده فوق العاده ذیقیمت است و بیست هزار لیره ارزش دارد. نقاش آن [پیترو آنیگونی] Annigoni<sup>۲۶۱</sup> معروف ایتالیایی است، ولی به نظر من که **portrait** عالی نبود. شاهنشاه را شبیه به تیتو کشیده است. ولی البته **Expression** زیاد دارد. به هر صورت تشکری از او فرمودند. خود Annigoni هم بود. در تصادف اتومبیل یک گوش خودش را از دست داده است. به او هم اظهار مرحمت فرمودند. بعد به من فرمودند، از [تیم اوبراین]، رئیس کنسرسیون، بپرس مقاله [ای] که در **Herald Tribune** در خصوص نفت نوشته شده و گفته است توافقاتی ایران و کنسرسیون دروغ است، چیست و چه معنی دارد؟ آیا برای این است که اعراب تقاضای زیادتری نکنند، یا واقعاً باز هم به ما دروغ گفته‌اند؟ عرض کردم، این دومی که محال است. به هر صورت از **O'brien** پرسیدم. خبری نداشت. قرار شد بپرسد. بعد کارهای جاری را عرض رساندم. قرار شد پس فردا، سه شنبه، به مشهد مشرف شویم و یک شب توقف فرمایند.

بعد از ظهر ترتیبات سفر مشهد را دادم. قدری به بطالت گذراندم. شب سر شام بودم. شاهنشاه امر دادند باید تشریفات [دربار] ترتیباتی بدهد که تکلیف رورانس خانمها و تعظیم آقایان معلوم باشد و همه تکلیف خود را بدانند. البته صحیح است. چه جور عمل کنیم، خدا می‌داند، ولی فکرش را خواهم کرد. امشب اگر خدا بخواهد می‌خواهم زودتر، نزدیک ساعت ۱۲ بخوابم.

<sup>۲۶۱</sup> پیترو آنیگونی (Pietro Annigoni) ۱۹۱۰-۱۹۸۸، یکی از بزرگترین نقاشان پرتره سده‌ی بیستم بود. پرتره‌ی او از ملکه الیزابت دوم در ۱۹۵۴، روی اسکناسهای یک لیره‌ای طبع شد.

از اخبار مهمّ جهان داوطلب شدن [هیوبرت] همفری، معاون فعلی رئیس جمهوری آمریکا در حزب دموکرات، برای ریاست جمهوری است. ممکن است رابرت کندی را شکست بدهد. چون یک اسلحه کندی را که حمایت از سیاه‌هاست، دارد و شاید برنده تر هم دارد، زیرا کمک عملی به آنها کرده است. در عوض، در سیاست خود صریح و دست راستی است و به احتمال قوی هنوز دست راستیها، اگر در جامعه آمریکا نباشند، در داخل حزب دموکرات قوی هستند. خدا کند این طور بشود.

دوشنبه ۱۳۴۷/۲/۹

امروز که خیال می‌کردم شرفیابی نخواهم داشت، از همه روز بیشتر شرفیاب و بعد گرفتار شدم. چون شاهنشاه به طور ناگهانی تصمیم اتخاذ فرموده بودند که به مشهد مشرف شوند. بعد هم بلافاصله به شیراز تشریف ببرند. به قدری این برنامه‌ها به علل مخصوصی درهم و پیچیده شده بود که حداقل ده دفعه شرفیاب شدم و ده دفعه به شیراز و مشهد تلگراف کردم و با تلفن صحبت کردم. به هر صورت رو به راه شد، تا بعد چه پیش آید. چندین کمیسیون و ملاقات و مهمانی خسته کننده داشتم. به طوری که سر شام هم نتوانستم حاضر شوم و حالا مثل مرده می‌خوابم.

سه شنبه [و چهارشنبه] ۱۰ و ۱۱/۲/۱۳۴۷

[به] مشهد مشرف شدیم. شاهنشاه و شهبانو و الاحضرت شهنواز و مهناز، دختر شهنواز (از [اردشیر] زاهدی) که دختر بچه ۹ ساله است. سه شنبه شب و روز چهارشنبه بودیم. عصر چهارشنبه برگشتیم. علیاحضرت شهبانو پرده [ای] را که به مناسبت تاج گذاری تقدیم کرده بودند، روی ضریح کشیدند. این پرده با حریر بسیار اعلا و مرواریدهای بسیار خوب گلدوزی شده و دو بیت را شهبانو گلدوزی کرده‌اند که این جا نقل می‌کنم:

گر سر ز عزّ و شوکت بر آسمان فرازم      بر آستان قدست باشد سر نیازم

و دیگری:

به پای بوس تو دست کسی رسید که او      چو آستانه بر این در همیشه سر دارد

شب هم زیارت خوبی کردیم. شاهنشاه عصر سه شنبه آرامگاه فردوسی را که در زمان شاهنشاه فقید ساخته شده بود و بعد رو به انهدام می‌رفت و اخیراً بسیار مستحکم و عالی ساخته‌اند، افتتاح فرمودند.

واقعاً سفر بسیار خوبی بود، از هر حیث خوش گذشت. بولوارهای عالی ساخته شده، به علاوه باران مفصلی آمده است و هوای خراسان مثل بهشت بود. مردم هم خیلی خوشحال و هم نسبت به گذشته بسیار شاداب بودند و لباس خوب ....<sup>۲۷۰</sup>

شعری از حافظ برای شاهنشاه و شهبانو، به مناسبت، در باغ خواندم.

چمن حکایت اردیبهشت می‌گوید      نه عاقل است که نسیه خرید و نقد بهشت

چون به زیارت هم رفته بودیم خیلی معنی داشت.

امسال بارندگی در خراسان و در تمام ایران حکایتی کرده است. در شیراز و آذربایجان و خراسان در حدود ۴۵۰ (چهار صد و پنجاه) میلیمتر باران آمده و در گرگان ۷۰۰ هفتصد میلیمتر. بیرجند هم که بارندگی متوسط مایل به خشک دارد، در حدود ۱۵۰ میلیمتر آمده و از بخت بد در این چند روزه سیل جاری و صد هکتار چغندر مرا ضایع کرد.

پنجشنبه ۱۳۴۷/۲/۱۲

صبح به کارهای جاری رسیدم. بعد شرفیاب شدم. اوامری فرموده بودند به نخست وزیر، راجع به پرداخت مخارج سفارت واشینگتن. وقتی خود اردشیر زاهدی آن جا بود مخارج بی حساب می‌خواست، حالا چون با [هوشنگ] انصاری، سفیر، بد است، نمی‌دهد. نخست وزیر جوابی داده بود که عرض کردم. خلاصه این که ده میلیون تومان بودجه سرّی به وزارت خارجه داده‌ام، دیگر چه بدهم؟ به هر صورت امر فرمودند، هر چه می‌خواهد باید وزارت خارجه بدهد. اقدام شد. اوامری راجع به خرید اسلحه از آمریکا به سفیر آمریکا

فرموده بودند که چه قدر باید معطل بشویم، چه متی شما بر ما دارید؟ ما خریداریم، شما فروشنده، چرا این قدر معطل می‌کنید؟ جواب داده بود مشکلی نیست. آن را هم عرض کردم. کارهای جاری را هم عرض کردم و جواب گرفتم. چند تلگراف خارجی توشیح فرمودند.

یک سره کار کردم تا سه بعد از ظهر که در رکاب مبارک گردش رفتیم. خیلی خوش نگذشت، چون شاهنشاه کمی سرماخوردگی داشتند و کسل بودند. سه ساعت طول کشید. امشب سر شام نرفتم، چون کار عقب افتاده زیاد داشتم. همه را انجام دادم و حالا نصف شب با خستگی مفرط می‌خوابم.

جمعه ۱۳۴۷/۲/۱۳

صبح [ژرژ پمپیدو]، نخست وزیر فرانسه، شرفیاب شد. برای مذاکرات من حضور نداشتم. متأسفانه چون خیالم ناراحت بود که مبادا اشتباهی در کارها پیش بیاید، سواری هم نرفتم. سر ناهار بودم. شاهنشاه خیلی اظهار مرحمت فرمودند. مرا به عنوان وزیر دربار خودشان و نخست وزیر سابق و همچنین یکی از دوستان شخصی به نخست وزیر فرانسه معرفی فرمودند. خیلی مفتخر شدم. مذاکرات عموماً پیرامون امور اقتصادی بود. بعد از ظهر شیراز رفتیم.

شنبه ۱۳۴۷/۲/۱۴

در شیراز شاهنشاه از تأسیسات جدید نظامی و تأسیسات جدید دانشگاه پهلوی که خیلی مفصل است بازدید کردند. زیاد خسته شدند و زیاد کسل شدند، چون مدت زیادی گرفت. بنا بر این شب زکامشان شدت کرد و ممکن نشد گردش که پیش بینی کرده بودیم برویم، ولی روی هم رفته خوش گذشت.

از اخبار مهم جهان این که واشینگتن و هانوی در [باره] محلّ مذاکرات صلح که پاریس باشد، بالأخره موافقت کردند.

یکشنبه ۱۳۴۷/۲/۱۵

پیش از ظهر به تهران برگشتیم. ناهار [جودت سونای] رئیس جمهور ترکیه که از افغانستان بر می‌گشت، در فرودگاه مهمان شاهنشاه بود. من سر ناهار بودم. مذاکرات در اطراف RCD بود (پیمان همکاری اقتصادی منطقه). دو بعد از ظهر او رفت. بعد از ظهر قدری استراحت کردیم. شاهنشاه جلسه عالی دفاع ملی را داشتند. شب سر شام بودم.

دیشب علیاحضرت غفلتاً به منزل من تشریف آورده بودند و شام میل کرده بودند. گویا به وجود مبارکشان خیلی خوش گذشته بود. ما شیراز بودیم. بارندگی شیراز هم امسال عالی بوده، در حدود ۴۴۰ میلیمتر و به موقع. مثل این که خداوند قصد آبیاری محصول را داشته است و کار باغبان را کرده است.

دوشنبه ۱۳۴۷/۲/۱۶

صبح قدری دیر برخاستم، ولی تمام روز یک ثانیه استراحت نداشتم. بعد از ملاقاتهای معمولی بی‌فایده صبح از انواع مهاجر و انصار، ساعت ۱۰ قبل از نخست وزیر، شرفیاب شدم. کلیات برنامه مسافرت حبشه و آمریکا و مراکش را عرض کردم. تلگرافاتی از [لیندون] جانسون و [کارل لوبکه]<sup>۳۱</sup> رئیس جمهور آلمان و [محمد ایوب خان]، رئیس جمهور پاکستان، به مناسبت زلزله کوچک آذربایجان رسیده بود. به عرض رساندم و جواب مرحمت شد. جای سرافرازی است که این همه توجه به کشور ما هست که برای یک زلزله بسیار کوچک و تلفات کم، تقریباً از تمام دنیا تلگرافات می‌رسد.

بعد مرخص شدم. به دو هزار کار مختلف رسیدم که واقعاً خودم نمی‌دانم چه طور می‌رسم. ساعت ۲ سفیر لهستان سرآسیمه پیش من آمد که لحن روزنامه‌ها در آستانه مسافرت رئیس جمهور خیلی بر علیه ماست.

مطلب را با تلفن به شاهنشاه عرض کردم. فرمودند، ترتیب کارش را بده. دو سه ساعت بعد از ظهر وقت صرف کردم. مابین نخست وزیری و وزارت خارجه و وزارت اطلاعات در این

<sup>۳۱</sup> کارل هاینریش لوبکه Karl Heinrich Lübke (۱۹۷۲-۱۸۹۴) از ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۹ رئیس جمهور آلمان فدرال (آلمان غربی) بود.

خصوص هماهنگی به وجود آوردم و کارش را حل کردم. بعد [آرمین میر]، سفیر آمریکا، به دیدنم آمد. در باره مسافرت شاهنشاه به آمریکا یک ساعت صحبت کردیم. بلافاصله مهمانی شام نخست وزیر فرانسه رفتم. از آن جا که برگشتم تا حالا ساعت ۱/۳۰ بعد از نیمه شب کار می‌کنم که کارهای جاری را بگذرانم. دیگر سرم کار نمی‌کند. هزار ناراحتی دیگر خانوادگی و به خصوص از رفتار بچه‌ها دارم. از قدرت خداوند در تعجب هستم که چه طور این همه طاقت به انسان می‌دهد.

سه شنبه ۱۳۴۷/۲/۱۷

صبح به کارهای جاری رسیدم، ملاقاتهای مفصل و بیهوده. بعد شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. شاهنشاه سرحال بودند. مدتی شوخی فرمودند. بعد قدری شکایت از امور خانوادگی بود. من هم شکایت داشتم و اگر جسارت نکنم، نسبتاً همدرد بودیم! بعد مرخص شدم. تمام کارهای جاری بود، فقط نیم ساعتی فرصت دستبوسی والده دست داد که بسیار خوب و مغتنم بود. عصری در رکاب شاهنشاه گردش رفتم. خیلی کوتاه بود، صحبتی نشد، شام وزیر دربار افغانستان مهمان من بود. مدتی صحبت از هیرمند داشتیم. سفیر ما [محمود] فروغی می‌گفت حالا به ۲۶ متر مکعب کار تمام می‌شود، در صورتی که وقتی من نخست وزیر بودم، صحبت ۲۸ متر مکعب بود و من ناراضی بودم. خواستم به افغانستان بروم و کار را حضوراً با پادشاه تمام کنم روی ۲۹ متر. دیگر دولت من سقوط کرد و دولت خدا نیامرز [حسنعلی] منصور، پاسدار انقلاب، که جز خودخواهی و نقشه‌های بچه گانه برنامه‌[ای] نداشت، امور اساسی را از یاد برد که تا حالا هم معوق مانده است. بعد از شام که آنها رفتند آن قدر متأثر شدم که مدتی گریه کردم. با این همه قدرت، خدمتگزاران ظاهری و خائنین واقعی این طور با شاه رفتار می‌کنند. تصمیم گرفتم فردا باز هم با شاهنشاه گفتگو کنم، چه خوشحال و چه متغیر بشود، برای من تفاوتی نمی‌کند.

ساعت ۱۲ با ناراحتی زیاد می‌خوابم. علت مسافرت وزیر دربار، آوردن [حمیرا بگوم]، ملکه افغانستان، به افغانستان پیش پادشاه است. گویا پادشاه قدری شیطنت کرده و ملکه قهر کرده

است. نمی‌داند که در این سنینِ زندگی، پادشاهان فکر می‌کنند آن چه برای آنها باقی می‌ماند همین شیطنت است!

از اخبار مهمّ دنیا تعیین نماینده ویتنام شمالی برای مذاکرات صلح است که از راه پکن و مسکو عازم پاریس شد. ولی حملات ویت کنگها در عین حال در ویتنام جنوبی مخصوصاً در شهرها شدت یافته است.

#### چهارشنبه ۱۳۴۷/۲/۱۸

صبح به کارهای جاری رسیدم، بعد شرفیاب شدم. در شرفیابی کارهای جاری را عرض کردم. نامه‌ای از [شیخ محمد بن حمد الشرقی]، حاکم فجیره (یکی از شیخ نشینهای خلیج)، رسیده بود که استدعا کرده بود چنان که در دوی جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران درمانگاه باز کرده، در آن جا هم باز کند. به عرض رساندم. جواب کتبی هم مرحمت فرمودند و به من فرمودند، باید کار از همین فردا شروع شود. به شیر و خورشید و نخست وزیر اطلاع داده شد. نامه‌هایی رسیده بود که نشان می‌داد ملک فیصل مایل به حفظ و برقراری روابط حسنه کمافی السابِق با ایران است. شاهنشاه خوشحال شدند. پیامی از [لیندون] جانسون رسیده بود که از اقدامات سابق شاهنشاه در مورد مذاکرات صلح ویتنام تشکر کرده بود. ملاحظه فرمودند. دیگر کارهای جاری عرض شد. روی هم رفته خوشحال بودند. مقداری تابلو برای کاخ نیاوران از [کاخ] گلستان آوردند، انتخاب کردم. مهمانی داریم، اوامری در باره پذیرایی او دادند. چند تا کار دیگر و پذیراییهای دیگر را عرض کردم. بعد از ظهر [ماریان اسپیکخالسکی]<sup>۳۲</sup> رئیس جمهور لهستان، آمد. استقبال خیلی مرتّب و عالی شد. علت، سختگیری بی‌اندازه من بود. ولی خیلی خوب شد. شام مهمانی در کاخ نیاوران بود. آن هم خیلی عالی شد. امشب با خوشحالی و خستگی، هر دو، ساعت ۲ صبح بعد از اتمام کارهای جاری می‌خوابم. جواب [هوشنگ] انصاری را در واشینگتن نیز مفصل دادم. هم تقاضای آمدن کرده بود و هم مطالبی راجع به خلیج و فیصل عرض کرده بود و

<sup>۳۲</sup> ماریان اسپیکخالسکی (Marian Spichalski) ۱۹۸۰-۱۹۰۶، از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۰، رئیس شورای دولتی (برابر رئیس



هم چنین سیاست انگلیسیها (به عقیده من بی سیاستی انگلیسیها). به هر صورت همه را جواب دادم. پیام جانسون را این جا می گذارم.

از اخبار جهان، رابرت کندی در انتخابات primary ایندیانا<sup>۲۳</sup> بر [یوجین] ماک کارتی و [ریچارد] نیکسون<sup>۲۴</sup> و [هیوبرت] همفری فایق شد. علامت پیروزی اوست تا بعد چه شود.

پنجشنبه ۱۳۴۷/۲/۱۹

دیشب و امروز روز بسیار بدی بر من گذشت. با آن که دیشب ساعت ۲ می خوابیدم، هنگام خوابیدن خانم خبر بدی از بچه‌ها به من داد. با آن که خیلی کم ناراحت شده خوابم را از دست می دهم، واقعاً ناراحت شدم و بسیار بد و ناراحت خوابیدم. صبح خیلی زود بیدار شدم که امتحان کنم آیا کشیکهای مهمانها سر جای خودشان هستند یا نه. دیگر خوابم نبرد. تمام روز کسل بودم، به طوری که وقتی شرفیاب شدم، شاهنشاه احساس فرمودند که ناراحتم، ولی علت را عرض نکردم.

در شرفیابی خبرهایی باز از فیصل رسیده بود که خوب بود. همه را عرض کردم. بعد مرخص شدم. ناهار را در منزل با بچه‌ها و خانم خوردم. خواستم قدری با آنها صحبت کنم، خودداری کردم، زیرا ممکن بود به کلی از جاذبه اعتدال خارج شوم و عواقب بدتری به کار داده شود. با آن که بچه‌های عفیف هستند، حرکاتشان و معاشرتهای آنها مطابق شأن ما نیست. افسوس که خانواده علم با ما تمام می شود و این تقصیر من است. پرویز خزیمه علم خواهر زاده‌ام پسر خوبی ست، شاید او بتواند نام خانواده را نگاه دارد. دو خواهر زاده دیگر هم دارم. آنها هم بسیار خوب تحصیل کرده‌اند، یکی خلیل و دیگری عیسی. اولی [دیپلم دکترا] Ph.D. از آمریکا گرفته، دومی هم مهندس شده است، ولی نام فامیل آنها خزیمه است. نمی دانم چرا امشب این قدر خود خور شده‌ام.

<sup>۲۳</sup> در یادداشت ایندیانا پولیس نوشته شده است.

<sup>۲۴</sup> نام ریچارد نیکسون به اشتباه آمده است. انتخابات مقدماتی مربوط به حزب دموکرات بود.

سوداگران عالم پندار را بگو سرمایه کم کنید که سود و زیان یکی است  
حافظ

بعد از ظهر رئیس جمهور لهستان شرفیاب شد. من حاضر نبودم، چون ملاقات دولتی بود. نخست وزیر و چند تن از وزرا بودند. امشب رئیس جمهور، مهمانی در کاخ گلستان داد، خوب برگزار شد. یک پیانست بسیار خوب آورده بودند که قدری نواخت. آهنگهای شوپن را زد.

جمعه ۱۳۴۷/۲/۲۰

صبح سواری رفتم. از سواری که برگشتم، شاهنشاه هم به فرح آباد با هلیکوپتر تشریف آوردند. دوباره در رکاب سوار شدم. البته قدری خسته شدم، ولی بسیار خوب بود. شانس آوردم که شاهنشاه با ولیعهد تشریف آوردند، زیرا یک دختری همراه من بود. گرچه هیچ رابطه به او ندارم، فقط به عنوان سواری او را برده بودم، آن هم به خواهش پدرش که یک نفر آمریکایی است. ولی تا تمام این مطالب را به شهبانو حالی می کردم، کلاهم پس معرکه می بود. اسب ولیعهد قدری بازی کرد. ماشاءالله بسیار خوب، بچه هفت ساله، خودش را حفظ کرد.

صحبت های متفرقه از هر قبیل با شاهنشاه می کردیم. بسیار خوب بود و هوا هم مثل بهشت. منجمله فرمودند، تمام این اطراف را جنگل خواهم کرد. بعد فرمودند، افسوس که نتیجه اش را خودم نخواهم دید. عرض کردم، هنوز که حداقل سی سال وقت داریم. فعلاً هر دو نفرمان ۴۸ ساله هستیم. فرمودند، مشکل. عرض کردم، ولیعهد لذتش را خواهد برد. دیگر چیزی فرمودند. قدری از وضع ناصرالدین شاه که در همین محل مثلاً ساعتها به تماشای شکار ملیجک می گذرانده است، گفتم. فرمودند، خیلی وقت مملکت را تلف کردند. چون واقعاً درست است، تصدیق کردم.

بعد از ظهر [سر دنیس رایت] سفیر انگلیس، برای صرف چای پیش من آمد. پرسید موضوع این که ایران به گروه غیر متعهد بنا به توصیه و اصرار تیتو خواهد پیوست، درست است؟ گفتم ما یک سیاست مستقل ملی پیروی می کنیم و به این گروه بندیها کاری نداریم. در غیر

متعهد شدن هم خودمان را متعهد نمی‌کنیم. خیلی جواب من به دلش نشست و معلوم شد باور کرد. اطلاعاتی راجع به فیصل و خلیج داد که فردا به عرض خواهم رساند. امروز سر شام و ناهار بودم. بعد از شام بلافاصله منزل آمدم. تا حالا که ساعت ۱۲ است کار کردم، ولی خسته نیستم چون امروز ورزش کافی کرده بودم. رئیس جمهور لهستان امروز به اصفهان رفت.

از اخبار مهم جهان این است که لهستانها قدغن کرده‌اند اعضای کور دیپلماتیک از ورشو خارج نشوند، در صورتی که تاکنون آزادانه می‌توانستند همه جا بروند، گویا برای این است که ارتش سرخ در مرزهای چکسلواکی مشغول مانور شده است. شاید برای ترساندن چکسلواکیها باشد، زیرا در آن جا واقعاً استالینیستها را با یک کودتا کنار گذاشته‌اند و لیبرالها بر سر کار آمده‌اند. مسکو از این بابت خیلی ناراضی و نگران است. ولی تصور نمی‌کنم اوضاع امروز دنیا اجازه بدهد ارتش سرخ وارد چکسلواکی [شود]،<sup>۳۷۵</sup> یعنی ضرر آن برای روسها که این همه در ویتنام یقه درانی می‌کنند، بیشتر است. وقتی که انقلاب مجارستان را در هم کوبیدند (۱۹۵۶)، فرانسه و انگلیس به پشتیبانی از اسرائیل با حماقت به مصر حمله کرده بودند و دست روسها باز بود. ولی حالا نمی‌شود، مگر آن که احساس کنند به کلی وضع از دست خارج خواهد شد، آن هم اگر بازی داخلی خود روسها تمام اینها نباشد. از این جهت که افکار عمومی غرب مخصوصاً آمریکا را از جهت اروپا آسوده کنند که موج لیبرالیسم دارد نضج می‌گیرد و دیگر اروپا خطری فعلاً برای آمریکا نمی‌تواند باشد. انسان نمی‌تواند بفهمد این همه بازیهای تو در تو و پیچیده چه می‌تواند باشد.

شنبه ۱۳۴۷/۲/۲۲

صبح [عطاءالله خسروانی]، وزیر کار، که دبیر کل حزب ایران نوین است، پیش من آمد. شکایت داشت که نخست وزیر و دولت به حزب واقعی نمی‌گذارند. آن هم حزبی که پشتیبان خود آنهاست و حزب را در جریان کارهای جاری هم قرار نمی‌دهند. قرار شد مطلب را عرض کنم. البته خودم عضو حزب مردم هستم که هفت سال قبل خودم تأسیس

<sup>۳۷۵</sup> در یادداشتها «باشد» نوشته شده است.

کردم و داشت چیزی می‌شد که استعفا کردم. دلایل زیاد دارد. مهم‌ترین دلیل آن همان مطلب الملک عقیم است. قرار شد جریان را به عرض برسانم.

باری بعد از آن به کارهای جاری رسیدم. بعد شرفیاب شدم. کارهای جاری بود. بعد [احمد لراکی]<sup>۲۷۶</sup> وزیر خارجه مراکش حامل نامه خصوصی از ملک حسن شرفیاب شد که شرح مذاکرات با فیصل را نوشته بود و شاهنشاه با دست جواب قشنگی به فرانسه مرقوم داشتند و از او تشکر کردند و یادآور شدند که اثرات اقدام او هویدا می‌شود.

ظهر و بعد از ظهر به کارهای جاری رسیدم. سر شام حاضر شدم. قدری ناراحت شدم، چون علیاحضرت را از پیشرفت دانشگاه پهلوی، به این دلیل که تکلیف دانشگاه‌های دیگر چیست، گله‌مند دیدم. عرض کردم، خیلی بدبخت هستم که به دلیل پیشرفت دانشگاه مورد مواخذه قرار می‌گیرم. گناه بخت من است این، گناه دریا نیست. وقتی که من در پیشرفت دانشگاه پهلوی می‌کوشیدم و شاهنشاه و شما هم تقویت می‌فرمودید، دیگر من مسؤولیت مملکتی نداشتم که حالا مسؤول عقب افتادگی سایر دانشگاه‌ها باشم. شب با افکار دور و درازی هستم و به فکر گفته سعدی که نزدیکی پادشاهان بازی کردن با آتش است

### یکشنبه ۱۳۴۷/۲/۲۳

صبح به کارهای جاری رسیدم. چند نفر خارجی را ملاقات کردم. بعد شرفیاب شدم. کارهای جاری عرض شد. تجزیه و تحلیل بسیار قشنگی از روابط ایران و هند، [اسفندیار انجینیر]<sup>۲۷۷</sup> سفیر هند برایم فرستاده بود، تقدیم کردم بخوانند. دو کتاب یکی رابرت کندی نوشته<sup>۲۷۸</sup> و دیگری راجع به تاج گذاری یک نفر هلندی نوشته، تقدیم کردم شاهنشاه

<sup>۲۷۶</sup> احمد لراکی از ۱۹۶۷ تا ۱۹۶۹ وزیر امور خارجه و سپس برای دو سال نخست وزیر مراکش بود.

<sup>۲۷۷</sup> اسفندیار انجینیر از پارسیان هندوستان بود و به ایران بسیار علاقه داشت و پس از پایان مأموریتش نیز در ایران ماند. وی از فرماندهان پیشین نیروی هوایی هندوستان و نخستین کسی بود که پیش از جنگ دوم جهانی به همراه جهانگیر تاتا از هندوستان به انگلستان پرواز مستقیم کرد.

<sup>۲۷۸</sup> کتاب رابرت کندی که در هنگام فعالیت انتخاباتی ریاست جمهوری نوشته شد، To seek a new world نام دارد.

ملاحظه کنند. در کتاب هلندی عکسهایی از ثریا بود؛ خیلی با دقت و عمیق به آن نگاه کردند، بعد به من رو کردند و فرمودند، پیر شدیم! من هم جوابی نداشتم. بعد باز هم به کارهای جاری رسیدم.

بعد از ظهر در رکاب شاهنشاه گردش رفتیم. چهار ساعت طول کشید. خیلی خوب بود. بعضی مطالب هم صحبت شد. از آن جمله فرمودند، [اردشیر زاهدی] وزیر خارجه گله کرده چرا سفرها به دربار کاغذ می‌نویسند. خیلی سخت جواب دادم که اینها نماینده من هستند به توریستی ندارند. بعد فرمودند، تو خودت که سفیر بودی (یعنی زاهدی) و به من کاغذ می‌نوشتی عیبی نداشت، حالا دیگران که کاغذ می‌نویسند عیب دارد؟ خیلی از این حیث ناراحت بودند. من دیگر دامن به آتش نزدم، مطلب را عوض کردم.

مقداری راجع به [سپهبد تیمور] بختیار صحبت فرمودند. بختیار فرماندار مقتدر نظامی تهران و بعد رئیس سازمان امنیت بود که در زمان [علی] امینی از ایران خارج شد. چون مدتی در خارج مانده بود و شاهنشاه به او اجازه آمدن نمی‌دادند (محض خاطر خودش که اگر می‌آمد، چون تصفیه در ارتش شروع شده بود و او هم خرابکاری زیاد کرده بود، ناچار باید تعقیب می‌شد)، عصبانی شده و حالا بر علیه شاهنشاه و ایران عمل می‌کند. با مقداری اسلحه به بیروت آمده بود که از آن جا به بغداد برود و خلاصه عملیاتی بکند. در بیروت گرفتار شد و هنوز حبس است. شاهنشاه امیدوارند بیروتیها او را به ما پس بدهند. چون در ایران غیباً محکوم شده و اموالش مصادره شده است. آن هم اخیراً شد که این احمق دست به خرابکاریهایی در خارج زده بود. کتابچه انقلاب ایران را چاپ کرده و این آدم دزد قاتل بی همه چیز، حالا می‌خواهد مردم را به انقلاب وادارد. اسلحه‌هایی که از یوگسلاوی به ایران می‌آمد (در حدود چهار هزار رولور) شاید مربوط به او بود.

هم چنین یک نفر شیاد دیگر به نام [احمد] مهبد<sup>۳۷۹</sup> که از خرید کشتیها برای ایران (بنیاد پهلوی) میلیونر شد، نورچشم مرحوم [حسین] علاء بود و خودش را به زور علاء سفیر کبیر

<sup>۳۷۹</sup> احمد مهبد، لیسانسه حقوق از فرانسه، کارمند وزارت خارجه، در هنگام سفر شاه به آمریکا در ۱۹۴۹ سرکنسول ایران در نیویورک بود. از آن پس خود را به شاه و اطرافیان او نزدیک کرد. چهار کشتی نفت کش بزرگ (supertanker) خرید که پس از چند سال به بنیاد پهلوی منتقل شد. نقش فعالی در بستن قرارداد نفت میان

سیار کرد و هزار کلاه بر سر ایران گذاشت، چنان که شرکت کشتیرانی و بنیاد پهلوی را در حقیقت ورشکست کرد، با او همدست شده است. هنوز هم پاسپورت سیاسی دارد. امر کردند پاسپورت او را هم لغو کنید. با بختیار همدست شده. عجب دنیایی ست! باری، خیال شاهنشاه روی هم رفته ناراحت بود، با آن که به ظاهر بی اعتنایی می فرمودند. به هر صورت، من عرض کردم، اگر روی پای خودمان محکم باشیم، هیچ تحریکی تخم اعلیحضرت را هم تکان نمی دهد. باید آرام و متین و محکم بود و دستپاچه نشد. فرمودند، مطلبی نیست، بی جهت خیال کردی من ناراحتم.

شب با رئیس جمهور لهستان که از سفر اصفهان، شیراز [و] آبادان برگشته بود و بسیار تحت تأثیر بود به تالار رودکی رفتیم. چندین پرده عالی موزیک شوپن و موزارت و کمپوزسیون ایرانی و لهستانی توسط [حشمت] سنجرى<sup>۲۸۰</sup> و یک موزیسین مشهور لهستانی هدایت و نواخته شد. بسیار عالی بود. حالا ساعت یک صبح به خانه آمده‌ام که بخوابم.

دوشنبه ۱۳۴۷/۲/۲۴

صبح زود برخاستم. خیلی کسل بودم. چندین ملاقات مزخرف داشتم. همان عده که دور هر شیرینی می گردند. چه می توان کرد، زندگی روزمره این است. مگر این که شاهنشاه انقلاب دیگری بکنند و به کلی این طبقه بورژوا را از بین ببرند.

بعد شرفیاب شدم. سفیر جدید پاکستان، [طیب حسین]، شرفیاب شد و اعتبار نامه تقدیم کرد. در نطق خودش مطلب مهمی گفت و آن این بود که ما در پاکستان از انقلاب شاهنشاه ایران الهام می گیریم. مطلب بسیار مهم بود و باعث افتخار شد. بعد من شرفیاب شدم.

---

شرکت ملی نفت ایران و شرکت ایتالیایی آجیپ مینارایا (وابسته به انی) داشت که منجر به تشکیل شرکت مختلط سیرپ و اکتشاف و بهره برداری نفت در خلیج فارس شد. رابطه‌ی مهد با دربار از اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ قطع شد و وی ایران را برای همیشه ترک گفت.

<sup>۲۸۰</sup> حشمت سنجرى (۱۹۱۸-۱۹۹۵) در خانواده‌ای هنرمند پرورش یافت. تحصیلات خود را در رشته‌ی موسیقی در تهران و وین به پایان رساند. با موسیقی سنتی ایرانی نیز به خوبی آشنا بود. سالها رهبری ارکستر سمفونیک تهران را به عهده داشت. از ساخته‌های او افق دور، تابلوهای ایرانی، رنگارنگ و مهرگان را می توان نام برد.

کارهای فوری و چند تلگراف خارجی که شاهنشاه باید توشیح می فرمودند، تقدیم کردم، منجمله تلگرافی به برمه که در آن جا سیل آمده است.

بعد [رضا] فلّاح دیدنم آمد. گزارش بازاریابی خودش را در آمریکا جهت اضافه استخراج نفت ایران که به وسیله هر یک از کمپانیهای شرکت کننده در کنسرسیوم به دست خواهد آمد، به تفصیل گفت، که در مقابل ما جنس از آمریکا بخریم. حجم معامله در هر سال شاید دویست میلیون دلار بشود. جالب است و اثرات سیاسی مهم دارد. به عرض خواهم رساند. بعد از ظهر هم به کارهای جاری رسیدم. شب رئیس جمهور لهستان برای خداحافظی مهمان شاهنشاه بود. شب خوشی گذشت.

سه شنبه ۱۳۴۷/۲/۲۴

صبح رئیس جمهور لهستان رفت. بعد، از فرودگاه برگشته، شرفیاب شدم. کارهای جاری زیادی بود، عرض کردم. تقریباً یک ساعت و نیم طول کشید. ضمن کارها باز شاهنشاه فرمودند، امروز نوک [اردشیر زاهدی] وزیر خارجه را چیدم. سفیر ما در مسکو گزارشی به وزارت خارجه فرستاده بود و گفته بود رونوشت این گزارش را برای وزارت دربار خواهم فرستاد. گوشه گزارش نوشتم خیلی بیجا کرده‌ای. باید گزارش به دربار بدهی، رونوشت به وزارت خارجه بفرستی. عرض کردم، دیدم اردشیر خیلی پکر و بیچاره است. بعد مقداری از نادانی او شکایت فرمودند ... دیگر دامن به آتش نزنم.

بعد به کارهای جاری رسیدم. شب قدری به بطالت گذراندم، ولی خوش نگذشت.

چهارشنبه ۱۳۴۷/۲/۲۵

دیشب دکتر [کریستیان] بارنارد<sup>۲۸۱</sup> جراح معروف قلب که قلب مردی را با دیگری عوض کرد و دومی هنوز زنده است (یعنی سه ماه است زنده مانده)، و مهمان من است، وارد شد. امروز صبح پیش من آمد. بعد شرفیاب حضور شاهنشاه شد. من امروز خیلی به اختصار شرفیاب شدم. ظهر مهمان من بود. مهمانی مفصل به ناهار برای او دادم. امشب هم در

<sup>۲۸۱</sup> در یادداشتها همواره برنارد نوشته شده است.

[مهردشت]، خارج شهر، مهمان والا حضرت شاهدخت شمس بودیم. امروز خیلی به کوتاهی شرفیاب شدم.

عصری ساعت پنج برای هم آهنگ کردن فعالیت‌های فرهنگی کشور کمیسیونی در پیشگاه علیاحضرت فرح بود که نخست وزیر و من هم حضور داشتیم. نخست وزیر زبان به انتقاد شدید از فرهنگ و نداشتن برنامه آن گشوده بود. در دلم گفتم، شما سه سال است نخست وزیر هستید، کار حادثی هم در کشور نبوده، همه این ایرادات بر شما وارد است.

امشب بعد از مراجعت از مهردشت<sup>۳۸۲</sup> در اتومبیل با بارنارد قصه می‌گفتم. من مقداری از تاریخچه مملکت گفتم. او مقداری از عمل تعویض قلب گفت که حیرت آور است. با آن که در فرانسه و انگلستان و آمریکا خواستند کار او را تقلید کنند، ممکن نشد. تمام مریض‌های آنها مردند. فقط بارنارد یک نفر مریض را هیجده روز زنده نگاه داشت و دیگری را که قلب یک جوان سیاه پوست را که در تصادف اتومبیل مرده است در آورده و در کالبدش گذاشته، اکنون سه ماه است زنده است.

بارنارد خیلی مرد شوخ خوبی‌ست. در حدود ۴۵ سال دارد و خوشگل است. زنها عاشق او هستند. حق هم دارند. می‌گفت ضمن عمل‌هایم دو دفعه احساس عجیب به من دست داد. اول دفعه وقتی سینه یک مریض تحت عمل را بدون قلب دیدم، برای خودم هم باور کردنی نبود. و دفعه دوم هنگامی که به مریض دوم خودم قلب خودش را نشان دادم و گفتم این قلب ۵۸ سال در سینه تو تپیده است، مریض با خونسردی گفت، ولی حالا راضی هستم که در آن جا نیست.

پنجشنبه ۱۳۴۷/۲/۲۶

صبح شرفیاب شدم کارهای جاری را عرض کردم. مطالبی [هوشنگ انصاری]، سفیر ما در واشینگتن، که [به تهران] آمده است، گفته بود، راجع به تشریف فرمایی و غیره، همه را عرض کردم. شاهنشاه فرمودند، به [آرمین میر]، سفیر آمریکا، در ایران، بگو تا کی باید صبر کنیم که شما می‌خواهید به من اسلحه بفروشید؟ تا حالا پیشنهادهای لهستان و روسیه را

<sup>۳۸۲</sup> در یادداشت «شاه دشت» نوشته شده است.



راکد گذاشته‌ام که جواب شما برسد. پس فردا هم [مارشال ماتوی ساخاروف، قائم مقام وزیر دفاع] شوروی،<sup>۲۸۳</sup> می‌آید و باز نخواهم توانست با او حرفی بزنم، چون جواب شما نرسیده. خیلی فرمایش منطقی بود. با تلفن ابلاغ کردم، خیلی خجل شد. ضمناً گفت کاغذی به یکی از دوستان [رابرت] کندی نوشته بودم و وضع ایران را تشریح کرده بودم. جواب مساعدی آمده و آن شخص با رابرت کندی صحبت کرده است. می‌خواست خیلی ممنونم کند و فوری بیاید کاغذ را نشان بدهد. من بی‌اعتنایی کردم، گفتم شاید هفته دیگر وقت داشته باشم. فهمیدم ناراحت شد.

صبح فرمودند، عصر گردش برویم. رفتیم، بد نبود. ضمن گردش بی سیم گارد خبر داد از ساعتی که شاهنشاه بیرون تشریف برده‌اند، شهبانو دو بار جویا شده‌اند که شاهنشاه کجا هستند. شاهنشاه خیلی ناراحت شدند. فرمودند، به فرمانده گارد ابلاغ کن دوباره اگر چنین سؤالی شد، خیلی صریح و جدی باید جواب بدهند که از طرف من اجازه ندارند به احدی بگویند که من کجا می‌روم. خیلی از این قدرت نمایی خوشم آمد، ولی روی هم رفته هم شاهنشاه و هم من ناراحت شدیم.

شب مهمانی [اردشیر زاهدی] وزیر خارجه بود. من دیر رفتم، چون بعد از مراجعت از گردش، با سفیر خودمان در واشینگتن تا ساعت ۱۰ روی برنامه مسافرت آمریکا کار کردیم. وقتی رفتم، شاهنشاه و شهبانو را خیلی خوشحال دیدم. خوشحال شدم که رعد و برق عصری به جای بد نکشیده است. ضمناً از خویشتن داری اعلیحضرت لذت بردم. می‌دانستم که فکر عوض کردن وزیر خارجه را در سر دارد و با این وصف این همه بی‌قید و خوشحال جلوه می‌کند. من یک صبح منزل آمده‌ام، ولی مجلس ادامه داشت. بارنارد امروز به آبادان و شیراز رفت.

<sup>۲۸۳</sup> مارشال ماتوی ساخاروف (Matevi Vasilievich Sakharov) ۱۸۹۸-۱۹۷۳، از ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۳ رئیس ستاد و قائم مقام وزیر دفاع و سپس برای یک سال رئیس آکادمی افسران ستاد بود و از ۱۹۶۴ تا هنگام بازنشستگی، دو باره قائم مقام وزیر دفاع شد. در یادداشت علم، به اشتباه از او به عنوان رئیس ستاد ارتش شوروی نام برده شده است.

جمعه ۱۳۴۷/۲/۲۷

صبح دو ساعت سواری رفتم. خوش گذشت، حالم خوب شد، چون هفته گذشته خیلی خسته شده بودم.

سر ناهار بودم. عصری [سر دنیس رایت] سفیر انگلیس دیدنم آمد. خبری داد که شاید بحرین و قطر هم جزء فدراسیون امارت نشینهای خلیج شوند، ما هم ناچاریم از این فکر تقویت کنیم. خیلی بد به او گفتم که هیچ حرف شما قابل اعتماد نیست. گفته بودید بحرین را نخواهید گذاشت به فدراسیون ببیوندد که کار ما مشکل نشود. بسیار ناراحت شد و می گفت، من ناچارم با شما صدیق باشم، می خواهید باور بکنید، می خواهید نکنید. می خواهید خوشتان [بیاید]، می خواهید بدتان بیاید. گرچه از این حرف عصبانی شدم، ولی دیدم لااقل یک حرف درستی می گوید. امشب مطلب را عرض نکردم که بی جهت اربابم را ناراحت کنم، فردا صبح عرض خواهم کرد.

از اخبار مهم جهان اغتشاش شدید دانشجویان و کارگران در فرانسه است که ممکن است باعث تزلزل [ژنرال شارل] دوگل بشود. خودش در رومانی به سفر رسمی رفته است و اعلام کرده محض خاطر این اغتشاش برنامه سفر خود را عوض نخواهد کرد. Bravo! واقعاً مردی است. در رومانی با استقبال عجیبی رو به رو شده است و رئیس جمهور رومانی<sup>۲۸۴</sup> هم مستقل بودن خود را از مسکو نمایش داده است.

مطلب مهم دیگر احتمال سازش اسرائیل و اعراب به زعامت ناصر است. این هم Bravo، متنها Bravo بر وقاحت و پر رویی ناصر و حمق و بدبختی سایر اعراب که از او پیروی می کنند.

[کریستیان] بارنارد از دانشگاه پهلوی تعریف و تمجید عجیبی کرده است. هم چنین از پیشرفتهای ایران. شاهنشاه اجازه دادند دانشگاه پهلوی به او درجه دکترای افتخاری بدهد.

<sup>۲۸۴</sup> منظور نیکولای چائوشسکو (Nicolai Ceausescu) دبیر کل حزب کمونیست رومانی است که در ۱۹۷۴ رسماً مقام ریاست جمهوری را نیز خود به عهده گرفت.

شنبه ۱۳۴۷/۲/۲۸

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. موضوع دیروز که سفیر انگلیس به من گفته بود عرض کردم. شاهنشاه سخت عصبانی شدند. فرمودند، فوری سفیر را بخواه و بگو این عمل کار ما را مشکل می‌کند و اگر به جایی برسد (یعنی فدراسیون با بحرین تکمیل شود) ما ناچاریم آن را در دنیا یک اختراع انگلیسی معرفی کنیم و آن وقت برای آن آبرویی باقی نمی‌ماند و هم چنین نمی‌تواند دوام بیاورد. به علاوه بدبخت عربستان دوباره به زحمت می‌افتد، زیرا به محض آن که اسم این فدراسیون را ببرد، ما ناچاریم باز هم روابط خودمان را قطع کنیم. به هر صورت امر دادند آن را به سفیر بگو و تهدیدش کن. من هم عصری سفیر را خواستم و به سختی با او حرف زدم. گفتم، ناچارم فوری بروم گزارش بدهم. ولی تعجب این جاست که خودش هم با من هم فکری داشت، یعنی حرف مرا تصدیق می‌کرد. بعد از ظهر قدری استراحت کردم. چند ملاقات در منزل انجام شد. سر شام شاهنشاه بودم. بعد به مهمانی خداحافظی بارنارد، دکتر قلب، رفتم. خیلی با وضع آبرومند و راضی از ایران می‌رود. نطق بسیار خوبی از ترقیات ایران کرد. من هم جواب مناسبی به انگلیسی دادم که مورد تحسین قرار گرفت. او را سفیر سیار ایران در دنیا لقب دادم. حالا ساعت یک صبح، پس از آن که دو سه ساعت کار کرده‌ام، می‌خوابم.

یکشنبه ۱۳۴۷/۲/۲۹

صبح به کارهای جاری رسیدم، بعد شرفیاب شدم. موضوعات مختلف عرض شد و از همه مهمتر انقلاب کارگری فرانسه و انقلاب دانشگاه‌ها بود که دست به دست هم داده و ناراحتی عجیبی به وجود آورده است. تقریباً ۲ میلیون نفر در این انقلاب شریک هستند و همه چیز در فرانسه از خط آهن و اتوبوس و هواپیما و برق و غیره از کار افتاده است. ژنرال دوگل از رومانی بالأخره یک روز زودتر برگشت. عرض کردم، رژیم فرانسه در خطر است و معلوم نیست این کار را کمونیستها یا آمریکاییها می‌کنند. فرمودند، تصور نمی‌کنم آمریکاییها باشند، زیرا اخیراً دوگل در رومانی سخت به شورویها حمله کرد. عرض کردم، ممکن است خیلی دیر باشد. فرمودند، آن چه تا حالا مسلم شده، دسته‌های چپ و مخالفین دوگل همه به هم

پیوسته‌اند. عرض کردم، صبح زود به رادیو انگلیس گوش می‌دادم (BBC). در تفسیر می‌گفت، البته انتخاب نخست وزیری مثل [ژرژ] پمپیدو از طرف دوگل که در مواقع عادی یک آدم خوبی‌ست، هنگام مخاطرات دوگل را در زحمت می‌اندازد، زیرا او کالیبر مقابله با مشکلات را ندارد.<sup>۲۸۵</sup> مطلب دیگری هم که می‌گفت این بود در ممالکی که با رژیم دیکتاتوری یا کمونیستی اداره می‌شوند این جور انقلابات خطر برای رژیم به وجود می‌آورد، در صورتی که در ممالکی که با رژیم دموکراسی اداره می‌شوند، روی هم رفته ممکن است مشکلاتی در امور اقتصادی یا ناراحتیهایی برای مردم عادی به وجود بیاورد، اما عمیقاً کشور را متزلزل نمی‌کند. چنان که همین ناراحتیهایی بین دانشجویان انگلیسی و آمریکایی و حتی ایتالیایی هست، ولی چون نسبتاً رژیم دموکراسی دارند، می‌گذرد. باید بگویم شاهنشاه از این تجزیه و تحلیل من که نقل از BBC هم بود، خوششان نیامد. ولی عرض من بی‌تأثیر هم نبود، زیرا بعد عرض کردم، چند روز است این انقلابات در فرانسه هست و رادیو و جراید ما یک کلمه هم نمی‌نویسند. فرمودند، درست می‌گویی، این صحیح نیست و فوری در این خصوص اوامری به نخست وزیر دادند و امشب هم در جراید منعکس شد.

امروز صبح [مارشال ماتوی ساخاروف قائم مقام]، وزیر دفاع<sup>۲۸۶</sup> شوروی، که بر حسب دعوت [ارتشبد بهرام آریانا]، رئیس ستاد ارتش ما، به ایران آمده است شرفیاب شد. دو ساعت شرفیابی او طول کشید. با آن که امشب سر شام بودم شاهنشاه به من چیزی نفرمودند که مذاکرات در چه زمینه بود. اما با نمک این بود که همین امروز به رئیس هیأت مستشاران ارتش ما که آمریکایی‌ست، یک نشان لیاقت مرحمت شد و هر دو خبر در جراید منعکس بود. ماشاءالله از این هوش و این حفظ تعادل. بعد هم امر فرمودند سفیر آمریکا فردا بعد از ظهر شرفیاب شود.

<sup>۲۸۵</sup> اشاره به تشنجات گسترده‌ی فرانسه در ماه مه ۱۹۶۸ است که برخلاف تفسیر بی.بی.سی، ژرژ پمپیدو توانست با خونسردی و مهارت آرامش را به فرانسه باز گرداند، در حالی که دوگل - برای یک بار - رفتار نامصممی داشت. شاید همین موفقیت پمپیدو موجب شد دوگل یک ماه بعد کوو دومورویل (Couve de Murville) را جانشین او سازد.

<sup>۲۸۶</sup> در یادداشت «رئیس ستاد» نوشته شده است.

بعد از ظهر و سر شب قدری به بطالت گذراندم. امشب احساس استراحت می‌کردم که ناچار دخترم از راه رسید و سخت ناخوش است. یعنی معلوم می‌شود دنباله عمل لندن او تمام نشده. الان که این یادداشتهای را می‌نویسم، خیلی ناراحت هستم. ساعت ۱۲ شب است.

دوشنبه ۱۳۴۷/۲/۳۰

امروز صبح قرار بود با والاحضرت شاهدخت شهنواز [به] مشهد بروم. صبح خیلی زود به زن من تلفن کردند که ناخوش هستند. ناچار، چون هیئت امنای دانشگاه را به مشهد فرستاده بودم، خودم به نیابت والاحضرت رفتم. کارها را انجام داده، برگشتم. قرار بود با طیاره شاهنشاه برویم، چون طیاره دیگری تا حاضر شود طول می‌کشید، ناچار من هم با طیاره اختصاصی رفتم. در مشهد خیلی باعث تعجب و حسادت مردم شده بود. به حرم مشرف شدم. در مقبره خانوادگی که منزل آخری خودم هم خواهد بود نماز خواندم. برای پدران بزرگوارم که چندین نسل در آن جا مدفون هستند طلب آمرزش کردم، مخصوصاً برای پدرم که هر چه دارم از اوست. یعنی نام نیک او<sup>۲۸۷</sup> بزرگترین سرمایه زندگی من شده است. ضمن نماز و دعا از خدا دو چیز خواستم. یکی این که هرگز مغرور نشوم و خلق خدا را فراموش نکنم. دیگر این که خدا دخترم را شفا بدهد و پادشاهم را حفظ کند.

عصری برگشتم. در مراجعت اوقاتم تلخ شد، زیرا تلگراف تبریکی که شاهنشاه برای فوتبالیستها که دیشب اسرائیلیها را در مرحله آخر بازیهای آسیایی شکست دادند و همه ما را غرق در سرور ساختند در صفحه آخر جراید درج کرده بودند. به بهترین همکارم دکتر [محمد] باهری و هم چنین به متصدیان روزنامه‌های عصر، [عباس] مسعودی و [مصطفی] مصباح‌زاده و [جواد منصور]، وزیر اطلاعات، بد گفتم و اوقات تلخی نمودم. امشب به رسیدگی به کارهای عقب افتاده گذشت. حال دخترم بهتر است، یک شام خانوادگی خوردیم.

<sup>۲۸۷</sup> در یادداشت «از» نوشته شده است.

سه شنبه ۱۳۴۷/۲/۳۱

صبح به کارهای جاری رسیدم. بعد شرفیاب شدم. در خصوص کیهان و اطلاعات، عرض کردم و از آن مضحکتر و بیشتر جای تأسف این که چون با شدت از وزارت اطلاعات که این کارها را باید تحت مراقبت داشته باشد بازخواست کرده بودم و گزارش کتبی خواسته بودم، گزارش مبسوطی داده بودند که ساعت ۱۰/۳۰ به محض این که آقای دکتر باهری تلگراف شاهنشاه را به ما داده‌اند، به روزنامه‌های کیهان و اطلاعات داده شده. در صورتی که خودمان می‌دانستیم تلگراف یک بعد از ظهر داده شده. شاهنشاه خیلی خندیدند، ولی متأسف هم شدند.

وضع فرانسه را تجزیه و تحلیل کردیم که دوگل با تمام قدرتش دارد تسلیم می‌شود. عده اعتصاب کنندگان به هفت میلیون نفر رسیده است. گویا مذاکرات محرمانه بین اعتصاب کنندگان و دانشجویان و دوگل در جریان است که یک تفاهمی بکنند. همین امروز به هر صورت دانشجویانی را که حبس کرده‌اند، بخشید و آزاد کرد. منبع این کار را جستجو کردیم. شاهنشاه فرمودند، شاید از طرف یهودیها باشد، چون آنها بودند که لهستان را شلوغ کردند،<sup>۲۸۸</sup> در چکسلواکی هم انگشت داشتند.<sup>۲۸۹</sup> رفتار دوگل اخیراً با اسرائیل بسیار بد بود، زیرا نه تنها طیاراتی که به آنها فروخته بود تحویل نداد، در عوض به اعراب اسلحه فروخت. رئیس اعتصابیون هم یک دانشجوی یهودی است.<sup>۲۹۰</sup> این مطلب خیلی به دلم نشست. پول جهودها و نفوذ آنها هم که در دنیا زیاد است و ممکن است انگلیسیها و آمریکاییها و

<sup>۲۸۸</sup> در مارس ۱۹۶۸، به علت منع اجرای نمایشنامه‌ای که در ۱۸۲۴ نوشته شده بود و با این همه به ادعای مقامات حزب کمونیست کنایه‌های ضد شوروی داشت، دانشجویان دانشگاه ورشو دست به تظاهرات زدند. رهبران لهستان که از چندی پیش به دستور شوروی و به دنبال شکست کشورهای عرب از اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷، پیکار گسترده‌ای علیه یهودیها (به ظاهر صهیونیستها) آغاز کرده بودند، اینان را به ناروا به تحریک دانشجویان متهم کردند.

<sup>۲۸۹</sup> اشاره به روی کار آمدن الکساندر دوبچک در ژانویه ۱۹۶۸ و برقراری آزادی زود گذری که «بهار پراگ» نام گرفت.

<sup>۲۹۰</sup> اشاره به دانیل کوهن بندیت (Daniel Cohn Bendit) از رهبران پر آوازه‌ی روزهای آغازین تشنجات مه ۱۹۶۸ که به علت تند روی و گرایشهای آنارشیستی، پس از یک هفته از سوی اکثریت دانشجویان و جنبشهای چپ، کنار زده شد.

یهودیها همه با هم این بازی را برای دوگل درآوردند. به هر صورت فردا دولت فرانسه قرار است رأی اعتماد از مجلس بگیرد. ممکن است ساقط شود. گرچه پمپیدو ساقط می‌شود، ولی به حیثیت دوگل لطمه شدید وارد خواهد شد. امروز همه چیز در فرانسه متوقف بوده است، حتی فرودگاه‌های پاریس هم بسته بود.

بعد از ظهر شاهنشاه پالایشگاه پنج میلیون تُنی نفت تهران را افتتاح فرمودند<sup>۲۹۱</sup> که بسیار مدرن و آبرومند ساخته شده. نفت آن وسیله لوله از جنوب می‌رسد. حسن داشتن این پالایشگاه این است که اگر احیاناً آبادان از کار بیفتد، کشور بی نفت تصفیه شده نمی‌ماند. خدا به شاه عمر بدهد. هر روز در این مملکت کار مهم و تازه می‌شود. توفان عجیبی بود که هیچ سابقه نداشت. در این توفان به هلیکوپتر نشستیم و به نیاوران آمدیم. فقط خدا این شاه را حفظ می‌کند. به من فرمودند، اگر می‌ترسی نیا. عرض کردم، تنها ترس من این است که خدای نکرده بعد از شاه یک روز<sup>۲۹۲</sup> زنده بمانم. به هر صورت سنالم رسیدیم. امشب در منزل کار کردم. حال دخترم بهتر است.

#### چهارشنبه ۱۳۴۷/۳/۱

دیشب غفلتاً دوست من وارد شد. مثل این که دنیا را به من دادند. چون مدتی بود از او بی‌خبر بودم. قصد داشتم هر وقت ملاقات می‌کنیم، خیلی شکایت بکنم و بی‌اعتنایی کرده تنبیهش بنمایم. ولی وقتی او را دیدم، مضمون این شعر سعدی واقع شدم:

گفته بودم چو یبایی غم دل با تو بگویم      چه بگویم؟ که غم از دل برود چون توییایی

باری امروز همه کارها را ول کردم. حتی محض ادب شرفیاب شدم، ولی به پیشخدمت گفتم، عرض کن من عرض واجب ندارم، اگر شاهنشاه اوامری ندارند مرخص شوم. خوشبختانه مرخص کردند. یک روز هم لازم است انسان زندگی کند. افسوس که ارباب من

<sup>۲۹۱</sup> ظرفیت پالایشگاه تهران در مرحله‌ی اول ۴،۲۵ میلیون در سال (۸۵ هزار بشکه در روز) بود که در مراحل بعد به ۱۰ میلیون تن رسید.

<sup>۲۹۲</sup> در یادداشت «روزی» نوشته شده است.

در ایران هیچ چنین سعادتى نمى‌تواند داشته باشد. گرچه من هم گرفتار و پای بند عیالم، ولى پای بند مردم نیستم. در صورتى که شاهنشاه من هر دو گرفتارى را دارد. امروز فقط به گوش کردن به اخبار گذشت. حالا که ساعت ۱۰/۳۰ دقیقه است، کابینه فرانسه با اکثریت ۱۱ رأی، رأی اعتماد گرفت. بیچاره دوگل جانی می‌گیرد و پس فردا مصاحبه تلویزیونى و رادیوى خواهد کرد. قابل توجه خواهد بود. هنوز همه چیز در فرانسه، حتّى فرودگاه‌های پاریس، بسته است. هفت میلیون نفر کارگر به اضافه دانشجویان [و] حتّى مأمورین گمرک در اعتصاب‌اند. نخست وزیر [ژرژ] پمپیدو حاضر شده با نماینده کارگران و دانشجویان وارد مذاکره شود. دوگل هم قول رفورم داده است. واقعاً عجیب است و برای ما می‌تواند درس آموزنده [ای] باشد. گو این که خوشبختانه گرفتارى نداریم، ولى کار در دنیای امروز در یک روز تغییر می‌کند.

### پنجشنبه ۱۳۴۷/۳/۲

صبح، یک خارجی اخبار مهمی راجع به اوضاع یمن جنوبی و وضع عربستان آورد. خیلی غصه خوردم که چرا سازمانهای ما با این عرض و طول این اخبار را ندارند. بعد [آتسوچی اومایا]، سفیر ژاپن، ملاقاتم آمد. مقداری کتاب به دانشگاه پهلوی هدیه کرد. بعد دکتر [علینقی] عالیخانی دوست من که وزیر اقتصاد است، دیدنم آمد که می‌خواهم استعفا کنم، چون اوامر شاهنشاه برای کمک به شخصی از طریق غیر مشروع به من ابلاغ شده، نمی‌توانم انجام بدهم. گفتم قطعاً دروغ است، تو خودت شرفیاب شو، توضیح بده. راحت می‌شوی. شاهنشاه محال [است] چنین اوامری بدهند. بعد شرفیاب شدم، جریان عالیخانی را عرض کردم. فوری احضار شد و توضیح داد، با نخست وزیر، که گویا امر را بدون آن که خودش وارد باشد ابلاغ کرده بود. کار تمام شد و عالیخانی راحت شد، از من تشکر کرد.<sup>۲۹۳</sup>

<sup>۲۹۳</sup> شخص مورد اشاره امیر هوشنگ دولو بود که به توصیه‌ی شاه درخواست داشت برخی اقلام وارداتی که نیازمند اجازه‌ی قبلی وزارت اقتصاد بود، در انحصار او قرار گیرد. هویدا اصرار فراوانی داشت که با این امر موافقت کنم و به دنبال مخالفت مطلق من، قرار شد دلایل مخالفت خود را نوشته و تا دو ساعت بعد از آن هر دو به حضور شاه برویم. هنگامی که به کاخ نیاوران رفتم هویدا هنوز نرسیده بود. با علم ملاقات کردم و جریان را به او گفتم. پس از رسیدن هویدا، به شاه اطلاع داده شد که آماده‌ی شرفیابی هستیم. شاه دستور داد هویدا تنها بیاید و در نتیجه او



مطالبی که آن خارجی به من گفته بود عرض کردم. بعد شاهنشاه یک مطلب خیلی محرمانه به من فرمودند که پشتم لرزید که خدای نکرده که اگر درز بکند تکلیف چیست. چون غیر از شاهنشاه و من کسی خبر ندارد. لابد من متهم می شوم، گو این که صد در صد طرف اطمینان هستم. حتی مطلب را نمی توانم بنویسم. یعنی جرأت ندارم، شاید فردا که به شیراز می روم، طیاره بیفتد و بمیرم و این یادداشتهای به دست کسی بیفتد. ولی از این همه اطمینان شاه لذت بردم. تلگرافاتی از واشینگتن رسید که موضوع اسلحه رو به راه است. انگلیسیها راجع به جزایر خلیج همراهی می کنند.

مذاکرات اعراب و اسرائیل چه مستقیم و چه غیر مستقیم به زعامت و هدایت ناصر قطعی ست. خیلی بامزه است، همه را امشب سر شام عرض کردم و خیلی بحث شد. فردا به شیراز می روم. دوستم را امروز فرستادم که از اصفهان با من سوار طیاره بشود و بیاید. باید در آن جا برای دانشگاه نطقی بکنم.

یکشنبه ۱۳۴۷/۳/۵

جمعه و شنبه شیراز بودم، امروز برگشتم. با آن که کار داشتم، واقعاً زندگی کردم. دوستم همراه بود و روزگار به کام. واقعاً مصداق این شعر حافظ بود:

دل در بر و می در کف و معشوقه به کام است      سلطان جهانم به چنین حال غلام است

نطقی که لازم بود، کردم. یک نسخه آن را این جا می گذارم. وظیفه ام را نسبت به اربابم از روی اعتقاد انجام دادم. امروز یک نفر وارد به اوضاع دنیا پیش من آمد. می گفت به طور قطع روسها قصد روی کار آوردن یک حکومت کمونیستی در فرانسه داشتند و شکست خوردند. به این جهت دو گل سعی دارد فرانسه [با] انگلیس نزدیک بشود. مطلب خیلی تازه و عجیبی بود، بعداً معلوم خواهد شد. امروز اوضاع پاریس قدری آرام بوده است و سندیکاهای کارگری مشغول مذاکره با دولت شده اند.

نامه‌ی مرا به حضور شاه برد و پس از چندی بازگشت و گفت که شاه نظر مرا تأیید کرده است. جریان مفصل این داستان را در مصاحبه با غلامرضا افخمی «سیاست و سیاست گذاری اقتصادی در ایران ۱۳۴۰-۱۳۵۰»، صص ۲۵۴-۲۵۳، نقل کرده‌ام.

امشب هم سر شام نرفتم، زیرا باید با دوستم خداحافظی کنم که فردا خواهد رفت. حالا نصف شب است که به منزل آمده، می‌خوابم.

دوشنبه ۱۳۴۷/۳/۶

صبح به کارهای جاری رسیدم، بعد شرفیاب شدم. تا ساعتی که شرفیاب شدم، شاید سی چهل نفر به من تلفن کردند و از نطق من تعریف نمودند. یک تاریخچه سیاسی فشرده بود و وظیفه‌ام را نسبت به شاهنشاهم با کمال قدرت انجام داده بودم. نکاتی که باید بگویم، گفته بودم. مردم را به حساب آورده بودم و به این کار اعتقاد دارم و همین طور فکر می‌کنم که گفته‌ام. به هر صورت چیز خوبی از کار در آمده بود. وقتی شرفیاب شدم، شاهنشاه به من فقط ایراد فرمودند که عایدات نفت نهصد میلیون دلار است، تو هشتصد و پنجاه گفته بودی، ممکن است دستاویز کمپانیها بشود. خیلی قلباً ناراحت شدم، زیرا نه تنها اظهار رضایت فرمودند، بلکه فرمودند، برو توضیح بده و مطلب را تصحیح کن و بگو که تو از ارقام اطلاع نداری (یعنی بگو که از اوضاع در حقیقت بی‌خبری). عرض کردم، هشتصد و پنجاه که من گفته‌ام، منظورم عایدات کنسرسیوم بوده، نه عایدات از همه کمپانیها. ولی دیدم شاهنشاه قبول نمی‌فرمایند و میل به این اظهار من دارند. اطاعت کردم. دوباره به این فکر فرو رفتم که درست است که نطق خوب بوده، درست است که وظیفه‌ام را نسبت به اربابم انجام داده‌ام، ولی به هر صورت الملک عقیم. اصولاً من چرا باید بتوانم نطق خوبی بکنم، ولو به نفع اربابم باشد. چون به این حقیقت آگاهی دارم، برایم گله نیست. این نطق را هم نمی‌خواستم بکنم، امر خودشان بود و من هم واقعاً وظیفه‌ام را نسبت به اربابم انجام دادم و میل دارم که این طور باشد یعنی [نجابت] noblesse من اجازه نمی‌دهد که جز این بکنم و حقیقت هم گفتم. واقعاً خدا عمر به شاه بدهد، برای مملکت کار کرده است. کاری که به تصور هم نمی‌آید. من، هم خودش را دوست دارم و هم وجود عزیزش را برای مملکت مغتنم می‌دانم. بنا بر این در عالم خودم کار خودم را می‌کنم و تاریخ قضاوت خواهد کرد که چه قدر صمیمانه عرض کرده‌ام و می‌کنم. ولی اصول پادشاهی و عظمت و قدرت را هم نمی‌توان فراموش کرد. لوازمی دارد که چشم حقیقت بین باید ببیند و قبول بکند.

تا زدم لاف هنر، خواجه به هیچم نشناخت      بی هنر شو که هنرهاست در این بی هنری  
 سرو، آزاد شد آن دم که ثمر هیچ نداشت      بی ثمر شو که ثمرهاست در این بی ثمری

باری کارهای جاری را به عرض رساندم. چند تلگراف باید به آمریکا می شد، تصویب فرمودند. از جمله آن که برنامه فروش اسلحه آمریکا به ما برای یک سال هیچ فایده ندارد، باید برای پنج ساله بدهند. اعتبار سالیانه ۷۵ میلیون دلار هم کافی نیست، باید صد میلیون باشد.

[مجله] Foreign Reports گزارش کرده بود که نفوذ مصر در شیخ نشین ابوظبی زیاد می شود، منجمله کارها را بدون مناقصه به کتراتچیهای مصری می دهند. به نظر مهم آمده بود، بردم که ملاحظه فرمایند.

فرمودند، از ساواک پرس. از سپهد [نعمت الله] نصیری پرسیدم. گفت، در ابوظبی کسی نداریم. مخبر ما در دویی می گوید چون از ابن سعود ترس دارند به مصر نزدیک شده اند. خیلی افسوس خوردم. فردا گزارش خواهم داد و عرض خواهم کرد که باید ساواک در این مناطق بیدارتر و هشیارتر باشد.

فرانسه هنوز شلوغ است. دو گل دوشنبه آینده دوباره نطق می کند و رفورمهای خود را عنوان خواهد کرد. بعد رفرا ندم خواهد خواست.

باران عجیب بی سابقه [ای] در این دو سه شب در تهران آمد و هوا کاملاً سرد شده. خیلی عجیب است. حتی ۲۸ اردیبهشت در بیرجند هم باران مفصلی آمد، خرابی زیاد [شد]، منجمله صد هکتار چغندر کاری مرا هم آب برد.

سه شنبه ۱۳۴۷/۳/۷

صبح به کارهای جاری رسیدم. بعد شرفیاب شدم. شاهنشاه فرمودند، زمینهایی که بین بعضی مستخدمین تقسیم کرده ای پس بگیر. من خیلی ناراحت شدم. عرض کردم، دیگر آبرویی برای وزیر دربار باقی نمی ماند. فرمودند، بد تقسیم شده. عرض کردم، ممکن است، ولی شده و حالا آبروی من از بین می رود. بعد دیگر این مستخدمین تره هم برایم خورد نخواهند

کرد. شاهنشاه عصبانی شدند، من هم ناراحت. بعد مطالب دیگر را عرض کردم. البته با حال نامناسب.

بعد از ظهر [هوشنگ انصاری] سفیر ما از واشینگتن تلفن کرد که وضع امنیتی دانشگاه هاروارد خیلی بد است. بسیار ناراحت شدم. در این ناراحتی بودم که شاهنشاه تلفن فرمودند رفتن ما به هاروارد قرار بود حتی الامکان محرمانه بماند، چه طور روزنامه پیغام امروز به تفصیل نوشته است. بسیار ناراحت شدم چرا این طور شده. تحقیق کردم، معلوم شد مدیر روزنامه از معاون من در شیراز (دانشگاه پهلوی) مطلب را شنیده است. بیش از پیش ناراحت شدم.

سر شب به دخترم دستور دادم چون [عباس] آرام سفیر ما در لندن مهمان است، بیرون نرود. معلوم شد با نامزدش قرار ملاقات داشته، محض خاطر من مانده است و بسیار ناراحت است. آن هم مرا ناراحت داشت. به هر حال شب و روزی بسیار بد گذشت و حالا ساعت ۱۱. که همه شب کار می‌کنم تا ساعت ۱۲، هر چه کردم کار بکنم ممکن نشد، [از] بس که روحاً کسل و خسته هستم.

#### چهارشنبه ۱۳۴۷/۳/۸

باز هم خسته و کسل هستم. گرچه صبح هنگام شرفیابی شاهنشاه سعی فرمودند که مرا از خستگی در بیاورند. منجمله وقتی عرض کردم کارهایی هم در قسمت امور اجتماعی انجام گرفته است و کتابچه آن را تقدیم کردم که بسیار مطلوب واقع شد، زیرا مردم ایران را طبقه بندی کرده‌ایم، فرمودند، برای علیاحضرت بفرستید که بدانند بعضی کارها هم در دربار ما انجام می‌شود. اشاره تلویحی بود که در مورد زمین، شهبانو پافشاری و قرقر می‌کنند. البته من متوجه مضمون شدم، ولی به رو نیاوردم. مدتی صحبت شد راجع به امور جاری و فرانسه و وضع امنیتی هاروارد که [موجب]<sup>۲۹۴</sup> نگرانی فراوان من شده است. شاهنشاه

<sup>۲۹۴</sup> در یادداشت «جای» نوشته شده است.

معتقدند کار فرانسه زیر سر یهودیها و آمریکاییهاست. تعجب می‌کنم، زیرا کمونیستها دست دارند و دست قوی دارند، کم کم معلوم می‌شود.<sup>۲۹۵</sup>

در خصوص نطق شاهنشاه در هاروارد عرایض دیروز مرا قبول فرمودند که با آن مقدمه، نتیجه گیری خوب نیست. نتیجه گیری شاهنشاه بعد از ذکر مقدمه در خصوص بدبختی مردم جهان، فقط تأسیس لژیون [خدمتگزاران بشر]<sup>۲۹۶</sup> است که خوشبختها به بدبختها کمک کنند. عرض کردم، چرا تأسیس پارلمان جهانی را پیشنهاد نمی‌فرمایید؟ فرمودند، به دموکراسی بی اعتقاد شده‌ام. وضع انتخابات آمریکا را ببین که فقط و فقط پول کار می‌کند. تا اندازه صحیحی درست است. فرمودند، به نظر من تعاونیها بیش از هر چیز دیگری ممکن است دموکراسی را تأمین کنند. عرض کردم، همین مطلب را بفرمایید. فرمودند، ممکن است سرمایه دارهای آمریکایی ما را تخطئه کنند و دیگر پیش ما سرمایه گزاری نکنند. عرض کردم، پیشنهاد سوسیالیستی که نمی‌فرمایید، تعاونی که در خود آمریکا هست. قبول فرمودند. کارهای جاری را به مقدار زیادی عرض کردم. خلاصه ...<sup>۲۹۷</sup> وقت زیاد گرفتم.

مرخص شدم. بعد شارژ دافر آمریکا را خواستم و راجع به ناامنی هاروارد نگرانی خودم را گفتم که تلگراف کند. بعد خواستم قدری تفریح کنم. وسایل فراهم شد، ولی تفریحی نکردم. کی شعر تر انگیزد، خاطر که حزین باشد؟ در منزل از بیچه‌ها ناراحتم. در کار وضع خوش آیندی ندارم. دلخوشی دیگر هم که نیست. اهل دزدی هم که نیستم که حداقل به این خاطر بدبختیها را تحمّل کنم. فقط باقی می‌ماند عشق به اربابم. اگر اربابم هم نخواهد که به او قلباً عشق بورزم دیگر چه باقی می‌ماند؟ شب سر شام بودم ولی به علت کسالت و درد دل شام نخوردم. با کمال کسالت منزل آمدم، نتوانستم کار بکنم.

<sup>۲۹۵</sup> حزب کمونیست فرانسه در بحران مه ۱۹۶۸ به همان اندازه غافلگیر شد که دولت دوگل. در تظاهرات و اغتشاشها نیز هیچ گونه نقش رهبری نداشتند. اکثریت تظاهر کنندگان را دانشجویان دانشگاهها و گروهکهای دست چپی تند رو تشکیل می‌دادند.

<sup>۲۹۶</sup> در یادداشت «صلح» نوشته شده است.

<sup>۲۹۷</sup> یک کلمه ناخواناست.

وزیر فرهنگ فرانسه استعفا داد.<sup>۲۹۸</sup> یک قدم بر ضرر دوگلی است.

هنوز باران و سرما معرکه می‌کند. امشب هم باران بی سابقه آمد و هوا سرد است.

امروز ۱۳۴۷/۳/۹

به کارهای جاری رسیدم بعد شرفیاب شدم. شرفیابی طولانی شد. راجع به زمینهای کارمندان مجدداً عرض کردم. رد شد. بسیار ناراحت تر شدم تا جایی که مدتی به جرّ و بحث گذشت. عرض کردم، فرض کنید من اشتباه کرده‌ام و به چند نفری اشتباه زمین داده‌ام. اولاً برای دیگران هم زمین گرفته‌ام و دیگر شکایتی نخواهد بود. ثانیاً شما باید وزیر دربار خودتان را تقویت فرمایید که کارم پیش برود. فرمودند، خیر، چه دلیل دارد من کار اشتباه تو را صحّه بگذارم؟ عرض کردم، به همان دلیل که من هم خیلی اوامرتان را به علت آن که به شما علاقمندم اجرا می‌کنم. مفهوم دیگر این عرض من جسارت آمیز بود، یعنی این که اشتباه است و من اجرا می‌کنم. شاهنشاه خیلی حوصله فرمودند و به من پرخاش نکردند. بعد شعر سعدی را عرض کردم که قدری از این جسارت من بکاهد و آن این است که:

رئیس قافله را هم تغافل باید      که بی نصیب نمانند قاطعان طریق

مفید واقع نشد.

عرایض دیگرم را با نهایت ناراحتی، ولی خونسردی، عرض کردم. باران هم از دیشب به شدت می‌بارید. همه جا سیل جاری بود و شاهنشاه ناراحت بودند، به خصوص که [شطّ العرب]<sup>۲۹۹</sup> هم طغیان کرده و خرّمشهر در خطر است. دائماً به باغ نگاه می‌کردند که در ابرها پراکندگی مشاهده شود، نمی‌شد. بعد فرمودند، انگلیسیها مثل این که انتظار دارند که ما

<sup>۲۹۸</sup> یکی از ایرادهای اساسی دانشجویان، نظام آموزشی ستی دانشگاههای فرانسه بود. پس از پایان تظاهرات خشونت آمیز ماه مه و بازگشت آرامش، آلن پرفیت (Alain Peyrefitte) وزیر آموزش فرانسه استعفا داد و فرانسوا اورتولی (François Xavier Ortoli) برای مدت کوتاهی جانشین او شد. سرانجام با تغییر دولت در ماه ژوئیه همان سال، ادگار فور (Edgar Faure) سیاست پیشه کهنه کار و نخست وزیر اسبق، عهده دار وزارت آموزش شد و رفورم دانشگاهی فرانسه را آغاز کرد.

<sup>۲۹۹</sup> در یادداشت «فرات» نوشته شده است.

بحرین را بشناسیم و بعد در فدراسیون امتیازاتی به ما بدهند، ولی من چنین کاری نمی‌کنم. عرض کردم، حق دارید، ملت ایران و روحیه ملت ایران از هر چیزی برای اعلیحضرت مهمتر است. گو این که بحرین برای ما واقعاً دردسر است، ولی یک موضوع ملی است. سرسری نمی‌توان از آن گذشت.

بعد [درباره‌ی] وضعیت فرانسه گفت و گو شد. دوگل پاریس را ترک کرده بعد مراجعت کرد.<sup>۳۰۰</sup> شایع بود استعفا می‌دهد. شاهنشاه فرمودند، گمان نمی‌کنم، برعکس تصمیمات شدیدی خواهد گرفت. عصری هم معلوم شد نظر شاهنشاه صحیح است، زیرا برگشت و مجلس را منحل کرد و گفت در مقابل طغیان شدت عمل به خرج خواهد داد. معلوم می‌شود اولاً از ارتش اطمینان دارد. ثانیاً شاید با غریبها زد و بند کرده که به این شدت وعده می‌کند کمونیستها را خواهد کوبید. فقط وعده کرده است بعضی وزرا را عوض خواهد کرد.

زاجع به دانشگاه‌ها مذاکره شد. فرمودند، باید یک رفورمی بکنیم و به دانشجویان قبل از آن که خودشان بخواهند، حق اظهار عقیده در امور دانشگاه بدهیم. عرض کردم، سال گذشته این برنامه را در دانشگاه پهلوی فرستادم، تصویب نفرمودید. از بس شاهنشاه با انصاف است فرمودند، مثل این که اشتباه کردم، نظر شما صحیح بود.

فرمودند، اگر عصر آفتاب شد گردش می‌رویم. اتفاقاً شد، گردش رفتیم. همه جا سیل جاری بود، ولی خوش گذشت. سر لطف و مرحمت بودند، مثل این که صحبت‌های صبح اتفاق نیفتاده یا نهایت خودداری می‌کردند. حتی فرمودند، واکسن تب زرد را که برای مسافرت اتیوپی زده‌ام، قوه مردانگی مرا خیلی تقویت کرده است. عرض کردم، پس افسوس که به آن جا تشریف می‌برید، کاش جای دیگر می‌رفتیم. بعد فرمودند، تو که قبل از من به آمریکا می‌روی، به آمریکاییها بگو که چرا این قدر تأخیر در تحویل اسلحه مورد احتیاج ما می‌کنند، در صورتی که این اسلحه‌ها را روسها دو دستی و به فوریت به ما می‌دهند. می‌خواستید در بوشهر، کیش، بندرعباس و قشم رادار بگذارید. حالا می‌گویید ۲۲ ماه دیگر تأخیر دارد. این را به چه چیز تعبیر کنم؟ بعد مسائل دیگری که باید من قبلاً در آمریکا گفت و گو کنم، امر دادند که این جا نمی‌توانم بنویسم. اگر فردا مُردم و این یادداشتهای منتشر شد، به کشورم و به

<sup>۳۰۰</sup> در یادداشت «می‌کرده» نوشته شده است.

پادشاهم و به عقیده‌ام خیانت کرده‌ام. [رابرت] کندی در [انتخابات مقدماتی] primary اورگون از [یوجین] ماک کارتی شکست خورد. اگر در کالیفرنیا هم شکست بخورد، فکر می‌کنم در [مجمع انتخاب نامزد ریاست جمهوری] convention حزب دموکرات قافیه را خواهد باخت.

سر شب برای شام رفتم، ولی شام نخوردم. منزل برگشته، شام خوردم و با [محمد] باهری، معاونم، چهار پنج ساعت کار کردم. حالا ساعت یک صبح در نهایت خستگی می‌خواهم. فردا هم می‌خواهم به سواری بروم که قدری روحیه‌ام عوض بشود. با این که سر حرکت، کار زیاد دارم.

امروز دو سفیر هم دیدم آمدند. [طیب حسین]، سفیر پاکستان، و [جوزف وارکونی]، سفیر مجارستان. سفیر مجارستان را آدم فهمیده [ای] دیدم. از وضع فرانسه اظهار نگرانی می‌کرد، یعنی می‌گفت ممکن است در آلمان فاشیسم روی کار بیاید. گفتم آن وقت که هیتلر روی کار آمد، وضع مردم بد بود و حالا آن طور نیست. گفتم ولی ملت آلمان پیشوا طلب و پیشوا پرست است. به علاوه اوضاع تقسیم آلمان و سرحدات آن با لهستان یعنی در حقیقت موضوعات خارجی [ممکن است] باعث بروز پیشوای تازه بشود.

جمعه ۱۳۴۷/۳/۱۰

صبح سواری رفتم، واقعاً حالم خوب شد. بعد [سر دنیس رایت] سفیر انگلیس دیدم آمد. راجع به تمام فدراسیون به اضافه بحرین و قطر و جزایر دیگر مورد ادعای ما، یعنی حق ما، مطالب مفیدی گفت که پسندیدم. سر ناهار عرض کردم. قرار شد یکشنبه قبل از حرکت موکب شاهنشاه، شرفیاب شده مطالب را عرض کند.

سر شام هم بودم. صحبت بر سر فرانسه شد. عرض کردم، آن قدر دنیا به هم مربوط شده و آن قدر مسائل به هم بستگی دارد که حتی ممکن است فقط همین موضوع سقوط پول فرانسه باعث به هم ریختگی اقتصادی دنیا شود و مشکل می‌دانم غربیها بگذارند فرانسه یک دفعه سقوط بکند. شاید همین حالا با دوگل زد و بند داشته باشند یا کرده باشند. شاهنشاه عرایض مرا پسندیدند.



بعد اجازه گرفتم، بعد از شام مرخص شدم. من زودتر برای کارها [به] آمریکا می‌روم. شاهنشاه قبلاً به اتیوپی تشریف می‌برند. امروز یک نفر وارد به اوضاع خاورمیانه و اسرائیل، راجع به اهمیت اتیوپی از لحاظ دریای سرخ و اهمیت ارتباط بین ما و اسرائیل و اتیوپی مطالب مبسوطی گفت که بسیار به نظر صحیح آمد.

سر شام عرض کردم. یک آمریکایی هم آمد راجع به وضع امنیتی هاروارد گفت و اطمینان داد که چیزی نخواهد شد.

شنبه ۱۱ خرداد [تا چهارشنبه پنجم تیر] ۱۳۴۷

به طرف آمریکا حرکت کردم. شب در رُم ماندم و صبح بعد به طرف نیویورک رفتم. یکشنبه ۲ ژوئن وارد نیویورک شدم (۱۲ خرداد). این سفر خیلی مسائل تازه در بر داشت، خوب و بد با هم بود. از ۲ ژوئن تا دهم ژوئن که اعلیحضرت همایونی به آمریکا تشریف فرما شدند من در نیویورک بودم. فقط یک روز به بُستن رفتم که محلی که قرار بود دکترای افتخاری از دانشگاه هاروارد به شاهنشاه تقدیم کنند، ببینم خدای نکرده محلّ خطری نباشد. مأموریت من در این مدت تماس گرفتن با خانواده کندی و مخصوصاً رابرت کندی بود. زیرا او بین جوانان وضع ممتازی داشت و چند تا از انتخابات [مقدماتی] primary را برده بود.

احتمال داشت کاندید حزب دموکرات بشود و بعد انتخابات را ببرد. در عین حال رابطه‌اش با شاهنشاه خوب نبود. من رفته بودم ترتیبی بدهم در این سفر ملاقاتی، تماسی، یا تفاهمی بلکه برقرار شود. اول اقدامی که شده بود این بود که در دانشگاه هاروارد که به شاهنشاه دکترای افتخاری تقدیم می‌شود، ژاکلین کندی دعوت بشود و باب مراوده و مذاکره باز گردد. ناگفته نگذارم که دو سال پیش که در رکاب شاهنشاه به آمریکا رفتم، اصرار می‌کردم که با خانواده کندی بعد از مرگ کندی ملاقات فرمایند. چون [لیندون] جانسون از این کار خوشش نمی‌آمد، قبول نفرمودند. ولی به نظرم کار خوبی نشد، چون اقداماتی که حالا داشتیم به عمل می‌آوردیم خیلی دیر بود. به اصطلاح معروف جوی پای گذار بود. به هر حال باید اقدام می‌کردیم و اتفاقاً ژاکلین هم قرار گذاشت در آن مراسم حاضر شود.

اما دو هفته که من در نیویورک بودم، اتفاقات عجیب افتاد، هم شخصی و هم غیر شخصی که چه قدر حیرت انگیز است. از لحاظ کشور ما تشریف بردن شاهنشاه به اتیوپی بسیار مهم بود، ولی از آن مهمتر ملاقات غیر رسمی شاهنشاه در سر راه اتیوپی با ملک فیصل بود. به علت تشریف نبردن شاهنشاه به عربستان در ماه فروردین گذشته، به دلیل این که او از شیخ بحرین در اعلامیه رسمی حمایت کرده بود، روابط ما بسیار کدورت آمیز شده بود. ولی این توقّف یک ساعت و نیم در فرودگاه جده تمام مسائل را حلّ کرد و راه را برای یک مسافرت رسمی دیگر هموار ساخت. همکاری عربستان سعودی برای ما در خلیج فارس بسیار حیاتیست و همکاری ما هم با آنها برای آنها اهمیت حیاتی دارد. شاهنشاه بعد از آن جا به مسافرت رسمی به اتیوپی تشریف بردند [و] از آن جا به رم آمدند. شهبانو را در رم گذاشته و روز دهم ژوئن وارد نیویورک شدند.

اما برای من دو اتفاق عجیب در این مدت در نیویورک روی داد که اولی شخصی ولی عجیب نبود بلکه احساسات مرا جریحه دار ساخت که هرگز هم التیام نخواهد پذیرفت. آن این است که ورود خودم را به نیویورک به دوستم خبر نداده بودم. وقتی به او تلفن کردم، بی نهایت خوشحال شد و اصرار ورزید که فوری به منزلش بروم و او را برداشته به هتل خودم بیاورم که آن یک هفته را با هم به خوشی زندگی کنیم. وقتی منزلش رفتم، در حمام بود. در این ضمن تلفن زنگ زد و من با کمال تعجب دیدم تلفن از پاریس است. به او که گفتم، بسیار ناراحت شد، ولی ناچار با کمال ناراحتی با آن طرف در پاریس گفت و گو کرد. معلوم شد از من رودریاستی دارد. به حدّی ناراحت شدم که تمام نیویورک دور سرم چرخید. بعد هر قدر خواست اصلاح کند، نشد. می‌خواستم او را ترک کنم، آن قدر گریه کرد که منصرف شدم. ولی به هر حال تمام برنامه خوش گذرانی به هم خورد. من و او هر دو ناراحت بودیم و تمام مدتی که با هم بودیم، دیگر آن روابط سابق نبود. به او گفتم، فعلاً از لحاظ یک دختر خوشگل با تو هستم، نه آن دوست که در مخیله‌ام درست کرده بودم. خیلی خواست اصلاح کند، اما ممکن نشد. من هم البته این قدر احمق نیستم که تصور کنم یک دختر خوشگل را در نیویورک بدون آن که دوست دیگری بگیرد، به عنوان این که دوست من است، می‌توان نگاه داشت و چنین انتظاری هم نداشتم. ولی در لحظه‌ای این امر

به حقیقت پیوست که به هیچ وجه موقعیت نداشت و مثل ضربه سهمگینی بود که بر هر دو وارد آمد. باری بگذرم. یک شعر بلوچستانی را این جا بنویسم و تمام کنم. قبلاً باید بگویم در بلوچستان درختهای انجیر هندی را که از شاخه‌ها ریشه به زمین می‌فرستد و در اغلب نقاط جنوبی هست، درخت مکر زن می‌گویند و شعری در این باره دارند:

درخت مکر زن صد ریشه دارد      فلک از مکر زن اندیشه دارد

روز [پنجم]<sup>۳۰۱</sup> ژوئن صبح زود برخاسته بودم که با سفیر خودمان، [هوشنگ] انصاری و نمایندگان CIA و FBI به بُسْتَن برویم و کمبریج<sup>۳۰۲</sup> را بازدید کنیم که احتیاطهای لازم به عمل آید. در حمام بودم که دوست من که با من خوابیده بود، با آن که خیال می‌کردم خواب است، با عجله در حمام را زد. معلوم شد وقتی من بیدار شده بودم او هم بیدار شده بود و تلویزیون را باز کرده گوش می‌داد و منتظر بود که بعد با من صبحانه بخورد. در این ضمن شنیده بود که رابرت کندی را در لوس آنجلس ترور کردند. سبحان‌الله! و چون می‌دانست که من با او کار دارم، این خبر را با عجله در حمام به من داد. معلوم شد یک عرب اردنی مهاجر به نام سیرهان در هتل آمباسادور لوس آنجلس که کندی آن جا جشن پیروزی [انتخابات مقدماتی] primary کالیفرنیا را برپا کرده بود، در راهروی آشپزخانه به علت این که کندی از جهودها طرفداری کرده است، او را ترور کرده است. گلوله در مغز او مانده و حالش وخیم است. من البته برنامه مسافرت را قطع نکرده، به بوستون رفتم. ولی فردای آن روز کندی درگذشت و پس فردای آن روز از همان هتل خودم، والدورف آستوریا، شاهد تشییع جنازه او بودم (چون سناتور نیویورک بود). العظمت للله و سبحان‌الله.

همه شب سر جنگ و تاراج داشت      سحرگه نه تن سر، نه سر تاج داشت

از اقبال ارباب خودم تعجبها کردم. شکر خدا را هزار بار به جا آوردم. در این تردید نیست که اربابم مأموریت خدایی برای نجات مردم ایران دارد و خداوند او را نگاه می‌دارد. درست

<sup>۳۰۱</sup> در یادداشت علم تاریخ ذکر نشده است.

<sup>۳۰۲</sup> منظور شهر کمبریج در کنار بوستون، محل اصلی دانشگاه هاروارد است.

است که انتخاب کندی ما را متزلزل نمی‌کرد، ولی ممکن بود اشکالات بی‌جهتی فراهم بیاورد و به این جهت در آستانه انتخابات آمریکا، مسافرت مسکو را فکر کرده بودیم که به موقع بتوانیم دندانی، اگر لازم باشد، به او نشان بدهیم. به هر حال شاهنشاه عصر دهم [ژوئن] وارد نیویورک شدند. با آن که سفر غیر رسمی و فقط به علت تقدیم دکترای افتخاری دانشگاه هاروارد بود، ولی همه جور احترامات عمیق به جا آمد و [لیندون] جانسون سنگ تمام گذاشته بود. شب در نیویورک در حضور شاهنشاه تنها بودیم و کاملاً خوش گذشت. خیلی دیر وقت خوابیدیم و بعد من کار زیاد داشتم، تقریباً تا صبح نخوابیدم. صبح شاهنشاه رؤسای مهم جراید مهم آمریکا و صنایع آمریکا را به حضور پذیرفتند و اوضاع ایران را برای آنها تشریح کردند. حقیقتاً از تحسین نتوانستند خودداری نکنند. من حضور داشتم. ناهار را شاهنشاه در سازمان ملل با اوتانت میل فرمودند. من هم بودم. بعد از ظهر به واشینگتن رفتیم، تقریباً تشریفات تمام رسمی بود. شام پیش جانسون خوردیم. فوق العاده عالی بود، فقط برنامه رقص را به علت فوت کندی موقوف کرده بودند. بعد از شام شاهنشاه با جانسون دو ساعت مذاکره کردند، به تنهایی. مطالبی که مورد مذاکره قرار گرفت و شاهنشاه به من فرمودند از این قرار بود:

۱- Tour d'horizon [بررسی کلی] دنیایی مخصوصاً خاورمیانه و خاور دور؛

۲- خریداری اسلحه و طیاره از آمریکا؛

۳- دریافت اعتبار به این منظور؛

۴- درخواست سرمایه‌گذاری آمریکایی در ایران؛

۵- ترتیب فروش نفت ایران به شرکتهای آمریکایی و خریداری وسایل نظامی از شرکتهای آمریکایی در قبال آن.

سر شام نطق بسیار مهمی در تجلیل از شاهنشاه و پیشرفت و انقلاب ایران، جانسون ایراد کرد که با عدد و رقم بود و حقیقتاً مایه سرافرازی هر ایرانی می‌شد. شاهنشاه هم جواب بسیار عالی فی البداهه فرمودند که عالی بود. از جانسون هم تجلیل بزرگی کردند، به این معنی که فرمودند، شما از جمله سیاستمدارانی هستید که هرگز فکر نکرده‌اید برای خودتان به قیمت احمق کردن مردم [چهره] "image" درست کنید. خیلی این حرف مؤثر شد. اولاً

نیش بسیار عمیقی به دو کندی مرحوم بود، یکی J.F. Kennedy که رئیس جمهور بود و کشته شد و دیگری روبرت کندی که هر دوی اینها حرفهای خیلی دور و دراز و [تخیلی] imaginatif می گفتند، از جهت آن که پیش مردم محبوب بشوند و برای خود [چهره] image بسازند. با آن که شاهنشاه فقط اشاره به خود جانسون فرمودند، ولی مطلب معلوم شد. تمام حاضرین نزدیک صد و بیست نفر به شدت دست زدند و اظهار احساسات گرم کردند. البته همه دوستان جانسون بودند. من خودم که سر میز جانسون و پهلوی دست او نشسته بودم (به فاصله یک خانم، خانم مدعی العموم کل)<sup>۳۰۳</sup> دیدم که در چشم او اشک جمع شد و فوق العاده تهییج شده بود. تمام مدعوین گیلساهای شامپانی خود را به سلامتی او بلند کردند. حقیقتاً عالی بود و شاه مایه افتخار ماست.

روز ۱۲ ژوئن، صبح ملاقاتهای مفصلی شاهنشاه در Blair House<sup>۳۰۴</sup> با صاحبان صنایع و رئیس ستاد کل [ارتش] آمریکا و رئیس کل CIA مجدداً داشتند و ساعت ۱۲ مجدداً با جانسون ملاقات فرمودند. علاوه بر آن که همه جور وعده مساعدت داد، اعتبار خرید سالیانه ما را که هفتاد میلیون دلار بود، به صد میلیون افزایش داد.

ناهار را به Blair House برگشتیم. ناهار [را]<sup>۳۰۵</sup> با چند نفر آمریکایی و رئیس تشریفات کاخ سفید خوردیم.

در مورد انتخابات آمریکا مذاکره زیاد شد و نتیجه این بود که [ریچارد] نیکسون نامزد جمهوریخواهان و [هیوبرت] همفری نامزد دموکراتها خواهند بود.

بعد از ظهر به بُستن رفتیم. شب در بُستن کاری نداشتیم. دانشگاه شام داده بود که خوردیم و، خیلی بامزه، با تشریفات دانشگاهی بود و زود خوابیدیم. صبح، تشریفات تقدیم دکترای افتخاری (علوم انسانی)<sup>۳۰۶</sup> به شاهنشاه بود. من در این جا [تقدیر نامه] citation رئیس دانشگاه و نطق اعلیحضرت همایونی را که Legion خدمتگزاران بشر را پیشنهاد فرموده‌اند،

<sup>۳۰۳</sup> منظور Attorney General که در حقیقت برابر وزیر دادگستری است.

<sup>۳۰۴</sup> مهمانسرای ریاست جمهوری که تقریباً رو به روی کاخ سفید است.

<sup>۳۰۵</sup> در یادداشت «سر ناهار» نوشته شده است.

<sup>۳۰۶</sup> در یادداشت «انسانیت» نوشته شده است.

می‌گذارم. برای نطق شاهنشاه سیزده هزار نفر دانشجو واقعاً ابراز احساسات کردند. در این ضمن ده دوازده نفر هم بر علیه ما تظاهرات کردند که خیلی مضحک بود. دو نفر ایرانی، سه نفر مصری و هفت نفر آمریکایی بودند و عجیب بود که به آمریکاییها خبرهای مضحک معلوم شد داده‌اند. زیرا روی اعلانات آنها نوشته شده بود، شاه، چرا دانشگاه‌ها را بسته‌ای؟ در صورتی که در ایران یک دانشگاه هم بسته نبود. به هر حال آن قدر احساسات له زیاد بود که اینها خودشان خجالت کشیدند و رفتند.

ناهار این روز را هم دانشگاه داد، در موزه باستانشناسی. و باز شاهنشاه فی البداهه نطق عالی کردند. من شب پیش یعنی دیشب هر چه اصرار کردم فردا زره<sup>۳۰۷</sup> ضد گلوله بپوشند، شاهنشاه به من خندیدند و گفتند قرآن در جیب دارم، کافی ست. ماشاءالله از این اعتقاد. عرض کردم، به خدا قسم من هم معتقدم، ولی از قدیم گفته‌اند با توکل زانوی اشتر ببند. ولی گوش نکردند که نکردند و به حمدالله به خیر گذشت.

عصر حرکت کرده به سنت لوئیس [ایالت میسوری] رفتیم. این جا برای دیدن کارخانجات طیاره سازی فاتوم که عالیترین شکاریهای امروز دنیا را می‌سازند که در عین حال بمب افکن هم هست، رفتیم. از این شکاریها فقط به انگستان صد و پنجاه عدد داده‌اند و بر حسب امر صریح جانسون، ۶۵ عدد به ما می‌دهند. به علاوه یک صد نفر خلبان برای ما تربیت می‌کنند که بی سابقه است. بقیه طیارات را در ویتنام احتیاج دارند و به هیچ کس نمی‌دهند. سرعت آن دو برابر سرعت صوت است، یعنی دو هزار کیلومتر در ساعت.

شب در هتل بسیار عالی بودیم و چون کاری و برنامه [ای] نبود، قرار داده بودیم قدری خوش گذرانی بکنیم. دو دختر از نیویورک خواسته بودم آمدند، بسیار خوب بودند. ولی از عجایب دنیا این که یکی از آنها رفیق رابرت کندی مرحوم بوده است. نه او می‌دانست که پیش ما می‌آید و نه ما می‌دانستیم که چنین اتفاقی ممکن است هرگز پیش بیاید. آن قدر هم پیش او عزیز بوده که در مسافرتها انتخاباتی همراه او بوده است. و آن قدر هم به او وفادار بوده که ده شب پس از قتل او پیش ما آمده است. حقیقتاً دنیای عجیبی ست!

<sup>۳۰۷</sup> در یادداشت به اشتباه «ضریح» نوشته شده است.

صبح چهاردهم ژوئن به بازدید کارخانه هواپیما سازی رفتیم که در هر ماه پنجاه عدد فانوم می‌سازد و فروش سالیانه آنها ۲ میلیارد دلار است. اینها کلاهیک موشکهای کیهانی را هم می‌سازند. شاهنشاه با این طیاره پرواز کردند و یک ساعت طول کشید. دل برای ما باقی نماند. با آن که کمک خلبان همراه ایشان بود، ولی آن قدر این طیاره اسباب مختلف دارد که کوچکترین اشتباه ممکن است مشکلات عجیبی به بار بیاورد. مثلاً ممکن بود اگر اشتباهاً یک دکمه را فشار بدهند، خلبان با صندلی خودش و چتر نجات خودش به هوا بپرد و شاهنشاه در طیاره تنها بمانند! باری در این جا حکایتی به خاطر آمد که برای شاهنشاه سر ناهار نقل کردیم. مظفرالدین شاه در سفری که به فرنگ رفته، با آب و تاب نقل می‌کند که کارخانه سنت اتین از بزرگترین کارخانجات اسلحه سازی فرانسه را بازدید کرده است. مقداری شرح و بسط می‌دهد که انسان خیال می‌کند البته برای ایران اسلحه زیادی خریداری کرده و در آخر همه این شرح و بسط هم می‌گوید دو عدد تفنگ شکاری خریداری شد. چه جور ایران را به سقوط کشاندند و تازه چنین سفری را با پول قرض از روسیه و گرو دادن گمرکات رفته است. ناهار در کارخانه خوردیم و ساعت بسیار قشنگی از طرف شاهنشاه به خلبانی که با معظم له پرواز کرده بود، دادیم. قیمت هر طیاره سه میلیون دلار است. وقتی نمونه آن را تقدیم کرد، من به شوخی گفتم کاش یک طیاره بزرگ را تقدیم می‌کردند. شب به شیکاگو رفتیم. شاهنشاه به دانشگاه شیکاگو سه میلیون دلار مرحمت کرده‌اند که مرکز ایران شناسی و کرسی زبان فارسی دایر کنند. [ریچارد دیلی]<sup>۳۰۸</sup> شهردار شیکاگو، که مرد خیلی ذی نفوذ و رئیس جمهور تراش است شرفیاب شد و مدتی شرفیاب بود. شب دانشگاه، در موزه باستانشناسی که اسبابهای زیادی از تخت جمشید و هم چنین از مصر دارد، مهمانی بسیار عالی داد و باز نطقهایی ایراد شد که شاهنشاه نطق قشنگی کردند. منجمله فرمودند، من امروز در یک دقیقه و نیم سی و شش هزار پا ارتفاع گرفتم و در همین مدت باز این فاصله را به زمین آمدم، اگر درست صحبت نکنم باید مرا ببخشید. منظورشان پرواز صبح بود.

<sup>۳۰۸</sup> ریچارد جوزف دیلی Richard Joseph Daley (۱۹۰۲-۱۹۷۶) از ۱۹۵۵ تا هنگام مرگ شهردار شیکاگو بود.

پسر او، ریچارد مایکل دیلی از ۱۹۸۹ تا ۲۰۱۱ شهردار شیکاگو بود.

صبح پانزدهم ژوئن در دانشگاه، کلنگ مرکز ایران شناسی را به زمین زدند. باز هم تظاهراتی از طرف عده خیلی معدود مرگب از عرب و ایرانی و آمریکایی، در حدود ده نفر، شد که اهمیتی نداشت و باعث خنده حاضرین شد. چون نطق شب قبل شاهنشاه و سؤال و جوابهای مفصلی که از اوضاع ایران شده بود همه را طوری روشن کرده بود که حرکات این احمقها خیلی بچه بازی می نمود. ایرانیها [ی] مقیم شیکاگو تظاهرات شاه پرستانه غریبی کردند و شاهنشاه به وسط آنها تشریف بردند که البته از لحاظ امنیتی بسیار خطرناک بود. عصر به نیویورک آمدم. شب بدون برنامه بودیم. قدری خوش گذرانی شد، ولی آن قدر خسته بودیم که همگی زود خوابیدیم.

صبح شانزدهم، شاهنشاه به دندانسازی تشریف بردند و معلوم شد که دندانهای معظم له بسیار خراب است. چون نمی توانستیم در نیویورک بمانیم، قرار شد به زوریخ برویم و در آن جا دکتر خوبی هست، معالجه نمایند. دندانهای شاهنشاه بدون کلسیم شده است و خیلی کار دارد تا اصلاح شود.

عصر شانزدهم حرکت کردیم و صبح هفدهم ساعت ۹ صبح وارد رم شدیم. عبور از اتلانتیک با [هواپیمای شرکت] پان آمریکن بود، ولی در داخل آمریکا طیاره بسیار عالی رئیس جمهور ما را به شهرهای مختلف می برد و یکی از محسنات آن ارتباط فوری و قوی با دنیا بود زیرا همه جا شاهنشاه در بین راه با علیاحضرت شهبانو صحبت می کردند. روز هفدهم ژوئن در رم، پس از آن که قدری استراحت کردیم، [کنستانتین] پادشاه بلاتکلیف یونان، برای صرف ناهار حضور شاهنشاه در سفارت آمد. این بیچاره پس از آن که بر علیه رژیم نظامی یونان کودتا کرد و کودتا شکست خورد، مجبور شد از یونان خارج بشود. با آن که در قانون اساسی جدید مقام او حفظ شده، نمی تواند برگردد و نمی خواهد برگردد، تا فرجی دست دهد.

سر ناهار شهبانو مرا دیدند. فرمودند، آن قدر بیچاره و مفلوک هستی که اصلاً تو را نمی شناسم. درست می فرمودند، واقعاً خسته و بیچاره بودم، چون ظرف یک هفته شبی بیش از سه ساعت نخوابیده بودم. شاهنشاه خیلی اظهار مرحمت فرمودند و به شهبانو فرمودند،



نمی‌دانید علم چه قدر زحمت کشید. در حقیقت خستگی از تن من رفت. شب را هم اجازه گرفتم و شرفیاب نشده خوابیدم.

صبح ۱۸ ژوئن ۱۹۶۸ در رکاب شاهنشاه از رم به زوریخ رفتیم. علیاحضرت شهبانو را در رم گذاشتیم که دو روز بعد به مراکش تشریف ببرند و بعد شاهنشاه به معظم لها ملحق بشوند. چون سفر غیر رسمی است و وقتی پادشاه مراکش به تهران آمد، خواهش کرده بود شاهنشاه و شهبانو برای استراحت تشریف ببرند. شهبانو هم اظهار علاقه کرده بودند که تمام مراکش را ببینند. چون شاهنشاه [همه کشور را در] سفر رسمی قبل دیده بودند، بنا بر این رفتن شهبانو زودتر لازم بود. در ضمن ما هم در سویس چند روزی آزادی به دست می‌آوردیم. کارها رو به راه و به همین صورت عمل شد.

در اتومبیل که از سفارت به فرودگاه می‌رفتیم من تنها در رکاب بودم و شاهنشاه شخصاً ماشین می‌رانند. به من فرمودند، احساس می‌کنم سوزشی در مجرای ادرار دارم. عرض کردم، بی جهت به خود زحمت می‌دهید و فکر می‌کنید. همیشه این افکار را دارید. پارسال هم در بابل همین مطلب را می‌فرمودید با آن که با هیچ کس جز خانواده نبودید. فرمودند، اتفاقاً آن صحیح بود زیرا بعضی امراض قارچی بود، حالا هم ناراحت هستم. من قدری شوخی کردم، ولی دیدم بسیار ناراحت هستند.

به هر صورت به زوریخ وارد شدیم. بعضی معالجات احتیاطاً شد و فوری هم نتیجه داد و خیالشان راحت شد. یعنی من فکر می‌کنم اساساً چیزی نبود. به هر صورت سه روز در زوریخ بودیم، بسیار خوش گذشت. [اردشیر زاهدی] وزیر خارجه ترتیب کارهای آن جا را داده بود. دندانهای شاهنشاه هم تا حدی معالجه شد. بعد شاهنشاه به مراکش تشریف بردند که دو روز بمانند و مجدداً برای ادامه معالجه مراجعت فرمایند. من دیگر اجازه گرفتم به ژنو رفته از آن جا به تهران رفتم و روز ۲۳ ژوئن وارد تهران شدم. شاهنشاه ۲۵ [ژوئن] وارد شدند.

(این یادداشتهای متفرقه کرده بودم. بعد فرصت پیدا شد که از ۳ تا پنجم تیر ۱۳۴۷ با زن و دخترم برای استراحت به نوشهر بروم، از روی یادداشتهای این خاطره را نوشتم).

چهارشنبه ۱۳۴۷/۴/۵

پس از یک مسافرت ۲۳ روزه وارد ایران شدم. از زوربخ پرواز کردم وارد شدم. دو روز قبل از تشریف فرمایی شاه است.

پنجشنبه ۱۳۴۷/۴/۶

به کارهای جاری گذشت. فقط مطلب مهم استدعای شرفیابی سفیر شوروی بود که استدعا کرده بود قبل از شرفیابی [طاهر یحیی]<sup>۳۹</sup> نخست وزیر عراق باشد. تلگرافاً عرض کردم. تصویب فرمودند.

جمعه ۱۳۴۷/۴/۷

والاحضرت همایونی را زیارت کردم. به کاخها سرکشی دقیق کردم که معایی در کار نباشد. تلگرافی عرض کردم، کاخ نیاوران برای توقف شاهنشاه در نظر گرفته شده، سعد آباد و شهوند حاضر نیست. امروز شنیدم سگ شهبانو در رودخانه سعد آباد غرق شده است. خیلی ناراحتی خواهد داشت.

شب ساعت ۱۰ شاهنشاه وارد شدند. سلامت و خوب بودند، خوشحال هم بودند. شهبانو استنکاف کردند با هلیکوپتر در شب پرواز کنند. به این جهت من در رکاب آمدم. مدتی صحبت شد تا شهبانو با اتومبیل به نیاوران رسیدند. شاهنشاه از هر حیث خوشحال بودند. شهبانو به محض ورود سراغ سگ خودشان را گرفتند. عرض شد، در سعد آباد است. نخواستیم روز اول ورود ناراحت بشوند. تا ببینیم فردا چه پیش خواهد آمد.

شنبه ۱۳۴۷/۴/۸

صبح مطابق معمول به پذیراییها و کارهای جاری رسیدم. بعد شرفیاب شدم. در شرفیابی نامه‌های متعددی که در باره نطق شاهنشاه در هاروارد رسیده بود، به نظر مبارک رساندم و

<sup>۳۹</sup> طاهر یحیی (۱۹۱۳-۱۹۸۶)، یکی از افسران ارتش عراق، از ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۵ و سپس برای مدت کوتاهی در ۱۹۶۷-۸ نخست وزیر بود.

ضمناً عرض کردم که خیلی کوتاهی کردیم که نطق در مجلات Newsweek , Times در نیامد. مطالب دیگری عرض کردم راجع به مسافرت مسکو. تصمیم اتخاذ شد که پانزدهم شهریور باشد. بعد سفیر شوروی شرفیاب شد.

سپس [طاهر یحیی]، نخست وزیر عراق، به اتفاق نخست وزیر ایران، هویدا، شرفیاب شدند. من نبودم، ولی سر ناهار که [نخست وزیر]<sup>۳۱۱</sup> عراق شرفیاب بود حاضر بودم. شاهنشاه مطلب عجیب و بزرگی به او فرمودند. فرمودند، ما از شما هیچ انتظاری نداریم و هیچ چیز هم نمی‌خواهیم به شما تحمیل نکنیم. فقط می‌خواهیم که یک سیاست مستقل ملی داشته باشید. این برای ایران کافی است (کنایه به نفوذ شوروی و مصر و حتی نفوذ کهنه انگلیس در عراق بود). برای این که بلافاصله هم فرمودند، مثلاً در خلیج فارس فکر نکنید بتوانید جای سیاست کهنه انگلیس را بگیرید. او بیچاره جوابی نداشت که بگوید، فقط گفت ما امانت دار مردم هستیم و جز این نمی‌توانیم بکنیم. سر ناهار [محمد حسین آل یاسین]، سفیر عراق، به حال سگته غش کرد، خیلی ناراحت شدیم. ولی بعد حالش خوب شد.

بعد از ظهر در رکاب علیاحضرت اردوی شش هزار نفری دختران پیش آهنگ را بازدید کردیم، خیلی خسته شدیم. سر شام بودم. صحبت مهمی نشد، فقط با علیاحضرت صحبت کردم که در مرداد ماه به کردستان تشریف ببرند. در منزل تا یک صبح کار کرده‌ام و حالا مثل مرده هستم.

یکشنبه ۱۳۴۷/۴/۹

صبح کارهای جاری را رسیدم، بعد شرفیاب شدم. شاهنشاه سر حال نبودند، علت را ندانستم. دائماً اظهار کسالت می‌فرمودند. به نظرم از تبلیغات ما در آمریکا ناراضی بودند. حق هم دارند، زیرا فکر بلند لژیون صلح جهانی را راکفلر دزدیده و به نام خودش قالب زده است.<sup>۳۱۱</sup> بعد چندین ساعت به کارهای دانشگاه پهلوی رسیدم. خیلی آبرومند شده است.

<sup>۳۱۱</sup> در یادداشت «سفیر عراق» نوشته شده، ولی روشن است که مهمانی به افتخار نخست وزیر عراق بود.

<sup>۳۱۱</sup> این جمله نامفهوم است. اگر منظور سپاه صلح باشد، برپایی آن هفت سال پیش از این تاریخ است و ربطی به راکفلر نداشت. در زمان این یادداشت نیز نلسون راکفلر چیزی پیشنهاد نکرده بود.

بعد از ظهر به عید تاج گذاری پاپ رفتم، چون وزیر دربار او حاضر در تمام جشنهای ملی ما می شود و به سفارت ما می رود. شب سر شام بودم. بعد تا نصف شب کار کردم. حالا مثل مرده هستم.

انتخابات مرحله دوم فرانسه امروز تمام می شود، دوگل قطعاً می برد. در انتخابات مرحله اول که اکثریت تام شرط است ۱۵۰ کرسی را طرفداران دوگل در مقابل ۸ کرسی مخالف برده اند. در این انتخابات صد رأی کفایت می کند که اکثریت قاطع در مجلس داشته باشد. ولی به نظر می رسد که بیشتر خواهد بود چون مردم از کمونیستها خیلی وحشت زده شده اند. به علاوه انگلیس و آمریکا هم به دوگل کمک می کنند. روسها هم زیاد مخالفتی با او ندارند و کمونیستها در تظاهرات، دستور ترمز کردن داده اند.

دوشنبه ۱۳۴۷/۴/۱۰

امروز دو موضوع مهم در جهان اتفاق افتاده است، یکی پیروزی مطلق دوگل در انتخابات فرانسه است که من مقایسه آن را با انتخابات پیشین فرانسه در زیر می آورم:

مجلس جدید	مجلس پیشین	احزاب
۳۵۷	۲۴۲	دوگلیستها به اضافه نماینده جمهوریخواهان مستقل
۳۳	۷۳	کمونیستها
۵۷	۱۲۱	فدراسیون چپ
۲۹	۴۱	میانه روها
۱	-	افراطی چپ
۲	-	سایر گروه های چپ
۸	۱۰	گروه های راست

بدین ترتیب دوگلیستها<sup>۳۱۲</sup> ۱۱۵ نماینده بیشتر به دست آوردند در حالی که کمونیستها ۴۰ نماینده و فدراسیون چپ ۶۴ نماینده از دست دادند. این بزرگترین اکثریت قاطع یک مجلس یا یک سیاستمدار بعد از جنگ جهانی دوم است و به نظر می‌رسد که دوگل از این پیروزی به جای آن که سرمست شود، مردم را بیشتر به حساب خواهد گرفت. به علاوه رفرمهای تازه پیشنهاد خواهد کرد که چپها را به این وسیله به کلی از صحنه سیاسی فرانسه دور سازد، یعنی دیگر دستاویزی برای آنها باقی نماند. همین کاری که شاهنشاه ما کرده است.

موضوع مهم دیگر قرارداد منع گسترش سلاحهای اتمی است که امروز بنا به پیشنهاد وزارت خارجه روسیه شوروی، بین انگلیس و روسیه و آمریکا امضا شد. هنگام امضای آن رؤسای کشورهای بزرگ شوروی و آمریکا اظهار امیدواری کردند که در ساختن این سلاحها و هم چنین اسلحه ضد آن که متضمن مخارج هنگفت است، نیز محدودیت قائل شوند. این یک قدم بزرگ در راه صلح جهانی است و دومین قدمی است که پس از منع آزمایشهای اتمی در جو زمین از طرف قدرتهای بزرگ در راه صلح برداشته می‌شود. آن قدم به وسیله [جان] کندی و [نیکلای] خروشچف برداشته شد. ترس از قدرت تخریبی این سلاحها بالأخره دول بزرگ را مجبور به برداشتن این قدمها می‌کند. به علاوه مخارج سنگین که به خصوص اسلحه ضد موشک بر می‌دارد، سرسام آور است. یعنی برای یک قسمت آمریکا بیش از صد هزار میلیون دلار است. به علاوه هر دو قدرت بزرگ می‌خواهند به این وسیله‌ها یک [هدف مشترک] *cause commune* بر علیه چین کمونیست به طور ضمنی داشته باشند که بعدها بتوانند به این وسیله و به بهانه این که او نسبت به این قراردادهای انسانی متجاوز خواهد بود، بر او بتازند، و حق هم دارند.

صبح پس از انجام کارهای معمولی شرفیاب شدم. شاهنشاه تلگراف تبریکی به ژنرال دوگل و تبریک گرمی به مناسبت روز استقلال آمریکا که پس فرداست، به واشینگتن مخابره فرمودند. بقیه روز به انجام کارهای جاری گذشت.

<sup>۳۱۲</sup> در یادداشت ۱۱۳ نوشته شده است.

راجع به انتخابات فرانسه بد نیست پیش آمد کوچکی را این جا بنویسم که حکایت از این پیروزی بزرگ می‌کرد. یکشنبه قبل، یعنی درست ده روز پیش که شاهنشاه از زوریخ به مراکش رفتند، اجازه گرفتم برای استراحت دو سه روزه‌ای که خیلی طرف احتیاج من بعد از خستگی مفرط آمریکا بود، ماندم. یک دختر فرانسوی همراه من بود. شب و روز یکشنبه را می‌خواستم کاملاً استراحت و تفریح بکنم ولی با کمال سماجت از من بلیت طیاره گرفت که صبح یکشنبه بروم به فرانسه در حوزه خودش رأی بدهد (در دور اول). به علاوه پدر و مادرش را وادار به رأی دادن بنماید و برگردد. همین کار را کرد و رفت به دوگل رأی داد و عصر برگشت. می‌گفت حالا صحبت کشور است، صحبت شخص نیست. وطن در خطر است. من واقعاً به این دختر که دوست من هم نبود و فقط به زیبایی او علاقمند بودم، به اخلاقی سجده کردم. وقتی برگشت، بر پای او بوسه زدم و مدتها گریستم. زیرا خیلی مشکوک هستم که در کشور ما چنین علاقه‌هایی پیدا بشود. البته علاقه بدون تردید هست، ولی آیا ما که مسؤول هیئت حاکمه هستیم، توانسته‌ایم چنان از خود گذشتگی از خود نشان بدهیم که مردم را این چنین شیفته وطن بکنیم؟

بس که در خرقة آلوده زدم لاف صلاح شرمسار رخ ساقی و می‌رنگیم

به هر حال تجربه عجیبی در زندگی من بود که البته هرگز دیگر چنین پیش آمدی را شاید نبینم.

سه شنبه ۱۳۴۷/۴/۱۱

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. خاطر شاهنشاه از سیاست مزورانه انگلیس با مصر و خلیج ناراحت و مکذّر بود. اوامری فرمودند که انجام دهم. هم چنین آمریکاییها موتور هلیکوپترهایی [را] که از ایتالیا خریده‌ایم، نمی‌دهند. از آن بابت هم عصبانی بودند.

بعد به کارهای جاری و قانون استخدام دربار رسیدم. عصری یک نفر انگلیسی پیش من آمده بود که مصریها می‌خواهند لوله نفتی از خلیج سوئز به اسکندریه بکشند، خوب است ایران شرکت بکند. گفتم با مصر رابطه نداریم. گفت، از لحاظ تجارتنی موضوع را مورد

بررسی قرار بدهید. البته می‌دانم پیشنهاد او از چه جهت است. آمریکاییها و انگلیسیها میل دارند کانال بسته بماند برای این که کشتیهای روسی نتوانند به دریای احمر و یمن جنوبی و سواحل شرقی آفریقا دسترسی پیدا کنند. ولی به نفت احتیاج دارند و میل دارند این لوله را بکشند که حمل نفت آسانتر باشد تا این که در اطراف آفریقا دور بزنند. امروز ممالک اروپایی (بازار مشترک) به طور کلی گمرک بین خودشان را برداشتند، ولی دوگل برای حمایت صنایع فرانسه می‌خواهد محدودیتهایی در این کار قائل بشود.

#### چهارشنبه ۱۳۴۷/۴/۱۲

صبح [شیخ یوسف الفوزان]، سفیر عربستان سعودی، دیدنم آمد. از این که شاهنشاه سر راه حبشه (اتیوپی) با ملک فیصل ملاقات فرموده‌اند، خیلی خوشحال بود. تقاضا داشت پانزده نفر دانشجوی دیگر در دانشگاه پهلوی از آنها بپذیریم.

بعد شرفیاب شدم. گزارش کتبی سفیر آمریکا را در مورد موتور هلیکوپترها تقدیم کردم. ملاحظه فرمودند. فرمودند، ایتالیاییها هم که دیروز پیش من بودند اطمینان دادند تأخیری نخواهد شد. بعد فرمودند، خیال کرده‌ام همه رؤسای دانشگاه‌ها وسط تابستان استعفا بدهند که اشخاص دیگری را انتخاب کنم. عرض کردم، عیبی ندارد. چون خودم رئیس دانشگاه پهلوی هستم، نتوانستم حرفی بزنم. ولی در قسمتهای قبل نوشتم که هر کجا در آمریکا رفتیم، از دانشگاه پهلوی که تنها دانشگاه به معنی واقعی است، در حضور شاهنشاه بحث شد. حتی در مهمانی کاخ سفید [لیندون] جانسون از دانشگاه پهلوی صحبت کرد. باز هم در قسمتهای قبل نوشته‌ام که الملک عقیم.

بقیه روز به کارهای جاری گذشت. بعد از ظهر ساختمان پرورشگاه اطفال بزه کار که به همت شهبانو در کن ساخته شده، توسط اعلیحضرتین افتتاح شد. شاهنشاه سرحال بودند. سر شام بودم. فرمودند، فردا بعد از ظهر گردش برویم. هوا قدری گرم شده.

#### پنجشنبه ۱۳۴۷/۴/۱۳

صبح کار مهمی نبود، شرفیاب نشدم. بعد از ظهر در رکاب مبارک گردش رفتیم. ضمن

گردش راجع به استادی که [فضل الله رضا] رئیس جدید دانشگاه آریامهر، از آن جا اخراج کرده است، فرمودند، سؤال کن چرا چنین کاری کرده است. در صورتی که هم آن استاد و هم خود رئیس دانشگاه را ما تعیین کرده بودیم، حق نداشت چنین کاری بکند. عرض کردم، وقتی رئیس دانشگاه انتخاب می فرمایید، این مسائل حق مسلم اوست، نباید مؤاخذه بشود. از این عرض من به هیچ وجه خوششان نیامد، ولی چیزی نفرمودند.

دکتر غلامحسین مصدق،<sup>۳۱۳</sup> پسر دکتر [محمد] مصدق، نخست وزیر معروف که باعث دوری شاهنشاه از کشور شد که به رم تشریف بردند، بعد کودتای [سپهبد فضل الله] زاهدی باعث مراجعت شاهنشاه شد، امروز تقاضایی کرده بود که یک قطعه زمین در کنار دریای شمال به رایگان به او مرحمت شود.<sup>۳۱۴</sup> خیلی باعث تعجب بود. عرض کردم، تعجب ندارد، اینها احساس می کنند که از بین رفته اند. به هر صورت شاه دریا دل است. امر فرمودند هر قدر هم قیمت آن باشد، مانع ندارد، بدهید! خیلی این همت را استودم، البته نه به زبان، بلکه با قلب.

امروز، روز استقلال آمریکا بود. [لیندون] جانسون نطق مهمی راجع به مسائل داخلی ایراد کرد. از آن جمله مسئله محدود کردن اسلحه در دست افراد بود.<sup>۳۱۵</sup> ولی لحن نطق جانسون خیلی امید بخش بود.

بازی روسها عجیب است. امروز ناصر به مسکو می رود. وزیر خارجه اش، [محمود ریاض]، در حینی که او در حال پرواز است، در استکهلم پایتخت سوئد اظهار می دارد که لحن تبلیغاتی اعراب به این که اسرائیل را از صفحه گیتی پاک می کنم به کلی ناصحیح بوده است. واقعاً مردمی به این وقاحت نمی شوند. یکی نیست بگوید پدر سوخته، این حرف را که

<sup>۳۱۳</sup> دکتر غلامحسین مصدق (۱۹۹۰-۱۹۰۶)، جراح، فرزند ارشد دکتر محمد مصدق بود.

<sup>۳۱۴</sup> شاه زمینهای وسیعی را در مازندران و گرگان به ارث برده بود که سازمانی به نام «املاک پهلوی» مسؤول اداره آن بود. پاره ای از این زمینها گاهی به فروش می رفت و یا به تصویب شاه به رایگان به اشخاصی واگذار می شد.

<sup>۳۱۵</sup> منظور محدود کردن خرید آزادانه سلاح گرم در آمریکاست. یکی از گرفتاریهای جامعهی آمریکا، دسترسی افراد به انواع گوناگون اسلحهی گرم است. با همهی کوششی که از سوی چند رئیس جمهور شده، هنوز هم این امر به علت نفوذ لابی اسلحه سازان، آن چنان که باید سامان نیافته است.



شماها در دهان اعراب گذاشتید، حالا چرا این حرف را می‌زنید؟ جز این که معتقد بشویم سیاست روسها تغییر کرده است و آنها می‌خواهند با اسرائیل و آمریکا لاس بزنند و این بدبختها هم که صد در صد در چنگال روسها هستند، چاره ندارند [مگر این] که آن چه در سابق ریده‌اند حالا مجدداً با دهان مبارک بخورند. خاک بر سر سیاست متکی به غیر و زنده باد سیاست مستقل شاه که امروز تلگرافی به این مضمون به جانسون مخابره می‌کند، در عین آن که برنامه مسافرتش را به مسکو داریم تنظیم می‌کنیم.

تلگراف شاهنشاه به جانسون: ۳۱۶

در گردش بعد از ظهر اتفاق بدی افتاد که نمی‌توانم بنویسم. خلاصه این که تا حالا که ساعت دو صبح است گرفتارمان کرد. حالا به حمدالله رفع شد. شرفیاب شدم، گزارش عرض کردم. شاهنشاه راحت شدند. من هم در منزل مثل مرده آمده‌ام که بخوابم.

جمعه ۱۳۴۷/۴/۱۴

صبح در منزل استراحت کردم. هوا برای سواری مناسب نبود. در عوض مقداری شنا کردم. سر ناهار شرفیاب شدم. سر شام هم بودم. قبل از شام مقداری در خصوص ناراحتی گردش دیروز صحبت شد، سخت متأثر هستند و نمی‌خواهند اظهار بفرمایند. من هم ناراحت شدم از ناراحتی شاهنشاه، ولی موضوعی مربوط به خودشان است، نمی‌توان مداخله زیاد کرد. راجع به نطق [لئونید] برژنف و [جمال] عبدالناصر در مسکو فرمودند، برژنف قول صریح کمک داده است و ناصر هم با آن که تقاضای صلح دارد، برای تقویت قوای نظامی خودش اظهار اطمینان کرده است و گفته است اسرائیل باید عقب نشینی کند و این حرفها خلاف حرفهای وزیر خارجه اوست که پرریوز گفته بود. عرض کردم، اینها نطق است و تبلیغ، باید ببینیم در عمل چه پیش می‌آید.

با زوریخ با تلفن صحبت کردم که حال والاحضرت شهناز را از اردشیر [زاهدی] پرسیم. حالشان خوب نبود، بی نهایت ناراحت هستیم. به شاه عرض نکردم. والاحضرت دو روز پیش سینوزیت خود را عمل کرده‌اند.

\*\*\* این قسمت از صفحه سفید مانده. گویا علم می‌خواسته بعداً آن را پر کند ولی فراموش کرده است.

شنبه ۱۳۴۷/۴/۱۵

صبح به کارهای جاری رسیدم. هم چنین بعد از ظهر بیش از پنجاه نفر [را] ملاقات کردم، به طوری که امشب احساس درد گلو می‌کنم و به کلی خسته و وامانده هستم. صبح در ساعت مقرر شرفیاب هم شدم. تمام کارهای جاری بود که عرض کردم. هم چنین برای تعیین رؤسای دانشگاه‌ها مدتی مذاکره شد. شرفیابی من زیاد طول کشید، ولی مطلب اساسی نبود. کارهای اداری جاری بود.

سر شام بودم، صحبتی نشد، فقط خبر سلامتی و بهبود والاحضرت شهناز را به عرض رساندم. در شرفیابی صبح که اعلامیه مربوط به عمل جراحی شهناز را تقدیم داشتم، عرض کردم، اجازه فرمایید خطاب به ملت عزیز ایران باشد. فرمودند، این لوسگریها چیست؟ عرض کردم، لوسگری نیست. شما این اعلامیه را برای مردم می‌دهید. مردم هم که به اعلیحضرت علاقمندند، تا حدی که می‌دانند فعلاً بدون وجود شما نمی‌توانند زندگی کنند و راحت باشند. به چنین مردم علاقمندی چرا چنین خطابی نکنیم. آن هم از طرف اعلیحضرت که واقعاً مردم را هم دوست می‌دارید. باز هم زیر بار نرفتند و از احتجاج من هم خوششان نیامد.

یکشنبه ۱۳۴۷/۴/۱۶

امروز به قدری خسته هستم که قدرت نوشتن هم ندارم. تا حالا که یک صبح است [هوشنگ انصاری]، سفیر ما در واشینگتن، پیش من بود و صحبت می‌کرد. چه دل پر خونی از وزیر خارجه خودمان داشت.

صبح، شرفیابی به کارهای جاری گذشت. عصر هم [زوی دوریل]، سفیر غیر رسمی اسرائیل، پیش من بود (چون هنوز اسرائیل را نشناخته‌ایم). پیش بینی می‌کرد جنگ اعراب و اسرائیل در چهار سال دیگر غیر قابل اجتناب است، مگر آن که بین آمریکا و شوروی توافق کلی حاصل شود. ضمناً می‌گفت اظهارات [محمود ریاض]، وزیر خارجه مصر، را که گفته بود (در ممالک اسکاندیناوی صحبت کرده بود) که اسرائیل یک حقیقتی ست، باید آن را قبول کرد، رادیوی مصر و روزنامه‌های مصر اصولاً نگفتند. واقعاً سیستم حکومت

مضحکی است. صبح، فکر شاهنشاه ناراحت از وقایع گردش پریروز عصر بود. واقعاً مرد بزرگ و با وجدانی است. در این خصوص او امری به من داد که عصر اجرا کنم. به این جهت به مجلس جشن سنديکای کامیونداران در رکاب شاهانه رفتم.

دوشنبه ۱۳۴۷/۴/۱۷

صبح شرفیاب شدم، یعنی قبلاً به ملاقاتها رسیدم، بعد شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. چند فقره کار مهم راجع به آستان قدس رضوی بود، یعنی در کرمان مردم حقّه باز تمام دهات آستانه را خورده بودند. از روزی که من وزیر دربار شدم، تعقیب کردم به نتیجه رسید، دهات را پس گرفتیم. به عرض رساندم. خیلی خوشحال شدند. چند تلگراف و کاغذ خارجی توشیح شد، من جمله نامه تشکری به رئیس دانشگاه هاروارد.

عصری سواری رفتم. خیلی هوا داغ بود، هیچ مطبوع نبود. امشب شاهنشاه از کسالت والاحضرت شهنواز نگران بودند. تلفن کردم، به حمدالله خوب بود. امشب خبر رسید دولت لبنان تصمیم گرفته است بختیار (سپهد تیمور بختیار) را که شرح او را قبلاً نوشته‌ام، به ایران تسلیم کند، یعنی دادگاه رأی خودش را داد. حالا باید دولت تصمیم به استرداد او بگیرد.

اما خودم امشب ناراحتم، با آن که شام با مادرم خوردم. یکی دو فقره کاغذ بدون امضا رسیده است که نتیجه مستقیم شکست کار من در توزیع زمینها بین کارمندان است. حالا برای قانون استخدام تهدیدم می‌کنند. هر کاری بکنم باز عذّه‌ای ناراضی خواهند بود. اگر قدرت باشد، ناراضی سکوت می‌کند، ولی وقتی که شاهنشاه علاقه دارد دندان تیز نزدیکترین و صمیمیترین نوکر خودش را هم چنان که سابقاً نوشته‌ام بکشد، کارها از هم گسیخته می‌شود. علاوه بر این، دو نامه از دوستم رسید، آن هم ناراحتم دارد.

از همه بدتر، بعد از ظهر [سر دنیس رایت]، سفیر انگلیس، دیدنم آمد. گفت، فکر می‌کنم جزیره تنب را بتوانیم بدهیم، ابو موسی را نمی‌توانیم، زیرا خطّ میانه خلیج فارس از بالای آن می‌گذرد (در شمال آن). این هم دارد خفه‌ام می‌کند. قطعاً از لحاظ سوق الجیشی نمی‌خواهند ما تمام جزایر دهانه خلیج را داشته باشیم. یا باید جنگ کرد یا راه دیگری

اندیشید. راجع به فدراسیون شیوخ خوش بین نبود. گفتم بالأخره که بحرین را وارد کردید. گفت معلوم نیست.

سه شنبه ۱۳۴۷/۴/۱۸

صبح به کارهای جاری رسیدم. خانه‌هایی که برای کارمندان می‌سازیم، مورد بازدید قرار گرفت. بعد شرفیاب شدم. کارهای جاری عرض شد. برنامه مسافرت علیاحضرت شهبانو را به کردستان عرض کردم و برنامه شاهنشاه را در غیبت شهبانو نیز عرض کردم و مورد بررسی قرار گرفت. برنامه توقف مارشال ایوب خان را عرض کردم. هم چنین کارهای جاری به عرض رسید. موضوعاتی که سفیر انگلیس گفته بود، عرض کردم. خیلی متغیر شدند، حق هم داشتند.

ناهار در اداره خوردم. بعد از ظهر [به جلسه] هیئت امنای بنیاد رضا پهلوی که بورس به دانشجویان می‌دهد رفتم. عصر سفیر ما در واشینگتن این جا بود. جریان کارهای مدیر کل وزارت دفاع آمریکا را که برای انجام مراحل نهایی معامله اسلحه به تهران آمده است، گزارش داد که فردا به عرض برسانم.

شب مهمان داشتم، ولی به قدری روحاً کسل هستم که حدی بر آن متصور نیست. بعد از رفتن مهمانها دو ساعت کار کردم. حالا یک صبح است می‌خوابم.

چهارشنبه ۱۳۴۷/۴/۱۹

صبح مطابق معمول به پذیرایی و کارهای جاری رسیدم، بعد شرفیاب شدم. کارهای جاری و چند نامه و تلگراف به توشیح مبارک رساندم. راجع به خلیج فارس مذاکره کردم. چون دیشب باز وزارت خارجه ما اعلامیه داده بود که اگر فدراسیون با عضویت بحرین تشکیل شود، ما آن را نخواهیم پذیرفت، در صورتی که فدراسیون با عضویت بحرین در حال تشکیل است. به شاهنشاه عرض کردم، آنها عمل می‌کنند، ما اعلامیه می‌دهیم! این که درست نیست. به علاوه یک مرکز مطالعه وجود ندارد که ببینیم در مقابل هر عملی چه عکس العملی از طرف ما لازم است یا ما چه عملی باید بکنیم که آنها عکس العمل بکنند. مثلاً اگر

آنها به حرف ما در باره بحرین وقعی نمی‌گذارند، چرا ما جزیره ابوموسی را به تلافی نگیریم، ولو به زور باشد، تا آنها بیابند صحبت بکنند. یا چرا از اقلیت ایرانی بحرین صدایی در نیاید، خیلی به دقت به عرایض من گوش دادند. بعد فرمودند، آخر عمل ما هم معلوم نیست به کجا منتهی بشود. عرض کردم، صحیح است، ولی به هر صورت باید این مسائل، منجمله همین مسئله که عمل ما به کجا منتهی می‌شود، نیز مطالعه شود. فرمودند، فرض کن بحرین را هم به زور گرفتیم. هیچ حساب کرده‌ای با اکثریت عرب چه در دسر بی ربطی برای ما به وجود می‌آید؟ یعنی هم متجاوز شناخته شده‌ایم و هم یک تجاوز بی ارزش کرده‌ایم. عرض کردم، صحیح می‌فرمایید، حالا حتی اگر افغانستان را هم بگیریم، چیزی نیست که به درد ما بخورد و به عکس العملش بیارزد، ولی در مقابل ادعاهای خودمان می‌توانیم خیلی امتیازات بگیریم، تا ادعاها را ول کنیم. مثل این که عرایض خیلی جلب توجه کرد، ولی اوامری به من صادر نفرمودند، مگر بعداً به نخست وزیر بفرمایند. اما بعد که برنامه را برای مسافرت‌های آینده عرض کردم (برنامه‌ای که تشریفات پیشنهاد کرده بود)، خیلی بدون مقدمه عصبانی شدند و فحش به تشریفات دادند. مثل این که به من می‌فرمودند تو هم فضولی زیاد کردی. ولی من در عالم ارادتم ناچارم آن چه حس می‌کنم بازگو کنم. بقیه روز به کارهای جاری گذشت. عصر جلسه شورای فرهنگی سلطنتی را برای بررسی به تأسیس فرهنگستان که بعد از شاهنشاه فقید عملاً تعطیل شده بود تشکیل دادم. سر شام هم بودم.

پنجشنبه ۱۳۴۷/۴/۲۰

صبح به کارهای جاری برگزار شد. شرفیابی هم خیلی مختصر بود. دو سه تا نامه به [لیندون] جانسون و [کلارک کلیفورد Clark Clifford]، وزیر دفاع آمریکا، و [سلطان حسن]، پادشاه مراکش، توشیح فرمودند. بعد [آرمین میر]، سفیر آمریکا، با نماینده وزارت دفاع که جهت معامله اسلحه به ایران آمده است، شرفیاب شد و خیلی طولانی شد. دو ساعت شرفیاب بودند. بعد از رفتن آنها اوامری با تلفن به من فرمودند که اقدام نمایم، اقدام

کردم. از مسکو خبر رسید که ۲۴ سپتامبر برای تشریف فرمایی شاهنشاه مناسب است. عصری تصویب فرمودند.

امشب مهمانی [امیر عباس هویدا]، نخست وزیر، بود، بد نگذشت. شاهنشاه مقداری به مقلدی که ادای نخست وزیر و مرادر می آورد، خندیدند. برنامه مسافرت کردستان شهبانو را به عرض شهبانو رساندم. قرار شد ۱۵ مرداد حرکت کنیم. این تمایل شاهنشاه بود و بسیار خوشحال شدند که من این توفیق را حاصل کردم. فقط ناراحتی شاهنشاه از این است که من در رکاب شهبانو باید بروم. فرمودند، کارهای من ممکن است خوب برگزار نشود. عرض کردم، خودتان با شهبانو صحبت بفرمایید که از بردن من صرفنظر فرمایند. فرمودند، بینیم مصلحت هست یا نه. ساعت ۲ صبح می خوابم.

جمعه ۱۳۴۷/۴/۲۱

صبح شاهنشاه برای استراحت بیست روزه به نوشهر تشریف بردند. هوای تهران شدیداً غبار آلود بود و در مازندران باران می آید به این جهت تا سد کرج با هلیکوپتر و از آن جا با اتومبیل تشریف بردند. من در منزل به کارهای عقب افتاده رسیدگی کردم و به شنا و بطالت گذراندم. شام پیش مادرم بودم خیلی خوب بود.

از اخبار مهم جهان مراجعت تقریباً دست خالی ناصر از مسکو است. یعنی تقریباً حالا می دانیم که روسها مایل نیستند در خاورمیانه جنگ کنند. به ناصر فشار آورده اند به یک نحوی از راه صلح جویانه جلو بیایند. اما طریقه اش را نمی دانیم، ولی البته ظاهر قضیه غیر از این است، خیلی، اُشْتَلَم کرده اند. سفر ناصر که سه روزه بود، شش روز طول کشید. بعد هم به یوگسلاوی رفت و از آن جا به مصر. [سپهد تیمور] بختیار هم تحویل دولت ایران می شود. دولت لبنان موافقت کرد یعنی رأی دادگاه را تأیید نمود. ای کشته که را کشتی تا کشته شدی زار. فاعتبروا یا اولو الابصار!

شنبه ۱۳۴۷/۴/۲۲

صبح با هواپیما به رامسر رفتم و ترتیب پذیرایی از مارشال ایوب خان، رئیس جمهوری

پاکستان، را که جهت دیدار خصوصی با شاهنشاه به تهران می‌آید و دو روز مهمان ما در رامسر خواهد بود، دادم. عصری از رامسر به نوشهر رفتم و شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. راجع به خرید اسلحه [از] آمریکاییها، مخصوصاً رادارها، اوامری دادند که در تهران عمل کنم. شب به تهران برگشتم به قدری در تهران گرد و خاک و فضا غبار آلود بود که به زحمت روی فرودگاه مهرآباد نشستیم. شب به کارهای جاری رسیدم.

یکشنبه ۱۳۴۷/۴/۲۳

به کارهای جاری رسیدم. [طیب حسین]، سفیر پاکستان، دیدنم آمد و گفت چون هنوز کسالت قلبی مارشال ایوب خان به کلی مرتفع نشده، ترجیح می‌دهد در طیاره کوچک از تهران به رامسر نرود. فوری موضوع را با تلفن عرض کردم، اجازه فرمودند در تهران پذیرایی شود. کاخ شهوند را در نظر گرفتم و ترتیبات را دادم. هم چنین اجازه فرمودند به پاکستان و هند در خصوص سیلی که آمده است، اظهار همدردی بشود. با توشیح مبارک تلگرافات را مخابره کردم.

[رضا] فلاح راجع به شرکت فروش نفت ما به آمریکا که سابقاً در خاطرات سفر آمریکا شرح آن آمده است، تلگرافی کرده بود. فوری عریضه عرض کردم. الآن که نصف شب است جواب آمد که با نماینده آنها، General Electric، که آمده است، چه بگویم. این شرکت و شرکت آلن باید واسطه بشود که ما نفت زیادی خودمان را به شرکتهای تجارتنی آمریکا بفروشیم و از آنها جنس بخریم. اگر موفق بشویم کار بزرگی انجام شده است.

دوشنبه ۱۳۴۷/۴/۲۴

به کارهای جاری رسیدم. ترتیب کار General Electric را تا آن جا که می‌شد، دادم. دوست من وارد شد. هیچ ذوق و شوقی ندارم. به همان دلیل که ضمن خاطرات سفر آمریکا نوشته‌ام، آن وقت همه چیز من بود و حالا یک دختر خوشگلی است. دختر خوشگل هم فراوان است. به قول عشقی:

بهار بود و تو بودی و عشق بود و امید      بهار رفت و تو رفتی و هر چه بود گذشت

[ژنرال شارل] دوگل امروز کابینه‌اش را به ریاست کوو دو مورویل وزیر خارجه سابقش تشکیل داد و پمپیدو را که باعث همه این فتوحات بود کنار گذاشت. بعضی می‌گویند او را برای جانشینی خودش در نظر گرفته است، ولی ظن قوی این است که از قدرت پمپیدو اندیشناک شده باشد که الملک عقیم. مقاله خوبی در هرالذ تریبون را برای تاریخ در این جا می‌گذارم. حاکی از همین مضمون است.

سه شنبه ۱۳۴۷/۴/۲۵

امروز با دوستم گذراندم. فقط صبح سه ساعت کار کردم، بقیه روز با او بودم. متأسفانه آن هیجان سابق نیست، یعنی من آن را ندارم. نمی‌دانم فایده این زندگی چیست. امشب با آن که دوستم این جاست، او را تنها گذاشتم و در منزل کار کردم. [شاهزاده حسن]،<sup>۳۱۷</sup> ولیعهد اردن، با یک دختر پاکستانی نامزد شده است. از طرف شاهنشاه با توشیح همایونی، تلگراف تبریکی به ولیعهد مخابره کردم.

چهارشنبه ۱۳۴۷/۴/۲۶

امروز در حدود ساعت ۸ صبح در عراق کودتا شد. می‌گویند بدون خونریزی بوده است. [عبدالرحمن] عارف، رئیس جمهور، فرار کرد. امشب معلوم شد به استانبول و از آن جا به لندن رفته است. طاهر یحیی نخست وزیر نیز فراری است. اما هنوز از وضع او خبری نیست. [احمد] حسن البکر رئیس جمهور شد. این شخص به ظاهر بعثی است، ولی باطناً مرد میانه رو و طرفدار غرب است. گارد خود رئیس جمهور و نیروهای ارتشی در کودتا دست داشتند. مصر اصرار دارد که حسن البکر را طرفدار خود نشان بدهد، ولی ما خوب می‌دانیم

<sup>۳۱۷</sup> ملک حسین برادرش شاهزاده حسن را در ۱۹۶۵ به عنوان ولیعهد اردن برگزید، ولی در پایان عمر تغییر رأی داد و در ۱۹۹۹ پسر خویش، عبدالله (پادشاه کنونی)، را به این مقام انتخاب کرد. همسر حسن، ثروت اکرم‌الله، دختر محمد اکرم‌الله، نخستین وزیر امور خارجه‌ی پاکستان پس از استقلال است. شاهزاده حسن گرایش آزادیخواهانه‌ی چشمگیری دارد. در کنفرانس جهانی مذاهب در کیوتو (ژاپون)، در ۲۰۰۶، سران عرب را متهم به دزدیدن میلیاردها دلار ثروت مردم برای خرید سلاح به منظور جنگ با اسرائیل کرد در حالی که می‌دانند هرگز نمی‌توانند این کشور را شکست دهند.



که باطناً چنین نیست.<sup>۳۱۸</sup> چندی پیش روزنامه توفیق که فکاهی‌ست، کاریکاتور قشنگی چاپ کرده بود که وضع عراق را روشن می‌کرد. عکس یک مرد و زن عراقی را کشیده بود که زن داشت رختشویی می‌کرد و مرد آفتابه به دست به طرف مبال می‌رفت و به زنش سفارش می‌کرد اگر تا وقتی من در مبال هستم کودتایی اتفاق افتاد، در بزن و به من اطلاع بده! واقعاً وضع عراق بعد از کودتا [ی] ۱۲ سال قبل که بیچاره ملک فیصل<sup>۳۱۹</sup> و نوری سعید<sup>۳۲۰</sup> به آن وضع کشته شدند، به همین صورت در آمده است. البته سوریه هم همین طور است. امروز نامه‌ای از طاهر یحیی نخست وزیر پیشین داشتم که از هدیه‌ای که برای او فرستاده بودم اظهار تشکر کرده بود!

می‌گویند امشب [تیمور] بختیار را می‌آورند. من اطلاع صحیح ندارم و تحویل محبس می‌شود. همان محبسی که بیچاره‌ها را بی جهت گاهی شکنجه داده بود. البته ایراد این کار به ما هست که چرا آن وقت گذاشتیم این کارها بشود. ولی مرد فعال قابلی بود. در تعقیب کمونیستها کار می‌کرد و در ضمن بعدها معلوم شد که به نفع خودش هم مردم را آزار می‌دهد، یا می‌داده است.

امروز بعد از ظهر با دوست خودم سواری رفتم. دو ساعتی بسیار خوب گذشت، ولی آن حالت سابق را نداشتیم.

<sup>۳۱۸</sup> احمد حسن البکر، برخلاف روایت این یادداشت، بعضی معتقدی بود و چندان علاقه‌ای به غرب نداشت. از نخستین گامهای او پس از کودتا، ملی کردن نفت عراق بود. از این گذشته به اتحاد مصر و سوریه (جمهوری متحد عرب) با نظر موافق می‌نگریست و تا مدتی در اندیشه‌ی پیوستن به آن بود.

<sup>۳۱۹</sup> ملک فیصل دوم (۱۹۵۸-۱۹۳۵)، پسر عموی ملک حسین پادشاه اردن، نقش سیاسی عمده‌ای در تعیین سیاست عراق نداشت. به دنبال کودتای ژوئیه ۱۹۵۸، به همراه خانواده‌ی خود تسلیم و در هنگام خروج از کاخ سلطنتی، به دست افسری کشته شد.

<sup>۳۲۰</sup> نوری سعید (۱۹۵۸-۱۸۸۸)، از همان آغاز پیدایش دولت عراق، از مهره‌های سیاسی اصلی دوران نظام سلطنتی بود. از ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۸ چهارده بار نخست وزیر شد. از هواخواهان بی‌گفت و گوی نزدیکی با انگلستان و مراعات منافع این کشور بود و به همین دلیل نیز ملتون عراق از او سخت بیزار بودند.

پنجشنبه ۱۳۴۷/۴/۲۷

صبح برای عرض گزارش کارهای جاری به شمال رفتم. دوستم را همراه بردم. عصری شرفیاب شدم. سر شام بودم. روز جمعه ۲۸ برگشتم. خیلی خوش گذشت.

شنبه ۱۳۴۷/۴/۲۹

امروز ایوب خان، رئیس جمهور پاکستان، وارد شد. ظهر ناهار خصوصی بود. من سر ناهار بودم. در کاخ شهوند پذیرایی شد، بسیار آبرومند، که حتی شاهنشاه اظهار رضایت فرمودند. مسافرت ایوب خان خصوصی ست و بنا به استدعای خود اوست. بعد از ظهر شاهنشاه با او قدری مذاکره خصوصی فرمودند. عصری هم همین طور قریب یک ساعت مذاکره کردند. شخص ثالث نبود.

بعد من در رکابشان گردش رفتم. شب هم در گردش بودیم که خبر رسید والاحضرت همایونی که اکنون هشت سال دارد با دو چرخه در اسکله نوشهر افتاده است. خدا می داند من چه حالی شدم و با چه حالی باید این گزارش را بدهم. دست والاحضرت شکسته است. به هر صورت گزارش را دادم و پیش خودم گفتم خداوند این مرد یک ساعت هم نباید استراحت داشته باشد. به هر صورت دکتر با طیاره فرستادیم و فرمانده نیروی هوایی، ارتشبد [محمد] خاتم، طیاره را خودش برد (داماد شاه هم هست) و آن جا در تاریکی نشست. اما باید گفت صد شکر خداوند که این بیچه دستش شکست، باید مرده باشد چون از تقریباً سه متر راه با دوچرخه روی سنگهای اسکله افتاد، بعد به داخل آب افتاده است. اگر سرش به سنگ خورده بود، آنآ مرده بود. به این جهت واقعاً یک معجزه او را نگاه داشت، چنان که پدرش را تاکنون از چند مهلکه خداوند نجات داده است. یک دفعه در راه کوه‌رنگ اصفهان، طیاره کوچک روی کوه‌ها سقوط کرد، ولی شاه جان به سلامت برد. یک روز در دانشگاه مورد سوء قصد گرفت، با اصابت پنج گلوله به کلاه و لب و دهان و پشت، جان به سلامت برد. یک دفعه اخیر، سه سال قبل، یک سرباز وظیفه با مسلسل پنجاه گلوله به طرف ایشان انداخت دو نفر مأمورین گارد را در کاخ مرمر جلوی دفتر شاه کشت، ولی الحمدالله هیچ گلوله اصابت نکرد تا بالآخره سوء قصد کننده کشته شد. از همه مهمتر در بازی مصدق

با آن که کشور را ترک کرد، به صورت تبعید، باز هم با کودتای [سپهبد فضل‌الله] زاهدی و مردم برگشت. باید معتقد بشویم که خداوند او را حفظ می‌کند و مأموریتی برای رفاه مردم و پیش بردن کشور دارد. دارم معتقد می‌شوم چنین وضع برای ولیعهد است و دعا می‌کنم که چنین باشد.

یکشنبه ۱۳۴۷/۴/۳۰

صبح خیلی زود برخاستم، با تلفن احوال ولیعهد را پرسیدم. به حمدالله خوب بود و از بیمارستان به منزل آمده بودند. بعد به کارهای جاری رسیدم. ساعت ۹ صبح سر صبحانه حضور یافتم. یک ساعت شرفیاب بودم.

بعد در رکاب، به محل اقامت ایوب، کاخ شهوند سعد آباد، رفتم. کنفرانس شروع شد. من سر کنفرانس نبودم (با اعضای دولت و نخست وزیر بود)، ولی سر ناهار بودم. ناهار خصوصی بود.

بعد از ظهر از خستگی مرده بودم، زیرا در ۲۴ ساعت فقط دو ساعت خوابیده بودم. ساعتی پیش آمد و توانستم پیش دوست خودم بروم، یک ساعت بخوابم، به کلی زنده شدم. بعد از ظهر ایوب کنفرانس مطبوعاتی داشت. خیلی از شاهنشاه تعریف کرد و دوستی ایران و پاکستان را ستود و نسبت به خلیج فارس نظر صلح جویانه ایران را کاملاً تشریح کرد که بسیار خوب بود. بعد شام ایرانی روی زمین با چند آوازه خوان و رقاصه خوب ایرانی دادیم، خیلی مطبوع واقع شد. با آن که مریض است و از ناخوشی پارسال و حمله قلبی رنج می‌برد، ولی لذت فراوان برد. بعد از آن در رکاب شاهنشاه گردش رفتیم و اکنون که دو صبح است با نهایت خستگی می‌خوابم.

دوشنبه ۱۳۴۷/۴/۳۱

صبح ایوب خان به لندن رفت. از عجایب که دیدم مداخله صریح خود او در کمک به پسرش که وکیل مجلس پاکستان و در عین حال دلال موتورهای دیزل تانک است، برای معامله این موتورها به ایران بود. پسرش را همراه داشت.

شاهنشاه به شمال تشریف بردند. در فرودگاه پاره‌ای عرایض کردم. منجمله اجازه فرمودند به [احمد حسن البکر] رئیس جمهور جدید عراق تبریک گفته شود.

از اخبار مهم جهان مقاومت چکها در مقابل روسهاست. چکها می‌خواهند خودشان را از قید اسارت روسها خلاص کنند. [الکساندر] دوبچک<sup>۳۱</sup> رئیس الوزرا سخت تحت فشار روسهاست. حتی ارتش خودشان را که روسها برای مانور مشترک پیمان ورشو به چکسلواکی آوردند، حالا عقب نمی‌برند و دائماً آزادیخواهی چکسلواکیها را تخطئه می‌کنند. به طوری که امروز علناً می‌گفتند باید روزنامه‌ها و گفتار رادیوها و تفسیر خبرگزاریها در چکسلواکی محدود شود. خود روسها در ویتنام عکس این مطلب را می‌خواهند. عجب دنیای مسخره ایست! اگر روسها واقعاً به زور نظامی بر چکها بتازند، آبروی آنها در دنیا خواهد رفت و اگر نتازند، چکسلواکی از قید آنها آزاد می‌شود. ولی افکار دنیا با چکسلواکی ست. یک پیش آمد دیگر هم ممکن است بشود. اگر روسها واقعاً مداخله نظامی بکنند، ممکن است بلافاصله اسرائیل به اعراب حمله برد. یعنی از این فرصت درگیری حامی اعراب، یعنی روسها، استفاده ببرد.

حال ولیعهد خوب است.

سه شنبه ۱۳۴۷/۵/۱

صبح به کارهای جاری رسیدم. چندین گزارش تلگرافی عرض شد و جواب آمد. بعد از ظهر با دوستم اسب سواری رفتم، بسیار خوب بود و خوش گذشت. گو این که او اسب سواری نمی‌داند، ولی تاخت و تاز نکردیم. هوا هم امسال زیاد گرم نیست، مطبوع بود.

امشب ولیعهد افغانستان در سر راه خود به ترکیه به تهران وارد شد. شاهنشاه امر فرمودند یا یکی از والاحضرتها، یا من، یک ساعت توقف در فرودگاه را پذیرایی کنیم. ترتیبی دادم که

<sup>۳۱</sup> الکساندر دوبچک (Alexander Dubček) در ژانویه ۱۹۶۸ دبیر کل حزب کمونیست چکسلواکی شد و به همراه گروه اصلاح طلب حزب کوشید فضای سیاسی آزادتری که «سوسیالیسم با چهره‌ی انسانی» و «بهار پراگ» نام گرفت، برقرار کند. این تجربه با مخالفت رهبران متحجر شوروی رو به رو شد و سرانجام با اشغال نظامی چکسلواکی به وسیله‌ی نیروهای به اصطلاح پیمان ورشو و در حقیقت شوروی، پایان یافت.

والاحضرت شاهپور عبدالرضا تشریف بردند. من اوقاتم را با سواری با دوست عزیزم گذراندم.

روسها از رئیس دولت چکسلواکی و پرزیدیوم حزب کمونیست آن جا دعوت کرده بودند که برای مذاکره به شوروی بروند. چکها رد کردند. قرار شد حالا روسها به چکسلواکی بیایند.

اگر خر نیاید به نزدیک بار تو بار گران را به نزد خر آر

روسها در عوض، قشون خودشان را در مرز چکسلواکی و آلمان شرقی نگاه می‌دارند. این هم یک نوع جنگ اعصاب است، تا بعد چه بشود.

#### چهارشنبه ۱۳۴۷/۵/۲

صبح به کارهای جاری رسیدم. تلگرافات خارجی را از طرف شاهنشاه امضا کردم و مخابره شد، از جمله جواب گرمی که به تلگراف گرم ایوب خان دادیم.

[سالواتوره آستا]<sup>۳۲۲</sup> نماینده پاپ، دیدنم آمد. راجع به اوضاع چکسلواکی با او صحبت کردیم. گمان نمی‌کرد روسها به زور متوسل شوند، چون در این صورت تمام احزاب اروپا را می‌رنجانند. وضع چکسلواکیها واقعاً عجیب است. غرب نمی‌تواند به آنها کمک مؤثر بکند، چنان که در ۱۹۵۶<sup>۳۲۳</sup> نتوانست به مجارستان کمک کند. به این جهت غربیها نهایت احتیاط را می‌کنند که بهانه به دست روسها نیفتد. امروز [دین] راسک وزیر خارجه آمریکا تمام اتهامات مربوط به مداخله آمریکا را رد کرد.

بعد از ظهر و امشب را تمام با دوست خودم گذراندم، بسیار خوش گذشت. حالا نصف شب است منزل آمده، بسیار سرحالم.

#### پنجشنبه ۱۳۴۷/۵/۳

امروز صبح تمام به کارهای جاری گذشت. [محمود فروغی]، سفیر ما در افغانستان، دیدنم

Salvatore Asta <sup>۳۲۲</sup>

<sup>۳۲۳</sup> در یادداشت ۱۹۵۴ نوشته شده است.

آمد. هنوز از حلّ مسئله هیرمند خبری نیست. وقتی من نخست وزیر بودم تا ۳۰ متر مکعب در ثانیه ممکن بود مطلب حلّ بشود. ولی حالا افغانها ۲۶ متر بالاتر حاضر نیستند. این راه هم قبول ندارند، به بهانه این که مجلس داریم، مجلس مخالف است. آن وقت وزارت خارجه نگذاشت من کار را تمام کنم، یعنی به شاهنشاه عرض کردند ما بیشتر می‌گیریم، نخست وزیر بی جهت مداخله می‌کند. حالا به این وضع رسیده‌ایم.

ناهار پیش مادرم بودم. بعد از ظهر با دوستم سواری رفتم، خوش گذشت. تلگراف رئیس جمهور عراق حسن البکر در جواب تلگراف تبریک شاهنشاه رسید، منتشر کردم. سر شب [سر دنیس رایت] سفیر انگلیس دیدنم آمد. راجع به خلیج فارس خبر تازه نداشت، الا این که تنها راه گرفتن جزیره تنب کشیدن خطّ میانه خلیج است. گفتم، ابوموسی چه؟ گفت، آن در جنوب خطّ میانه واقع می‌شود، مال شیخ نشین شارجه می‌شود. گفتم، با یک خطّ فرضی حقوق خودمان را از دست بدهیم؟ گفت، شما آن جا حقوقی نداشتید. گفتم، قبول دارم، در بحرین که حقوق داریم. چه می‌گویید؟ جوابی نداشت بدهد. گفت، بحرین به درد شما نمی‌خورد. گفتم، قبول دارم، ولی به هر صورت حقّ ما آن جا محفوظ است. می‌گفت، اگر فدراسیون سر بگیرد، بحرین تقاضای عضویت سازمان ملل خواهد کرد. گفتم، اگر سر بگیرد و بحرین جزو آن باشد، ما فدراسیون را نمی‌توانیم بشناسیم. گفت، پادشاه سعودی گفته است اختلاف بریمی را با ابوظبی [در] کادر فدراسیون حلّ خواهد کرد،<sup>۳۲۴</sup> شما هم بحرین را همین طور قرار بدهید، بعد هم شیخ شرفیاب بشود. گفتم، شرفیاب بشود که جزیره را به او ببخشیم؟ به علاوه ما در بحرین از شما سند داریم که این مال ماست. گفت آن سند را یک سال بعد لرد کلاندرون پس گرفت. گفتم، پس نگرفت، دید اشتباه کرده، نامه دیگر نوشت که نامه اول من کان لم یکن است. به هر صورت می‌گفت ما سعی می‌کنیم تا ملاقات شاهنشاه و ملک فیصل صورت نپذیرد، هیچ عمل قاطعی در خلیج فارس اتفاق نیفتد.

<sup>۳۳</sup> واحه‌ی بریمی در شرق ابوظبی قرار دارد و مرز این کشور با عمان از میان آن می‌گذرد. عربستان سعودی مدت‌ها همه‌ی این سرزمین را متعلّق به خود می‌دانست ولی سرانجام در ۱۹۷۴ رسماً از این ادعا صرف نظر کرد.

از اخبار جهان ناخوشی ناصر رئیس جمهور مصر است که برای معالجه به مسکو می‌رود، ولی ناخوشی مهمی گویا نیست. با وصف این کسی نمی‌داند چیست، شاید هم مهم باشد.

جمعه ۱۳۴۷/۵/۴

صبح زود به آرامگاه رضا شاه کبیر رفتم، چون امروز سالگرد وفات معظم له است. عده بی شماری مردم برای ادای احترام آمده بودند. خاطر م آمد روزی که رضا شاه درگذشته بود، می‌خواستیم در تهران ختم بگذاریم، همین مردم و وکلای مجلس اجازه گذاشتن مجلس ختم نمی‌دادند. یعنی در مجلس ایراد شد که چرا می‌خواهید برای دیکتاتور ختم بگذارید. امروز یک عده از همان پدر سوخته‌ها سناتور انتصابی هستند.<sup>۳۲۵</sup> واقعاً شاه ملائکه است. رضا شاه در تبعید ژوهانسبورگ درگذشت. خدا غریق رحمتش فرماید که ایرانی از نو ساخت.

بعد به کارهای جاری رسیدم. عصری مهمانی [میان ارشد حسین]، وزیر خارجه پاکستان، به سفارت پاکستان رفتم. بعد از رفتن ایوب او مانده است. امشب دخترم از خارج وارد می‌شود، دختری که شوهر دارد. خوشحالم.

امروز صبح یک نفر انگلیسی وارد به اوضاع جهان پیش من آمد که گزارشاتی حضور شاهنشاه بدهد. می‌گفت ناصر سرطان ریه دارد.

شنبه و یکشنبه ۵ و ۶/۵/۱۳۴۷

به شمال رفتم، شرفیاب شدم. یکشنبه بعد از ظهر برگشتم. شب را در آن جا ماندم. شاهنشاه بسیار خوشحال و تر دماغ بودند. دیشب هم مهمانی علیاحضرت فرح بود از جوانهای هم سن خودشان در اسکله نوشهر. البته به ارباب و من خوش نمی‌گذشت. من که بلافاصله بعد از شام مرخص شدم و پیش دوست خودم که علیحده فرستاده بودم، رفتم. ولی دخترهایم را آن جا گذاشتم. گویا خوش گذشته بود. من بعد از ظهر با دوستم برگشتم. هنوز بچه‌ها آن

<sup>۳۲۵</sup> اشاره‌ی علم بیش از همه متوجه علی دشتی است که پس از استعفای رضا شاه، چندین بار در مجلس شورای ملی به او حمله کرد و تهمت‌های ناجوانمردانه‌ای زد.

جا هستند.

مطالب سفیر انگلیس را که روز پنجشنبه به من گفته بود عرض کردم. به علاوه راجع به مقاله تایمز که در آمده و پیشنهاد حل همه مسائل را در چهار چوب فدراسیون کرده است، قبل از حرکت من، سفیر تلفن کرد که بدون اطلاع ما بود و ما هم چنین نظری نداریم. شاهنشاه فوق العاده از تمام جریان عصبانی شدند و پیامهای تندی دادند که به او بدهم. ضمناً [آرمین میر]، سفیر آمریکا، را احضار فرمودند که فردا خواهد رفت.

ترتیباتی دادیم که در غیبت شهبانو که به زودی به غرب تشریف می‌برند، به شاهنشاه در آن جا خوش بگذرد و هم چنین فرصت زیادتری دارند کار بکنند. راجع به دانشگاهها زیاد مذاکره کردیم. گویا اوامری به نخست وزیر فرموده بودند که روز شنبه نطق مفصلی علیه همه دانشگاهها کرده است که البته [دانشگاه] پهلوی را هم شامل می‌شود. امروز یکی از دوستان پیش من آمده بود که با این نطق برای اسم تو خوب نیست که حالا از دانشگاه پهلوی کنار بروی. این شعر را برایش خواندم، مؤثر واقع شد:

از نام نگویم که مرا ننگ ز نام است      از ننگ چه گویم که مرا نام ز ننگ است

دوشنبه ۱۳۴۷/۵/۷

امروز هم جنگ دانشگاهیان و نخست وزیر ادامه دارد. دیشب دکتر [جهانشاه] صالح رئیس دانشگاه تهران برگشت. جواب حملات نخست وزیر را داد، حتی گفت منظور نخست وزیر دانشگاه تهران نبوده است. بیچاره نمی‌داند که پس فردا باید استعفا بدهد.

مذاکرات مهم هیئت روسی با چکسلواکی مرکب از رؤسای کشورها، نخست وزیرها و اعضای پرزیدیوم دو طرف در یک ترن نزدیک مرز چکسلواکی و روسیه در خاک چکسلواکی آغاز شد. هیئت چک گفته ما نیامده‌ایم حساب پس بدهیم. آمده‌ایم نظرات خودمان را توضیح بدهیم و سعی می‌کنیم راه حل پیدا کنیم.

امروز به کارهای جاری زیادی رسیدم. منجمله برنامه تشریف فرمایی علیاحضرت را به صفحات غرب تمام کردم و همه ترتیبات را دادم. پانزدهم مرداد خواهیم رفت.



دکتر [رضا] فلاح از سفر آمریکا برگشت. راجع به معامله نفت و گرفتن وسایل و اسلحه از کمپانیهای آمریکایی امشب گزارش مفصلی به من داد که تقدیم کردم. عریضه عرض کردم. بعضی تلگرافات فوری منجمله از [هوشنگ] انصاری، سفیر ما در واشینگتن، نسبت به معاملات اسلحه رسیده بود تقدیم داشتم. نامه [ای] از حاکم فجیره [شیخ محمد بن حمد الشرقی] رسیده بود که خودش را تقریباً رعیت ایران خوانده بود، تقدیم پیشگاه شاهانه شد. حالا یک صبح است می‌خوابم.

سه شنبه ۱۳۴۷/۵/۸

صبح به کارهای جاری رسیدم. [سوک چان لو]<sup>۳۲۶</sup> سفیر کره [جنوبی] از من ملاقات کرد و هدیه مضحکی برای من آورد، «دوای مردانگی». ظهر ناهار با دوستم خوردم ولی خوش نگذشت، بسیار بد اخلاق بود. زنها همه یکسانند، به محض آن که سوار بر آدم شدند، خودشان را گم می‌کنند.

بعد از ظهر سفیر آمریکا دیدنم آمد. از تغییرات دانشگاهی می‌پرسید. گفتم، برای این است که خون تازه حق حیاتی به دانشجویان بدهد، قبل از آن که خود آنها چیزی بخواهند. از استدلال من بسیار شکفته شد، در صورتی که چون [دکتر جهانشاه] صالح مارک آمریکایی دارد،<sup>۳۲۷</sup> در وهله اول از این تغییرات دل خوش نبود. گفتم خودم هم فردا استعفا می‌دهم. گفت، پس چرا ناراحت نیستی. خیلی خندیدم.

نامه [لیندون] جانسون را به شاهنشاه تسلیم کرد که بسیار نکات برجسته دارد و من اصول آن را این جا می‌آورم: راجع به کمکهای نظامی طویل المدت گفته است تعهدی نمی‌تواند بکند ولی به تربیت خلبانهای ما کمک می‌کند. راجع به دفاع خلیج و دهانه هرمز پیشنهادات ما را با وضع امروزی جنگی دنیا کافی ندانسته می‌گوید اگر بخواهید نظر خودمان را خواهیم داد. راجع به تأمین دفاع با رادار قول داده است. راجع به فروش نفت ایران در آمریکا و خرید ما از آن جا خیلی نظر موافق نداده است، یعنی معامله تهاثری نفت ما با اجناس آنها و

به علاوه دادن سهمیه را به کلی غیر ممکن دانسته. راجع به هواپیماهای جدید جنگی می‌گوید فقط تا سه سال دیگر تکمیل می‌شود و راجع به این که ایران در آمریکا سرمایه‌گذاری بکند اظهار علاقه کرده است. بعد دکتر [رضا] فلاح دوباره برای توضیحاتی پیش من آمد. در این ضمن جواب عریضه من که دیشب تقدیم کرده بودم رسید. امر فرمودند با فلاح پنجشنبه شرفیاب شوم.

[فتح‌الله ستوده] وزیر پست و تلگراف را خواستم و عصبانیت شاهنشاه را از این که امروز سیم مستقیم بین تهران و نوشهر قطع شده است به او گفتم. فوق‌العاده ناراحت شد. سر شب شخص واردی به اوضاع جهان پیش من آمد و از این که در باره ناخوشی ناصر، مسکو به کلی سکوت کرده به علاوه او خانواده‌اش را هم همراه برده است نتیجه می‌گرفت که ناخوشی او جدی باشد.

مذاکرات چکسلواکیها و روسها ادامه دارد و مردم چکسلواکی و حتی رومانی و یوگسلاوی به علاوه تمام اجزاب کمونیست ممالک آزاد پشٹیانی عجیبی از چکسلواکیها می‌کنند. چین کمونیست هم در بعضی نقاط مغشوش است.

#### چهارشنبه ۱۳۴۷/۵/۹

امروز تمام به کارهای جاری گذشت. نقشه کاخ جزیره کیش شاهنشاه را تصویب کردم که اجرا شود. انشاءالله جای خوبی خواهد شد. استعفایم را از ریاست دانشگاه پهلوی به پیشگاه شاهانه تقدیم کردم. خیلی متأسفم که دانشگاه خیلی تنزل خواهد کرد چون امکانات من برای هیچ کس فراهم نیست. در آمریکا هر جا رفتیم صحبت از دانشگاه پهلوی بود. مثل این که دانشگاه دیگری در ایران نیست. حتی جانسون هم از دانشگاه پهلوی صحبت می‌داشت. مجدداً امروز در عراق کودتا شد. یعنی رئیس جمهور، رئیس دولت و وزیر دفاع را پس از سیزده روز از کودتای اول از کار برکنار کرد. هنوز نخست وزیر جدید تعیین نشده است. مذاکرات چکها و روسها ادامه دارد.

پنجشنبه ۱۰ و جمعه ۱۱/۵/۱۳۴۷

به اتفاق دوستم شمال رفتم. البته پنجشنبه شرفیاب شدم و کارهای جاری را عرض کردم. جواب نامه جانسون را دیکته فرمودند که حاضر کنم. دو اظهار نظر کردم شاهنشاه قبول فرمودند. ترتیب کارهای شاهنشاه را در غیبت شهبانو در رامسر دادم. خودم هم ۲۴ ساعت در رامسر ماندم. بسیار خوش گذشت.

بین چکها و روسها مذاکرات به درازا کشیده و اکنون قرار شده تمام احزاب کمونیست اروپا و ممالک پشت پرده شرق جمع شده مذاکره کنند. امشب برگشته‌ام خیلی خسته هستم. با وصف این تا نصف شب ناچار شدم کار بکنم و قرارداد ساختمان کاخ جزیره کیش را بگذرانم.

شنبه ۱۲/۵/۱۳۴۷

به کارهای جاری گذشت. بعد از ظهر چهار پنج ساعت با دوستم گذراندم. خوب بود، فردا خواهد رفت.

تلگرافی از سفیر ما در واشینگتن رسیده بود، قابل توجه است. گفته بود دوستان جانسون به او گفته‌اند حالا که آخر دوره ات هست فشاری به اسرائیلیها وارد کن، بحران خاورمیانه تمام بشود. گفته است نمی‌توانم زیرا باید با اعراب هم مذاکره کرد. دیگر خیلی دیر شده است، به دوره من نمی‌رسد. بنا بر این سفیر ما پیشنهاد کرده بود شاهنشاه مداخله بفرمایند. ما هم که با همه اعراب و مخصوصاً مصر میانه نداریم. تلگراف را تقدیم کردم.

به نظر می‌رسد بحران خاورمیانه و ویتنام تا بعد از انتخابات آمریکا به همین صورته‌ها خواهد بود. توقف ناصر هم در مسکو طولانی تر شد معلوم می‌شود ناخوشی او جدی‌ست.

یکشنبه ۱۳/۵/۱۳۴۷

صبح به ملاقاتها و کارهای جاری گذشت. تلگرافات و بعضی کارهای واجب را با پست تقدیم کردم.

ظهر [سر دنیس رایت]، سفیر انگلیس، مهمان من بود. مدتی راجع به خلیج صحبت کردیم. جزیره تنب را می دهند ولی در [مورد] ابوموسی پافشاری دارند که متعلق به شارجه است. من گفتم، این نخواهد شد. واقعاً نمی دانم عاقبت کار چه می شود. بحرین را می گوید در چهارچوب فدراسیون قبول کنید یا ترتیبی بدهیم که هنگام مسافرت شاهنشاه به عربستان شیخ بحرین شرفیاب و بخشوده بشود. گفتم، بسیار خوب، فرض کنیم بخشوده شد. گیر ایران از این کار چه خواهد آمد؟ گفتم، مشکل شما حل می شود. گفتم، خیر مشکل شما حل می شود، ما که مشکلی نداریم. گفتم، اگر بحرین به ما پایگاه بدهد، یا به عربستان و ما پایگاه مشترک بدهد، آن وقت ما او را بشناسیم، باز یک حرفی. یا اگر در چهارچوب فدراسیون می خواهد حل شود، شارجه را عربها روی هم به ما بدهند تا ما نسبت به بحرین گذشت کنیم. صحبت ما به جایی نرسید.

عصر داوطلبین لژیون خدمتگزاران بشر را در ایران که در حقیقت به ندای شاهانه در دانشگاه هاروارد لئیک گفته بودند، دعوت کرده بودم که تصمیماتی بگیریم. جلسه خوبی بود، از همه طبقات بودند و مذاکرات خوبی شد. سر شب جشن مشروطیت را به مجلس سنا رفتم. از آن جا [به] شاهدشت برای شام رفتم و شام را خدمت علیاحضرت ملکه مادر بودم. امروز عصر هم علیاحضرت شهبانو و والاحضرت ولیعهد از شمال به تهران تشریف آوردند.

دوشنبه ۱۳۴۷/۵/۱۴

صبح بس ملاقاتی به منزل آمد، دیوانه شدم. بعد به دستبوسی مادرم و سپس شرفیابی حضور علیاحضرت شهبانو رفتم. بعد از ظهر به بطالت گذشت. سر شب مجلس رفتم، در جشن مشروطیت شرکت کردم. دکتر [رضا] فلّاح از مدیران شرکت نفت پیش من آمد که قرار مشاع گذاشتن در منطقه مورد اختلاف بین ایران و عربستان در فلات قاره خیلی مطالعه لازم دارد. [دکتر منوچهر] اقبال رئیس شرکت نفت که به طور سطحی می گوید این کار را تمام کرده ام، خطرناک است. سابقاً هم با چنین حرفها روی تعیین خطّ میانه خلیج فارس این کشمکش به وجود آمد و الان عربها آن را ادعا

می‌کنند و حقّ هم دارند، زیرا ما امضا داده‌ایم. مطلب را امشب حضور شاهنشاه عرض کردم و اسبابهایی که شاهنشاه در غیبت علیاحضرت شهبانو لازم داشتند همه را تهیه کرده، امشب فرستادم. البتّه هدایا!

از سه شنبه ۱۳۴۷/۵/۱۵ تا چهارشنبه ۱۳۴۷/۵/۲۱

تا امروز عصر از کردستان و آذربایجان غربی در رکاب علیاحضرت شهبانو بازدید کردم. نقاطی که مورد بازدید قرار گرفت سنندج، مریوان، سقز، مهاباد، بوکان، نقده، اشنویه، بانه، رضائیه، ماکو و محلّ سدّ ارس بود. در این مسافرت مادر شهبانو، بانو فریده دیبا، که بسیار زن خوب و خوش قلبی ست، همراه بود. همچنین والاحضرت شاپور غلامرضا پهلوی برادر شاهنشاه همراه بودند. در این مسافرت از همه جور وسایل راه پیمایی از قبیل طیاره، هلیکوپتر، طیارات کوچک، اتومبیل، و جیب استفاده شد. اولاً باید بگویم شهبانو یک ملائکه است که خدا به ایرانیان داده است. با چه دلسوزی عجیبی به وضع مردم رسیدگی می‌کند و میل دارد واقعاً یک کاری برای مردم انجام شود. خدا رحم کرد کسی را که شاهنشاه قبل از این در نظر داشتند بعد از طلاق ثریا بگیرند نگرفتند. آن یک دختر ایتالیایی به نام پرنسس گابریلا از فامیل پادشاه مخلوع ایتالیا بود. خدا می‌داند با آن عروس وضع ایران چه می‌شد. خدا رحمت نکند مرحوم [حسین] علاء را که وزیر دربار و در تحت تأثیر زن خودش و شخصی به نام [احمد] مهبد که بعدها از گانگسترهای بین‌المللی از کار درآمد، می‌خواست این کار را انجام دهد. بعد خدا خواست و ملکه فعلی وسیله شاهدخت شهناز به شاهنشاه معرفی و بلافاصله مورد پسند و قبول شاهنشاه قرار گرفت. حالا مادر ولیعهد و دو فرزند دیگر شاه است که هر کدام از دیگری بهتر هستند و خودش هم ملائکه ایست که به صورت انسان درآمد. ثانیاً کارهایی که انجام گرفته است غیر قابل تصور است. همه جا سپاهیان انقلاب را در دور افتاده‌ترین نقاط دیدیم. سپاهی دانش، بهداشت و ترویج که با نهایت علاقمندی به خدمت مشغول بودند. این سپاهیان انقلاب را موقعی که من نخست وزیر بودم و اتفاقاً شاهنشاه همین نقاط آذربایجان غربی و کردستان را بازدید می‌فرمودند پیشنهاد کردم و شاهنشاه آن قدر خوششان آمد که فوری قبول فرمودند و دستور فرمودند. سپاهیان دانش

دیپلمه‌های متوسطه هستند که به جای خدمت نظامی دو سال، فقط چهار ماه خدمت می‌کنند و در آن جا هم تعلیمات نظامی و هم آموزشی می‌بینند. بعد به دهات می‌روند و مبارزه با بی‌سوادی می‌کنند و حالا در پانزده هزار ده ایران هستند. سپاهیان ترویج لیسانسیه‌های کشاورزی هستند که آنها هم همین قسم چهار ماه خدمت نظام می‌کنند بعد به دهات می‌روند و به مردم کار می‌آموزند و سپاهیان بهداشت دکترهای فارغ التحصیل می‌باشند که در دهات به معالجه می‌پردازند. البته تعداد این دو سپاهی به اندازه سپاه دانش نمی‌تواند باشد و نیست.

سر و وضع دهاتیا ...<sup>۳۲۸</sup> خوب است، یعنی صاحب ملک و زمین شده است و خوب درآمد دارد. این هم نتیجه و ثمره انقلاب شاه است هنگامی که من نخست وزیر بودم. در این سفر تقریباً هیچ گدا ندیدیم. البته عریضه زیاد تقدیم شد، تقریباً نه هزار، ولی تقاضای بیشتر طلبی بود نه گدایی.

کارهای عمران و آبادی بزرگی انجام یافته است. مثلاً راه از کرمانشاه به سَنَر آسفالت شده. راه‌های دیگر زیادی ساخته شده است. همه جا را که با طیاره به واسطه کمی وقت رفتیم، ممکن بود با هلیکوپتر برویم. فرودگاه بزرگی در رضائیه ساخته شده. فرودگاه سنندج در دست ساختمان است. سدّ مهاباد، سدّ زرینه رود و سدّ ارس در دست ساختمان است. مجموع اینها ۹ برابر آبگیری [سدّ] کرج، آب تهیّه می‌کند. یعنی در حدود یک میلیارد و هشتصد میلیون متر مکعب (کلنگ سدّ مهاباد را من در زمان نخست وزیر زده بودم). دو کارخانه قند در دست ساختمان است. یکی در خوی، یکی در خانه. به امر بهداشت و دامپروری و دام پزشکی توجه زیاد شده است. من که شش سال [پیش] در مقام نخست وزیر همین مناطق را بازدید کرده بودم واقعاً این همه پیشرفت را نمی‌توانستم باور کنم. خدا شاه را عمر زیاد تری بدهد که واقعاً در کشور کار می‌شود.

از اخبار خارجی انتخاب [ریچارد] نیکسون به نامزدی ریاست جمهوری آمریکا از طرف حزب جمهوریخواه بود. از اخبار داخلی در این مدت همان کنفرانس رامسر مربوط به دانشگاه‌ها بود. شاهنشاه میل دارند قبل از آن که دانشجویان، مثل سایر نقاط دنیا، تقاضاهایی

<sup>۳۲۸</sup> یک کلمه ناخواناست.

بکنند و مسائلی را تحمیل نمایند، خودشان به آنها حقّ حرف زدن بیشتری بدهند. ولی با این انتصابات که دولت می‌کند، این فکر تأمین خواهد شد؟ خیلی مشکوکم.

سه شنبه ۱۳۴۷/۵/۲۲

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه بسیار سرحال بودند، حتّی اظهار رضایت کردند از ترتیباتی که در رامسر داده شده بود. کارهای جاری و عقب افتاده را عرض کردم. از مسافرت کردستان شهبانو هم اظهار رضایت فرمودند. واقعاً هم مسافرت بسیار خوبی بود. فرمودند، در این موقع لازم بود در کردستان این تظاهرات بشود و به بهترین صورتی شد.

بعد از ظهر هم من به کارهای عقب افتاده جاری رسیدم. در مورد منطقه نفتی مابه الاختلاف بین ایران و عربستان سعودی، [دکتر منوچهر] اقبال مسافرتی به عربستان کرده بود- کلاه عجیبی بر سرش گذاشته‌اند که نفت زیر زمینی را مشاع اعلام نموده‌اند. بنا بر این در موقع استخراج ما با زحمت مواجه می‌شویم و اصولاً تجارتنی نخواهد بود. مدتی بحث با دکتر [رض] فلّاح و نماینده شرکت نفت پان آمریکن (این منطقه را آنها استخراج می‌کنند) داشتم که چه جور حُقم اقبال را جبران کنیم.<sup>۳۲۹</sup> فردا به عرض خواهم رساند. شاید تنها راه حلّ واگذاری این منطقه به آنها باشد که حقّ السهم ما را بعد از این که خودشان استخراج را انجام بدهند، به ما برسانند. مبلغ زیاد است در ده سال حدود یک میلیارد و نیم دلار می‌شود شوخی نیست. بعد به کارهای جاری رسیدم.

امشب تا یک صبح به کارهای عقب افتاده رسیدگی کردم. حالا با خستگی می‌خواهم. سر شام نرفتم. شام با مادرم خوردم، بسیار خوب بود.

چهارشنبه ۱۳۴۷/۵/۲۳

صبح به کارهای جاری رسیدم. شخصی دیدنم آمد، می‌گفت [سپهد تیمور] بختیار قصد داشت به عراق برود و از آن جا با پول دولت عراق و همکاری [جلال] طالبانی کُرد که حالا

<sup>۳۲۹</sup> داوری علم بر پایه‌ی گزارش مغرضانه‌ای است که به او داده شده بود و با واقعیت همخوان نیست. به این نکته در چند جای دیگر این یادداشتها اشاره شده است.

از ملّا مصطفی [بارزانی] گُرد، زعیم کردستان، جدا شده و با پول عراق مزاحمت برای ملّا مصطفی و هم چنین ایران فراهم می‌کند همکاری کرده، در غرب دودسرهایی برای ایران درست بکند. فکر می‌کنم درست می‌گفت. هم اکنون هم در سردشت کردستان نزدیک مرز عراق ایادی طالبانی با قوای انتظامی ما در زد و خورد هستند. وقتی ما هم آن جا بودیم، زد و خورد در جریان بود و طرفین چهار پنج نفر تلفات دادند.

بعد شرفیاب شدم. کارهای جاری عرض شد. موضوع اختلاف نفتی با عربستان را عرض کردم. شاهنشاه متوجه شدند اقبال چه اشتباه بزرگی کرده است. قرار شد به عربها جواب محکم بدهیم. راجع به رؤسای دانشگاه‌ها تصمیم گرفته شد برای شیراز، وزیر آبادانی و مسکن، دکتر [هوشنگ] نهندی و برای تهران، پروفیسور [فضل‌الله] رضا که من برای دانشگاه آریامهر آورده بودم و فیزیسین اتومیک است.<sup>۳۰</sup>

شهبانو امروز مصاحبه فرمودند در مورد سفر کردستان. من شرح مختصری تهیه کرده بودم نخواندند و خودشان مطالبی فرمودند، بسیار عالی بود. خدا وجودش را حفظ کند. من هر دو قسمت شرحی را که نوشته بودم و آن چه گفته‌اند این جا به یادگار می‌گذارم. به شهبانو تبریک عرض کردم. مردم هزاران تلفن کردند که دوباره رادیو مصاحبه را تکرار کند. بعد از ظهر منزل ماندم و به کارهای عقب افتاده رسیدم. دو بار با تلفن، شاهنشاه اوامری فرمودند.

#### پنجشنبه ۱۳۴۷/۵/۲۴

شاهنشاه اوامری برای گردش امروز عصر، دیشب فرموده بودند که متأسفانه انجام نشده بود. صبح ساعت ۸ احضار فرمودند که توضیح عرض کنم. عرایض مورد قبول واقع شد. بعد برای سان و رژه سپاهیان دانش و بهداشت و ترویج در این دوره تشریف بردند، من نرفتم. دیگر امروز شرفیاب هم نشدم چون کار مهمی نبود. بعد از ظهر قدری به بطالت گذراندم. شب زیاد کار کردم.

<sup>۳۰</sup> فضل‌الله رضا، دارای درجه دکترا در رشته‌ی برق است.



مذاکرات صلح ویتنام که امید زیادی در پاریس تولید کرده بود باز هم به بن بست کشید و معلوم می‌شود ویت کنگها و ویتنام شمالیها می‌خواهند کار را طول بدهند تا اولاً شاید یک ضربه بزنند ثانیاً تکلیف ریاست جمهوری آمریکا تعیین شود.

جمعه ۱۳۴۷/۵/۲۵

صبح در منزل به کارهای عقب افتاده رسیدم. قدری ورزش کردم. به نظرم زیادی بود، گردنم درد گرفت و ناراحتم دارد. سر ناهار شرفیاب بودم. هدایایی که باید برای ولیعهد اردن، [شاهزاده حسن]، که با یک دختر پاکستانی عروسی می‌کند فرستاده شود به نظر رساندم.<sup>۳۳۱</sup> بعضی کارها را هم عرض کردم. هدایا که یک قوطی سیگار بزرگ طلا و رومیزی ساخت اصفهان بود و یک گل سینه فیروزه برلیان مورد پسند واقع شد. عصری منزل آمدم. خواستم بیرون بروم قدری تفریح بکنم، نشد. شب مجدداً سر شام شرفیاب بودم.

شنبه ۱۳۴۷/۵/۲۶

امروز نمایش نیروی چترباز بود. من اجازه خواستم نرفتم. در عوض به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر وحشت غریبی کردم. زیرا اشتبهاً به من اطلاع دادند شاهنشاه نیم ساعت بعد از ظهر از محل سد کرج حرکت کردند تا ساعت یک نرسیدند. یک بعد از ظهر برای پرواز هلیکوپتر بدترین ساعات است، آن هم روی کوه‌های بلند و آلودگی هوا. تا وقتی معلوم شد خبر حرکت اشتباهی بود و هنوز، ساعت یک، حرکت نکرده‌اند، نصف عمرم تمام شد. بعد از ظهر در عوض در رکاب مبارک گردش رفتیم. سه ساعت طول کشید و بسیار خوش گذشت.

امشب من خودم قدری برای تفریح خارج شدم. یک چیزی دیدم که در تمام عمر تا حالا که ۴۹ سال دارم ندیده بودم و آن این بود که واقعاً یک زن جوان در هنگام طلب هیستریک می‌شود. اول خیال می‌کردم بازی در می‌آورد، بعد که به گریه افتاد، باور کردم. آن هم چون

<sup>۳۳۱</sup> ن. ک. به پانویس یادداشت ۱۳۴۷/۴/۲۵

زن فرنگی بود وگرنه باور نمی‌کردم. حالا که یک صبح است منزل آمده‌ام، بعد از قدری دعوا با خانم می‌خواهم بخوابم. هوا خیلی گرم است.

### یکشنبه ۱۳۴۷/۵/۲۷

مانور نظامی لشکر گارد بود، من نرفتم، به کارها رسیدم. وقتی مراجعت فرمودند شرفیاب شدم، قدری طول کشید. تا یک ساعت و نیم بعد از ظهر شرفیاب بودم. ظهر برای ناهار مهمان داشتم. بعد از ظهر به مقبره شهدای ۲۸ مرداد در مسگرآباد که از طرف دربار تعمیر شده است رفتم. تشریفات خوبی از طرف قسمت امور اجتماعی فراهم شده بود، دولت را هم دعوت کرده بودیم آمده بودند.

دیشب مهمانی به مناسبت ۲۸ مرداد در کاخ علیاحضرت ملکه پهلوی در سعد آباد برگزار شد. بسیار آبرومند و خوب بود. امشب با سفیر روس صحبت زیادی کردم، چون سفر ا هم بودند. خیلی میل داشت بدانند من هم در رکاب شاهنشاه، دوم مهر، به شوروی مسافرت می‌کنم یا نه.

### دوشنبه ۱۳۴۷/۵/۲۸

صبح به کارهای جاری رسیدم، بعد شرفیاب شدم. مطلب مهمی جز تعیین رؤسای دانشگاه‌ها نبود. تقریباً نسبت به همه تصمیم اتخاذ شد. جانشین خود من هم در شیراز تأیید و تعیین شد. دکتر [هوشنگ] نهاوندی، وزیر آبادانی و مسکن است.

ناهار [شیخ صقر بن محمد القاسمی]<sup>۳۳۲</sup>، حاکم رأس الخیمه، شرفیاب بود. نخست وزیر و من سر ناهار بودیم. بعد از ناهار به کارهای جاری رسیدم. امشب مهمانی لشکر گارد به مناسبت ۲۸ مرداد بود. کارهای زیادی نسبت به نفت و کارهای دیگر، شاهنشاه فرموده بودند، همه را انجام داده بودم. سر شام تمام با من صحبت داشتند، باعث ناراحتی دیگران شد. حالا نصف شب است آمده‌ام بخوابم. در راه خانم به من گفت دیشب در کاخ، ملکه پهلوی گفته بود دو سه نفر را دعوت نکنند. بعد آنها به من مراجعه کرده بودند، گفته بودم دعوتشان

کنند. خانم از من گله کرد. خیلی تعجب کردم و ایراد کردم چرا در این گونه کارها مداخله می‌کند. تاکنون هیچ سابقه نداشت، حتی موقعی که نخست وزیر بودم، که در این قبیل کارهای اداری مداخله کند. گفتم من از شما گله‌مند هستم که چنین مداخله‌ای کرده‌ای. باز هم دعوا کردیم. البته از پریشب قدری سابقه باقی مانده بود. عجب قصه ایست. وقتی سن خانمها بالا می‌رود، همه جا یک جور هستند. زن، زن است و ناقص العقل. به خصوص وقتی سرمایه اصلی، یعنی جوانی، را از دست می‌دهد. درست آن موقعی که باید انسان را روحاً تحت تأثیر بگذارند، یعنی موقع تمام شدن علاقه‌های جسمانی، عمل آنها معکوس می‌شود. البته روی complex و حسادت است و همین مطلب است که هر دو کار را خراب می‌کند. یعنی علاقه جسمانی که نیست، روحاً هم انسان منزجر و متنفر می‌شود و زندگی جهنم. اما چه باید کرد؟ برای سعادت بچه‌ها باید سوخت و ساخت. امیدوارم دخترهایم با خواندن این سطور، بعدها که خیلی دیر نشده باشد، درس بگیرند.

سه شنبه ۱۳۴۷/۵/۲۹

صبح هیئت امنای دانشگاه آریامهر داشتیم. استعفای پروفیسور [فضل‌الله] رضا، رئیس دانشگاه، را قبول کردم و دکتر<sup>۳۳۳</sup> [محمد رضا] امین را حسب الامریه شاهنشاه تعیین کردیم.<sup>۳۳۴</sup> البته رؤسای دانشگاه [آریامهر] نماینده شاهنشاه یعنی نایب التولیه هستند. به این جهت تعیین آنها با شخص شاه و تأیید هیئت امناست. بعد شرفیاب شدم، کارهای جاری عرض شد. بعد از من [زکی] یمانی، وزیر نفت عربستان سعودی، شرفیاب شد. صبح به حضور شهبانو بار یافتم و دنباله کارهای کردستان و رسیدگی به عریضه‌ها را گزارش دادم. بعد از ظهر در رکاب شاهنشاه گردش رفتیم، خیلی خوش نگذشت. علت را نمی‌نویسم.

<sup>۳۳۳</sup> در یادداشت «مهندس» نوشته شده است.

<sup>۳۳۴</sup> محمد رضا امین (۱۳۰۵-۱۳۸۲) دکتر در فیزیک هسته‌ای از دانشگاه برکلی، به دنبال یک سال تدریس در دانشگاه اوکلاهما و سپس یک سال دیگر در دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران مدتی به کار خصوصی پرداخت. در ۱۳۴۲ قائم مقام بانک توسعه‌ی صنعتی و معدنی ایران شد و نقش عمده‌ای در پیشرفت این بانک داشت. از شهریور ۱۳۵۶ تا دی ماه ۱۳۵۷ وزیر صنایع و معادن بود.

شب در منزل کار کردم. مادرم برای شام تشریف آوردند. چون در منزل سگ داریم می‌خواستند نماز بخوانند هیچ جا را تمیز تر از دفتر من نیافتند. هنگامی که من مشغول کار بودم، سجاده مادرم را جلوی میز انداختند و مادرم نماز خواندند. من لذت دنیا را بُردم. یک منظره روحانی عجیبی بود. خداوند عمرش بدهد که تنها مایه دلخوشی من است.

چهارشنبه ۱۳۴۷/۵/۳۰

امروز با آن که به من شخصاً بد نگذشت، ولی روز بسیار بدی بود. ساعت ۶ صبح تلفن اتاق خوابم زنگ زد و [ولادیمیر یروفی یف]، سفیر شوروی، مرا از خواب بیدار کرد. خیلی ناراحت و متوحش شدم. گفت، کار فوری دارم باید حضور شاهنشاه شرفیاب بشوم. گفتم، در این ساعت که ممکن نیست مگر آن که بخواهید حالت جنگ بین دو کشور اعلام کنید، آن وقت مطلب دیگری است. گفت، موضوع بین المللی است. گفتم بیاید مرا ببینید. گفت، نمی‌شود، باید فوراً شاهنشاه را زیارت کنم. بالأخره قرار گذاشتم تا ساعت ۷ صبر کند. بعد رادیوها را گوش کردم معلوم شد بالأخره قوای پیمان ورشو، سوای رومانی، به چکسلواکی حمله کردند. یعنی روسیه، لهستان، بلغارستان، آلمان شرقی و هنگری، برای نجات سوسیالیسم و خفه کردن آزادی که شعار دولت و رژیم جدید چکسلواکی است. درست ده روز قبل همین دول در براتیسلاوا اعلامیه صادر کردند که کشورهای کمونیستی داخله خودشان را به هر نحوی می‌دانند باید اداره کنند، ولی به تعهدات پیمان ورشو باید وفادار بمانند. ولی امروز حمله را آغاز و ظرف چند ساعت تمام چکسلواکی را اشغال کردند. بهانه آنها هم این است که دولت چکسلواکی خودش از ما چنین تقاضایی کرده است. ولی تقاضا کننده چه شخصی است، اسم نمی‌برند. به همان دلایلی که آمریکا را در ویتنام محکوم می‌کند، شوروی خودش را محق در حمله به چکسلواکی می‌داند.

بیری مال مسلمان و چو مالت ببرند بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست

باری، سفیر شوروی ساعت ۹ شرفیاب شد و جریان حمله را عرض کرد و ضمناً گفته بود که البته اگر چکسلواکی آزادیخواه می‌شد و در دست غرب می‌افتاد، تعادل قوا در اروپا به هم می‌خورد. آفرین بر این دلیل. واقعاً دلیل صحیح این است و گرنه حرفهای دیگر

مزخرفات است. شاهنشاه فرموده بودند اگر دولت و ملت چکسلواکی تقاضایی کرده‌اند که شما مداخله کنید قابل فهم است و گرنه به هیچ وجه نمی‌شود روی این عمل شما صحه گذاشت. به هر صورت ضعیف در مقابل قوی چه می‌تواند بگوید؟ و بی دلیل، تا جایی که ممکن است، آدم عاقل خودش را با شاخ گاو جنگ نمی‌اندازد. خیلی فرمایش دیپلماتیک قشنگی فرموده بودند.

خطّ [منصف]<sup>۳۳۵</sup> منابع نفت فلات قاره بدون تعمق بین ما و عربستان سعودی امضا شد. سعودیها نمایندگان آرامکو را به همراه آورده‌اند. [برخی از مدیران شرکت ایران - پان‌آمریکن] معتقدند که سر ما کلاه رفته است یعنی آن قسمت که به دست ما می‌افتد قابل بهره برداری نیست یا آن قدر گران تمام می‌شود که صرف ندارد استخراج کنیم.<sup>۳۳۶</sup> دیشب اعتراضاتی دادند که حضور شاهنشاه تقدیم کردم، ولی معلوم شد صبح امروز [دکتر منوچهر] اقبال ساعت شش صبح سعودیها را خواسته و قرار را امضا کرده است. وقتی شرفیاب شدم و تقریباً اعتراض به این عجله کردم، شاهنشاه سخت برآشفتنده به طوری که من هم از جا در رفتم و قدری بی ادبانه حرف زدم. یعنی عرض کردم، من در عالم صداقت باید مطالب را بی پرده عرض کنم، اعلیحضرت همایونی حق ندارید عصبانی بشوید. به علاوه من معنی این عجله را نفهمیدم. [اگر] قدری بیشتر مطالعه می‌شد، چه عیبی داشت؟ در ضمنی که شرفیاب بودم، تلگرافی از واشینگتن رسید که معاون وزارت خارجه آمریکا حاضر است در این کار میانجیگری کند. تلگراف را تقدیم کردم و عرض کردم، ملاحظه فرمودید عجله بی تناسب بود. شاهنشاه خیلی عصبانی شدند، ولی دیگر چیزی نفرمودند. بعد من جوابی به

<sup>۳۳۵</sup> در یادداشت «مقسم» نوشته شده است.

<sup>۳۳۶</sup> در یادداشت به جای [برخی از مدیران ...] «اینها» نوشته شده است، ولی از فحوای کلام روشن است که اشاره به شرکت نفت ایران - پان‌آمریکن است. یکی از مدیران این شرکت، ابوالفتح محوی، دوست شخصی علم بود که در این یادداشتها بارها از او نام برده شده است. داور عجلانه‌ی علم هم با واقعیت تطبیق نمی‌کند. در روی خطّ میانه‌ی ایران - عربستان سعودی دو حوزه نفتی وجود داشت: فریدون و اسفندیار. حوزه فریدون تقریباً ۵۰-۵۰ میان دو کشور تقسیم شد. حوزه اسفندیار بیشتر در آبهای ایران بود و در حدود ۳۰٪ آن به عربستان تعلق گرفت. هر دوی این حوزه‌ها نیز از همان آغاز مورد بهره برداری قرار گرفتند.

تلگراف تهیه کردم و از خارج فرستادم داخل دفتر شاهنشاه که ملاحظه فرمایند خوب است یا خیر. فرموده بودند خوب است.

سر شب سفارت رومانی مهمانی بود برای جشن استقلال. مجلس بهت زده عجیبی بود. سفیر رومانی به آهستگی از من پرسید در خصوص کار چکسلواکی چه می‌گویید؟ همان جواب شاهنشاه را دادم. گفتم، شما عملی نمی‌کنید؟ گفتم، نمی‌دانم. این بیچاره‌ها هم خیلی ناراحت هستند زیرا با چکها همدردی کرده‌اند.

عصر شاهنشاه فروشگاه بزرگ تعاونی ارتش را افتتاح فرمودند، من بودم. شب، شام هم بودم. اخبار دنیا حکایت از همدردی عمومی با چکسلواکیها می‌کند، ولی چه فایده؟

پنجشنبه ۱۳۴۷/۵/۳۱

صبح به کارهای جاری رسیدم بعد شرفیاب شدم. رضا امین را به عنوان رئیس دانشگاه صنعتی آریامهر معرفی کردم. مدت زیادی در مورد کار چکسلواکی و این که ما چه عکس العملی می‌توانیم نشان بدهیم، بحث شد و بالأخره قرار شد ما هم عکس العملی نشان بدهیم، زیرا تمام احزاب کمونیست اروپا از جمله دو حزب بزرگ فرانسه و ایتالیا اصولاً تنفر خود را اظهار داشته، هندوستان، کشور غیر متعهد، تنفر خود را ابراز داشته و اغلب ممالک جهان از این امر اظهار ناخرسندی کرده‌اند. ما نمی‌توانیم با همسایگی شوروی ساکت بمانیم [وقتی حتی هند] اظهار تنفر کرده است. عجیب است واقعاً که روسها چه طور این پیش بینی را نکرده بودند. یا در داخل حزب دو دستگی بود، یا واقعاً حساب کرده‌اند که افسار گسیختگی اعمار آن قدر اهمیت دارد که به این مسائل نباید فکر بکنند و چنین امری را باید در نطفه خفه نمایند.

به هر صورت بیچاره [الکساندر] دوبچک رئیس حزب کمونیست و آزادیخواه دو آتش را گرفتند و با همدستانش به نقطه نامعلومی بردند. ولی زیر لوله‌های توپ و مهاجمین، مجلس ملی با شرکت همه اعضاء جلسه کرد و عمل روسها را تقبیح نمود و نمایندگانی برای اعتراض به مرکز فرماندهی مهاجمین (قوای پیمان ورشو) برای اعتراض در سه دفعه فرستاد و همه آنها را روسها توقیف کردند. اما اینها هم از پا ننشستند و کارشان را کردند. [ژنرال

لودویک اِسوُودا]<sup>۳۳۷</sup> رئیس جمهور، هم اعلام کرد راه تجدید نظر طلبی آنها ادامه خواهد یافت. آفرین بر این غیرت و مردانگی و وطن پرستی. من وقتی این اخبار را گوش می‌کردم گریه می‌کردم. خیر با مزه که الآن از رادیو لندن گوش کردم این است که مردم با کمال متانت بر علیه مهاجمین مقاومت منفی نشان می‌دهند و گفته‌اند اگر تا فردا لیدرهای ما آزاد نشوند، اعتصاب عمومی خواهیم کرد. روسها البته [اعتنایی] به [همکاری]<sup>۳۳۸</sup> با مجلس نکردند [یعنی] خود ما حکومت شما را تعیین خواهیم کرد. یک همچو سین مسخره هرگز نشنیده بودیم و ندیده بودیم و واقعاً آبرویی برای روسها باقی نماند.

امروز صبح که شرفیاب بودم. جواب نامه ملک فیصل را که در خصوص منطقه مابه الاختلاف نوشته بود، آماده کرده بودم و نوشته بودم که در پرنسپ موافقت به عمل آمد و بعد موضوع در مجلس رسیدگی و تصویب خواهد شد. فرمودند، بنویس به طور قطع خط را تعیین کردیم (با عصبانیت). شاید شاهنشاه خیال می‌فرمایند من طرفداری از شرکت نفت پان آمریکا که با ایران شریک است می‌کنم، چون [ابوالفتح] محوی دوست من در آن جاست یا نظر سیاسی دارند. عرض کردم، بهتر است این طور بنویسیم شاید در مجلس باز هم تغییراتی به نفع خودمان بدهیم. بسیار بیشتر عصبانی شدند. فرمودند، هیچ کس از من بیشتر منافع ایران را حفظ نمی‌کند. عرض کردم، صحیح است، ولی چند صد میلیون بشکه بتوانیم بیشتر سهم بگیریم، چه مانع دارد؟ فرمودند، سعی کردم، دیگر نشد. به هر صورت جواب را نوشتم و یک نسخه این جا می‌گذارم و این مطلب برای همیشه تمام شد. امشب در کاخ والاحضرت اشرف سر شام بودم، نخست وزیر هم بود. شاهنشاه در باره اعلامیه ایران، مطلب را به او فرمودند. عجب نخست وزیری! در دلم خیلی خندیدم.

<sup>۳۳۷</sup> ژنرال لودویک اِسوُودا (۱۸۹۵-۱۹۷۹) در آغاز «بهار پراگ» (۱۹۶۸) به عنوان رئیس جمهور چکسلواکی برگزیده شد. به دنبال اشغال کشور، با اکراه به همکاری با دولت جانشین دویچک تن در داد. در ۱۹۷۵ از مقام ریاست جمهوری برکنار شد.

<sup>۳۳۸</sup> در یادداشت «راهنمایی» نوشته شده است.

جمعه یکم شهریور ۱۳۴۷

تمام صبح منزل ماندم و به کارهای عقب افتاده رسیدم. سر ناهار رفتم. بعد از ظهر سواری رفتم. سر شام هم بودم ولی مطلبی گفت و گو نشد. فقط عرض کردم، تعجب است، در شورای امنیت که مسأله چکسلواکی مطرح بود، نمایندگان پاکستان و هند و الجزایر رأی ممتنع داده‌اند و البته شورویها که محکومیت خودشان را وتو کرده‌اند. فرمودند، پیش بینی می‌کردم، به این جهت اعلامیه ایران خیلی شدید نیست. به علاوه اظهار امیدواری کرده‌ایم که کار به صلح برگزار شود.

امروز روسها [ژنرال لودویک اسوبودا] رئیس جمهور چکسلواکی را با سلام و صلوات به مسکو بردند. البته می‌خواهند حتی الامکان با مذاکره با او رئیس دولت تازه [را] پیدا کنند. معلوم نیست او زیر بار برود، زیرا فشار ملت قوی‌ست. چکسلواکیها یک ساعت اعتصاب عمومی کردند. در همه تلویزیونهای دنیا فیلمهایی که از صحنه‌های تظاهرات چکها علیه روسها تهیه شده و به قاچاق از مرز بیرون رفته، نمایش داده می‌شود.

دوشنبه ۲ شهریور ۱۳۴۷

امروز اول وقت به دانشگاه آریامهر رفتم و محمد رضا امین را به عنوان رئیس دانشگاه و نیابت تولیت شاهنشاه به رؤسای دانشکده‌ها و استادان معرفی کردم. بعد برگشته شرفیاب شدم. در شرفیابی عرض کردم، چرا این قدر این دو روزه به روسها حمله کرده‌ایم؟ درست است که کار بسیار بدی کرده‌اند، ولی چرا ما باید تحت تأثیر احساسات باشیم؟ چرا با آنها سر به سر بگذاریم؟ اعلامیه وزارت خارجه هم که (این جا می‌گذارم) اعلام همدردی می‌کند. مگر آنها به ما هم حمله کرده‌اند که ما با آنها همدرد شده‌ایم؟ فرمودند، درست می‌گویی، بگو موقوف کنند.

کارهای جاری دیگر را عرض کردم. بعد از ظهر سفیر آمریکا دیدنم آمد، خیلی ناراحت از رأی ممتنع پاکستان و هندوستان بود و از جریانات خیلی خوشحال. شب به بطالت گذشت. برای یک دقیقه نزدیک بود خر بشوم، یعنی خرت‌تر و آن این بود که همان دختر دو سه شب قبل به من گفت تو را خیلی دوست دارم و من داشتم باور می‌کردم. ما مردها آن قدر احمق



هستیم که ممکن است به آسانی گول بخوریم! یک دختر بیست ساله چه طور ممکن است یک مرد پنجاه ساله یا چهل و نه ساله بد ترکیب مثل مرا دوست بدارد؟

یکشنبه ۱۳۴۷/۶/۳

امروز مصادف با روز اشغال ایران از طرف روس و انگلیس در جنگ جهانی دوّم است. من که آن روزها با شاهنشاه که آن وقت ولایتعهد بودند بودم، خاطره‌های عجیبی دارم که باید بنویسم منتها جای آن این جا نیست. یادداشتهای متفرقه ممکن است داشته باشم که اگر عمری باشد بعداً جمع آوری خواهم کرد.

صبح به کارهای جاری رسیدم. دو هزار قسم کار داشتم. به علاوه چهار هیئت امنای دفتر خودم: هیئت امنای دانشگاه ملی که دکتر [انوشیروان] پویان را به ریاست آن دانشگاه انتخاب کرد، هیئت امنای [دانشگاه] پهلوی که موقتاً خودم را ابقا کرد، هیئت امنای [دانشگاه] تبریز که دکتر [منوچهر] تسلیمی را انتخاب کرد و هیئت امنای دانشگاه گندی شاپور که دکتر [داوود] کاظمی را تعیین کرد.

بعد شرفیاب شدم، جریانات را عرض کردم. مذاکرات سفیر آمریکا را در دیروز عرض کردم. تلگرافی از واشینگتن رسیده بود که آمریکاییها خیلی از جریان چکسلواکی خوشحال هستند. مطالبی بود که دین راسک به سفیر ما [هوشنگ انصاری] گفته بود. ممکن است جریانات چکسلواکی باعث پیشرفت کار نیکسون نامزد جمهوریخواه بشود، زیرا او طرفدار سختگیری بیشتر به ویتنامیهای شمالی و کمونیستهاست.

بعد اجازه مرخصی خواستم که دو روز با زخم و دخترم رودی که هنوز عروسی نکرده، به شمال بروم.

اجازه فرمودند، ولی فرمودند صبح چهارشنبه قطعاً برگرد که کار دارم. از اخبار چکسلواکی این است که مذاکره آنها با روسها که قرار بود فقط ۲۴ ساعت طول بکشد، حالا سه شبانه روز است طول کشیده. از آن مهمتر دویچک و یارانش هم از کنفرانس مسکو سر در آورده‌اند. خیلی مضحک است، کشور چکسلواکی را روسها اشغال کرده‌اند، بعد محبوسین را سر میز مذاکره برده‌اند. البته اسوئودا، رئیس جمهور، را حبس نکرده بودند،

او را با دعوت بردند و با سلام و صلوات هم وارد مسکو کردند، ولی دیگران را قبلاً حبس کردند. چکها مقاومت می کنند و من از این احساسات وطن پرستانه لذت می برم، به طوری که الآن که این سطور را می نویسم گریه می کنم.

دوشنبه ۱۳۴۷/۶/۴

امروز را کنار دریا با خانم و دخترم گذراندم. دختری که هنوز شوهر نکرده، ولی خوشبختانه نامزد گرفته است. نامزد پسر خوبی است، ولی تحصیلات زیادی ندارد. به هر حال من از دو جهت راضی هستم و مخالفتی با این نامزدی نکردم، اول این که آنها می خواهند با هم زندگی کنند، نه من با آنها. و دوم این که دخترم از بلا تکلیفی و بعضی معاشرتهای بی مورد که در گذشته مرا زیاد رنج می داد، به کلی راحت شد و من از این جهت شکر خدا را می کنم و خیلی راحت شدم. در ۲۴ ساعت گذشته هم خیلی خوش گذشت، چون دخترم خیلی با هوش و با مزه است. با من تخته بازی می کند، معلومات عمومی و انگلیسی او بسیار خوب است و معاشر بسیار خوبی است. متأسفانه خودم احساس ضعف و خستگی و پیری زیاد می کنم. اخیراً هم کمر درد اضافه شده و خیلی تحقیر آمیز است **most humiliating**. البته در تابستان امسال بدون وقفه کار کردم، بی نهایت خسته شدم.

مذاکرات مسکو ادامه دارد، ولی امیدواری به بعضی راه حلها پیدا شده، لابد تا فردا معلوم خواهد شد. این جا می توانم اغلب رادیوهای جهان را بگیرم، چون وقت زیادی دارم.

سه شنبه ۱۳۴۷/۶/۵

امروز هم کنار دریا گذشت و خوش گذشت. از اخبار ایران شرفیابی و صرف ناهار [شیخ محمد بن حمد الشرفی] حاکم فجیره است در پیشگاه شاهنشاه. این [که] شیوخ به تدریج می آیند خوب است، تا ببینیم بعد چه خواهد شد و فدراسیون به کجا می کشد.

از اخبار جهان تفاهم بین چکسلواکی و شوروی است. رهبران چکسلواکی یعنی اسوئودا و دوبچک رئیس کشور و رئیس حزب کمونیست و هم چنین نخست وزیر از مسکو برگشتند و وارد پراگ شدند. اعلامیه هم صادر شد و روسها تعهد کردند که ارتش خودشان را خارج

کنند ولی چکها هم تعهد کردند به شوروی وفادار بمانند و تبلیغات آنها در راه تحکیم سوسیالیسم<sup>۳۹</sup> باشد. این یک فتح بزرگ برای چکسلواکیها بود و آن این که یک نفر خائن، روسها پیدا نکردند که حکومت دست نشاندهی را قبول بکنند. به ناچار محبوسین و تبعید شدگان را با سلام و صلوات برگرداندند. آفرین بر این ملت کوچک. روسها هم ظاهری حفظ کردند. البته اخراج قشون آنها کار مشکلیست، به این زودیها نخواهند رفت، مگر فشار دنیا زیاد باشد و تبلیغات «فقط در راه سوسیالیسم» معنی و مفهوم دیگر آن سانسور جراید و رادیوست اما دیگر این بدبختها مفر دیگری نداشته‌اند، مجبور شده‌اند آن را قبول بکنند. ولی فشار دنیایی زیاد است، منجمله مجلس انگلیس متفق القول، اکثریت و اقلیت، روسها را محکوم کرد و اغلب روشنفکران و موزیسینهای بزرگ جهان مراوده را با شوروی و کشورهای لهستان و بلغارستان و مجارستان تحریم کردند. رومانی و یوگسلاوی هم که از اول به طرفداری از چکها برخاسته بودند. به هر صورت کار به این جا کشید تا بعد چه بشود.

امروز شاهنشاه ژست غریبی کردند که واقعاً مرا تحت تأثیر قرار داد. روزی که می‌آمدم، فرمودند، چهارشنبه پیش از ظهر این جا باش، کاری دارم. امروز صبح بگلو، پیشخدمت مخصوص اتاق خواب، تلفن کرد [که شاهنشاه] فرمودند چهارشنبه هم می‌توانی بمانی، تعطیل خودت را خراب نکن، آن کار متفی شد. واقعاً از این همه انسانیت و آقایی و بزرگواری خجل شدم. فردا پایش را خواهم بوسید و از صمیم قلب خواهم بوسید.

#### چهارشنبه ۱۳۴۷/۶/۶

امروز برگشتم، ولی شرفیاب نشدم. عریضه عرض کردم و از آقایی و بزرگواری شاهنشاه تشکر عرض کردم. بعد از ظهر و امشب به رسیدگی به کارهای عقب افتاده گذشت. کاخهای محلّ توقّف ملک حسین را که فردا با زن و فرزند و ولیعهد و خواهر و اقوام وارد می‌شود، بازدید کردم. ملک حسین از این جا به پاکستان می‌رود برای عروسی ولیعهد با یک دختر پاکستانی. ما هدایا را قبلاً فرستاده‌ایم. ملک حسین ۴۸ ساعت مهمان ماست.

<sup>۳۹</sup> در یادداشت «سوسیالیست» نوشته شده است.

از اخبار جهان باز هم مهمتر از همه چکسلواکی است. مجلس آنها بدون آن که قطعنامه شوروی را رد کند، تاریخ خروج قوای اشغالی را خواسته است و همه یک صدا هستند. پشه چوپر شد بزند پیل را. مردم هم تظاهراتی علیه قرار مسکو کرده‌اند.

امروز اولین وزیر زن در کابینه ایران انتخاب شد. خانم فرخ رو پارسا معاون وزارت آموزش و پرورش به جای دکتر هادی هدایتی وزیر شد و دکتر هدایتی وزیر مشاور شد. دکتر هدایتی و [عطاءالله] خسروانی وزیر کار بر سر نفوذ حزب ایران نوین در [وزارت] آموزش و پرورش<sup>۳۲۰</sup> با هم دعوا داشتند. معلوم می‌شود خسروانی پیروز شد.<sup>۳۴۱</sup>

### پنجشنبه ۱۳۴۷/۶/۷

[هوشنگ] نهاوندی وزیر آبادانی و مسکن که به جای من رئیس دانشگاه پهلوی خواهد شد، برای خدا حافظی پیش من آمد که به اروپا برود. بعد به کارم رسیدم. ساعت ۱۰ [دکتر فرانتز یوزف باخ]، سفیر جدید آلمان، اعتبارنامه حضور شاهنشاه تقدیم کرد. من قبلاً سر صبحانه شرفیاب شدم و کارم را عرض کردم. ساعت ۱۲/۳۰ ملک حسین وارد شد. ناهار در پیشگاه مبارک بودم. امشب هم مهمانی منزل آقای [محمد علی] قطبی، دایی علیاحضرت، شهبانو بود که ملک حسین و همراهان بودند. مجلس بدی نبود.

بین نخست وزیر، [امیر عباس هویدا]، و وزیر خارجه، [اردشیر زاهدی]، بر سر ورود سفیر آلمان شکرآب شده. وزیر خارجه به او ایراد کرده چرا از طرف شما گل برای سفیر آلمان برده‌اند و از او استقبال شده است. نخست وزیر با او دوست بود، به این جهت این کار را کرده. بعد مکاتبه شده و اردشیر مکاتبه کرده و ایراد کرده. نخست وزیر تو دهنی سختی به

<sup>۳۲۰</sup> در یادداشت «فرهنگ» نوشته شده است.

<sup>۳۴۱</sup> برداشت علم چندان درست نیست. هویدا از همان آغاز زمانی که به مقام نخست وزیری رسید با هادی هدایتی، وزیر آموزش و پرورش، اختلاف نظر و سلیقه داشت و گاهی حتی در جلسه‌ی هیئت وزیران کار به برخورد تند هویدا با او منجر می‌شد. در نتیجه عامل اصلی تغییر مقام هدایتی، خود هویدا بود که شاید هم از اختلاف میان هدایتی و عطاءالله خسروانی بهره برداری کرد. از سوی دیگر از مدتی قبل شاه احساس می‌کرد هنگام آن رسیده است که زنها هم به عضویت هیئت وزیران در آیند. انتخاب شادروان فرخ رو پارسا به علت تجربه‌ی فرهنگی دراز و شخصیت برجسته‌ی او بود.

او زده است و جواب سختی داده. امشب نخست وزیر مطلب را به من می‌گفت که به شاهنشاه عرض کنم.

[هیوبرت] همفری به نامزدی ریاست جمهوری از طرف حزب دموکرات برگزیده شد. شانس [ریچارد] نیکسون و همفری بستگی به اوضاع اروپا و ویتنام دارد. اگر روسها این اعمال احمقانه را بکنند، شانس نیکسون که طرفدار سختگیری بیشتری با کمونیست‌هاست بیشتر خواهد شد.

جمعه ۱۳۴۷/۶/۸

امروز جمعه بود ولی ما کار کردیم. با آن که شب پیش تا ساعت سه بعد از نصف شب بیدار بودم، صبح زود برخاستم و ترتیب پذیرایی ناهار را دز سعدآباد و شام را در کاخ نیاوران دادم که بسیار آبرومندانه برگزار شد. قدری هم به کارهای جاری رسیدم. حالا ساعت ۲ صبح است، چون تا حالا فیلم تماشا کردیم. از سر شب هم ساز و آواز مختصری بود. قدری طولانی شد، بسیار خسته شدم.

شنبه ۱۳۴۷/۶/۹

صبح به کارهای جاری رسیدم. بعد [به] فرودگاه رفتم، ساعت ۱۱ ملک حسین رفت. شاهنشاه و شهبانو هم از ایشان مشایعت فرمودند. بعد در رکاب شاهنشاه با هلیکوپتر به سعدآباد آمدم، شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. ترتیب گردش بعد از ظهر را فرمودند. تلگرافات خارجه را توشیح فرمودند. تلگراف تبریک عید عربستان سعودی را که خیلی گرم تهیه کرده بودیم، قدری ملایم کردند. فرمودند، زیادی‌ست.

مدت زیادی راجع به اوضاع چکسلواکی مشورت فرمودند که اگر روسها به رومانیها هم حمله کنند تکلیف ما چه می‌شود. مسافرت آخر سپتامبر [به شوروی] چه گونه خواهد بود. آبروی ما در دنیای آزاد می‌رود. صحیح هم می‌فرمودند، ولی تصمیمی اتخاذ نشد. وضع چکسلواکی بسیار بد است، روسها همه جور آنها را تحت فشار قرار داده‌اند. درست است که سران مراجعت کردند، ولی با نفوذ فوق العاده و رخنه روسها در همه دستگاه‌ها، کاری از

پیش نخواهند برد و بالأخره مجبورند کنار بروند. روسها در تمام ادارات آنها مأمورین مخفی گمارده‌اند و اینها هم برحسب توافق مسکو حقّ حرف زدن ندارند. هزاران نفر در روز [از چکسلواکی] فرار می‌کنند. مصاحبه نخست وزیر آنها خیلی با مزه بود. یک نویسنده از او پرسیده بود، من بمانم ایمن خواهم بود؟ گفته بود این اطمینان را من به خودم هم ندارم، چه طور می‌توانم به شما جواب بدهم. و البته او هم فرار کرده است. دیشب [لیندون] جانسون در مصاحبه مطبوعاتی گفت امکان حمله روسها به رومانی هم هست. در حقیقت روسها شرق اروپا را جزیی از خاک شوروی حساب می‌کنند.

بعد از ظهر من گردش نرفتم، کار داشتم، ولی شب که شاهنشاه را دیدم بسیار سر حال بودند. معلوم بود خوش گذشته.

امروز بعد از ظهر در خراسان زلزله سختی آمده، در [منطقه] بیرجند، جریمه و کاخک را خراب کرده است. تا حالا پنجاه نفر از این دو جا مرده‌اند. بسیار ناراحت شده‌ام، فکر می‌کنم به شیراز بروم برای جشن هنر، به بیرجند بروم. سر شام بودم.

یکشنبه ۱۳۴۷/۶/۱۰

وای چه روز وحشتناکی! بیش از ده دفعه گریه کرده‌ام. تلفات زلزله وحشتناک است. خضری، دشت بیاض، میثم، مینا باج، کاخک، فردوس و بسیاری از قراء گناباد و قاین را زلزله ویران کرده است. هر دفعه از شیر و خورشید سرخ تلفن می‌شود و آمار تلفات را اطلاع می‌دهد مرا به گریه می‌اندازند. نمی‌دانم چرا نسبت به مرگ از زلزله این قدر حساس هستم. وقتی نخست وزیر بودم و زلزله قزوین و بویین زهرا که ساعات اوّل خودم به آن جا رسیدم، هیچ وسیله نبود. تلفات وحشتناک در حدود ده هزار نفر و مجروحین دلخراش بودند. به کلی بیچاره شده بودم، هیچ چاره جز گریه نبود. به گوشه‌ای دور از چشم گاردها و ژاندارمها و مأمورین رفتم و های های گریستم. امروز هم گریه می‌کنم. من به تمام این مردم و این سرزمین عشق می‌ورزم. اغلب، زارعین سابق خود من بودند که حالا بعد از انقلاب سفید شاه صاحب ملک و زمین شده‌اند. آمار تلفات دائماً بالا می‌رود و اکنون باز هم نزدیک ده هزار نفر است. وحشتناک است و نمی‌دانم چه طور من فردا در محلّ این منظره

را تحمل خواهم کرد. قرار شد شاهنشاه و شهبانو تشریف بیاورند، مرهمی بر زخم مردم خواهد بود.

امشب تا دو صبح کار کرده‌ام. چون شاهنشاه تصمیم داشتند اول علیاحضرت برای جشن هنر تشریف ببرند بعد به شیراز تشریف بیاورند، عریضه نوشتم و پیشنهاداتی دادم که این جا برای تاریخ می‌گذارم. امروز نخست وزیر و هیئت دولت به محل رفته، یعنی شاهنشاه امر فرمودند بروند.

از دوشنبه ۱۳۴۷/۶/۱۱ تا عصر پنجشنبه ۱۳۴۷/۶/۱۴

به بیرجند رفتم و وضع زلزله زدگان را دیدم، واقعاً ویرانی و خون و اشک بود. چه بر من گذشت، خدا می‌داند و خودم. روز چهارشنبه صبح شاهنشاه و شهبانو تشریف فرما شدند. روز اول خضری و دشت بیاض و روز دوم کاخک و فردوس را ملاحظه فرمودند. خضری و دشت بیاض به کلی ویران شده، کاخک هم همین طور، ولی فردوس ویران نشده، اما قابل سکونت نیست، باید شهر دیگری بسازند. جاهای دیگری مثل جرمه و سرایان و بعضی دهات کوچک هم خراب شده‌اند. تعداد تلفات حداکثر فکر می‌کنم هشت [هزار] نفر بیشتر نباشد، ولی این هم زیاد است. روز پنجشنبه به مشهد رفته، زیارت کردیم و برگشتیم.

کار من بسیار سنگین بود. اول این که محلی بودم، هم دلم بی نهایت می‌سوخت و هم توقع مردم از من زیاد بود. دوم این که مسؤول پذیرایی شاهنشاه در منزل خودم بودم، کار زیادی داشت. سوم این که وزیر دربار بودم و باید به کارهای مربوط به وظیفه خودم از لحاظ جواب دادن به تلگرافات و مراجعات برسیم.

بسیار خسته شدم، ولی ارزش داشت. دولت در کاخک و فردوس بیشتر جنبیده بود، به این جهت ترتیبی دادم که شاهنشاه اول خضری و دشت بیاض را ببینند. به محض اعلان این خبر دولت در این محل جنبید، در حقیقت من محرمانه به هموطنها و هم ولایتیها کمک کردم. شب در بیرجند مهتاب بود. شهبانو خوابیدند من در رکاب شاهنشاه یک ساعت و نیم در مهتاب پیاده راه رفتیم. ضمن همه جور صحبت، فرمودند، دامادی که می‌خواهی بگیری و دخترت با او عروسی کند شنیده‌ام شهرت خوبی ندارد، تحقیق کن وضعیتش چیست. از

مراحم شاهانه خیلی ممنون شدم چون واقعاً مثل یک عضو بزرگ خانواده صحبت می‌فرمودند، ولی در عین حال خیلی ناراحت شدم که حالا چه طور دخترم را از این کار منصرف سازم.

جمعه ۱۳۴۷/۶/۱۵

دیشب و امروز ده ساعت خوابیدم که شاید رفع خستگی بشود، ولی هنوز خسته‌ام. سر ناهار بودم. صحبت از کمک عجیب دیروز مردم تهران که روز زلزله زدگان اعلام شده، بود. شاهنشاه امر فرمودند، پیامی از طرف من تهیه کن تشکر از مردم باشد. فوری شرحی تهیه کردم و همان جا در باغ فی المجلس به نظرشان رساندم خیلی خوش آیند واقع شد. فرمودند، فوری به رادیو بدهید. یک نسخه این جا می‌گذارم. سر شام بودم.

شنبه ۱۳۴۷/۶/۱۶

صبح شرفیاب شدم تلگرافات زیادی در تشکر از تسلیتهای واصله توشیح می‌فرمایند دادم امضا کنند. در دفتر من دعوایی بین دو عضو شده بود که اجازه خواستم تصفیه دامنه داری بکنم، چون تحریک آنها از طرف اعضای بالاتر بود.

اعلامیه مسافرت شوری را برای دوّم مهر ماه دادم ملاحظه فرمایند. ملتزمین رکاب هم تعیین شدند، من نخواهم بود، راضی شدم. گرچه خیلی طرف توجه است و مسافرت جالبی خواهد بود، بخصوص بعد از قضایای چکسلواکی، ولی چون خیلی خسته هستم راضی شدم و خوشحال که نمی‌روم.

بعد از ظهر به کارهای جاری رسیدم. شب سر شام نرفتم، چون کسالت داشتم. در منزل به کارهای عقب افتاده رسیدگی کردم تا حالا که نصف شب است.

یکشنبه ۱۳۴۷/۶/۱۷

صبح [حسین العبدالله]، سفیر لبنان، پیش من آمد و سعی داشت دولت لبنان را از تأخیر تحویل بختیار بی تقصیر جلوه دهد. یعنی می‌گفت چند روزی خودتان تأخیر کردید که شرایط تحویل گرفتن او را که یک چیز ظاهری بود نپذیرفتید. من گفتم اگر تحویل انجام



نگیرد، من ناچارم به شما بگویم که ما با شما دشمنی خواهیم کرد و خواهیم گفت بختیار به چه کسانی پول داده است (البته خود بیچاره سفیر هم می‌داند که حتی به زن رئیس جمهور) [پول داده]، ولی البته من در این خصوص چیزی نگفتم.

بعد شرفیاب شدم، جریان را عرض کردم. فرمودند، کم گفتی. عرض کردم، شایسته شأن اعلیحضرت نیست که وزیر دربارشان بی پرده تر از این سخن بگوید. به علاوه اعلیحضرت همایونی چنان که همیشه بوده‌اید مثل دریا آرام و عمیق باشید. من همیشه سعی دارم شاهنشاه را در این مسأله به خصوص تا آن جا که در حد و قدرت من است تشویق کنم، زیرا

همه عیب مرد است جوش و خروش      بکاهد زخود هر چه آید به جوش

بعضی کارهای جاری دیگر را هم عرض کردم.

ظهر [سر دنیس رایت]، سفیر انگلیس، دیدنم آمد. خیلی در خصوص خلیج صحبت داشت و کمکهای مربوط به زلزله و بعضی مسائل در رابطه خودشان با روسها در این جا. چون امشب سر شام نبودم، فردا به عرض خواهم رساند.

بعد از ظهر پیام شاهنشاه را در جلسه سالیانه پیکار با بیسوادی خواندم. در ایران چهار صد هزار نفر سال گذشته خواندن و نوشتن آموخته‌اند (البته بزرگ سالان) و امسال هم پانصد هزار نفر سر کلاسها هستند.

شب به کارها رسیدم. خیلی کار کردم، الآن بسیار خسته هستم. صبح در خصوص کسی وساطت کردم، فرمودند، نمی‌شود، باید در کارهای کشور سختگیری کرد تا هر کس تکلیف خود را بداند. واقعاً درست فرمودند و حقیقتاً شاهنشاه پنخته شده است.

دوشنبه ۱۳۴۷/۶/۱۸

امروز صبح قدری به کارهای جاری و کارهای خودم رسیدم. بعد شرفیاب شدم. شرفیابی خیلی کوتاه بود.

دیروز شاهنشاه اسبابی گم کرده بودند، خیال فرمودند من به پیشخدمت تسلیم نکرده‌ام. صبح اوقاتشان تلخ بود و به پیشخدمت تندی فرمودند، چون معلومشان شد که من در روز

مقرر اسباب مورد نظر را به پیشخدمت داده به علاوه کتباً سفارش کرده بودم که عصر یکشنبه باید در دسترس شاهنشاه باشد، باز هم پدر سوخته کوتاهی کرده بود. ولی چون آدم محرمی است، عرض کردم، گرچه وقت آن کار گذشت، با وصف این از این آدم محرم تر نداریم، از تقصیر او بگذرید. قبول فرمودند.

دیروز [کورت گیورگ کیزینگر]<sup>۳۴۲</sup> صدر اعظم آلمان، وارد شد. نخست وزیر امشب مهمانی رسمی به افتخار او داده بود. امر فرمودند آن جا بروم، به این جهت سر شام نبودم. نطقهای مهمی ایراد نشد. خیلی خیلی در پرده به سیاست روسها در چکسلواکی از طرف کیزینگر صدر اعظم حمله شد. ساعت ۱۲ می‌خوایم. وقتی از مهمانی برگشتم، دخترم هم با نامزدش وارد شدند. مدتی با دخترم حرف زدم و شوخی کردم. برای چند دقیقه مشکلات و غمهای دنیا را فراموش کردم، خوب بود.

سه شنبه ۱۳۴۷/۶/۱۹

صبح خیلی به اختصار شرفیاب شدم، چون ساعت ۱۱ صدر اعظم آلمان شرفیاب می‌شد (آقای کیزینگر). مرد خوبی است. از حزب دموکرات مسیحی است،<sup>۳۴۳</sup> ولی با سوسیالیستها ائتلاف کرده است. وزیر خارجه‌اش ویلی برانت لیدر سوسیالیستها و شهردار سابق برلن غربی است.

امروز هنگام شرفیابی، عرض کردم، دیشب نخست وزیر نطق فارسی خود را نتوانست خوب بخواند. عرض کردم، متأسفانه زبان فارسی دارد از بین می‌رود. با آن که نخست وزیر سه زبان خارجی خوب حرف می‌زند، فارسی بلد نیست.<sup>۳۴۴</sup> این هم یک مُد غلطی شده

<sup>۳۴۲</sup> کورت گیورگ کیزینگر Kurt Georg Kiesinger (۱۹۰۴-۱۹۸۸)، عضو حزب دموکرات مسیحی، از دسامبر ۱۹۶۶ تا اکتبر ۱۹۶۹ صدراعظم آلمان بود. دوران صدارت او همراه با اعتراض روشنفکران آلمان به علت عضویت وی در حزب نازی بود.

<sup>۳۴۳</sup> در یادداشت «سوسیال دموکرات» نوشته شده است.

<sup>۳۴۴</sup> فارسی هویدا بد نبود، با این همه پیوسته در قرائت نطق خود، به هر زبانی می‌بود، دچار مشکل می‌شد. برعکس در سخنرانی بی نوشته، ناطق غرابی بود. هویدا به زبانهای عربی و فرانسوی تسلط کامل داشت و انگلیسی و آلمانی را نیز به خوبی می‌دانست.

است که روشنفکر بودن ملازمه با فارسی ندانستن دارد. بعد صحبت پیش آمد که وقتی من نخست وزیر بودم و نخست وزیر فعلی عضو شرکت نفت بود، مقاله‌ای در مجله نفت<sup>۳۴۵</sup> از [علی] امینی چاپ کرده بود. او را احضار کرده فحش دادم. مقداری گریه کرد و بعد دست مرا بوسید. بعد التماس کرد وسیله یکی از دوستان که خانه‌اش بروم. بعد از چهار ماه قبول کردم و با رفیقم آن جا رفتم. خیلی مفتخر شد! شاهنشاه خیلی خندیدند (امینی همان نخست وزیر سابق قبل از من است که خائن و دست نشانده آمریکاییها از کار درآمد و حالا هم تحت نظر، ولی آزاد است، اجازه خروج از کشور هم به علت پرونده‌ای که در دادگستری دارد، ندارد).<sup>۳۴۶</sup>

ناهار صدر اعظم [آلمان] شرفیاب بود، من هم بودم. صحبتها تمام اقتصادی بود. بعد از ناهار یک ساعت تنها شرفیاب شد. شام مهمانی نخست وزیر بود. مهمانی بدی نبود. عده بسیار مختصری در منزل ایشان بودیم.

#### چهارشنبه ۱۳۴۷/۶/۲۰

صبح به کارهای جاری رسیدم. بعد شرفیاب شدم. شرفیابی را مختصر کردم که [باقر] پیرنیا، استاندار خراسان، وقت پیدا کند شرفیاب شود. در شرفیابی چند تلگراف امضا شد. جواب تسلیتهای کشورهای خارجی بود. امر فرمودند من به شیراز در رکاب شهبانو بروم. کارهایی که در تهران در غیاب شهبانو خواهند داشت، امر فرمودند. بعد مرخص شدم و ترتیب کارها را دادم.

ظهر وزیر اقتصاد و رئیس سازمان برنامه، [علینقی] عالیخانی و [صفی] اصفیا مهمان من بودند. بعد از ظهر به مناسبت چهلمین سال افتتاح بانک ملی مجلس جشن بود. گزارش [یوسف خوش‌کیش]، رئیس بانک، خیلی جای تعجب دارد. از سال اول سلطنت این

<sup>۳۴۵</sup> نام این مجله که به همت امیر عباس هویدا برپا شد، «کاوش» بود.

<sup>۳۴۶</sup> شاه مدعی بود که علی امینی را دولت آمریکا به او تحمیل کرده است. راستش این است که شاه هیچ گاه رفتار مستقل امینی که مداخله‌ی او را در امور کشور محدود کرده بود، نبخشید. تشکیل پرونده در دادگستری نیز برای تصفیه حساب با او بود. این پرونده پس از چندی منتفی شد.

اعلیحضرت تاکنون، فعالیتهای بانکی ۱۲۰ برابر شده است. به جای شش بانک دولتی که در اوّل سلطنت اعلیحضرت، یادگار اعلیحضرت فقید مانده بود، حالا ۲۶ بانک دولتی و غیر دولتی و مختلط خارجی فعالیت می‌کند. مردم که در آن زمان از هر ۹۰ نفر یک نفر حساب بانک داشت حالا از ۹ نفر یک نفر حساب بانک دارد. جلسه خوبی بود. سر شام به اختصار رفتم و اجازه گرفتم که به مهمانی صدر اعظم آلمان بروم. حالا نصف شب به منزل برگشته‌ام.

پنجشنبه ۱۳۴۷/۶/۲۱

صبح به کارهای جاری رسیدم، بعد شرفیاب شدم. تمام ترتیبات کار هنگام غیبت علیاحضرت شهبانو و خودم را [که] داده بودم، به عرض رساندم. اسبابهایی که لازم بود، خریداری شده بود. شاهنشاه خوشوقت شدند. راجع به تجمع و دسته بندی ممالک عربی تولید کننده نفت مدتی مذاکره شد که ممکن است روسها من غیر مستقیم پشت سر آن باشند. موضوع قابل توجه به نظر آمد، چون منابع نفتی روسیه شوروی [در] دوازده سال [آینده] شروع به کم شدن خواهد کرد. شاهنشاه از نطق دیروز خوش کیش رئیس بانک و پیشرفت کشور خوشحال بودند. بعضی تلگرافات امضا شد.

صدر اعظم آلمان رفت به افغانستان. از سه کشور ایران و ترکیه و افغانستان در این سفر دیدن کرد.

بعد از ظهر در رکاب شاهنشاه گردش رفتم. دو ساعتی طول کشید و خوش گذشت. شب خیلی کار کردم. حالا نصف شب است می‌خوابم.

جمعه ۱۳۴۷/۶/۲۲

صبح به هزار کار رسیدم و واقعاً خسته شدم. منجمله حاج عبدالکریم زنجانی در عراق فوت کرده بود، تلگراف تسلیتی شاهنشاه به آقای [آیت الله محسن] حکیم منخبره فرمودند و به ایشان تسلیت دادند. آقای آیت الله حکیم حالا مرجع تقلید شیعیان است.

بعد از ظهر در رکاب شهبانو برای شرکت در جشن هنر به شیراز حرکت کردم. شنبه، یکشنبه و دوشنبه در شیراز بودم. جشن هنر که از دو سال قبل تشکیل شده، یک فستیوال هنری [و] موسیقیست که به تشویق شهبانو به وجود آمده، خوب است. بر سر جوایز قدری جنجال بین هیئت قضات فستیوال شد. دو موزیسین خوب یکی کریستیان فراس فرانسوی و یولونیسست دیدیم و دیگری پیانیست معروف آمریکایی [آرتور] روینشتین بود. روی هم رفته خوش گذشت، ولی بیدار خوابی چیزی نمانده بود مرا از پا بیندازد، زیرا هر شب با همراهان شهبانو تا پنج صبح در حضورشان بیدار می ماندم. من کارهای دیگر هم داشتم، به این جهت صبح از ساعت ۹ شروع به کار می کردم و واقعاً از پا افتادم. ولی از بس شهبانو خوب است، روحاً شاد بودم و کسالتی نبود. برای من در این سفر سوءظنی پیش آمد که شهبانو یک ناراحتی داخلی دارند، یعنی روحیست و خدا کند گرفتاری زن و شوهری نباشد، ولی به هر صورت احساس خودم را به شاهنشاه عرض خواهم کرد. این همه شب نشینی و خود مشغول داشتن چرا؟ دانشگاه را هم به رئیس جدید آن [هوشنگ] نهادندی تحویل دادم و راحت شدم. جشن فارغ التحصیلی آن جا را هم برگزار کردم، یعنی آخرین جشنی که من در آن شرکت می کردم. احساسات استادان و دانشجویان و هم چنین مردم شیراز نسبت به من بسیار عالی و تماشایی بود. این مردم بیچاره قدر محبت را می فهمند. من به این مسأله معتقدم.

امروز عصر برگشتم (در رکاب شهبانو) و در مجلس جشنی که به مناسبت بیست و هشتمین سال سلطنت شاهنشاه در دربار گرفته بودیم و در آن مجموعه کلیه نطقهای شاهنشاه و فرمایشات معظم له از ابتدای سلطنت تاکنون منتشر می شود، شرکت کردم. کتاب جالبی شده است و می رساند که این شخص چه قدر همیشه در پی پیشرفت و سیادت این کشور بوده است. هنگام ورود، شاهنشاه در فرودگاه تشریف نداشتند. حس کردم شهبانو ناراحت شدند. من این مطلب را در شیراز می دانستم که شاهنشاه به فرودگاه نخواهند آمد، ولی چیزی نگفته بودم. چرا بی جهت ایشان را از آن جا ناراحت می کردم.

## چهارشنبه ۱۳۴۷/۶/۲۷

صبح به کارها رسیدم، بعد شرفیاب شدم. شاهنشاه را خیلی خوشحال و راضی دیدم. از جریانات غیبت ما هم راضی بودند. عرض کردم، شهبانو امر فرمودند که فقط در مسکو در مسافرت شوروی خواهند بود و به خاور دور تشریف نمی‌برند، ولی من خیال می‌کنم این عمل به روسها برخورد کرده باشد. فرمودند، راست می‌گویی. عرض کردم، می‌فرمایند به سفیر شوروی بگو. فرمودند، بگو رفته است به مسکو و دسترسی نداری. اتفاقاً امشب سر شام شهبانو سؤال کردند، همین مطلب را عرض کردم. فرمودند، شارژ دافر که دارند. ناچار شدم بگویم مصلحت نیست. خوشبختانه بعد از شام بود، اعلیحضرت دورتر با کس دیگری صحبت می‌فرمودند. مذاکرات به همین جا قطع شد.

تلگرافاتی از [هوشنگ انصاری] سفیر ما در واشینگتن رسیده بود که آمریکاییها چون کمک در جا به جا کردن آثار قدیمی سدّ اسوان در مصر نموده‌اند، باتر، معاون وزارت خارجه، خواهد رفت در مراسم شرکت کند، ولی قصد ندارد در برقراری روابط با مصر پافشاری نماید. ولی در این که مصریها باید در مذاکرات اسرائیل نرمش بیشتری نشان بدهند به آنها فشار خواهد آورد.

راجع به ساختمان طیارات ۵۳۰ [P] که در سال ۱۹۷۰ باید ساختمان آن شروع شود و باز ارتش ما اولین ارتش دنیاست که باید به آن مجهز باشد، امر فرمودند مطالبی به جانسون اطلاع بدهیم.<sup>۳۴۷</sup> چون باید آلمانها هم شرکت کنند و شاهنشاه مثل این است که کیزینگر را متقاعد فرموده‌اند که آنها هم بخرند و پیش قسط بدهند. راجع به گردش پنجشنبه اوامری دادند. امروز بعد از ظهر به کارهای عقب افتاده رسیدم.

## پنجشنبه ۱۳۴۷/۶/۲۸

امروز اولین پارتی جتهای فانوم تحویل شد. کشور ما سومین کشور است که از این جتها دارد. یعنی اول آمریکا است، بعد انگلیسیها (آمریکاییها به آنها داده‌اند) که یک صد و پنجاه

<sup>۳۴۷</sup> طرح هواپیمای P-530 بوسیله شرکت نورتروپ از ۱۹۶۶ شروع و نمونه‌ی آن در ۱۹۷۱ ساخته شد، ولی خریداری پیدا نکرد.

عدد برای نیروی دریایی خود خریده و ما که ۶۵ عدد خریده‌ایم. در دنیا انعکاس بزرگی داشت. سابقاً راجع به سرعت و قدرت آنها نوشته‌ام که دو برابر سرعت صوت است. هم بمب افکن و هم شکاری‌ست. فقط میگ ۲۱ شوروی با آن رقابت می‌کند. آنها هم میگ ۲۱ را کمتر به کسی می‌دهند، گو این که گزارش داریم به مصریها داده‌اند.

صبح پس از کارهای جاری شرفیاب شدم. شرفیابی مدتی طول کشید در خصوص مسافرت به شوروی بود که بعد از قضیه چکسلواکی معلوم نیست آن جا اصلاً چه باید کرد و چه باید گفت. آیا [همزیستی] coexistence دیگر مطلبی‌ست که بتوان به آن تکیه کرد؟ صحبت به درازا کشید و در خصوص مداخلات خارجیها در امور داخلی کشور پیش آمد. عرض کردم، حالا مثل اواخر دوره اعلیحضرت فقید، مداخله نمی‌کنند، ولی دلیل آن نیست که دلشان نمی‌خواهد، گرفتاری آنها و بیداری ما مانع است. شاهنشاه که همیشه عملی فکر می‌کنند، فرمودند، اگر ما بتوانیم حداقل زندگی را برای همه کس تأمین کنیم، خطر داخلی دیگر به هیچ وجه نداریم و خارجی هم دستش به جایی نمی‌رسد. فرمودند، آمریکا با این همه شلوغی داخلی علت آن که منفجر نمی‌شود همین است. حتی ممالک کمونیستی هم چون همه از حداقلی برخوردارند، باز هم به انفجار نمی‌کشد. عرض کردم، در خصوص آمریکا باید مطلب دیگری را اضافه کرد که در کشورهای کمونیستی نیست و آن آزادی و به علاوه عدم تمرکز امور است. این عرض مرا خیلی تصدیق فرمودند. به هر صورت شاه بیدار است و عملی فکر می‌کند و الحقاً با انقلابی که کرده است مقدار زیادی به هدف نزدیک شده‌ایم.

بعد از ظهر گردش رفتیم، خوش گذشت. مطلقاً صحبت جدی در بین نبود. شام منزل ماندم و قدری تنبلی کردم و خوابیدم.

جمعه ۱۳۴۷/۶/۲۹

صبح سواری رفتم، خوش گذشت. بعد دیدن صدر زابلی رفتم، مجتهد خوبی‌ست. ایشان را از طرف شاهنشاه برای معالجه به لندن فرستاده بودیم، حالا خوب شده برگشته. در ۹۰

سالگی عمل پرستات و سنگ مئانه و فتق را انجام داده و این بنیه قوی، اطبای لندن را به تعجب واداشته است.

سر ناهار نبودم، چون عصری ساعت ۲/۳۰ باید شاهنشاه به تماشای تنیس کاپ آریامهر که بین المللی ست تشریف می بردند، ولی من نرفتم. برای اجرای بعضی اوامر شاهنشاه منزل ماندم. اما سر شام رفتم. شاهنشاه با من سر سنگین بودند. فکر می کنم به خیال این که من تنبلی کرده ام. ولی چون صحبتی فرمودند، من هم حرفی نزد. فردا که توضیح بدهم، ملتفت خواهند شد.

[رضا] فلاح از لندن برگشته، پیش من آمد نسبت به اضافه درآمد دولت در سال آینده که باید هزار میلیون دلار بشود تقریباً مطمئن است. راجع به فروش نفت در آمریکا در قبال خرید وسایل نظامی هم توفیق داشته است.

دیشب خبری بود در روزنامه ها که کشت خشخاش که ۱۲ سال است موقوف شده بر حسب امر شاهنشاه آزاد خواهد شد (۱۲ سال قبل من که وزیر کشور بودم این کار شد). این خبر باعث ناراحتی روشنفکران شده، نمی دانند که شاهنشاه، ترکها و افغانها را تهدید می فرمایند چون آنها هم در قبال سازمان ملل متحد تعهد موقوف کردن کشت را کرده بودند، ولی موقوف نکردند. دائماً ارز و طلای ما را در قبال قاچاق می برند، ولی قصد انشایی نیست.

شنبه ۱۳۴۷/۶/۳۰

صبح به کارهای جاری رسیدم، بعد شرفیاب شدم. اول، توضیح دیروز را عرض کردم که چرا در تنیس حاضر نشدم. شاهنشاه کاملاً راضی شدند. مطالب مهمی نبود که عرض کنم، فقط عرض کردم شرکتهای تعاونی روستایی که می خواهند در منطقه زلزله زده تشکیل بفرمایند، این جا منطقه ایست که مردم چاه عمیق زده اند و بعد از انقلاب ششم بهمین به وجود آمده. نمی توان پول این آب و زمین را مثل پول زمینهای قبل از انقلاب به ثمن بخش داد. تصدیق فرمودند و امر دادند خودت ترتیب این کار را بده که به مالکین بعد از انقلاب صدمه نخورد. بعد سفیر استرالیا شرفیاب شد، استوارنامه تقدیم کرد.



دوباره من به کارهای جاری رسیدم. ناهار [عبّاس] آرام سفیر ما در لندن مهمان من بود. بعد از ظهر شاهنشاه به دانشگاه جنگ تشریف بردند. نطق بسیار خوبی فرمودند که پشتیبانی از صلح و سازمان ملل بود، ولی لزوم دفاع از کشور [را] تا وقتی خلع سلاح عمومی نشده است [تأکید کردند].

سر شام بودم، صحبتی نشد. برای فردا که دستور گردش داده‌اند و وسایل فراهم نیست، خیلی ناراحت هستم و با کمال ناراحتی دارم می‌خواهم، حتی نتوانستم کار کنم. در قبال همه چیز خونسرد و بی تفاوت هستم، ولی وقتی ارباب من فقط دو ساعت وقت دارد و آن را هم با چه زحمت فراهم می‌کند، نهایت درجه بی انصافی و بی لیاقتی است که نتوانیم وسایل آن را فراهم آوریم.

یکشنبه ۱۳۴۷/۶/۳۱

صبح به دانشکده دفاع ملی رفتیم. اسم آن را (پدافند) گذاشته‌اند. من مختصری ماندم، آمدم دربار کار داشتم. وقتی شاهنشاه مراجعت فرمودند، به اختصار شرفیاب شدم. تلگرافی راجع به اظهارات [رابرت] ماک نامارا، وزیر سابق دفاع آمریکا، را به عرض رساندم که گفته بود، ممالکی که تسلیحات زیاد می‌کنند مثل پرو و ایران، برای ما یک بلا هستند. نمی‌توانیم به آنها کمک بدهیم. تلگراف مفصلی به [هوشنگ] انصاری کردم توضیح بخواهد.

ظهر [محمد نور احمد اعتمادی]<sup>۳۴۸</sup> نخست وزیر افغانستان شرفیاب شد. آقای اعتمادی مرد فوق العاده زرنگ و کاریر اداری مفصل دارد. وقتی من نخست وزیر بودم، او کفیل و معاون وزارت خارجه افغانستان بود. با نخست وزیر وقت آنها [محمد یوسف خان]<sup>۳۴۹</sup> به تهران آمد که قضیه مشکل آنها یعنی جنگ تبلیغاتی آنها را با پاکستان فیصله بدهیم و دادم. [ذوالفقار علی بوتو]، وزیر خارجه پاکستان، هم آمده بود و کار بسیار مشکلی بود، ولی

<sup>۳۴۸</sup> محمد نور احمد اعتمادی (۱۹۷۹-۱۹۲۱) از نوامبر ۱۹۶۷ تا ژوئن ۱۹۷۱ نخست وزیر افغانستان بود. پس از کودتای محمد داودخان و برکناری محمد ظاهر شاه، در چندین کشور سفیر کبیر بود. در ۱۹۷۹ به دنبال کودتای افسران کمونیست، مانند داود خان و بسیاری از رجال گذشته‌ی کشور اعدام شد.

<sup>۳۴۹</sup> محمد یوسف خان (۱۹۹۸-۱۹۱۷) از مارس ۱۹۶۳ تا نوامبر ۱۹۶۵ نخست وزیر افغانستان بود.

خوشبختانه آرتیست معروف سینما جینا لولو بریجیدا در آن تاریخ در تهران بود و او را دعوت کردم تا صبح شامپانی خورديم، مطلب هم حلّ شد. البته با من بمیرم تو بمیری. باری من در مذاکرات پیش از ناهار نبودم، ولی سر ناهار هنگام [بررسی کلی] *tour d'horizon* بودم. مطلب اساسی فقط موضوع اروپا و چکسلواکی بود. شاهنشاه مسأله چکسلواکی را بسیار صحیح تجزیه و تحلیل فرمودند. فرمودند، [موازنه] *balance* اروپا تا مسأله آلمان حلّ نشود، از این صورتی که هست اگر به هم بخورد، خواه نا خواه جنگ به دنبال دارد. بنا بر این باید از آن احتراز کرد و من همان اوایلی که چکها شروع کرده بودند، به آنها پیغام دادم تند نروید، نشیندند. بسیار تجزیه و تحلیل صحیح و قشنگی بود. بعد سند هیرمند مطرح شد حالا به ۲۶ متر مکعب که در طول سال تقسیم بشود رضا داده‌اند. من که نخست وزیر بودم، ۲۸ متر راضی شده بودند. آن وقت مجلس هم نداشتند، ممکن بود کار آسانتر تمام شود. من شخصاً داشتم کار را تمام می‌کردم. وزارت خارجه وقت که با [عبّاس] آرام بود به عرض رساند نخست وزیر بی جهت مداخله می‌کند، ما کار را در ۳۰ متر تمام می‌کنیم (من خودم می‌خواستم به افغانستان بروم). متأسفانه اریاب من که علاقه بی حدّ و حصری به ارتباط با زیر دستان اشخاص مسؤول خودشان دارند، حرف وزارت خارجه را پذیرفتند و به من فرمودند این کار وزارت خارجه است، تو مداخله نکن. من هم نکردم و کار تمام شد، یعنی به قرطاس بازی افتاد و هنوز که هنوز است تمام نشده. امروز وقتی صحبت ۲۶ متر بود من سرم را پایین انداخته بودم که شاهنشاه تصوّر نفرمایند دارم اظهار لحنیه و سرافرازی می‌کنم. بعد از ظهر گردش در رکاب شاهنشاه رفتم، خوب بود. شب [در] مهمانی وزارت خارجه که به افتخار اعتمادی داده بود بودم.

### دوشنبه یکم مهر ماه ۱۳۴۷

مطلبی را دیروز فراموش کردم بنویسم. هنگام تجزیه و تحلیل مسائل جهانی، شاهنشاه تعبیر قشنگی هم از وضع چین فرمودند. فرمودند، هیچ امید و آینده ندارد الا این که به سمت جنوب یا به سمت شمال توسعه پیدا کند و این یک امر بسیار خطرناکی است.

دیروز کسوفی هم واقع شد، خیلی تیره بود، به قدر ۴ ساعت. روسها هم ماه مصنوعی به دور ماه فرستادند و به زمین برگرداندند. خیلی موفقیت بزرگی بود. این ماه با سرعت بیست و پنج هزار میل در ساعت وارد جو زمین شد و نسوخت. البته بی سرنشین بود، با وصف این توفیق بزرگی به دست آوردند. همه سران جهان تبریک گفتند، منجمه شاهنشاه هم تبریک دادند.

امروز صبح شرفیاب شدم. [امیر] متقی، معاون سابق خودم را در دانشگاه پهلوی، به سمت مدیر کل دربار معرفی کردم. شاهنشاه از خدمات او تقدیر فرمودند. عرایض دیگری هم بود که عرض شد. هیئت امنای دانشگاه مشهد را تشکیل دادم و [دکتر] محسن ضیائی به ریاست [دانشگاه] انتخاب شد. [دکتر غلامحسین مصدق]، پسر دکتر [محمد] مصدق، دیدنم آمد. چه قدر تملق شاهنشاه را گفت. عجب دنیایی ست. بعد از ظهر جشن شروع سال تحصیلی دانشگاه تهران بود. پروفیسور [فضل الله] رضا، رئیس جدید دانشگاه، نطق آکادمیک قشنگی کرد. خیلی از نطق من در دانشگاه پهلوی بهتر بود. امشب سر شام نرفتم، خودم خیلی گرفتاری داشتم.

سه شنبه دوّم مهر ماه ۱۳۴۷

امروز ساعت ۱۲ شاهنشاه به مسکو تشریف بردند. خانم من هم به عنوان دام دونور علیاحضرت شهبانو رفت. به این جهت تلگراف کردم، دوستم آمد و امشب بسیار خوش گذشت. حالا هم زیادی سرحالم، با آن که یک صبح است.

صبح شرفیاب شدم، سر صبحانه تشریف داشتند. عریضه از رئیس شرکت واحد اتوبوس رانی تقدیم کردم که نوشته بود حالا که شرکت تحت تعقیب قرار گرفته، باید عرض کنم خیلی مخارج برای انتخابات و یا اعزام دهاتیها به قم (موقع انقلاب شاه و ملت) برای مقابله با آخوندها و غیره تمام حسب الامر دولتهای وقت (منظور من بودم) شده و حالا به همین علت ما را بازرسی شاهنشاهی دارد تعقیب می کند. شاهنشاه تحت تأثیر قرار گرفتند. من این شعر را خواندم:

به جرم عشق توام می کشند غوغایی ست      تو نیز بر لب بام آ که خوش تماشایی ست

فرمودند، با رئیس بازرسی این مطلب را مورد دقت قرار دهید. عرض کردم، برای آن که بازرسی به اصطلاح گُل کند، که نباید آبروی یک بدبختی را مورد تاخت و تاز قرار دهد. خاطر من نمی‌رود [علی] امینی خائن خواست، به اصطلاح، در راه تعقیب دزدها و کله گنده‌ها محبوبیت پیدا کند (وقتی نخست وزیر بود)، عده‌ای را به حق و ناحق گرفت. دستگاه ما هم می‌خواست عقب نماند، بیچاره ارتشبد عبدالله هدایت<sup>۳۵۰</sup> تنها ارتشبد ایران را که رئیس ستاد کل بود، مورد تعقیب قرار داد و او را به زندان افکند تا بالأخره هلاک شد، آن هم به جرم دزدی.<sup>۳۵۱</sup> خدا نکند انسان در این کشور لای چرخ الزامات و مقتضیات زمان گیر کند. این مطالب را بر حسب وظیفه عرض کردم، زیرا دو اعتقاد دارم. اول این که تا روزی واقعاً عدالت، نه تظاهر، در این کشور نباشد به جایی نمی‌رسیم، دیگر این که هیچ چیز را نمی‌توانم فکر بکنم و در عالم دولت خواهی به شاه عرض نکنم، خواه ملالت آور باشد. مدتی تأمل در عرایض فرمودند، نفهمیدم خورسند یا ناخورسند شدند، ولی در فرودگاه بر سر عقب افتادن بعضی حوالات پاریس مربوط به لباسهای شهبانو با من تندی فرمودند. شاید دنباله عرایض نامطلوب صبح بود، خدا می‌داند، یا محض به دست آوردن دل شهبانو. باری امروز بعد از ظهر به بطالت کامل و خوشی گذراندم، زیرا دوستم وارد شد. مدتی این مثنوی تعطیل شده بود.

به هرزه بی‌می‌و معشوق عمر می‌گذرد      بطالتم بس از امروز کار خواهم کرد

<sup>۳۵۰</sup> ارتشبد عبدالله هدایت، وزیر جنگ در دولت رزم آرا و سپس سپهبد زاهدی، رئیس ستاد ارتش (۱۳۳۹-۱۳۳۴)،

در شهریور ۱۳۴۱ به جرم سوء استفاده بازداشت و سپس به دو سال زندان محکوم شد.

<sup>۳۵۱</sup> منظور علم از قید این که «دستگاه ما هم می‌خواست عقب نماند»، در واقع ایراد به شاه است که دستور تعقیب ارتشبد هدایت و چند تن از افسران عالی رتبه ارتش را صادر کرد و هدایت به دو سال زندان محکوم شد. شاه پس از آن بارها یاد آور می‌شد که او در ارتش تصفیه‌ی اساسی کرد، در حالی که تعقیب اشخاص سیویل به وسیله‌ی دولت معمولاً بی‌نتیجه می‌ماند. در این که تعقیب این افسران، فارغ از میزان جرم آنان، جنبه‌ی سیاسی داشت، تردیدی نیست. شاه می‌خواست به همه، به ویژه به دولت‌کندی، بفهماند که اصلاح گر راستین اوست، نه علی امینی.

فقط سر شب دیدن والا حضرت همایونی رفتیم و سر شام مدتی با بچه‌ها بازی کردم. حالا دو صبح است، می‌خواهم. فردا برای بازدید مناطق زلزله زده خواهم رفت و دوستم را خواهم برد.

۱۳۴۷/۷/۱۲

از چهارشنبه سوّم مهر ماه تا امروز که ۱۲ است در بیرجند بودم و به مناطق زلزله زده سرکشی می‌کردم. سفری هم به سرخس رفتم. می‌خواهم سرخس را رشک سرخس شوروی بکنم. حالا که می‌توانم، چرا نکنم؟

ای که دستت می‌رسد کاری بکن      پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

این جا جزء املاک آستانه است و من هم وزیر دربار و سرپرست امور آستانه. خیلی کار کرده‌ایم، در خیابان کشی و چاه‌های عمیق و عوض کردن وضع زندگی مردم. همه جا دوستم همراه بود و چه شبهای خوشی در بیرجند گذشت. او را به مشهد هم همراه بردم و مردم تعجب داشتند این شخص کیست که همراه من است. آیا همسر من است؟ که نمی‌تواند باشد. هر چه می‌خواهند بگویند، زندگی خصوصی من چه ربطی به آنها دارد. سه روز آخر، شهبانو به بیرجند تشریف آوردند و من دوستم را به تهران فرستادم و در رکاب شهبانو مجدداً از مناطق زلزله زده بازدید شد. خدا عمرش بدهد، یک ملائکه است که نصیب ایران شده. آن قدر دلسوز، آن قدر عمیق است که نمی‌توانم این جا بنویسم و تشریح کنم. مردم را هم قلباً دوست دارد. در این دو شب فرصت کردم ساعت‌های متوالی با شهبانو در خصوص زندگی خانوادگی و آینده ولیعهد که ماشاءالله باهوش است مذاکره کنم. می‌بینم خیلی مسائل را احساس می‌کنند، منجمله این که ولیعهد گرفتاری و دردسر بیشتر از شاهنشاه خواهند داشت، زیرا دیگر دنیا به طرفی می‌رود که پادشاهی منسوخ می‌شود. واقعاً کسی چه طور می‌تواند ارتأ حاکم بر جان و مال مردم باشد؟ پس باید ولیعهد طوری خودش را با زمان تطبیق بدهد که در حقیقت رئیس انتخابی مردم باشد، یعنی آن قدر خوب باشد که مردم طبیعتاً بتوانند او را به ریاست انتخاب کنند. صحبت ما خیلی طول کشید به طوری که همه همراهان و حتی خانم مادرشان که زن بسیار خوبی‌ست، اندکی ناراحت شدند. شبی هم

در خصوص شهناز دختر شاهنشاه از فوزیه که بسیار مریض و ناراحت شده، صحبت شد. واقعاً مثل یک مادر مهربان نسبت به این بچه دلسوزی می‌کرد. من خیلی دعا به او کردم و عرض کردم، والاحضرت ثریا زن سابق شاهنشاه و ملکه ایران این بچه را از کاخ هم بیرون کرد، خدا هم به او بچه نداد.

امروز برگشتیم. خیلی خسته هستم، چون برنامه خیلی سنگین بود، ولی الحمدالله نتیجه بخش بود. فردا شاهنشاه از شوروی تشریف می‌آورند.

جمعه ۱۳۴۷/۷/۱۲

امروز شاهنشاه تشریف فرما شدند، بسیار خوشحال بودند. من بعد از ظهر شرفیاب شدم. سر شام هم بودم. امر فرمودند دوشنبه ترتیب مسافرت شیراز را بدهم. راجع به مسافرت شوروی زیاد صحبت شد. فرمودند، فقط در مسائل اقتصادی مورد علاقه طرفین صحبت شد، وارد اوضاع سیاسی دنیا نشدیم، چون فایده نداشت بحث بکنم. آنها روی ویتنام فشار می‌آوردند و ما روی چکسلواکی. اعلامیه هم در [باره] این مسائل چیزی ندارد. ولی فرمودند، پذیرایی خوب و گرم بود. سیاست مستقل ملی ما دارد روی آنها هم اثر می‌گذارد. گو این که آمریکاییها ناراضی بودند که چرا ما حالا به شوروی می‌رویم. ولی در اشتباه بودند، آمریکا با همه دلسوزی که برای چکسلواکی کرد عملاً چه کاری برای آنها انجام داد؟ هیچ. به علاوه بعدها خواهند فهمید که امروزه آنها به دست قوی احتیاج دارند، نه به نوکر. کاملاً صحیح می‌فرمودند.

تلگرافات فوری از واشینگتن رسیده بود که بعضی سناتورها می‌گویند چون از فروش اسلحه مخصوصاً هواپیمای فانتوم به اسرائیل خودداری می‌کنیم، به ایران هم نباید بفروشیم. جواب سختی امر فرمودند بدهم که شما ندهید از جای دیگر خواهیم خرید. به علاوه خریدش به اسرائیل روی موازنه تسلیحاتی خاورمیانه اثر دارد و ممکن است آنها در این خصوص با روسها قرار و مدار ضمنی داشته باشند، ما که در این گیر و دار نیستیم.

بعد از شام قدری کار کردم بعد رفتم دوستم را دیدم و خانه آمدم.

شنبه ۱۳۴۷/۷/۱۳

خدایا چه روز بدی ست، دارم خفه می شوم. امروز که تلگرافات را می دیدم، تلگرافی به زبان آلمانی از زوریخ بود. چون آلمانی نمی دانم، دادم ترجمه کردند. خدایا چه بلایی به سرم آمد. دختر قشنگ ۲۰ ساله [ای] که چندی قبل دعوت کرده بودم به ایران آمده بود و شرح حالش را هم شاید در صفحات قبل داده بودم، مرده است. چه قدر زیبا و چه قدر غفیفه بود و چه حالاتی داشت. یک طرف زلزله می آید، یک طرف جنگ است، یک طرف خوبان می میرند. نفهمیدم. فلسفه این کارها را نمی فهمم. به قول جلال الملک

ای خدا خوب که سنجیدم من      از تو هم هیچ نفهمیدم من

بعد با چه حالی شرفیاب شدم، ولی از مطلب چیزی نگفتم، چون ارباب هم او را دیده بودند. ترسیدم خیلی غصه بخورند. مدتی در باره دخترشان صحبت کردیم و هر دو باز هم غصه فراوان خوردیم که این دختر دارد از دست می رود. به هر صورت قرار شد شهبانو اقداماتی بکنند. شهنواز الآن در پاریس بستری ست و وضع عصبی او بسیار بد است. از اخبار جهان مسافرت دوّم [الکساندر] دوبچک، لیدر [حزب] کمونیست چکسلواکی، به شوروی ست. در آن جا معلوم می شود خیلی تحت فشار بود که پیشنهادات مسکو را دایر بر کنترل بر جراید و طرد عناصر به زعم مسکو ناپاب، قبول کرده است، بدون آن که روسها تعهدی در [باره] تخلیه چکسلواکی از قوای خودشان کرده باشند.

یکشنبه ۱۳۴۷/۷/۱۴

هر گه ز تو بگیریم با فکر تو بستیزم      اندر سرم از هر سو سودای تو می آید

این دختر با آن که با من دوست نبود، واقعاً دارد مرا از غم خودش می کشد و مشکل این جاست که نمی توانم دردم را با کسی در میان بگذارم. اما امروز بالأخره بعد از انجام گشایش مجلس سنا وسیله شاهنشاه، شرفیاب شدم و مطلب را عرض کردم، شاهنشاه بی نهایت غصه خوردند. امشب را با دوستم گذراندم، ولی نتوانستم مطلب را به او بگویم. هر چه خواست

بداند چرا ناراحت و کسل هستم، ممکن نشد. او هم قدری ناراحت شد و عجب این است که او هم ناخوش است، می ترسم خدای نکرده بلایی به سرش بیاید. امروز صبح ساعت ۱۰ شاهنشاه مجلس سنا را افتتاح فرمودند. نطق افتتاحیه مبسوطی دایر بر پیشرفت کشور کردند که واقعاً هم صحیح است. خدا عمرش بدهد.

برومند باد آن همایون درخت      که در سایه اش می توان برد رخت

یک نسخه نطق افتتاحیه را این جا می گذارم. مطلب مهم آن فروش آن قسمت اراضی است که به موجب قانون اصلاحات ارضی (هنگام نخست وزیری من) این اراضی کوچک از طرف مالکین سی ساله به اجاره زارعین داده شده بود. امروز مقرر داشتند آن هم باید به زارعین فروخته شود.

عصر جشن اعطای سردوشی به دانشجویان دانشکده افسری بود، من نرفتم.

دوشنبه ۱۳۴۷/۷/۱۵

صبح شرفیاب شدم. بعضی کارهای جاری را عرض کردم. [آتسوچی اوایاما]، سفیر ژاپن، دیدنم آمد راجع به بعضی کارهای ژاپونیا در ایران که می خواهند بکنند، منجمله سرمایه گزاری بزرگ در کشیدن خط آهن کرمان - یزد، توضیحاتی داد.

ملاقات زیاد داشتم که تا ساعت ۳ بعد از ظهر طول کشید. خسته و کوفته ناهاری خوردم. بعد از ناهار با دوستم گذراندم که بسیار خوش گذشت. ولی ناچار شدم تا آن روحی خودم را از مرگ آن دختر به او بگویم. اندکی راحت شدم. دختر فهمیده ای است، ایراد زیادی نگرفت. فردا خواهد رفت.

شب [عباس] آرام سفیر ما در لندن و [علینقی] عالیخانی وزیر اقتصاد، مهمان من بودند. شب خوشی گذشت.

یکشنبه ۱۳۴۷/۷/۲۱

از صبح سه شنبه ۱۳۴۷/۷/۱۶ تا امروز در شیراز در رکاب شاهنشاه بودم. بوشهر و یاسوج در بویر احمدی مورد بازدید قرار گرفت، هم چنین دانشگاه شیراز. سفر بسیار خوبی بود، از



هر حیث خوش گذشت. اولاً تمام این مدت شام و نهار به تنهایی با شاهنشاه بودم و فقط آن کسی را که می‌خواستیم، با ما بود. بسیار عالی بود و در حقیقت برای مدتی از جهان فارغ بودیم. ثانیاً دانشگاه فوق العاده طرف توجه شاهنشاه واقع شد و از خدمات من بسیار قدردانی فرمودند، تا جایی که یک سالن دانشگاه را امر دادند به نام من گذاری کنند. دانشگاهی به وجود آمده با کادر جوان و تحصیل کرده و وسایل عالی به طوری که از هر کدام از استاد‌های جوان شاهنشاه سؤال می‌فرمودند وضع لابراتوارها را چه طور می‌بینید، می‌گفتند از دانشگاهی که در آمریکا در آن کار می‌کردیم خیلی بهتر است. بناهای عالی هم بر وضعیت خوبی آن جا افزوده. شخصی هم که طرف توجه شاهنشاه بود، رفت دانشگاه را دید و وقتی برگشت، سر شام تعریف زیادی کرد. چون بی طرف و خارجی بود و هم مورد علاقه، حرفش خیلی تأثیر گذاشت. ولی به هر صورت حقیقتی بود.

اما در باره آبادانی جنوب، حقیقتاً خدا عمر بدهد به شاه. من که نخست وزیر بودم بعد از غائله جنوب که بر اثر طغیان عشایر و آخوندها بر علیه دولت شد و شش ماه تمام در همین منطقه بویر احمدی و ممسنی و کوه گیلویه جنگ کردیم، به یاسوج رفتم. اولاً یاسوج راه نداشت، من از بهبهان تا دهدشت با اتومبیل رفتم و از آن جا به یاسوج با هلیکوپتر رفتم. در یاسوج فقط یک درمانگاه سازمان شاهنشاهی (درمانگاه عشایری) و یک کاروانسرا خرابه و یک هنگ سرباز بود که سربازها در چادر زندگی می‌کردند. من هم آن شب در چادر خوابیدم و نصف شب چادر بر اثر توفان روی سر من خراب شد. حالا یاسوج تمام خانه‌های سازمانی را دارد. همه رؤسای ادارات را دارد. سپاهیان دانش و بهداشت و ترویج هستند. یک بچه بی‌سواد در محل نیست، یعنی همه اطفال لازم‌التعلیم سر کلاس مدرسه هستند. از آن گذشته یک کارخانه قند دارد (این کارخانه را در همان تاریخ من سفارش دادم). به علاوه چهار<sup>۳۵۲</sup> راه به آن جا باز شده است: راه ممسنی، راه دهدشت، راه اردکان، راه یاسوج - سی سخت - گردنه بیژن - اصفهان. اصلاً عظم باور نمی‌کرد. گریه شوق چشمانم را گرفته بود. لوله گاز سرتاسری که باید گاز ما را به شوروی منتقل کند (گازی که پنجاه سال تمام بیهوده سوخت و به علاوه قدرت و روشن بینی شاه در قبال خرید کارخانه

<sup>۳۵۲</sup> در یادداشت «سه» نوشته شده است.

ذوب آهن آن را به روسها فروخت) نیز از یاسوج می گذرد. در هواپیما پای شاه را بوسیدم و حقیقتاً از ته دل و صمیم قلب بوسیدم.

به بوشهر هم که رفتیم وضع به همین قرار بود. شرکت نفت لاوان (جزیره شیخ شعیب سابق) به نتیجه رسیده، روزی دویست هزار بشکه نفت می دهد. اسکله بوشهر ساخته شده، بیمارستان بزرگ شیر و خورشید سرخ ساخته شده، وسیله دانشگاه پهلوی به بهترین وضعی اداره می شود. فعالیت به چشم می خورد، دیگر بوشهر مُرده نیست. گدایی و بدبختی در آن جا نیست. نیروی دریایی و هوایی ما مشغول پایگاه ساختن برای حفظ خلیج فارس است. راه ساحلی به طرف بندر عباس ساخته می شود. پروژه شیرین کردن آب دریا در دست پیاده کردن است. همه جا آب لوله کشی هست. در سبزآباد، مقر نمایندگی امپراتوری انگلیس، پایگاه دریایی شاهنشاهی مستقر می شود.<sup>۳۵۳</sup> افسوس که تبلیغات نداریم این مطالب را به مردم تفهیم کنیم به هر صورت از هر حیث مسافرت خوبی بود.

هنگام مراجعت در شیراز از هواپیما یک ساعت و نیم با شاهنشاه صحبت کردم. از هر طرف صحبت شد. شاه آرزو می کرد ده سال فرصت داشته باشد که زیر بنای کشور را مستحکم کند. عرض کردم، خدا به شما بیشتر وقت خواهد داد چون نیت خیر دارید. فقط باید سعی کنیم خسته نشوید. (نقشه های عالی برای صنعتی کردن کشور در سر می پرورانند، خداوند به او توفیق بدهد.) در خصوص واگذاری املاک استیجاری به زارعین بعد از ۱۲ سال فکرم را عرض کردم که به نظرم صحیح نیست بگذارید مردم بی اجری بروند، یعنی یک امیدی به سرمایه که در دست دارند داشته باشند. بحث زیاد شد. چون مرد منطقی ست عرایضم را تماماً رد نکرد. به هر حال خوشحالم که وظیفه ام را نسبت به کشورم و پادشاهم با ذکر حقایق انجام دادم.

دوشنبه ۱۳۴۷/۷/۲۲

صبح به کارهای جاری رسیدم، بعد شرفیاب شدم. در شرفیابی شاهنشاه را خیلی سر حال دیدم، زیرا محمد نصیری، وزنه بردار ایرانی، در خروس وزن در بازیهای المپیک مکزیک

<sup>۳۵۳</sup> منظور ساختمانی است که در گذشته ها مقر سرکنسولگری انگلستان در بوشهر بود.

مدال طلا گرفت.

نامه‌ای از [هوشنگ] انصاری، سفیر خودمان در واشینگتن، شکایت از دست حرکات [اردشیر زاهدی] وزیر خارجه، رسیده بود. دادم ملاحظه فرمودند. اوقات تلخ شدند، ولی چون حالا به جهاتی به اردشیر مرحمت دارند، فرمودند این کار را خودت اصلاح کن. این بود که اجازه خواستم اردشیر را که برای شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل رفته است و انصاری هر دو را بخواهم و کار را به اصلاح بگذرانم. اجازه خواستم اگر اصلاح نشد تندی کنم، فرمودند بکن!

امشب عید تولد شهبانو را برگزار کردیم، ۳۱ سال. خیلی خوب برگزار شد. من ساعت ۳ منزل آمده می‌خوابم.

سه شنبه ۱۳۴۷/۷/۲۳

امروز استاندار آذربایجان غربی صبح زود پیش من آمد. می‌گفت مردم آن جا از هر سه نفر یک نفر عضو حزب پارت کردستان آزاد شده‌اند. خیلی ناراحت شدم. دلایل زیادی ذکر می‌کرد از جمله نفوذ آخوندها که چون حالا عایدی ندارند (زیرا مالکین از بین رفته‌اند) به نفع ما فعالیت نمی‌کنند. بدی مأمورین، اختلاف مذهب و زبان و تبلیغات دائمی کردها و روسها و خوشحال نبودن خرده مالکین و هم چنین زارعین تازه مالک شده. خیلی ناراحت شدم.

به محض شرفیابی مطلب را به تفصیل عرض کردم. شاهنشاه بی‌خبر نبودند چون اکنون در سردشت، مرز کردستان و عراق، بین [جلال] طالبانی و قوای ما زد و خورد است. طالبانی کردی‌ست که از ملا مصطفی لیدر کردهای عراق جدا شده و تحت تأثیر دولت [عراق] است. چند نفری را هم که در این طرف با او همکاری و جاسوسی داشتند، فرمودند گرفتیم و اعدام کردیم. به هر صورت عرض کردم باید فکری کرد. فرمودند، ژاندارمری مشغول اقدام است و نخواستند فرمایش دیگری بکنند. تعجب کردم چرا. آیا من نامحرم هستم یا علت دیگری داشت؟ بعد هم به صحبت‌های عادی و کارهای معمولی گذشت.

من بعد از ظهر برای افتتاح کارخانه [تولید روغن موتور در پالایشگاه نفت ری]<sup>۲۵۴</sup> نرفتم، سر شام هم نبودم. در عوض در منزل تا حالا که نصف شب است کار کردم.

#### چهارشنبه ۱۳۴۷/۷/۲۴

صبح به کارهای جاری رسیدم. ملاقاتهای زیادی داشتم، بعد شرفیاب شدم. کارهای جاری عرض شد. مقرر شد بعد از ظهر گردش برویم. ترتیبات فراهم شد. بعد از ظهر متأسفانه به هم خورد، یعنی ترتیبات به هم خورد. ارباب من و خودم خیلی ناراحت شدیم، یعنی وقت تلف شد.

از اخبار مهم جهان امروز هفتمین روز است که سفینه آپولو با سه نفر سرنشین به دور زمین می‌گردد و مانورهای مهم انجام می‌دهد یعنی به قسمت جدا شده خود نزدیک و از آن دور می‌شود. آمریکاییها این عمل را بلافاصله بعد از پرتاب سفینه شوروی به دور ماه و برگرداندن آن به زمین انجام دادند. خلاصه بشر در راه تسخیر ماه است. بامزه این بود که یکی از سه نفر در داخل سفینه مبتلا به گریپ شد و باز معالجه شد با آن که داخل کپسول را ضد عفونی کرده بودند. بعد گفتند اثرات دواهای ضد گریپ در داخل سفینه و در فضا و عالم بی وزنی متفاوت از آن چه در زمین است. این هم تجربه شد.

#### جمعه ۱۳۴۷/۷/۲۶

پنجشنبه صبح نمایش نیروی هوایی بود، من نرفتم. نیروی هوایی ما امسال بسیار قوی و آبرومند است، مخصوصاً با طیارات فانتوم. ولی شاهنشاه امری داده بودند باید اجرا کنم. عصری هم جشن مهرگان فرهنگیان بود. من رفتم، اجازه گرفتم با [علینقی] عالیخانی، وزیر اقتصاد، به شکار قرقاول به دشت نظیر رفتم. امروز عصر ساعت ۹/۳۰ برگشتم. شکار خوبی کردم و خوش گذشت، ولی به محض مراجعت، مطابق معمول، اخبار بد داشتم. یعنی این که ترتیباتی که برای گردش روز جمعه شاهنشاه داده بودم، درست از کار در نیامده بود.

<sup>۲۵۴</sup> در یادداشت «روغن کشتی» نوشته شده است.

خیلی ناراحت شدم، ولی دیگر کار از کار گذشته، دیر شده بود. تمام تفریح ۲۴ ساعت از دماغم در آمد.

از اخبار مهم جهان تصویب قرارداد باقی ماندن بعضی قسمتهای ارتش شوروی در خاک چکسلواکی از طرف پارلمانهای شوروی و چکسلواکی است. ولی چکسلواکیها، با آن که اکثریت قریب به اتفاق مجلس آن را تصویب کرد، تظاهرات کوچکی در خیابانها بر علیه آن راه انداختند. خبر دیگر هم مذاکرات صلح ویتنام و احتمال قطع بمباران ویتنام شمالی از طرف آمریکاییهاست که البته در سرنوشت انتخابات آمریکا به نفع دموکراتها تأثیر قاطع خواهد داشت، هم چنین در سرنوشت جهان. ولی هنوز خبر قطعی را هیچ طرف نداده است.

خبر دیگر ازدواج بیوه کندی (ژاکلین)، زن سابق پرزیدنت مقتول آمریکاست با اناسیس میلیونر معروف یونانی که خیلی تعجب آور و تأثر آور است. گمان می‌کنم در دفترچه قبلی خاطرات سفر آمریکا نوشته بودم، تصادفاً دختری که برای تفریح ما از نیویورک به سنت لوئیز فرستاده شده بود، دوست خیلی صمیمی رابرت کندی بود که [او]<sup>۳۵۵</sup> هم یک هفته قبل کشته شده بود. واقعاً وفای زن چیز عجیبی است.

شنبه ۱۳۴۷/۷/۲۷

صبح اولین جلسه هیئت امنای دانشگاه پهلوی را ریاست کردم که خودم رئیس دانشگاه نبودم. کارهای جاری آنها انجام شد. بعد شرفیاب شدم. از به هم خوردن ترتیبات گردش دیروز اربابم را خیلی کسل و گله‌مند یافتم، حق هم داشتند. کارهای جاری را عرض کردم منجمله خبر احتمال صلح اعراب و اسرائیل را که از آمریکا خبر رسیده بود. مطلب را زیاد بررسی کردیم. عمل و عکس العمل آمریکاییها و روسها را و احتمال برخورد منافع آنها را در این منطقه که آیا صلح یا جنگ به نفع طرفین است. البته صلح و بنا بر این شاید این مذاکرات سازمان ملل به جایی برسد. امشب هم اخباری رسید که این مطلب را تأیید کرد. بقیه روز به کارهای جاری گذشت. سر شام بودم.

<sup>۳۵۵</sup> در یادداشت «آن» نوشته شده است.

یکشنبه ۱۳۴۷/۷/۲۸

امروز سلام مبعث بود. خوب برگزار شد. شاهنشاه راضی بودند. ما پارسال گفته بودیم که شروع قرن پانزده بعثت است. عده‌ای امسال را می‌گویند. البته آنها که امسال این مسأله را مطرح می‌کنند برای این [است] که اثر حرف پارسال ما را که مصادف با تاجگذاری شده بود و به فال نیک بود از بین ببرند. اول شاهنشاه فرمودند مطلب را تصحیح کنیم، بعد فرمودند اعتنا نکنید.

بعد از ظهر به بطالت گذشت. شب مهمانی داشتم که به اوضاع عربستان سعودی وارد است (آمریکایی‌ست). مسائل مهمی که با او مذاکره کردم طرح یگانگی دفاع خلیج فارس بین ایران، عربستان، کویت، قطر و ابوظبی است. به طوری که مخارج دفاعی را به طور مشترک بدهیم و خیال آنها هم از حیث این که ما ممکن است نسبت به آنها چشم طمع ارضی داشته باشیم، راحت بشود. راجع به انتخابات آمریکا هم با او صحبت کردم. او عقیده دارد ظرف یک ماه آینده [لیندون] جانسون مذاکرات قطعی صلح ویتنام را آغاز و بمباران را قطع می‌کند، هم چنین ترتیبی می‌دهد که صلح در خاورمیانه به جایی برسد. قسمت دوم را من اطلاع دارم که اسرائیلیها هم بنا بر فشار آمریکاییها دارند نرمتر می‌شوند. اگر این طور باشد [هیوبرت] همفری البته شانس بیشتری برای پیروزی در انتخابات خواهد داشت. نسبت به هدف قطعی شورویها هم در خاورمیانه صحبت کردیم. او خیال می‌کند هدف اساسی آنها یمن و جنوب یمن باشد، به منظور تسلط بر بحر احمر و اقیانوس هند و آفریقا، به اضافه به زحمت انداختن غرب از لحاظ به دست آوردن نفت خاورمیانه. صحبت خیلی زیاد کردیم. حالا ساعت یک صبح است که می‌خوابم.

دوشنبه ۱۳۴۷/۷/۲۹

صلح ملاقاتهای زیادی داشتم. منجمله [رضا] فلاح از شرکت نفت پیش من آمده بود و حکایت می‌کرد که [دکتر منوچهر] اقبال مذاکرات نفت لندن را خراب کرد. بعد هم تلگراف دروغی به شاهنشاه مخابره کرد که مذاکرات خوب پیشرفت کرده و هر چه خواسته‌ایم دادند. در صورتی که قرار بود با آنها صحبت بشود ظرفیت استخراج را بدون آن که بخواهیم

که مطابق آن استخراج داخلی بکنند بالا ببرند، برای روز مبادا. به عبارت دیگر وسائل استخراج را داشته باشند که باز اگر اعراب بازی در بیاورند، قدرت استخراج بیشتری را داشته باشیم. وقتی مطلب را آنها قبول کردند، اقبال گفت پس شما که این را قول دادید همین حالا باید قول بدهید استخراج را بالا خواهید برد. آنها هم زیر این عمل بزرگ زدند. گفتند اصلاً ما چنین خیالی نداشتیم. ولی به هر صورت هزار میلیون دلار عایدی ما سال آینده تأمین است.

بعد شرفیاب شدم. مذاکرات دیشب کرن را عرض کردم. منجمله عرض کردم، به نظر می‌رسد روسها که حالا دارند در ویتنام کوتاه می‌آیند و در خاورمیانه هم مثل این که بین اعراب و اسرائیل می‌خواهند توافقی حاصل شود، من غیر مستقیم دارند به همفتری کمک می‌کنند که مبادا نیکسون که جمهوریخواه و سخت گیر و سابقه شدت عمل در مقابل آنها دارد (وقتی معاون آیزنهاور بود) روی کار نیاید. شاهنشاه عرض مرا تصدیق کردند در صورتی که آمریکایی احمق دیشب این مطلب را به او گفتم، قبول نکرد. می‌گفت، روسها این جور عمل نمی‌کنند و گرنه جانسون را سر راه ملاقات با کاسیگین به علت عمل خود در چکسلواکی بر نمی‌گرداندند (قرار بود جانسون برود و کاسیگین را ببیند و تمام اقدامات فراهم شده بود). به او گفتم، از دست رفتن چکسلواکی برای روسها مهمتر از ملاقات جانسون بود چون آزادیخواهی آنها نه تنها تمام اقدار شوروی بلکه خود شوروی را هم متزلزل می‌کرد، ولی بیچاره نفهمید.

کارهای زیاد دیگری بود عرض شد منجمله پیشرفتهای قسمت امور اجتماعی دربار در برگزیدن افراد نخبه این کشور و ارتباط آنها با دربار.

بقیه روز به کارهای جاری رسیدم. شب هم سر شام نرفتم. علت آن مختصر اوقات تلخی شاهنشاه در آخرین دفعه شرفیابی صبح با من بود. شرح قصه از این قرار است که عرض کردم صورت جلسات شورای اقتصاد به صورت کتاب نباید منتشر می‌شد زیرا خطوط سیاسی و اقتصادی کشور را نباید خارجها بدانند. شاهنشاه خیلی برآشفتمند، فرمودند، هیچ عیبی ندارد. [عرض کردم]، وقتی اعلیحضرت می‌دانید که من هیچ مطلبی را برای خودم یا منافع شخصی نمی‌گویم، دیگر حق عصبانیت ندارید. دیگر چیزی نفرمودند.

سه شنبه ۱۳۴۷/۷/۳۰

صبح به کارهای جاری رسیدم، بعد شرفیاب شدم. سر صبحانه رفتم. شاهنشاه ماشین الکتریکی ماساژ به شکم بسته بودند که رفع نفخ بکند. قدری سر به سرشان گذاشتم. راجع به مسایل مختلف صحبت شد خیلی سر حال بودند. فرمودند، بعد از ظهر گردش می‌رویم. سفیر اندونزی اعتبارنامه تقدیم کرد. بعد از ظهر گردش رفتیم، خوش گذشت.

از اخبار مهم جهان برگشت سه فضانورد آمریکایی به زمین است. هنگام ورود، کپسول حامل آنها سر و ته شد و آنتن آن در آبهای اقیانوس اطلس فرو رفت، توفان هم بود چند دقیقه گم بودند، در تمام دنیا ناراحتی بزرگی ایجاد کرد. بعد از یک ربع پیدا شدند. روسها کپسولها را روی زمین فرود می‌آورند. معلوم نیست چه تکنیکی دارند. آمریکاییها هنوز موفق نشده‌اند. شاهنشاه تلگراف تبریکی به جانسون مخابره فرمودند.

چهارشنبه ۱۳۴۷/۸/۱

صبح خیلی کار داشتم. ملاقاتهای مختلف از آن جمله خانم [آن] لمبتون که یک خانم انگلیسی و دکتر در ادبیات فارسی [از] دانشگاه لندن<sup>۳۵۶</sup> است و در ایران سابقه زیاد دارد (سابقاً در سفارت انگلیس در تهران بود)، به علاوه راجع به زمین داری از عهد هخامنشیان تاکنون در ایران مطالعه کرده و کتاب عالی نوشته است، دیدنم آمد. او الان ده هفته است که در ایران به سر می‌برد. نقاط ذیل را بازدید کرده است: تمام کردستان و آذربایجان غربی به علاوه یزد و کرمان و تمام دهات آنها را. واقعاً به همّتش آفرین گفتم. یک صد و چهل شرکت تعاونی روستایی را بازدید کرده، ما بین آنها فقط ۶ عدد بد بودند و ۳ عدد متوسط. بقیه عالی بوده‌اند و مخصوصاً تعجب داشت از این که چه طور اینها بعد از اصلاحات ارضی به این خوبی کار کرده و در خصوص اصلاح بذر، ترویج کود شیمیایی، توزیع وامهای روستایی، تهیه آب این همه با روشن بینی عمل کرده‌اند. من خیلی خوشحال شدم گزارش به شاهنشاه عرض کردم ایشان هم خوشحال شدند. از احساسات مردم نسبت به شاهنشاه هم خیلی تعریف می‌کرد. همه به او گفته‌اند شاه آزاد کننده ماست. البته باید اضافه

<sup>۳۵۶</sup> در یادداشت «آکسفورد» نوشته شده است.



کنم که ما هیچ کس را با او نفرستادیم، خودش به میل خود هر جا خواسته رفته است. این است معنی حقیقی انقلاب.

کارهای زیادی به شاهنشاه عرض کر دم. بعد از ظهر قرار گردش بود. بسیار خوش گذشت. شب مهمانی بود که شاهنشاه به عروسی پسر [دکتر حسینعلی] اسفندیاری که شوهر خاله ایشان است. تشریف بردند. من هم در رکاب شاه رفتم، بعد برای کارهایی مرخص شدم. شاهنشاه در نطق امروز بعد از ظهرشان که برای نمایندگان انجمنهای شهر ایراد فرمودند، اشتباهی فرمودند، به جای این که بفرمایند مردم باید تا کس بدهند، فرمودند، باید ندهند.<sup>۳۵۷</sup>

مذاکرات صلح ویتنام در جریان است، ولی مخفیانه به ظاهر طرفین به یک دیگر فحش می دهند. مقاله خوبی در اکونومیست لندن خواندم. ممکن است صلح ویتنام به این جا بکشد: شناختن منطقه بی طرف بین دو ویتنام و متوقف شدن بمباران ویتنام شمالی از طرف آمریکا، گو این که ممکن است از راه لائوس باز هم کمونیستها در ویتنام جنوبی نفوذ کنند، و بعد شناخته شدن ویت کنگ به عنوان عاملی در ویتنام جنوبی که یا در سیاست ویتنام جنوبی با شرکت در دولت مداخله کند و یا یک اقلیت شناخته گردد. تا ببینیم چه پیش می آید.

### پنجشنبه ۲-۸-۴۷

صبح کار زیاد بود. دخترم هم به لندن رفت. سرم خیلی شلوغ بود. مطابق معمول شرفیاب شدم. شاهنشاه را سرحال دیدم. از گردش دیروز کاملاً راضی بودند. به علاوه چاههای نفت سرخس که وسیله شرکت ملی نفت حفر می شد به گاز رسیده، ولی گاز بسیار زیاد که یکی از بزرگترین منابع گاز جهان است که در یک حفره جمع شده.<sup>۳۵۸</sup>

<sup>۳۵۷</sup> شاه در سخنرانی خود به نمایندگان انجمنهای سراسر کشور که به حضور او رفته بودند یادآور شد که «قصده حقیقی ما این است که تا جایی که ممکن است، کار اجتماعی مردم و کار معیشت آنها را به دست خودشان بسپاریم و این مطابق اصل فلسفه و روحیه انقلاب ماست که مبین اقتصاد دموکراتیک، دموکراسی اقتصادی و دموکراسی اجتماعی و سیاسی بر اصل آزادی فرد می باشد».

<sup>۳۵۸</sup> کشف گاز به وسیله شرکت ملی نفت ایران در منطقه‌ی مرزی سرخس در آغاز دهه‌ی ۱۳۴۰، مقامات شوروی را متوجه امکان وجود گاز در آن سوی مرز کرد. اکتشافات بعدی نشان داد که ذخیره‌ی بسیار بزرگ اصلی در خاک ترکمنستان قرار دارد.

مقدار زیادی نسبت به سیاست و نفوذ خارجی صحبت شد که به چه صورت شاهنشاه آن را در ایران از بین بردند. از گذشته‌ها صحبت شد. خلاصه نزدیک دو ساعت شرفیاب بودم و همه شرفیابیهای دیگران عقب افتاد.

شاهنشاه شکایت داشتند که گاهی از مجرای ادرارشان خون خارج می‌شود، البته لکه خون (چون سال پیش سنگ کلیه پیدا کردند). عرض کردم، ممکن است حالا هم گاهی سنگ دفع می‌شود. قرار شد یک اورولوژیست متخصص از خارج بخواهیم.

نسبت به امور والا حضرت شاهدخت اشرف دستور سختگیری شدید صادر فرمودند. یقین دارم والا حضرت سخت بر خواهند آشفتم. اگر خودکشی نکند خوب است. چون اخیراً هم کسالت عصبی پیدا کرده‌اند. وحشت دارم، ولی چاره نیست. بیچاره شاه می‌فرمودند، این خواهر و برادران من همه هر کدام یک نقص دارند. عرض کردم، خدا به آنها نقص داده که شما را کامل کند و درست می‌گفتم، تعارف نبود.

بعد از ظهر به کارهای جاری رسیدم. علیاحضرت شهبانو برای تفریح به محل سده محمد رضا شاه تشریف بردند. شاهنشاه تنها ماندند. شب ترتیب پذیرایی دادم، ولی خودم نماندم. پیش دوست خودم رفتم که امروز صبح وارد شده بود. شام خوردم و بسیار خوش گذشت. حالا یک صبح است منزل آمده می‌خواهم.

### جمعه ۳-آبان ۱۳۴۷

صبح باران مختصری زده بود. خیلی زود برخاستم، به دوستم تلفن کرده از خواب بیدارش کردم، با هم سواری رفتیم. سه چهار ساعت واقعاً خوش گذشت. هوا بهشت بود و من هم با فرشته‌ام بودم. وقتی برگشتم، معلوم شد شاهنشاه تلفنی با شهبانو مذاکره نموده، به محل سده محمد رضا شاه با هواپیما تشریف بردند که عصری برگردند.

ناهار همه اعضای دربار را در کاخ گلستان دعوت کرده بودم که قانون جدید استخدام را که منطبق بر قانون جدید استخدام کشوری است پیاده کرده بودیم، احکام را به آنها بدهم. حقوق همگی اضافه شد. تکلیف بازنشستگی آنها معلوم شد. همگی بیمه هم شدند. به علاوه

شرکت تعاونی مصرف آنها منافع داده بود، بین آنها تقسیم کردم. یاللعجب که یک نفر آنها تشکر نکرد. این دیگر خوی ایرانیست که از هیچ چیز راضی نمی‌شود.

عصر [سر دنیس رایت] سفیر انگلیس دیدنم آمد. مقدار زیادی راجع به ابوموسی و تنب و طرقی که می‌توان آنها را گرفت، مذاکره کردیم، یعنی یا اجاره یا خرید یا طرق دیگر. شب در تأثر رودکی نمایش بود، شاهنشاه تشریف آوردند.

#### شنبه ۴ آبان ۱۳۴۷

امروز روز مولود مسعود شاهنشاه است و درست یک سال از تاریخ تاج گذاری می‌گذرد. واقعاً پارسال در این روز غلغله‌ای در دلم بود، ولی به حمدالله در نهایت آبرومندی برگزار شد. بعد از سلام، عصری مراسم نمایش ورزشکاران بود که بسیار عالی بود. مخصوصاً قسمت گارد شاهنشاهی و پلیس عالی بود.

شب به تالار رودکی تشریف بردند. مارگوت فونتین<sup>۳۵۹</sup> و نوریف<sup>۳۶۰</sup> باله رقصیدند، خیلی خوب بود. گرچه خسته شده‌ام و از صبح ساعت شش تا حالا که ساعت دو صبح است هیچ نخوابیده‌ام، ولی بسیار خوش گذشت.

از اخبار مهم جهان مصاحبه مهم [لیندون] جانسون است که اعلام کرد همه تلاش او برای رسیدن به صلح در ویتنام بی نتیجه بوده است.

#### یکشنبه ۵ آبان ۱۳۴۷

صبح قدری زودتر برخاستم. کارهای عقب افتاده این دو سه روزه را تا ساعت ده در منزل روبه راه کردم. بعد شرفیاب شدم. مطالبی که [آرمین میر]، سفیر آمریکا، با من مذاکره کرده بود، به تفصیل عرض کردم. راجع به مسافرت عربستان مفصلاً مذاکره شد. جریان ناهار سوّم

<sup>۳۵۹</sup> مارگوت فونتین، (۱۹۱۹-۱۹۹۱) Margot Fonteyn از بزرگترین بالرین‌های تاریخ، پریم بالرینای (prima ballerina) رویال باله لندن بود.

<sup>۳۶۰</sup> رودلف نوریف، (۱۹۲۸-۱۹۹۳) Rudolf Nureyev از برجسته‌ترین هنرمندان باله سده بیستم بود. در ۱۹۶۱ از شوروی به غرب گریخت و مدتی در فرانسه گذراند و سپس به رویال باله پیوست. همکاری او با مارگوت فونتین یکی از دوره‌های درخشان فعالیت هنری او بود.

آبان را عرض کردم و قدر نشناختن این درباریها را. خندیدند، فرمودند، می‌دانم. تلگرافات زیاد جواب تبریکات خارجی را توشیح فرمودند. پیامهای آخوندهای قم را عرض کردم که می‌گویند، شهبانو اولاً اگر ممکن است به قم تشریف نیاورند، اگر هم تشریف بیاورند، زنها بدون حجاب از معظم لها استقبال نکنند. بعد هم شهبانو در خیابانها که حرکت می‌فرمایند در داخل اتومبیل هم چادر بپوشند. یا هم هلیکوپتر شهبانو در داخل شهر نزدیک حرم بنشیند که کسی معظم لها را نبیند (چون حالا قرار است بیرون شهر بنشیند و از آن جا با اتومبیل تشریف ببرند تا جلوی حرم). فرمودند، تو چه جواب دادی؟ عرض کردم، گفتم در مشهد شهبانو همه جا تشریف می‌برند، چه دلیل دارد در قم طور دیگر باشد. فرمودند، بسیار صحیح گفتمی، دیگر اگر مراجعه کردند اعتنا نکن و جوابی نده. فردا هم قرار است شهبانو تشریف ببرند و زیارت کنند.

بعد به کارهای جاری رسیدم. ظهر یک ساعتی استراحت کردم بعد از ظهر با دوستم گذراندم که بسیار خوب بود.

امشب [امیر عباس هویدا]، نخست وزیر، مهمانی داد. کاخ جدیدی که برای نخست وزیری ساخته‌اند افتتاح شد، بد نبود (این کاخ سابقاً متعلق به والا حضرت شاهدخت شمس بود). فردا نخست وزیر برای مذاکرات هیرمند به افغانستان می‌رود. افغانها از من هم دعوت کرده‌اند که برای شکار آن جا بروم.

دوشنبه ۶ آبان ماه ۱۳۴۷

صبح سفیر انگلیس به اتفاق Geoffrey Arthur<sup>۳۶۱</sup> که سفیر آنها در کویت بود و حالا معاون وزارت خارجه انگلستان می‌شود، دیدنم آمد. مدتی در خصوص خلیج فارس و وضع خاورمیانه و اعراب مذاکره کردیم.

<sup>۳۶۱</sup> سر جفری جورج آرتور Sir Geoffrey George Arthur (۱۹۲۰-۱۹۸۴) در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ آخرین نماینده‌ی سیاسی انگلستان (Chief Political Resident) در خلیج فارس مقیم در بحرین بود. وی از کارشناسان برجسته‌ی وزارت خارجه‌ی انگلستان در باره‌ی عربستان و خلیج فارس بود و به زبان عربی تسلط کامل داشت.

راجع به خلیج فارس این مطالب صحبت شد: تعیین خطّ میانه [...] <sup>۳۶۲</sup> بحرین، موضوع جزایر ابوموسی و تنب و مسافرت قریب الوقوع شاهنشاه به عربستان و فدراسیون شیوخ خلیج فارس. گفتم، تعیین خطّ میانه اگر تکلیف این دو جزیره معلوم شود اشکالی نخواهد داشت. تنب را آنها گفتند رأس الخیمه به اجاره یا در ازاء کمک مادی می‌دهد (ما هم می‌دانیم). ولی وضع ابوموسی، معلوم نیست شیخ شارجه، با آن که فقیر است، زیر بار برود. ولی اگر ایران ادعای مالکیت بکند، البته عرق عربیت و تبلیغات مصر اجازه نخواهد داد، بهتر است آن جا را اجاره کنیم. من هم اتفاقاً موافقم. همین قدر سر شتر داخل شد، بیرون آوردن شتر با کرام الکاتبین است. همان طور که انگلیسیها این جا را گرفته بودند. راجع به بحرین معلوم شد شیخ از فرزندوم می‌ترسد. ما هم می‌دانستیم. پس بهتر است یک جزیره دفاعی مشترک برای خلیج فارس باشد بین ایران و عربستان سعودی و کویت. ولی شاید کویتهای به علت بستگی که شیوخ آنها با بحرینها دارند از بحرین حمایت بکنند. <sup>۳۶۳</sup> راجع به مسافرت شاهنشاه اهمیت زیادی قائل هستند، معلوم نیست چه بشود. من همه مطالب را در شرفیابی عرض کردم.

در خصوص صلح خاورمیانه و میانجیگری شاهنشاه بین اعراب و اسرائیل صحبت کردند که شاهنشاه نفوذ خودشان را به کار بیندازند که اسرائیل این قدر فشار به اعراب وارد نکند. گفتم، اگر اعراب بی مزگی نکنند، این کار ممکن است. علاقه مفرط ملک فیصل را به اورشلیم قدیم می‌گفت و این که ملک فیصل معتقد است جهودها با روسها نعماً و مالاً همبستگی دارند. این دیگر تیز تازه ایست.

بعد شرفیاب شدم. همه مطالب را عرض کردم و تصمیماتی راجع به مذاکرات عربستان گرفته شد. بعد معرفی هیئت مدیره خانه‌های فرهنگ روستایی دهات به عمل آمد و شاهنشاه

<sup>۳۶۲</sup> علم در این جا continent نوشته که معنایی ندارد. شاید در مذاکره گفت و گواز فلات قاره continental shelf شده که در این جا با موضوع خطّ میانه‌ی آبهای بحرین مخلوط شده است.

<sup>۳۶۳</sup> خانواده های سلطنتی کویت و بحرین، از قبیله‌ی بنی عتیبه هستند که در سده‌ی هیجدهم میلادی از نجد به کویت مهاجرت کردند. در ۱۱۹۷ ه. ق. (۱۷۸۳) احمد بن خلیفه از همین خانواده بحرین را تصرف کرد و سلسله آل خلیفه را بنیاد نهاد.

مرا به نیابت تولیت از طرف والا حضرت همایون ولایتعهد تعیین فرمودند. این خانه‌ها در حقیقت مأمور تربیت دهاتی‌هاست.

شاهنشاه تلگرافی به مناسبت پنجاهمین سال استقلال چکسلواکی مخابره فرمودند. [امیر خسرو] افشار معاون کل وزارت خارجه عقیده نداشت منتشر شود. من عقیده داشتم بشود. شاهنشاه نظر مرا تأیید فرمودند و مخابره و منتشر شد. به روسها بر بخورد به جهنم. از اخبار مهم جهان تظاهرات دامنه دار چکها در پراگ بر علیه روسهاست. با وجود اشغال چکسلواکی و حضور ارتش سرخ، این ملت کوچک چنین از خود شخصیت نشان می‌دهد و یک پارچه پشت سر پیشوایان فداکار خود ایستاده است. الان که این خطوط را می‌نویسم گریه می‌کنم. رئیس دولت هم گفت رفورم آزادیخواهی ادامه خواهد یافت، اما چه طور، معلوم نیست. شب تالار رودکی در رکاب رفتم. دوستم هم آن جا بود، خیلی خوشگل می‌نمود.

سه شنبه ۱۳۴۷/۸/۷

صبح به کارهای جاری گذشت. سفیر تازه کویت [شیخ ناصر محمد الاحمد الصباح]<sup>۳۶۴</sup> شرفیاب شد و اعتبار نامه تقدیم داشت. جالب این بود که به فرانسه خیلی عالی نطق کرد. در صورتی که ما انتظار زبان انگلیسی داشتیم. خیلی جوان است و در دانشگاه ژنو درس خوانده است.

پیش از شرفیابی سفیر کویت سر صبحانه شرفیاب شدم. مسائل جاری را عرض کردم. شاهنشاه فرمودند فوری از دربار مادرم بازخواست کن چرا دیشب در مهمانی که به مناسبت تولد والا حضرت شمس داده‌اند، آرتیستها را دعوت کرده‌اند (آرتیستهایی که برای تهیه فیلم به ایران آمده‌اند، نه آرتیستهای معروف باله).

فرمودند، شب گردش برویم (به مناسبت مانور نظامی باید بیرون تشریف می‌بردند). عرض کردم، مانور دارید. فرمودند، مخلوط می‌کنیم. ولی در حقیقت شب که بیرون رفتیم و من

<sup>۳۶۴</sup> شیخ ناصر (-۱۹۴۰) لیسانسیه در اقتصاد و علوم سیاسی از دانشگاه ژنو از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۹ سفیر کویت در ایران بود. از فوریه ۲۰۰۶ تاکنون نخست وزیر کویت است.

الان که نصف شب است می آیم منزل، گردش مقدم شد. جسارت کردم، عرض کردم، این کار صحیح نیست. آن قدر آقا و بزرگوار است که فرمودند، صحیح می گویی، در عوض فردا صبح زودتر سر مانور خواهیم رفت که تلافی بشود. سر شام کوچکی که داشتیم و من هم شام می خوردم و هم سرویس می کردم، آن قدر نسبت به من اظهار مرحمت و بزرگی کرد که خجل شدم.

امروز بعد از ظهر هم با دوستم گذراندم، بسیار خوش گذشت، ولی وقتی منزل آمدم خانم مثل این که با حس ششم استنباطی کرده بود، به اوقات تلخی انجامید. اوقات خوش قدری خراب شد. واقعاً مثل این که زر خرید این زنها هستیم.

#### چهارشنبه ۱۳۴۷/۸/۸

امروز شاهنشاه مانور نظامی تشریف بزدند. من شرفیاب نشدم، تمام به کارهای جاری گذشت. شب به مناسبت سالروز تولد نهمین سال والاحضرت ولایتعهد جشنی در کاخ علیاحضرت ملکه پهلوی بود. شام هم آن جا بودم. حالا ساعت ۱/۳۰ صبح است به منزل برگشته می خوابم.

عصری نیم ساعتی دوست من دیدنم آمد در دفترم با او چای خوردم. از اخبار مهم جهان ادامه تظاهرات چکسلواکیها بر علیه روسهاست. چون یک دست و یک پارچه هستند، زور روسها به آنها نمی رسد. پشه چو پُر شد بزند پیل را. فضانورد شوروی هم که چهار روز در فضا در مدار زمین بود و چند دفعه مثل آمریکاییها سفینه خود را در مدارهای مختلف قرار داد و با سفینه دیگری ملاقات کرد و دور و نزدیک به آن شد، در خاک شوروی فرود آمد. روسها در خشکی فرود می آیند، ولی آمریکاییها تا حالا همیشه در دریا فرود آمده اند. مثل این که در کم کردن سرعت مسلط نیستند. ناهار خدمت والده بودم.

#### پنجشنبه ۱۳۴۷/۸/۹

صبح به کارهای جاری رسیدم، بعد شرفیاب شدم. آن هم کارهای جاری را عرض کردم به

علاوه طرح بزرگ لوله کشی نفت از آبادان به اسکندرون (در ترکیه) که وسیله شرکت بکتل تهیه شده است. البته طرح مقدماتی است. فرمودند، ایتالیاییها هم چنین طرحی تهیه کرده‌اند. عرض کردم، شرکت بکتل اگر تعهدی برای این کار بکند، آن وقت شرکتهای نفتی بزرگ جهان قبول می‌کنند که پیش بینی این کار صحیح است و وضع خودشان را از لحاظ فروش آینده یا کم کردن سفارشات ساختمان کشتی نفت کش بزرگ با آن تطبیق می‌دهند، با ایتالیایی کسی اطمینان نمی‌کند. عرض مرا قبول نفرمودند. فرمودند، پشت سر آنها هم شرکت دیگر آمریکایی Allen است. عرض کردم، برای پول دادن خوب است، ولی قدرت عمل ندارد (از لحاظ لوله کشی و مهندسی). به هر صورت قرار شد شرکت ملی نفت مطالعه بکند. راجع به اجاره که فرمودند به خرده مالکین اگر بخواهند حالا پول یا اسناد خزانه داده شود، اظهار خوشوقتی و گله کردم. خوشوقتی از این که این امر را فرمودند. گله از این که چرا چند روز پیش عرض مرا در این خصوص قبول نفرمودند. خندیدند. به علاوه عرض کردم، خودتان پنج سال پیش قرار گذاشتید قانون گذرانده‌ایم که اجاره سی ساله باشد. حالا مرکب قانون خودتان خشک نشده، می‌گوییم ۱۲ ساله باشد. آن هم اجاره به جای قیمت ملک محسوب شود. آن هم بر علیه خرده مالک این کار را می‌کنیم که نظر نهایی ما آن است همه زارعین مآلاً خرده مالک شوند. چون ملاحظه فرمودند عرایض صحیح و از روی خیر خواهی ست عصبانی نشدند. شب قرار شد گردش برویم.

عصری تمام کارهای من و برنامه‌ها به هم خورد، خیلی عصبانی شدم، ولی بالأخره درست شد. امشب هم گردش و نظارت بر مانور نظامی را توأم کردیم، ولی اول کار نظامی را تمام کردیم بعد به گردش پرداختیم. معلوم شد عرایض پیروز من مؤثر شده. خدا عمرش بدهد، حرف حساب را قبول می‌کند. حالا ۲ صبح است با نهایت خستگی می‌خوابم.

جمعه ۱۳۴۷/۸/۱۰

صبح باران خوبی می‌آمد، با وصف این سواری رفتم. متأسفانه چون مهمان دیگر دعوت کرده بودم، دوستم را همراه نبردم، ولی سواری خوب بود. ظهر و شب سر ناهار و شام شاهنشاه بودم. بعد از ظهر یک دو ساعت با دوستم بودم.



از اخبار مهم جهان تصمیم [لیندون] جانسون در قطع بمباران هوایی، دریایی و زمینی ویتنام شمالی است، بدون قید و شرط. پیش از انتخابات آمریکا مثل بمب در دنیا صدا کرد. بلا تردید پیش بینی چند روز قبل شاهنشاه و من که آن آمریکایی قبول نمی‌کرد، یعنی کمک روسها به انتخاب شدن همفردی دموکرات، صحیح است. روسها از نیکسون جمهوریخواه وحشت دارند. به علاوه توافقی بین روسها و آمریکاییها و خود ویتنام شمالیها دایر بر جلوگیری از نفوذ بیشتر چینیهها به طرف جنوب شرقی آسیا باید شده باشد، تا ببینیم این مطلب هم به تحقق می‌پیوندد یا نه. همه پایتختهای جهان عمل جانسون را ستودند. دیشب حسب الامر شاهنشاه، من هم سر شام اعلامیه نوشتیم که دولت ایران داد. یک نسخه این جا می‌گذارم. هنوز هانوی جوابی نداده است.

شنبه ۱۳۴۷/۸/۱۱

صبح در رکاب اعلیحضرت همایونی به جزیره لاوان رفتیم. در اطراف این جزیره نفت زیر دریایی پیدا شده و چهار شرکت آمریکایی روی فورمول شرکت با دولت ایران (فورمولی که چند سال پیش شاهنشاه قرار گذاشتند) مشغول عمل هستند.<sup>۳۶۵</sup> روزانه دویست هزار بشکه که در سال ده میلیون تن می‌شود، استخراج خواهد شد. خیلی باعث خوشحالی و مسرت شد. جزیره هم به سرعت دارد آباد می‌شود. در رکاب شاهنشاه، رؤسای مجلسین و چند نفر وزیر و [آرمین میر]، سفیر آمریکا، بودند و البته رئیس هیئت مدیره شرکت ملی نفت دکتر [منوچهر] اقبال. سفیر آمریکا هم بود، که همه سر ناهار بودند.

شاهنشاه به سفیر آمریکا نیشهای زیادی زدند، منجمله این که شما از گذشته درس نگرفتید، باز هم استخراج نفت اعراب را بالا بردید و به ما به اندازه [ای] که خواستیم ندادید. اگر دو باره برای شما در خاورمیانه پیش آمدی شد، حق این است که ما هم نفت خودمان را قطع کنیم تا شما بلکه معنی دوستی و دشمنی را بفهمید.

<sup>۳۶۵</sup> منظور قراردادهایی است که با مشارکت شرکت ملی نفت ایران و تقسیم سود ۲۵-۷۵ بسته می‌شد. چهار شرکت آمریکایی مورد اشاره عبارت بودند از: آتلانتیک ریچفیلد، مورفی اوپل، سان اوپل و یونیون اوپل آف کالیفرنیا.

صحبت جنگ ویتنام شد. به او فرمودند روسها مایل بودند کمک کنند (وقتی که روسیه تشریف برده بودند). ضمناً صحبت عربستان سعودی و مسافرت معظم له به آن جا شد. به سفیر آمریکا فرمودند، من هم خیلی به نتایج آن امیدوارم ولی اطراف فیصل هم اشخاصی هستند که نمی گذارند درست قضاوت بکند. چنان که همین الآن دارد به سازمان الفتح کمک مالی می دهد. صحبت اردن پیش آمد و به این نتیجه رسیدیم که حالا اسرائیلیها اصراری بر بقای ملک حسین ندارند، چنان که سابقاً داشتند. (معلوم نیست این نتیجه گیری صحیح باشد). عصر برگشتیم.

از اخبار مهم جهان جواب سر بالا و نا امید کننده ای است که ویتنام شمالی به اقدام جانسون در قطع بمباران داده است و آن را یک فتح بزرگ برای خود تلقی نموده است. شب تالار رودکی رفتیم. الیزابت شوارتسکف خواننده اتریشی بسیار خوب خواند. دوست من هم قبلاً رفته بود. بسیار خوشگل در لژ خودش با من از دور گفتگو داشت.

زلف سر گشته به گوش تو سخن می گوید      هر زمان شرح پری—شانی من می گوید  
عشق را طی لسانی ست که صد سال سخن      یار با یار به یک چشم زدن می گوید

یکشنبه ۱۳۴۷/۸/۱۲

امروز گرفتاری زیاد داشتم. صبح که آنها را برگزار کردم، شرفیاب شدم. چه شرفیابی پر هیاهویی و توأم با عصبانیت. البته نسبت به من نبود، با وزیر خارجه بود. عصبانی بودند که چرا شخصی را که قبلاً امر فرموده اند احضار شود (از آمریکا)، احضار نشده است (علت عصبانیت واقعی باید گزارشی باشد که از کارهای خلاف صمیمیت و واقعیت وزیر خارجه به عرض رسیده است و تصادفاً مطلع شده ام). با سپهبد [نعمت الله] نصیری هم به همین علت که واسطه ای اعزام این شخص شده است، عصبانی بودند. به من امر دادند تمام مطالب را رسیدگی کنم و حتی نشانهایی که به مناسبت تولد شاهنشاه به اشخاص داده ایم (به مأمورین وزارت خارجه و ساواک) پس بگیریم.

نسبت به [...] هم به علت این که نادرست است خیلی عصبانی بودند. فرمودند، به زودی او را عوض می کنم. عرض کردم، [مهدی] پیراسته وزیر کشور خوبی ست، وزیر کشور من

بود. فرمودند، نظرات شخصی زیاد دارد و در کارها زیاد اعمال می‌کند. اتفاقاً کاملاً صحیح است، ولی من نخواستم تأیید این امر همایونی را کرده باشم، خلاف مردانگی بود. سر ناهار، نخست وزیر رومانی، آقای [گیورگی ماورر] Maurer<sup>۳۶۶</sup> بود که به دعوت دولت ایران آمده است. قبل از ناهار مذاکرات خصوصی با شاهنشاه داشت که من حضور نداشتم. ولی سر ناهار عجیب بر علیه روسها صاف و صریح حرف می‌زد. صحبت از گرانی هواپیماهای جنگی شد. گفت ما خیال داریم خودمان بسازیم. شاهنشاه فرمودند، با آن که آمریکاییها به ما تخفیفی می‌دهند باز هم فانتومها گران است. در جواب عرض کرد، شما اقلأ قیمت را می‌دانید، ما چون سوسیالیست و در گروه ممالک سوسیالیستی هستیم و دوستی با اتحاد جماهیر شوروی داریم، به این جهت باید از قیمت معمولی، طیاره را گرانتر بخریم و ممنون هم باشیم! البته خیلی با نزاکت و finesse این مطلب را گفت و فرانسه را هم بسیار عالی حرف می‌زد. بعد از ظهر دوستم را ملاقات کردم و شب را تمام کار کردم. بودجه سال آینده دربار را تمام کردم.

دوشنبه ۱۳۴۷/۸/۱۳

صبح شرفیاب شدم کارهای جاری را عرض کردم. فرمودند، فردا بعد از ظهر گردش خواهیم رفت. ناهار با دوستم خوردم، در منزل یکی از رفقا که مهمان کرده بود. بسیار خوب بود و خوش گذشت. [آرمین میر]، سفیر آمریکا، دیدنم آمد و شکایت داشت که موضوع قیمت نفت بین شرکت ملی نفت و شرکت نفت لاوان تمام نمی‌شود و اینها خیلی ناراحت و گله مندند.

<sup>۳۶۶</sup> یون گیورگی ماورر Ion Gheorghe Maurer (۲۰۰۰-۱۹۰۲)، حقوق دان و وکیل دادگستری، از ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۴ نخست وزیر رومانی بود. عضو گروهی بود که به تدریج از شوروی فاصله گرفته و سیاست نسبتاً مستقلی را دنبال کردند. از افکار جزمی (dogmatic) رهبران شوروی بیزار بود و در هر فرصتی یادآور می‌شد که برای درک مارکسیسم مدرن ناچار است از انتشارات فرانسوی بهره گیرد. به زندگی تجملی علاقه‌ی فراوانی داشت و شایع بود که ثروت قابل ملاحظه‌ای به هم زده است. با شاه و امیر عباس هویدا روابط بسیار گرمی داشت.

شب به تالار رودکی رفتیم. [آرام] خاچاتوریان کمپوزیتور [ارمنی]<sup>۳۶۷</sup> تمام سمفونیهای خودش را نواخت، بسیار عالی بود. عده ۸۹ نفری موزیک او را با اسبابهای غریب و عجیب تشکیل می داد. دوستم باز در لژ خودش بود و نمی دانم چرا امشب این قدر جلب توجه شاهنشاه را کرده بود!

سه شنبه ۱۳۴۷/۸/۱۴ و چهارشنبه ۱۵ را می نویسم.

این دو روزه آن قدر بدبختی و گرفتاری و خیال ناراحت داشته ام که اصلاً رغبت نکردم شب چیزی بنویسم. حقیقت این است که مطلبی هم به نظرم نماند بنویسم. تمام هم بر سر به هم خوردن برنامه های معینی بود که بدبختی آوردم هیچ کدام انجام نشد، جز این که خودم را تسلی بدهم که:

ای دل جهان به کام تو شد شد، نشد نشد  
دلبر اگر که رام تو شد شد، نشد نشد

چاره نیست.

کم و بیش کارهایی داشته ام، منجمله صبحها هر روز شرفیابی معمولی بود. امروز هم [محمد حسین آل یاسین]، سفیر عراق، را پذیرفتم. از من می پرسید چه کار کنم که رابطه با ایران درست بشود؟ گفتم اگر به طور اساسی اصلاح شوید همه چیز خوب می شود. گفت به طور اساسی یعنی چه؟ گفتم یعنی باید تکیه به ایران بکنید. آن وقت ما می توانیم حتی در نگاهداری دولتهای شما به شما کمک کنیم. زیرا ما کشور بسیار قوی هستیم، وضع ثابت داریم، ارتش و نیروی هوایی قوی داریم، سازمان امنیت قوی داریم. آن وقت با شما هم منافع مشترک داریم، یعنی دین ما، همسایگی ما، منافع ما در خلیج فارس، اعتبار مقدسه، مسأله کرد، مسأله شیعه عراق که ۷۵٪ مردم عراق می باشند. از آن گذشته وضع خاص ما در خاورمیانه. خودش هم شیعه است، همه را تصدیق کرد. گفتم با نزدیکی شما ما حتی اخبار محرمانه ساواک را هم در اختیار شما می توانیم بگذاریم. چنان که به نوری سعید هم اشاره

<sup>۳۶۷</sup> در یادداشت «روسی» نوشته شده است.

کردیم که وضع او در خطر است. ما احساس می‌کردیم، ولی نمی‌توانستیم بگوییم، ولی او باور نکرد. خیلی این گفت و گو در او تأثیر گذاشت.

در انتخابات آمریکا هم که این دو روزه در جریان بود [ریچارد] نیکسون دارد پیروز می‌شود. گو این که مسابقه خیلی به هم نزدیک است. عصری شاهنشاه مرکز طبّی کودکان را گشودند، خیلی خوب و به قاعده بود. شب من مهمان مطبوعات بودم که از خدماتم در دانشگاه پهلوی تجلیل کرده بودند.

پنجشنبه ۱۶/۸/۱۳۴۷

امروز گرفتار بودم. از ساعت ۷ صبح که لباس پوشیده از منزل خارج شده‌ام، تا حالا که نصف شب است، یک دقیقه نیاسوده‌ام. فقط نیم ساعت ناهار خوردم. با آن که امروز به مناسبت ۱۵ شعبان، میلاد حضرت امام عصر، تعطیل است.

ساعت ۹ صبح شرفیاب شدم. سر صبحانه رفتم، بودجه دربار را به تصویب رساندم. تلگرافی برای تبریک نیکسون تهیه کرده بودم، خوششان نیامد، مرخص شدم، عوض کردم. مجدداً ساعت ۱۰/۳۰ شرفیاب شدم، این دفعه در دفتر کار شرفیاب شدم (کاخ نیاوران). تلگراف نیکسون را توشیح فرمودند. تلگرافی از [رضا] فلاح از لندن راجع به مذاکراتش با مقامات کنسرسیوم نفت دایر به اضافه شدن تولید و ظرفیت تولید رسیده بود که به عرض رساندم. تولید سال آینده باید به ۵ میلیون بشکه در روز برسد. بنا بر این ظرفیت تولید اقلأ باید شش میلیون باشد. به علاوه اگر باز درگیری بین اعراب و اسرائیل باشد، ما باید فوری بتوانیم نفت اضافی بدهیم. ولی اضافه شدن ظرفیت به این معنی نیست که تا ظرفیت اضافه شد ما آنها را مجبور خواهیم کرد فوری نفت ببرند. این اشتباهی است که [دکتر منوچهر] اقبال مرتکب شده و قسمت مهمی عملیات ساختمانی مربوط به اضافه شدن ظرفیت را متوقف کرده است. برای ما پنج میلیون بشکه در روز کاملاً کافی است. یعنی برای مخارج سال آینده کافی است دیگر فشار بی مورد لازم نبود.

بعد از شرفیابی، با [اردشیر زاهدی]، وزیر خارجه، در مورد کارهای [هوشنگ] انصاری، سفیر کبیر در واشینگتن، مذاکره کردم. خیلی جواب سر بالا داد. گفتم ناچارم آن را عرض بکنم. خیلی سعی کردم کنترل اعصاب خودم را از دست ندهم.

از اخبار مهم خارجی عکس العمل انتخاب نیکسون در جهان است، گو این که پاره‌ای خیال می‌کنند در مقابل کمونیستها سخت تر خواهد بود. ولی امروزه طبیعت کار جهان این اجازه را نمی‌دهد، زیرا طرف سختگیری منتهی به جنگ اتم می‌شود که نابودی همه است.

عصری در رکاب شاهنشاه گردش رفتیم. به شاهنشاه خوش و به من بد گذشت، زیرا ترتیبات خیلی درهم و پیچیده بود که اگر کوچکترین اشتباهی می‌شد آبروی همه بر باد می‌رفت و مسؤولیت فقط و فقط بر عهده من بود. الحمدالله به خوبی انجام شد، ولی در این سه چهار ساعت جانم به لب رسید.

شب به مهمانی سفارت شوروی رفتم، به مناسبت پنجاه و یکمین سال انقلاب. مهمانی مفصلی بود، خیلی از دولت و افسران و خود من بر حسب امر شاهنشاه رفته بودیم. سفیر شوروی خیلی خوشحال بود که این همه دعوت او را پذیرفته‌اند و رفته‌اند. تمام مدتی که من آن جا بودم با من بود، ولی اغلب سفرای غربی و مخصوصاً ناتو در جهان به دعوت آنها نرفته‌اند. در چکسلواکی هم تظاهرات دامنه داری علیه روسها به این مناسبت انجام یافته است. بنازم به این همت چکها.

ساعت ۱۰ خانه آمدم و از فرط خستگی مثل مرده در رختخواب افتادم.

جمعه ۱۳۴۷/۸/۱۷

صبح زود برخاستم به دوستم تلفن کردم که با هم سواری برویم. ساعت ۹ صبح سر زمین سواری در فرح آباد بودیم. هوا بسیار عالی و حال بسیار خوش بود. به محض این که از اتومبیل پیاده شدیم که سوار اسب شوم، تلفن مرا خواست. شاهنشاه بودند. فرمودند، قصد گردش دارم، فوری بیا بالا. دوستم را گذاشتم و رفتم بالا به نیاوران. عرض کردم، چرا قبلاً اطلاع نفرمودید. فرمودند، پیش آمده است. قدری گردش رفتیم، بقیه به بعد از ظهر موکول

شد. سر ناهار بودم، بلافاصله گردش رفتیم. بسیار خوش گذشت، چهار ساعت طول کشید. ماشاءالله به این قدرت شاه.

سر ناهار با وزیر خارجه باز هم راجع به کارهای سفیر مادر واشینگتن، صحبت کردم، زیر بار نرفت که با او اصلاح کند. گفتم این نافرمانیها یک روز روی سرت خراب می شود. به من خندید، بخصوص حالا که نیکسون انتخاب شده و می گوید دوست من است، خیلی متکبر شده. نمی داند دیر یا زود این حرفها بر باد رفتنی است.

سر شام بودم. بعد از شام قدزی وضع وزیر خارجه را تشریح کردم و کسب تکلیف برای انصاری که حالا برای همین اصلاح کارهای خودش تهران آمده است، کردم. شاهنشاه با ناراحتی فرمودند برود. فهمیدم کار وزیر خارجه زار است. کی این امر منعکس شود، با خداست، ولی شاهنشاه از هیچ چیز نمی گذرند. مطالب دیگری هم بود عرض شد. هدایای ملک فیصل و امیر کویت را که باید ببرند به نظر رساندم، پسندیدند.

شنبه ۱۳۴۷/۸/۱۸

صبح شاهنشاه به عربستان سعودی تشریف بردند. این مسافرت مهمی است. پس از آن که مسافرت قبلی به علت پشتیبانی قوی که ملک فیصل از بحرین نموده بود لغو شد، این مسافرت را تشریف بردند. البته سر راه اتیوپی، موقعی که من آمریکا بودم هم یک ساعتی در جدّه توقف و با ملک فیصل ملاقات فرموده بودند. در این سفر قرار است وضع خلیج فارس و دفاع مشترک از آن و فدراسیون شیخ نشینها معلوم شود. بعد از حرکت موکب مبارک، من کنگره تاریخ را که از طرف وزارت فرهنگ ترتیب داده شده بود، از طرف شاهنشاه افتتاح کردم. بعد از من [امیر عباس هویدا] نخست وزیر هم نطق کرد. بعد هیئت امنای دانشگاه مشهد را اداره کردم.

ظهر مهمان دوستم آقای علینقی اسدی بودم، با [علینقی] عالیخانی، وزیر اقتصاد. بعد از ظهر با دوستم گذراندم. شب مهمان امیر متقی، معاون سابق خودم در دانشگاه پهلوی و مدیرکل فعلی وزارت دربار، شدم. آن جا هم خوش گذشت.

یکشنبه ۱۳۴۷/۸/۱۹

روز گرفتاری زیاد بود. ملاقات اول صبح با گروه نمایندگان تایم و لایف آمریکایی و آقای [جیمز لینن] Linen، رئیس مؤسسه، بود. قرار بود نیم ساعت ملاقات تشریفاتی با من داشته باشند، دو ساعت ملاقات آنها طول کشید. اینها از خاور دور می آیند. پسرش هم در جنگ ویتنام شرکت دارد. مرد بسیار ذی نفوذی در سیاست آمریکاست و با این دو مجله معروف باید هم باشد. بعد از آن نماینده شرکت<sup>۳۶۸</sup> آلمانی که به [متال] گزلفافت<sup>۳۶۹</sup> معروف است و برای مطالعه در اطراف معادن مهم مس بندر عباس آمده است، دیدنم آمد و ملاقات با او هم یک ساعت طول کشید. بعد، [زین العابدین عثمان]، سفیر اندونزی، به دیدنم آمد او هم زیاد ماند و خسته ام کرد. بعد جلسه جشنهای ۲۵۰۰ ساله را داشتم و خلاصه تا دو بعد از ظهر از پا افتادم.

با آقای Linen مذاکرات اثر ساز داشتم. وضع اجتماعی ایران و مقایسه آن با ممالک همجوار و مقایسه آن با اندونزی که تا چند ماه قبل در معرض کمونیست شدن قرار داشت، مورد مذاکره قرار گرفت. وضع خاورمیانه را مورد مذاکره قرار دادیم و علاقه مفرط شوروی را دایر به نفوذ در این منطقه بحث کردم که با دقت فراوان گوش دادند.

بعد از ظهر با دوستم سوار اسب شدیم، بسیار خوش گذشت. هوا هم عالی بود. تلافی جمعه به عمل آمد.

سر شب منزل تیمسار [نعمت الله] نصیری، رئیس سازمان امنیت، رفتیم. ایشان را با سفیر خودمان در واشینگتن آشتی داده بودم، می خواستم محکم کاری بیشتری بکنم. شب هم مدیر مجله تایم و لایف مهمانم بود. شب خوشی گذشت، اما البته من ترجیح می دادم با دوستم باشم.

از اخبار مهم جهان سوء قصد در پشاور نسبت به جان ایوب خان رئیس جمهور پاکستان است که به خیر گذشته است. خود پاکستان هم مخصوصاً در راولپندی شلوغ است. دانشجویان تظاهرات شدیدی بر علیه رژیم می کنند. تقصیر زیر سر [ذوالفقار علی] بوتو، وزیر خارجه سابق ایوب خان، است که حالا رئیس حزب مخالف «مردم» است. گویا امشب

<sup>۳۶۸</sup> در یادداشت علم به اشتباه «شرکتهای مختلط» نوشته شده است.



ایوب خان او را توقیف کرده باشد. حالا یک صبح است، با خستگی تمام می‌خواهم بخوابم.

دوشنبه ۱۳۴۷/۸/۲۰

از صبح گرفتار پذیرایی با خستگی زیاد شدم. اول وقت [باقر پیرنیا]، استاندار خراسان که نایب التولیه است، آمد و نقشه شهر جدید سرخس را برایم آورد. می‌خواهم این جا را زیبا بسازم. خوشحال کننده بود، پیشرفت کار هم خوب است.<sup>۳۷۰</sup>

از ملاقاتهای امروز نماینده کنسرسیوم نفت، آقای [جوزف] ادیسون، بود.<sup>۳۷۱</sup> مدتی نسبت به اضافه استخراج و اضافه ظرفیت که باید استخراج به پنج میلیون بشکه در روز برسد و ظرفیت ۵/۵ میلیون باشد، چانه زدیم. خیلی طولانی شد. بقیه روز به ملاقاتهای بیهوده معمولی گذشت.

امشب در حضور علیاحضرت شهبانو مهمانی خاتمه فستیوال بین المللی فیلمهای کودکان بود که به خوبی برگزار شد. شام خوبی دادم. چکسلواکیها برنده ممتاز شدند و چندین جایزه گرفتند. امشب [دکتر منوچهر] اقبال می‌گفت استخراج امروز درست ۳ میلیون بشکه در روز بود. حالا چه طور سال آینده آن را به پنج میلیون خواهند رساند، نمی‌دانم. حالا یک صبح است می‌خواهم. فردا هم ساعت ۵ صبح باید برخیزم و به بیرجند به مناطق زلزله زده بروم.

جمعه ۱۳۴۷/۸/۲۴

از سه شنبه ۲۱ تا امروز در بیرجند بودم. قسمتی از مناطق زلزله زده را بازدید کردم. مردم راضی بودند، فقط توزیع نفت را شیر و خورشید [سرخ] موقوف کرده بود، دستور دادم

<sup>۳۷۰</sup> مقامات ایرانی همواره از این که در حاشیه‌ی مرزی، شهرها و روستاهای شوروی ظاهر آراسته تری از مناطق مسکونی ایران داشتند، حسرت می‌بردند. توسعه‌ی سرخس در کنار مرز ترکمنستان، فرصتی بود که به ساکنان آن سوی مرز چهره‌ی نوی ایران نشان داده شود.

<sup>۳۷۱</sup> طبق قرارداد نفت با کنسرسیوم، شرکتهای عضو هر یک نماینده‌ای در لندن داشتند. با توجه به این که سهم بریتیش پترولیوم (۴۰٪) بیشتر از دیگران بود، نماینده‌ی این شرکت (در این هنگام جوزف ادیسون)، رئیس گروه و به این عنوان مسؤول تماس با مقامات ایرانی بود.

بدهند. طرز تفکر ما ایرانیها عجیب است. همین قدر [که] شدت هر کار گذشت، آن کار کهنه می‌شود. شیر و خورشید [سرخ] دستور داده نفت به مردم ندهند، آن هم سر زمستان، که پول برای آنها ذخیره بشود و بعد خانه بسازند. آخر اگر مردمی بعد از زمستان بمانند. خیلی اوقاتم تلخ شد، فحش زیاد دادم، همان روز توزیع نفت آغاز شد.

شرکت سهامی زراعی نیم بلوک را هم که حسب الامر شاهنشاه برای دشت خضری و سیم درست می‌شود، افتتاح کردم. کار بزرگ خوبی‌ست، مشروط به آن که خوب اداره بشود. در این سفر قدری هم به کارهای شخصی در بیرجند رسیدم. معلوم شد سه میلیون تومان مقروض هستم. خدا بدهد برکت! همراه من دوستم هم بود. با آن که کار زیاد داشتم، ولی بسیار خوش گذشت. همه جا هم همراه من بود، قدری باعث تعجب استاندار و مقامات رسمی شده بود. غافل از آن که من دیگر به قدری آخر عمر را نزدیک می‌بینم و به قدری به این مسائل تشریفاتی و حرف مردم بی اعتنا هستم که این مسائل در من تأثیری ندارد. آن چه وظیفه وجدانی و اخلاقی نسبت به مردم دارم، می‌کنم، بقیه حرف مفت است. کسی که تمام زندگی سیاسی را پشت سر گذاشته و در نتیجه سه میلیون تومان فقط در بیرجند مقروض است، دیگر از چه می‌اندیشد؟

امروز ظهر برگشتم. بعد از ظهر استراحت کردم. شب شهبانو مهمان من بودند، بسیار شام شاهانه عالی تهیه شده بود. شهبانو اول شب بسیار خوشحال بودند، مخصوصاً از اغذیه خیلی راضی بودند و نظرشان را گرفته بود. به من فرمودند تا کی می‌توانیم بمانیم؟ عرض کردم، تا صبح و هر وقت که اراده بفرمایید. خیلی خودمانی و دوستانه فرمودند، اما ماما اذیت می‌کند و فرقر خواهد کرد. بالأخره هم زود، یعنی یک و نیم صبح، تشریف بردند. شاهنشاه در کویت تشریف دارند.

شنبه ۱۳۴۷/۸/۲۵

صبح و بعد از ظهر به کارهای جاری و بسیار خسته کننده، یعنی ملاقاتهایی که جز خواهش و تقاضا چیزی نیست، گذشت. امشب هم زیاد کار کردم. اعلامیه مشترک ایران و عربستان سعودی صادر شد. یک نسخه این جا می‌گذارم، خیلی کلیات است، نفهمیدم چرا. فردا که به

سلامتی شاهنشاه بر می‌گردند، روشن خواهد شد. روزنامه تایمز ۱۵ نوامبر نوشته است نزدیکی سفارت ایران در کویت بمبی منفجر شده است. معلوم نیست چه قدر صحت دارد،<sup>۳۷۲</sup> در صورتی که استقبال از شاهنشاه خیلی جالب و با شکوه بوده است. ۴۸ ساعت است دائماً باران می‌بارد.

#### یکشنبه ۲۶-۸-۴۷

امروز بسیار خسته کننده بود. صبح از ساعت ۸ [بامداد] الی عصر ساعت ۶ کمیسیون بررسی کار دانشگاه‌ها را داشتیم که رؤسای دانشگاه‌های تهران، پهلوی، تبریز، اصفهان، گندی شاپور، مشهد، ملی، پلی تکنیک و دانشسرای عالی شرکت کرده بودند. حسب الامر شاهنشاه کمیسیون سه نفری مرکب از [امیر عباس هویدا]، نخست وزیر، [مجید رهنما]، وزیر علوم و من باید به این جزئیات رسیدگی کنیم که [آیا] انقلاب آموزشی موضوع گزارش رامسر انجام شده است یا خیر. آن چه مسلم شد فقط دانشگاه پهلوی می‌تواند ادعا کند که این انقلاب را از چند سال پیش آغاز کرده و تقریباً پایان داده است، بقیه هیچ. موضوع مداخله دانشجو در کارهای دانشگاه، استقلال مالی دانشکده‌ها و دپارتمانها و حداقل کارمند غیر آموزشی، تهیه بهترین کادر جوان آموزشی، رابطه استاد و دانشجو، تفحصات علمی، وسایل لابراتواری و غیره. همه تصدیق کردند، الفضل ماشهد به اعداء.

ساعت ۱۱ با هلیکوپتر به اتفاق نخست وزیر به فرودگاه رفتم. از موکب مبارک شاهنشاه استقبال کردم و با هلیکوپتر در رکاب شاهانه به کاخ نیاوران رفتم که گزارش کارها را به اختصار عرض کنم. نخست وزیر به دفتر من (محل انعقاد کنفرانس) برگشت و البته قدری ناراحت بود که من اولین گزارش دهنده به پیشگاه شاهانه هستم. بعد از شرفیابی، برای ناهار به محل کار خود برگشتم و با نخست وزیر و هیئت ناهار خوردم. کارهای جاری را به اختصار عرض کردم. از جریان مسافرت جويا شدم، اظهار رضایت فرمودند. مخصوصاً فرمودند، در خانه کعبه حال عجیبی به من دست می‌دهد که بی نهایت لذت بخش است. از

<sup>۳۷۲</sup> چند روز پیش از ورود شاه بمبی آماتوری در نزدیک سفارت ایران در کویت منفجر شد ولی آسیبی به کسی نرساند. عوامل طرفدار مصر می‌کوشیدند از هر راهی شده مقامهای کویتی را نگران امنیت شاه کنند.

جریان کارها پرسیدم. فرمودند، ناچار عربها از ما باید تبعیت کنند، راجع به بحرین به آنها گفتم مال ماست، مگر خلاف آن را ثابت کنید. من عرض کردم، راجع به ابوموسی مثل این که شارجه حاضر به معامله باشد، به خصوص اگر ملک فیصل او را ترغیب کند. فرمودند، از ادعای مالکیت خود دست بر نمی‌داریم. عرض کردم، با اجاره و غیره فعلاً سر شتر را داخل می‌کنیم. خندیدند، فرمودند، اجاره ما ادعای مالکیت را از بین می‌برد. به هر صورت فرصت زیادی نشد صحبت کنیم.

از احساساتی که در کویت نسبت به شاهنشاه ابراز شده بود، فوق العاده اظهار خرسندی فرمودند.<sup>۳۷۳</sup> موضوع انفجار بمب را نزدیکی سفارت ما شب قبل از ورود موبک مبارک تأیید کردند و فرمودند به همین جهت پلیس خیلی سخت‌گیری در جلو آمدن مردم داشت و با آنها با خشونت و سختی رفتار می‌کرد.

خیلی خسته بودم، سر شام نرفتم، منزل آمده، کار کردم.

اخبار جهان مراجعت ژند، سفینه مه نورد شوروی، پس از گردش به دور ماه به زمین است. اعلامیه شاهنشاه در کویت که این جا می‌گذارم. بیچاره رهی معیری<sup>۳۷۴</sup> و استاد پور داوود هر دو فوت شدند. رهی معیری شاعر غزل سرا و پور داوود محقق تاریخ باستان و متخصص اوستا شناسی و تخصص در باره حضرت زرتشت بود.<sup>۳۷۵</sup> چهره درخشانی بود.

#### دوشنبه ۲۷-۸-۴۷

صبح قدری به کارهای جاری رسیدم، بعد شرفیاب شدم. باز هم کارهای جاری را عرض کردم. منجمه عرض کردم، جواب تلگراف شاهنشاه به [ریچارد] نیکسون نرسیده است. فکر می‌کنم چون عنوان شاهنشاه [را] در تلگراف نگذاشتیم و فقط محمد رضا پهلوی امضاء

<sup>۳۷۳</sup> ابراز احساسات مورد اشاره از سوی ایرانیان مقیم کویت بود که اقلیت قابل ملاحظه‌ای را در آن کشور تشکیل می‌دادند.

<sup>۳۷۴</sup> محمد حسن رهی معیری (۱۳۴۷-۱۲۸۸) غزل سرا و آهنگ ساز بسیار موفق بود.

<sup>۳۷۵</sup> ابراهیم پورداوود (۱۳۴۷-۱۲۶۴)، استاد دانشگاه تهران، مترجم کتاب اوستا به فارسی، همی زندگانی فعال خود را صرف پژوهش در باره تاریخ و زبانهای ایران باستان، به ویژه زبان اوستایی، کرد.

فرمودید، نفهمیده باشد. یعنی دستگاهش ندانسته است مال کیست. فرمودند، صحیح است، با وصف این به [هوشنگ انصاری]، سفیر ما در واشینگتن، بگو تذکر به آنها بدهد. همین کار را کردم.

بعد از ظهر گردش طولانی رفتیم، خیلی خوب بود. بعد من یک ساعتی با دوست خودم گردش کردم. آن هم گرچه کوتاه، ولی خوب بود. سر شام هم رفتم. بعد از شام سینما دیدیم، فیلم بامزه [ای] بود.

سه شنبه ۲۸-۸-۴۷

صبح طبق معمول به کارهای جاری رسیدم، بعد شرفیاب شدم. اما طولانی نشد، زیرا من اشتبهاً ترتیب گردش بعد از ظهر را داده بودم، در صورتی که شورای اقتصاد بود. زود مرخص شدم که ترتیبات را عوض کنم. صحبت شورای اقتصاد شد دوباره به این فکر می‌افتم که چرا شاهنشاه مرا امر به شرکت در آن نمی‌دهند. می‌دانم چرا، برای این که مبادا نخست وزیر و دولت از حضور من ناراحت بشوند. [نصرت‌الله معینیان]، رئیس دفتر مخصوص، شرکت می‌کند. مرد بسیار خوب و مطمئن است. دوست من است و در کابینه‌ام وزیر اطلاعات و وزیر راه شد، ولی کسی که جرأت حرف زدن و اظهار وجود کردن بکند نیست. یک ماشین خالی است.

تا زدم لاف هنر خواجه به هیچم نشناخت بی هنر شو که هنرهاست در این بی هنری

اما من مثل روز می‌بینم که به زودی کارهای مالی از هم گسیخته می‌شود. دولت روی گنج نشسته و دست تطاول گشوده است. این پاسداران انقلاب نمی‌دانند چه خون دلی خوردیم تا این آبها به جوی بازگشت و آنها دارند لذت آن را می‌برند. اما بی حسابی هرگز سرانجام ندارد. مثل وضع مالی شخص من می‌شود. اما من در کار دولت همان قدر سختگیر بودم که در امور شخصی بی بند و بار و بی حساب هستم. می‌بینم که به زودی شاهنشاه مرا مأمور تشکیل کابینه کنند که به این بی سر و سامانها خاتمه بدهم. اگر من ندهم، اوضاع جهان باز امینی دیگری بر ما تحمیل خواهد کرد.

بعد از ظهر با دوستم چند ساعت خوب گذراندم و شام هم خوردم ولی یک دفعه خوشیهای من مبدل به ناراحتی شد. زیرا به من گفت در پستان و گردن او غده‌هایی پیدا شده است. مثل این که دنیا یک دفعه روی سر و قلب من فشار آورد. البته به روی خودم نیاوردم که مبادا بترسد. خدا نکند سرطان باشد. هنوز از غم درونی مرگ آن دختر سوییسی نجسته‌ام که این خبر به سراغم می‌آید. وقتی منزل آمدم، دخترم مهمانی داده بود. چند نفر از آرتیستهایی که برای تهیه فیلم Heroes که در ایران تهیه می‌شد به ایران آمده‌اند، بودند، مثل [الکه زومر] Elke Sommer آلمانی و غیره. شب خوشی داشتند، ولی برای من جهنم بود. حالا با کمال ناراحتی خیال می‌خوابم.

#### چهارشنبه ۲۹-۸-۴۷

صبح به کارهای جاری بیهوده گذشت که بیشتر ملاقات بود. بعد شرفیاب شدم. من اولین کسی هستم که صبح شرفیاب می‌شود. فرمانده گارد و رئیس تشریفات در راه دفتر شرفیاب می‌شوند، ولی شرفیابی آنها دو سه دقیقه بیشتر نیست. امروز من دو ساعت شرفیاب بودم. تمام منتظرین شرفیابی خسته و کسل شده بودند.

مطالب زیادی بحث شد. اول این که چه طور نیکسون تاکنون جواب تلگراف شاهنشاه را مخابره نکرده است. تجزیه و تحلیل کردیم چون محمد رضا پهلوی ساده امضاء فرموده بودند، متوجه نشده‌اند.

شاهنشاه از بارانهای اخیر سر دماغ بودند. به این جهت راجع به دانشجویانی که تحت تعقیب هستند، به علت این که سال گذشته در اعتصابات شرکت کرده‌اند، عرایض مفصل کردم. منجمله عرض کردم، یک بچه که در کلاس ششم طب است اگر حالا به جرم یک اعتصاب به نظام وظیفه تحویل شود، یعنی ترک تحصیل می‌کند و زندگی خود و خانواده‌اش تباہ است. به این جهت باید قدری اغماض کرد. عرض کردم، اگر بچه شاهنشاه را به چنین جرمی دانشگاهی بیازارد چه قضاوت می‌فرمایید؟ و عرض کردم

بر دگران نیز آن مخواه و نه پسند

آن چه به خود می‌نخواهی و نپسندی

به علاوه اعلیحضرت همایونی پدر مردم هستید. اگر بر فرض یک بچه خطا بکند که نباید محروم از مزایای زندگی بشود. عرایض من تأثیر کرد ولی فرمودند، آخر این گذشت بر ضرر ۲۶ میلیون جمعیت این کشور است، به این جهت برای من سخت است. عرض کردم، بالأخره اینها هم جزء این ۲۶ میلیون هستند. فرمودند، من تجربه دارم، آنها که بد خواهند، هرگز عوض نمی‌شوند. عرض کردم، گیرم عوض نشوند، بالأخره در عالم خیال خودشان چه به ما معتقد باشند چه نباشند، خیالاتی دارند ما که حق تفتیش عقاید نداریم. عرایضم فیلسوفانه بود و مؤثر واقع شد. امر فرمودند گزارش دقیقتری از وضع آنها بدهم که تصمیم اتخاذ فرمایند و گذشتهایی بکنند.

بعد راجع به والا حضرت شاهدخت شهناز صحبت شد که وضع روحی بسیار بدی پیدا کرده است. شاه را خیلی متأثر دیدم که هرگز این طور ندیده بودم و اتفاقاً این مطلب تأیید عرایض من شد.

بعد مرخص شدم. [داود ابوغزاله]، سفیر اردن هاشمی، دیدنم آمد. یک نشان عالی از طرف ملک حسین برایم آورد، ولی نشانها آن قدر در نظرم ارزش دارد که حتی الان که این سطور را می‌نویسم اسم آن خاطر من نیست.

بعد از ظهر با دوستم سواری رفتم خیلی خوش گذشت، ولی خیال من ناراحت سلامتی اوست.

سر شام بودم. تلگرافاتی از واشینگتن رسیده بود که نسخه‌ای از متن تلگرافات و جوابها، چون مهم است، این جا می‌گذارم. حالا ساعت ۱۲ می‌خوابم.

#### پنجشنبه ۳۰-۸-۴۷

صبح ملاقاتهای زیادی داشتم، بعد شرفیاب شدم. باز هم تلگرافاتی از [هوشنگ] انصاری رسیده بود که این جا می‌گذارم. جوابهایی نیز داده شد که همه حائز اهمیت است. جلسه بنیاد [فرهنگ] ایران در پیشگاه علیاحضرت بود. واقعاً خوب کار می‌کند. [پرویز] خانلری وزیر فرهنگ کابینه من که مرد فوق العاده عالم و وطن پرستیست، می‌خواهد

تحقیق در باره ایران را از دست خارجیها خارج کند. چند کتاب را امروز چاپ کرده بود که تقدیم کرد. بسیار خوب بودند، اسامی آنها را این جا می گذارم.

ناهار مهمان داشتم. رئیس شرکت مهندسی بکتل آمریکایی که می خواهد آب دریا را در جنوب برای ما شیرین کند و هم چنین لوله نفت بین جنوب [ایران] و بندر اسکندرون ترکیه بکشد، مهمان من بود. چند نفر وزرا هم بودند.

بعد از ظهر در رکاب همایونی گردش رفتم، چهار ساعت طول کشید. اولین دفعه بود که شاه را خیلی راضی و خوشحال دیدم. از زمین و زمان و آسمان و هوا راضی بودند. شب دیر وقت منزل آمدم، شام خورده، می خوابم.

### جمعه یکم آذرماه ۱۳۴۷

صبح با دوستم سواری رفتم، خیلی خوش گذشت. فرح آباد که بودم ولیعهد هم برای سواری آمدند. ماشاءالله خوب سوار می شود، با آن که خیلی بچه است، ولی فرحناز کمتر می ترسد.

ناهار پیش والاحضرت شمس در مهردشت مهمان بودیم. شاهنشاه تشریف داشتند، خیلی مهمانی خوبی بود. اردشیر زاهدی، وزیر خارجه، هم آن جا بود، خیلی از من فاصله می گرفت زیرا دو روز پیش نسبت به کارهای واشینگتن، حسب الامر شاهنشاه، کاغذ تندی به او نوشته بودم که همه کارهایش باید انجام بشود. البته از این نامه من گله مند است.

جواب تلگرافی که شاهنشاه به نیکسون مخابره فرموده بودند، خیلی خیلی گرمتر از تلگرافی است که ما مخابره کرده ایم. این جا یک نسخه می گذارم.

پریروز کار بامزه [ای] کردیم که این جا می نویسم. شاهنشاه می خواستند تکه جواهری به شخصی مرحمت کنند. از بخت بد آن جواهر در نمایشگاه جواهراتی بود که برحسب امر شهبانو درست شده است و گرفتن جواهر از آن جا خیلی مشکل بود، آن هم توسط من. گوشه اش خیلی باز بود. یک خریدار خارجی پولدار پیدا کردم و آن قدر حقه بازی کردیم تا جواهر را تحویل گرفته تقدیم شاهنشاه کردم. خیلی خودشان هم خندیدند.

امشب با دوستم شام خوردم، خیلی خوش گذشت. شب دیر وقت منزل آمده ام. خانم بیدار و بی نهایت عصبانی بود، من هم ناچار تندی کردم. اگر ملایمت با این جنس لطیف بشود



بیشتر به خودشان اهمیت می دهند و خیال می کنند انسان واقعاً از آنها می ترسد. ساعت یک صبح است. با ظاهری عصبانی می خوابم.

یکشنبه ۳ آذر ۱۳۴۷

این روزنامه را دو روزه می نویسم چون دیشب کارهای زیاد مجال نداد و من به طوری خسته بودم که فکر می کردم سخته می کنم.

شنبه ۲ [آذر] تمام به کارهای جاری و ملاقاتهای خسته کننده و دفتری و رسیدگی به بودجه دربار و آستان قدس و غیره گذشت. خیلی خسته شدم. سر شام هم بودم. علیاحضرتین اوامری دادند که کم و بیش انجام دادم. ولی آن قدر کار دفتری بود که از پا درآمدم.

از اخبار مهم جهان تصمیم عجیب و شدید دوگنل بود. موضوع این بود که چند روز کشورهای بزرگ غرب جلسه کردند. مغزهای اقتصادی را دور هم جمع کردند که چه طور فرانسه را از ورشکستگی نجات بدهند. فرانسه البته بعد از انقلابات تابستان گذشته مقداری از ذخیره ارزی مهم خود را که شش هزار ملیون دلار بود از دست داده است و اخیراً هم چون می خواهد قانون سهم شدن کارگران را در منافع کارخانجات اجرا کند، مقدار زیادی سرمایه از فرانسه فرار کرد و در ظرف چهل روز هزار و هفتصد ملیون دلار از فرانسه به آلمان سرمایه فرار کرده است. به این جهت وضع اقتصادی فرانسه به خطر افتاده است، یا خیال می کردند که به خطر افتاده بود. بنا بر این برای نجات فرانسه سران اقتصادی جهان غرب در آلمان جمع شدند و پیشنهاد کردند که معادل دو میلیارد دلار اعتبار در اختیار فرانسه بگذارند به شرط آن که فرانسه تصمیمات مهمی دایر به سخت گیری اقتصادی در داخله اجرا کند و نرخ فرانک را هم تنزل بدهد که به صادرات خود سر و صورتی بخشیده باشد.

البته راه دیگری هم موجود بود که عبارت بود از بالا بردن نرخ مارک آلمان که آنها زیر بار نرفتند. بالاخره تمام دنیا منتظر این تصمیم بود تا دوگنل کابینه را تشکیل داد و بعد از چهار ساعت جلسه دولت، در مقابل حیرت جهانیان اعلام کرد نرخ فرانک را تغییر نخواهد داد.

زنده باد دوگنل. مرد بزرگی ست. هرگز دنیا نتوانسته است چیزی به او تحمیل کند. او کاملاً حساب کرده است که غرب ناچار است از او حمایت و تقویت کند، زیرا اگر فرانک تنزل

فاحش بکند دلار و لیره به دنبال است. بنا بر این چرا ارزش فرانک را تنزّل بدهد. بگذار بدون این تنزّل، غرب به کمک فرانسه بیاید. چنان که اتفاقاً بلافاصله بعد از تصمیم دوگل، تمام کشورهای غربی منجمله آمریکا پشتیبانی خود را از تصمیم دوگل و تقویت فرانک فرانسه اعلام داشتند. البته دوگل مقررات سختی برای جلوگیری از مخارج زائد و خروج ارز برقرار کرد و جمله معروف خودش را که آقایی احتیاج به از خود گذشتگی دارد، تکرار کرد و مردم فرانسه هم برای او هورا کشیدند و مارس یز خواندند. موضوع دیگری هم که برای دوگل غیر قابل تحمل بود، مقاومت آلمان در بالا بردن نرخ مارک بود. زیرا آنها نمی‌خواستند به صادرات خود صدمه بزنند که فرانسه را تقویت نمایند. به این جهت این مطلب دیگر برای ژنرال پیر قابل تحمل نبود. البته دوگل گفت تمام این سختی کشیدنها نتیجه انقلاب تابستان است و به هیچ وجه دیگر چنین تصمیمی را اتخاذ نخواهد کرد.

از اخبار مهم این دو روزه ترمیم دولت است، مخصوصاً عوض شدن [صفی اصفیا]، رئیس سازمان برنامه، خیلی جالب است و هم چنین رئیس بانک مرکزی. رئیس بانک مرکزی، مهدی سمیعی، رئیس سازمان برنامه شد و به جای او خداداد فرمانفرمائیان که [قائم مقام]<sup>۳۷۶</sup> او بود، رئیس بانک مرکزی شد. شاهنشاه فرمودند، این تغییرات لازم بود، یک تکانی دادیم. عرض کردم، فرمانفرمائیان توله آمریکاییهاست. فرمودند، از بس این حرف را گفته‌اند، دیگر او خیلی بر علیه آمریکاییها حرف می‌زند و اقدام می‌کند. عرض کردم، مرحوم دکتر [هادی] طاهری یزدی<sup>۳۷۷</sup> لیدر سابق اکثریت مجلس، اصطلاحی داشت که مطالبی را که می‌خواست دروغی تصدیق کند، همیشه می‌گفت به ظاهر! شاهنشاه خندیدند. وزرای دیگر که تغییر کردند کار، تولیدات کشاورزی، دادگستری و کشور بود. اینها را شاهنشاه قبلاً به من فرموده‌اند مخصوصاً راجع به [...] فرموده بودند که دزد است.

<sup>۳۷۶</sup> در یادداشت «معاون» نوشته شده است.

<sup>۳۷۷</sup> هادی طاهری در زمان رضا شاه و همچنین در دهه‌ی ۱۳۲۰ چندین دوره‌ی پیاپی نماینده‌ی مجلس از یزد بود. در دهه‌ی اخیر از سردمداران مجلس بود و در تعیین دولت‌های زود گذر آن هنگام نقش قابل توجهی داشت. در دولت عیسی ساعد (۲۸-۱۳۲۷) وزیر مشاور شد. از پشتیبانان سید ضیاء الدین طباطبائی بود و به دوستی با انگلستان شهرت داشت.

[مهدی] پیراسته سفیر ما از بروکسل از راه بغداد به تهران آمده است. ادعاهای غریبی می‌کند که تمام دولت بغداد در دست من است. [می‌توانم] مسأله شطّ العرب را حلّ کنم. حردان التکریتی، [نایب] نخست وزیر عراق،<sup>۳۷۸</sup> را هم دعوت کرده است که این هفته به ایران بیاید. ممکن است این شخص دعوت را قبول کرده باشد و بیاید ولی حلّ مسئله شط العرب را گمان نمی‌کنم عراقیها قبول کرده باشند و بکنند. پیراسته چون می‌خواهد نخست وزیر بشود، مبالغه می‌کند و نمی‌دانم چه طور است که شاهنشاه با این همه زیرکی و فراست گاهی چه طور به سادگی گول می‌خورند. مثلاً چنان این موضوع را منجزاً قبول فرموده‌اند که می‌فرمودند باید علاوه بر این اجرت المثل خسارات سالهای گذشته ما را هم (بابت کشتیرانی) عراقیها بعد از حلّ قضیه بپردازند.

تلگراف مهمّی از [هوشنگ] انصاری با مذاکرات [دین] راسک داشتم. هنوز نسبت به صلح ویتنام بدبین است، هم چنین برای اولین دفعه برای مصر نگران و ناراحت است. یک نسخه این جا می‌گذارم.

دوشنبه ۴-۹-۴۷

صبح تمام به کارهای جاری گذشت. شرفیابی هم برای کارهای جاری بود. بعد از ظهر در رکاب شاهنشاه گردش رفتم. شب زیاد کار کردم. از اخبار مهمّ جهان، شلوغ شدن وضع مصر است، به طوری که دولت همه دانشگاه‌ها و دبیرستانها و مؤسسات تعلیماتی را بسته است. تا حالا سی نفر دانشجو در اثر تظاهرات علیه دولت کشته شده‌اند. جناب رئیس<sup>۳۷۹</sup> مثل موش به تله افتاده و باید حالا تقاص این همه بدبختی که به سر مردم آورده، بدهد. از واشینگتن هم تلگراف داشتم که [دین] راسک وزیر خارجه آمریکا معتقد است ناصر از ارتش خود نگران است.

<sup>۳۷۸</sup> حردان عبدالغفار التکریتی (۱۹۷۱-۱۹۲۵) در این تاریخ وزیر دفاع و نایب نخست وزیر بود. در ۱۹۷۰ از کار برکنار شد. در ۱۹۷۱ هنگامی که در کویت سرگرم توطئه علیه دولت عراق بود، به دست عوامل صدام حسین کشته شد.

<sup>۳۷۹</sup> مصریها جمال عبدالناصر را رئیس می‌خواندند.

سه شنبه ۱۳۴۷/۹/۵

صبح به کارهای جاری گذشت، بعد خیلی کوتاه شرفیاب شدم. مرخص شده، رفتم دفتر. [امیر عباس هویدا]، نخست وزیر، [سپهبد نعمت‌الله نصیری]، رئیس سازمان امنیت، رؤسای دانشگاه‌های ملی و دانشگاه تهران پیش من آمدند. جلسه برای این بود که از انقلاب آموزشی در این جا خبری نیست. [دکتر انوشیروان پویان]، رئیس دانشگاه ملی، متوسل به بی پولی شد و [فضل‌الله رضا]، رئیس دانشگاه تهران، هم حرف متقنی نداشت. به هر صورت حرفهایی زدیم و تصمیماتی گرفتیم که خلاصه‌اش کمک مالی به دانشگاه ملی بود و دادن اختیاراتی به رئیس دانشگاه تهران. قرار شد شنبه هیئت امنا تشکیل شود و اختیاراتی به رئیس دانشگاه تهران بدهیم. از آن جا منزل رفتم. ناهار را با نخست وزیر و دکتر [پرویز] خانلری، رئیس کمیته ملی مبارزه با بیسوادی و [فرخ رو پارسا]، وزیر آموزش و پرورش و [مجید رهنما]، وزیر علوم [و آموزش عالی]، خوردیم. (خواستم در دفتر ناهار بخورم. به علت رمضان نمی‌شد). طرح قانونی را تصویب کردیم که مبارزه با بیسوادی وظیفه ملی هر فرد است و سواد گرفتن هم همین طور. این طرح را روز پنجشنبه وزیر آموزش به مجلس خواهد داد. امیدوارم با این طرح، کمبود معلم برای ریشه کن کردن بیسوادی در ده سال که مورد نظر شاه است، جبران شود.

بعد از ظهر بلافاصله در هیئت امنای دانشگاه صنعتی آریامهر شرکت کردم. بعد از آن با دوستم قرار ملاقات خداحافظی و صرف شام داشتم. به علت اشتباه یکی از رفقا، دوستم عصبانی شده بود. شب هم خوش نگذشت و به هر صورت ساعت یک صبح با کمال خستگی و ناراحتی می‌خواهم بخوابم.

چهارشنبه ۶-۹-۴۷

صبح به کارهای جاری و بعد به شرفیابی گذشت که آن هم عرض کارهای جاری بود. گزارش دیروز را به عرض رساندم، راجع به دانشگاه‌ها. همچنین عرض کردم، علیاحضرت در خصوص اخراج یکی از استادان دانشگاه ملی وسیله رئیس دانشگاه ناراضی و ناراحت هستند، چون پدر یکی از رفقای مدرسه معظم لها می‌باشد. شاهنشاه فرمودند، بگو رئیس

دانشگاه ملی به ایشان توضیح بدهد. عرض کردم، می‌ترسد. فرمودند، تو چیزی نگو، زیرا ممکن است علیاحضرت با تو عصبانی بشوند. عرض کردم، چاره ندارم که خودم عرض بکنم، عصبانی هم شدند عیبی ندارد. شاهنشاه تعجب فرمودند. عرض کردم، اعلیحضرت انقلابی را عنوان فرموده‌اید به هر حال باید به نتیجه برسد و من ترسی ندارم که علیاحضرت ناراحت بشوند. نمی‌شود از رئیس دانشگاه مسؤلیت خواست و بعد دست او را بست. به علاوه علیاحضرت شهبانو خیلی منطقی هستند، گمان نمی‌کنم ناراحت بشوند. دوست من ظهر رفت. بعد از ظهر به کارهای جاری گذشت. سر شام بودم. شهبانو از من سؤالی نفرمودند و توضیحی نخواستند، من هم چیزی عرض نکردم. از اخبار مهم جهان رضایت دادن حکومت ویتنام جنوبی به شرکت در مذاکرات صلح پاریس است با وجود نماینده ویت کنگ، یعنی جبهه به اصطلاح ملی ویتنام جنوبی یا به عبارت دیگر کمونیستها.

#### پنجشنبه ۷-۹-۴۷

صبح به کارهای جاری رسیدم، بعد شرفیاب شدم. تلگراف محرمانه [ای] از [ریچارد] نیکسون رسیده بود که [ویلیام اسکرنتون] Scranton،<sup>۳۸</sup> فرماندار پیشین پنسیلوانیا، که دوره گذشته صحبت او برای نامزدی ریاست جمهوری آمریکا بود، از طرف نیکسون برای fact finding به خاورمیانه می‌آید و اوّل کشور ایران را انتخاب کرده است (البته بر حسب دستور نیکسون). استدعا از شاهنشاه کرده بود که او را بپذیرند. شاهنشاه قبول فرمودند. بعد فرمودند، بعد از ظهر گردش برویم. عرض کردم، چشم. فرمودند، موضوع را عوض کنیم بعد خودشان خندیدند. فرمودند، به نظر تو کار من چه می‌آید؟ عرض کردم، پدرم به من

<sup>۳۸</sup> ویلیام وارن اسکرنتون William Warren Scranton (۱۹۱۷-)، فرماندار پنسیلوانیا (۶۷-۱۹۶۳) از پشتیبانان نیکسون بود. در ۱۹۶۸ پس از پیروزی نیکسون حاضر به قبول مقام وزارت خارجه نشد. به دنبال مأموریت خود در خاورمیانه به دولت آمریکا توصیه کرد سیاست منصفانه تری را در اختلاف عرب و اسرائیل در پیش گیرد. جامعه‌ی یهودی آمریکا او را متهم به مخالفت با یهودیها کرد و نیکسون بهتر آن دید که خود را از او دور کند. در سالهای ۷۷-۱۹۷۶ سفیر آمریکا در سازمان ملل بود.

نصیحت کرده است در هر کاری اعتدال را رعایت کن. شاهنشاه تفریح لازم دارید، باید گردش هم رفت، ولی اعتدال هیچ کاری نباید از دست برود. به هر صورت از ساعت ۴ بعد از ظهر تا ۸ گردش بودیم، بد نبود.

فرصتی به دستم آمد که باز در خصوص خرده مالکین عرض کنم که حداقل آنها [بی] که ملک کم قیمتی دارند عایدی آنها طوری از طرف دولت ضمانت شود که بتوانند آن عایدی چند ساله را یک جا بفروشند. قبول شد، روز شنبه به وزیر اصلاحات ارضی ابلاغ خواهم کرد.

امشب پرنس کارلوس<sup>۳۸۱</sup> که مدعی تاج و تخت اسپانیاست و دختر ملکه هلند هم زن اوست وارد می شود. مهمان دربار است. شب قدری در منزل کار کردم و خوابیدم.

#### جمعه ۸-۹-۴۷

صبح باران می آمد و بوران سختی بود. با وصف این چشم سفیدی کرده، سواری رفتم. دو ساعت زیر باران شدید سوار اسب بودم. یاد جوانی افتادم. شکارهای فرح آباد خیلی رام و آرام زیر باران به من تماشا می کردند و بر حمق من می خندیدند. تنها بودم و جای دوستم بسیار خالی بود، گو این که نمی توانست این سختی را تحمل کند. وقتی برگشتم، تلگرافی به او کردم که جای تو خالی بود.

سر ناهار بودم، صحبتی نشد الا این که عرض کردم سواری رفتم. فرمودند، زیر باران؟ عرض کردم، بلی. حق این بود والا حضرت همایونی تشریف بیاورند قدری سخت بشوند. بعد از ظهر پرنس کارلوس دیدنم آمد. شب هم با او مهمان والا حضرت شاهدخت فاطمه بودیم.

#### شنبه ۹-۹-۴۷

امروز ساعت هشت هیئت امنای دانشگاه تهران بود. یعنی به طور فوق العاده خیر کرده

<sup>۳۸۱</sup> کارلوس هوگو (-۱۹۳۰) از تیره ی بورین پارما، مدعی تاج و تخت اسپانیا بود ولی فرانکو اعتنایی به ادعای قدیمی خانواده ی او نکرد و سلطنت نصیب خوان کارلوس (شاخه ی دیگری از همان خانواده) شد.

بودیم که برویم و با سلام و صلوات به آقای رئیس دانشگاه، پروفیسور [فضل الله] رضا، اختیارات تام برای مدتی عطا کنیم تا اقدامات حادی بکند و بچه‌ها یک چیزی از انقلاب آموزشی حس کنند. واقعاً به قول تهرانیها خیط شدیم. زیرا وقتی رفتیم و از ایشان پرسیدیم که چه اختیاراتی می‌خواهید، ایشان چیزهای پیش پا افتاده [ای] حاضر کرده بودند و بعد هم به ما گفت هر چه بدهید. من که خجالت کشیدم، خوب شد خودم از تجربیات دانشگاه پهلوی چیزهایی داشتم و حاضر کرده بودم. گفتم چه طور است همین چیزی که من نوشته‌ام به ایشان داده شود. همه گفتند آفرین احسنت. این آفرین در حقیقت ریشخند به رئیس دانشگاه بود.

ظهر [کورنلیو مانسکو]،<sup>۳۸۲</sup> وزیر خارجه رومانی، شرفیاب شد با وزیر خارجه. سر ناهار من بودم. وزیر خارجه رومانی هم مثل نخست وزیر رومانی صریحاً و علناً به روس بد می‌گفت. من او را این سفر در نیویورک هم ملاقات کرده بودم (سفری که در زکاب شاهنشاه بودم). آن وقت رئیس مجمع عمومی سازمان [ملل] بود. سر ناهار اوتانت هم که به افتخار شاهنشاده داده بود حاضر بود. اسم او مانسکوست.

بعد از ناهار منزل آمدم. یک نفر آمریکایی دیدنم آمد که قدری وارد به اوضاع خاورمیانه است. دو مطلب قابل توجه به من اطلاع داد. یکی این که مدیترانه و خاورمیانه جزء دفاع ناتو قرار می‌گیرد زیرا منافع این منطقه بستگی مستقیم با ناتو دارد. از مرسی الکبیر در الجزایر که تحت نفوذ روسهاست، تمام بنادر جنوبی ایتالیا و فرانسه به آسانی می‌توانند تحت بمباران موشکی واقع شوند به این جهت دیگر موضوع این که شوروی کشتی هواپیما بر به مدیترانه بفرستد مطرح نیست (گو این که زیاد کشتی فرستاده است). به آسانی می‌تواند لااقل مزاحمت ممالک اروپایی را وسیله کشورهای احمق آفریقای شمالی فراهم کند. به این جهت خیلی با دقت، ناتو، مراقبت مدیترانه را شروع کرده است. حتی انگلیسیها تعهدات سنگینی در قبرس و مالت بر عهده گرفته‌اند که تمام حرکات کشتیهای روسی را در مدیترانه تحت نظر بگیرند.

<sup>۳۸۲</sup> Corneliu Manescu (۲۰۰۰-۱۹۱۶)، از ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۲ وزیر خارجه‌ی رومانی و همچنین در ۶۸-۱۹۶۷ رئیس مجمع عمومی سازمان ملل بود.

مطلب دیگری که می‌گفت این بود که شرکتهای نفتی به این نتیجه رسیده‌اند که می‌توانند تمام تعهدات خود را لغو کنند و فقط خریدار نفت خاورمیانه باشند. نفت در دست هر کس باشد و هر نوع حکومتی باشد، خوب است، زیرا این کشورها احتیاج به فروش نفت دارند. گفتم این صحیح است به شرط آن که اختیار منابع نفت در دست نفوذ دشمن غرب، یعنی شوروی، نیفتد. در آن صورت چون دل به حال اعراب احمق که نسوخته است، آمدم و نفت نفروشدند، به حال شوروی چه ضرری دارد؟ برای فروش نفت در این صورت هزار جور بازی در می‌آید. تصدیق کرد.

شب چون خسته بودم، سر شام و بعد به تالار رودکی که نمایش مادام باترفلای [Madame] Butterfly بود، رفتم. در منزل زیاد کار کردم و به کارهای عقب افتاده رسیدم.

یکشنبه ۱۳۴۷/۹/۱۰

صبح به کارهای جاری رسیدم و بعد شرفیاب شدم. در شرفیابی گزارش عرض کردم، از مسافرت [فرهاد نیکو خواه]، معاون وزارت اطلاعات، به عربستان سعودی و کویت و اردن و شیخ نشینهایی که با ما رابطه دارند، به استثنای بحرین. عرض کردم، در این گزارش ملاحظه می‌فرمایید همه جا ایرانی هست و همه جا چه احساساتی نسبت به وطن دارند. چه طور است به جای آن که پافشاری در مسأله بحرین بکنیم (ما حالا پافشاری در رفتارندم شدن در بحرین می‌کنیم نه در اصل مسأله مالکیت)، بیاییم این فدراسیونی [را] که تشکیل می‌شود، یا مثلاً ممکن است تشکیل بشود، تقویت کنیم و خودمان عضو فدراسیون بشویم. هم چنین عربستان و کویت هم عضو بشوند، بحرین هم بشود، منتها شرط عضو شدن ما این باشد که یک حقوق اقلیتی برای عموم ایرانیان این مناطق که مخصوصاً در مناطق بحرین و کویت بسیار زیاد هستند، شناخته شود. حقوق اقلیتی شبیه به اقلیت ترکهای قبرس. این اقلیت که آن جاها شناخته شد، یعنی حق آب و گلی هم ما در زمین داریم، یعنی این امر در شکم مسأله نهفته است. عرض کردم حالا شیوخ همه نسبت به تشکیلات تروریستی عدن و عمان و یمن که می‌خواهد به خلیج بسط پیدا کند، وحشت دارند. علاقه به تشکیل



فدراسیون هم دارند، منتها به علت بحرین و رودرواسی با ما، دست به دست می‌کنند. میل و علاقه به حمایت ما هم دارند که در صورت عضویت ما مطلب حل می‌شود. یعنی عضویت ما در فدراسیون و یا قراردادهای دو جانبه با همه آنها، به شرط آن که حقوق اقلیت ایرانی در همه جا و منجمله در بحرین هم محترم شمرده شود، بهترین موقع برای این شگرذ سیاسی بزرگ است. شاهنشاه قدری فکر کردند، فرمودند، ما حالا که برنامه‌هایی داریم. من جسارت کردم عرض کردم، چه نوع برنامه دارید؟ مگر نه این است که می‌خواهید با عربستان این مسایل را حل بفرمایید که هنوز هیچ فورمولی برای آن به دست نیامده است. این که بهترین راه است. فرمودند، آخر من در مالکیت آن جا حرف دارم، چه طور به حقوق اقلیت قانع شوم. عرض کردم، اولاً فقط شاهنشاه به مسئله مالکیت بحرین نظر دارید، بعد هم این کار را به فراندوم گذاشته‌اید که اولاً نتیجه‌اش معلوم نیست، یعنی تقریباً معلوم است که بر ضرر ماست. شیخ هم که فراندوم نمی‌کند (البته احمق است که نمی‌کند). همه موضوعات هم معوق کار بحرین است. ممکن است ضمن یک قرارداد دفاعی بین عربستان و کویت و ایران در بحرین پایگاه مشترک هم دایر کنیم. تو دهنی محکمی به مصر زده‌ایم، خیال عربستان هم تا اندازه [ای] از یک طرف راحت شده، تا در سمت جنوب، خودش با مسأله یمن و عدن مقابله کند. باز هم قدری فکر کردند. من می‌دانم در این زمینه خیلی فکر خواهند کرد، منتها چون فکر از طرف من عنوان شده بود، شاهنشاه خوش ندارند چیزی که ابتکار خودشان نباشد، فوری قبول کنند. چنان که در امر سپاه دانش، وقتی من نخست وزیر بودم، عیناً همین طور شد. بعد با آن شوق و اشتیاق قبول فرمودند و سپاه‌های ترویج و بهداشت و غیره را هم در دنبال آن درست کردند که یکی از بزرگترین پایه‌های انقلاب است.

به هر صورت در خاتمه عرایض گفتم، اگر شاهنشاه واقعاً اطلاعاتی دارید که فراندوم بحرین ممکن است برای حق ما آبی گرم بکند حق این است در این کار پافشاری بکنیم، ولی اگر فراندوم را برای افکار عمومی کشور خودمان می‌خواهید که بعد هم کار بحرین خاتمه شده تلقی بشود، عقیده من چنان که مکرر عرض کرده‌ام این است که مطلقاً به این امر نباید اهمیت داد. شما تمام زندگی خودتان را وقف سعادت کشور کرده‌اید، چه بیمی از

این که امروز و فردا مردم بد بگویند؟ خودتان هم که ترسی ندارید. چون به ساعت خودشان نگاه کردند، فهمیدم باید مطلب را بیش از این دنبال نکنم تا بعد باز موقع مقتضی پیش بیاید.

بعد مرخص شدم. ناهار پرنس کارلوس و خانمش مهمان شاهنشاه بودند. سر ناهار بودم، خیلی خصوصی بود. فقط خانم علم و بعضی والا حضرتها بودند. در سر ناهار شهبانو اشتباهاً مطلبی فرمودند که باعث تعجب شد. وقتی پرنس کارلوس از رژیم دیکتاتوری اسپانی حرف می‌زد که منجمله کتابخانه‌ها را نمی‌گذارند هر کتابی که می‌خواهند بفروشند، شهبانو فرمودند عیناً در این جا هم همین طور است. شاهنشاه بسیار ناراحت شدند. من هم ناراحت شدم. عرض کردم، ولی در دانشگاه‌ها همه کتب هست، حتی کتابهای مائو، و درست هم گفتم، دروغ و تملق نبود. بلافاصله شاهنشاه هم فرمایش عجیبی فرمودند. فرمودند، ملت من به سیاست کمتر می‌اندیشد. باز من تعجب کردم، شاهنشاه با آن درایت چه طور چنین فرمایشی فرمودند.

بعد از ظهر هیئت مدیره پیش آهنگی ایران شرفیاب شد. من چون بر حسب مقام، رئیس هیئت مدیره هستم، شرفیاب شدم. بعد از آن متن مصاحبه شاهنشاه را که با مخبر مجله [US News and World Report]<sup>۳۸۳</sup> آمریکا که مجله معتبری است انجام داده بودند، تقدیم کردم که اگر تصویب فرمایند به مخبر مذکور برگردانم. چند اظهار عقیده کردم. یکی این که ستو را خیلی خفیف فرموده‌اید. فرموده‌اید فقط یک [گروه محاوره] talking group است، شاید تا این اندازه مصلحت نباشد. دیگر این که راجع به قرارداد نفت فرموده‌اید ۱۲ سال باقی‌ست، در صورتی که ۲۷ سال باقی‌ست<sup>۳۸۴</sup> و متن قرارداد آن طور است. البته ایران همیشه می‌تواند هر بلایی بخواهد سر آنها بیاورد، ولی با شرایط عادی این فرمایش شاهنشاه سرمایه‌گذاری آنها را کم می‌کند و صدمه می‌زند. ۱۲ سال دیگر آخر ۲۵ سال اول است. سوّم راجع به مداخله آمریکا در امور ایران مطالبی فرموده‌اید و مخصوصاً

<sup>۳۸۳</sup> در یادداشت "World News" نوشته شده است.

<sup>۳۸۴</sup> قرارداد نفت با کنرسیوم، پس از پایان دوره‌ی ۲۵ ساله اول، برای سه دوره‌ی پنج ساله‌ی دیگر با شرایطی قابل تمدید بود.

به سال ۶۲-۶۱ اشاره فرموده‌اید که زمان نخست وزیری [علی] امینی و زمام داری [جان] کندی در آمریکا است. آیا مصلحت هست؟ به هیچ یک از عرایض من توجه نفرمودند. فرمودند، عیبی ندارد، به همین صورت بده. ضمناً فرمودند، در سفری که به آمریکا رفتم و امینی نخست وزیر بود، کندی به خود من گفت در دنیا فقط دو نخست وزیر هست، یکی [کنستانتین] کارامانلیس در یونان و دیگری امینی در ایران و شما باید او را نگاه دارید. به علاوه مگر نه همه مطبوعات آمریکا می‌گفتند امینی آخرین امید است، چه طور من حالا این مطلب را نگویم؟

راجع به استرداد تیمور بختیار از طرف لبنان، [طه کریم] سفیر ترکیه میانجیگری کرده بود که در صورتی که از طرف شخص شاهنشاه نسبت به حفظ جان او تأمین داده شود، رئیس جمهور او را مسترد خواهد کرد. این نظر را رد فرموده بودند. البته سفیر ترکیه فورمولی برای این کار روی یک مکاتبه دوستانه بین دو رئیس کشور تهیه کرده بود. فرموده بودند وزیر خارجه عمل می‌کند، چرا این شخص فضولی می‌کند. غفلتاً دیروز فرمودند، آن فورمول سفیر ترکیه چه بود؟ عرض کردم، چون فرمودید، دیگر من فورمول را به خودش برگرداندم. شاید مغز متفکر ایران، اردشیر زاهدی وزیر خارجه، راه چاره اندیشیده باشد (البته این مطلب را در دل گفتم). فرمودند، دوباره فورمول را بگیر و بیاور پیش من. چون [بختیار را] استرداد نمی‌کنند و قطعاً روابط ما با لبنان قطع می‌شود، چون موضوع حالا پرستیژ شده. عرض کردم، چشم.

با کمال خستگی و کوفتگی منزل ماندم. قدری استراحت کرده، مهمانی [اردشیر زاهدی] وزیر خارجه که برای کارلوس داده بود، رفتم. آخر شب دیگر مثل مرده برای خواب منزل آمده‌ام.

دوشنبه ۱۳۴۷/۹/۱۱

صبح به کارهای جاری رسیدم، ولی شرفیاب نشدم، چون شاهنشاه به جلسه انتقاد از مانور یک ماه قبل ارتش به ستاد تشریف برده بودند. من اگر بودم، انتقاد این بود که فرماندهی کل چند ساعتی از اوقات فرماندهی را به کار دیگر دادند! یقین دارم اگر بودم و چنین می‌گفتم، آن قدر شاهنشاه با انصاف و با متانت است که حق به من می‌داد، چنان که همان

وقت به طور خصوصی مطلب را عرض کردم و فرمودند، درست می‌گویی، ولی آخر من هم آدمم.

بعد از ظهر در رکاب شاهنشاه برای مدت کوتاهی گردش رفتیم، چندان خوش نگذشت. سر شام نرفتم، در منزل ماندم، شش هفت ساعت خواندم و نوشتم. حالا چشم‌هایم هر دو درد گرفته است که دیگر نمی‌توانم برای خوابیدن کتاب بخوانم.

سه شنبه ۱۳۴۷/۹/۱۲

امروز صبح چند ملاقات را برگزار کردم، منجمله [نیلس اکبلاد]، سفیر سوئد، به دیدنم آمده بود. بعد شرفیاب شدم. شاهنشاه در نهایت اوقات تلخی بودند، نتوانستم هیچ عرضی بکنم. یعنی همه عرایضم مردود شد، ولی من هم چشم سفیدی کردم مطالب را به هر صورت عرض کردم. موضوع خیلی مضحکی در عین حال اتفاق افتاد. یک پروفیسور ایران شناس روسی به نام علی اف به تهران آمده است، فارسی خوب می‌داند. شاهنشاه به خیال این که این علی اف همان علی اف مترجم رسمی وزارت خارجه روسیه است (چون او هم استاد زبان فارسی در دانشگاه مسکو است)، امر داده بودند اتومبیلی به او داده شود. امروز صبح عرض کردم، این شخص او نیست، باز هم اتومبیل را بدهیم؟ فرمودند، تو اشتباه می‌کنی، همان است، اتومبیل را بدهید. به علاوه چه طور از دیروز که من امر داده‌ام اتومبیل داده نشده؟ (با تغیر). عرض کردم، اولاً امر را به رئیس تشریفات فرمودید، ثانیاً به این علت بود. فرمودند، من می‌دانم چه می‌گویم. عرض کردم، غلام هم عرضی ندارم، اجرا می‌کنم. آمدم بیرون تحقیق کردم، دیدم عرض من صحیح بود. با وصف این برای بدجنسی و سر به سر شاهنشاه گذاشتن دستور دادم اتومبیل را بدهند. اتومبیلی موجود نبود دستور دادم فوری از کارخانه شاهین<sup>۳۸۵</sup> یکی بگیرند و پیش از ظهر بدهند. امشب سر شام فرمودند، راستی حق با تو بود، این آن علی اف نیست. اتومبیل فقط در اختیارش بگذارید، به او ندهید. عرض کردم، متأسفانه اتومبیل را دادم. فرمودند، به روی امر من دادی یا خودت هم خیال کردی

<sup>۳۸۵</sup> اتومبیل «شاهین» که در آمریکا به نام رامبلر Rambler فروش میرفت، در ایران مونتاژ می‌شد، ولی درصد ساخت داخلی آن بسیار کم بود.

حرف من درست است و همان علی اف وزارت خارجه است؟ عرض کردم، خیر می دانستم فرمایش شاهنشاه درست نیست، ولی اتومبیل را دادم که عرض کرده باشم آسمان به زمین نمی رسد اگر گاهی پادشاه من هم اشتباه بکنند. به هر صورت این ضرر را دستی به شما زدم و قصد ضرر زدن داشتم. خیلی خندیدند. بعد از ظهر هم دو ساعتی در رکاب گردش رفتیم. از اخبار جهان، حملات پی در پی به عنوان تلافی از طرف کماندوهای اسرائیلی به اردن است که بسیار دامنه دار و خطرناک شده است. نطق ناصر در شورای سوسیالیستی مصر پر از ضعف و بدبختی است.

#### چهارشنبه ۱۳۴۷/۹/۱۳

صبح از خیلی زود به کارهای جاری رسیدم و آن قدر ملاقات داشتم که واقعاً ساعت ۱۰ که شرفیاب شدم، بی حال بودم. اما خوشبختانه امروز شاهنشاه خیلی خوشحال و سر حال بودند. علت را بعد فهمیدم، یعنی در آخر شرفیابی فهمیدم و آن این بود که دیشب شاهنشاه خیال کرده بودند مرض تناسلی گرفته اند. تمام شب ناراحت بودند و نخوابیدند. یعنی فرمودند، تا صبح بیدار بودم ولی صبح معلوم شد که الحمدالله چیزی نیست و خبری نیست. این چندمین بار است که شاهنشاه بی جهت خودشان را ناراحت می کنند.

امروز مذاکرات داخلی و خارجی فراوانی در حضور مبارک شد و مدت مدیدی طول کشید. منجمله نسبت به کار دانشگاه ها و کار [امیر عباس هویدا] نخست وزیر. راجع به نخست وزیر می فرمودند خیلی آدم زرنگی است. عرض کردم، مردم به هر صورت او را هضم کرده اند و فکر می کنم از مرگ [حسنعلی] منصور درس گرفته باشد، چون آن مرحوم خیلی سینه جلو می داد. این برعکس خیلی تواضع می کند. ضمناً حکایتی عرض کردم، حکایت شیر و گرگ و روباه، که شیری شکاری کرده بود. از گرگ پرسید این شکار را چه گونه مصرف کنم؟ گفت، یک قسمت را اعلیحضرت میل می فرمایند، بقیه مال نوکرها. فوری شیر سرش را با پنجه اش کند. بعد از روباه پرسید این شکار را چگونه مصرف کنم؟ گفت، سرش برای صبحانه اعلیحضرت، تنه اش برای ناهار و بقیه برای شام اعلیحضرت. شیر خوشحال

شد. گفت، تقسیم به این خوبی را از کجا یاد گرفتی؟ روباه گفت، از سر بریده گرگ. شاهنشاه خیلی خندیدند.

متن نطق ناصر را در حضور مبارک خواندم، باعث تفریح شد. چه مردکه بدبخت شده است. خبری راجع به تصمیم شیخ نشینهای فدراسیون خلیج بود که متخصص نظامی از انگلستان خوانده‌اند، به عرض رساندم. فرمودند، همین است که می‌گویم قسم حضرت عباس را باور کنم که انگلیسیها می‌گویند ما دیگر در آن جا نفوذی نداریم، یا دُم خروس را؟

به هر صورت امروز شاهنشاه خیلی سر حال بودند. عرایض من اغلب قبول شد. این یکی از معایب بسیار بزرگ حکومت فردی‌ست. من چه می‌دانم که روز قبل آیا مزاج شاه عمل نکرده بود یا احياناً با ملکه دعوا کرده بودند که همه کارم در نتیجه معوق ماند. گو این که کاری هم نداریم! درست است که این شاه عاقل و متین و دور اندیش و بزرگوار است، ولی حرف بر سر سیستم است. بدبختانه یا خوشبختانه در ایران هم به این زودبها غیر از سیستم فعلی عملی نیست و من یکی از طرفداران جدی آن هستم. فکرم مشغول ولیعهد است که چه خواهد شد و چه خواهد کرد. در این خصوص چندین دفعه عمیقاً با ملکه صحبت کرده‌ام. مرکب قلم تمام شد، با قلم دیگر می‌نویسم.

ناهار [صفی] اصفیا را که به تازگی از سازمان برنامه عوض شده مهمان کرده بودم. آقای [ویلیام] اسکرنتون نماینده [ریچارد] نیکسون بعد از ظهر شرفیاب حضور شاهنشاه شد. دو ساعت و نیم تمام شرفیاب بود. شام من و اسکرنتون منزل [اردشیر] زاهدی، وزیر خارجه، مهمان بودیم. معلوم بود از فرمایشات شاهنشاه و احاطه کامل معظم له به امور جهانی و به خصوص خاورمیانه، خیلی تحت تأثیر قرار گرفته است. ولی مطلب خاصی در سر شام مطرح نشد. فقط غصه من این بود که وزیر خارجه ما هیچ مطلبی را عمیق و اساسی نمی‌داند و واقعاً من خجل شدم. بعد از آن شاه، این وزیر خارجه هیچ تناسب ندارد. نصف شب منزل آمده خوابیدم، ولی هیچ سر حال نبودم. هم از این که ندانستم فکر بلند وزیر خارجه چه پیشنهاداتی برای حلّ معضلات خاورمیانه به نماینده نیکسون داده است و هم از این که احاطه وزیر خارجه به مسائل مختلف از حدود متعارف هم پایین تر و حقیقتاً باعث خجالت و سر افکنده‌گی‌ست.

پنجشنبه ۱۳۴۷/۹/۱۴

صبح به کارهای جاری رسیده شرفیاب شدم. در شرفیابی، کارهای جاری را عرض کردم و ضمناً به عرض رساندم، لابد به نماینده نیکسون فرمودید گرفتاریهای بزرگ در خلیج فارس برای همه هست و به چه صورت باید بر آن غلبه کرد. فرمودند، بلی حرفهای خودمان را زدیم. بعد سؤال فرمودند، شما دیشب چه صحبت کردید؟ عرض کردم، اسکرنتون از فرمایشات اعلیحضرت و احاطه اعلیحضرت به امور خیلی تعریف می‌کرد، ولی ما حرف جدی نزدیم، چون قبل از شام و قبل از موعدی که قرار بود من برسم، وزیر خارجه حرف زده بود و دیگر سر شام به حرفهای عادی گذشت. دیگر شاهنشاه چیزی نفرمودند و جای تعجب شد. چون معمولاً به من می‌فرمایند چه مذاکراتی فرموده‌اند.

امشب پرنس کارلوس و پرنسس کارلوس مهمان من بودند. والا حضرت شاهدخت فاطمه و [ارتشبد محمد خاتمی]، شوهر ایشان، هم تشریف آوردند. شب خوبی بود. پرنسس کارلوس (یا ایرنا دختر ملکه هلند) قرار گذاشت فردا با من سواری بیاید. تعجب کردم. امروز حردان التکریتی، [نایب نخست وزیر]<sup>۳۸۶</sup> عراق و وزیر دفاع، وارد شد. وزیر خارجه عراق هم همراه اوست. برای مذاکرات آمده‌اند، تا چه پیش بیاید.

جمعه ۱۳۴۷/۹/۱۵

ساعت ۹ صبح پرنسس ایرنا را برداشته، سواری بردم. دو ساعت سواری کردیم، بسیار خوب بود. سوار کار قابلی‌ست، نسبتاً خوشگل هم هست و جوان هم هست. چند دسته شکار دیدیم. من پیشنهاد کردم با اسب به داخل آنها بتازیم. قبول کرد (البته من حالا شکار نمی‌کنم و از کشتن حیوانات خوشم نمی‌آید)، فقط برای تفریح این کار را کردیم. ضمن تاخت و تاز سریع به آب بزرگی برخوردیم. اسبهای ما پنج متر پریدند، من تعجب می‌کنم چه طور زمین نخوردیم و جان سالم به در بردیم. پرنس کارلوس مجدداً شرفیاب شد. سر ناهار بودم. بعد از ظهر و شب به بطالت گذراندم، بد نبود. به این جهت سر شام نرفتم. پرنس و پرنسس سر شام آمدند.

<sup>۳۸۶</sup> در یادداشت «معاون رئیس جمهور» نوشته شده است.

شنبه ۱۳۴۷/۹/۱۶

صبح خیلی به اختصار شرفیاب شدم، چون تکریتی [نایب رئیس الوزرا و وزیر دفاع]<sup>۳۸۷</sup> ساعت ۱۰/۳۰ شرفیاب می‌شد، با وزیر خارجه و غیره. مختصری عریضی کردم، ولی ناچار عرض کردم، خیلی هم نباید با این تعارفات دلخوش بود. شاهنشاه مثل این که به عرضم توجه فرمودند. در مذاکرات نبودم، ولی سر ناهار بودم. از مذاکرات غیر رسمی چنین استنباط کردم که تا اندازه‌ای قصد انشاء دارند، چه قدر موفق بشوند و بشویم، نمی‌دانم. انسان نمی‌داند فردا سر این بدبختها چه می‌آید. مگر آن که با ما موافقت بکنند، طوری که برای ما صرف داشته باشد، با هر مشکلی شده، حکومت آنها را هر قدر هم مخارج و زحمت داشته باشد، سر پا نگاه داریم.

از اخبار مهم جهان نطق [لیندون] جانسون است در مهمانی که برای هویدا نخست وزیر داده و تعریف بی اندازه از پیشرفتهای ایران. دیگر این که دو کشتی جنگی آمریکا [ناو شکن] destroyer از داردانل گذشته، وارد دریای سیاه شدند. گفتند دریای سیاه و آبهای بین المللی آزاد هستند، ما هم می‌آییم، چنان که شما (روسها) به مدیترانه می‌آید.

بعد از ظهر لرد [ویکتور] روتچایلد<sup>۳۸۸</sup> انگلیسی و [مارکوس] سیف<sup>۳۸۹</sup> بعد از آن که شرفیابی آنها تمام شد، دیدن من آمدند. یک ساعت پیش من بودند، صحبت زیاد از وضع خاورمیانه شد. [مارکوس] سیف رئیس مؤسسه مارکز اند اسپنسر Marks and Spencer انگلیسی ست و خودش اصلاً یهودی ست. راجع به خاورمیانه و وضع ملک حسین خیلی وارد بود. بیچاره حسین وضع خوبی ندارد. من گفتم به دلایل زیادی باید به او کمک بکنید. اول این که تنها لیدر عرب است که ممکن است با اسرائیل کنار بیاید و دیگر این که اگر از

<sup>۳۸۷</sup> در یادداشت «نایب رئیس جمهور و رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا» نوشته شده است.

<sup>۳۸۸</sup> لرد ویکتور روتچایلد، Victor Rothschild، (۱۹۱۱-۱۹۹۰) بانک دار و رئیس مرکز پژوهشهای شرکت نفتی شل بود.

<sup>۳۸۹</sup> مارکوس سیف Marcus Sieff (۲۰۰۱-۱۹۱۳) در ۱۹۷۴ عنوان لرد گرفت. وی به همراه پدرش شرکت Marks and Spencer را به صورت یکی از بزرگترین فروشگاههای انگلستان در آورد. در یادداشت علم از او به عنوان لرد سیف یاد شده، در حالی که این عنوان در آن تاریخ متعلق به پدر او بود.



بین برود، اسرائیل مستقیماً با عراق و عربستان سعودی همسایه می‌شود که قطعاً غیر از اردن عمل خواهند کرد. او گفت در مذاکرات محرمانه با حسین خیلی امتیازات حاضر شده‌ایم بدهیم، ولی او باز می‌ترسد که گفتگویی بکند. البته این مطلب را خیلی محرمانه به من می‌گفت. سر شام بودم. گویا شاهنشاه هم به آنها فرموده بودند چرا اسرائیل تصمیم سازمان ملل را برای صلح خاورمیانه رسماً قبول نمی‌کند، یعنی اصول آن را قبول کند و اجرای آن را به شرایطی موکول دارد. ما همه می‌خواهیم به بیچاره ملک حسین کمک کنیم، اگر بشود.

یکشنبه ۱۳۴۷/۹/۱۷

صبح پس از ملاقاتها شرفیاب شدم. شاهنشاه خیلی خوشحال و راضی از بارندگیهای اخیر در سراسر کشور بودند. فعلاً ۴۸ ساعت است که همه جا باران می‌بارد. البته در بعضی نقاط مثل مشهد و شمال خراسان ضررهایی داشته است، زیرا هنوز مردم چغندر خودشان را جمع نکرده‌اند و برف و سرما قطعاً به آن صدمه خواهد زد.

در شرفیابی درست احساس نکردم از احترام فوق العاده [ای] که رئیس جمهور آمریکا به نخست وزیر گذاشته و حتی به سفارت ما برای دیدن نخست وزیر رفته است، شاهنشاه راضی و یا ناراضی بودند. کسی چه می‌داند؟ زیرا الملک عقیم است.

بعد از ظهر امروز [نایب] نخست وزیر عراق دیدنم آمد، بعد تنها رفت شرفیاب شد. امیدوارم مطالبی را که لازم بود، شاهنشاه به او فرموده‌اند. من مذاکره مهمی نکردم الا این که مطالب چند روز پیش که به [شاهنشاه]<sup>۳۹۰</sup> گفته بودم، تکرار کردم و گفتم شما ناچارید که با ما کار کنید و کوچک تر ما هم باشید. بیچاره تصدیق کرد.

امشب در سفارت کانادا مهمان بودم. دانشگاه اونتاریو کتاب بسیار زیبایی در خصوص جواهرات سلطنتی چاپ کرده است، مهمانی به این مناسبت بود. حالا ۱۲ شب است، خانه آمده می‌خوانم.

<sup>۳۹۰</sup> در یادداشت «نخست وزیر عراق» نوشته شده است.

دوشنبه ۱۳۴۷/۹/۱۸

صبح تمام در دربار ماندم. [جلسه با کارمندان] staff meeting داشتم. شاهنشاه هم برای بازدید قسمتهای نظامی به خارج شهر تشریف بردند. وقتی برگشتند و هم چنین قبل از رفتن، چند دفعه با تلفن صحبت فرمودند. قرار بود بعد از ظهر به گردش برویم، ترتیبات فراهم نشد، من خیلی کسل شدم. تا سه بعد از ظهر هم در دفتر ماندم و خسته و کسل پیش پدر زنم [ابراهیم قوام]، قوام الملک، برای ناهار رفتم. برای رفع کسالت با اتومبیل به جاجرود رفتم که قصر تازه‌ای که برای شاهنشاه می‌سازم، قصر که چه عرض کنم، یک ویلای دو اتاقی، را بازدید کنم. از آن جا برگشته به مهمانی سفارت عراق رفتم، ولی زیاد نماندم. شب منزل آمدم، روحیه‌ام خراب بود نتوانستم کار کنم. حالا می‌خواهم زود بخوابم. قبل از خواب چند دست تخته با دخترهایم بازی کردم، روحیه‌ام بهتر شد. آخر شب هم با شاهنشاه راجع به یک مطلبی باز با تلفن صحبت کردم.

از اخبار مهم جهان بررسی مجدد اوضاع پولی جهان در بال سویس است، وسیله رؤسای بانکهای مهم دنیا. به ظاهر می‌گویند برای نجات سیستم پول غرب است، ولی به نظرم در باطن به جان آلمان ...<sup>۳۹۱</sup> شده‌اند که قیمت مارک را باید مآلاً بالا ببرد.

کنفرانس صلح پاریس هم با شرکت نمایندگان ویتنام جنوبی به زودی تشکیل خواهد شد. روزنامه‌های انگلیس حملات سخت به دولت کارگری را آغاز کرده‌اند که من چنین حملاتی را از روزنامه‌های نسبتاً وزین مثل تایمز و گاردین و غیره به خاطر ندارم. می‌گویند باید دولت استعفا کند و یک دولت ائتلافی از دو حزب برای رفع بحرانهای شدید مالی انگلیس بر سر کار بیاید.

سه شنبه ۱۳۴۷/۹/۱۹

صبح به کارهای جاری رسیدم، بعد شرفیاب شدم. شرفیابی قدری دیرتر از هر روز بود، چون شاهنشاه امروز کسی را نمی‌پذیرفتند، دیر به دفتر آمدند. اما خیلی طولانی شرفیاب بودم. مسایل مختلف داخلی را عرض می‌کردم، از جمله باز هم کار خرده مالکین را که

<sup>۳۹۱</sup> یک کلمه ناخواناست.

لااقل یک تضمینی برای پول آنها داده شود که بانکها بتوانند قرض آنها را بر دارند. فرمودند، این کار را کرده‌ایم. عرض کردم، با شرط این کار شده، یعنی اگر بر حسب میل دولت سرمایه‌گذاری کنند، آن وقت تضمین می‌شوند. این که ظلم است. عرایض مرا قبول فرمودند، به این صورت که اگر کار تولیدی خودشان هم ارائه بدهند (برای آن که دولت گفته است) و قابل قبول باشد، دولت باز هم تضمین می‌کند، باز هم یک قدم به جلو بود. عرض کردم، اجازه می‌فرمایید ابلاغ کنم؟ فرمودند، بکن. فوری بعد از شرفیابی به [عبدالعظیم ولیان]، وزیر اصلاحات ارضی، ابلاغ شد. هم چنین عرض کردم، بانک رهنی یک دفعه اعتبارات خود را قطع کرده و فقط برای [ساختمان بزرگ] building اعتبار می‌دهد. این کار صحیح نیست. درست است که در کوچک کردن شهر تهران کمک می‌کند،<sup>۳۹۲</sup> ولی الآن مردم احتیاج دارند. فرمودند، بگو به تدریج این کار بشود.

چند تکه جواهر خریده بودم که لازم بود. نمی‌دانستیم اینها را چه جور به داخل عمارت اختصاصی ببیزیم، چون در جیب شاهنشاه جا نمی‌گرفت. نمی‌خواستند من هم جواهرات را آن جا ببرم. مدتی فکر کردیم و خندیدیم. بالأخره انجام شد.

بعد از ظهر و شب جایی نرفتم، چون مبتلا به سرماخوردگی شدید شده‌ام. در منزل هفت هشت ساعت کار کردم. حالا نصف شب است با خستگی زیاد می‌خوابم. می‌خواستم فردا به رامسر برای استراحت بروم، چون سه روز تعطیل است. نمی‌دانم خواهم توانست یا خیر؟

#### چهارشنبه ۲۰ تا عصر جمعه ۱۳۴۷/۹/۲۲

در رامسر بودم ولی تمام در اتاق گذشت، زیرا به شدت زکام داشتم. با وصف این بد نبود، چند نفر از رفقا، [علینقی] عالیخانی وزیر اقتصاد، [جعفر] بهبهانیان، [علینقی] اسدی و [عزیزالله] قوامی بودند. بچه‌ها هم با خانم بودند. روی هم رفته خوش گذشت، ولی استفاده تعطیلی نشد. امشب هم دیر وقت برگشتم.

از اخبار مهم جهان هم چیزی نیست که قابل ذکر باشد، الا این که [ریچارد] نیکسون کابینه خودش را معرفی کرد. ویلیام راجرز، دادستان سابق آمریکا در زمان آیزنهاور، وزیر خارجه

<sup>۳۹۲</sup> منظور «کاهش میزان رشد سریع» تهران است.

شد. از سیاه پوستان هم کسی را به کابینه راه ندادند. از دموکراتها هم کسی را دعوت نکرد، گو این که خیلی شایعه این کار زیاد بود. از دوازده نفر وزیر کابینه نیکسون ۶ نفر میلیونر هستند. معلوم می‌شود نیکسون اسیر یا حداقل گرفتار صنایع و معاملات سنگین است. ارتش آمریکا در اروپا هم یک مانور در آلمان غربی با متحدین غرب خواهد کرد که در آن ۱۵ هزار سرباز و یک صد و بیست جت جنگنده شرکت می‌کنند. جواب دیگری به روسها در مقابل عکس العمل نسبت به چکسلواکیست. این مانور در ژانویه انجام خواهد شد.

شنبه ۱۳۴۷/۹/۲۳

صبح زکام نگذاشت به دفتر بروم، فقط ساعت ۱۰ شرفیاب شدم. قسمتی کارهای جاری را عرض کردم. با آن که عرض کرده بودم زکام و تب دارم، شاهنشاه به رو نیاوردند و قرار شد بعد از ظهر به گردش برویم. به این جهت فوری منزل آمده خوابیدم که بعد از ظهر رمقی داشته باشم. بعد از ظهر گردش رفتیم، خیلی ناراحت و تب دار بودم. شب سر شام نرفتم. منزل آمدم که بخوابم، نشد. چون کار زیاد روی میز منتظر بودم. کارها را انجام داده، باز هم نصف شب است می‌خوابم.

اخبار بارندگی همه جا زیاد است. ما دیروز از راه کندوان نیامدیم، از راه رشت برگشتیم. خیلی از اتومبیلهایی که از کندوان آمده بودند، واژگون شده یا صدمه دیده بودند. در راه رشت هم برف بود.

از یکشنبه ۱۳۴۷/۹/۲۴ تا امروز جمعه ۱۳۴۷/۱۰/۶

یعنی دوازده روز است بستری هستم. گرفتار زکام و آنفلوآنزای ژاپنی شدم. به قدری ضعیف شده‌ام که اندازه ندارد. تب و تشنگی و عطش و بعد ضعف و نفاخت رمقی برای من نگذاشته است. حالا دو سه روز است تب بریده و فردا قرار است بروم شرفیاب شوم. اخبار مهم جهان در این چند روزه پرواز سه نفر فضانور آمریکایی به دور ماه و برگشت صحیح و سالم آنها امشب به زمین بود. آنها روز شنبه گذشته ۲۴ دسامبر با موشک ساترن و سفینه آپولو ۸ به فضا پرتاب شدند. بزرگترین موشکی که تاکنون در دنیا ساخته شده، ارتفاع

آن ۱۱۱ متر، وزن آن با موشک معادل پنج هزار اتومبیل فولکس واگن، وزن خود سفینه ۳۰ تن. چندین مرحله خطرناک داشتند، خروج از جو و جاذبه زمین، ورود به جاذبه ماه و بعد به مدار ماه، خروج از مدار ماه، برگشت به زمین و حفظ زاویه مخصوص با زمین به طوری که نه خیلی عمودی باشد و در برخورد با جو زمین ذوب شود، نه خیلی مایل که دوباره به فضا برگردد، جذب خورشید شود. همه این مراحل را با موفقیت انجام داد و با کمال دقت درست در ۵ کیلومتری ناو هواپیما بر Yorktown، در هزار کیلومتری جنوب غربی هاوایی، به دریا افتاد. در ساعت ۷/۳۰ امشب به وقت تهران و در ساعت ۸ آنها را جمع کردند و به عرشه ناو آوردند. حالشان بسیار خوب است. از بدو ورود به دور ماه در دو مدار مختلف گردش کردند و بدون فرود آمدن در ماه به زمین بازگشتند. در پیامی که جانسون به آنها داد گفت، من روسها را با خط تلفنی قرمز بین کاخ سفید و کرملین هر ثانیه در جریان کار شما می‌گذاشتم، زیرا معتقدم در تسخیر فضا بین ما باید همکاری باشد، نه رقابت. پیش بینی می‌شود در ماه آوریل یا ژوئن آینده ۱۹۶۹، چهار تا شش ماه دیگر، آمریکاییها در ماه پیاده شوند. حالا روسها پیش دستی بکنند یا نه، خدا می‌داند. چون کارهای آنها همیشه مرموز است. اسم فضانوردان از این قرار است: Frank Borman فرمانده ناو، James Lovell، [و] William Anders.

یقین دارم وقتی این یادداشتهای منتشر می‌شود، یعنی پنجاه سال دیگر، کرات دیگری برای بشر کشف خواهد شد، چه بسا که آثار حیات دیگری از آن جاها مکشوف شود. ماه که فعلاً غیر مسکون است، مگر بشر آن جا را محلّ سکنی قرار بدهد. سرعت آپولو هنگام حرکت ۲۴ هزار کیلومتر در ساعت، در فضا ۹ هزار کیلومتر در ساعت، در مراجعت به زمین نزدیک ۴۰ هزار کیلومتر در ساعت و با ترمز کردن نزدیک جو ۲۵ هزار [کیلومتر] بود.

از اخبار دیگر جهان تشریف بردن شاهنشاه به پاکستان برای کنفرانس سالانه RCD است که رئیس الوزرای ترکیه هم رفت. [امیر عباس هويدا]، نخست وزیر و [اردشیر زاهدی]، وزیر خارجه، ما هم در التزام بودند. ای کاش وزیر خارجه نرفته بود. در آن جا گویا به نخست وزیر خیلی بی ادبی کرده است. [...] فکر نمی‌کند جلوی خارجیها آبروی کشور بر باد می‌رود.

شاهنشاه چهارشنبه ۳ دی ماه تشریف بردند، امروز جمعه ۶ مراجعت فرمودند. خیر مهم دیگر جهان سفر [آندره بی] گرومیکو، وزیر خارجه شوروی، به مصر است. پنج روز طول کشید و ملاقاتهای طولانی با رئیس جمهور مصر، ناصر، داشت. معلوم نیست روسها می خواهند مصریها را وادار به سازش با اسرائیل بکنند یا تقویت نمایند. ولی همراه او معاون وزارت خارجه شوروی بود که چندی قبل در نیویورک با وزیر خارجه اسرائیل مذاکرات محرمانه طولانی داشتند.

خیر مهم دیگر جهان در این چند روزه باز هم فشار شوروی به چکسلواکی است که بدبخت خود دوبچک کم کم مخالفین خودشان را برکنار کند. مثلاً حالا اسمیرنوفسکی، رئیس مجلس ملی چکسلواکی، را به این مناسبت که رئیس مجلس باید یک نفر اسلواک باشد، دارند کنار می گذارند. کم کم چکسلواکی به دست خود لیدرهای آزادیخواه، در محاق دیکتاتوری فرو می رود. تا مردم چه عکس العملی بکنند. کنفرانس صلح ویتنام در پاریس هنوز به نتیجه نرسیده است، یعنی نتوانسته است تشکیل بشود. در مدتی که بستری هستم، شاهنشاه یک دفعه بنده نوازی کرده، احوالپرسی به منزل تشریف آوردند.

شنبه ۷ دیماه ۱۳۴۷

امروز بعد از نزدیک دو هفته از منزل خارج شدم و صبح شرفیابی حاصل کردم. باید بگویم هم شاهنشاه از دیدن من خوشحال شدند و هم من از زیارت روی ماهشان مسرت فراوان بردم. مدتی شرفیاب بودم. جز گفت و گو از درد دوری چیزی نبود، ولی نمی دانستم چه بگویم.

گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بسگویم چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی

دو تلگراف مهم یکی راجع به فروش نفت در بازار آمریکا و خرید اسلحه به جای آن را سابقاً هم نوشته بودم و نظرات ادمنیستراسیون Administration جدید در باره آن که خیلی موافق نیست و دیگری راجع به خرید اسلحه که نصف اعتبار آن باید از بازار آمریکا تأمین شود، نه از دولت و این به مصلحت نیست، رسیده بود. به نظر رساندم، جواب مرحمت کردند، اقدامات لازم به عمل آوردم.

ناهار [رضا] فلاح، عضو هیئت مدیره شرکت ملی نفت، با من خورد و گزارش سفر آمریکای خود را با نخست وزیر داد که بعداً به عرض شاهنشاه خواهم رساند. قرار شد خودش هم برود عصری شرفیاب شود، یعنی من چنین عرض کردم، اجازه دادند.

از اخبار مهم جهان تصویب فروش پنجاه طیاره فانتوم از طرف آمریکا به اسرائیل است. معلوم می‌شود قبل از روی کار آمدن دولت جدید در ۲۰ ژانویه ۱۹۶۹ می‌خواستند این کار تمام بشود. ضمناً معلوم می‌شود مذاکرات [آندره بی] گرومیکو با ناصر برای تخفیف بحران هم نبوده است که آمریکا به این زودی تصمیم گرفت. ما از این طیارات فانتوم ۶۵ عدد داریم و فعلاً بزرگترین قدرت هوایی خاورمیانه هستیم. خدا به شاه عمر بدهد.

اما جای تعجب است اگر روسها برای برقراری صلح در خاورمیانه پافشاری نکنند، زیرا جنگ دیگر بین اعراب و اسرائیل، اگر روسها کنار بایستند، مثل گذشته باز عربها شکست می‌خورند و آبروی روسها از بین می‌رود. اگر رأساً به عربها کمک کنند، خطر جنگ بین روس و آمریکا پیش می‌آید، پس چرا به یک صورت [تنش زدایی] *détente* کمک نکنند.

گو این که این نوع به هم ریختگی یک نوع پیشرفت تدریجی نفوذ شوروی در همه مناطق خاورمیانه است که برای آنها خیلی قیمت دارد. شاهنشاه از وضع پاکستان اظهار نگرانی می‌فرمودند. عرض کردم، سوء استفاده‌های کلان اطرافیان ایوب خان، مخصوصاً پسرش [گوهر ایوب]، آبروی بدبخت را بر باد داد. تصدیق فرمودند. از وضع غیر ثابت ترکیه هم اظهار نگرانی و ناراحتی می‌فرمودند. امشب به واسطه ضعف زیاد سر شام نرفتم، منزل ماندم. فلاح دوباره برای شام پیش من آمد.

یکشنبه ۱۳۴۷/۱۰/۸

دیشب اسرائیلیها کار غریبی کردند. به تلافی حمله‌ای که دو نفر فدائیان عرب چند روز پیش در فرودگاه آتن به یک هواپیمای اسرائیلی کردند و یک نفر را کشتند، امروز با هلیکوپتر به فرودگاه بیروت رفتند. راه‌های فرودگاه را با گاز دود آور بستند. تمام مسافریں را از هواپیمای متعلق به کمپانیا و ممالک عربی با کمال ادب خارج کردند و بعد ۱۱ هواپیما را

آتش زدند و با هلیکوپتر برگشتند و رفتند و این عربهای ... گشاد یک تیر هم خالی نکردند. آفرین بر غیرت اسرائیلیها و آفرین بر ... گشادی عربها.

این بدبختها خیال جنگ با اسرائیل را در سر می‌پرورانند. واقعاً مضحک است. البته بهانه اسرائیل این بود که مبداء حمله کماندوهای عرب، لبنان است.

صبح شرفیاب شدم. فقط شرفیاب شدم و برگشتم منزل. ولی شرفیابی مدّت زیادی، قریب یک ساعت و نیم، طول کشید. شاهنشاه دو نامه، یکی به [لیندون] جانسون که می‌رود و دیگری به [ریچارد] نیکسون که می‌آید، دیکته فرمودند که هر دو مهم بود. یک نسخه این جا می‌گذارم. در نامه نیکسون اشاره و اظهار علاقه به ملاقات نزدیک بین دو رئیس کشور شده است. بعضی اوامر نسبت به وزارت خارجه فرمودند. امر دادند نوک وزیر خارجه را قدری بچین، خیلی لوس و نتر شده است. نقشه این کار را عرض کردم. عجیب است که شاهنشاه معتقدند وزیر خارجه نه معلومات علمی، نه سواد فارسی و نه سواد خارجی دارد. باز هم او را نگاه می‌دارند، ولی من معتقدم عوض خواهد شد، به خصوص که خیال می‌کند چون دوست با نیکسون هست، باید نخست وزیر بشود.

کارهای جاری دیگر را عرض کردم. قدری در خصوص ضعف مزاج خودم عرض کردم. فرمودند، من اگر به حال تو بیفتم و مردی برای من بی معنی بشود، نمی‌خواهم زندگی کنم. تو هم تا جوانیت هنوز باقی‌ست، قدری تقویت کن. عرض کردم، کار باید طبیعی باشد، به علاوه اعلیحضرت حق ندارید چنین موضوعی را بفرمایید. بر فرض این قدرت در شما ضعیف شد، شما متعلق به کشور و مردم هستید، باید زندگی کنید، ولو این که بسوزید باید بسازید. قدری بحث کردیم. فرمودند، من که آخر انسانم، بالأخره باید یک دلخوشی شخصی هم داشته باشم. دیدم بحث طولانی می‌شود، شاهنشاه عصبانی می‌شوند. عرض کردم، جسارت است، ولی اجازه می‌خواهم وضع خودم را با شعر جلال الملک ایرج میرزا به خصوص در این ناخوشی تشریح بکنم که بخندید. فرمودند، بگو! با عرض معذرت خواهی و با اجازه خودشان عرض کردم:

نیاید یادی از احلیل خویشم

اگر گاهی نگیرد شاش ریشم



شاهنشاه خیلی خیلی خندیدند. فرمودند، عصری گردش می‌رویم. با آن که من حال ندارم، اطاعت کردم.

عصری گردش رفتیم، بسیار هم خوش گذشت. شاهنشاه هم با خستگی رفتند، شب شهبانو در شمشک، پیست اسکی، مهمانی دارند. خانم و بچه‌ها رفته‌اند، من به واسطه ضعف و خستگی جرأت نکردم بروم، منزل ماندم.

فیلم صعود و سقوط رایش سوّم را دیدم. فیلم دوکومانته بسیار خوب ولی تأثر آوری بود. کار هم زیاد کردم، حالا ساعت یک صبح می‌خوابم.

دوشنبه ۱۳۴۷/۱۰/۹

صبح بعد از دو هفته دفتر رفتم، دو سه ساعتی کار کردم. شاهنشاه دیشب در شمشک توقف فرمودند. صبح به اسکی پرداختند، بعد از ظهر به شهر تشریف آوردند. من دیگر شرفیاب نشدم، بعضی کارهای مهم را فرستادم ملاحظه فرمودند. عصری [آرمن میرا]، سفیر آمریکا، دیدنم آمد. راجع به سیاست نیکسون قدری صحبت کردیم. او هم خیال می‌کرد نیکسون نسبت به اعراب ملایم تر خواهد بود. شب منزل ماندم کار کردم.

۱۳۴۷/۱۰/۱۵

این یادداشتها را در جزیره کیش می‌نویسم. از دیروز شنبه ۱۴ به این جا آمده‌ام که قدری آفتاب بخورم و استراحت کنم. خانم و دخترم همراه هستند، ولی از دیروز که وارد شده‌ایم، دائماً باران می‌بارد. در این جزیره که پنج سال است باران نیامده، امسال چهار دفعه باران باریده. این جزیره تنها جزیره ایست در خلیج فارس که آب شیرین دارد، ولی از بس حالا آب آن را می‌کشند، به خصوص حالا که پایگاه رادار و نیروی هوایی شده و کاخ شاهنشاه را آن جا می‌سازیم، البته به زودی آب شور خواهد شد. ولی دستگاه شیرین کردن آب دریا را این جا می‌گذاریم برای کاخ. ساختمان کاخ شروع شده، ولی من الآن در اتاقهای موقتی کنتراتیجی ساختمان منزل دارم که دائماً چکّه می‌کند. با وصف این خوب است، به ما خوش می‌گذرد. آن قدر باران هست که فکر نمی‌کنم بتوانم پس فردا به تهران برگردم. تمام جزیره

را آب گرفته. پریروز، جمعه شیراز بودم و مردم فارس به پاس خدماتم به دانشگاه پهلوی، به من لقب همشهریگری دادند و لوحه طلایی هم در این خصوص به من دادند. خیلی خوشحال و خوشوقت بودند. به من هم ۲۴ ساعت خوش گذشت.

این یادداشتها را به کمک حافظه می نویسم، یعنی جریانات سه شنبه و چهارشنبه گذشته را. ۱۰ و ۱۱ دی ماه را. روز سه شنبه صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه ناراحت بودند که لبنان [تیمور] بختیار را پس نمی دهد. عرض کردم، لبنان آدم پناهنده و سوییسی پول پس نمی دهد. به علاوه سفیر ترکیه در دربار شاهنشاه که رفیق حلو هست (حلو رئیس جمهور است) گفت باید مکاتباتی بین اعلیحضرت و او بشود. فرمودند، این را هم قبول کردیم. عرض کردم، اگر می خواستید قبول بفرمایید، چرا به من نفرمودید؟ من هیچ نمی دانم این مغزهای بزرگ و متفکر وزارت خارجه چه می کنند. شاهنشاه خندیدند.

از این که [امیر عباس هویدا] نخست وزیر ما نتوانسته با نیکسون که هنوز تا بیستم ژانویه به کاخ سفید نمی رود ملاقات کند، نیز ناراحت بودند. عرض کردم، آخر رئیس جمهور منتخب با کسی ملاقات نمی کند. فرمودند، با [موشه] دایان، وزیر دفاع اسرائیل و [شیخ صباح السالم الصباح]، امیر کویت، ملاقات کرده است (من هم می دانستم). عرض کردم، چون یهودیهای آمریکا به او فشار آورده اند با دایان ملاقات کرد و چون با دایان ملاقات کرد، ناچار شد با امیر کویت هم ملاقات کند. فرمودند، اتفاقاً حدس تو صحیح است و گزارشات وزارت خارجه این مطلب را تأیید می کند. مذاکرات با سفیر آمریکا [را] که روز پیش دیدنم آمده بود عرض کردم.

روز چهارشنبه یازدهم دی ماه هم شرفیاب شدم. اجازه گرفتم به کیش بیایم. ضمناً عرض کردم، می خواهم برای اعلیحضرت همایونی، در خانه هم (در مرز کردستان) محل اسکی بازی بسازم. در چاه بهار هم قصر بسازم. فرمودند، تو این پولها را از کجا می آوری و دائماً هم می گویی دربار بی پول است؟ عرض کردم، انسان وقتی تصمیم گرفت پول پیدا می شود، فرمودند، کی می خواهد به خانه برود؟ عرض کردم، این اسم در قسمت کرد نشین لازم است. در چهار گوشه کشور باید اسم توقفگاه شاهنشاه باشد. ولو تشریف نبرند. فرمودند، آخر در نوشهر منزل ندارم، تو پولها را این طرف و آن طرف خرج می کنی. عرض کردم، اگر

علیاحضرت کار آن جا را به من بگذارند، من کار را تمام می‌کنم، ماشاءالله ایشان تصمیم نمی‌گیرند.

چهارشنبه ملاقات بسیار خوبی بود. شاهنشاه سر حال بودند. بعد من دفترم رفتم. به محض ورود، نامه‌ای از وزارت خارجه رسیده بود، مرا عصبانی کرد. خلاصه این که شاهنشاه خودشان فرموده بودند قدری نوک وزیر خارجه را بچینم. به این جهت دو نامه نوشته بودم، یکی این که چرا جواب نامه مرا در خصوص اجرای اوامر شاهنشاه در خصوص کارهای سفارت واشینگتن نداده بودی. خیلی دستپاچه شده بود، جواب داده بود با ترس و لرز. و دیگر این که اجازه گرفته بودم چون در سفر اخیر شاهنشاه به پاکستان، سفرا را بالا دست رئیس کل تشریفات نشانده بودند، ابلاغ بکنم که مقام رئیس کل تشریفات بالاتر است. در این مورد نامه نوشته بود که من (وزیر خارجه) مطلب را عرض کردم. شاهنشاه فرمودند، خیر، سفرا باید مقدم باشند. من به حدی عصبانی شدم که عریضه نوشته، استعفا کردم. سواد نامه را این جا می‌گذارم. به محض وصول عریضه‌ام، شاهنشاه تلفن فرمودند. خیلی جسارت کرده با شاهنشاه یک و دو کردم، به طوری که شاهنشاه عصبانی شدند. عرض کردم، من که نمی‌خواهم وزیر دربار باشم، فقط در اجرای امر شمامست. ولی من میل دارم حالا که می‌خواهید من وزیر دربار باشم، در دربار آبرومند و مؤثری باشم. وقتی که اوامر خودتان را تغییر می‌دهید، دیگر برای من امکان این که مؤثر باشم، باقی نمی‌ماند. بالأخره آن قدر با تلفن بحث کردیم که فرمودند، اگر این قدر ناراحت هستی، نامه‌اش را پس بفرست. عرض کردم، حالا قبول می‌کنم. فوری نامه را پس فرستادم و نوشتم که من حوصله دریافت این جور نامه‌ها [را] ندارم. چون به خیال خودش خیلی زحمت کشیده و این نامه را نوشته بود، این نامه من مثل صاعقه بر سر وزارت خارجه فرود آمد. به طوری که دیگر هیچ جور جوابی نتوانستند و نه جرأت کردند بدهند. به خصوص که فکر کرده اند در جواب ابلاغ امر شاهانه، من هرگز چنین جوابی جرأت نمی‌کنم بدهم.

صبح پنجشنبه شاهنشاه برای سفر ده روزه رسمی به هند تشریف بردند. علیاحضرت هم تشریف بردند. شاید در این سفر بین هند و پاکستان بر سر مسأله کشمیر میانجیگری کنند. مسایل اقتصادی زیادی هم مطرح خواهد بود.

۱۳۴۷/۱۰/۱۶

امروز هم در کیش توقّف داشتیم. حالا ۴۸ ساعت است باران می‌آید این امر در این جزیره بی سابقه است. دیشب مصاحبه شاهنشاه را در دهلی نو با خبرنگاران گوش می‌کردم. بسیار قشنگ جواب می‌دادند. خدا عمرش بدهد نعمت بزرگی برای کشور ماست. در مورد اعلامیه RCD دایر به این که ایران و ترکیه از همه ادعاهای پاکستان دفاع خواهند کرد، یک روزنامه نگار هندی پرسید. فرمودند، منظور ادعاهایی است که در حدود تصمیمات سازمان ملل متحد است. دو نکته را در فرمایشات شاهنشاه من موافق نبودم. یکی در مورد این که فرمودند، ما با چین کمونیست رابطه نداریم و هرگز هم در آینده برقرار نخواهیم کرد. از شاهنشاه این فرمایش تعجب داشت. دیگر این که وقتی راجع به تحویل [تیمور] بختیار و روابط ایران و لبنان سؤال کردند، شاهنشاه با عصبانیت جواب دادند و به رئیس جمهور تلویحاً نسبت استفاده کردن از پولهای بختیار دادند که مناسب نبود. روزی که در این خصوص در حضورشان صحبت بود و عصبانی بودند، عرض کردم، مطلب ارزش این همه عصبانیت شاهنشاه را ندارد.

۱۳۴۷/۱۰/۱۷

امروز قرار بود به تهران برگردیم ولی باز هم هوا بد است و فرودگاه در آب غوطه ور است. تا ظهر هم باران شدید بارید ولی از ظهر تا حالا باران نیست، اما ابرها هستند. پیش بینی وضع هوا همه جای ایران ابری و بارانی است، حتی بیرجند ده سانتیمتر برف باریده و [در] رشت یک متر.

امروز روز هفدهم دی ماه و مصادف با روزی است که در سال ۱۳۱۴ شاهنشاه فقید، ملکه پهلوی و شاهدختها را با خودشان بدون حجاب به دانشسرای مقدماتی بردند و به این صورت رفع حجاب عمومی را اعلام کردند. در تیر ماه همان سال لباس متحد الشکل اعلام شد. این کار در مشهد با مخالفت متعصبین و قشریها رو به رو شد و در مسجد گوهر شاد

اجتماع کردند و آخوندی به نام بَهلول<sup>۳۳</sup> آنها را تحریک می‌کرد. بالأخره قوای نظامی به مسجد داخل شد و مردم را متفرّق کرد. عده‌ای در حدود صد و هشتاد نفر کشته شدند. بعداً چون شاهنشاه فقید خیال کردند مرحوم [محمد ولی] اسدی (مصباح السلطنه)، نایب التّولیه که وقتی هم پیشکار مرحوم پدرم در بیرجند بود، در این کار دست داشته، او را محاکمه نظامی و تیر باران کردند. این مقدمه به قدری سریع و شدید بود که دیگر رفع حجاب با هیچ گونه مخالفتی رو به رو نشد.

۱۳۴۷/۱۰/۱۸

امروز چند ساعتی باران نیامد، فرودگاه قدری خشک شد. به این جهت با زحمت و خطر زیاد به هر طور بود بلند شدیم و به شیراز آمدیم. در شیراز طیاره بزرگتری مال شرکت نفت ما را به تهران آورد. این جا هم برف بسیار خوبی باریده است.

۱۳۴۷/۱۰/۱۹

امروز به کارهای جاری رسیدم. صبح خانم و دختر بزرگم به سویس رفتند. عصری هم دختر کوچکم رفت. دوست من دیشب وارد شده بود، از امشب پیش من است و واقعاً دارم زندگی می‌کنم.

۱۳۴۷/۱۰/۲۴

از نوزدهم تا امروز بیست و چهارم یادداشت نوشتم چون همان طور که فوقاً گفتم زندگی کردم. دیگر یادداشت برای چه بنویسم؟ از رویدادهای مهمّ جهان یکی مصاحبه شاهنشاه در هند در خصوص بحرین است. اوّل دفعه است که شاهنشاه راجع به بحرین صحبت می‌فرمایند. خلاصه‌اش این که ما نمی‌خواهیم در موضوع بحرین زور به کار ببریم. باید ببینیم خود مردم صلاح خود را چه تشخیص

<sup>۳۳</sup> بهلول به دنبال این تظاهرات به افغانستان گریخت و دیگر از او خبری نبود تا این که دوباره پس از انقلاب به ایران بازگشت.

می دهند. منظور شاهنشاه این است که آن جا رفراندوم بشود. یک عده مردم خوش بین خیال می کنند ما در زیر پرده آن جا ترتیباتی داده ایم که در رفراندوم اگر جزیره هم به ما بر نگردد لااقل امتیازاتی خواهیم گرفت، ولی این طور نیست. اما به هر صورت شاهنشاه با کمال هوش و درایت و پختگی و سنجیدگی این فرمایش را فرمودند. تعبیرات مختلف بعضی روزنامه های جهان را این جا می گذارم. اما من باز هم عرض خواهم کرد که اگر در بحرین و همه سواحل خلیج فارس، حقوق اقلیت ایرانی پا بر جا بشود، به نظرم مهمتر است تا این که از شر بحرین به خیال خودمان آسوده شویم.

رویداد مهم دیگر جهان قدغن دوگل است که هیچ نوع اسلحه و حتی هواپیماهای میراژ و قطعات یدکی آنها (که خیلی اهمیت دارد، چون اسرائیل میراژ زیاد دارد) به اسرائیل فروخته نخواهد شد. عربها بسیار خوشحالند. شاید آمریکا و انگلیس هم قلباً ناراضی نباشند، زیرا بهتر این است که در دنیای عرب، شوروی تنها میدان دار نباشد. به هر صورت گمان نمی کنم آمریکا از تصمیم فروش فانتوم به اسرائیل منصرف شود.

رویداد مهم دیگر جهان تصمیم آمریکا بر خروج چهل هزار سرباز از ویتنام جنوبی است، پیش از آن که مذاکرات صلح پاریس شروع بشود. یعنی در پاریس هنوز دعوا بر سر شکل میز کنفرانس است که صاحبان دعوا چه جور و کجا بنشینند. البته نشستن آنها در انعکاس حقوق آنها در دنیا اثر می گذارد که مثلاً ویت کنگها به صورت ناظر یا شریک در کنفرانس جلوه کنند. به هر حال شاید زیر پرده جریاناتی است.

شاهنشاه امروز وارد شدند، حالشان بسیار خوب بود. من سر شام بودم. جریان کیش را عرض کردم، ولی صحبت جدی نشد.

۱۳۴۷/۱۰/۲۵

صبح شرفیاب شدم. همان وقت نخست وزیر هم رسید، ولی شاهنشاه مرا احضار فرمودند. درست دو ساعت شرفیاب بودم و بیچاره نخست وزیر منتظر! عاقبت عرض کردم، نخست وزیر زیاد منتظر مانده است، اجازه فرمایید مرخص شوم. با آن که اجازه فرموده اید و فردا به اروپا خواهم رفت، ولی صبح برای بقیه عرایضم شرفیاب می شوم. فرمودند مانع ندارد.

راجع به مسافرت هندوستان صحبتی نشد، ولی راجع به بحرین و سواحل عرایضم را تکرار کردم و عرض کردم، بحرین را با حقوق اقلیت ایرانی در همه سواحل عوض بفرمایند، بهتر است. فرمودند، این کار را بعد می‌کنیم. عرض کردم، بعد نمی‌شود، حالا که آنها می‌خواهند بحرین وارد فدراسیون شود و مشکل آنها فقط ما هستیم، امکان دارد. شاهنشاه زیاد فکر فرمودند، ولی به من امری ندادند.

گزارشات مفصلی راجع به سیاست جدید آمریکا و فروش و خرید نفت و اسلحه از آن جا چنان که سابقاً نوشته بودم، گزارشات دیگری راجع به وضع یمن و عراق و تزلزل رژیم فعلی عراق از لندن رسیده بود، همه را به شرف عرض رساندم و جواب گرفتم. هم چنین کارهای جاری را بعد از ظهر تمام کار کردم تا یک صبح، و بیچاره دوستم را در انتظار گذاشتم. فقط نیم ساعت با هم شام خوردیم.

۱۳۴۷/۱۰/۲۶

صبح شرفیاب شدم و باز هم بقیه عرایضم را عرض کردم. چون شاهنشاه بیستم ژانویه به وین تنها تشریف می‌برند و ۲۵ [ژانویه] هم از وین به زوریخ و باز هم تنها خواهند بود و تقریباً ده روز تنها خواهند بود، ترتیباتی را برای این دو محل قرار گذاشتیم که به وجود مبارکشان بد نگذرد. علیاحضرت شهبانو از ۲۰ تا ۲۵ ژانویه در زوریخ می‌مانند بعد با والاحضرتها به سنت موریتس به ویلای خصوصی خودشان تشریف می‌برند. بعد دستشان را بوسیدم و رفتم دست مادرم را هم بوسیدم و مستقیماً به فرودگاه رفته با دوستم در هواپیما نشسته حرکت کردیم.

فردا عروسی والاگهر شهباز پهلوی پسر والاحضرت شمس با یک دختر انگلیسی‌ست. ملکه مادر مهمانی می‌دهند. خیلی اصرار فرمودند من بمانم، عرض کردم، نمی‌شود. قدری از من رنجیدند. امشب در ژنو با دوستم بسیار خوش گذشت.

از ۱۳۴۷/۱۰/۲۶ تا حالا که عصر ۱۳۴۷/۱۱/۳ است چیزی ننوشتم. به جای یک شب دو شب در ژنو ماندم. بعد یک شب هم در زوریخ ماندم و آن وقت هم به آروزا Arosa رسیدم. خانم و بچه‌ها این جا هستند. دوستم هم آمده است، در هتل دیگری‌ست، من در

هتل Kulm هستم. بد نیست یک پیش آمد عجیبی را بنویسم که کیف دوستم در چمدان من جا مانده بود و اگر به دست خانم افتاده بود نمی دانم چه می شد.

از اخبار مهم جهان یکی عمل وصل شدن دو سفینه هوایی روسی ست در هوا که از آن فضانوردان خارج شده و از یک سفینه به سفینه دیگر رفتند. دیگری شروع عمل خود سوزاندن در چکسلواکی ست که به تقلید بوداییهای سایگون جوانها به عنوان پروتست خودشان را آتش می زنند و البته پروتست آنها بر علیه اشغال چکسلواکی از طرف روسهاست. تا امروز هفت نفر خود را سوزانده اند. تظاهرات بسیار بزرگی در چکسلواکی بر له این قربانیان می شود و عجیب این است که روسها جرأت هیچ نوع تظاهری نمی کنند یعنی قوای آنها از اردوگاه های آنها خارج نمی شوند. روز دفن ژان پالاک، اولین قربانی، پنج دقیقه تمام شهرها و دهات به سکوت فرو رفت، کارگران دست از کار کشیدند و تمام قوای نظامی و پلیس چکسلواکی در هر کجا بودند پنج دقیقه به حال نظام ایستادند. به نظر بزرگترین لطمه و صدمه را این جوان و پیروان او به پرستیژ و حیثیت شوروی در دنیا وارد کردند که بدتر از بدبختی آمریکاییها در ویتنام است. عکس العمل آن همان قدر بس است که در خود شوروی هنگامی که فضانوردان روس برای شرکت در یک مهمانی می رفتند، یک جوان روسی به خیال این که سران شوروی با آنها در اتومبیل هستند چند تیر به طرف آنها انداخت. راننده اتومبیل آنها کشته شد، دو نفر در پیاده رو زخمی شدند. دولت شوروی مطلب را با اعلامیه به اطلاع مردم رساند. از هنگام مرگ لنین تاکنون چنین چیزی در روسیه مشاهده نشده، آثار نسیم آزادی ست.

از اخبار مهم دیگر جهان قرار گرفتن زمام امور در آمریکا در دست نیکسون است. نطق افتتاحیه بسیار کلی و معقولی کرد که در آمریکا مردم را به اتحاد و در جهان به صلح دعوت کرد. هیچ آثار خودستایی در آن نبود. مایه امیدواری شد و این مطلب را که گفت دوره زمامداری من دوره مذاکره خواهد بود نه ستیزه، روسها خیلی با تمجید و تعریف تلقی کردند.

مذاکرات صلح ویتنام بالأخره رسماً شروع شد و این آرزوی جانسون جامه عمل پوشید. مسلماً مذاکرات اگر قدری زودتر شروع شده بود و فضانوردان هم به ماه می رسیدند و بر



می‌گشتند، دموکراتها انتخابات را برده بودند. ما برای جانسون احترام قابل هستیم زیرا با اعصاب قوی در ویتنام هم در جبهه داخلی خودش و هم در جبهه جنگ مقاومت کرد. یعنی در جبهه داخلی هر چه مردم داد زدند باز هم مالیات را بالا برد و مخارج جنگ را هم و سرباز به جنگ فرستاد تا عده آنها به پانصد هزار نفر رسید و در جبهه جنگ هم بالأخره بدون آن که بمب اتمی به کار برد یا به ویتنام شمالی حمله کند، به هر صورت به ویت کنگها حالی کرد که قادر نیستند فتح نظامی مهمی بکنند تا بالأخره بر سر میز کنفرانس صلح آمدند با مخالفت باطنی چینیهها و از مخالفت چینیهها هم نترسیدند. البته روسها با مذاکرات موافقت دارند که دست چینیهها را به هر صورت از ویتنام کوتاه کنند. این قدرت اعصاب او تعریف زیادی دارد. من این جا تجزیه و تحلیل از خدمات او را که مجله US News کرده است، می‌گذارم.

از اخبار مهم دیگر جهان وساطت چهار قدرت بزرگ جهان آمریکا، شوروی، انگلیس و فرانسه است در صلح خاورمیانه که معلوم نیست کی و چه وقت ممکن است به نتیجه برسد.

۱۳۴۷/۱۱/۴

چون فردا شاهنشاه از وین به زوریخ تشریف می‌آورند، امروز من به زوریخ آمدم. صبح با دوستم از آروزا حرکت کردم. در راه بسیار خوش گذشت، شب هم در هتل Baur au Lac منزل کردم که در هتل Dolder محل توقف شاهنشاه نباشم و گرفتار سفیر و سایرین بشوم. اکنون که این سطور را می‌نویسم دوستم حمام می‌گیرد.

۳۳ ۱۳۴۷/۱۱/۵

صبح شاهنشاه وارد شدند من در فرودگاه بودم. دست شاهنشاه را از صمیم قلب بوسیدم، واقعاً دلم برایش تنگ شده بود. شاه از دیدن من خوشحال شدند. فوری دیگران را دست به سر کردند. مرا در اتوموبیل لامبورگینی که تازه خریده‌اند سوار کردند و خودشان پشت رل

نشستند، به رستوران Mövenpick برای ناهار رفتیم. در راه خیلی صحبت شد. از ترتیبات وین بسیار راضی بودند. صحبت‌های دیگر هم در خصوص ترتیبات زوریخ کردیم. بعد صحبت کشور و آینده‌ها شد. شاهنشاه از باران امسال خیلی راضی بودند. می‌فرمودند سه برابر سال گذشته که در سالهای اخیر سال خوبی بود، تاکنون باران آمده است و شکر خدا را می‌کردند. بعد صحبت امنیت کشور شد. من به وجود شاهنشاه دعا کردم، واقعاً دعا کردم، همچنان که مادرم هر شب پس از نماز به شاه دعا می‌کند. این امنیت واقعاً از وجود اوست. خاطر شاه از تظاهرات دانشجویان در اتریش (خود اتریشی به اتفاق چند نفر ایرانی) آزرده بود. اینها بر علیه بازداشت و محکومیت ۱۴ نفر کمونیست در ایران تظاهر می‌کنند. می‌گویند به آنها صدمه زده شده تا اقرار کرده‌اند و حال آن که من واقعاً می‌دانم که این طور نیست. به هر صورت عرض کردم، می‌خواهید کمونیست هم طرفدار شما باشد؟ چه توقعی است؟ فرمودند، درست می‌گویی و اتریشیها به من می‌گفتند ما خبر صحیح داریم پول آنها از آلمان شرقی و مسکو می‌رسد.

راجع به این که ولیعهد چه خواهد کرد، صحبت شد. عرض کردم، هیچ نمی‌شود پیش بینی کرد. به طور قطع جریان دنیا بر علیه پادشاهی و سلطنت است. ولیعهد باید خیلی زبردست باشد و مثل خود شما در پیشاپیش حوادث حرکت کند تا سلطنت ایران حفظ شود و گرنه با این همه جمهوری در اطراف ما به علاوه پیشرفت سوسیالیسم در دنیا چه طور ممکن است سلطنت را حفظ کرد؟ آن هم سلطنت موروثی را. فرمودند، آخر کمونیسم و سوسیالیسم هم دارد تغییر فورم می‌دهد، الآن بین در چکسلواکی و خود شوروی چه اتفاقاتی می‌افتد. عرض کردم، صحیح است، ولی به هر صورت به عقب بر نمی‌گردد. فرمودند، درست می‌گویی، میل دارم وقتی ولیعهد بیست سال شد، خودم کنار بروم که در زمان خودم چند سالی سلطنت کند و رموزی را بیاموزد. عرض کردم، اولاً بیست سال کم است، اقلأ ولیعهد باید ۲۵ سال داشته باشد تا بتواند تصمیم صحیح بگیرد. ثانیاً جسارت است که عرض کنم، ولی با مشارکت نمی‌توان سلطنت کرد. شاهنشاه خیلی خندیدند. عرض کردم، انشاءالله به سن طبیعی می‌رسید و بعد کار را مستقلاً به خود ایشان [وا] می‌گذارید. فرمودند، آخر به قراری که قائم مقام [الملک رفیع] می‌گفت، پدرم هم می‌خواست این کار را بکند. عرض

کردم، آن هم فقط آرزو بود. شاهنشاه فرمودند راستی چیز غریبی از پدرم دیدم، کاغذهایی که از ژهانسبورگ و موریس به من می‌نوشت، مثل یک رعیت که به شاه کاغذ می‌نوشت عنوان مرا می‌نوشت. عرض کردم، آن مرد بزرگ و نابغه بود، می‌خواست در آن تلاطم آن روز ایران به شما بفهماند که شاه هستید و مسؤولیت بزرگ دارید. فرمودند، همین طور است.

صحبت از این مقوله گذشت باز به تفریح کشید. عرض کردم، شاهنشاه تفریح لازم دارید ولی نباید در هیچ کاری زیاده روی بشود و از حد اعتدال خارج گردد. فرمودند، چون تو خودت بی حال هستی، این حرف را می‌زنی. عرض کردم، درست است من بی حالم، ولی سن مبارک شما هم به پنجاه رسیده است. در این سن باید احتیاط کرد، چون شما متعلق به خودتان نیستید. اگر از بین رفتید، وضع ایران به هم می‌خورد، لاقلاً حالا به هم می‌خورد. فرمودند، آخر من هم آدم هستم. عرض کردم، این که صحیح است! خیلی خندیدند. قرارهای تفریح بسیار معقول و معتدل را در ایران گذاشتیم. عرض کردم، شکارگاه دشت نظیر،<sup>۳۹۵</sup> باغ ارم فارس، کاخ در جزیره کیش را فراهم کرده‌ام. می‌خواهم در خانه کردستان و چاه بهار هم برای شما کاخ بسازم. همه جا هم سرکشی لازم دارد، مخصوصاً خلیج فارس. باز فرمودند، من که گفتم در کردستان و چاه بهار لازم نیست چیزی بسازی، آخر در نوشهر منزل ندارم، تو می‌روی در چاه بهار و خانه برایم قصر می‌سازی؟ عرض کردم اگر جسارت نکنم، این دیگر به اعلیحضرت مربوط نیست! باز هم خندیدند.

فرمودند، امسال که می‌خواهم به ملکه یک بچه دیگر بدهم، این کار را در سنت موریس خواهم کرد. آن وقت قدری فارغ البال تر خواهیم بود. عرض کردم، انشاءالله خداوند بچه‌ها را به شما ببخشد و همه آنها را سعادت‌مند کند. فرمودند، من آن قدر به روابط خودم و خدا ایمان دارم و پیش خودم می‌دانم که جز برای مصالح کشور و اکثریت مردم به کسی آزار نداده‌ام که دلیلی ندارد بچه‌ها در زندگی بد ببینند. به من حالت گریه دست داد. جلوی خودم را گرفتم و در دلم به وجودش دعا کردم. خوشبختانه جلوی رستوران رسیدیم و سر ناهار رفتیم. سر ناهار فقط دکتر [عبدالکریم] ایادی و [امیر] هوشنگ دوگو بودند، ولی شراب

<sup>۳۹۵</sup> در دشت نظیر (کوهستان جنوب چالوس)، ساختمانی بنا شده بود که ظاهراً به یکی از درباریان تعلق داشت.

بسیار خوب و ناهار خیلی خوبی خوردیم. باز هم صحبت‌های متفرقه بود. من جمله می‌فرمودند، احساس می‌کنم قدرت من از پدرم بیشتر است با آن که من هیچ چنان شدت عملی ندارم و این خواست خداست، چون چیزی برای خودم نمی‌خواهم. بعد فرمودند، راستی اگر فروش زمینهای من در شمال نبود، من چه طور زندگی می‌کردم؟ من هم عرض کردم اگر فروش زمینهای غلام هم در بیرجند به سربازخانه نبود، من هم الآن گدا می‌بودم. خداوند رزاق است. من املاکم تمام تقسیم شدند، نمی‌شد هم نشود، چون خودم نخست وزیر انقلابی بودم، چه طور ممکن بود خودم را مستثنی بکنم. ولی راه زندگی باز شد، مضافاً که الآن با چاه‌های عمیق کار بزرگی را در یک بیابان خشک شروع کرده‌ام. فرمودند، همین طور است، باید به خدا اتکاء و کار کرد. شعری برای اعلیحضرت خواندم:

به رحمت گشاید در دیگری

خدا گر ز حکمت ببندد دری

شاهنشاه خوششان آمد.

بعد از ظهر به هتل Dolder رفتیم. شاهنشاه استراحت کردند، من اجازه گرفتم سر شام نباشم زیرا می‌خواستم با دوستم شام بخورم. اجازه دادند. وقتی از هتل بیرون می‌آمدم، مصادف شدم با دویست نفری دانشجویان سویسی که آنها هم می‌آمدند جلوی هتل بر علیه ما و بر له بازداشتیهای تهران تظاهرات بکنند. اما طوری نشد. آنها هم قدری تظاهرات کرده رفته بودند و نامه‌ای داده بودند که پُر از ناسزا بود.

شام با دوستم خوردم، خیلی خوش گذشت. اما در این ضمن به نظرم رسید اگر فردا که شاهنشاه به دندانسازی تشریف می‌برند اینها وسط شهر جمع بشوند، صورت خوشی نخواهد داشت. این بود که سفیر خودمان [حسین علی لقمان ادهم] و رئیس پلیس را خواستم و نزدیک نصف شب خیلی شدید به رئیس پلیس پروتست کردم که اگر این طور باشد، ما از سویس می‌رویم. نمی‌دانستم شاهنشاه از عمل من خوششان خواهد آمد یا خیر. او هم خیلی ترسید. ساعت یک و نیم صبح رفتم بخوابم، دوستم مثل ملائکه خوابیده بود. آهسته خوابیدم که بیدار نشود. حالا دو صبح است.

۱۳۴۷/۱۱/۶

صبح به هتل شاهنشاه رفتم. تا وارد شدم، تشریف می‌آوردند که به دندانسازی تشریف ببرند. ساعت را اشتباه کرده بودند، باید ساعت ۱۰/۳۰ تشریف [می‌بردند] ۹/۳۰ خیال کرده بودند. عرض کردم دندانساز ۱۰/۳۰ منتظر است. فرمودند، پس چه کار کنیم؟ بالأخره رفتیم در جنگل راه رفتیم. خیلی سرد بود، ولی راه خوبی بود. جریان دیشب را عرض کردم. فرمودند بد هم نکردی، تا امروز ببینیم نتیجه‌اش چه خواهد بود. بعد دندانسازی رفتیم. شاهنشاه سه ساعت زیر عمل بودند، بسیار خسته شدند، یک دندان هم کشیدند. دندانهای شاه خیلی جنس بدی دارند. شاهنشاه هم اصرار دارند آنها را نگاه دارند، این است که ناچار باید این زحمات را تحمل فرمایند. ساعت دو هتل آمدیم، خبری از تظاهر کنندگان نبود، با آن که روز یکشنبه دانشگاه‌ها و کارگاه‌ها تعطیل بود، گفته بودند قطعاً خواهند آمد. معلوم شد التیماتوم دیشب من بی اثر نبوده. سر ناهار بودم. باز هم ایادی و دوکو بودند. تمام به شوخی گذشت. منجمله وضع خودم را با شعر سعدی برای شاهنشاه گفتم:

خیال کرد به پیرانه ——— که گیرد جفت	شینلهم که در ایــــن روزها کهن پیری
چو لُرح گوهرش از چشم مردمان بهفت	بخواست دخترکی خــــو بروی، گوهر نام
ولی به حمله اول عصــــای شیخ بخت	چنان که رسم عروسی بــــود مهیا شد
مگر به سوزن پولاد جــــامه هنگفت	کمان کشید و نشد بر هدف، که توان دوخت

با آن که شاهنشاه زحمت زیادی دیده بودند، ماشاءالله سر حال بودند. عرض کردم، اگر بعد از ظهر تظاهراتی نشود، اجازه فرمایید غلام برای استراحت خودم به Arosa بروم. اجازه دادند. فرمودند، خیال می‌کردم تنها هستی، دستور داده بودم برای تو هم فکری بشود. حالا که تنها نیستی برو، پولش از جیب ایادی می‌رود! عرض کردم، مانع ندارد. دست شاه را بوسیدم و مرخص شدم. شب در هتل خودم ماندم، با دوستم گذراندم. ضمناً مهندس جزیره کیش با نقشه‌های نهایی کاخ، از رم آمده بود، تصویب نهایی مرا هم گرفت.

امروز ششم بهمن بود که نقشه‌های انقلابی شاهنشاه در تقسیم اراضی و سپاه دانش، شش سال قبل و غیره را به فرماندوم مردم گذاشتیم و واقعاً فرماندوم آزادی بود. ۹۹ درصد مردم

که می‌توانستند رأی بدهند، رأی دادند. تلگرافات تبریکی به پیشگاه شاهنشاه عرض شده بود، ولی من یک تلگراف دریافت کردم.

۱۳۴۷/۱۱/۷

صبح با کمال تأسف دوستم را به فرودگاه بردم که به پاریس و از آن جا به انگلستان برود. خودم مجدداً با هتل تماس گرفتم، مطمئن شده، حرکت کردم. بعد از ظهر به Arosa وارد شدم.

۴۷/۱۱/۱۹-۱۳۴۷/۱۱/۸

زندگی یک نواخت با خانم و بچه‌ها! فقط عصرها با تلفن با شاهنشاه صحبت می‌کنم.

۱۳۴۷/۱۱/۱۰

امروز هم مطلب مهمی نیست. دو دفعه صبح و بعد از ظهر اسکی کردم. امروز صبح نمایندگان شرکتهای کنسرسیوم نفت در زوریخ شرفیاب حضور همایونی می‌شوند. ما برای ازدیاد استخراج به آنها فشار می‌آوریم. دکتر [رضا] فلاح فردا پیش من خواهد آمد گزارش کار را بدهد.

از اخبار مهم جهان یکی این است که [الکسی] کاسیگین، نخست وزیر شوروی، یک ماه است در شوروی دیده نمی‌شود. معلوم نیست کنار رفته است یا استراحت می‌کند یا بلای دیگری به سرش آمده. مقامات شوروی پاسخ نمی‌گویند. مرد بسیار معتدلی است، ممکن است به علت مخالفت با ادامه سیاست شوروی در چکسلواکی کنار رفته باشد یا کنارش گذاشته باشند. من چندین دفعه او را ملاقات کرده‌ام، مرد خوشمزه‌ای هم هست.

آمریکاییها ماشینی که باید انسان را در ماه پیاده کند و آپولوی یازدهم او را به ماه خواهد رساند (برنامه آپولو را کندی پایه گذاشت برای رسیدن به ماه). آپولو در حقیقت نام کپسول (موشک) و موتور محرک است، به معرض نمایش عمومی گذاشتند. معلوم می‌شود خیلی اطمینان دارند که روسها جلو نخواهند افتاد. در تابستان آینده خیال پیاده شدن در ماه [را] دارند. من فکر می‌کنم اگر این یادداشتهای من روزی منتشر بشود. چنان که وصیت کرده‌ام

بعد از پنجاه سال، در آن وقت موشکهای مسافربری بین زمین و سایر کرات در رفت و آمد خواهند بود و چه بسا کراتی با موجودات زنده کشف بشوند و دوباره جنگ بین موجودات زمینی و ساکنین آن کرات در بگیرد. لاقلاً شاید در آن وقت از ترس موجودات دیگر، یک حکومت کلی زمینی از ترس آن موجودات به وجود بیاید و این آرزوی بشر جامه عمل بپوشد.

عراقیها یازده نفر یهودی را به اتهام جاسوسی به دار زدند. در دنیا عکس العمل بسیار بدی کرد. خود عربها هم آن قدر تعریفی از این کار نکردند.

ژنرال فرانکو در اسپانی حالت فوق العاده اعلام کرد. در این حالت پلیس هر کس را بنخواهد می گیرد و هر قدر بنخواهد نگاه می دارد. در دنیای امروز خیلی مسخره است. صحبت جانشینی او در پیش است. نظامیها که هنوز قوت دارند، میل دارند پرنس کارلوس (نه این که به تهران آمده بود)، عمو زاده اش، پادشاه بی قدرت باشد به شرط آن که پدرش را که سابقاً پادشاه بود رسماً رد کند. این دیوث هم چنین کاری کرد تا ببینیم چه می شود.

۱۰-۱۱-۱۲-۱۳ بهمن

مثل هم گذشت، آفتاب بسیار خوبی بود و من اسکی کردم. شاهنشاه صبح دیروز از زوریخ به سنت موریس تشریف بردند. بچه هایم دو روزی رفتند آن جا که حضور علیاحضرت برسند، من مخصوصاً نرفتم، چون خیلی محرم علیاحضرت نیستم، از من رودرواسی دارند. چرا ایام تعطیل ایشان را خراب بکنم؟ دخترم رودی با نامزد خودش رفت و ناز تنها رفت. شوهرش مدتی ست مریض است و معلوم نیست چه ناخوشی دارد، در لندن معالجه می کند. درد گلو و گردن دارد. پریشب دخترم ناز به من حرفی زد که تا مغز استخوانم سوخت. از او پرسیدم، برای تو لگد شوهرت که چند روز دیگر است چه بخرم؟ گفت، یک صندوق دوا. حقیقتاً ناراحت شدم، ولی به رو نیاوردم. بالأخره یک دختر خوشگل جوان، مرد لازم دارد. نمی دانم بالأخره چه خواهد شد.

پریشب دکتر فلّاح خبر مذاکرات نفت را در پیشگاه شاهنشاه برای من آورد. هیچ خوب نبود، اول مذاکرات بسیار خوب بوده و شاهنشاه واقعاً شاهکاری در تجزیه و تحلیل وضع

سیاسی و نفتی خاورمیانه به خرج داده بودند و نتیجه گرفته بودند که باز اگر در خاورمیانه درگیری شود، فقط استخراج [نفت] ایران شما را نجات می دهد چنان که در گذشته داد. مذاکرات بسیار خوب بود در این بین <sup>۳۶</sup> Mr. Steel نماینده BP می گوید، متأسفانه ما تعهداتی که کرده بودیم از لحاظ پولی نمی توانیم انجام بدهیم، یعنی امسال چون به علت توفان و غیره نتوانستیم از خارک نفت ببریم، از یک هزار میلیون دلار که قرار بود بدهیم صد میلیون کمتر خواهیم داد. شاهنشاه سخت بر آشفته اند و آنها را تهدید کرده بودند که اگر با من بازی نکنید و زیر تعهدات ولو شفاهی خودتان بزنید، قانون می گذرانیم و نصف سهام شما را می گیریم، ولو این که لازم باشد کمربندها را در داخله سفت تر ببندیم. جلسه به هم می خورد، بعد به فلّاح اعتراض می فرمایند اینها که مطلب مثبتی نداشتند چرا پیش من آوردی؟ او هم دستپاچه می شود، می گوید وزیر دربار وقت داد، ولی گفته بود که اگر مطلب مثبتی ندارند، نیابند. من خیال می کردم مطلب مثبتی دارند. من از این قضیه ناراحت هستم به دو دلیل: زیرا اولاً برنامه های ما واقعاً در داخله پول می خواهد، مخصوصاً دفاع خلیج فارس؛ ثانیاً می ترسم که واقعاً اگر با آنها درگیر بشویم، چنان که شاهنشاه خیال می فرمایند، نتوانیم کمربندها را سفت تر ببندیم، زیرا تعهدات ما طوری ست که از کمربند بستن گذشته است. می ترسم بگویم شأن نزول منصورها و هویداها برای همین است که ما به موقع نتوانیم کمربندهای خودمان را ببندیم. من چون کسی را هرگز متهم نمی کنم، چنین حرفی را به شاهنشاه نمی توانم عرض کنم، ولی بعضی مطالب (یدرک و لا یوصف است). آخر بر سر گنج باد آورد هم اگر انسان به این صورت خرج کند، معلوم است تمام می شود و قرض بالا می آید. آیا این خرجها تعمّدی ست یا ندانم کاری؟ این مطالب را خارجی خبر ندارد؟ به هر صورت امیدوارم مطلب به یک صورتی حل بشود. به قول سعدی

اگر پیل زوری اگر شیر چنگ  
به نزدیک من صلح بهتر که جنگ

<sup>۳۶</sup> سر دیوید ستیل (۲۰۰۴-۱۹۱۶)، از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۵ مدیر عامل و از ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۱ رئیس هیئت مدیره شرکت بریتیش پترولیوم بود.



مطلبی به نظرم رسید، این جا برای تاریخ یادداشت بکنم که خلیج فارس شریان حیاتی غرب است، صدی هفتاد نفت غرب از خلیج فارس تولید می شود و از این راه می گذرد. بعضی شیخ نشینها با جمعیت چهل پنجاه هزار نفری مثل ابوظبی، چهار صد تا پانصد میلیون دلار عایدی دارند. خود کویت که به اندازه ما عایدی دارد، یعنی هزار میلیون یا عربستان سعودی (لااقل عربستان می گویند باز هشت هفت میلیون نفر جمعیت دارد) ولی جمعیت کویت که چهار صد هزار نفر است. بعضی مردم این ناحیه حتی در جنوب خود ما از گرسنگی خرما می خورند. این به جای خود محفوظ، واقعاً دفاع خلیج فارس و مخارج آن باید بر عهده که باشد؟ این عدم تعادل ثروت و معلوم نبودن مخارج دفاع خلیج فارس به نظر من یک تغییر اساسی در سیاست این منطقه را لازم دارد که شاید به صورت سوسیالیزه شدن این ناحیه به طور درستی عملی باشد یا عملی بشود که هم در ثروت تعادلی بشود، هم مخارج دفاع به عهده همگی قرار بگیرد. این شیخها هم روی هم از عهده بر نمی آیند، یعنی این مطلب را نمی فهمند. می ترسم به محض خارج شدن انگلیسیها موج سوسیالیزم با سر انگشت خود غربیها در این جا بالا بگیرد و باز لیدر آن مثل یک ناصر یا یک پدر سوخته دیگری نظیر او بشود. چنین چیزی رژیم عربستان سعودی و کویت را به خطر می اندازد و برای ما هم دردسر ایجاد می کند، مگر آن که گرداننده چرخ آن خود ما باشیم.

از اخبار مهم جهان به هم ریختگی وضع پاکستان است که هنوز مخالفین ایوب خان فعالیت شدید می کنند. مثل این که کار آنها بالا می گیرد (این هم برای ما تعریفی ندارد). اخیراً ایوب خان قبول کرده است با آنها تفاهمی بکند و این دلیل نهایت بدبختی و ضعف است. واقعاً داشتن اطرافیان بد، ولو فرزند انسان باشد، بزرگترین خطر و بدبختی است.

امشب زوربخ هستم. بچهها قرار بود بیایند نیامدند، چون علیاحضرت شهبانو آنها را نگاه داشتهاند. دلم برایشان بی جهت تنگ شده است، با آن که دو شب قبل با آنها بودم. بچههای عقیف و بسیار خوبی هستند. چون خیلی خوب هستند، گاهی معاشر بد پیدا می کنند و خطرناک می شود. از این جهت من همیشه نگران هستم.

۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷

در ژنو هستم و مشغول معالجه دنباله آنفلوانزا که به قدری بالا گرفته و گلوبولهای سفید خون من بی جهت بالا رفته است. این آنفلوانزا مرض عجیبی بود. چند نفر دوستان تهرانی و اروپایی و آمریکایی آمده‌اند، منجمله [هوشنگ] انصاری، سفیر ما در واشینگتن، آمده است. در خصوص خلیج فارس و فروش نفت به آمریکا و سخت گیریهای بی جهت کنسرسیوم نفت و موقعیت دولت نیکسون و غیره ۲۴ ساعت با هم صحبت کردیم. البته شکایت او از وزارت امور خارجه هم بود که من به حساب نمی‌آورم. عقیده او در باره خلیج فارس این است که شیخ نشینها دفاع خلیج را ((با الطوع و الرغبه))، یعنی با کمال میل، برای ده سال دیگر به خود انگلیسیها واگذار و مخارج آن را تقبل می‌کنند. من این نظر را قبول ندارم، زیرا یک قدم به عقب است گو این که نظر انصاری استنباطی است که از وضع واشینگتن کرده است. به هر حال من در نظر خودم که در صفحات قبل نوشتم، ثابت هستم، تا ببینیم کدام یک درست در می‌آید. انصاری حالا در سنت موریس است و گزارش کارها را به شاهنشاه می‌دهد، بعد بر می‌گردد با من صحبت خواهد کرد. فلاح تلفن کرد و گفت [جوزف ادیسون]، رئیس کنسرسیوم، از پیش آمد زوریخ خیلی نگران و ناراحت است و قول می‌دهد کار را حتی الامکان اصلاح کند. حتی استخراج ایران را اضافه کند و استخراج شیخ نشینها را تقلیل بدهد و برای این کار به کمک دولت انگلیس امیدوار است. این مطلب باعث تعجب من شد و به هر حال به شاهنشاه گزارش دادم.

از اخبار مهم جهان فراندومی است که دوگل در فرانسه اعلان کرده است که برای استقلال بیشتر ولایات و تجدید نظر در قانون اساسی و طرز تشکیل مجلسین سنا و شورا خواهد کرد. برای استقلال ولایات نطق مهم خودش را در برتانی که همیشه ادعای استقلال داشته است ایراد کرد و گویا برای قانون اساسی قصد دارد ترتیب حکومت آمریکا را در فرانسه برقرار و معاون رئیس جمهور انتخاب کند و نظر او هم برای معاونت رئیس جمهور، پمپیدوست که نخست وزیر سابق فرانسه قبل از [کوودمورویل] او بود و در اغتشاشات ژوئن رل مهمی بازی کرد. بعد در مقابل تعجب جهانیان کنار گذاشته شد. به علاوه اعلان کرد که شایعات در خصوص کناره گیری خود را تکذیب می‌کند. نیکسون، رئیس جمهور

جدید آمریکا، اعلام کرد از ۲۳ فوریه تا دوّم مارس از ممالک عضو NATO دیدن خواهد کرد، اولین محلّ بروکسل (مرکز ناتو)، بعد لندن و آخرین آنها فرانسه و دربار پاپ است. جمال عبدالناصر با نیوزویک مصاحبه‌ای در خصوص کنار آمدن با اسرائیل کرده است که تأیید تقریبی همان قطعنامه شورای امنیّت سازمان ملل متحد است و اسرائیلیها فعلاً که به شدّت رد کرده‌اند، ولی معلوم می‌شود در پشت پرده جریاناتی هست. [الکسی] کاسیگین نخست وزیر شوروی هم دوباره در صحنه سیاست نمودار شد.

روزی که وارد ژنو شدم دوست من از لندن تلفن کرد. که کار فوری دارد می‌خواهد مرا ببیند. خیلی تعجّب کردم که چه کاری ممکن است داشته باشد. اجازه دادم برای ۲۴ ساعت به ژنو بیاید. وقتی آمد، به من گفت باردار است و نظر مرا می‌خواهد که چه بکند؟ من خیلی فکر کردم و بالأخره به او اعلام کردم که به کلی تسلیم نظر او هستم. اگر میل دارد ادامه بدهد، اگر میل ندارد معالجه نماید. علت این نظر مرا پرسید. گفتم، تو همه چیز خودت را برای یک مرد نسبتاً پیر به علاوه صاحب زن و بچه فدا می‌کنی، چه طور من می‌توانم نظری به تو تحمیل بکنم؟ هر چه دلت خواست بکن، من همه مسؤولیّتها و مشکلات را بر عهده می‌گیرم. به علاوه من به خدا معتقدم، چه طور می‌توانم در چنین زمینه تصمیم بگیرم و برای آن که او را راحت کرده باشم، در مقابل اصرار او که نظر بدهم، این شعر حافظ را ترجمه کردم، البته نه با آن نکته سنجی حافظ [بلکه] تا حدّی که ممکن بود:

میان عاشق و معشوق فرق بسیار است      چو یار ناز نماید، شما نیاز کنید

بسیار خوشوقت شد قرار شد برود با مادرش مشورت کند. من این مطالب خصوصی و البته نمی‌دانم مخالف یا موافق اخلاق را می‌نویسم برای این که خوانندگان پنجاه سال بعد من بدانند آن چه این جا گفته‌ام حقیقت است نه مجاز و خودستایی و دروغ‌گویی، زیرا که اصلاً به خودپرستی و خودستایی معتقد نیستم.

به می‌پرستی از آن نقش خود بر آب زدم      که تا خراب کنم نقش خود پرستی‌اند

۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱ بهمن ۱۳۴۷

در ژنو هستم، مشغول معالجه و دوندگی. هنوز آثار این آنفلوآنزای لعنتی تمام نشده است، هنوز گلوبول سفید خونم زیاد است. فردا به تهران می‌روم و کارم دوباره زیاد خواهد بود. البته تا شاهنشاه تشریف بیاورند، کمتر است.

دیشب والا حضرت شهناز را برای شام دعوت کردم با نامزد جدیدشان محمود زنگنه. بسیار جوان خوبی به نظرم آمد، ربطی به اردشیر زاهدی ... ندارد. وقتی اردشیر و شهناز در واشینگتن بودند، یعنی اردشیر سفیر بود، در یک مجلس آن قدر از اسافل اعضا جلوی والا حضرت صحبت کرد که من و همه حاضرین خجل شده بودیم. شهناز دختر بسیار خوبی است. من او را دوست دارم، چون از بچگی به علت بد رفتاری ثریا مظلوم واقع شد، در حقیقت بدون پدر و بدون مادر بزرگ شد.

اخبار مهمی در جهان نیست، جز خبرهای عادی و مصاحبه‌ای که عبدالناصر با مجله نیوزویک کرده است و مثلاً در باغ سبزی به غرَب نشان داده است و آن این که موجودیت اسرائیل را قبول دارد. ولی تمام حرفهای سابق خودش را در حقیقت تکذیب کرده است، به این معنی که گفته است ما هرگز نمی‌خواستیم به اسرائیل حمله کنیم. در صورتی که این پدر سوخته خواست که قوای صلح ملل متحد از باریکه غزه خارج شود، تنگه تیران و خلیج عقبه را بست، سوئز که به روی کشتیهای اسرائیل بسته بود. به هر صورت حالت جنگ به وجود آورد و می‌گفت باید اسرائیل از نقشه جغرافیای جهان محو شود که در آن حالت برای لیدر شدن در جهان عرب استفاده کند. معلوم بود اسرائیل عکس العمل خواهد کرد. تمام این عملیات را در این مصاحبه فراموش کرده است، چنین مادر قحبه‌ای مادر روزگار نزیایده است. من از این جهت که او با شاهنشاه من بد، است این مطالب را نمی‌نویسم. احساسات خود من است و یک حقیقت بارزی است که جای انکار ندارد. متن مصاحبه ناصر را به عنوان سند تاریخی و اثبات مطالب خودم این جا می‌گذارم.

دو دفترچه یادداشت را امروز ۲۱ بهمن ۱۳۴۷ در ژنو در صندوق خودم گذاشتم. ۱۱ فوریه

۱۹۶۹.



خرید کارخانه‌های دولتی ۱:۳۳۰، ۲:۱۲۴، ۳:۱۲۵، ۴:۲۸۰، ۵:۳۴۵، ۶:۱۴۸، ۷:۱۲۶، ۸:۱۳۵، ۹:۱۹۴، ۱۰:۵۴۳

آفریقای جنوبی ۲:۸۴، ۳:۳۴۶، ۴:۴۲۱، ۵:۲۶۸

آقاخان، پرنس صدرالدین کریم ۱:۲۷۰، ۲:۳۴۷، ۳:۳۴۹، ۴:۳۵۰، ۵:۳۵۷، ۶:۳۴۹، ۷:۴۰۷

آقاولی، فرج‌الله ۳:۶۳، ۴:۱۱۸

آگنیو، اسپرو تودور ۱:۱۶۶، ۲:۲۷۶، ۳:۳۵۰، ۴:۷۶، ۵:۸۳، ۶:۳۳۶، ۷:۴

آلبانی ۱:۲۹۷، ۲:۲۹۸

آلبر، پرنس (ولیعهد بلژیک، بعداً آلبر دوم) ۱:۲۱۲، ۲:۲۱۳، ۳:۲۱۴، ۴:۱۲، ۵:۱۶۳، ۶:۱۲، ۷:۱۲۵، ۸:۱۸۴، ۹:۴۲۲، ۱۰:۱۸۴

آلدین، ادوین یوجین ۱:۲۲۴

آلمان شرقی ۱:۳۰۶، ۲:۳۱۵، ۳:۳۶۴، ۴:۳۷۵، ۵:۳۸۱، ۶:۳۸۹، ۷:۳۸۹، ۸:۲۰۳، ۹:۲۱۳، ۱۰:۳۵۵، ۱۱:۳۴۸، ۱۲:۳۴۶، ۱۳:۳۴۹، ۱۴:۴۵۰، ۱۵:۴۱۴، ۱۶:۴۵۰

آلمان غربی

همکاری بازرگانی/صنعتی با ایران ۱:۲۳۲، ۲:۲۳۴، ۳:۲۳۴، ۴:۲۹۴، ۵:۳۱۵، ۶:۳۴۸، ۷:۳۴۸، ۸:۳۴۸، ۹:۳۴۸، ۱۰:۳۴۸، ۱۱:۳۴۸، ۱۲:۳۴۸، ۱۳:۳۴۸، ۱۴:۳۴۸، ۱۵:۳۴۸، ۱۶:۳۴۸

آلن، ایگال ۱:۱۳۴، ۲:۳۷۲، ۳:۴۸۴

آمریکا

تامین سوخت ناوگان آمریکا در اقیانوس هند توسط ایران ۳:۲۶۹، ۴:۲۶۹، ۵:۲۶۹، ۶:۲۶۹، ۷:۲۶۹، ۸:۲۶۹، ۹:۲۶۹، ۱۰:۲۶۹، ۱۱:۲۶۹، ۱۲:۲۶۹، ۱۳:۲۶۹، ۱۴:۲۶۹، ۱۵:۲۶۹، ۱۶:۲۶۹

توصیه به شاه در برخورد با مخالفان داخلی ۲:۲۵۹، ۳:۲۵۹، ۴:۲۵۹، ۵:۲۵۹، ۶:۲۵۹، ۷:۲۵۹، ۸:۲۵۹، ۹:۲۵۹، ۱۰:۲۵۹، ۱۱:۲۵۹، ۱۲:۲۵۹، ۱۳:۲۵۹، ۱۴:۲۵۹، ۱۵:۲۵۹، ۱۶:۲۵۹

آبادان ۱:۲۱۱، ۲:۲۸۴، ۳:۲۸۵، ۴:۲۹۹، ۵:۳۱۴، ۶:۳۹۳، ۷:۴۰۱، ۸:۴۰۱، ۹:۴۱۰، ۱۰:۴۱۰، ۱۱:۴۱۰، ۱۲:۴۱۰، ۱۳:۴۱۰، ۱۴:۴۱۰، ۱۵:۴۱۰، ۱۶:۴۱۰

آتابای، فتح‌الله ۱:۱۶۹، ۲:۱۹۰، ۳:۱۹۱، ۴:۲۷۳، ۵:۲۱۰، ۶:۲۸۹، ۷:۴۲۱، ۸:۳۵۳، ۹:۳۷۷، ۱۰:۴۷۴، ۱۱:۱۸۷، ۱۲:۴۸۹

آتابای، کامیز ۳:۳۷، ۴:۳۷، ۵:۳۷

آخوندها ← روحانیان

آذاتر، کنزاد ۲:۲۹

آرام، غلامعباس ۱:۱۸۵، ۲:۱۹۹، ۳:۲۱۰، ۴:۲۱۴، ۵:۲۱۵، ۶:۲۸۱، ۷:۲۸۱، ۸:۲۸۱، ۹:۲۸۱، ۱۰:۲۸۱، ۱۱:۲۸۱، ۱۲:۲۸۱، ۱۳:۲۸۱، ۱۴:۲۸۱، ۱۵:۲۸۱، ۱۶:۲۸۱

آرامش، احمد ۲:۳۲۰، ۳:۳۲۷، ۴:۳۳۱، ۵:۳۳۱، ۶:۳۳۱، ۷:۳۳۱، ۸:۳۳۱، ۹:۳۳۱، ۱۰:۳۳۱، ۱۱:۳۳۱، ۱۲:۳۳۱، ۱۳:۳۳۱، ۱۴:۳۳۱، ۱۵:۳۳۱، ۱۶:۳۳۱

آرامکو ۴:۱۴۳، ۵:۲۴۰، ۶:۲۴۰، ۷:۲۴۰، ۸:۲۴۰، ۹:۲۴۰، ۱۰:۲۴۰، ۱۱:۲۴۰، ۱۲:۲۴۰، ۱۳:۲۴۰، ۱۴:۲۴۰، ۱۵:۲۴۰، ۱۶:۲۴۰

آرژانتین ۳:۱۲۳، ۴:۱۲۸، ۵:۱۳۰، ۶:۱۳۰، ۷:۱۳۲، ۸:۲۵۶

آرمنستان، نیل ۱:۲۲۴

آرمیش ماگ [Armish Maag] ← مستشاران نظامی آمریکایی در ایران

آریانا، بهرام ۱:۱۸۵، ۲:۱۸۶، ۳:۹۳، ۴:۲۹۷، ۵:۲۹۷، ۶:۲۹۷، ۷:۲۹۷، ۸:۲۹۷، ۹:۲۹۷، ۱۰:۲۹۷، ۱۱:۲۹۷، ۱۲:۲۹۷، ۱۳:۲۹۷، ۱۴:۲۹۷، ۱۵:۲۹۷، ۱۶:۲۹۷

آزموه، امیرحسین ۲:۲۲۸

آزمون، منوچهر ۲:۲۴۸

آستان قدس رضوی

بودجه، تشکیلات عمرانی و موقوفات ۱:۱۲۹، ۲:۱۲۹، ۳:۱۲۹، ۴:۱۲۹، ۵:۱۲۹، ۶:۱۲۹، ۷:۱۲۹، ۸:۱۲۹، ۹:۱۲۹، ۱۰:۱۲۹، ۱۱:۱۲۹، ۱۲:۱۲۹، ۱۳:۱۲۹، ۱۴:۱۲۹، ۱۵:۱۲۹، ۱۶:۱۲۹

۱:۲۱۶، ۲:۲۱۶، ۳:۲۱۶، ۴:۲۱۶، ۵:۲۱۶، ۶:۲۱۶، ۷:۲۱۶، ۸:۲۱۶، ۹:۲۱۶، ۱۰:۲۱۶، ۱۱:۲۱۶، ۱۲:۲۱۶، ۱۳:۲۱۶، ۱۴:۲۱۶، ۱۵:۲۱۶، ۱۶:۲۱۶

۱:۳۴۵، ۲:۳۴۵، ۳:۳۴۵، ۴:۳۴۵، ۵:۳۴۵، ۶:۳۴۵، ۷:۳۴۵، ۸:۳۴۵، ۹:۳۴۵، ۱۰:۳۴۵، ۱۱:۳۴۵، ۱۲:۳۴۵، ۱۳:۳۴۵، ۱۴:۳۴۵، ۱۵:۳۴۵، ۱۶:۳۴۵

۱:۸۷، ۲:۸۷، ۳:۸۷، ۴:۸۷، ۵:۸۷، ۶:۸۷، ۷:۸۷، ۸:۸۷، ۹:۸۷، ۱۰:۸۷، ۱۱:۸۷، ۱۲:۸۷، ۱۳:۸۷، ۱۴:۸۷، ۱۵:۸۷، ۱۶:۸۷

۱:۲۴۱، ۲:۲۴۱، ۳:۲۴۱، ۴:۲۴۱، ۵:۲۴۱، ۶:۲۴۱، ۷:۲۴۱، ۸:۲۴۱، ۹:۲۴۱، ۱۰:۲۴۱، ۱۱:۲۴۱، ۱۲:۲۴۱، ۱۳:۲۴۱، ۱۴:۲۴۱، ۱۵:۲۴۱، ۱۶:۲۴۱

۱:۲۴۰، ۲:۲۴۰، ۳:۲۴۰، ۴:۲۴۰، ۵:۲۴۰، ۶:۲۴۰، ۷:۲۴۰، ۸:۲۴۰، ۹:۲۴۰، ۱۰:۲۴۰، ۱۱:۲۴۰، ۱۲:۲۴۰، ۱۳:۲۴۰، ۱۴:۲۴۰، ۱۵:۲۴۰، ۱۶:۲۴۰

۱:۲۴۰، ۲:۲۴۰، ۳:۲۴۰، ۴:۲۴۰، ۵:۲۴۰، ۶:۲۴۰، ۷:۲۴۰، ۸:۲۴۰، ۹:۲۴۰، ۱۰:۲۴۰، ۱۱:۲۴۰، ۱۲:۲۴۰، ۱۳:۲۴۰، ۱۴:۲۴۰، ۱۵:۲۴۰، ۱۶:۲۴۰

۱:۲۴۰، ۲:۲۴۰، ۳:۲۴۰، ۴:۲۴۰، ۵:۲۴۰، ۶:۲۴۰، ۷:۲۴۰، ۸:۲۴۰، ۹:۲۴۰، ۱۰:۲۴۰، ۱۱:۲۴۰، ۱۲:۲۴۰، ۱۳:۲۴۰، ۱۴:۲۴۰، ۱۵:۲۴۰، ۱۶:۲۴۰

۱:۲۴۰، ۲:۲۴۰، ۳:۲۴۰، ۴:۲۴۰، ۵:۲۴۰، ۶:۲۴۰، ۷:۲۴۰، ۸:۲۴۰، ۹:۲۴۰، ۱۰:۲۴۰، ۱۱:۲۴۰، ۱۲:۲۴۰، ۱۳:۲۴۰، ۱۴:۲۴۰، ۱۵:۲۴۰، ۱۶:۲۴۰

۱:۲۴۰، ۲:۲۴۰، ۳:۲۴۰، ۴:۲۴۰، ۵:۲۴۰، ۶:۲۴۰، ۷:۲۴۰، ۸:۲۴۰، ۹:۲۴۰، ۱۰:۲۴۰، ۱۱:۲۴۰، ۱۲:۲۴۰، ۱۳:۲۴۰، ۱۴:۲۴۰، ۱۵:۲۴۰، ۱۶:۲۴۰

۲۳۸:۳، ۲۵۲:۳، ۲۵۸:۳، ۲۷۶:۳، ۲۸۳:۳، ۳۹:۴، ۵۴:۴  
 ۱۱۲:۴، ۱۱۹:۴، ۱۸۱:۴، ۲۳۱:۴، ۹۸:۵، ۱۳۵:۵  
 ۱۷۰:۵، ۲۳۷:۵، ۲۳۸:۵، ۲۶۰:۵، ۳۲۱:۵، ۴۱۴:۵  
 ۲۹۱:۶، ۳۳۸:۶

آموزگار، جهانگیر ۳۶۹:۲، ۴۲۲:۲، ۱۰۱:۳، ۱۰۲:۳، ۱۴۴:۳  
 آموزگار، کورس ۱:۱، ۲۱۱:۱، ۶۶:۲، ۱۷۸:۲، ۲۳۰:۲، ۳۳۷:۲  
 ۴۲۲:۲

آن، پرنس ۱۸۷:۲، ۲۵۸:۳

آندرسن، رابرت برنارد ۱۶۲:۳

آنتیگر، والتر ۱۴۶:۲، ۱۴۹:۲

آوگو [شرکت آمریکایی تعمیر هواپیماهای نظامی] ۲۵:۲  
 آیرونساید، ادموند ۳۰۲:۲، ۲۰۵:۶

آیزنهاور، دوایت ۱:۱، ۱۶۳:۱، ۱۶۳:۳، ۲۱:۴، ۳۱۶:۵

آیندگان [روزنامه] ۱۷۹:۳، ۱۸۲:۳، ۲۰۰:۴

آبان، آبا ۲۵۳:۱، ۲۵۴:۱، ۲۵۴:۲، ۱۲۵:۲، ۱۸۴:۲، ۲۲۰:۲، ۲۲۳:۲  
 ۲۸:۳، ۳۲:۳

ابتهاج، ابوالحسن ۶۳:۴

ابتهاج، احمدعلی ۹۰:۴

ابوحسین، آقا بزرگ ۵۷:۲، ۱۷۷:۲

ابوظبی ← شیخ نشین های خلیج فارس

ابوموسی [جزیره] ← جزایر خلیج فارس

اتحاد جماهیر شوروی

روابط با ایران

پشتیبانی از مخالفان داخلی شاه ۲۸۰:۳

کشورهای بلوک شرق و پشتیبانی از حزب توده

۱۳:۲

فروش تسلیحات به ایران ← خرید تسلیحات و

تکنولوژی نظامی

مشارکت در نفت و گاز و صنعت ایران ۱۹۳:۱

۱۹۴:۱، ۲۰۱:۱، ۲۲۲:۱، ۲۳۱:۱، ۲۳۲:۱، ۲۳۴:۱

۲۴۵:۱، ۳۳۴:۱، ۳۹۴:۱، ۳۹۴:۲، ۱۰۰:۲، ۱۱۱:۲

۱۱۷:۲، ۱۲۷:۲، ۱۴۰:۲، ۱۷۴:۲، ۱۸۲:۲، ۳۱۳:۲

۳۱۸:۲، ۳۳۶:۲، ۳۴۰:۲، ۳۹۴:۲، ۴۰۶:۲، ۲۸۳:۲

۱۲۲:۳، ۲۵۹:۳، ۲۷۹:۳، ۱۲۹:۴، ۱۳۹:۴، ۱۵۱:۴

حضور نظامی در خلیج فارس ۱:۱، ۱۶۰:۱، ۱۶۵:۱  
 ۱۷۴:۱، ۲۶۹:۱، ۱۱۴:۲، ۲۵:۴، ۱۴۲:۴، ۱۴۳:۴  
 سیاست آمریکا در باره اقدام ایران به تأسیس نیروگاه  
 اتمی ۱۲۵:۴، ۱۲۷:۴، ۱۳۱:۴

فروش تسلیحات به ایران ← خرید تسلیحات  
 فروش کالاهای صنعتی و کشاورزی به ایران ۷۹:۲  
 ۲۸۱:۲، ۲۹۸:۲، ۲۹۹:۲، ۳۰۰:۲، ۳۴۷:۲، ۳۸:۴  
 ۱۲۹:۴، ۱۳۰:۴، ۱۴۶:۴

طرح فروش گاز ایران به آمریکا ۳۴۲:۲، ۳۴۳:۲  
 ۴۰۶:۲، ۲۳:۳، ۲۸۳:۴

طرح فروش نفت ایران در بازار داخلی آمریکا

۱:۱، ۱۷۹:۱، ۲۶۹:۱، ۲۷۵:۱، ۲۸۱:۱، ۲۸۲:۱

۲۹۶:۱، ۳۰۵:۱، ۳۰۷:۱، ۳۱۸:۱، ۳۳۱:۱، ۳۳۵:۱

۳۴۳:۱، ۳۵۴:۱، ۳۸۰:۱، ۳۸۳:۱، ۳۸۴:۱، ۳۸۵:۱

۳۹۲:۱، ۳۰:۲، ۶۲:۲، ۶۳:۲، ۶۴:۲، ۶۵:۲، ۷۳:۲

۷۵:۲، ۷۹:۲، ۸۱:۲، ۸۳:۲، ۹۳:۲، ۹۷:۲، ۱۳۰:۲

۲۳۸:۲، ۲۶۰:۲، ۳۶۹:۲، ۱۴۳:۳، ۲۴:۳، ۲۸۰:۳

کمک پولی و اعتباری به ایران ۱:۱، ۱۶۶:۱، ۱۸۰:۱

۲۷۵:۱، ۳۰۷:۱، ۳۸۰:۱، ۳۸۴:۱، ۳۸۵:۱، ۳۹۲:۱

۳۹۳:۱، ۲۶:۲، ۲۷:۲، ۲۸:۲، ۲۹:۲، ۶۲:۲، ۶۳:۲

۶۵:۲، ۷۳:۲، ۷۵:۲، ۸۰:۲، ۹۱:۲، ۹۲:۲، ۹۹:۲

۱۲۱:۲، ۲۶۶:۲، ۳۴۳:۲

لابی ایران در آمریکا با کمک اسرائیل، ۳۹۶

۲۳۵:۶، ۲۳۶:۶، ۲۴۷:۶، ۲۶۱:۶، ۲۷۴:۶، ۲۸۱:۶

۳۳۲:۶، ۳۳۹:۶، ۳۴۲:۶، ۳۴۳:۶، ۳۵۰:۶، ۵۰۸:۶

۳۹:۶

مخالفت با موضع شاه درباره قیمت گذاری نفت

۱۴۹:۲، ۱۵۸:۲، ۱۶۰:۲، ۱۳۹:۴، ۱۴۱:۴، ۱۴۳:۴

۱۴۶:۴، ۱۴۷:۴، ۱۵۱:۴، ۱۷۱:۴، ۱۷۸:۴، ۱۷۹:۴

۱۸۰:۴، ۲۰۱:۴، ۲۰۲:۴، ۲۱۵:۴، ۲۱۶:۴، ۲۳۱:۴

۲۴۴:۴، ۲۸۳:۴، ۲۸۰:۶

آموزگار، جمشید ۸۲:۲، ۱۴۵:۲، ۱۴۸:۲، ۱۵۱:۲، ۱۶۱:۲

۱۶۷:۲، ۱۷۰:۲، ۱۸۶:۲، ۳۳۰:۲، ۲۷۳:۲، ۳۲۵:۲

۳۲۹:۲، ۳۳۸:۲، ۳۳۹:۲، ۳۹۴:۲، ۳۹۶:۲، ۳۹۷:۲

۴۰۰:۲، ۴۱۸:۲، ۴۲۲:۲، ۱۴۳:۳، ۸۴:۳، ۱۲۷:۳، ۲۳۳:۳

اخوی، محمد ۷۰:۲  
 ادریس [شاه لیبی] ۲۵۲:۱  
 الادغم، الباهی ۱۰۶:۲  
 ادهم، کمال ابراهیم ۱۷۵:۴، ۱۷۸:۴، ۲۷۶:۶  
 ارتش  
 آماده‌سازی ارتش برای مقابله با عراق ۱۷۵:۱  
 ۱۷۷:۱، ۱۸۳:۱، ۱۸۶:۱، ۲۱۱:۱، ۲۳۱:۱، ۲۵۵:۱  
 ۲۶۴:۱، ۲۶۶:۱، ۲۸۶:۱، ۲۹۹:۱، ۳۱۱:۱، ۳۱۴:۱  
 ۳۱۵:۱، ۳۵۵:۱، ۳۶۲:۲، ۱۰۰:۲، ۱۲۱:۲، ۱۲۴:۲  
 ۱۸۴:۲، ۲۲۸:۲، ۲۵۲:۲، ۲۹۸:۲، ۳۳۳:۲، ۳۳۴:۲  
 ۲۴۹:۴، ۲۵۰:۵، ۱۵۰:۵  
 اعتماد و دلبنگی شاه به ارتش ۱۲۵:۲، ۲۹۲:۱  
 ۱۳۵:۲، ۲۵۸:۵، ۳۱۹:۴، ۹۰:۴، ۲۵۴:۲  
 تجهیز ارتش به سلاحهای جدید ۸۵:۴، ۶۴:۴  
 ۲۳۶:۴  
 رابطه ارتش با سفارت آمریکا ۲۷۰:۲، ۲۷۱:۲  
 ۲۸۳:۲  
 جدا نبودن ارتش از مردم ۲۹۰:۲  
 عدم دخالت در سیاست ۱۶۷:۱، ۱۵۹:۲، ۳۱۹:۴  
 عزل و نصب امرای ارتش ۱۸۵:۱، ۱۸۶:۱  
 مشارکت در خدمات اجتماعی ۲۵۰:۱  
 نیروهای زمینی و دریای ۱۱۱:۲، ۵۷:۲، ۲۳۶:۱  
 ۲۲۷:۴، ۲۳۳:۴، ۵۸:۳، ۴۰:۳، ۳۹:۳، ۳۲۹:۲، ۳۲۸:۲  
 ۲۳۹:۴، ۲۳۷:۴، ۲۳۶:۴، ۲۳۵:۴  
 نفوذ متعصبان مذهبی در ارتش ۱۴۴:۲  
 اردشیرجی رپورتر، شاهپور ۱۸۰:۱، ۳۷۶:۵، ۲۱۶:۳  
 ۳۰۹:۶  
 اردن ۱۶۳:۱، ۱۷۳:۱، ۲۰۴:۱، ۲۴۵:۱، ۲۷۹:۱، ۲۸۴:۱  
 ۳۶۶:۱، ۳۱۲:۲، ۳۸۲:۲، ۵۴:۲، ۵۵:۲، ۵۹:۲، ۶۰:۲  
 ۶۱:۲، ۶۲:۲، ۶۷:۲، ۷۷:۲، ۸۱:۲، ۳۰۶:۲، ۳۰۷:۲  
 ۳۴۷:۲، ۹۸:۴، ۲۴۲:۴، ۲۵۴:۴  
 خرید تسلیحات دست دوم آمریکایی از ایران ۹۸:۴  
 ۱۰۱:۴، ۴۴۱:۵، ۴۴۸:۵، ۴۵۴:۵، ۴۶۷:۵، ۴۷۳:۵  
 ۴۸۳:۵، ۴۱۶:۶، ۵۳:۶، ۱۸۹:۶، ۱۹۰:۶  
 ارسنجانی، آقا میر ۳۰۴:۲، ۴۱۶:۲

۲۵۰:۴، ۳۰۶:۴، ۳۰۹:۴، ۳۳۸:۴، ۲۸۱:۵، ۱۷۷:۷  
 ۲۴۶:۷  
 کاش‌های نفتی در دریای مازندران ۱۵۳:۴  
 اتریش ۱:۳۳۴، ۳۳۶:۱، ۱۴۲:۲، ۲۹:۴، ۳۰:۴، ۶۷:۴، ۶۸:۴  
 ۲۱۲:۴  
 اتکا [اتحادیه تعاونی کارکنان ارتش] ۱۸۴:۲  
 اتیوپی ← حبشه  
 اجویت، بولنت ۱۵۵:۵، ۲۴۵:۶، ۲۷۶:۶  
 اخزاب  
 حزب ایران نوین ۱۶۷:۱، ۱۵۵:۲، ۲۰۶:۲، ۲۶۲:۲  
 ۲۹۱:۲، ۲۹۳:۲، ۲۹۷:۳، ۱۴۳:۳، ۱۴۴:۳، ۵۴:۴، ۱۷۷:۴  
 ۲۶۵:۴، ۳۱۸:۴، ۳۳۳:۴، ۳۳۴:۴، ۳۳۹:۴، ۳۴۱:۴  
 ۳۴۷:۴، ۳۴۹:۴، ۳۶۵:۵، ۱۳۷:۵، ۱۷۰:۵  
 ۲۵۳:۵، ۴۰۰:۵، ۳۹۹:۶، ۴۸۰:۶، ۸۳:۷، ۱۰۱:۷  
 ۱۰۵:۷، ۱۰۶:۷، ۲۰۶:۷، ۳۶۱:۷  
 حزب ایرانیان ۲:۳۱۰، ۴۱۷:۲  
 حزب پان ایرانیست ۱۷:۲، ۳۵:۲، ۱۷۱:۲، ۴۱۷:۲  
 ۸۹:۴  
 حزب توده ایران ۲۲۸:۲، ۳۲۰:۲، ۳۲۸:۲، ۱۸۱:۳  
 ۲۸۰:۳، ۲۸۳:۳، ۱۸۴:۴، ۳۱۹:۴، ۶۸:۶، ۲۴۶:۶  
 ۲۵۰:۶  
 حزب رستاخیز ۳۴۴:۴، ۳۵۴:۴، ۳۵۸:۴، ۲۶:۵، ۳۱:۵  
 ۳۹:۵، ۴۳:۵، ۴۶:۵، ۴۸:۵، ۶۵:۵، ۶۷:۴، ۱۳۴:۵  
 ۲۱۲:۵، ۲۵۳:۵، ۳۶۰:۵، ۴۰۰:۵، ۴۱۰:۵، ۷۷:۶  
 ۱۴۹:۶، ۲۰۸:۶، ۲۴۵:۶، ۲۴۸:۶، ۲۵۱:۶، ۲۶۵:۶  
 ۳۳۰:۶، ۳۳۳:۶، ۳۳۸:۶، ۳۹۹:۶، ۴۸۰:۶  
 حزب زحمتکشان ۴۸۵  
 حزب مردم ۷۷:۲، ۷۷:۲، ۱۷۹:۲، ۲۱۱:۲، ۲۲۲:۲  
 ۲۶۲:۲، ۲۶۶:۲، ۲۷۳:۲، ۲۸۲:۲، ۲۹۹:۲، ۳۱۰:۲  
 ۳۱۳:۲، ۳۱۳:۳، ۳۷۳:۳، ۹۸:۳، ۱۰۵:۳، ۱۲۹:۳  
 ۱۴۳:۳، ۱۴۵:۳، ۱۴۹:۳، ۲۱۷:۳، ۲۸۳:۳، ۵۴:۴  
 ۷۴:۴، ۷۵:۴، ۷۸:۴، ۸۹:۴، ۱۶۶:۴، ۱۶۹:۴، ۱۷۷:۴  
 ۱۹۳:۴، ۳۳۴:۴، ۳۳۹:۴، ۶۹:۷  
 مردمی نبودن احزاب ۳۱۱:۱، ۳۱۲:۱  
 احمدی، محمد حسین ۴۸۷:۶



۶۷:۷، ۳۴۲:۶، ۲۹۰:۶، ۲۵۵:۶، ۲۴۷:۶، ۲۴۱:۶  
۷۵:۷

فروش تسلیحات به ایران ← خرید تسلیحات  
فروش تسلیحات به پاکستان از راه ایران ۶۶:۲  
فروش نفت ایران به اسرائیل ۱۹۹:۱، ۱۲۵:۲، ۲۷۰:۳،  
۴۶۵:۵، ۴۵۵:۵، ۴۵۲:۵، ۳۷۲:۵، ۲۵۳:۵، ۱۳۰:۴  
۲۳۵:۶، ۲۳۶:۶، ۲۴۷:۶، ۲۶۱:۶، ۲۷۴:۶، ۲۸۱:۶  
۳۳۲:۶، ۳۳۹:۶، ۳۴۲:۶، ۳۴۳:۶، ۳۵۰:۶، ۵۰۸:۶

مخالفت ایران با اشغالگری اسرائیل ۱۹۶:۱، ۲۰۱:۱  
۲۱۰:۱، ۴۳:۲، ۴۶:۲، ۱۴۶:۲، ۳۱۴:۵، ۳۱۵:۵

به کار بردن نام خلیج به جای خلیج فارس در رسانه  
های اسرائیل ۱۶۹:۵

همکاری دانشگاهی با ایران ۲۹۴:۱

همکاری صنعتی - کشاورزی با ایران ۱۸۸:۳، ۱۸۹:۳  
همکاری نظامی و امنیتی با ایران ۲۴۰:۲، ۶۰:۳،  
۵۸:۶

اسفندیاری، ثریا [همسر دوم شاه] ۱۳۶:۲، ۱۴۷:۲، ۱۸۶:۲،  
۲۹۵:۲، ۳۸:۳، ۱۸۱:۳، ۳۸۴:۵، ۳۰۶:۶، ۲۲۲:۷

اسفندیاری، حسن ۵۹:۳  
اسفندیاری، حسینعلی ۵۹:۳  
اسفندیاری، محمود ۲۳:۲  
اسوویودا، لودویک ۲۹۶:۱، ۲۹۷:۱، ۲۹۹:۱  
اشکول، لوی ۱۳۴:۱، ۵۱:۷  
اشمیت، هلموت ۲۷۳:۴، ۳۰۸:۴، ۳۲۴:۵  
اصفهان، آیت‌الله سید ابوالحسن ۵۴:۲  
اصفیا، محمد صفی ۱۸۴:۷، ۲۰۷:۷، ۳۶۸:۷، ۴۱۵:۷  
۴۲۷:۷

اصلاحات ارضی ۲۰۷:۱، ۳۰۲:۱، ۱۳۱:۲، ۱۳۵:۲، ۱۴۴:۲،  
۱۴۵:۲، ۱۵۵:۲، ۱۸۲:۲، ۲۹۰:۲، ۴۱۰:۲، ۱۴۳:۳، ۸۷:۳  
۷۲:۴، ۲۴۶:۴، ۳۰۰:۴، ۳۸۹:۷، ۳۹۰:۷

اطلاعات ۳۶۱:۱، ۵۲:۲، ۹۹:۲، ۲۵۲:۲، ۲۸۰:۲، ۲۲:۳،  
۸۶:۳، ۱۲۳:۳، ۱۷۹:۳، ۱۸۲:۳، ۲۷۱:۳، ۱۰۶:۴،  
۷۰:۶

اعتصاب کارگران ۱۰۷:۶  
اعتصام‌الملک، میرزا خانرخان ۳۰۲:۲، ۴۱۶:۲

ارستجانی، حسن ۲۰۷:۱، ۲۰۹:۱، ۳۰۲:۱، ۹۸:۲، ۱۵۵:۲،  
۳۰۴:۲

ارفع، حسن ۳۷۱:۱، ۳۳۶:۲

ارمنستان ۱۲۳:۲، ۳۴۹:۲

اروین، جان ۱۴۹:۲، ۱۵۲:۲

ازهار، غلامرضا ۲۸۵:۲، ۲۲۱:۴، ۵۳:۶

اسپارکمن، جان ۱۸۳:۴

اسپاک، پل هانری ۱۳۸:۱

اسپانیا ۲۷۲:۱، ۸۳:۲، ۱۳۴:۲، ۲۹:۳، ۱۳۸:۳

استالین ۲۳۴:۱، ۳۰۴:۱، ۳۳:۲، ۱۳۳:۲، ۱۸۵:۲، ۵۵:۴،  
۱۲۳:۴

استخری، احسان‌الله ۵۶:۶

استرالیا ۳۴۶:۲، ۱۶۳:۳، ۲۱۹:۳، ۲۵۰:۳، ۱۳۹:۴، ۱۶۴:۴،  
۱۷۹:۴، ۲۰۴:۴، ۲۰۵:۴

استرلینگ، پتر ۲۲۲:۱

اسد، حافظ ۱۱۳:۲، ۱۷:۳، ۲۱۹:۳، ۱۳۹:۴، ۱۳۹:۵، ۳۶۸:۵،  
۴۷۴:۵، ۱۴۸:۶، ۱۵۷:۶، ۲۹۰:۶، ۲۹۱:۶، ۳۶۴:۶،  
۱۵۹:۶، ۱۶۹:۶، ۲۳۳:۶

اسدی، حسین ۲۰۵:۲، ۲۰۷:۲، ۲۱۳:۲، ۲۲۹:۲، ۴۰۹:۲

اسدی، علیقتی ۳۰۸:۱، ۲۰۵:۲، ۲۱۳:۲، ۲۵۲:۲، ۴۰۰:۲

۴۰۳:۲، ۲۲۴:۲، ۱۰۳:۳، ۱۶۹:۴، ۱۷۰:۴، ۳۱۳:۴

۲۳۲:۵، ۱۵۰:۶، ۱۸۵:۶، ۱۹۰:۶، ۳۱۶:۶، ۴۰۴:۷

اسدی، محمدرولی ۳۴۳:۱، ۴۱۷:۵، ۱۰۶:۶، ۱۸۷:۷

اسرائیل

گشایش خط هواپیمایی ال آل در ایران ۲۷۰:۳  
حضور اسرائیل در بازیهای آسیایی تهران ۲۰:۳،  
۱۹۷:۴

دیدار با مقامهای ایرانی ۱۹۶:۱، ۲۵۰:۱، ۲۵۳:۱،  
۳۲۷:۱، ۳۳۵:۱، ۳۴۹:۱، ۳۶۶:۱، ۳۷:۲، ۴۵:۲،  
۶۶:۲، ۶۷:۲، ۱۳۳:۲، ۱۴۴:۲، ۱۷۷:۲، ۲۱۹:۲

۲۲۰:۲، ۲۲۳:۲، ۲۳۴:۲، ۲۴۰:۲، ۲۸۴:۲، ۲۸۵:۲،  
۲۸۳:۳، ۲۸۳:۳، ۳۸۳:۳، ۱۰۸:۳، ۱۱۰:۳، ۲۲۵:۳، ۴۷:۴

۲۲۹:۴، ۲۵۷:۴، ۲۵۸:۴، ۲۶۹:۴، ۲۷۸:۴، ۱۳۸:۵،  
۱۴۴:۵، ۱۵۱:۵، ۲۵۵:۵، ۳۷۲:۵، ۳۹۵:۵، ۳۹۷:۵،  
۳۹۸:۵، ۴۱۱:۵، ۵۸:۶، ۸۲:۶، ۱۴۴:۶، ۱۸۳:۶

۳۲۱:۵، ۳۵۲:۵، ۳۹۰:۵، ۳۹۱:۵، ۴۱۴:۵، ۴۳۶:۵

۲۸:۶، ۷۳:۶، ۲۵۳:۶، ۵۷:۷، ۸۳:۷، ۹۱:۷

اکبر، صادق ۳۶:۴

اکسپرس [نشریه] ۳۶۹:۲، ۳۷۱:۲

اکنومیسٹ [نشریه] ۲۰۷:۲، ۲۱۰:۲، ۲۴۲:۲، ۲۶۲:۲

۲۶۳:۲، ۳۱۹:۲، ۳۲۱:۲، ۳۲۲:۲، ۳۵۴:۲، ۳۳۲:۳

۸۳:۴، ۱۱۶:۴، ۳۶۸:۵

امارات متحده عربی ← شیخ‌نشین‌های خلیج فارس

امامی، حسن ۳۲۰:۲، ۴۱۷:۲

امامی، لیلیا ۲۲۴:۱، ۱۰۹:۲، ۴۱۷:۲

امان‌الله خان ۱۴۰:۳

امیر اسماعیل خان علم شوکت‌الملک اول ۱۸۲:۲

امیر بختیار، رستم ۲۹۴:۲، ۱۴۶:۳

امیر تیمور کلالی، بیگم ناهید ۱۴۰:۶

امیرارجمند، لیلی ۱۳۲:۵

امیرانی، علی اصغر ۵۱۲:۶

امیر تیمور کلالی، محمد ابراهیم ۱۳۲:۱، ۶۹:۶، ۲۱۷:۶

امیر تیمور کلالی، محمدرضا ۱۴۰:۶، ۲۱۷:۶

امیر علم خان حشمت‌الملک ۱۸۲:۲، ۳۰۲:۲، ۴۸۸:۶

امین، محمدرضا ۳۵۲:۷

امینی، علی ۲۰۹:۱، ۲۱۰:۱، ۲۱۷:۱، ۲۲۰:۱، ۲۴۵:۱

۳۰۳:۱، ۳۳۷:۱، ۲۲۴:۲، ۲۲۵:۲، ۲۲۶:۲، ۲۸۶:۲

۳۶۴:۲، ۳۷۶:۲، ۳۸۶:۲، ۴۰۱:۲، ۴۱۰:۲، ۴۲۲:۲

۴۲۳:۲، ۵۶:۳، ۱۹۱:۳، ۱۷۴:۴، ۲۹۹:۴، ۳۴۶:۴

۲۱۹:۵، ۲۵۱:۵، ۴۱۱:۵، ۱۱۴:۶، ۱۵۱:۶، ۴۵۷:۶

۱۵۷:۷، ۱۸۸:۷، ۲۱۴:۷، ۲۳۴:۷، ۲۳۵:۷، ۲۴۸:۷

۳۶۸:۷، ۳۷۷:۷

انتظام، عبدالله ۱۲۹:۲، ۱۸۴:۲، ۱۸۵:۲، ۳۸۷:۲، ۵۸:۳

۵۹:۳، ۴۱:۵

انتظام، نصرالله ۳۷۱:۱، ۱۸۳:۲، ۶۵:۵

انجمنی، سید حسین ۱۶۸:۲

انجمن‌های ایالتی و ولایتی ۳۱۲:۱، ۸۷:۲، ۱۰۵:۲، ۱۸۲:۲

۲۰۸:۲، ۲۱۱:۲، ۲۶۶:۲، ۲۷۳:۲، ۲۸۰:۲، ۳۰۹:۲

۳۱۹:۲

اندرسون، رابرت ۳۰۷:۱، ۳۰۸:۱

اعتماد، علی اکبر ۳۶۰:۵، ۳۷:۶، ۴۴:۶، ۱۵۰:۶، ۱۹۱:۶

۲۳۳:۶

اعتمادی، محمدحسین ۳۲۷:۲

اعتمادی، نورمحمد ۱۳۵:۳

اعلم، جمشید ۳۶۹:۲، ۴۲۲:۲

اعلم، مجید ۴۵:۲، ۱۷۶:۲، ۳۱:۳، ۷۲:۴، ۵۳:۵

اعلم، محمد حسن ۱۸۱:۵

افخمی، مهناز ۲۰۳:۶

افشار قوتولو، ناصر ۱۵۷:۳، ۷۰:۴، ۲۹۴:۵

افشار، امیر اصلان ۲۷۵:۱، ۳۱۵:۱، ۳۷۰:۱، ۱۰۳:۲، ۱۰۴:۲

۲۲۵:۲، ۲۷۹:۲، ۲۹۲:۲، ۲۹۶:۲، ۲۹۹:۲

۳۳۷:۲، ۳۴۹:۲، ۳۵۴:۲، ۳۷۱:۲، ۲۶۸:۴

افشار، امیر خسرو ۲۰۷:۱، ۲۳۹:۱، ۲۵۷:۱، ۳۱۹:۱، ۱۰۳:۳

۱۱۷:۳، ۲۱۳:۳، ۲۲۶:۳، ۷۷:۴، ۸۵:۴، ۹۵:۴، ۱۰۲:۴

۱۰۸:۴، ۱۳۱:۴، ۳۲۹:۴، ۵۰:۵، ۷۱:۵، ۷۲:۵، ۲۷۲:۵

۲۹۰:۵، ۳۰۶:۵، ۵۰۴:۵، ۵۰۶:۵، ۲۸:۶، ۱۶۰:۶

۲۵۹:۶، ۴۷۴:۶، ۸۶:۷، ۱۰۹:۷

افغانستان

تقسیم آب هریرود ۳۷۰:۲، ۲۵۹:۳

تقسیم آب هیرمند ۱۴۲:۱، ۱۴۳:۱، ۱۴۴:۱، ۱۷۲:۱

۱۲۶۵:۱، ۲۶۶:۱، ۳۶۷:۱، ۲۹۶:۲، ۳۰۲:۲، ۳۲۳:۲

۳۲۶:۲، ۳۲۷:۳، ۱۴۲:۳، ۱۸۰:۳، ۲۰۲:۳، ۸۵:۶

۴۰۴:۶، ۴۵۱:۶، ۴۵۲:۶، ۴۷۵:۶، ۵۰۹:۶، ۵۱۳:۶

۵۱۵:۶

روابط با ایران ۲۷۷:۴، ۶۶۳:۴، ۲۷۸:۴، ۳۲۹:۵

مهاجرت کارگران از افغانی به ایران ۱۶۵:۵، ۱۶۶:۵

افکار عمومی داخلی ۲۵۰:۱، ۱۹:۲، ۴۸:۲، ۶۸:۳

۶۷:۵، ۲۶۴:۵، ۳۰۲:۶، ۷۵:۷

اقبال لاهوری، محمد ۲۱:۲، ۷۶:۴

اقبال، منوچهر ۱۴۲:۱، ۱۹۱:۱، ۲۱۰:۱، ۲۱۸:۱، ۲۲۲:۱

۲۵۸:۱، ۲۷۳:۱، ۲۸۵:۱، ۳۵۴:۱، ۲۲:۲، ۳۷:۲، ۴۲:۲

۲۰۲:۲، ۱۸۴:۲، ۱۶۰:۲، ۳۳۹:۲، ۱۰۸:۲، ۸۲:۲، ۶۷:۲

۲۰۳:۲، ۲۲:۳، ۳۳۱:۲، ۳۳۵:۲، ۲۷۳:۲، ۲۲۵:۲، ۴۷:۳

۶۸:۳، ۹۹:۳، ۱۰۴:۳، ۱۰۸:۳، ۱۳۴:۳، ۱۱۹:۴، ۲۰۱:۴

۲۱۷:۴، ۲۹۳:۴، ۳۳۳:۴، ۳۲۴:۴، ۱۰۶:۵، ۱۳۶:۵

۱۵۸:۱، ۱۶۲:۱، ۱۸۳:۱، ۲۰۵:۱، ۲۵۶:۱، ۲۸۷:۱  
 ۳۰۹:۱، ۳۳۳:۱، ۳۵۲:۱، ۳۹۹:۲، ۵۰:۲، ۵۱:۲، ۵۲:۲  
 ۵۵:۲، ۵۸:۲، ۵۹:۲، ۶۷:۲، ۷۳:۲، ۷۴:۲، ۸۴:۲  
 ۹۴:۲، ۱۰۳:۲، ۱۱۸:۲، ۱۳۴:۲، ۱۳۵:۲، ۱۳۷:۲  
 ۱۵۰:۲، ۱۶۳:۲، ۲۶۱:۲، ۲۹۱:۲، ۲۹۲:۲، ۲۹۳:۲  
 ۲۹۶:۲، ۲۹۷:۲، ۲۹۸:۲، ۳۰۷:۲، ۳۱۰:۲، ۳۳۵:۲  
 ۳۰:۴  
 استقرار انگلستان از ایران ۱۵۲:۴  
 تاسیس مدرسه خصوصی در ایران با کمک انگلیس  
 ۱۹۰:۴  
 سرمایه‌گذاری شرکت‌های انگلستان در ایران ۳۱۵:۱  
 ۹۰:۲، ۱۱۶:۲، ۱۱۷:۲، ۱۱۹:۲، ۱۸۳:۲، ۳۵۳:۲  
 ۷۴:۳، ۵۹:۴، ۱۲۵:۴، ۱۲۹:۴، ۱۵۷:۴، ۱۸۴:۵  
 ۲۷:۵، ۳۷:۵  
 فروش تسلیحات به ایران ← خرید تسلیحات  
 فروش نفت ایران به انگلستان ۹۰:۲  
 مخالفت با ساکن بمب اتمی در ایران ۱۳۴:۵  
 مخالفت با تأمین امنیت خلیج فارس از سوی ایران  
 ۱۶۲:۱، ۱۲۱:۷  
 مخالفت ایران با حضور نظامی انگلستان در خلیج  
 فارس ۱۵۸:۱، ۱۶۱:۱، ۲۰۱:۱، ۲۰۶:۱، ۲۷:۲  
 ۶۷:۲، ۶۸:۲، ۷۰:۲، ۷۳:۲، ۱۰۴:۲، ۱۵۰:۲، ۱۶۳:۲  
 ۸۸:۳، ۸۹:۳، ۱۰۵:۳، ۱۱۷:۳  
 مخالفت با موضع شاه درباره بهای نفت ۱۴۹:۲  
 ۱۵۸:۲، ۱۶۰:۲، ۲۳۰:۳، ۲۳۵:۳، ۲۳۶:۳، ۲۴۱:۳  
 ۲۴۲:۳، ۲۴۳:۳، ۲۴۴:۳، ۲۵۰:۳، ۲۲۲:۴، ۲۲۳:۴  
 مذاکرات با ایران درباره کنسرسیوم نفت ۱۲۹:۱  
 ۱۳۱:۱، ۱۳۲:۱، ۱۳۵:۱، ۱۴۱:۱، ۱۴۲:۱، ۱۴۳:۱  
 ۱۴۶:۱، ۱۷۰:۱، ۱۸۳:۱، ۱۹۲:۱، ۲۳۵:۱، ۳۲۵:۱  
 ۳۲۶:۱، ۳۲۷:۱، ۳۲۸:۱، ۳۲۹:۱، ۳۳۰:۱، ۳۳۱:۱  
 ۳۳۲:۱، ۳۳۳:۱، ۳۳۴:۱، ۳۳۵:۱، ۳۳۶:۱  
 ۳۳۷:۱، ۳۳۸:۱، ۳۳۹:۱، ۳۴۰:۱، ۳۴۱:۱، ۳۴۲:۱، ۳۴۳:۱  
 ۳۴۴:۱، ۳۴۵:۱، ۳۴۶:۱، ۳۴۷:۱، ۳۴۸:۱، ۳۴۹:۱، ۳۵۰:۱  
 ۳۵۱:۱، ۳۵۲:۱، ۳۵۳:۱، ۳۵۴:۱، ۳۵۵:۱، ۳۵۶:۱، ۳۵۷:۱  
 ۳۵۸:۱، ۳۵۹:۱، ۳۶۰:۱، ۳۶۱:۱، ۳۶۲:۱، ۳۶۳:۱، ۳۶۴:۱  
 ۳۶۵:۱، ۳۶۶:۱، ۳۶۷:۱، ۳۶۸:۱، ۳۶۹:۱، ۳۷۰:۱، ۳۷۱:۱  
 ۳۷۲:۱، ۳۷۳:۱، ۳۷۴:۱، ۳۷۵:۱، ۳۷۶:۱، ۳۷۷:۱، ۳۷۸:۱  
 ۳۷۹:۱، ۳۸۰:۱، ۳۸۱:۱، ۳۸۲:۱، ۳۸۳:۱، ۳۸۴:۱، ۳۸۵:۱  
 ۳۸۶:۱، ۳۸۷:۱، ۳۸۸:۱، ۳۸۹:۱، ۳۹۰:۱، ۳۹۱:۱، ۳۹۲:۱  
 ۳۹۳:۱، ۳۹۴:۱، ۳۹۵:۱، ۳۹۶:۱، ۳۹۷:۱، ۳۹۸:۱، ۳۹۹:۱  
 ۴۰۰:۱، ۴۰۱:۱، ۴۰۲:۱، ۴۰۳:۱، ۴۰۴:۱، ۴۰۵:۱، ۴۰۶:۱  
 ۴۰۷:۱، ۴۰۸:۱، ۴۰۹:۱، ۴۱۰:۱، ۴۱۱:۱، ۴۱۲:۱، ۴۱۳:۱  
 ۴۱۴:۱، ۴۱۵:۱، ۴۱۶:۱، ۴۱۷:۱، ۴۱۸:۱، ۴۱۹:۱، ۴۲۰:۱  
 ۴۲۱:۱، ۴۲۲:۱، ۴۲۳:۱، ۴۲۴:۱، ۴۲۵:۱، ۴۲۶:۱  
 ۴۲۷:۱، ۴۲۸:۱، ۴۲۹:۱، ۴۳۰:۱، ۴۳۱:۱، ۴۳۲:۱، ۴۳۳:۱  
 ۴۳۴:۱، ۴۳۵:۱، ۴۳۶:۱، ۴۳۷:۱، ۴۳۸:۱، ۴۳۹:۱، ۴۴۰:۱  
 ۴۴۱:۱، ۴۴۲:۱، ۴۴۳:۱، ۴۴۴:۱، ۴۴۵:۱، ۴۴۶:۱  
 ۴۴۷:۱، ۴۴۸:۱، ۴۴۹:۱، ۴۵۰:۱، ۴۵۱:۱، ۴۵۲:۱  
 ۴۵۳:۱، ۴۵۴:۱، ۴۵۵:۱، ۴۵۶:۱، ۴۵۷:۱، ۴۵۸:۱  
 ۴۵۹:۱، ۴۶۰:۱، ۴۶۱:۱، ۴۶۲:۱، ۴۶۳:۱، ۴۶۴:۱  
 ۴۶۵:۱، ۴۶۶:۱، ۴۶۷:۱، ۴۶۸:۱، ۴۶۹:۱، ۴۷۰:۱  
 ۴۷۱:۱، ۴۷۲:۱، ۴۷۳:۱، ۴۷۴:۱، ۴۷۵:۱، ۴۷۶:۱  
 ۴۷۷:۱، ۴۷۸:۱، ۴۷۹:۱، ۴۸۰:۱، ۴۸۱:۱، ۴۸۲:۱  
 ۴۸۳:۱، ۴۸۴:۱، ۴۸۵:۱، ۴۸۶:۱، ۴۸۷:۱، ۴۸۸:۱  
 ۴۸۹:۱، ۴۹۰:۱، ۴۹۱:۱، ۴۹۲:۱، ۴۹۳:۱، ۴۹۴:۱  
 ۴۹۵:۱، ۴۹۶:۱، ۴۹۷:۱، ۴۹۸:۱، ۴۹۹:۱، ۵۰۰:۱  
 ۵۰۱:۱، ۵۰۲:۱، ۵۰۳:۱، ۵۰۴:۱، ۵۰۵:۱، ۵۰۶:۱  
 ۵۰۷:۱، ۵۰۸:۱، ۵۰۹:۱، ۵۱۰:۱، ۵۱۱:۱، ۵۱۲:۱  
 ۵۱۳:۱، ۵۱۴:۱، ۵۱۵:۱، ۵۱۶:۱، ۵۱۷:۱، ۵۱۸:۱  
 ۵۱۹:۱، ۵۲۰:۱، ۵۲۱:۱، ۵۲۲:۱، ۵۲۳:۱، ۵۲۴:۱  
 ۵۲۵:۱، ۵۲۶:۱، ۵۲۷:۱، ۵۲۸:۱، ۵۲۹:۱، ۵۳۰:۱  
 ۵۳۱:۱، ۵۳۲:۱، ۵۳۳:۱، ۵۳۴:۱، ۵۳۵:۱، ۵۳۶:۱  
 ۵۳۷:۱، ۵۳۸:۱، ۵۳۹:۱، ۵۴۰:۱، ۵۴۱:۱، ۵۴۲:۱  
 ۵۴۳:۱، ۵۴۴:۱، ۵۴۵:۱، ۵۴۶:۱، ۵۴۷:۱، ۵۴۸:۱  
 ۵۴۹:۱، ۵۵۰:۱، ۵۵۱:۱، ۵۵۲:۱، ۵۵۳:۱، ۵۵۴:۱  
 ۵۵۵:۱، ۵۵۶:۱، ۵۵۷:۱، ۵۵۸:۱، ۵۵۹:۱، ۵۶۰:۱  
 ۵۶۱:۱، ۵۶۲:۱، ۵۶۳:۱، ۵۶۴:۱، ۵۶۵:۱، ۵۶۶:۱  
 ۵۶۷:۱، ۵۶۸:۱، ۵۶۹:۱، ۵۷۰:۱، ۵۷۱:۱، ۵۷۲:۱  
 ۵۷۳:۱، ۵۷۴:۱، ۵۷۵:۱، ۵۷۶:۱، ۵۷۷:۱، ۵۷۸:۱  
 ۵۷۹:۱، ۵۸۰:۱، ۵۸۱:۱، ۵۸۲:۱، ۵۸۳:۱، ۵۸۴:۱  
 ۵۸۵:۱، ۵۸۶:۱، ۵۸۷:۱، ۵۸۸:۱، ۵۸۹:۱، ۵۹۰:۱  
 ۵۹۱:۱، ۵۹۲:۱، ۵۹۳:۱، ۵۹۴:۱، ۵۹۵:۱، ۵۹۶:۱  
 ۵۹۷:۱، ۵۹۸:۱، ۵۹۹:۱، ۶۰۰:۱، ۶۰۱:۱، ۶۰۲:۱  
 ۶۰۳:۱، ۶۰۴:۱، ۶۰۵:۱، ۶۰۶:۱، ۶۰۷:۱، ۶۰۸:۱  
 ۶۰۹:۱، ۶۱۰:۱، ۶۱۱:۱، ۶۱۲:۱، ۶۱۳:۱، ۶۱۴:۱  
 ۶۱۵:۱، ۶۱۶:۱، ۶۱۷:۱، ۶۱۸:۱، ۶۱۹:۱، ۶۲۰:۱  
 ۶۲۱:۱، ۶۲۲:۱، ۶۲۳:۱، ۶۲۴:۱، ۶۲۵:۱، ۶۲۶:۱  
 ۶۲۷:۱، ۶۲۸:۱، ۶۲۹:۱، ۶۳۰:۱، ۶۳۱:۱، ۶۳۲:۱  
 ۶۳۳:۱، ۶۳۴:۱، ۶۳۵:۱، ۶۳۶:۱، ۶۳۷:۱، ۶۳۸:۱  
 ۶۳۹:۱، ۶۴۰:۱، ۶۴۱:۱، ۶۴۲:۱، ۶۴۳:۱، ۶۴۴:۱  
 ۶۴۵:۱، ۶۴۶:۱، ۶۴۷:۱، ۶۴۸:۱، ۶۴۹:۱، ۶۵۰:۱  
 ۶۵۱:۱، ۶۵۲:۱، ۶۵۳:۱، ۶۵۴:۱، ۶۵۵:۱، ۶۵۶:۱  
 ۶۵۷:۱، ۶۵۸:۱، ۶۵۹:۱، ۶۶۰:۱، ۶۶۱:۱، ۶۶۲:۱  
 ۶۶۳:۱، ۶۶۴:۱، ۶۶۵:۱، ۶۶۶:۱، ۶۶۷:۱، ۶۶۸:۱  
 ۶۶۹:۱، ۶۷۰:۱، ۶۷۱:۱، ۶۷۲:۱، ۶۷۳:۱، ۶۷۴:۱  
 ۶۷۵:۱، ۶۷۶:۱، ۶۷۷:۱، ۶۷۸:۱، ۶۷۹:۱، ۶۸۰:۱  
 ۶۸۱:۱، ۶۸۲:۱، ۶۸۳:۱، ۶۸۴:۱، ۶۸۵:۱، ۶۸۶:۱  
 ۶۸۷:۱، ۶۸۸:۱، ۶۸۹:۱، ۶۹۰:۱، ۶۹۱:۱، ۶۹۲:۱  
 ۶۹۳:۱، ۶۹۴:۱، ۶۹۵:۱، ۶۹۶:۱، ۶۹۷:۱، ۶۹۸:۱  
 ۶۹۹:۱، ۷۰۰:۱، ۷۰۱:۱، ۷۰۲:۱، ۷۰۳:۱، ۷۰۴:۱  
 ۷۰۵:۱، ۷۰۶:۱، ۷۰۷:۱، ۷۰۸:۱، ۷۰۹:۱، ۷۱۰:۱  
 ۷۱۱:۱، ۷۱۲:۱، ۷۱۳:۱، ۷۱۴:۱، ۷۱۵:۱، ۷۱۶:۱  
 ۷۱۷:۱، ۷۱۸:۱، ۷۱۹:۱، ۷۲۰:۱، ۷۲۱:۱، ۷۲۲:۱  
 ۷۲۳:۱، ۷۲۴:۱، ۷۲۵:۱، ۷۲۶:۱، ۷۲۷:۱، ۷۲۸:۱  
 ۷۲۹:۱، ۷۳۰:۱، ۷۳۱:۱، ۷۳۲:۱، ۷۳۳:۱، ۷۳۴:۱  
 ۷۳۵:۱، ۷۳۶:۱، ۷۳۷:۱، ۷۳۸:۱، ۷۳۹:۱، ۷۴۰:۱  
 ۷۴۱:۱، ۷۴۲:۱، ۷۴۳:۱، ۷۴۴:۱، ۷۴۵:۱، ۷۴۶:۱  
 ۷۴۷:۱، ۷۴۸:۱، ۷۴۹:۱، ۷۵۰:۱، ۷۵۱:۱، ۷۵۲:۱  
 ۷۵۳:۱، ۷۵۴:۱، ۷۵۵:۱، ۷۵۶:۱، ۷۵۷:۱، ۷۵۸:۱  
 ۷۵۹:۱، ۷۶۰:۱، ۷۶۱:۱، ۷۶۲:۱، ۷۶۳:۱، ۷۶۴:۱  
 ۷۶۵:۱، ۷۶۶:۱، ۷۶۷:۱، ۷۶۸:۱، ۷۶۹:۱، ۷۷۰:۱  
 ۷۷۱:۱، ۷۷۲:۱، ۷۷۳:۱، ۷۷۴:۱، ۷۷۵:۱، ۷۷۶:۱  
 ۷۷۷:۱، ۷۷۸:۱، ۷۷۹:۱، ۷۸۰:۱، ۷۸۱:۱، ۷۸۲:۱  
 ۷۸۳:۱، ۷۸۴:۱، ۷۸۵:۱، ۷۸۶:۱، ۷۸۷:۱، ۷۸۸:۱  
 ۷۸۹:۱، ۷۹۰:۱، ۷۹۱:۱، ۷۹۲:۱، ۷۹۳:۱، ۷۹۴:۱  
 ۷۹۵:۱، ۷۹۶:۱، ۷۹۷:۱، ۷۹۸:۱، ۷۹۹:۱، ۸۰۰:۱  
 ۸۰۱:۱، ۸۰۲:۱، ۸۰۳:۱، ۸۰۴:۱، ۸۰۵:۱، ۸۰۶:۱  
 ۸۰۷:۱، ۸۰۸:۱، ۸۰۹:۱، ۸۱۰:۱، ۸۱۱:۱، ۸۱۲:۱  
 ۸۱۳:۱، ۸۱۴:۱، ۸۱۵:۱، ۸۱۶:۱، ۸۱۷:۱، ۸۱۸:۱  
 ۸۱۹:۱، ۸۲۰:۱، ۸۲۱:۱، ۸۲۲:۱، ۸۲۳:۱، ۸۲۴:۱  
 ۸۲۵:۱، ۸۲۶:۱، ۸۲۷:۱، ۸۲۸:۱، ۸۲۹:۱، ۸۳۰:۱  
 ۸۳۱:۱، ۸۳۲:۱، ۸۳۳:۱، ۸۳۴:۱، ۸۳۵:۱، ۸۳۶:۱  
 ۸۳۷:۱، ۸۳۸:۱، ۸۳۹:۱، ۸۴۰:۱، ۸۴۱:۱، ۸۴۲:۱  
 ۸۴۳:۱، ۸۴۴:۱، ۸۴۵:۱، ۸۴۶:۱، ۸۴۷:۱، ۸۴۸:۱  
 ۸۴۹:۱، ۸۵۰:۱، ۸۵۱:۱، ۸۵۲:۱، ۸۵۳:۱، ۸۵۴:۱  
 ۸۵۵:۱، ۸۵۶:۱، ۸۵۷:۱، ۸۵۸:۱، ۸۵۹:۱، ۸۶۰:۱  
 ۸۶۱:۱، ۸۶۲:۱، ۸۶۳:۱، ۸۶۴:۱، ۸۶۵:۱، ۸۶۶:۱  
 ۸۶۷:۱، ۸۶۸:۱، ۸۶۹:۱، ۸۷۰:۱، ۸۷۱:۱، ۸۷۲:۱  
 ۸۷۳:۱، ۸۷۴:۱، ۸۷۵:۱، ۸۷۶:۱، ۸۷۷:۱، ۸۷۸:۱  
 ۸۷۹:۱، ۸۸۰:۱، ۸۸۱:۱، ۸۸۲:۱، ۸۸۳:۱، ۸۸۴:۱  
 ۸۸۵:۱، ۸۸۶:۱، ۸۸۷:۱، ۸۸۸:۱، ۸۸۹:۱، ۸۹۰:۱  
 ۸۹۱:۱، ۸۹۲:۱، ۸۹۳:۱، ۸۹۴:۱، ۸۹۵:۱، ۸۹۶:۱  
 ۸۹۷:۱، ۸۹۸:۱، ۸۹۹:۱، ۹۰۰:۱، ۹۰۱:۱، ۹۰۲:۱  
 ۹۰۳:۱، ۹۰۴:۱، ۹۰۵:۱، ۹۰۶:۱، ۹۰۷:۱، ۹۰۸:۱  
 ۹۰۹:۱، ۹۱۰:۱، ۹۱۱:۱، ۹۱۲:۱، ۹۱۳:۱، ۹۱۴:۱  
 ۹۱۵:۱، ۹۱۶:۱، ۹۱۷:۱، ۹۱۸:۱، ۹۱۹:۱، ۹۲۰:۱  
 ۹۲۱:۱، ۹۲۲:۱، ۹۲۳:۱، ۹۲۴:۱، ۹۲۵:۱، ۹۲۶:۱  
 ۹۲۷:۱، ۹۲۸:۱، ۹۲۹:۱، ۹۳۰:۱، ۹۳۱:۱، ۹۳۲:۱  
 ۹۳۳:۱، ۹۳۴:۱، ۹۳۵:۱، ۹۳۶:۱، ۹۳۷:۱، ۹۳۸:۱  
 ۹۳۹:۱، ۹۴۰:۱، ۹۴۱:۱، ۹۴۲:۱، ۹۴۳:۱، ۹۴۴:۱  
 ۹۴۵:۱، ۹۴۶:۱، ۹۴۷:۱، ۹۴۸:۱، ۹۴۹:۱، ۹۵۰:۱  
 ۹۵۱:۱، ۹۵۲:۱، ۹۵۳:۱، ۹۵۴:۱، ۹۵۵:۱، ۹۵۶:۱  
 ۹۵۷:۱، ۹۵۸:۱، ۹۵۹:۱، ۹۶۰:۱، ۹۶۱:۱، ۹۶۲:۱  
 ۹۶۳:۱، ۹۶۴:۱، ۹۶۵:۱، ۹۶۶:۱، ۹۶۷:۱، ۹۶۸:۱  
 ۹۶۹:۱، ۹۷۰:۱، ۹۷۱:۱، ۹۷۲:۱، ۹۷۳:۱، ۹۷۴:۱  
 ۹۷۵:۱، ۹۷۶:۱، ۹۷۷:۱، ۹۷۸:۱، ۹۷۹:۱، ۹۸۰:۱  
 ۹۸۱:۱، ۹۸۲:۱، ۹۸۳:۱، ۹۸۴:۱، ۹۸۵:۱، ۹۸۶:۱  
 ۹۸۷:۱، ۹۸۸:۱، ۹۸۹:۱، ۹۹۰:۱، ۹۹۱:۱، ۹۹۲:۱  
 ۹۹۳:۱، ۹۹۴:۱، ۹۹۵:۱، ۹۹۶:۱، ۹۹۷:۱، ۹۹۸:۱  
 ۹۹۹:۱، ۱۰۰۰:۱

اندونزی ۲۲۶:۱، ۶۹:۲، ۱۴۰:۲، ۲۴۲:۳، ۱۴۳:۵، ۱۴۵:۵  
 ۱۵۱:۵، ۳۸۶:۵  
 انستیتو پاستور پاریس ۱۳۴:۳  
 انستیتو پاستور تهران ۱۳۵:۳  
 انصاری، عبدالرضا ۹۳:۷  
 انصاری، هوشنگ ۱۳۲:۱، ۱۴۱:۱، ۱۷۰:۱، ۱۷۷:۱، ۱۷۹:۱  
 ۱۸۲:۱، ۱۸۷:۱، ۱۹۶:۱، ۱۹۹:۱، ۲۱۹:۱، ۲۲۰:۱  
 ۲۲۳:۱، ۲۲۶:۱، ۲۲۸:۱، ۲۵۲:۱، ۳۰۸:۱، ۳۴۸:۱  
 ۵۶:۲، ۸۹:۲، ۹۸:۲، ۱۴۱:۲، ۳۹۰:۲، ۸۴:۳، ۱۳۴:۳  
 ۲۵:۴، ۶۶:۴، ۱۱۲:۴، ۱۱۸:۴، ۱۲۴:۴، ۱۵۵:۴، ۳۶:۵  
 ۲۲۵:۵، ۴۵۳:۵، ۳۱:۶، ۱۸۸:۶، ۱۸۹:۶، ۲۸۴:۶  
 ۲۹۱:۶، ۳۳۰:۶، ۴۸:۷، ۸۳:۷، ۱۵۷:۷، ۱۶۵:۷  
 انقلاب سفید ۱۵۲:۲، ۱۵۵:۲، ۱۷۵:۲، ۳۰۳:۲، ۳۶۲:۲  
 ۳۷۹:۲، ۳۸۷:۲، ۳۹۱:۲، ۴۲۳:۲، ۲۹:۳، ۱۴۲:۳  
 ۴۱۰:۵، ۱۳۶:۷، ۱۸۸:۷  
 انقلاب اداری و آموزشی ۷۵:۲، ۱۷۵:۲  
 در تطابق با قوانین اسلام ۱۴۲:۳  
 مخالفت روحانیان و فنودال‌ها و کمونیست‌ها با  
 انقلاب سفید ۱۶۲:۱، ۳۰۶:۱، ۲۳۷:۱، ۶۰:۲  
 ۲۳۴:۲، ۳۳۵:۲، ۳۳۶:۲، ۳۸۶:۲، ۳۸۷:۲  
 مشکلات ارضی و روستایی ناشی از انقلاب سفید  
 ۳۲۸:۱، ۳۳۱:۲، ۱۳۵:۲، ۱۴۴:۲، ۱۴۵:۲، ۲۳۹:۲  
 ۳۱۶:۲، ۳۱۷:۲  
 منشاء شایسته‌سالاری و ساده‌زیستی ۳۱:۲، ۲۷۰:۲  
 انقلاب شاه و مردم ← انقلاب سفید  
 انگلستان  
 گفت و گو با ایران درباره استقلال بحرین ۱۲۹:۱  
 ۱۴۳:۱، ۱۴۶:۱، ۱۵۶:۱، ۱۸۳:۱، ۱۸۴:۱، ۲۰۵:۱  
 ۲۰۶:۱، ۲۱۵:۱، ۲۳۱:۱، ۲۳۲:۱، ۲۳۳:۱، ۲۳۷:۱  
 ۲۳۸:۱، ۲۳۹:۱، ۲۴۰:۱، ۲۴۱:۱، ۲۴۲:۱، ۲۴۳:۱  
 ۲۴۵:۱، ۲۴۷:۱، ۲۴۸:۱، ۲۵۲:۱، ۲۵۶:۱، ۲۵۷:۱  
 ۲۶۵:۱، ۳۰۹:۱، ۳۱۸:۱، ۳۱۹:۱، ۳۲۵:۱، ۳۳۴:۱  
 ۳۵۲:۱، ۳۷۰:۱، ۳۸۰:۱، ۳۸۱:۱، ۳۸۲:۱، ۷۸:۲  
 گفت و گو با ایران درباره جزیره‌ها و شیخ‌نشین‌های  
 خلیج فارس ۱۳۰:۱، ۱۴۳:۱، ۱۴۶:۱، ۱۵۷:۱

۱۳۲:۶، ۴۱:۶، ۲۰:۶، ۵۰:۲:۵، ۴۰:۵:۵، ۳۸۹:۵، ۳۵۹:۵  
 ۵۱۸:۶، ۳۵۴:۶، ۲۶۴:۶، ۲۶۳:۶  
 ایدن، آنتونی ۷۸:۲  
 ایرج میرزا، جلال‌الممالک ۲۴۸:۲، ۳۶۲:۱  
 ایرلند شمالی ۲۸۴:۲، ۲۴۶:۱  
 ایزوستیا ۱۴۲:۲  
 ایسلند ۲۰۲:۲  
 ایمری، جولیان ۱۰۲:۴  
 ایتلیجنس سرویس انگلستان ۲۷۶:۲، ۲۷۵:۲، ۲۹۹:۱  
 ۳۷:۶، ۴۹۴:۵، ۳۹۷:۵، ۱۲۱:۴، ۹۸:۳، ۳۹۷:۲، ۳۷۵:۲  
 ۳۹:۶  
 ایندوینا، فرانکو ۱۸۶:۲  
 اینونو، عصمت ۲۳۴:۳  
 ایوری، پیتر ۲۵۷:۷  
 باباجانیان، جاماسب ۳۰۵:۲  
 بابانیان، محمدعلی ۴۰۹:۲  
 باران، دیوید ۱۷۱  
 بارزانی، ملامصطفی ۱۵۳:۳، ۱۳۵:۳، ۱۱۳:۳، ۳۶۹:۱  
 ۴۱۶:۵، ۴۸:۵، ۳۴۶:۴، ۳۰۷:۴، ۲۱۰:۴، ۱۵۴:۴، ۳۶:۴  
 ۳۸۴:۷، ۳۴۹:۷  
 بارنارد، کریستیان ۲۹۵:۷، ۲۹۳:۷، ۲۹۲:۷  
 بازی‌های آسیایی تهران ۱۳۳:۳، ۲۸:۳، ۲۰:۳، ۳۳۷:۲  
 ۱۸۶:۴، ۱۸۵:۴، ۱۷۹:۴، ۱۷۳:۴، ۹۱:۴، ۲۸۱:۳  
 باندرانایکه، سیریمارو ۲۳۰:۴  
 بانک بین‌المللی ← بانک جهانی  
 بانک جهانی ۱۰۰:۲، ۳۴۲:۱، ۲۱۱:۱  
 بانک چیس منهنن ۳۴۳:۲، ۳۴۱:۲  
 بانک سپه ۶۳:۳  
 بانک صادرات و واردات ۹۹:۲، ۹۲:۲، ۹۱:۲، ۸۳:۲  
 ۴۲۰:۲، ۳۴۳:۲، ۱۷۹:۲  
 بانک عمران ۱۰۸:۳، ۹۴:۳، ۳۱۲:۲، ۲۲۹:۲، ۲۲۵:۲  
 ۴۹۳:۵، ۲۱۶:۴، ۱۴۴:۴، ۱۲۹:۴، ۱۱۹:۴، ۱۱۸:۴  
 ۶۰:۶

۱۱۷:۵، ۱۱۶:۵، ۱۱۵:۵، ۱۱۴:۵، ۱۱۳:۵، ۵۳:۵  
 ۱۴۰:۵، ۱۳۱:۵، ۱۲۶:۵، ۱۲۴:۵، ۱۲۳:۵، ۱۱۹:۵  
 ۲۱۰:۵، ۲۰۴:۵، ۱۸۸:۵، ۱۸۶:۵، ۱۸۱:۵، ۱۷۹:۵  
 ۳۷۲:۵، ۳۴۰:۵، ۲۴۵:۵، ۲۴۰:۵، ۲۲۲:۵، ۲۱۹:۵  
 ۱۵۵:۶، ۹۲:۶، ۲۳:۶، ۴۹۸:۵، ۴۹۵:۵، ۴۵۵:۵، ۳۷۷:۵  
 ۲۵۱:۶، ۱۹۰:۶، ۱۶۹:۶، ۱۵۹:۶، ۱۵۸:۶، ۱۵۶:۶  
 ۴۶۳:۶، ۴۶۲:۶، ۲۵۸:۶  
 او تانت ۲۵۷:۱، ۲۵۶:۱، ۲۴۵:۱، ۲۳۷:۱، ۲۱۵:۱، ۱۸۳:۱  
 ۳۷۰:۱، ۳۱۹:۱، ۳۱۸:۱، ۳۰۹:۱، ۲۷۲:۱، ۲۵۸:۱  
 ۲۴:۲، ۲۳:۲، ۲۰:۲، ۳۸۰:۱  
 اوبراین، تیم ۲۰۳:۲، ۱۷۸:۲، ۶۶:۲  
 اوپک ۱۴۹:۲، ۱۴۷:۲، ۱۴۵:۲، ۱۴۳:۲، ۱۳۲:۲، ۱۸۲:۱، ۱۵۰:۲  
 ۱۶۲:۲، ۱۶۰:۲، ۱۵۸:۲، ۱۵۷:۲، ۱۵۱:۲، ۱۵۰:۲  
 ۲۶۷:۲، ۲۴۷:۲، ۲۱۲:۲، ۱۹۳:۲، ۱۸۷:۲، ۱۶۵:۲  
 ۲۷۰:۳، ۲۵۰:۳، ۲۳۵:۳، ۲۳۰:۳، ۴۱۰:۲، ۳۴۸:۲  
 ۱۱۸:۴، ۱۱۲:۴، ۹۸:۴، ۴۰:۴، ۳۹:۴، ۲۸۵:۳، ۲۸۴:۳  
 ۱۹۵:۴، ۱۸۱:۴، ۱۷۱:۴، ۱۴۳:۴، ۱۲۲:۴، ۱۱۹:۴  
 ۳۴۰:۴، ۳۳۷:۴، ۳۲۵:۴، ۳۲۱:۴، ۳۲۰:۴، ۲۸۳:۴  
 ۲۸۳:۵، ۸۰:۵  
 اوجوکوو، چوکویومکا [ژنرال] ۳۴۷:۱  
 اوروگوئه ۱۹۹:۲  
 اوفقره ۲۸۵:۲، ۲۸۴:۲، ۳۴۱:۱، ۳۴۰:۱  
 اوگاندا ۵۷:۴، ۳۲۷:۲  
 اولبریخت، والتر ۹۰:۲، ۸۹:۲  
 اون، دیوید ۴۴۴:۶، ۱۳۶:۶  
 اوناسیس، آرینتاتل ۲۹۷:۲، ۲۵۱:۲، ۲۴۹:۲، ۲۴۵:۲  
 ۴۱۳:۲، ۴۱۲:۲  
 اوناسیس، ژاکلین ۲۴۵:۲  
 اویسی، احمد ۲۰۷:۶  
 اویسی، غلامعلی ۳۴:۳، ۴۲۴:۲، ۴۰۶:۲، ۴۰۰:۲، ۳۳۹:۲  
 ۲۲۱:۴، ۱۳۰:۴، ۵۱:۴، ۱۱۰:۳، ۷۳:۳، ۷۲:۳  
 الاهرام [روزنامه] ۲۱۹:۵، ۳۲۳:۲  
 ایادی، کریم ۱۳۵:۲، ۱۲۵:۲، ۳۵۷:۱، ۲۹۲:۱، ۱۷۵:۱  
 ۳۵۱:۵، ۷۰:۴، ۲۸:۴، ۴۰:۲، ۳۲۹:۲، ۲۲۴:۲، ۱۸۴:۲

برزنف، لئونید ۲۳:۲، ۱۳۲:۲، ۱۷۲:۲، ۲۴۷:۲، ۳۲۴:۲  
 ۱۳۹۳، ۱۷۶۶:۳، ۲۱:۴، ۶۹:۴، ۱۳۲:۴، ۲۵۳:۴، ۲۵۵:۴  
 ۳۰۱:۴، ۳۰۲:۴، ۳۰۵:۴، ۳۰۶:۴، ۳۰۹:۴، ۲۹۶:۵  
 ۱۲۴۶، ۲۲۶:۶، ۲۵۶:۶، ۳۳۲:۶، ۴۹۰:۶، ۵۲۶:۶  
 برقی، آیت الله سید ابوالفضل ۲۴۲:۳  
 برنار، ژان ۲۸:۴، ۲۹:۴، ۵۷:۴، ۱۲۲:۴، ۱۸۷:۴، ۱۸۷:۴  
 ۱۹۷:۴، ۲۳۹:۴، ۲۶۳:۴، ۳۴۶:۴، ۱۶۷:۵، ۲۰۹:۵  
 ۳۶۲:۵، ۱۲۵:۶، ۱۳۷:۶، ۳۴۳:۶، ۳۴۳:۶، ۵۳۰:۶  
 برنامه پنجم ۲۱۷:۲، ۲۶۳:۲، ۲۷۸:۲، ۳۲۱:۲، ۳۳۰:۲  
 ۳۳۳:۲، ۳۳۵:۲، ۳۵۴:۲، ۹۵:۳، ۱۳۳:۳، ۱۶۰:۳  
 برنامه چهارم ۲۳:۱، ۳۱۷:۲  
 برنز، جیمز ۲۳۴:۱  
 برنهارد، پرنس ۱۴۰:۲، ۵۵:۴، ۵۸:۴، ۳۸۵، ۴۴:۵، ۴۷:۵  
 ۴۳۰:۵  
 بروجردی، آیت الله محمدحسین طباطبایی ۱۶۲:۱، ۵۴:۲  
 بزار، مورس ۱۴۶:۳  
 بقایی، مظفر ۴۸۵:۶، ۴۵۷:۶  
 البکر، احمد حسن ۲۱۷:۱، ۲۷۸:۱، ۲۹۰:۱، ۷۸:۲، ۱۱۶:۲  
 ۲۹۵:۲، ۱۵۴:۳، ۲۲۰:۴، ۳۰۸:۴، ۳۳۷:۷  
 بگین، مناخیم ۵۰۱:۶، ۵۱۶:۶  
 بلایای طبیعی  
 خراسان (زلزله قانن و فردوس) ۱۲۸:۱، ۱۳۲:۱  
 ۱۷۲:۱، ۲۰۷:۱، ۲۱۴:۱، ۲۱۹:۱، ۲۵۰:۱، ۴۶:۲  
 ۵۴:۲، ۲۲۷:۲، ۲۲۹:۲، ۳۶۳:۷، ۳۶۴:۷، ۳۶۵:۷  
 ۳۷۸:۷  
 فارس (زلزله قیر و کارزین) ۲۰۰:۲، ۲۰۲:۲، ۲۰۵:۲  
 ۲۰۹:۲  
 آذربایجان (سیل تبریز و عجب‌شیر) ۱۶۹:۱  
 خراسان (سیل) ۲۴۸:۲  
 خوزستان (سیل) ۲۱۱:۱، ۲۱۱:۲، ۴۰۱:۲، ۱۳:۳، ۲۹۰:۴  
 سیل در ولایات ۱۴۱:۱، ۱۶۴:۱، ۱۶۷:۱  
 بلقیس [دختر محمد ظاهر شاه افغانستان] ۱۹۹:۳، ۲۰۳:۳  
 ۲۰۴:۳، ۲۰۹:۳، ۲۰۹:۳، ۲۱۰:۳، ۲۴۸:۳، ۲۴۹:۳  
 بلوچ، میرعبدی ۱۴۷:۳

بانک مرکزی ایران ۲۵۴:۱، ۳۰۸:۱، ۶۶:۲، ۸۳:۲، ۹۸:۲  
 ۱۲۰:۲، ۳۴۳:۲، ۳۴۴:۲، ۴۲۰:۲، ۶۳:۳  
 بانک ملی ایران ۶۳:۳، ۶۲:۳  
 باهری، محمد ۱۸۶:۱، ۲۲۵:۲، ۴۱۱:۲، ۴۲۱:۲، ۱۵۷:۳  
 ۱۵۹:۳، ۱۶۶:۳، ۱۶۷:۳، ۱۸۶:۳، ۱۰۰:۴، ۲۸۷:۴  
 ۳۱:۵، ۱۵۴:۵، ۱۷۸:۵، ۲۱۲:۵، ۲۱۳:۵، ۲۱۶:۵  
 ۲۴۲:۵، ۲۸۸:۵، ۲۹۰:۵، ۲۹۷:۵، ۳۲۰:۵، ۳۴۱:۵  
 ۳۶۰:۵، ۴۴۰:۵، ۱۱۴:۶، ۱۹۷:۶، ۲۰۸:۶، ۲۱۳:۶  
 ۲۲۹:۶، ۲۴۵:۶، ۲۴۶:۶، ۲۴۸:۶، ۲۵۱:۶، ۲۵۳:۶  
 ۲۷۴:۶، ۳۳۱:۶، ۳۵۰:۶، ۵۱:۷، ۱۳۹:۷، ۲۰۹:۷  
 بایندر، غلامعلی ۱۴۰:۳  
 بایندر، لئونارد ۱۱۴:۶  
 بحر احمر ← دریای سرخ  
 بحرین  
 حقوق اقلیت ایرانی در بحرین ۱۲۹:۱، ۱۴۶:۱  
 ۲۴۳:۱، ۲۵:۲  
 دیپلماسی بحرین در خلیج فارس ۱۲۶:۲، ۱۲۸:۲  
 مخالفت در ایران با استقلال بحرین ۱۷:۲، ۱۸:۲  
 ۱۹:۲، ۲۱:۲، ۲۲:۲، ۲۳:۲، ۲۴:۲، ۲۶:۲، ۳۵:۲  
 ۴۱۷:۲  
 بختیار، تیمور ۲۲۳:۳، ۲۶۵:۴، ۵۰:۷، ۲۹۰:۷، ۳۳۴:۷  
 پناهندگی در عراق ۱۷۶:۱، ۲۱۷:۱، ۲۲۶:۱، ۱۵:۲  
 ۱۰۹:۲، ۱۲۳:۲، ۳۴۸:۷، ۳۴۹:۷  
 ترور بختیار ۴۴:۲، ۷۸:۲، ۸۴:۲، ۸۵:۲، ۸۶:۲، ۹۶:۲  
 ۱۱۵:۲  
 دریافت کمک مالی از داخل ایران ۲۶۲:۱  
 قصد ترور شاه و مقامات ایران ۲۷۱:۱، ۲۸۸:۲  
 ۵۱:۷، ۵۰:۷  
 بختیار، شاپور ۱۹۳:۳  
 بختیار، مجید ۲۳۵:۱  
 بدره‌ای، عبدالعلی ۳۱۶:۴، ۳۱۷:۴  
 برانت، ویلی ۳۰۶:۱، ۱۷۶:۲، ۲۰۴:۲، ۲۱۷:۲، ۲۱۹:۲  
 ۲۴۱:۲، ۲۶۲:۲، ۲۹۹:۲، ۴۰۹:۲  
 براون، جرج ۳۴۹:۱  
 براهنی، رضا ۲۶۰:۵، ۲۶۱:۵، ۸۱:۶، ۲۳۳:۶



پرویزی، رسول ۲۶۷:۳، ۲۶۷:۳، ۲۷۰:۳، ۱۹۶:۴، ۲۱۲:۴، ۲۱۵:۴،  
 ۲۱۷:۴، ۱۰۶:۵، ۳۲۴:۵، ۳۳۳:۵، ۳۹۷:۵، ۶۰:۶،  
 ۲۴۵:۶، ۳۳۲:۶، ۵۴۹:۶  
 بریان [نقطه مرزی ایران و افغانستان] ۲۵۷:۳  
 پزشک‌پور، محسن ۱۷:۲، ۱۷۱:۲  
 پسیان، محمدتقی ۳۷:۶  
 پلیس بین‌الملل ۲۱۵:۲  
 پمپیدو، ژرژ ۲۰۳:۱، ۲۰۳:۱، ۲۱۶:۱، ۲۶۷:۱، ۳۷۷:۱، ۳۷۷:۱  
 ۱۴۰:۲، ۲۱۷:۲، ۴۱۰:۲، ۳۳:۳، ۸۲:۳، ۹۳:۳، ۱۱۰:۳،  
 ۱۱۷:۳، ۱۲۴:۳، ۱۲۸:۳، ۱۳۷:۳، ۱۴۵:۳، ۱۶۷:۳،  
 ۱۶۹:۳، ۱۷۰:۳، ۱۷۱:۳، ۱۷۲:۳، ۱۷۳:۳، ۲۱۲:۳،  
 ۲۰:۴، ۵۵:۴، ۸۱:۴، ۲۸۲:۷  
 بوهر، آلن ۲۰۳:۱، ۹۳:۳  
 بویان، انوشیروان ۳۵۸:۷، ۴۱۷:۷  
 بهلبد، شهرآزاد ۶۸:۲، ۱۶۳:۳، ۱۹۴:۴، ۶۷:۵، ۲۴۴:۶  
 بهلبد، مهرداد ۱۶:۲، ۶۸:۲، ۱۷۱:۲، ۲۰۹:۲، ۲۱۳:۲،  
 ۳۰:۲، ۲۲:۳، ۲۷۳:۳، ۳۰:۵، ۲۷۶:۵  
 بهلوی علی ۲۲۷:۱، ۲۲۷:۱، ۲۲۹:۱، ۵۳:۵  
 بهلوی غلامرضا ۱۳۴:۱، ۲۷۲:۱، ۲۲:۲، ۹۱:۲، ۹۳:۲،  
 ۲۲۶:۲، ۳۰۹:۲، ۳۱۲:۲، ۳۴۵:۲، ۲۱:۴، ۷۷:۴، ۲۳۵:۴،  
 ۱۷۱:۶  
 بهلوی، اشرف ۸۳:۲، ۱۰۱:۲، ۱۰۶:۲، ۱۱۴:۲، ۱۴۹:۲،  
 ۱۹۴:۲، ۱۹۶:۲، ۲۰۳:۲، ۲۰۵:۲، ۲۰۹:۲، ۲۱۵:۲،  
 ۲۱۷:۲، ۲۳۷:۲، ۲۳۸:۲، ۲۶۷:۲، ۳۰۱:۲، ۳۳۸:۲،  
 ۳۴۱:۲، ۳۵۲:۲، ۳۳۳:۳، ۱۴۸:۳، ۱۴۹:۳، ۱۶۳:۳،  
 ۱۷۰:۳، ۱۷۱:۳، ۱۸۸:۳، ۶۷:۴، ۸۳:۴، ۱۱۷:۴، ۲۱۱:۴،  
 ۲۴۶:۵، ۴۴۱:۵، ۴۶۹:۵، ۳۳:۶، ۲۷۴:۶، ۲۷۵:۶،  
 ۳۰۶:۶، ۲۸۲:۶  
 بهزاد ۳۰۹:۲، ۱۹۶:۴، ۵۳:۵، ۷۶:۵، ۲۴۸:۵  
 بهمن ۴۹۴:۶  
 بهلوی، تاج‌الملوک (نیمتاج) (آیرملو) [ملکه بهلوی]  
 ۲۱۸:۱، ۱۳۲:۱، ۱۳۹:۱، ۱۵۷:۱، ۱۸۰:۱، ۲۱۵:۱،  
 ۲۲۱:۱، ۲۲۲:۱، ۲۳۳:۱، ۲۴۳:۱، ۲۴۷:۱، ۲۵۰:۱،  
 ۲۵۳:۱، ۲۵۴:۱، ۲۵۶:۱، ۲۷۹:۱، ۲۸۱:۱، ۳۰۰:۱،  
 ۳۰۳:۱، ۳۱۳:۱، ۳۳۹:۱، ۳۴۲:۱، ۳۴۳:۱، ۳۵۰:۱

پادگورنی، نیکلای ۳۰۴:۱، ۳۹۴:۱، ۱۱:۲، ۱۲:۲، ۱۳:۲،  
 ۱۴:۲، ۱۷:۲، ۱۸:۲، ۲۳:۲، ۱۱۱:۲، ۱۱۲:۲، ۱۲۲:۲،  
 ۲۳۸:۲، ۲۴۶:۲، ۲۷۰:۲، ۳۲۴:۲، ۳۶۷:۲، ۷۶:۳  
 ۱۳۶:۳، ۲۹۰:۳  
 پارسا، فرخ رو ۳۶۱:۷، ۴۱۷:۷  
 پارسونز، آنتونی ۳۰:۴، ۳۱:۴، ۳۲:۴، ۳۷:۴، ۴۷:۴، ۴۹:۴،  
 ۵۳:۴، ۹۳:۴، ۱۲۵:۴، ۱۳۴:۴، ۱۳۶:۴، ۱۵۷:۴، ۱۵۹:۴،  
 ۱۹۰:۴، ۱۹۱:۴، ۲۲۲:۴، ۲۲۸:۴، ۳۳۱:۴، ۲۲۳:۴،  
 ۱۰۵:۶، ۱۳۵:۶، ۲۲۱:۶، ۲۸۹:۶، ۲۹۷:۶  
 پاکروان، حسن ۱۲۹:۲، ۸۰:۵  
 پاکستان ۳۰۶:۱، ۲۲۳:۱  
 سفر شاه به پاکستان ۳۸۶:۱  
 دریافت تسلیحات از ایران ۶۶:۲، ۳۴۲:۲، ۲۰:۳،  
 ۱۴۶:۳  
 طرفداری از حق حاکمیت شیخ‌نشین‌های عرب در  
 خلیج فارس ۱۷۸:۲، ۲۸۱:۱  
 کمک‌های ایران به پاکستان ۲۸۴:۱، ۳۸۶:۱، ۲۸:۲،  
 ۲۰۳:۲، ۲۲۳:۲، ۶۶:۳، ۷۸:۳، ۱۷۸:۳، ۱۷۹:۳،  
 ۷۳:۴، ۷۴:۴، ۸۹:۴  
 پاکستان شرقی ← بنگلادش  
 ماکاپاگال، دیو سدادو ۴۱:۴  
 پالانچیان، لئون ۲۳۶:۱، ۱۷۵:۲  
 پائولا، پرنسس ۲۱۲:۱، ۲۱۳:۱، ۲۱۴:۱  
 پترولیوم اینتلیجنس [نشریه] ۳۱۶:۲، ۳۴۸:۲  
 پراودا ۱۱۷:۴  
 پراودا ۹۶:۲، ۳۴۳:۲  
 پرایس، هرولد ۴۱۳:۲  
 پرتقال ۲۷۳:۱، ۲۲۲:۲  
 پرتو، منوچهر ۲۷۸:۲، ۳۲۴:۲، ۴۱۸:۲  
 پرتوی، سیروس ۴۸۳:۵، ۴۸۴:۵، ۱۱۳:۶، ۱۴۵:۶، ۳۴۳:۶  
 پرز، شیمون ۲۴۱:۶، ۲۴۷:۶  
 پرسپولیس ۱۹۹:۲  
 پرو ۵۴:۲  
 پرون، خوان دومینگو ۱۲۴:۳، ۱۲۸:۴، ۱۳۰:۴، ۱۳۲:۴،  
 ۲۵:۶

۱۶۳:۴ ۶۷:۴ ۱۸۶:۴ ۱۹۴:۴ ۳۰:۵ ۲۴۷:۵ ۲۵۳:۵ ۱۶۳:۳  
 ۲۲۴:۵ ۵۰۰:۵ ۷۴:۶ ۱۲۵:۶ ۲۹۱:۶  
 پهلوی، شهنواز: ۱۴۴:۱ ۱۴۵:۱ ۱۹۱:۱ ۲۰۹:۱ ۲۱۳:۱  
 ۲۱۵:۱ ۲۲۲:۱ ۲۲۶:۱ ۲۲۷:۱ ۲۲۹:۱ ۲۳۱:۱  
 ۲۳۲:۱ ۲۳۳:۱ ۲۳۴:۱ ۲۳۸:۱ ۲۶۴:۱ ۲۶۷:۱  
 ۲۷۰:۱ ۲۷۱:۱ ۲۷۲:۱ ۲۷۳:۱ ۲۷۸:۱ ۲۸۴:۱  
 ۲۹۳:۱ ۲۹۵:۱ ۲۹۷:۱ ۳۰۸:۱ ۳۰۹:۱ ۳۳۳:۱  
 ۳۶۰:۱ ۳۷۳:۱ ۳۶۶:۲ ۳۴۲:۲ ۳۴۳:۲ ۳۴۳:۲ ۳۰۱:۲ ۱۰۵:۲  
 ۱۲۲:۲ ۱۵۶:۲ ۲۱۳:۲ ۲۲۵:۲ ۲۶۷:۲ ۲۹۵:۲  
 ۳۲۱:۲ ۳۵۳:۲ ۴۰۵:۲ ۶۳۳:۲ ۹۹۳:۲ ۱۳۳:۳ ۱۳۷:۳  
 ۱۵۲:۳ ۱۶۳:۳ ۲۲۴:۳ ۲۵۲:۳ ۲۵۶:۳ ۲۸۶:۳  
 ۱۱۶:۴ ۱۱۷:۴ ۱۲۷:۴ ۱۸۱:۴ ۱۸۶:۴ ۲۴۶:۴  
 ۴۶:۵ ۵۷:۵ ۱۴۷:۵ ۲۲۴:۵ ۲۹۳:۵ ۴۲۶:۵ ۳۰۹:۶  
 ۴۰:۲ ۷۰:۷ ۱۳۶:۷  
 پهلوی، عبدالرضا: ۱۲۴:۱ ۳۶۸:۱ ۳۸۸:۱ ۱۳۶:۲ ۳۲۰:۲  
 ۳۲۱:۲ ۳۴۵:۲ ۳۶۸:۲ ۴۱۸:۲ ۴۲۳:۲ ۱۶۵:۴  
 ۲۶۷:۴ ۳۹:۵ ۲۰۷:۵ ۳۹:۵ ۲۰۷:۵ ۲۰۸:۵ ۲۱۰:۵ ۳۵۲:۵ ۷۶:۶  
 پهلوی، علیرضا [برادر شاه]: ۲۲۷:۱ ۱۷۲:۲ ۲۲۹:۱  
 پهلوی، علیرضا [فرزند شاه]: ۱۲۹:۱ ۱۷۵:۱ ۱۸۲:۱  
 ۲۲۹:۱ ۳۶۹:۱ ۶۹:۲ ۱۰۹:۲ ۴۰۶:۲ ۴۱۵:۲  
 ۱۷۲:۴  
 پهلوی، فرح  
 اختلاف نظر با شاه: ۲۴۹:۱ ۲۷۳:۱ ۹۸:۲ ۱۰۶:۲  
 ۱۲۹:۲ ۱۳۰:۲ ۱۳۹:۲ ۲۱۱:۲ ۲۱۳:۲ ۲۱۹:۲  
 ۲۲۱:۲ ۲۳۹:۲ ۲۴۴:۲ ۲۵۵:۲ ۳۰۴:۲ ۳۰۹:۲  
 ۳۱۳:۲ ۳۱۹:۲ ۳۲۱:۲ ۳۲۴:۲ ۳۲۵:۲ ۳۳۵:۲  
 ۳۴۵:۲ ۳۵۸:۲ ۳۶۶:۲ ۴۱۷:۲ ۴۲۳:۲  
 ۱۲۵:۳ ۲۲۷:۳ ۲۳۸:۴ ۲۱۱:۴ ۲۱۸:۴ ۲۲۵:۴  
 ۲۳۲:۴ ۲۶۸:۴ ۲۶۹:۴ ۴۹:۵ ۵۰:۵ ۳۷۶:۵  
 ۸۴:۶ ۱۱۰:۶ ۱۵۱:۶ ۲۰۳:۶ ۲۰۴:۶ ۲۵۸:۶  
 ۲۵۹:۶ ۲۷۶:۶ ۲۸۱:۶  
 اختلاف نظر با علم: ۲۶۸:۱ ۲۷۳:۱ ۳۴۸:۱ ۲۹:۲  
 ۵۰:۲ ۸۸:۲ ۹۸:۲ ۱۲۳:۲ ۱۲۷:۲ ۱۳۷:۲  
 ۱۲۸:۲ ۱۵۳:۲ ۲۰۶:۲ ۲۰۷:۲ ۲۱۴:۲ ۲۳۹:۲

۱۳۵۱:۱ ۳۶۳:۱ ۳۶۶:۱ ۳۸۴:۱ ۱۱:۲ ۱۶:۲ ۱۹:۲  
 ۲۱:۲ ۳۱:۲ ۷۸:۲ ۸۲:۲ ۸۷:۲ ۱۰۴:۲ ۱۰۵:۲  
 ۱۲۲:۲ ۱۳۳:۲ ۱۳۶:۲ ۱۴۰:۲ ۱۴۹:۲ ۱۵۷:۲  
 ۱۶۵:۲ ۱۶۸:۲ ۱۷۹:۲ ۱۹۶:۲ ۱۹۸:۲ ۱۹۹:۲  
 ۲۰۲:۲ ۲۱۱:۲ ۲۱۳:۲ ۲۷۷:۲ ۲۸۱:۲ ۲۸۴:۲  
 ۲۸۵:۲ ۲۹۵:۲ ۲۹۶:۲ ۳۰۰:۲ ۳۰۴:۲ ۳۱۹:۲  
 ۳۵۰:۲ ۳۶۴:۲ ۳۶۶:۲ ۳۹۷:۲ ۴۰۳:۲ ۴۰۴:۲  
 ۴۰۶:۲ ۴۹۵:۳ ۱۱۰:۳ ۱۱۸:۳ ۱۲۰:۳ ۱۵۶:۳  
 ۲۱۹:۳ ۵۳:۴ ۷۷:۴ ۸۷:۴ ۱۰۶:۴ ۱۳۳:۴ ۱۵۹:۴  
 ۲۰۱:۴ ۱۴۲:۵  
 پهلوی، حمیدرضا: ۳۰۹:۲ ۵۳:۵ ۲۴۸:۵  
 پهلوی، رضا [ولیعهد]  
 تربیت ولیعهد: ۳۴۸:۱ ۳۷۱:۱ ۲۹:۲ ۹۴:۲ ۲۱:۲  
 ۱۳۸:۲ ۲۴۸:۲ ۲۹۹:۲ ۳۰۴:۲ ۳۴۶:۲ ۴۱۳:۲  
 ۴۸:۴ ۴۹:۴ ۵۰:۴ ۲۱۸:۴ ۲۲۹:۴ ۳۰:۴  
 ۳۲۱:۴ ۳۲۲:۴ ۴۱:۵ ۴۲:۵ ۱۵۰:۵ ۱۹۵:۵  
 ۲۴۱:۵ ۲۵۴:۵ ۲۶۵:۵ ۳۵۶:۵ ۴۶۶:۵ ۵۶۶:۵ ۶۷:۶  
 ۱۸۰:۶ ۱۸۱:۶ ۱۸۲:۶ ۱۸۷:۶ ۱۹۰:۶ ۲۰۷:۶  
 ۲۰۸:۶ ۲۱۰:۶ ۲۱۹:۶ ۳۵۳:۶ ۳۷۸:۶ ۳۷۹:۶  
 ۳۸۴:۶ ۴۸۶:۶  
 مساله جانشینی: ۱۶۷:۱ ۲۶۲:۱ ۳۳۷:۱ ۳۶۶:۱  
 ۳۹:۲ ۴۲:۲ ۴۳:۲ ۸۷:۲ ۹۸:۲ ۱۱۸:۲ ۱۲۷:۲  
 ۱۳۰:۲ ۱۵۹:۲ ۳۴۶:۲ ۳۵۸:۲ ۲۱۲:۳ ۱۰۶:۷  
 ۳۷۸:۷  
 پهلوی، رضا شاه: ۱۷۹:۱ ۱۸۰:۱ ۱۸۱:۱ ۱۹۵:۱ ۲۹۹:۱  
 ۳۵۲:۱ ۳۵۷:۱ ۳۵۸:۱ ۳۷۲:۱ ۳۷۳:۱ ۱۱۰:۲  
 ۱۱۸:۲ ۱۲۰:۲ ۱۲۴:۲ ۱۳۸:۲ ۱۴۰:۲ ۱۷۴:۲  
 ۱۷۵:۲ ۲۳۴:۲ ۲۷۴:۲ ۳۰۲:۲ ۳۲۳:۲ ۳۴۴:۲  
 ۳۴۶:۲ ۳۶۲:۲ ۳۸۹:۲ ۴۰۲:۲ ۱۶۳:۳ ۵۷:۳ ۶۲:۳  
 ۹۹:۳ ۱۲۳:۳ ۴۴:۴ ۶۷:۴ ۷۹:۴ ۱۷۲:۴ ۲۲۳:۴  
 ۲۹۸:۴ ۳۱۷:۴ ۳۹۷:۴  
 پهلوی، شمس: ۱۲۸:۱ ۲۶۸:۱ ۲۷۰:۱ ۲۷۸:۱ ۱۶:۲  
 ۶۸:۲ ۱۷۱:۲ ۲۱۳:۲ ۲۷۲:۲ ۲۸۲:۲ ۳۰۱:۲  
 ۳۵۰:۲ ۴۴۳:۳ ۶۳۳:۳ ۷۹۳:۳ ۹۷۳:۳ ۹۹۳:۳ ۱۶۱:۳



- دشمنی با کردها ۲۹۶:۴
- عضو پیمان سترو ۲۰۳:۱، ۲۰۰:۱
- عضو سازمان همکاری عمران منطقه‌ای ۲۱۶:۱
- میانجیگیری در روابط مصر و ایران ۸۹:۲
- وساطت برای استرداد بختیار لؤلؤ لبنان ۱۳۸:۱
- ترودو، پی‌یر - الیوت ۱۸۷:۲، ۱۵۵:۲
- ترومن، هری ۱۱۹:۷، ۳۶۹:۲، ۳۶۸:۲
- تریولین، همفری ۹۵:۲
- تسلیمی، منوچهر ۳۵۸:۷، ۱۱۷:۶
- تفضلی، جهانگیر ۸۲:۴، ۱۷۲:۲، ۲۴:۲، ۲۲:۲
- تقی‌زاده، حسن ۳۱۹:۶، ۳۶۴:۲، ۳۶۲:۱، ۳۶۱:۱، ۳۵۷:۱
- ۱۳۲:۷ ۶۳:۷
- التکرینی، حردان ۴۱۶:۷، ۱۰۷:۳، ۲۶۴:۱، ۱۸۳:۱، ۱۷۶:۱
- تعلق
- آزادی بیان در ایران ۸۰:۳
- آمریکا نوکر و تابع ایران ۳۴:۲، ۳۰۶:۱، ۲۹۶:۱
- ۳۵:۲
- ایران قدرت جهانی ۳۶۸:۲، ۳۵۴:۲
- برپایی تظاهرات ساختگی در حمایت از شاه ۱۲۷:۳
- ۱۵۴:۵، ۱۲۹:۳، ۱۲۸:۳
- تملق‌گویی مقامات دولت و مجلس و دربار از شاه
- ۱۹۵:۱، ۲۱۱:۱، ۲۱۷:۱، ۲۶۰:۱، ۲۸۷:۱، ۲۹۵:۱
- ۳۰۲:۱، ۳۱۳:۱، ۳۲۲:۱، ۱۹۲:۲، ۴۴:۲، ۱۴۵:۲
- ۱۲۷:۳، ۱۲۴:۳، ۱۲۲:۳، ۳۵۱:۲، ۲۷۶:۲، ۲۱۱:۲
- ۲۵۱:۶، ۴۹۵:۵، ۱۶۳:۴، ۲۷:۴، ۲۱:۴
- تملق‌گویی یک سنت ملی ۴۵:۲، ۱۹:۲
- تملق‌گویی از شاه توسط شخصیت‌های بیگانه
- ۳۵:۲، ۳۳:۲، ۲۴:۲، ۱۳:۲، ۳۸۴:۱، ۲۸۸:۱، ۲۷۵:۱
- ۷۹:۳، ۳۵:۳، ۲۷۴:۲، ۲۶۵:۲، ۲۴۹:۲، ۱۶۲:۲
- ۸۷:۳، ۸۸:۳، ۱۴۳:۳، ۱۶۹:۳، ۱۷۰:۳، ۱۷۹:۳
- ۳۲:۴، ۳۲:۴، ۹۳:۴، ۱۱۱:۴، ۳۲۲:۴، ۲۴۸:۴، ۲۱:۶، ۲۳:۶
- ۲۷۱:۸، ۱۷۲:۷، ۱۱۵:۷، ۶۶:۷، ۲۴۷:۶
- میل شاه به شنیدن تملق ۳۴:۴، ۵۲:۴، ۳۹۹:۵
- نیاز سران غرب به دوستی و دیدار با شاه ۱۸۶:۱
- ۲۴۶:۲
- ۹۵:۴، ۱۳۳:۳، ۱۲۹:۳، ۵۵:۳، ۴۱۷:۲، ۴۰۷:۲
- ۲۲۲:۴، ۲۱۱:۴
- فرح پهلوی تعدیل‌کننده افراط ۲۱۳:۲، ۱۰۶:۲
- ۲۷۶:۶، ۲۵۹:۶، ۲۵۸:۶، ۳۶۴:۲، ۳۵۸:۲، ۲۴۰:۲
- ۲۸۱:۶
- فرح پهلوی نائب‌السلطنه ۳۳۵:۲، ۱۳۰:۲، ۹۸:۲، ۱۶۷:۱
- نفوذ هویدا بر فرح پهلوی ۱۴۳:۳، ۱۰۰:۳، ۲۳:۳
- پهلوی، فرحناز ۲۱۳:۱، ۱۶۰:۱، ۱۳۷:۱، ۱۳۶:۱، ۱۲۸:۱
- ۲۶۲:۱، ۲۹۹:۱، ۲۹۹:۲، ۳۶۹:۲، ۳۶۹:۲، ۱۰۹:۲، ۱۲۱:۲
- ۱۲۳:۳، ۳۳۷:۲، ۳۶۴:۲، ۴۰۶:۲، ۴۰۷:۲، ۹۴:۳، ۹۷:۳
- ۱۷۲:۴، ۲۲۳:۳
- پهلوی، لایلا ۳۴۸:۵، ۱۷۲:۴، ۱۹:۲
- پهلوی، مهدم‌السلطنه (صدیقه) [خواهر ناتنی شاه] ۲۲۷:۲
- پیراسته، سید مهدی ۴۰۵:۲
- پیرسی، جرج ۱۸۶:۲
- پیرنیا (حمزرای)، لیوسا ۲۲۳:۳
- پیرنیا، باقر ۴۰۶:۷، ۲۶۹:۷، ۲۳۵:۲، ۳۲۹:۱، ۳۱۶:۱، ۱۲۹:۱
- پیشه‌وری، سیدجعفر ۳۳۴:۶، ۳۳۳:۶، ۱۳۳:۲
- پینه، آنتوان ۲۹۸:۱
- ناجر، مهدی ۴۱۸:۲، ۳۲۲:۲
- تاجیکستان ۱۲۳:۲
- ناجر، مارگارت ۲۸۵:۵
- تالیران، شارل موریس دو ۱۶۵:۳
- ناناکا، تاکویی ۳۰۳:۲
- نانگه، کنزو ۴۱۴:۲
- نایم [مجله] ۳۲۳:۴، ۳۱۳:۴، ۲۴۲:۴، ۲۳۰:۴، ۲۲۹:۴
- نختی، غلامرضا ۲۸۶:۲
- ترکمنستان ۱۳:۲
- ترکیه
- بی‌اعتمادی ایران به ترکیه ۲۲:۲، ۳۴۰:۱، ۳۲۴:۱
- ۱۵۰:۴، ۲۹۶:۲، ۲۹۵:۲
- بی‌ثباتی داخلی ترکیه ۴۴:۲، ۳۲۴:۱، ۲۰۳:۱، ۱۹۹:۱
- ۱۵۲:۵، ۳۳۴:۳، ۲۰۹:۲، ۱۴۴:۲، ۱۴۲:۲، ۱۲۶:۲
- ۲۴۵:۵، ۱۵۵:۵

جبهه آزادی خلق ظفار و خلیج عربی ۳۱۶:۲، ۲۲۸:۳

۲۹۸:۵

جبهه ملی ایران ۱۷۱:۲، ۳۱۹:۴، ۶۸:۶

الجزایر ۱:۲۹۸، ۱:۳۱۶، ۱:۳۳۳، ۱:۳۴۱، ۲:۱۵۰، ۲:۱۵۱، ۲:۱۵۵

۲:۱۵۲، ۲:۱۵۳، ۲:۱۵۵، ۲:۱۷۰، ۳:۶۹، ۳:۱۵۵

۳:۲۳۸، ۴:۵۶، ۴:۲۸۵، ۴:۳۲۰، ۴:۳۲۱، ۵:۴۰۸

۴۱۸:۵

جزیره‌های خلیج فارس [تنب بزرگ و کوچک و

ابوموسی].

تهدید ایران به توسل به زور برای گرفتن جزیره‌های

خلیج فارس ۱:۱۳۰، ۱:۲۵۷، ۱:۳۱۰، ۲:۳۲۶، ۲:۲۶

۲:۲۶، ۲:۲۶، ۲:۲۶، ۲:۲۶، ۲:۲۶، ۲:۲۶، ۲:۲۶، ۲:۲۶

۲:۲۶، ۲:۲۶، ۲:۲۶، ۲:۲۶، ۲:۲۶، ۲:۲۶، ۲:۲۶، ۲:۲۶

۲:۲۶، ۲:۲۶، ۲:۲۶، ۲:۲۶، ۲:۲۶، ۲:۲۶، ۲:۲۶، ۲:۲۶

۲:۲۶، ۲:۲۶، ۲:۲۶، ۲:۲۶، ۲:۲۶، ۲:۲۶، ۲:۲۶، ۲:۲۶

جزیره‌ها ۱:۱۸۴، ۱:۲۵۷، ۱:۲۵۸، ۱:۳۱۰، ۱:۳۲۵

۲:۳۲، ۲:۳۲، ۲:۳۲، ۲:۳۲، ۲:۳۲، ۲:۳۲، ۲:۳۲، ۲:۳۲

مخالفت با سیاست انگلستان درباره جزیره‌ها ۱:۱۵۶

۱:۱۸۳، ۱:۲۰۵، ۱:۲۵۶، ۲:۳۲، ۲:۳۲، ۲:۳۲

مداخلات سایر کشورهای عربی ← شیخ‌نشین‌های

خلیج فارس

مذاکره با انگلستان درباره جزیره‌ها ۱:۱۳۰، ۱:۱۴۳

۱:۱۴۶، ۱:۱۵۷، ۱:۱۵۸، ۱:۱۸۳، ۱:۲۰۵، ۱:۲۵۶

۱:۲۸۷، ۱:۳۰۹، ۱:۳۴۳، ۲:۳۲، ۲:۳۲، ۲:۳۲، ۲:۳۲

۲:۹۴، ۲:۱۲۶، ۲:۱۳۴، ۲:۱۳۵، ۲:۱۳۷، ۲:۱۴۴

۲:۱۵۰، ۲:۱۶۳، ۲:۲۶۱، ۲:۲۹۲

مذاکره با شیوخ رأس الخیمه و شارجه درباره

جزیره‌ها ۱:۱۳۰، ۱:۱۵۷، ۱:۱۵۸، ۱:۲۰۵، ۱:۳۰۹

۱:۳۲۲، ۱:۳۲۵، ۱:۳۳۲، ۱:۳۳۳، ۲:۲، ۲:۲، ۲:۵۶

۲:۸۱، ۲:۹۵، ۲:۱۲۶، ۲:۱۴۴، ۲:۱۵۰، ۲:۲۶۱

نفت ابوموسی ۲:۳۵۸، ۲:۳۶۳

جشن هنر شیراز ۱:۲۵۵، ۱:۲۵۶، ۲:۸۷، ۲:۹۳، ۲:۲۸۸

۳:۱۴۵، ۳:۱۵۷، ۳:۱۹۷، ۳:۲۱۲

جشنواره بین‌المللی فیلم تهران ۲:۲۰۷، ۲:۲۰۹، ۲:۲۱۹

۲:۲۱۱

همپرازای شاه و دوگل ۱:۱۶۴، ۲:۲۶۵، ۲:۲۶۶

۲:۳۳۷، ۳:۱۶۹

تنب کوچک و بزرگ، جزایر ← جزایر خلیج فارس

تورپ، جرمی ۲۰۳:۴

توطئه

اتهام توطئه خارجیا علیه شاه و ایران، ۴:۳۱۹

۵:۲۵، ۶:۰۷، ۱:۲۸۳، ۱:۱۴۴، ۱:۱۴۶، ۵:۲۵۶

۱:۱۴۵، ۱:۲۳۶، ۱:۲۴۳، ۷:۲۹۶، ۶:۳۶۶، ۶:۳۸۰

۲:۱۱۹، ۱:۳۳۹، ۱:۳۴۲، ۱:۳۷۳، ۱:۳۷۴، ۲:۱۷۷

۲:۱۸۱، ۲:۲۰۰، ۲:۴۰۲، ۲:۲۵۵، ۲:۱۲۳، ۱:۳۶۳

۲:۱۲۸، ۲:۱۵۲، ۲:۱۵۹، ۲:۲۶۴، ۲:۳۳۵، ۱:۱۴۳

۲:۲۰۶، ۲:۲۳۷، ۳:۷۹، ۳:۱۶۸، ۳:۱۷۳، ۲:۲۵

۲:۲۷

تحریک دانشجویان توسط توده‌ای‌های چینی ۲:۱۳۶

مطالب رسانه‌ای علیه شاه کار قدرت‌های غربی و

شرقی ۲:۱۹۷، ۲:۱۹۸، ۲:۲۴۲، ۲:۲۸۳، ۲:۳۱۹

۲:۳۲۱، ۳:۱۹۵

توللی، فریدون ۳:۴۸، ۳:۵۲، ۵:۲۱۷

تولیت، ابوالفضل ۱:۳۳۶، ۱:۳۸۸

تونس ۱:۱۶۳، ۱:۱۶۸، ۱:۱۷۲، ۱:۱۷۶، ۲:۸۸، ۲:۱۰۶

۳:۲۵

تویچل، همیلتون ۲:۹۷، ۲:۱۸۱

تهرانی، سید جلال ۱:۳۶۱

تینو، جوسیپ بروژ ۳:۲۷۴، ۶:۳۳۷

تیمورتاش، ایران ۴:۲۹

تیمورتاش، عبدالحسین ۱:۲۷۲، ۱:۳۷۳، ۴:۴۹

ثابت، حبیب ۶:۳۶

جاجرود ۲:۳۶

جارالله، احمد ۳:۹۵

جانسون، لیندون ۱:۱۵۹، ۱:۱۶۴، ۱:۱۶۵، ۱:۲۱۹، ۱:۳۶۵

۱:۳۹۱، ۲:۹۲، ۲:۳۹۰، ۳:۲۴۳، ۵:۵۰، ۵:۴۰۰، ۵:۴۰۶

۲:۲۹، ۲:۴۵، ۲:۶۶، ۲:۱۱۵، ۲:۱۱۶، ۲:۱۱۷

- چارلز، پرنس ۱۵۷:۲
- چاغلایانگیل، احسان صبری ۱۵۴:۲، ۳۵۵:۵، ۳۵۶:۵
- چانکای شک ۲۲۱:۱، ۳۰۳:۲
- چانوشکو، نیکلای ۱۷۹:۲، ۲۵۴:۱، ۲۵۲:۱، ۲۵۲:۱
- ۲۶۳:۲، ۳۵۵:۲، ۳۷۰:۲، ۳۷۱:۲، ۴۲۱:۲، ۳۵۸:۵
- ۳۶۶:۵، ۳۶۵:۵، ۳۵۹:۵
- چرچیل، وینستون ۱۷۸:۱، ۱۸۰:۱، ۲۱۵:۱، ۲۱۸:۱، ۱۲:۲، ۱۳۳:۲، ۱۸۵:۲، ۳۳۷:۲، ۱۶۸:۴، ۲۰۳:۴
- چریک‌ها (خوابکارها/تورریست‌ها) [فداییان خلق / مجامدین خلق] ۸۶:۲، ۱۰۹:۲، ۱۳۴:۲، ۱۳۵:۲، ۱۵۲:۲، ۲۰۸:۲، ۲۰۷:۲، ۲۰۶:۲، ۱۹۴:۲، ۱۸۰:۲، ۱۵۲:۲، ۲۰۹:۲، ۲۲۲:۲، ۲۲۵:۲، ۲۳۴:۲، ۲۴۱:۲، ۲۴۲:۲، ۲۶۸:۲، ۲۶۳:۲، ۲۵۹:۲، ۲۵۷:۲، ۲۵۳:۲، ۲۴۷:۲، ۲۶۹:۲، ۲۸۲:۲، ۲۸۳:۲، ۲۸۶:۲، ۲۸۷:۲، ۲۸۸:۲، ۳۰۸:۲، ۳۴۴:۲، ۳۴۸:۲، ۱۷:۳، ۴۶:۳، ۴۶:۳، ۷۱:۳، ۷۷:۳، ۱۳۱:۳، ۱۳۲:۳، ۱۳۵:۳، ۱۳۶:۳، ۱۴۴:۳، ۱۶۰:۳، ۱۶۲:۳، ۱۶۴:۳، ۱۷۰:۳، ۱۷۲:۳، ۱۷۴:۳، ۱۷۵:۳، ۱۸۴:۳، ۴۷:۴، ۵۲:۵، ۶۹:۵، ۷۷:۵، ۸۸:۵، ۱۴۷:۵، ۱۵۳:۵، ۲۶۸:۵، ۳۸۵:۵، ۴۰۹:۵، ۴۲۵:۵، ۳۳۷:۵، ۴۲۲:۵، ۴۳۶:۵، ۱۱۳:۶، ۱۱۵:۶، ۱۲۲:۶، ۱۲۳:۶، ۱۳۰:۶، ۱۳۳:۶، ۱۳۵:۶، ۱۷۶:۶، ۲۱۲:۶
- چریک‌های فلسطینی ← سازمان الفتح
- چکسلواکی ۲۴۶:۱، ۲۶۱:۱، ۲۹۷:۱، ۲۹۹:۱، ۳۸۱:۱، ۲۳:۲، ۹۶:۲، ۶۸:۳، ۸۳:۳، ۱۷۵:۳، ۲۳۳:۴، ۲۶۷:۴، ۳۳۷:۸، ۳۳۸:۷، ۳۵۹:۷، ۳۶۰:۷
- چون لای ۱۶۷:۳، ۱۶۸:۳، ۳۸:۴، ۳۹:۴، ۳۷:۵
- چیان کای شک ۲۸۱:۳
- چین
- روابط با ایران ۳۷:۲، ۱۳۷:۲، ۱۹۵:۲، ۲۱۹:۲، ۲۴۳:۲، ۲۵۵:۲، ۲۷۰:۲، ۲۷۱:۲، ۲۸۷:۲، ۲۹۴:۲، ۲۹۶:۲، ۳۰۳:۲، ۳۰۴:۲، ۳۰۵:۲، ۳۴۰:۲، ۳۴۰:۳، ۳۸:۳، ۸۷:۳، ۹۳:۳، ۱۲۳:۳، ۱۶۷:۳، ۱۶۸:۳، ۱۹۲:۳، ۲۸۱:۳، ۳۵:۴، ۳۸:۴، ۳۹:۴، ۴۰:۴، ۲۶۱:۴، ۲۶۲:۴، ۲۹۷:۴، ۳۱:۵، ۲۴:۵
- جشنواره بین‌المللی فیلم کودک و نوجوان تهران ۲۸۸:۱
- ۳۳۵:۲
- جشن‌های پنجاهمین سالگرد سلطنت دودمان پهلوی ۲۲۳:۴، ۲۲۴:۴، ۳۰۱:۴، ۳۴۴:۴، ۳۳۷:۴، ۶۸:۵، ۸۸:۵، ۱۳۰:۵، ۱۸۹:۵، ۳۱۷:۵، ۵۷:۶، ۶۱:۶، ۸۷:۶، ۲۰۴:۶، ۲۲۰:۶، ۲۴۲:۶، ۲۶۰:۶، ۲۸۳:۶، ۵۲۵:۶
- جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ۳۲۹:۱، ۲۲:۲، ۲۳:۲، ۲۴:۲، ۵۶:۲، ۶۹:۲، ۸۸:۲، ۹۰:۲، ۱۰۲:۲، ۱۳۴:۲، ۱۳۷:۲، ۱۴۶:۲، ۱۵۳:۲، ۱۵۷:۲، ۱۶۳:۲، ۱۸۱:۲، ۲۰۶:۲، ۲۱۷:۲، ۲۳۸:۲، ۲۴۶:۲، ۲۵۸:۲، ۲۶۸:۲، ۲۷۰:۲، ۳۰۱:۲، ۳۱۳:۲، ۴۱۰:۲، ۴۱۵:۲، ۴۱۷:۲، ۴۲۱:۳، ۴۲۳:۳، ۴۲۹:۳، ۱۳۷:۳، ۱۸۷:۳، ۲۱۶:۳، ۲۳۰:۴، ۲۳۵:۴، ۳۸۶:۵
- جم، فریدون ۱۸۶:۱، ۱۸۷:۱، ۳۵۴:۱، ۱۲۴:۲، ۳۴۱:۲
- جم، محمود ۲۳۵:۱، ۳۲۰:۶
- جمعیت اندیشمندان ۹۹:۴
- جمعیت خیریه فرح پهلوی ۴۲:۲
- جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران ۲۰۱:۲، ۲۰۹:۲، ۲۲۷:۲، ۲۲۷:۲، ۲۳۷:۲، ۳۵۰:۲، ۴۱۴:۲، ۳۸:۳، ۴۳:۷، ۳۵۵:۴
- جمهوری متحد عربی ← مصر
- جنبش ملی رستاخیز ← احزاب
- جنیلاط، کمال ۲۹۶:۶، ۱۱۱:۶
- جهانبانی، امان‌الله ۱۹۱:۱، ۲۲۹:۱، ۲۱۳:۲، ۷۶:۷
- جهانبانی، خسرو ۱۹۱:۱، ۲۰۹:۱، ۲۱۵:۱، ۲۲۶:۱، ۲۲۷:۱، ۲۲۹:۱، ۲۳۰:۱، ۲۳۲:۱، ۲۴۸:۱، ۲۶۴:۱، ۲۹۷:۱، ۸۴:۲، ۱۲۲:۲، ۱۵۶:۲، ۲۱۳:۲، ۲۶۷:۲، ۲۹۵:۲، ۳۲۱:۲، ۴۰۴:۲، ۱۳۳:۳، ۱۵۲:۳، ۱۶۳:۳، ۲۲۴:۳، ۱۳۷:۴، ۷۷:۵
- جهانبانی، فوزیه ۱۵۲:۳
- جهانبانی، کیخسرو ۱۵۲:۳
- جهانشاهی، عبدالعلی ۳۴۳:۲، ۴۲۰:۲
- جیمسون، جان کنت ۳۹۴:۲، ۴۲۴:۲، ۷۴:۳

خروشچف، نیکیتا سرگیویچ ۱، ۳۰۴:۱، ۱۶۸:۲، ۱۲۳:۴.

۴۹۰:۶

خرید تسلیحات و تکنولوژی نظامی

از آمریکا ۱، ۱۸۷:۱، ۱۹۴:۱، ۲۳۴:۱، ۲۵۵:۱، ۲۶۰:۱.

۲۸۱:۱، ۲۹۶:۱، ۳۶۸:۱، ۳۸۰:۱، ۳۸۵:۱، ۳۸۹:۱.

۳۹۲:۱، ۴۲:۲، ۵۴:۲، ۸۰:۲، ۸۱:۲، ۱۷:۲، ۱۳:۲، ۳۰:۲، ۴۸:۲.

۵۲:۲، ۹۲:۲، ۹۱:۲، ۸۳:۲، ۸۱:۲، ۸۰:۲، ۵۴:۲، ۵۲:۲.

۹۳:۲، ۹۷:۲، ۹۹:۲، ۱۰۰:۲، ۱۱۴:۲، ۱۱۵:۲.

۱۱۷:۲، ۱۱۸:۲، ۱۲۴:۲، ۱۲۶:۲، ۱۴۶:۲، ۱۴۹:۲.

۱۷۵:۲، ۲۲۷:۲، ۲۶۹:۲، ۲۷۴:۲، ۲۷۵:۲، ۲۷۱:۲.

۲۸۱:۲، ۲۸۲:۲، ۲۹۸:۲، ۲۹۹:۲، ۳۰۰:۲، ۳۰۷:۲.

۳۱۹:۲، ۳۲۰:۲، ۳۲۲:۲، ۳۲۷:۲، ۳۲۸:۲، ۳۳۵:۲.

۳۳۳:۲، ۳۴۶:۲، ۳۵۴:۲، ۳۵۵:۲، ۳۵۶:۲، ۳۵۷:۲.

۳۵۹:۲، ۳۶۹:۲، ۱۸:۳، ۱۹:۳، ۲۱:۳، ۳۹:۳، ۷۵:۳.

۱۷۴:۳، ۱۷۵:۳، ۱۹۲:۳، ۲۱۳:۳، ۲۶۶:۳، ۲۷۵:۳.

۲۷:۴، ۶۱:۴، ۱۱۱:۴، ۱۱۶:۴، ۲۰۹:۴، ۲۴۹:۴.

۳۵۱:۴، ۸۱:۵، ۸۲:۵، ۱۴۳:۵، ۳۲۸:۵.

۳۴۱:۵، ۳۴۴:۵، ۳۴۶:۵، ۴۷۲:۵، ۴۹۸:۵، ۱۸۶:۶.

۱۹۸:۶، ۲۲۲:۶، ۲۳۴:۶، ۲۴۰:۶، ۲۴۷:۶، ۲۵۵:۶.

۳۴۰:۶، ۳۴۱:۶، ۳۴۷:۶، ۴۴۵:۶، ۴۷۹:۶، ۵۰۳:۶.

۵۱۴:۶

از آلمان ۱، ۱۲۳:۵، ۱۲۹:۵، ۱۳۰:۵، ۴۹:۶.

۵۰۳:۶، ۵۱۸:۶، ۴۵:۷، ۱۶۴:۷، ۳۷۱:۷، ۳۷۹:۷.

از اسرائیل ۲، ۶۶:۲، ۶۷:۲، ۱۲۵:۲، ۱۷۲:۲، ۱۷۵:۲.

۸۳:۶

از انگلستان ۱، ۲۳۵:۱، ۲۴۵:۱، ۲۵۲:۱، ۲۸۶:۱، ۲۸۸:۱.

۲۸۹:۱، ۲۹۹:۱، ۳۰۹:۱، ۳۱۶:۱، ۳۲۳:۱، ۳۲۶:۱.

۳۳۲:۱، ۳۳۳:۱، ۳۵۱:۱، ۳۸۹:۱، ۴۱:۲، ۴۶:۲.

۴۸:۲، ۴۹:۲، ۵۴:۲، ۵۵:۲، ۵۶:۲، ۵۷:۲، ۸۵:۲.

۹۰:۲، ۱۱۹:۲، ۱۲۲:۲، ۱۲۶:۲، ۱۲۸:۲، ۱۲۳:۲.

۱۴۶:۲، ۱۳۷:۲، ۱۳۸:۲، ۱۴۰:۲، ۱۴۶:۲، ۱۴۹:۲.

۲۷۹:۲، ۲۸۱:۲، ۳۰۴:۲، ۳۰۵:۲، ۳۰۷:۲، ۳۲۱:۲.

۳۲۲:۲، ۳۲۳:۲، ۳۳۴:۲، ۳۵۲:۲، ۳۵۴:۲، ۴۱۶:۲.

۴۲۱:۲، ۱۵:۳، ۸۱:۳، ۱۰۵:۳، ۱۰۷:۳، ۳۱:۴، ۳۲:۴.

حبش، جورج ۲، ۱۵۶:۲، ۱۱۸:۶.

حبشه ۱، ۲۴۶:۲، ۳۲۹:۲، ۳۳۰:۲، ۱۹۵:۴، ۲۵۵:۴، ۲۵۶:۴.

۲۴۸:۵، ۲۶۲:۴

حجازی، عبدالعزیز ۴، ۸۱:۴، ۸۳:۴، ۸۸:۴.

حجازی، فخرالدین ۲، ۲۲۴:۲.

حجازی، منیژه ۴، ۱۴۴:۴.

حجت کاشانی، علی ۲، ۳۳۷:۲، ۱۴۷:۶.

حزب ایران نوین ← احزاب

حزب ایرانیان ← احزاب

حزب پان ایرانیست ← احزاب

حزب توده ایران ← احزاب

حزب مردم ← احزاب

حسین، امین الله ۶، ۷۰:۶.

الحسین، مونا ۲، ۲۷۴:۲.

حکمت، سردار فاخر ۳، ۲۲۸:۳.

حکمت، علی اصغر ۲، ۳۳:۲، ۱۷۴:۲، ۱۷۸:۶.

حکیم، آیت‌الله محسن ۱، ۲۱۷:۱، ۳۷۹:۱، ۱۷:۲، ۵۲:۲، ۵۴:۲.

۵۵:۲، ۵۷:۲، ۵۱:۶، ۳۶۹:۷.

حکیمی، ابراهیم حکیم الملک ۶، ۳۳۴:۶.

حلو، شارل ۱، ۲۷۸:۱.

حمادی، سعدون ۲، ۱۸۶:۲، ۱۶۶:۶.

حمد بن عیسی آل خلیفه ۱، ۱۸۳:۱، ۳۳:۳، ۳۴:۳، ۳۵:۳.

خاتمی، محمد ۱، ۱۷۹:۱، ۱۸۵:۱، ۱۶:۲، ۳۸:۲، ۱۷۵:۲.

۲۷۹:۲، ۲۸۳:۲، ۲۷:۳، ۱۴۸:۳، ۱۶۹:۳، ۲۷۲:۳.

۲۴۶:۴، ۲۰۹:۴، ۲۳۴:۵، ۲۳۵:۵، ۲۳۷:۵، ۲۳۸:۵.

۲۴۰:۵، ۲۴۱:۵، ۲۴۴:۵، ۲۵۱:۵، ۲۵۸:۵، ۳۱۳:۵.

۳۵۲:۵، ۳۷۷:۵، ۳۸۳:۵، ۲۴۱:۶، ۲۶۲:۶، ۳۳۵:۷.

خالد، پرنس ۳، ۱۳۸:۳، ۶۳:۵، ۶۶:۵، ۱۱۶:۶، ۱۲۴:۶.

خانعلی، ابوالحسن ۲، ۲۸۶:۲.

خانه فرهنگ روستایی ۱، ۲۸۴:۱، ۴۱:۲، ۳۵۰:۲، ۳۵۱:۲.

۴۱۴:۳، ۴۳:۴، ۴۱:۴، ۴۵۲:۵.

خرابکارها ← چریک‌ها [فداییان خلق / مجاهدین خلق]

خرم، رحیم علی ۳، ۱۹۱:۳.

۱۰۵:۳، ۹۲:۳، ۹۱:۳، ۸۹:۳، ۸۸:۳، ۳۱۸:۲، ۱۶۳:۲

۳۹۷:۵، ۱۴۲:۴، ۱۱۷:۳

ایران حافظ امنیت خلیج فارس ۱۳۰:۱، ۱۳۸:۱

۲۰۰:۱، ۲۳۰:۱، ۳۸۵:۱، ۱۹:۲، ۵۱:۲، ۶۲:۲، ۶۴:۲

۸۱:۲، ۱۲۶:۲، ۱۷۳:۲، ۲۶۰:۲، ۳۲۹:۲، ۳۵۷:۲

۷۹:۳، ۲۵۳:۴، ۱۲۱:۷

تهدید نظامی و سیاسی عراق در خلیج فارس

۱۲۹:۱، ۱۷۶:۱، ۱۷۸:۱، ۲۶۶:۱، ۲۰۰:۲، ۲۵۳:۴

حمایت پاکستان از حاکمیت شیخ‌نشین‌ها بر جزایر

خلیج فارس ۲۸۱:۱

حمایت مغرب از حاکمیت شیخ‌نشین‌ها بر خلیج

فارس ۱۷۳:۴

«خلیج عربی» به جای خلیج فارس ۱۳۰:۱، ۳۴۰:۱

۲۹۶:۲، ۱۷۳:۴، ۱۸۱:۴، ۱۸۵:۴

طرح استقرار صنایع انرژی ایران در ساحل خلیج

فارس ۶۵:۳

مداخله مصر در مسائل خلیج فارس ۸۹:۲، ۹۲:۲

۹۵:۲، ۲۸۰:۲، ۲۸۹:۲

مخالفت انگلستان با تأمین امنیت خلیج فارس از

سوی ایران ۱۶۲:۱

نفوذ اردن در خلیج فارس ۲۸۰:۲

الخطیب، خلیل ۲۲۹:۴، ۲۷۴:۴، ۳۷۸:۵

خمش، عامر پاشا بسیم ۲۷۴:۲

خمیتی، آیت‌الله روح الله ۱۷۷:۲، ۱۷۸:۲، ۳۸۶:۲، ۱۲۸:۵

۱۵۵۶

خواجه‌نوری، ابراهیم ۲۵۱:۵

خوان کارلوس، پرنس ۲۷۲:۱، ۲۷۳:۱، ۳۶۳:۳، ۳۲۲:۵

۳۲۴:۵، ۳۵۶:۵، ۳۵۸:۵

خوانساری، آیت‌الله سید احمد ۵۴:۲، ۱۲۸:۲، ۱۷۶:۲

۲۱۳:۲، ۲۲۱:۲، ۲۲۵:۲، ۲۳۶:۲، ۲۴۱:۲، ۱۷:۳، ۲۸:۳

۱۲۸:۳، ۱۴۵:۳، ۱۸۳:۳، ۱۸۵:۳، ۱۸۶:۳، ۱۹۲:۳

۲۱۹:۳، ۲۳۳:۴، ۱۸۱:۴، ۲۲۶:۴، ۲۲۷:۴، ۲۵۳:۴

۲۵۹:۴، ۲۶۱:۴، ۲۸۷:۴، ۳۰۴:۴، ۱۲۸:۵، ۱۷۸:۵

۴۲۵:۵، ۴۴۰:۵، ۱۵۵:۶، ۴۵۰:۶، ۵۱:۷

خوش‌بین، غلامحسین ۱۷۱:۱

۳۷:۴، ۴۹:۴، ۶۴:۵، ۱۲۵:۴، ۱۲۹:۴، ۲۱۷:۴

۲۲۳:۴، ۲۸۶:۴، ۳۵۳:۴، ۲۶۴:۵، ۲۸۲:۵

از بلژیک ۱۳۸:۳

از سوئیس ۲۵۴:۱

از شوروی ۱۴۲:۱، ۱۶۰:۱، ۱۶۵:۱، ۲۳۱:۱، ۲۸۰:۱

۳۸۹:۱، ۱۳۳:۲، ۱۶:۲، ۱۰۰:۲، ۱۳۳:۲، ۳۰۹:۴

۲۴۶:۷

از فرانسه ۶۷:۲، ۱۲۶:۲

اتهام فساد مالی در خریدهای نظامی و قراردادهای

بین المللی ۲۸۶:۲، ۲۹۰:۲، ۵۸:۳، ۷۰:۴، ۱۷۰:۵

۲۶۴:۵، ۲۸۲:۵، ۳۲۶:۵، ۳۴۶:۵، ۳۷۶:۵، ۳۹۱:۵

۲۶۷:۶، ۲۸۸:۶

مخالفت آمریکا با افزایش بودجه نظامی ایران ۱۷۳:۲

خزاعی تربتی، محمد رفیع خان ۲۲۹:۲

خزعل، شیخ ۱۲۰:۶

خزیمه علم، (حسام‌الدوله) ۲۰۵:۲

خزیمه علم، امیر پرویز ۳۳۶:۶، ۳۹۲:۶، ۲۸۶:۷

خزیمه علم، امیرحسین ۸۲:۲، ۳۱۳:۴، ۱۲۶:۵، ۱۶۲:۵

۱۹۶:۶، ۱۰۰:۷، ۱۰۹:۷

خزیمه علم، فاطمه ۱۴۳:۳، ۱۵۸:۴

خزیمه علم، مه‌ری ۱۹۶:۶

خسروانی، عطاءالله ۲۳۵:۱، ۲۳۶:۱، ۸۳:۷، ۹۱:۷، ۹۳:۷

۱۰۵:۷، ۱۰۶:۷، ۳۶۱:۷

خسروشاهی، محمد ۲۱۱:۱

خط لوله نفت عربستان به مدیترانه [تپ‌لاین] ۱۷۷:۲

خطیبی، حسین ۲۲۷:۲

خلعت‌بری، ارسلان ۲۸۹:۶

خلعت‌بری، عباسعلی ۲۵۷:۱، ۱۱۳:۲، ۳۵۶:۲، ۳۲۳:۳

۹۳:۳، ۱۱۸:۳، ۱۴۱:۳، ۱۵۷:۳، ۱۹۲:۳، ۲۷۲:۳

۲۷۴:۳، ۱۰۲:۴، ۱۴۰:۴، ۲۰۳:۴، ۲۳۳:۴، ۲۶۸:۶

۳۶۸:۶

خلیج فارس

ایران خواستار خروج قدرت‌های غربی از خلیج

فارس ۱۵۸:۱، ۱۶۱:۱، ۱۶۵:۱، ۲۰۱:۱، ۲۰۶:۱

۶۷:۲، ۷۰:۲، ۷۳:۲، ۱۰۴:۲، ۱۱۴:۲، ۱۵۰:۲

نارضایی و سرکوب دانشجویان و جوانان ۱:۲۸۴،  
 ۱:۳۸۸، ۲:۲۷، ۲:۵۴، ۱:۸۵، ۲:۱۲۰، ۲:۱۲۳،  
 ۲:۱۲۷، ۲:۱۳۵، ۲:۱۳۶، ۲:۱۳۹، ۲:۱۸۳، ۲:۱۹۳،  
 ۲:۲۰۸، ۲:۲۱۰، ۲:۲۵۵، ۲:۲۵۹، ۲:۲۷۸، ۲:۲۸۵،  
 ۲:۳۲۵، ۲:۳۴۷، ۲:۳۹۰، ۲:۳۹۲، ۳:۳۵، ۳:۳۶،  
 ۳:۳۷، ۳:۱۵۸، ۴:۲۵، ۴:۵۲، ۴:۱۱۶، ۴:۲۶۵،  
 ۴:۳۱۰، ۴:۳۲۵، ۴:۳۲۷، ۴:۴۷، ۴:۵۲،  
 ۵:۲۱۲، ۵:۲۱۳، ۵:۲۱۹، ۵:۲۴۴، ۶:۶۴، ۶:۸۰،  
 ۶:۸۳، ۶:۱۰۷، ۶:۱۱۳، ۶:۱۱۵، ۶:۱۱۹، ۶:۱۲۲،  
 ۶:۱۲۳، ۶:۱۲۸، ۶:۱۹۸، ۶:۲۱۳، ۶:۵۰، ۶:۴۰،  
 ۷:۴۱، ۷:۵۵، ۷:۶۱، ۷:۲۳۰، ۷:۲۳۱، ۷:۲۳۲،  
 ۷:۴۱۱، ۷:۴۱۲

تحریکات بختیار و حزب بعث عراق در دانشگاهها  
 ۲:۱۲۳، ۴:۲۵۴

وزارت دربار مسئول ارزیابی وضع دانشگاهها  
 ۱:۱۸۷، ۱:۲۲۰، ۱:۲۳۶، ۱:۲۳۷، ۱:۲۶۳، ۲:۳۱،  
 ۲:۲۵۴، ۲:۳۵۰، ۳:۳۶، ۳:۱۴۵، ۳:۱۵۷، ۴:۸۷،  
 ۴:۹۹، ۴:۱۳۶، ۴:۱۴۰، ۴:۱۸۴، ۵:۲۲۴،  
 ۵:۳۷۳، ۵:۳۷۴، ۵:۴۷۷، ۶:۵۱۷

دایان، موشه ۱:۳۴۴، ۱:۳۷۳، ۲:۱۱۵، ۶:۴۷۷، ۶:۵۱۷،  
 ۶:۵۲۵، ۶:۵۳۰

دایملر بنز ۴:۲۶۰

دبره، میشل ۲:۳۷۶

درخشش، محمد ۷:۳۹

دریانی، مهدی ۳:۲۲۷

دریای خزر ← دریای مازندران  
 دریای مازندران ۱:۱۶۹

دشتی، علی ۳:۱۶، ۵:۱۸۹، ۵:۴۰۸، ۵:۴۱۵، ۵:۴۷۷،  
 دفتر مطبوعاتی دربار ۲:۲۸۱، ۲:۴۱۴

دفتر ویژه بازرسی شاهنشاهی ۲:۵۸، ۲:۳۸۸

دکترین شاه در حمایت از کارگران ۲:۱۹۷

دمیرل، سلیمان ۳:۲۳۴، ۵:۱۹۱، ۶:۵۳

دویچک، الکساندر ۱:۱۷۵، ۱:۲۶۱، ۱:۲۹۶، ۱:۳۲۳،  
 ۶:۴۷۲، ۷:۳۵۵، ۷:۳۸۰

دوبی ← شیخ‌نشین‌های خلیج فارس  
 دوریل، زوی ۷:۶۷، ۷:۷۵

خوش‌کیش، یوسف ۳:۶۳، ۷:۳۶۸

الخولی، لطفی ۲:۱۵۷

خویی، آیت‌الله ابوالقاسم ۴:۲۳، ۴:۷۲، ۶:۴۳، ۶:۵۶، ۶:۱۵۵

خیامی، احمد ۲:۴۱۱

خیامی، محمود ۲:۲۳۶، ۲:۴۱۱، ۶:۴۱۳

خیریه فرح پهلوی ۴:۱۵۸

داگلاس هیوم، الکساندر فردریک ۲:۷۳، ۲:۷۷، ۲:۱۷۹،  
 ۲:۱۹۳، ۲:۱۹۸، ۲:۲۱۹، ۲:۲۴۶، ۲:۲۷۳، ۲:۲۹۰،  
 ۲:۳۰۷، ۲:۳۷۷، ۲:۳۷۸، ۲:۳۸۰، ۲:۳۸۱، ۲:۴۰۸،  
 ۲:۴۱۵، ۲:۴۲۳، ۳:۸۱، ۳:۸۴، ۳:۸۵، ۳:۸۸، ۳:۸۹،  
 ۳:۹۰، ۳:۹۱، ۳:۹۲، ۳:۱۰۵، ۳:۱۱۳، ۳:۱۷۸، ۳:۱۸۰،  
 ۳:۲۶۷، ۴:۳۱، ۴:۳۲۳

دانشگاه‌ها و دانشجویان  
 اداره بیمارستان‌های دوبی و فجیره زیر نظر دانشگاه  
 پهلوی شیراز ۱:۲۹۱

دانشکده پزشکی دانشگاه پهلوی شیراز در ریاض  
 ۷:۲۹۹، ۷:۱۲۳، ۷:۱۵۹، ۷:۱۹۸، ۷:۱۹۹، ۷:۲۰۱،  
 ۷:۲۰۶، ۷:۲۰۷

اخراج استادان ناراضی ۴:۲۵۴

انقلاب آموزشی در دانشگاه‌ها ۱:۲۳۶، ۱:۲۸۶، ۲:۳۶،  
 ۳:۱۵۷، ۳:۱۶۱، ۴:۹۹، ۴:۱۷۶، ۷:۲۲۰

دانشجویان ایرانی خارج از کشور ۱:۱۳۱، ۱:۱۳۲،  
 ۱:۲۴۹، ۲:۸۵، ۲:۲۱۴، ۲:۲۲۱، ۲:۲۲۲، ۲:۲۲۵،  
 ۴:۳۲۶، ۴:۳۲۷

ساخت پلاژهای دانشگاهی در ساحل دریای  
 مازندران ۱:۳۵۱

کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خارج از کشور  
 ۲:۱۴۲، ۲:۱۸۵

شیوع حجاب در دانشگاه‌ها و اجتماع ۳:۱۸۳،  
 ۳:۱۸۵، ۳:۱۸۶، ۳:۱۹۲، ۶:۶۴، ۶:۴۴۱، ۶:۴۵۰،  
 ۳:۱۸۳، ۳:۱۸۵، ۳:۱۸۶، ۳:۱۹۲

وضع دانشگاه‌ها ۲:۲۰۲، ۲:۳۴۷، ۵:۱۴۶،  
 ۵:۲۰۴، ۵:۲۱۲، ۵:۲۱۵، ۶:۲۱۶، ۶:۴۲۳، ۷:۶۸،  
 ۷:۶۹، ۷:۴۰۸، ۷:۴۱۷



رشیدیان، حبیب‌الله ۵۷:۳  
 رشیدیان، سیف‌الله ۵۷:۳  
 رضا، فضل‌الله ۱۹۵:۵، ۲۲۲:۷، ۳۲۵:۷، ۳۲۹:۷، ۳۵۲:۷  
 رضایی، علی ۱:۲۸۵، ۲:۲۳۶، ۳:۳۰۰، ۴:۴۱۱، ۵:۱۴۰  
 رضایی، محسن ۲:۴۱۵  
 رضایی، مهدی ۲:۲۸۶، ۳:۴۱۵  
 رفاعی، عبدالمنعم ۱:۲۸۴، ۲:۳۸، ۳:۱۰۹  
 رفیع زاده، بهروز ۳۶۸  
 رمزباتوم، پیترا ادوارد ۲:۱۴۸، ۳:۱۸۶، ۴:۱۹۸، ۵:۲۰۰  
 ۲:۲۰۶، ۳:۲۱۰، ۴:۲۲۵، ۵:۲۴۲، ۶:۲۶۵  
 ۲:۲۶۶، ۳:۲۷۲، ۴:۲۷۳، ۵:۲۷۹، ۶:۲۸۱  
 ۲:۲۸۳، ۳:۲۸۴، ۴:۲۹۰، ۵:۲۹۴، ۶:۲۹۷  
 ۲:۲۹۸، ۳:۳۰۴، ۴:۳۰۵، ۵:۳۰۷، ۶:۳۲۱  
 ۲:۳۲۸، ۳:۳۳۵، ۴:۳۳۶، ۵:۳۵۸، ۶:۳۵۹  
 ۲:۳۶۱، ۳:۳۷۲، ۴:۳۷۵، ۵:۳۷۷، ۶:۳۷۷  
 ۲:۳۹۲، ۳:۳۹۳، ۴:۳۹۶، ۵:۴۱۴، ۶:۴۵۳  
 ۳:۴۷۳، ۴:۷۰، ۵:۷۱، ۶:۷۳، ۷:۷۶، ۸:۷۸  
 ۳:۱۷۲، ۴:۱۷۴، ۵:۱۷۴، ۶:۱۷۵، ۷:۱۸۱  
 ۳:۱۸۲، ۴:۱۸۳، ۵:۱۹۱، ۶:۲۱۵، ۷:۲۲۵  
 ۳:۲۲۹، ۴:۲۳۳، ۵:۲۴۱، ۶:۲۵۰، ۷:۲۷۴  
 رمزی عطایی، عباس ۲:۳۲۹، ۳:۳۹، ۴:۴۰، ۵:۵۸، ۶:۳۷۶  
 رمیله [محوطه نفتی، عراق] ۲:۲۰۰  
 رنی، جان ۳:۹۸  
 رنیه، پرنسس ۱:۳۳۰، ۲:۳۲۷، ۳:۳۶۴  
 روابط با ایران ۲:۸۹، ۳:۱۳۷، ۴:۱۴۶، ۵:۲۸۹، ۶:۲۰  
 ۳:۲۳۸، ۴:۸۹، ۵:۱۱۲، ۶:۱۷۵، ۷:۱۸۹، ۸:۱۹۸  
 ۴:۱۹۹، ۵:۲۷۷، ۶:۲۹۶  
 روتچالد، جیکوب ۲:۳۵۲  
 روتشتاین، تنودور ۲:۳۱۷  
 روحانی، علی‌محمد ۲:۲۱۶  
 روحانی، منصور ۲:۳۳۰، ۳:۴۱۹، ۴:۱۹۰، ۵:۷۷، ۶:۳۱۳  
 ۶:۲۰۲، ۷:۳۳۰

۳:۲۱۶، ۴:۲۲۰، ۵:۲۲۶، ۶:۲۶۷، ۷:۲۸۱، ۸:۴۶  
 ۴:۱۴۷، ۵:۲۰۷، ۶:۲۲۸، ۷:۲۸۱، ۸:۲۵۵، ۹:۱۸۸  
 ۵:۲۳۹، ۶:۲۴۱، ۷:۲۴۲، ۸:۲۴۳، ۹:۲۴۵، ۱۰:۲۴۵  
 راس الخیمه ← شیخ‌نشین‌های خلیج فارس  
 راسک، دین ۷:۲۹، ۸:۴۵، ۹:۶۶، ۱۰:۹۹  
 راسل، برتراند ۱:۳۶۶  
 راش، کنت ۳:۴۶  
 راکفلر، دیوید ۲:۴۱۱، ۳:۴۱۹، ۴:۱۰۰  
 راکفلر، نلسون ۱:۲۱۰، ۲:۳۲۲، ۳:۳۲۵، ۴:۳۷۲  
 ۵:۳۷۵، ۶:۴۳۸، ۷:۴۷۹، ۸:۴۹۹، ۹:۵۱۶، ۱۰:۲۲۶، ۱۱:۶۰  
 ۶:۲۵۵، ۷:۲۶۶، ۸:۲۵۵  
 راکول [شرکت آمریکایی مونیتورینگ مخابرات] ۵:۴۸۷  
 ۶:۲۶۵  
 راکول، استوارت و ۲:۳۸۷، ۳:۱۱۹، ۴:۱۹۱  
 رام، هوشنگ ۲:۲۳۰، ۳:۲۷۶، ۴:۳۱۲، ۵:۳۱۶، ۶:۱۱۰  
 ۴:۴۸۹، ۵:۴۱۴، ۶:۴۱۰، ۷:۲۱۰، ۸:۲۱۶، ۹:۴۸۹  
 رایب، دنیس ۱:۱۲۹، ۲:۱۳۱، ۳:۱۳۲، ۴:۱۳۵، ۵:۱۴۳  
 ۱:۱۴۶، ۲:۱۵۷، ۳:۱۵۸، ۴:۱۶۲، ۵:۱۸۳، ۶:۱۹۴  
 ۱:۲۰۱، ۲:۲۱۵، ۳:۲۲۲، ۴:۲۳۴، ۵:۲۳۷، ۶:۲۳۷  
 ۱:۲۳۸، ۲:۲۳۹، ۳:۲۴۵، ۴:۲۴۸، ۵:۲۵۲، ۶:۲۵۶  
 ۱:۲۵۷، ۲:۲۵۸، ۳:۲۸۷، ۴:۲۹۹، ۵:۳۷۰، ۶:۱۱، ۷:۲۰  
 ۲:۲۸، ۳:۳۱، ۴:۳۲، ۵:۳۶، ۶:۳۹، ۷:۵۵، ۸:۵۸، ۹:۵۸  
 ۱:۶۱، ۲:۶۴، ۳:۶۷، ۴:۶۸، ۵:۷۴، ۶:۸۴، ۷:۹۰، ۸:۹۴  
 ۱:۱۰۲، ۲:۱۰۸، ۳:۱۱۲، ۴:۱۱۹، ۵:۱۲۲، ۶:۱۳۳  
 ۱:۱۳۵، ۲:۱۳۶، ۳:۱۳۷، ۴:۱۴۰، ۵:۱۴۳، ۶:۱۴۶  
 ۱:۱۴۸، ۲:۱۴۹، ۳:۱۵۰، ۴:۱۵۱، ۵:۱۵۶، ۶:۱۵۷  
 ۱:۱۵۸، ۲:۱۵۹، ۳:۱۶۲، ۴:۱۶۳، ۵:۱۸۵، ۶:۲۶۴  
 ۲:۳۱۵، ۳:۳۲۰، ۴:۳۳۳، ۵:۱۰۷، ۶:۲۹، ۷:۵۲، ۸:۵۹  
 ۱۱:۷، ۱۲:۱۲۱، ۱۳:۳۰۹  
 راتین، اسماعیل ۱:۱۳۲  
 رحیم‌خان، مارشال ۱:۲۸۱  
 رزم‌آرا، حاج علی ۱:۳۴۲، ۲:۱۶۸، ۳:۴۰۲، ۴:۱۹  
 رسائی، فرج‌الله ۱:۱۸۵  
 رستاخیز [روزنامه] ۵:۶۸، ۶:۷۱، ۷:۲۴۹  
 رشیدیان، اسدالله ۳:۵۷، ۴:۷۳، ۵:۹۸، ۶:۱۱۰



ریچاردسون، الیوت لی ۳۳:۲، ۳۵:۲، ۳۴۷:۲، ۳۴۹:۲

۳۵۴:۲

ریگان، رونالد ۳۹۹:۵، ۴۶۹:۵، ۱۱۱:۶

زاهدی، اردشیر ۱:۴۴، ۱:۱۷۱، ۱:۱۷۸، ۱:۱۷۹، ۱:۲۰۰،

۱:۲۱۹، ۱:۲۲۰، ۱:۲۲۳، ۱:۲۲۶، ۱:۲۵۲، ۱:۲۵۶،

۱:۲۷۲، ۱:۲۸۹، ۱:۳۰۱، ۱:۳۰۴، ۱:۳۵۰، ۱:۳۶۷،

۱:۳۷۲، ۱:۳۸۸، ۱:۴۳، ۱:۴۶، ۱:۱۸، ۱:۱۹، ۱:۲۲،

۱:۲۳، ۱:۲۵، ۱:۲۳، ۱:۲۳، ۱:۲۳، ۱:۲۳، ۱:۲۳،

۱:۲۵، ۱:۲۶، ۱:۲۸، ۱:۱۳۹، ۱:۱۴۹، ۱:۱۵۴،

۱:۱۶۰، ۱:۱۷۲، ۱:۱۸۰، ۱:۱۸۱، ۱:۲۱۳، ۱:۲۵۵،

۱:۲۶۲، ۱:۲۸۶، ۱:۲۸۷، ۱:۲۹۵، ۱:۳۳۲، ۱:۴۱۳،

۳:۳، ۳:۹۶، ۳:۱۰۳، ۳:۱۱۷، ۳:۱۱۸، ۳:۱۲۸، ۳:۳۹،

۴:۴، ۴:۴، ۴:۲۲، ۴:۲۸، ۴:۷۰، ۴:۷۱، ۴:۹۴،

۴:۱۰۰، ۴:۱۷۹، ۴:۱۸۰، ۴:۱۹۰، ۴:۲۰۰،

۴:۲۷، ۴:۲۷۲، ۴:۳۰۸، ۴:۳۹۵، ۴:۳۹۵، ۴:۳۹۵، ۴:۴۲۶،

۴:۴۷۵، ۴:۴۷۵، ۴:۴۹۹، ۴:۴۵۶، ۴:۴۵۶، ۴:۴۵۳،

۴:۴۶۱، ۴:۴۷۶، ۴:۴۸۳، ۴:۴۵۶، ۴:۳۸۷، ۴:۵۲۶،

۷:۷، ۷:۱۰۹، ۷:۱۶۶

زاهدی، حسن ۱:۲۴۳، ۲:۲۲۷

زاهدی، فضل‌الله ۱:۲۴۷، ۳:۸۳، ۳:۵۸، ۳:۱۳۰، ۳:۲۰۶،

۳۳۵:۷

زاهدی، مهناز ۲:۲۱۳

زایسف، گریگوری ۷:۶۸

زغو، اسکندریگ ۱:۲۹۷، ۱:۲۹۸

زغو، جرال‌الدین ۱:۲۹۷، ۱:۲۹۸

زغو، لکا ۱:۲۹۷، ۱:۲۹۸، ۱:۳۰۱، ۱:۳۰۴، ۱:۳۰۹، ۱:۵۴،

زند، پری‌سیما ۱:۳۸۸، ۲:۱۴۶، ۳:۴۲، ۴:۱۶۶، ۵:۳۹

زنگنه، محمود ۱:۱۴۴، ۷:۲۵۷

زونیس، ماروین ۳:۸۰، ۶:۱۱۴

ژاپن

ژاپن خریدار نفت و گاز ایران ۱:۲۵۸، ۱:۲۵۹

۲:۱۱۲، ۲:۳۰۰، ۲:۳۳۳، ۲:۴۲۰، ۳:۷۴

سرمایه‌گذاری در صنایع ایران ۱:۲۹۴

روحانیان متجدد و طرفداران مارکسیسم اسلامی

۲:۳۳۵، ۲:۳۴۴، ۲:۳۴۴، ۲:۳۴۷، ۲:۳۴۹، ۳:۱۷،

۳:۱۴۵، ۳:۱۲۸، ۳:۲۲۵، ۳:۲۲۶، ۳:۲۴۶، ۳:۱۵۵،

۳:۴۴۱، ۳:۴۴۹

اختلافات داخلی نیروهای مذهبی ۲:۳۳۵، ۲:۳۴۳،

۲:۳۴۴، ۲:۳۴۷، ۳:۱۴۵، ۳:۱۸۶

روابط دربار و دولت با روحانیان ۱:۱۵۶، ۲:۲۰،

۲:۵۴، ۲:۲۲۱، ۲:۲۳۶، ۲:۳۰۴، ۲:۳۲۰، ۲:۳۲۲،

۲:۳۳۲، ۲:۳۳۲، ۲:۳۳۵، ۲:۳۴۳، ۲:۳۴۴، ۳:۱۸۳،

۳:۱۸۶، ۳:۲۱۹، ۳:۲۴۰، ۳:۱۹۴، ۳:۱۷۲، ۳:۱۵۹،

۴:۱۸۱، ۴:۱۸۲، ۴:۲۲۷، ۴:۲۴۴، ۴:۲۵۳، ۴:۲۷۸،

۴:۳۰۰، ۴:۱۱۱، ۴:۱۲۸، ۴:۱۵۶، ۴:۱۶۶، ۴:۱۵۵،

۷:۵۶، ۷:۱۳۰، ۷:۱۳۱، ۷:۱۹۷

سرکوب روحانیان ۱:۱۵۶، ۱:۱۶۲، ۱:۱۹۵، ۱:۲۵۱،

۱:۳۳۶، ۱:۳۳۶، ۱:۳۳۷، ۱:۵۴، ۱:۱۲۹، ۲:۲۴۱، ۲:۳۳۴،

۲:۳۳۵، ۲:۳۴۴، ۲:۳۴۴، ۲:۳۸۶، ۲:۳۸۷، ۲:۳۹۱،

۳:۱۱۹، ۳:۱۷۲، ۳:۲۲۶، ۳:۳۰۴، ۳:۴۱۵،

۳:۴۲۵، ۳:۴۳۵، ۳:۴۴۵، ۳:۴۲۶، ۳:۴۵۰، ۳:۳۰۷،

۳:۳۸۷، ۳:۴۳۷، ۳:۷۵، ۳:۲۰۶

قدرتیابی روحانیان بعد از رضاشاه ۲:۳۳۵

نفوذ تعلیمات قشری روحانیان در ارتش ۲:۱۴۴

رودریگو، رافائل کالدرا ۲:۳۶۷، ۴:۲۱۴

روزن، مارتین ۳:۱۴

روزولت، فرانکلین دلانو ۲:۱۳۳، ۲:۱۸۵، ۲:۳۶۸

روزولت، کریمت (کیم) ۳:۴۳۹، ۳:۴۵۴، ۳:۱۰۶، ۳:۲۰۵،

۳:۴۰۶

رهنما، حمید ۲:۴۱۶، ۳:۳۳

رهنما، زین‌العابدین ۲:۳۰۴، ۳:۴۱۶

رهنما، مجید ۲:۳۳، ۲:۱۷۴، ۲:۴۱۶، ۳:۱۵۷، ۳:۲۷۳،

۳:۴۱۷

ریاض، محمود ۱:۲۷۱، ۲:۲۲۵

ریاضی، عبدالله ۲:۴۲، ۲:۱۳۶، ۲:۱۸۵، ۲:۳۰۹، ۳:۲۵۹،

۳:۱۳۶

ریچارد دوک آف گلوستر، پرنس ۳:۷۷

ساسانی، خان ملک ۱۳۲:۱  
 ساعد مراغه‌ای، عیسی ۲۷۱:۳، ۲۶۵:۳  
 سالار بهزادی، زین العابدین ۱۳۲:۵  
 سالزیرگر، سائرس لئو ۳۳:۳، ۴۴:۳، ۴۵:۳، ۷۹:۳  
 سالیوان، ویلیام ۴۹۶:۶  
 ساواک ۱۷۳:۱، ۳۶۴:۱، ۳۶۸:۱، ۳۷۵:۱، ۸۶:۲، ۸۶:۲  
 ۱۰۲:۲، ۱۱۳:۲، ۱۱۹:۲، ۱۲۶:۲، ۱۴۱:۲، ۲۰۸:۲  
 ۲۴:۲، ۲۷:۲، ۲۸۶:۲، ۳۲۰:۲، ۳۲۵:۲، ۳۹۰:۲  
 ۱۳۲:۳، ۱۷۰:۳، ۲۱۴:۳، ۲۸۳:۳، ۲۵:۴، ۷۸:۴، ۲۰۵:۴  
 ۲۱۲:۴، ۲۳۱:۴، ۲۶۷:۴، ۲۹۷:۴، ۲۹۸:۴، ۳۱۰:۴  
 ۳۱۱:۴، ۳۱۱:۴، ۳۵۹:۴، ۴۸۵، ۱۴۴:۵، ۱۶۶:۵  
 ۲۴۱:۵، ۸۱:۶، ۱۱۹:۶، ۱۲۲:۶، ۱۲۳:۶، ۱۲۴:۶  
 ۱۲۸:۶  
 استخدام فرزندان درباریان در ساواک ۲۸۶:۲  
 دستبرد در انتخابات ۲۸۳:۳  
 رفتار با زندانیان سیاسی ۲۴۱:۵، ۸۱:۶، ۲۲۳:۶  
 ۳۰۳:۶، ۳۳۷:۶، ۳۴۳:۶، ۳۴۴:۶، ۳۴۶:۶، ۳۴۷:۶  
 ۳۶۰:۶، ۳۷۷:۶، ۴۴۲:۶، ۴۴۴:۶، ۴۷۲:۶، ۴۹۶:۶  
 ۵۰۰:۶، ۵۰۲:۶، ۵۱۰:۶، ۵۳۴:۶  
 مطالعات نارسا ۱۶۶:۱، ۴۹:۲، ۱۲۳:۶، ۱۲۸:۶، ۵۵:۷  
 همکاری با اسرائیل ۲۴۰:۲، ۱۴۴:۵  
 سپاهیان تربیح و بهداشت و دانش ۱۴۶:۱، ۱۷۰:۱  
 ۳۱۴:۱، ۱۱۰:۲، ۳۱۱:۲، ۳۱۲:۲، ۳۱۶:۲، ۱۸۷:۳  
 ۴۰۷، ۱۲۹:۶، ۱۳۶:۷، ۱۹۷:۷، ۳۴۶:۷، ۳۴۷:۷  
 ستاد بزرگ ارتشداران ۱۷۶:۱، ۱۸۵:۱، ۱۹۶:۱، ۱۳۱:۲  
 ستوده، فتح‌الله ۳۳۰:۱، ۲۴۸:۱، ۲۵۰:۱، ۲۹۳:۱، ۳۰۳:۱  
 ۳۴۰:۱، ۳۵۱:۲، ۱۰۲:۲، ۱۵۶:۲، ۵۰۱:۶، ۳۴۳:۷  
 سراج، اسدالله خان ۳۱۵:۲، ۳۲۶:۲، ۴۱۸:۲  
 سراج‌الدین عثمان نقشبندی ۶۵:۲  
 سرای نظامی ۲۲۲:۴، ۴۹:۲، ۳۳۳:۴  
 سردار شاه ولی خان ۹۱:۲، ۹۲:۲، ۱۰۲:۲  
 سروان - شریز، ژان ژاک ۱۱۴:۴  
 سروری، محمد ۱۲۹:۲، ۱۸۴:۲  
 سعود بن فیصل ۱۷۵:۴، ۱۷۸:۴، ۲۲۰:۴، ۲۲۳:۴

ژاندارمری ۱۱۹:۲، ۱۴۱:۲، ۲۴۵:۲، ۳۳۹:۲، ۶۳:۳، ۱۰۶:۳  
 ۱۳۰:۳، ۱۶۲:۳، ۱۸۴:۳، ۱۸۵:۳، ۲۱۸:۳، ۲۵۷:۳  
 ژیسکاردستن، والرئ ۲۲۰:۱، ۵۹:۴، ۶۰:۴، ۶۸:۴، ۷۹:۴  
 ۸۰:۴، ۹۰:۴، ۹۱:۴، ۱۰۰:۴، ۱۰۱:۴، ۱۱۴:۴، ۱۲۲:۴  
 ۱۲۳:۴، ۱۲۶:۴، ۱۵۳:۴، ۲۴۱:۴، ۲۴۲:۴، ۲۴۷:۴  
 ۲۹۰:۴، ۲۹۳:۴، ۳۲۲:۴، ۵۲:۵، ۲۸۹:۵، ۲۹۲:۵  
 ۲۹۶:۵، ۳۹۱:۵، ۱۵۷:۶، ۱۷۰:۶، ۲۷۶:۶، ۲۸۰:۶  
 ۲۸۳:۶، ۲۸۴:۶، ۲۹۹:۶، ۳۰۱:۶، ۳۰۲:۶  
 ژیکوف، تودور ۲۵۲:۴، ۲۵۶:۴  
 ساخاروف، آندری ۸۲:۵  
 ساراگات، جوسپه ۳۳۶:۱  
 سازمان الفتح  
 آموزش چریک‌های ایرانی ۲۳۴:۲، ۶۴:۳، ۷۱:۳  
 کمک مالی ایران به سازمان الفتح ۲۳۴:۲، ۲۴۴:۲  
 ۱۳۷:۵، ۲۵۸:۶  
 سازمان امنیت و اطلاعات کشور ← ساواک  
 سازمان برنامه و بودجه ۱۸۶:۱، ۲۳۰:۱، ۲۵۰:۱، ۲۹۳:۱  
 ۲۹۸:۱، ۳۰۳:۱، ۳۰۸:۱، ۳۳۹:۱، ۴۸:۲، ۴۹:۲، ۶۶:۲  
 ۷۲:۲، ۹۸:۲، ۱۲۵:۲، ۱۲۷:۲، ۱۳۱:۲، ۱۳۲:۲، ۱۳۳:۲  
 ۲۱۷:۲، ۲۲۲:۲، ۲۴۹:۲، ۲۷۸:۲، ۳۰۰:۲، ۳۳۲:۲  
 ۳۳۶:۲، ۳۴۱:۲، ۳۵۴:۲، ۳۶۳:۲، ۴۰۵:۲، ۴۱۹:۲  
 سازمان کشورهای غیرمتحد ۱۵۳:۳، ۱۵۵:۳، ۱۵۶:۳  
 ۳۲۸:۳، ۳۸۱:۳  
 سازمان کنفرانس اسلامی ۲۵۶:۱، ۲۶۰:۱، ۲۶۱:۱، ۲۶۴:۱  
 ۲۸۲:۳، ۲۵:۲، ۱۶:۲، ۱۳:۲  
 سازمان ملل متحد ۱۸۴:۱، ۱۸۶:۱، ۱۹۶:۱، ۱۹۹:۱، ۲۱۵:۱  
 ۲۳۷:۱، ۲۳۹:۱، ۲۴۰:۱، ۲۴۱:۱، ۲۴۲:۱، ۲۵۷:۱  
 ۲۷۱:۱، ۳۰۹:۱، ۳۸۰:۱، ۳۸۱:۱، ۱۷:۲، ۲۰:۲، ۲۳:۲  
 ۱۱۰:۲، ۱۱۳:۲، ۱۱۴:۲، ۱۲۱:۲، ۱۴۹:۲، ۱۸۲:۲  
 ۱۸۳:۲، ۲۳۰:۲، ۲۹۲:۲، ۲۹۸:۲، ۳۶۰:۲، ۳۶۱:۲  
 ۴۹:۴، ۳۷:۴، ۲۰:۴، ۱۷۲:۳، ۱۷۱:۳، ۳۳:۳، ۴۱۱:۲  
 ۸۳:۴، ۱۱۸:۴، ۱۲۵:۴، ۲۰۸:۴، ۲۳۱:۴  
 سازمان همکاری عمران منطقه‌ای ۲۱۶:۱، ۳۳۰:۱، ۲۴:۲  
 ۴۳:۲، ۴۱:۲

سیف انصاری، علیقی ۱۹۷:۳، ۲۲۱:۳، ۲۴۹:۳، ۲۶۱:۳	سیف ناصری، غلامعلی ۱۴:۳
۲۱:۴، ۲۶۷:۳، ۲۶۶:۳	سیفی، مهدی ۲۹:۷
سعیدی، کریم بخش ۱۸۶:۴، ۱۸۷:۴	سیلان ۲۷۳:۱
سعیدی، محمدرضا ۶۵:۲، ۱۷۸:۲	سیمون دوم ۳۶۱:۲، ۴۲۲:۲
سقاف، عمر ۱۷۷:۱، ۲۵۰:۲، ۱۷۲:۲، ۳۵۶:۲، ۳۵۹:۲، ۱۲۴:۴	سینگ، سردار سواران ۱۲۹:۲، ۱۱۸:۳
سلطان قابوس ۲۷۹:۲، ۳۱۶:۲، ۳۵۳:۳، ۲۲۸:۳، ۲۴:۴	سیهانوک، نورد ۳۳۳:۴، ۳۴۳:۴، ۲۴:۵، ۴۸:۵، ۲۲۶:۵
۱۲۹:۴، ۲۲۶:۴، ۳۰:۵، ۲۶۸:۵، ۸۸:۶، ۱۶۰:۶، ۱۶۷:۶	شیابان دلما، ژاک ۹۲:۴
سلطان، پرنس ۱۳۹:۳	شارپ، میچل ۲۸۹:۱
سلوین، لوید ۲۱۵:۳، ۲۱۷:۳	شارجه ← شیخ‌نشین‌های خلیج فارس
سلیمانی نراقی، ابوالفضل ۷۰:۲، ۷۲:۲، ۱۷۸:۲	شارل‌رو، فرانسوا ۱۸۴:۱، ۳۹۷:۱، ۱۴۰:۲، ۱۸۵:۲، ۳۲۸:۲
سمعی، عبدالحسین ۱۰۷:۴، ۴۴۳:۶	شازار، زالمان ۳۷:۲
سمعی، مهدی ۲۵۰:۱، ۲۹۳:۱، ۳۰۳:۱، ۳۳۹:۱، ۳۶۷:۱	شالچیان، حسن ۴۰۰:۲
۳۳۴:۱، ۳۸۲:۲، ۴۹:۲، ۶۶:۲، ۲۴۹:۲، ۳۶۴:۲، ۴۲۲:۲	شامخی، محمود ۳۴۴:۲
۲۹۸:۵	شاه
ستو ۱۸۱:۱، ۲۰۰:۱، ۲۰۳:۱، ۲۴:۲، ۸۵:۳، ۹۲:۳، ۲۴۹:۴	ادعای جزیره ثبات بودن ایران در خاورمیانه ۱۱:۲
۲۵۳:۴، ۲۵۴:۴، ۷۸:۵، ۲۹:۷	۶۸:۲، ۱۴۴:۲، ۱۴۶:۲، ۱۵۹:۲، ۲۴۲:۲، ۲۴۶:۲
سندیکاهای کارگری ۲۳۰:۲	۲۶۰:۲، ۲۶۴:۲، ۴۰۸:۵
سنگور، لتویولد سدار ۷۸:۴، ۱۹۶:۴، ۶۲:۶، ۷۳:۶، ۵۰۹:۶	اعتماد و دل بستگی به ارتش ۲۹۲:۱، ۱۲۵:۲، ۱۳۵:۲
سودان: روابط با ایران ۲۸۲:۳، ۲۵۵:۴، ۲۵۶:۴، ۲۶۷:۴	۲۵۴:۲
۲۷۵:۴، ۳۲۶:۴، ۲۹۱:۵	
سوریه	امنیت جانی شاه و نزدیکانش ۳۳۹:۱، ۳۴۲:۱
حمایت سوریه از شیخ‌نشینهای خلیج فارس علیه	۱۳۳:۱، ۱۳۷:۱، ۳۷۴:۱، ۸۶:۲، ۹۰:۲، ۱۰۰:۲، ۱۱۳:۲
ایران ۲۹۷:۲، ۲۱۸:۳	۱۲۳:۲، ۱۲۴:۲، ۱۲۸:۲، ۱۴۰:۲، ۱۳۴:۲، ۱۳۳:۲
روابط با ایران ۱۷:۳، ۱۸:۳	۲۵۵:۲، ۲۵۶:۲، ۲۵۸:۲، ۲۶۳:۲، ۲۸۲:۲، ۲۹۹:۲
فروش نفت ایران به سوریه ۴۸۳:۶	۳۰۵:۲، ۳۳۴:۲، ۳۴۵:۲، ۳۷۵:۲، ۳۹۲:۲، ۳۹۷:۲
سوکارتو، احمد ۶۹:۲	۲۶۳:۳، ۱۲۵:۳، ۱۵۲:۳، ۱۵۳:۳، ۱۶۶:۳، ۲۵۸:۳
سونای، جودت ۲۴:۲، ۶۸:۲، ۸۸:۲	۲۶۵:۳، ۳۰۲:۴، ۳۰۳:۴، ۳۰۵:۴، ۳۰۶:۴، ۶۸:۵
سوهارتو، محمد ۱۴۳:۵، ۱۵۱:۵	۶۹:۵، ۷۰:۵، ۱۵۶:۵، ۱۸۹:۵، ۱۹۶:۵، ۲۲۲:۵
سویدی، احمد ۲۹۲:۲، ۳۲۲:۲، ۷۴:۳	۲۲۳:۵، ۲۶۳:۵، ۳۶۱:۵، ۳۶۷:۵
سیا ۲۷۶:۱، ۳۳۲:۱، ۳۱۵:۲، ۳۵۶:۲، ۳۵۷:۲، ۳۶۶:۲	احزاب ۲۲۲:۲، ۲۶۲:۲، ۲۶۶:۲، ۲۷۳:۲، ۲۷۴:۲
روابط با ایران ۳۹۷:۲، ۷۸:۳، ۱۶۷:۳، ۲۱۹:۳، ۲۶:۴، ۱۴۵:۴	۲۸۲:۲، ۲۷۷:۲، ۳۱۰:۲، ۳۱۹:۲، ۳۳۶:۲، ۳۴۳:۲
۱۶۲:۴، ۲۰۱:۴، ۲۲۳:۵، ۲۵۵:۵	۳۴۴:۲، ۴۲۲:۲، ۴۳۳:۲، ۴۸۳:۳، ۹۸:۳، ۱۹۲:۳
سیسکو، جوزف ۲۰۳:۱، ۳۱:۲، ۳۳:۲، ۱۷۳:۲، ۲۵۷:۲	۵۲:۴، ۵۳:۴، ۵۴:۴، ۷۴:۴، ۷۵:۴، ۷۷:۴، ۲۸۳:۳
۳۳۸:۲، ۲۷۳:۳، ۲۷۴:۳	۸۹:۴، ۱۶۶:۴، ۱۶۹:۴، ۱۷۷:۴، ۱۹۱:۴، ۱۹۲:۴
سیف افشار، علی اکبر (سیف‌السلطنه) ۳۱۵:۱، ۳۱۷:۱	۱۹۳:۴، ۳۱۰:۴، ۳۱۹:۴، ۳۲۰:۴، ۳۲۵:۴، ۳۳۱:۴

۳۲۷:۲ ، ۳۲۸:۲ ، ۳۲۷:۲ ، ۳۲۶:۲ ، ۳۲۵:۲ ، ۳۲۲:۲  
 ۳۲۷:۲ ، ۳۲۳:۲ ، ۳۲۰:۲ ، ۳۱۶:۲ ، ۳۵۹:۲ ، ۳۵۲:۲  
 ۸۵:۳ ، ۸۰:۳ ، ۷۷:۳ ، ۷۶:۳ ، ۶۲:۳ ، ۶۰:۳ ، ۵۴:۳  
 ۱۸۱:۳ ، ۱۲۷:۳ ، ۱۰۱:۳ ، ۱۰۰:۳ ، ۹۲:۳ ، ۸۶:۳  
 ۲۱۱:۳ ، ۱۹۷:۳ ، ۱۹۵:۳ ، ۱۹۴:۳ ، ۱۹۳:۳ ، ۱۸۲:۳  
 ۲۶۷:۳ ، ۲۳۲:۳ ، ۲۲۶:۳ ، ۲۲۰:۳ ، ۲۱۶:۳ ، ۲۱۲:۳  
 ۹۳:۴ ، ۹۲:۴ ، ۸۵:۴ ، ۸۳:۴ ، ۳۲:۴ ، ۲۴:۴ ، ۲۲:۴  
 ۱۸۹:۴ ، ۱۱۷:۴ ، ۱۱۶:۴ ، ۱۰۶:۴ ، ۹۵:۴ ، ۹۴:۴  
 ۲۲۸:۴ ، ۲۱۵:۴ ، ۲۱۲:۴ ، ۲۱۰:۴ ، ۲۰۷:۴ ، ۲۰۰:۴  
 ۳۰۰:۴ ، ۲۴۲:۴ ، ۲۳۴:۴ ، ۲۳۲:۴ ، ۲۳۱:۴ ، ۲۲۹:۴  
 ۲۴۵:۵ ، ۲۴۲:۵ ، ۲۴۱:۵ ، ۲۳۹:۵ ، ۱۴۴:۵ ، ۳۱۰:۴  
 ۴۴۹:۵ ، ۲۸۲:۵ ، ۲۷۳:۵ ، ۲۶۲:۵ ، ۲۵۶:۵ ، ۲۵۰:۵  
 ۱۳۴:۶ ، ۴۴:۶ ، ۵۰:۵ ، ۵۰:۴ ، ۴۶۹:۵ ، ۴۶۸:۵  
 ۱۹۵:۶ ، ۱۹۴:۶ ، ۱۶۸:۶ ، ۱۶۷:۶ ، ۱۵۳:۶ ، ۱۲۷:۶  
 ۲۲۹:۶ ، ۲۲۳:۶ ، ۲۲۳:۶ ، ۲۲۲:۶ ، ۲۲۱:۶ ، ۲۲۰:۶  
 ۵۱۸:۶ ، ۴۹۷:۶ ، ۴۹۶:۶ ، ۳۰۴:۶ ، ۲۹۶:۶ ، ۲۵۵:۶  
 ۱۵۸:۷ ، ۱۲۵:۷  
 حکومت فردی شاه و خطرات آن ۳۲۸:۱ ، ۳۲۷:۱  
 ۲۶۲:۲ ، ۲۴۰:۲ ، ۲۱۱:۲ ، ۲۱۰:۲ ، ۲۰۸:۲ ، ۲۰۷:۲  
 ۶۹:۳ ، ۴۸:۳ ، ۳۹۰:۲ ، ۳۶۵:۲ ، ۳۰۲:۲ ، ۲۶۵:۲  
 ۱۶۸:۴ ، ۲۷۹:۳ ، ۱۰۱:۳ ، ۹۲:۳ ، ۸۸:۳ ، ۸۱:۳  
 ۳۲۵:۴ ، ۲۹۸:۴ ، ۲۳۴:۴ ، ۲۳۳:۴ ، ۱۹۲:۴ ، ۱۶۹:۴  
 ۲۸۸:۵ ، ۱۵۳:۵ ، ۴۸:۵ ، ۳۳:۵ ، ۳۲:۵ ، ۳۴۴:۴  
 ۳۸۱:۶ ، ۳۴۲:۵ ، ۳۱۳:۵ ، ۳۰۶:۵  
 خصومت با جمال عبدالناصر ۲۵۸:۱ ، ۲۰۲:۱  
 ۲۷:۲ ، ۲۶:۲ ، ۳۳۱:۱ ، ۲۸۵:۱ ، ۲۶۱:۱ ، ۲۶۰:۱  
 ۱۴۲:۷ ، ۱۵۶:۲ ، ۱۰۷:۲ ، ۴۱:۲ ، ۳۸:۲  
 خصومت با خانواده کندی ۴۱۴:۲ ، ۲۶۸:۲ ، ۱۶۸:۲  
 ۱۷۴:۴ ، ۲۸۴:۳  
 خوش باوری و خجولی ۲۰۰:۱ ، ۱۷۰:۱ ، ۱۵۸:۱  
 ۳۲۷:۱ ، ۳۰۶:۱ ، ۲۶۹:۱ ، ۲۵۴:۱ ، ۲۲۶:۱ ، ۲۰۶:۱  
 ۲۴۹:۲ ، ۶۵:۲ ، ۵۸:۲ ، ۴۹:۲ ، ۳۹:۲ ، ۳۶:۲ ، ۱۷:۲  
 ۱۲۱:۴ ، ۱۲۰:۴ ، ۶۶:۴ ، ۱۲۹:۳ ، ۱۲۷:۳ ، ۱۰۹:۳  
 ۴۷۱:۶

۳۲۹:۴ ، ۳۲۷:۴ ، ۳۲۶:۴ ، ۳۲۴:۴ ، ۳۲۵:۴ ، ۳۲۲:۴  
 ۳۱۵:۴ ، ۳۵۸:۴ ، ۳۵۴:۴ ، ۳۵۳:۴ ، ۳۵۲:۴ ، ۳۵۰:۴  
 ۶۷:۵ ، ۶۵:۵ ، ۵۲:۵ ، ۴۸:۵ ، ۳۶:۵ ، ۳۳:۵ ، ۳۹:۵  
 ۱۳۵:۵ ، ۱۲۲:۵ ، ۱۰۶:۵ ، ۸۸:۵ ، ۷۶:۵ ، ۷۴:۵ ، ۷۳:۵  
 ۲۷۴:۵ ، ۲۱۳:۵ ، ۲۱۲:۵ ، ۱۷۰:۵ ، ۱۶۵:۵ ، ۱۳۷:۵  
 ۳۳۳:۶ ، ۲۶۵:۶ ، ۴۱۷:۵ ، ۴۰۰:۵ ، ۳۶۰:۵ ، ۲۸۸:۵  
 ۱۳۹:۷ ، ۵۰:۷ ، ۴۸:۶ ، ۳۹۹:۶ ، ۳۷۵:۶ ، ۳۶۶:۶  
 ۳۰۵:۷ ، ۲۱۴:۷  
 برگزاری انتخابات آزاد ۳۱۷:۱ ، ۳۱۳:۱ ، ۳۱۲:۱  
 ۲۳۴:۳ ، ۱۵۸:۳ ، ۲۷۳:۲ ، ۲۶۶:۲ ، ۲۱۱:۲ ، ۲۱۰:۲  
 ۳۰۲:۶ ، ۱۳۴:۵ ، ۱۳۳:۵ ، ۲۸۳:۳  
 برنامه کار روزانه ۱۴۱:۲  
 بی توجهی به اهمیت تبلیغات و روابط عمومی  
 ۸۷:۳ ، ۲۰۹:۲ ، ۷۰:۲ ، ۴۷:۲ ، ۲۱:۲ ، ۲۸۵:۱ ، ۲۶۰:۱  
 ۳۹۲:۵ ، ۲۶۷:۵ ، ۱۸۹:۴ ، ۹۶:۴ ، ۵۲:۴ ، ۱۰۱:۳  
 ۲۳۵:۶ ، ۲۲۰:۶ ، ۱۷۳:۶ ، ۱۳۰:۶ ، ۳۹۷:۵  
 پایبندی به اسلام و خداپرستی ۳۴۶:۱ ، ۳۰۱:۱  
 ۱۶۸:۲ ، ۱۳۰:۲ ، ۹۴:۲ ، ۷۳:۲ ، ۴۷:۲ ، ۳۸۷:۱  
 ۲۲۸:۳ ، ۱۹۲:۳ ، ۱۸۳:۳ ، ۳۲۴:۲ ، ۲۲۱:۲ ، ۲۰۷:۲  
 ۲۰۷:۴ ، ۲۰۵:۴ ، ۲۰۴:۴ ، ۲۵۹:۳  
 تزلزل در برابر اعتراضات مردمی ۳۸۸:۱ ، ۳۷۷:۱  
 ۲۱:۲  
 تغییر تقویم هجری خورشیدی به شاهنشاهی  
 ۵۰۵:۵ ، ۴۸۷:۵ ، ۴۷۹:۵  
 تنظیم وصیتنامه ۳۵۷:۲ ، ۱۱۸:۲ ، ۱۱۷:۲  
 ثروت شخصی ۳۰۰:۲ ، ۲۹۸:۲ ، ۲۹۴:۲ ، ۲۹۰:۲  
 ۲۷۱:۵ ، ۱۶۵:۴ ، ۳۰۱:۲  
 حساسیت درباره رسانه‌های جمعی ۱۸۳:۱ ، ۱۶۲:۱  
 ۲۶۴:۱ ، ۲۱۸:۱ ، ۲۱۵:۱ ، ۲۱۰:۱ ، ۱۹۴:۱ ، ۱۸۷:۱  
 ۱۰۵:۲ ، ۹۰:۲ ، ۳۲۶:۱ ، ۳۰۱:۱ ، ۲۹۹:۱ ، ۲۸۴:۱  
 ۲۱۱:۲ ، ۲۰۷:۲ ، ۱۹۷:۲ ، ۱۹۵:۲ ، ۱۹۴:۲ ، ۱۱۱:۲  
 ۲۵۲:۲ ، ۲۴۸:۲ ، ۲۴۴:۲ ، ۲۳۴:۲ ، ۲۲۵:۲ ، ۲۱۴:۲  
 ۲۶۷:۲ ، ۲۶۴:۲ ، ۲۶۳:۲ ، ۲۶۲:۲ ، ۲۵۵:۲ ، ۲۵۳:۲  
 ۲۸۸:۲ ، ۲۸۶:۲ ، ۲۸۴:۲ ، ۲۸۲:۲ ، ۲۸۱:۲ ، ۲۸۰:۲  
 ۳۳۱:۲ ، ۳۲۸:۲ ، ۳۲۳:۲ ، ۳۱۹:۲ ، ۳۰۱:۲ ، ۲۸۹:۲



شاهقلی، منوچهر ۶۶:۲، ۱۷۸:۲  
 شبان دلما، ژاک ۴۱۰:۲  
 شرکت صنایع الکترونیک ارتش ۸۸۶، ۲۱۸:۷  
 شرکت صنایع نظامی ایران ۲۹۸:۲  
 شرکت صنایع هواپیمایی ایران ۱۷۵:۲  
 شرکت کروپ ۴۰:۳، ۱۵۲:۴، ۱۹۴:۴، ۲۱۲:۴، ۲۹۹:۶  
 شرکت ملی نفت ایران ۱۹۷:۱، ۱۴۰:۱، ۲۶۰:۱، ۸۳:۲، ۹۲:۲، ۲۷۳:۲، ۲۰۲:۲، ۱۸۵:۲، ۱۷۷:۲، ۱۶۰:۲، ۴۱۲:۲، ۳۲۵:۲، ۱۳۴:۳، ۶۸:۳، ۶۷:۳، ۴۷:۳  
 ۲۵:۴، ۲۶۲:۳  
 شرکت ملی هواپیمایی ایران ۲۲۳:۱، ۲۲۷:۱  
 شرکت نفت اشلند ۴۱۳:۲، ۱۰۴:۳، ۱۰۵:۳، ۱۰۶:۳  
 شرکت نفت آکزان موبال ۱۸۶:۲، ۳۹۴:۲، ۷۴:۳، ۱۸۰:۴  
 ۱۹۱:۴  
 شرکت نفت اکسیدنتال ۱۷۸:۱، ۴۹:۲، ۵۲:۲، ۵۳:۲، ۵۹:۲، ۷۳:۲، ۸۳:۲، ۸۴:۲، ۹۴:۲، ۱۷۱:۲، ۳۶۳:۲، ۴۰۶:۲  
 ۱۳:۳  
 شرکت نفت انگلستان و ایران ۳۹:۲  
 شرکت نفت ایران - پان امریکن [ایپاک] ۱۷۷:۲، ۲۱۲:۲  
 شرکت نفت آجیب ۲۱۲:۲  
 شرکت نفت بریتانیا [بریتیش پترولیوم / بی پی] ۱۵۱:۲، ۱۷۰:۲، ۱۸۶:۲، ۱۹۶:۴، ۳۶۳:۲، ۱۹۱:۴، ۲۹۱:۵  
 شرکت نفت پان امریکن ۵۷:۲، ۶۶:۲، ۶۷:۲، ۷۳:۲، ۸۲:۲  
 ۹۲:۲، ۱۰۰:۲، ۱۲۰:۲  
 شرکت نفت پلانت ۳۰۴:۱  
 شرکت نفت سیتیز سرویس ۳۳۳:۱، ۴۲۳:۲، ۱۴:۳  
 شرکت نفت شل ۳۶۹:۲، ۲۶۰:۴  
 شرکت نفت کرسنت ۱۷۱:۲  
 شرکت نفت لاپکو ۱۱۱:۲، ۱۸۲:۲  
 شرکت نفت نورتروپ پیج ۷۳:۲  
 شرکت نفت و گاز انی ایتالیا ۱۸۴:۳  
 شرکت نفت و گاز بیتز کالیفرنیا ۱۷۱:۲، ۳۵۸:۲، ۳۵۹:۲  
 ۳۶۳:۲  
 شرکت نیشکر هفت تپه [خوزستان] ۵۹:۴، ۶۰:۴  
 شرکت وستینگهاوس ۲۹۸:۲، ۲۹۹:۲

نظر درباره سرکوب مخالفان سیاسی ۳۱۱:۴، ۳۲۵:۴  
 ۳۲۷:۴، ۳۵۴:۴، ۱۶۵:۵، ۱۲۸:۶، ۱۳۰:۶، ۱۳۳:۶  
 ۱۹۸:۶، ۱۳۴:۶  
 نظر درباره شیخ‌نشین‌های خلیج فارس ۱۶۵:۱  
 ۲۸:۲، ۳۲۷:۱، ۳۲۶:۱، ۳۲۵:۱، ۲۹۱:۱، ۲۶۵:۱  
 ۱۷۳:۴  
 نظر درباره عراق ۱۷۵:۱، ۱۷۷:۱، ۲۳۱:۱، ۲۵۵:۱  
 ۲۶۴:۱، ۲۶۶:۱، ۲۵۰:۴، ۲۶۱:۴، ۲۶۷:۴، ۳۴۱:۴  
 ۲۸۹:۵، ۳۴۲:۴  
 نفرت از دموکراسی غربی ۲۷۷:۲، ۲۸۰:۲، ۲۸۱:۲  
 ۲۸۳:۲، ۳۶۵:۲، ۱۹۲:۴، ۱۹۱:۴، ۱۸۰:۵، ۶۳:۴  
 ۳۶۸:۵، ۳۹۲:۵، ۸۰:۶، ۲۳۱:۶، ۴۴۰:۶، ۴۸۷:۶  
 نگرانی از وضع اقتصادی کشور ۱۳۹:۱، ۱۴۰:۱  
 ۱۵۷:۱  
 واکنش به زیاده خواهی‌ها و اتهامات فساد  
 خویشاوندان و نزدیکان ۴۲:۲، ۴۶:۲، ۱۹۶:۲  
 ۲۱۴:۲، ۲۲۹:۲، ۲۸۱:۲، ۲۸۶:۲، ۲۹۰:۲، ۳۰۱:۲  
 ۳۴۵:۲، ۱۲۶:۴، ۱۲۷:۴، ۱۹۶:۴، ۲۷۴:۶  
 ۲۷۵:۶، ۳۰۰:۶، ۳۰۱:۶، ۳۰۸:۶، ۳۰۹:۶، ۳۳۰:۶  
 ۳۴۶:۶، ۴۴۷:۶، ۴۷۶:۶، ۴۷۷:۶، ۴۸۲:۶، ۱۰۸:۷  
 وضع مزاجی شاه ۲۴۱:۲، ۳۲۴:۲، ۷۰:۳، ۹۷:۳  
 ۱۲۶:۳، ۱۲۴:۳، ۲۸:۴، ۲۹:۴، ۳۸:۴، ۵۷:۴، ۷۰:۴  
 ۹۵:۴، ۱۲۹:۴، ۱۳۰:۴، ۱۳۱:۴، ۱۳۸:۴، ۱۳۹:۴  
 ۱۸۷:۴، ۱۸۸:۴، ۱۸۹:۴، ۱۹۰:۴، ۱۹۷:۴، ۱۹۹:۴  
 ۲۰۵:۴، ۲۰۶:۴، ۲۱۱:۴، ۲۱۶:۴، ۲۲۸:۴، ۲۳۱:۴  
 ۲۳۷:۴، ۲۳۸:۴، ۲۳۹:۴، ۲۴۰:۴، ۲۴۱:۴، ۲۴۴:۴  
 ۲۴۵:۴، ۲۴۹:۴، ۱۴۰:۵، ۱۵۲:۵، ۱۶۲:۵، ۲۰۹:۵  
 ۲۲۰:۵، ۲۳۶:۵، ۲۳۸:۵، ۲۷۹:۵، ۳۵۹:۵، ۳۶۲:۵  
 ۴۶۶:۵، ۴۶۹:۵، ۵۰۲:۵، ۵۰۳:۵، ۲۴۶:۵، ۴۱:۶  
 ۸۵:۶، ۱۲۵:۶، ۱۳۲:۶، ۱۳۳:۶، ۱۳۷:۶، ۲۲۱:۶  
 ۲۶۴:۶، ۲۶۵:۶، ۲۸۴:۶، ۲۸۹:۶، ۲۹۱:۶، ۲۹۷:۶  
 ۳۰۰:۶، ۳۰۱:۶، ۳۰۴:۶، ۳۱۸:۶، ۳۱۹:۶، ۳۴۳:۶  
 ۳۴۴:۶، ۳۴۶:۶، ۴۰۵:۶، ۴۸۷:۶، ۵۳۰:۶، ۵۳۱:۶  
 ۳۹۱:۷، ۱۸۵:۷

شاهرودی، آیت‌الله سید علی ۱۸۱:۴

- شرکت‌های سهامی زرعی ۱: ۲۹۰، ۱۶۴:۳
- شریعتمداری، آیت‌الله کاظم ۲: ۵۳، ۲: ۵۴، ۲: ۱۷۶، ۲: ۲۳۶، ۲: ۲۳۳، ۴: ۱۶۰، ۴: ۲۵۳، ۵: ۱۲۸، ۵: ۴۸۴، ۶: ۳۴۱
- ۵۱۷، ۵۲۵:۶
- شریف حسن [ولیعهد اردن] ۱: ۲۴۵، ۲: ۳۸، ۲: ۱۴۵
- شریف امامی، جعفر ۱: ۱۷۴، ۱: ۳۱۷، ۲: ۴۲، ۲: ۱۲۹، ۲: ۱۸۴، ۲: ۲۲۲، ۲: ۲۲۵، ۲: ۳۰۹، ۲: ۳۸۶، ۳: ۵۸۳
- ۴۰۲:۶، ۳۴۹:۴، ۳۹۵:۳، ۴۱۵:۳، ۱۳۶:۵، ۱۴۹:۶، ۳۳۳:۶، ۴۰۲:۶
- شط العرب ۱: ۱۷۴، ۱: ۱۷۶، ۱: ۱۸۱، ۱: ۳۲۶، ۲: ۹۰، ۲: ۳۱۸، ۲: ۳۵۵، ۳: ۱۳۳، ۴: ۲۰، ۴: ۳۴۱، ۴: ۴۱۴، ۶: ۱۷۶
- ۵۰۸:۶، ۱۷۶:۷
- شفا، امیر هوشنگ ۲: ۱۸۴
- شفا، شجاع‌الدین ۲: ۴۲۱، ۲: ۳۰۲، ۲: ۷۵، ۲: ۱۴۰، ۲: ۲۱۵، ۲: ۲۲۲، ۲: ۱۶۴، ۲: ۱۶۵، ۲: ۲۵۵، ۲: ۴۹
- شفقت، جعفر ۱: ۳۱۴
- شفیق، شهرام ۳: ۲۲۱، ۴: ۱۱۷
- شفیق، شهریار ۶: ۲۵۳
- شفیق، محمد موسی ۲: ۳۲۸، ۳: ۱۷۲، ۳: ۲۰۰، ۳: ۲۰۸
- شلسینگر، جیمز رودنی ۳: ۲۷۳، ۵: ۱۲۰
- شمعون، کامیل ۳: ۷۵، ۳: ۷۶، ۳: ۷۷، ۶: ۴۲، ۶: ۲۵۴
- شورای اصناف ۳: ۱۲۸، ۳: ۱۸۶
- شورای اقتصاد ۱: ۲۳۰، ۱: ۲۳۵، ۱: ۲۶۹، ۱: ۳۰۸، ۲: ۵۸
- ۱: ۱۴۱، ۲: ۲۳۶، ۲: ۱۵۹، ۲: ۱۵۲
- شورای امنیت سازمان ملل متحد ۱: ۲۴۴، ۱: ۳۷۰، ۲: ۱۷
- ۲: ۴۵، ۳: ۲۳۹، ۳: ۲۵۶
- شورای امور اجتماعی سازمان ملل متحد ۲: ۲۳۶، ۲: ۲۳۷
- ۲۳۸:۲
- شورای انقلاب آموزشی ۱: ۲۳۶، ۱: ۲۸۶، ۲: ۷۵، ۲: ۲۰۸
- ۳: ۱۵۷، ۳: ۱۶۱، ۳: ۱۶۷
- شورای پول و اعتبار ۳: ۳۰۸
- شورای جشن‌های دو هزار و پانصد ساله ۲۸۴
- شورای سلطنت ۱: ۱۳۴
- شورای عالی سازمان برنامه و بودجه ۳: ۳۰۸
- شومان، موریس ۱: ۲۲۰، ۲: ۳۱۴
- شویتزر، پی‌یر بل ۱: ۱۶۴
- شهاب، فواد ۱: ۲۷۸، ۳: ۳۰
- شهبازی، حبیب‌الله ۳: ۱۴۳
- شهبانو ← پهلوی، فرح
- شهربانی ۱: ۳۱۱، ۱: ۳۱۳، ۱: ۳۶۳، ۲: ۱۰۶، ۲: ۱۱۹، ۲: ۱۴۱، ۲: ۲۵۶، ۲: ۲۵۸، ۲: ۲۶۹، ۲: ۳۰۸، ۲: ۳۲۵، ۲: ۳۹۰
- شهرستانی، محمدجواد ۴: ۳۱۳
- شهیدزاده، حسین ۵: ۲۵۴
- شیبانی، امیرعلی ۱: ۱۹۸، ۱: ۲۶۹، ۱: ۲۷۰، ۴: ۶۵، ۵: ۲۵۱
- شیبانی، مهدی ۲: ۳۱۶، ۲: ۳۵۷، ۳: ۱۰۹، ۴: ۱۶۲، ۴: ۱۹۱
- شیخ خالد القاسمی ۱: ۳۵۲، ۴: ۷۶، ۵: ۲۳
- شیخ خلیفه سلمان الخلیفه ۲: ۶۶، ۲: ۱۷۸
- شیخ راشد ۱: ۲۶۴، ۱: ۲۶۵، ۲: ۵۰، ۲: ۵۱، ۲: ۴۱۸، ۳: ۱۸۴
- شیخ زاید ۱: ۲۱۸، ۱: ۲۶۵، ۲: ۴۷، ۲: ۴۸، ۲: ۲۷۹، ۲: ۲۸۸، ۲: ۲۹۱، ۲: ۲۹۲، ۲: ۲۹۳، ۲: ۲۹۶، ۲: ۲۹۷، ۲: ۲۹۸
- ۳: ۳۰۷، ۳: ۳۱۰، ۲: ۳۲۲، ۲: ۳۲۷، ۲: ۴۱۸، ۴: ۱۷۳
- ۴: ۳۳۲
- شیخ سلطان القاسمی آل مکتوم ۴: ۷۶
- شیخ صقر ۱: ۳۲۲
- شیخ عیسی آل خلیفه ۲: ۱۲۶، ۱: ۱۸۳، ۳: ۱۳۳
- شیخ محمد القاسمی ۴: ۱۴۸
- شیخ محمد بن راشد ۱: ۱۹۸
- شیخ مکتوم بن راشد ۲: ۱۷۶
- شیخ‌نشین‌های خلیج فارس
- فکر استقراض ایران از کویت ۲: ۵۱، ۲: ۵۳، ۲: ۵۵
- ۲: ۵۶، ۲: ۶۴
- فکر انتقال نفت شیخ‌نشین‌ها به شوروی ۱: ۱۹۳
- ۱: ۲۰۱، ۱: ۲۲۲، ۱: ۲۳۱، ۱: ۲۳۲، ۱: ۲۴۵، ۲: ۱۵
- حقوق اقلیت ایرانی در شیخ‌نشین‌ها ۱: ۱۲۹، ۱: ۱۴۶
- رابطه با امارات متحده عربی ۲: ۲۴۴، ۲: ۲۶۹، ۲: ۲۷۴
- ۲: ۲۷۹، ۲: ۲۸۸، ۲: ۲۹۱، ۲: ۲۹۲، ۲: ۲۹۳، ۲: ۲۹۶
- ۲: ۲۹۷، ۲: ۲۹۸، ۲: ۳۰۷، ۲: ۳۱۰، ۲: ۳۲۲، ۲: ۳۲۷
- ۳: ۳۵۲، ۳: ۷۱، ۳: ۷۴، ۳: ۹۱، ۳: ۱۰۳
- رابطه با دوبی ۱: ۲۶۴، ۱: ۲۶۵، ۲: ۵۰، ۲: ۵۱، ۳: ۲۲۸
- رابطه با شیخ‌نشین‌های شارجه و فجیره ۱: ۲۶۵
- ۲: ۵۶، ۲: ۹۹، ۲: ۳۷۰، ۴: ۷۶

- صندوق بین‌المللی پول ۲:۲۲۲، ۳:۱۰۲، ۴:۶۶، ۴:۱۵۶،  
۱۳۵۵  
صنّعی، اسدالله ۲:۲۶۵  
صورتگر، لطفعلی ۱:۲۶۲  
صوفیا، پرنسس ۱:۲۷۲، ۱:۲۷۳  
ضرابی، هما ۴:۴۹، ۵:۱۹۵  
ضرغام، محمدحسین ۲:۳۳۹، ۳:۱۳۸  
ضرغامی، محمد ۱:۳۳۶، ۴:۳۰۴  
ضرغامی، نجات‌الله ۱۸۴، ۱۸۶  
ضیاء‌الحق، محمد ۶:۵۱۹  
ضیایی، محسن ۷:۳۷۶  
طالبانی، جلال ۱:۱۷۶، ۷:۳۴۸، ۷:۳۴۹، ۷:۳۴۴  
طاهری، سعید ۲:۲۸۲، ۲:۲۸۳  
طباطبایی، سید ضیاء‌الدین ۶:۱۷۸  
طوفانیان، حسن ۲:۴۹، ۲:۸۰، ۲:۹۷، ۲:۸۱، ۲:۳۲۳  
۲:۳۴۲، ۲:۳۴۳، ۲:۴۱۶، ۳:۷۵، ۳:۱۷۴، ۴:۷۰، ۴:۱۱۱  
۲۷۸۵، ۳:۴۱۵، ۵:۵۰، ۶:۸۲، ۶:۲۳۳، ۶:۵۱۴  
۵۱۶۶  
طیب حسین ۱:۲۸۰  
ظفار [عمان] ۲:۲۷۹، ۵:۱۳۳، ۵:۲۶۸، ۵:۳۲۴، ۵:۳۴۳  
۱۵۰۶  
عارف، عبدالرحمن ۶:۳۵، ۷:۲۲  
عالیخانی، علیقی ۱:۱۳۳، ۱:۱۴۵، ۱:۲۱۱، ۱:۲۱۴، ۱:۲۱۶  
۱:۲۱۷، ۱:۲۲۰، ۱:۲۲۳، ۱:۲۴۲، ۲:۲۷، ۲:۳۴، ۲:۳۵  
۲:۳۶، ۲:۱۳۴، ۲:۱۳۵، ۲:۱۳۶، ۲:۲۶۷، ۲:۲۷۱  
۲:۲۷۳، ۲:۳۱۶، ۵:۱۹۰، ۵:۲۳۳، ۶:۵۰  
۳۷:۷، ۳۷:۱۰۳، ۷:۱۰۶، ۷:۱۸۴، ۷:۱۹۷، ۷:۳۰۱  
۳۶۸:۷، ۳۸۱:۷، ۴۰۴:۷  
عالیه [ملکه اردن] ۳:۱۰۳، ۳:۱۰۷، ۳:۱۰۹، ۴:۱۱۳، ۴:۱۱۸  
۱۵۳:۴  
عامر، حکیم ۷:۱۲۶، ۷:۱۲۷
- مذاکرات با شیخ‌های شارجه و رأس‌الخیمه بر سر  
جزایر خلیج فارس ۱:۱۳۰، ۱:۱۵۷، ۱:۱۵۸،  
۱:۲۰۵، ۱:۳۳۲، ۱:۳۳۴، ۱:۲۸۷، ۱:۳۰۹، ۱:۳۵۲  
۲:۳۲، ۲:۵۸، ۲:۷۳، ۲:۱۵۰، ۲:۲۶۱  
نفت شیخ‌نشین‌های خلیج فارس ۱۳۸:۱، ۱:۱۶۵،  
۱:۱۹۸، ۱:۲۰۵، ۲:۱۶، ۲:۵۳، ۲:۱۴۵، ۲:۱۵۰  
۲:۱۵۱، ۲:۱۵۳، ۲:۱۵۴، ۲:۱۵۶، ۲:۱۵۹، ۲:۱۶۰  
۲:۱۶۶، ۲:۱۶۷، ۲:۱۷۰، ۲:۱۸۷، ۲:۲۱۲، ۲:۲۳۸  
۲:۲۴۵، ۲:۲۴۷، ۲:۲۸۷، ۲:۲۹۶، ۲:۲۹۷، ۲:۳۰۳  
۲:۳۱۰، ۲:۳۱۱، ۲:۳۱۴، ۲:۳۱۶، ۲:۳۲۳، ۲:۳۴۸  
۲:۳۴۹، ۲:۳۵۸، ۲:۳۶۵، ۲:۳۹۱، ۲:۳۹۷، ۲:۴۱۰  
۳:۲۶، ۳:۳۰، ۴:۴۴، ۴:۳۲۹، ۴:۲۴۰، ۴:۳۳۲  
شیراکه، ژاک ۴:۹۰، ۴:۲۸۹، ۴:۲۹۴، ۴:۲۹۶، ۴:۳۱۸  
۲۸۹۵، ۲:۲۱۱، ۶:۲۵۱، ۶:۲۸۴، ۶:۳۵۰  
شیرانی، چراغ خان ۳:۲۱۴  
صادق، صادق (مستشارالدوله) ۶:۳۳۴  
صالح، اللهیار ۲:۱۷۱  
صالح، جهان‌شاه ۱:۳۱۷، ۱:۱۴۲، ۲:۱۷۱، ۲:۴۱، ۷:۷۶  
۷:۱۳۹، ۷:۳۴۱  
صدام حسین ۲:۲۶۱، ۴:۳۲، ۴:۲۹۲، ۴:۳۰۸، ۴:۳۳۸  
۴:۳۳۹، ۴:۳۴۲، ۵:۳۸۵، ۵:۶۳۵، ۶:۶۴۵، ۶:۵۰۸  
صدر، فضل‌الله ۲:۳۱۰، ۲:۴۱۷  
صدر، موسی ۴:۴۷، ۴:۴۸، ۴:۱۸۴، ۴:۱۸۵، ۵:۳۷۱، ۵:۳۹۵  
۵:۴۱۰، ۵:۴۳۰، ۶:۴۸۴، ۶:۴۶۰  
صدری، جعفرقلی ۲:۲۵۶، ۲:۲۶۹، ۲:۳۰۸، ۲:۳۲۵  
صدری، ناصر ۴:۲۴۷  
صدیق، عیسی ۴:۲۴۶، ۵:۶۵  
صفاری، محمدعلی ۲:۴۰  
صفویان، عباس ۴:۲۲۸، ۴:۲۴۰، ۵:۲۰۷، ۵:۲۰۸، ۵:۳۵۹  
۵:۵۰۲، ۶:۴۱۶، ۶:۴۸۶، ۶:۱۲۵، ۶:۱۳۷، ۶:۳۰۸، ۶:۳۴۶  
۳۴۷:۶، ۳۸۹:۶  
صلح، تقی‌الدین ۴:۱۱۱  
صناعی، محمود ۶:۱۱۸



روابط با شیخ‌نشین‌های خلیج فارس ۱:۲۶۴، ۱:۲۶۵،  
۲:۲۶۶، ۲:۵۹، ۲:۶۷

شکایت از ایران به شورای امنیت ۱:۱۸۴

کردها و کردستان عراق ۱:۱۷۶، ۱:۳۵۹، ۱:۳۶۹

۱:۳۸۶، ۲:۵۰، ۲:۲۶۹، ۲:۲۷۶، ۲:۲۷۹، ۲:۳۱۰

۱:۳۵۹، ۱:۳۶۹، ۱:۳۸۶، ۲:۵۰، ۲:۳۳۸، ۳:۱۱۳

۳:۱۱۴، ۳:۱۱۵، ۳:۱۱۶، ۳:۱۵۴، ۳:۴۵، ۳:۵۰

۳:۱۹۰، ۳:۱۹۱، ۳:۲۱۰، ۳:۲۱۱، ۳:۲۲۵، ۳:۲۶۱

۳:۲۶۷، ۳:۲۹۶

مذاکرات رفع مناقشات مرزی با ایران ۳:۲۲، ۳:۳۲

۳:۹۵، ۳:۱۲۳، ۳:۳۱، ۳:۳۳۱

عربستان سعودی

اختلافات نفتی ایران و عربستان ۱:۱۳۸، ۱:۱۷۹

۲:۳۲، ۲:۵۵، ۲:۵۷، ۲:۶۸، ۲:۷۱، ۲:۱۴۳، ۲:۱۴۷

۲:۱۵۰، ۲:۱۵۱، ۲:۱۵۹، ۲:۱۶۳، ۲:۱۶۶، ۲:۱۷۰

۲:۲۶۷، ۲:۲۷۱، ۲:۲۷۳، ۲:۳۲۰، ۲:۳۲۳، ۲:۳۳۸

۲:۳۴۴، ۲:۳۴۸، ۲:۳۶۵، ۲:۳۹۱، ۲:۴۱۰، ۳:۱۱۳

۳:۱۳۹، ۳:۲۵۱، ۳:۱۱۳، ۳:۱۱۵، ۳:۱۱۶، ۳:۱۲۲

۳:۱۲۴، ۳:۱۷۱، ۳:۱۸۵، ۳:۲۲۰، ۳:۲۲۳، ۳:۲۳۹

۳:۲۴۰، ۳:۲۴۴، ۳:۲۴۵

تیرگی روابط با ایران ۱:۱۳۸، ۳:۲۰، ۳:۶۴، ۳:۱۰۳

۳:۱۱۷، ۳:۱۸۰

حمایت عربستان سعودی از شیخ‌نشین‌ها علیه ایران

۲:۹۵، ۲:۱۰۲، ۲:۱۰۳، ۲:۱۱۹، ۲:۱۲۰، ۲:۱۲۶

۲:۱۲۸، ۲:۱۴۴، ۲:۱۴۷، ۲:۲۰۷، ۲:۲۶۹، ۲:۳۰۸

۳:۲۰، ۳:۶۴، ۳:۷۱، ۳:۷۴، ۳:۱۰۳، ۳:۳۰

خرید تسلیحات آمریکایی دست دوم از ایران

۲:۱۱۴، ۲:۱۱۷، ۲:۲۰۳، ۲:۱۵۵، ۲:۲۸۲، ۲:۲۸۳

مساله عمان در روابط با ایران ۱:۲۱۵، ۱:۲۱۶

همکاری‌های نظامی و امنیتی با ایران ۱:۱۲۹، ۱:۲۹۳

۱:۳۸۲، ۱:۳۸۵، ۲:۲۶، ۲:۳۲، ۲:۶۵، ۲:۱۷۳

۲:۱۹۵، ۲:۱۸۵، ۲:۲۸۲

عرفات، یاسر ۱:۳۸۹، ۱:۳۹۰، ۲:۱۰۶، ۲:۳۹۴، ۳:۲۰

۳:۲۳۹، ۳:۲۴۲، ۳:۱۳۷، ۵:۲۴۰، ۵:۴۹۶

العز، دویید ۲:۲۸۴، ۲:۲۸۵

عامری، ناصر ۳:۲۱۷، ۳:۲۸۳، ۳:۲۸۴، ۳:۲۸۵، ۳:۲۸۶، ۳:۲۸۷

۳:۲۸۸، ۳:۲۸۹

عبدالرحمان، تنکو ۱:۱۷۱، ۳:۲۸۲

عبدالله، وحید ۳:۱۷۶، ۳:۱۷۷

عبدالناصر، جمال

خصوصیت با شاه ۲:۲۰۲، ۲:۲۵۸، ۲:۲۶۰، ۲:۲۶۱

۲:۲۸۵، ۲:۲۶، ۲:۲۸، ۲:۴۱، ۲:۱۵۶، ۲:۱۶۰

۲:۱۶۸، ۲:۱۷۷، ۲:۴۱

عبدلولی خان ۲:۳۰۲، ۳:۱۴۲، ۳:۱۵۵، ۳:۱۷۲، ۳:۱۹۳

۳:۲۱، ۳:۲۲، ۳:۲۳، ۳:۴۵، ۳:۵۲

عبده، جلال ۵:۲۵۲

عتیق‌الرحمن ۱:۲۳۸

عثمان، احمد ۴:۶۹، ۴:۷۲، ۴:۷۶، ۴:۷۸

عدل، کاترین ۵:۱۴۷

عدل، یحیی ۳:۲۴۰، ۳:۲۴۷، ۳:۶۹، ۳:۹۱

عدن ۱:۳۳۹، ۲:۹۵، ۲:۱۷۴، ۳:۲۴، ۳:۲۰۵

عراق

اختلافات مرزی با ایران ۱:۱۵۸، ۱:۱۷۳، ۱:۱۷۴

۱:۱۷۶، ۱:۱۷۷، ۱:۱۸۰، ۱:۱۸۱، ۱:۱۹۶، ۱:۱۹۷

۱:۲۲۶، ۲:۲۰۵، ۲:۳۵۵، ۲:۴۰۱، ۲:۱۲۳، ۲:۲۰

۳:۵۰، ۳:۵۵، ۳:۵۷، ۳:۲۵۰، ۳:۲۷۸، ۳:۲۷۹

۳:۲۹۱، ۳:۳۳۹

اخراج ایرانیان ۳:۲۳۸، ۳:۲۳

انفجار لوله‌های نفت ۱:۳۲۹، ۱:۳۳۳

پشتیبانی از مخالفان حکومت ایران ۱:۱۷۶، ۱:۲۱۷

۱:۲۲۶، ۲:۱۵۰، ۲:۱۰۹، ۲:۱۲۳، ۲:۱۳۴، ۲:۲۴۱

۳:۱۳۱، ۳:۲۱۴

تبلیغات ضد ایرانی ۱:۲۳۳، ۱:۲۷۸، ۱:۲۸۲، ۲:۱۲۳

۲:۳۱۶، ۳:۳۱۸

حضور نظامی در خلیج فارس ۱:۱۲۹، ۲:۶۴، ۲:۱۴۳

۲:۲۰۰

حمایت ایران از شیعیان و کردهای عراق ۱:۲۱۷

۲:۲۶۹، ۲:۲۸۷، ۲:۴۰۱

تلاش ایران برای کودتا در عراق ۱:۳۵۵، ۱:۳۵۶

۲:۳۵۹، ۲:۹۶، ۲:۱۱۵، ۲:۱۱۶، ۲:۲۶۹، ۲:۲۷۰

عزری، منیر ۱۲۵:۲، ۳۶۶:۱، ۳۲۷:۱، ۲۵۵:۱، ۲۵۳:۱  
 ۱۱۰:۳  
 عظیمی، رضا ۱۸۵، ۲۸۶  
 عظیمی، صادق ۲۵۹:۵، ۱۶۹:۲  
 عفو بین‌الملل ۲۸۶:۲، ۲۸۷:۲، ۲۴۳:۵، ۲۲۳:۶، ۳۰۳:۶  
 ۳۴۵۶، ۳۴۶۶، ۳۲۷:۶، ۳۶۰:۶، ۳۷۷:۶، ۴۸۵:۶  
 ۵۰۴:۶  
 علاء، حسین ۱۲۹:۲، ۱۳۷:۲، ۱۸۴:۲، ۳۸۷:۲، ۵۸:۳، ۵۹:۳  
 ۱۱۹:۳، ۳۱۰:۶، ۲۹۰:۷  
 علامه وحیدی، محمدعلی ۲۰۶:۲  
 علم، امیرشوک‌الملک ۳۵۸:۱، ۳۷۲:۱، ۳۷:۲، ۲۰۴:۲  
 ۳۸۹:۲، ۴۱۰:۲، ۲۷۲:۳، ۷۹:۴، ۱۹۲:۴، ۱۹۳:۴  
 علوی، بزرگ ۱۸۱:۳  
 عماش، صالح مهدی ۲۶:۲  
 عمان  
 پرهیز ایران از به رسمیت شناختن سلطان عمان  
 ۲۱۵:۱، ۲۱۶:۱  
 تمایل سلطان عمان به روابط دوستانه با ایران  
 ۲۱۴:۱، ۲۲۸:۳  
 همکاری نظامی ایران با عمان در سرکوب شورشیان  
 ظفار ۲۷۹:۲، ۳۱۶:۲، ۳۲۷:۲، ۳۵۹:۲، ۲۴:۴، ۳۱:۴  
 ۱۳۰:۴، ۱۹۱:۴، ۳۳۸:۴  
 عیدی امین ۵۷:۴، ۱۸۶:۵، ۱۸۷:۵، ۱۸۳:۶  
 غازی، زلمی محمود ۱۷۷:۳  
 غفاری، عنکر ۱۹۶:۱  
 غنی، سیروس ۲۶۵:۳  
 غیائی، حیدر ۲۱۷:۲  
 فاتح، محمد اسماعیل ۱۸۸:۱  
 فارلند، جوزف سیمپسون ۲۴۳:۲، ۲۴۵:۲، ۲۶۶:۲، ۲۶۹:۲  
 ۲۷۰:۲، ۲۷۱:۲، ۲۷۴:۲، ۲۷۶:۲، ۲۸۱:۲، ۲۸۲:۲  
 ۲۸۳:۲، ۲۸۹:۲، ۳۱۷:۲، ۳۱۹:۲، ۳۲۲:۲، ۳۲۸:۲  
 ۳۳۲:۲، ۳۳۵:۲، ۳۴۲:۲، ۳۴۳:۲، ۳۴۷:۲  
 فرخ، شیخ‌نشین‌های خلیج فارس  
 فداییان فلسطینی ← سازمان‌الفتح  
 فراست، دیوید ۸۶:۶  
 فرانسه  
 خرید نفت از ایران ۳۶۹:۲، ۳۷۱:۲  
 سرمایه‌گذاری در صنایع ایران ۲۸۱:۲، ۶۰:۴، ۶۵:۴  
 ۸۷:۴  
 سرمایه‌گذاری در صادرات گاز ایران ۱۴۰:۲  
 سفر شاه به فرانسه ۲۶۷:۱  
 فروش تسلیحات به ایران ← خرید تسلیحات  
 مطالعات احداث متروی تهران ۲۱۲:۳، ۶۱:۶  
 فرانکو، فرانسیسکو ۲۷۲:۱، ۱۳۴:۲، ۲۰۸:۲، ۳۶:۳، ۱۴۴:۴  
 ۲۶۱:۵، ۲۶۲:۵، ۲۷۵:۵، ۳۱۴:۵، ۳۲۱:۵، ۳۲۲:۵  
 ۳۲۴:۵  
 فرتاش، منوچهر ۵۳۴:۶، ۵۳۵:۶  
 فرخ، مهدی (معتصم‌السلطنه) ۱۰۰:۷  
 فردوست، حسین ۳۶۸:۱، ۹۰:۲، ۱۷۷:۲، ۱۸۰:۲، ۴۴۲:۵  
 فرزاد، محمد ۲۹:۲، ۱۷۳:۲  
 فرزانه، سیروس ۲۲۹:۲  
 فرمانفرمایان، خداداد ۶۶:۲، ۷۲:۲، ۸۳:۲، ۹۸:۲، ۱۲۴:۲  
 ۱۳۱:۲، ۳۰۰:۲، ۳۳۶:۲، ۳۴۱:۲، ۳۵۴:۲، ۴۱۹:۲  
 ۴۱۵:۷  
 فرمز [جزیره] ← تابوان  
 فرنجه، سلیمان ۵۳:۶  
 فروزانفر، بدیع‌الزمان ۴۷:۲، ۴۷:۶، ۲۸۷:۶  
 فروش سهام کارخانه‌ها به کارگران ۲۳۶:۲، ۲۳۸:۲  
 ۲۳۹:۲، ۲۴۹:۲، ۲۴۷:۲، ۲۴۴:۲، ۲۴۲:۲، ۲۳۹:۲  
 ۲۵۲:۲، ۲۵۴:۲، ۲۵۵:۲، ۴۱۱:۲، ۸۰:۳، ۸۱:۳، ۴۱۱:۵  
 فروغ جاویدان [فیلم] ۳۱۳:۲  
 فروغی، محسن ۵۰:۷

عزری، منیر ۱۲۵:۲، ۳۶۶:۱، ۳۲۷:۱، ۲۵۵:۱، ۲۵۳:۱  
 ۱۱۰:۳  
 عظیمی، رضا ۱۸۵، ۲۸۶  
 عظیمی، صادق ۲۵۹:۵، ۱۶۹:۲  
 عفو بین‌الملل ۲۸۶:۲، ۲۸۷:۲، ۲۴۳:۵، ۲۲۳:۶، ۳۰۳:۶  
 ۳۴۵۶، ۳۴۶۶، ۳۲۷:۶، ۳۶۰:۶، ۳۷۷:۶، ۴۸۵:۶  
 ۵۰۴:۶  
 علاء، حسین ۱۲۹:۲، ۱۳۷:۲، ۱۸۴:۲، ۳۸۷:۲، ۵۸:۳، ۵۹:۳  
 ۱۱۹:۳، ۳۱۰:۶، ۲۹۰:۷  
 علامه وحیدی، محمدعلی ۲۰۶:۲  
 علم، امیرشوک‌الملک ۳۵۸:۱، ۳۷۲:۱، ۳۷:۲، ۲۰۴:۲  
 ۳۸۹:۲، ۴۱۰:۲، ۲۷۲:۳، ۷۹:۴، ۱۹۲:۴، ۱۹۳:۴  
 علوی، بزرگ ۱۸۱:۳  
 عماش، صالح مهدی ۲۶:۲  
 عمان  
 پرهیز ایران از به رسمیت شناختن سلطان عمان  
 ۲۱۵:۱، ۲۱۶:۱  
 تمایل سلطان عمان به روابط دوستانه با ایران  
 ۲۱۴:۱، ۲۲۸:۳  
 همکاری نظامی ایران با عمان در سرکوب شورشیان  
 ظفار ۲۷۹:۲، ۳۱۶:۲، ۳۲۷:۲، ۳۵۹:۲، ۲۴:۴، ۳۱:۴  
 ۱۳۰:۴، ۱۹۱:۴، ۳۳۸:۴  
 عیدی امین ۵۷:۴، ۱۸۶:۵، ۱۸۷:۵، ۱۸۳:۶  
 غازی، زلمی محمود ۱۷۷:۳  
 غفاری، عنکر ۱۹۶:۱  
 غنی، سیروس ۲۶۵:۳  
 غیائی، حیدر ۲۱۷:۲  
 فاتح، محمد اسماعیل ۱۸۸:۱  
 فارلند، جوزف سیمپسون ۲۴۳:۲، ۲۴۵:۲، ۲۶۶:۲، ۲۶۹:۲  
 ۲۷۰:۲، ۲۷۱:۲، ۲۷۴:۲، ۲۷۶:۲، ۲۸۱:۲، ۲۸۲:۲  
 ۲۸۳:۲، ۲۸۹:۲، ۳۱۷:۲، ۳۱۹:۲، ۳۲۲:۲، ۳۲۸:۲  
 ۳۳۲:۲، ۳۳۵:۲، ۳۴۲:۲، ۳۴۳:۲، ۳۴۷:۲

فیروز، نصرت‌الدوله ۴۰۳:۲  
 فیروزمند، ناصر ۲۵۴:۲  
 فیلیپ، پرنس ۱۵۷:۲، ۳۵۲:۲، ۳۵۴:۲، ۳۶۳:۲، ۷۰:۳  
 فیلیپین ۱۸۱:۱، ۲۲۶:۱، ۸۲:۲، ۱۱۶:۲، ۴۱:۴  
 قاجار، احمد شاه ۴۳:۲، ۲۹۹:۲  
 قاجار، محمود میرزا (ظل‌السلطان) ۲۵:۲  
 القانیان، حبیب ۱۹۲:۵  
 قبرس ۱:۱، ۲۷۱:۲، ۱۲۸:۲، ۱۴۹:۴، ۱۵۰:۴، ۱۵۱:۴، ۱۵۴:۴  
 ۱۵۷:۴، ۱۶۰:۴، ۱۷۰:۴، ۱۷۳:۴، ۲۰۱:۴  
 قدر، منصور ۴۸:۴  
 قدس نخعی، حسین ۱۹۱:۱، ۱۹۲:۱  
 قذافی، معمر ۱:۱، ۳۲۹:۲، ۳۴۰:۳، ۱۰۴:۳، ۱۵۶:۳، ۱۹۰:۴، ۵۶:۴  
 ۲۲۰:۴، ۳۲۸:۴، ۳۲۹:۴، ۱۳۹:۵، ۱۵۵:۵، ۳۰۶:۵  
 ۵۹:۶، ۲۰۷:۶، ۲۱۴:۶، ۲۱۸:۶  
 قرارداد ۱۹۱۹ ۳۱۷:۲، ۴۰۳:۲  
 قریب، جمشید ۱۵۲:۵، ۲۴۵:۶  
 قریب، هرمز ۲۹۴:۲، ۳۰۶:۲، ۳۱۰:۲، ۳۳۶:۲، ۹۶:۳  
 ۲۷۲:۳، ۹۵:۴، ۲۳۳:۴، ۱۳۶:۵، ۱۵۹:۵، ۱۷۱:۶  
 قشقایی، اسماعیل (صوالت‌الدوله) ۴۲۳:۲  
 قشقایی، بهمن ۵۵:۷  
 قشقایی، خسرو ۱۹۴:۲، ۳۹۳:۲، ۴۲۳:۲، ۴۲۴:۲، ۵۵:۷  
 قشقایی، محمدحسین ۴۰۹:۲  
 قشقایی، ناصر ۳۲۲:۱، ۴۰۹:۲، ۴۲۴:۲  
 قطب‌زاده، صادق ۴۱۴:۲، ۱۲۶:۳  
 قطبی، رضا ۳۰۴:۲، ۳۳۳:۳، ۱۰۰:۳، ۱۷۴:۳، ۱۸۴:۳، ۳۷۷:۵  
 ۲۰۸:۶  
 قطبی، محمدعلی ۲۶۷:۲، ۲۶۸:۲، ۴۸۰:۵، ۵۷:۶، ۱۳۳:۶  
 ۱۵۴:۶، ۵۰:۷، ۳۶۱:۷  
 قطر ← شیخ‌نشین‌های خلیج فارس  
 قوام [پهلوی‌نیا]، شهرام ۳۵۸:۱  
 قوام، احمد (قوام‌السلطنه)، ۲۰۷:۱، ۱۶۸:۲، ۳۲۰:۲  
 ۳۲۷:۲، ۱۱۸:۳، ۴۲۶:۵، ۳۰۹:۶، ۳۸۱:۶، ۴۹۷:۶

فروغی، محمد علی (ذکاء‌الملک) ۲۷۱:۳  
 فروغی، محمود ۳۰۲:۲، ۳۶:۵  
 فرهاد، احمد ۹۷:۳، ۸۸:۴  
 فریده (ملکه سابق مصر) ۷۹:۲، ۱۷۹:۲  
 فریزر، ویلیام ۱۵۱:۲، ۱۷۰:۲، ۱۸۶:۲  
 فلاح، رضا ۱۳۸:۱، ۱۷۹:۱، ۲۱۰:۱، ۲۱۸:۱، ۲۵۹:۱  
 ۱:۱، ۲۷۹:۱، ۲۸۲:۱، ۳۰۵:۱، ۳۳۳:۱، ۳۴۴:۱، ۳۴۵:۱  
 ۱:۱، ۳۴۶:۱، ۳۵۴:۱، ۳۵۵:۱، ۳۷۰:۲، ۳۷۵:۲، ۳۸۴:۲، ۳۹۹:۲  
 ۱۰۰:۲، ۱۰۸:۲، ۱۴۴:۲، ۱۷۰:۲، ۲۱۲:۲، ۲۱۶:۲  
 ۲۴۷:۲، ۲۴۹:۲، ۲۵۶:۲، ۲۶۱:۲، ۳۰۲:۲، ۳۶۱:۲  
 ۳۲۳:۲، ۳۲۵:۲، ۳۲۶:۲، ۳۴۶:۲، ۳۶۰:۲، ۳۶۱:۲  
 ۳۶۳:۲، ۳۶۹:۲، ۳۹۸:۲، ۳۹۹:۲، ۴۱۲:۲  
 ۴۱۸:۲، ۴۲۳:۲، ۴۴۲:۲، ۱۵۳:۳، ۲۵۳:۳، ۳۸۳:۳، ۴۰۳:۳  
 ۵۵:۳، ۵۶:۳، ۶۰:۳، ۶۶:۳، ۱۰۳:۳، ۱۰۴:۳، ۱۲۲:۳  
 ۱۷۳:۳، ۱۳۳:۳، ۲۳۴:۳، ۲۴۱:۳، ۲۵۰:۳، ۲۵۲:۳  
 ۲۵۸:۳، ۲۶۲:۳، ۲۶۴:۳، ۲۶۵:۳، ۳۸:۴، ۱۰۹:۴  
 ۱۳۴:۴، ۱۳۷:۴، ۱۵۷:۴، ۲۱۴:۴، ۲۴۲:۴، ۲۹۴:۴  
 ۳۲۲:۴، ۱۸۳:۵، ۱۸۸:۵، ۳۹۰:۵، ۳۹۱:۵، ۴۰۰:۵  
 ۲۲۱:۶، ۲۹۱:۶، ۱۶۷:۷، ۲۴۱:۷، ۳۴۵:۷، ۳۷۳:۷  
 ۳۸۷:۷  
 فلائیکان، پیتر ۲۷۵، ۳۳۵، ۳۴۶  
 فلسفی، محمدتقی ۱۶۲:۱، ۳۰۴:۲، ۳۲۴:۲  
 فلینگر، کارل ۲۹۹:۴، ۱۸۸:۴، ۲۳۹:۴  
 فنزه، نذیر ۳۹۹:۱، ۱۷۶:۲  
 فور، جرالده ۱۶۷:۴، ۱۶۹:۴، ۱۷۰:۴، ۱۷۷:۴، ۱۸۷:۴  
 ۱۹۰:۴، ۲۰۱:۴، ۲۰۳:۴، ۲۰۵:۴، ۲۴۸:۴، ۲۴۹:۴  
 ۲۶۳:۴، ۳۷۵، ۴۸۵، ۱۱۳:۵، ۱۱۵:۵، ۱۴۲:۵، ۱۸۶:۵  
 ۲۱۹:۵، ۳۲۲:۵، ۳۲۷:۵، ۴۶۹:۵، ۴۸۳:۵، ۷۶:۶  
 ۱۴۲:۶، ۱۴۳:۶، ۲۸۹:۶  
 فولبرایت، جیمز ویلیام ۳۴۲:۲، ۳۴۳:۲، ۷۶:۳، ۱۴۳:۳  
 ۱۸۳:۴، ۳۳۳:۵، ۳۵:۷، ۴۷:۷، ۹۹:۷  
 فویت، ژوزفل ۴۱۳:۲  
 فهد، پرنس ۲۴۶:۲، ۱۳۹:۳، ۲۷۰:۳، ۲۷۳:۳، ۱۵۴:۵  
 ۱۵۶:۵، ۱۵۸:۵  
 فیروز، شاهرخ ۸۷:۳، ۱۱۶:۴، ۱۱۹:۴، ۱۴۰:۶

- قوام، ابراهیم ۱: ۱۳۳، ۱: ۱۳۵، ۱: ۳۴۷، ۱: ۳۴۹، ۱: ۳۵۷،  
 ۱: ۳۶۱، ۱: ۳۶۲، ۱: ۳۶۳، ۱: ۳۶۶، ۲: ۳۷، ۲: ۳۸، ۲: ۱۷۸،  
 ۲۸۹:۶ ۸۸:۴
- قوام، علی ۱: ۳۵۸، ۲: ۳۸
- قوامی، عزیزالله ۲: ۲۶۷، ۲: ۴۱۴، ۴: ۴۳، ۴: ۱۲۴، ۴: ۲۰۱،  
 ۱۸۱:۵
- قوامی، لقاءالدوله خورشیدکلاه ۲: ۶۹، ۲: ۱۷۸
- قوامی، محمدعلی ناظم‌الملک ۲: ۱۷۸
- کارامانلیس، کنستانین ۴: ۱۷۴، ۴: ۲۷۰، ۴: ۲۷۶، ۵: ۲۶،  
 ۲۸۹:۵ ۵۳:۶
- کارتر، جیمی ۶: ۸۰، ۶: ۹۱، ۶: ۱۱۱، ۶: ۱۸۵، ۶: ۱۸۶،  
 ۶: ۲۱۱، ۶: ۲۲۲، ۶: ۲۳۳، ۶: ۲۵۶، ۶: ۲۸۳،  
 ۶: ۲۸۹، ۶: ۳۱۶، ۶: ۳۱۹، ۶: ۳۲۰، ۶: ۳۳۲، ۶: ۳۳۳،  
 ۶: ۳۴۰، ۶: ۳۵۴، ۶: ۳۹۱، ۶: ۳۹۷، ۶: ۴۰۷، ۶: ۴۴۴،  
 ۶: ۴۴۵، ۶: ۴۹۸
- کارتر، رزالین ۶: ۵۱۰
- کارگران [استادیوم ورزشی] ۲: ۲۲، ۲: ۲۴، ۲: ۲۶
- کارگران ۱۹۵:۱
- کاسترو، فیدل ۷: ۲۶
- کاسیگین، آلکسی ۱: ۳۲۵، ۲: ۲۳، ۲: ۱۹۹، ۲: ۲۳۸، ۲: ۲۶۰،  
 ۲: ۳۱۸، ۲: ۳۲۴، ۳: ۴۴، ۳: ۱۷۶، ۳: ۲۲۸، ۴: ۶۹، ۴: ۲۶۰
- کاشانی، سید ابوالقاسم ۶: ۳۳
- کاظم‌زاده، حسین ۳: ۲۳۳
- کالاها، جیمز ۴: ۳۱
- کان، ژیلبر ۴: ۷۹، ۴: ۸۰
- کانلی، جان ۴: ۱۵۸
- کانوندا، کنت ۴: ۲۶۰، ۴: ۲۶۱، ۴: ۲۶۲، ۴: ۲۶۳، ۴: ۲۶۴، ۴: ۲۰۴،  
 کبیری، علی ۲: ۲۱۴، ۲: ۳۰۶
- کتابخانه بزرگ پهلوی ۳: ۲۷۳، ۷: ۱۱۲
- کتابخانه سلطنتی ۱: ۱۳۰، ۲: ۴۷، ۲: ۶۷
- کر، سازمان [CARE International] ۲: ۴۰۱
- کرافت، ژوزف ۴: ۲۵۸، ۴: ۲۶۷، ۴: ۴۶، ۵: ۴۸، ۶: ۳۴۰،  
 ۶: ۳۴۴، ۶: ۳۴۶
- کرامی، رشید ۵: ۲۴۵
- کرایسکی، یرونو ۴: ۲۱۲
- کردها
- روابط ایران با کردهای عراق ۲: ۲۶۹، ۲: ۲۷۶،  
 ۲: ۲۷۹، ۲: ۳۱۰، ۳: ۱۱۳، ۳: ۱۱۴، ۳: ۱۱۵، ۳: ۱۱۶،  
 ۴: ۳۶، ۴: ۴۵، ۴: ۵۰، ۴: ۱۵۴، ۴: ۱۹۰، ۴: ۱۹۱،  
 ۴: ۲۱۱، ۴: ۲۱۰، ۴: ۲۱۱، ۴: ۲۲۵، ۴: ۲۵۴، ۴: ۲۶۱، ۴: ۲۶۷،  
 ۴: ۲۹۶، ۴: ۳۰۷، ۴: ۳۴۱، ۴: ۳۴۲، ۴: ۳۴۳، ۴: ۳۴۶،  
 ۴: ۳۴۷، ۴: ۳۴۹، ۵: ۱۴۶
- روابط عراق با کردها ۱: ۱۷۶، ۱: ۳۵۹، ۱: ۳۶۹،  
 ۱: ۳۸۶، ۲: ۵۰، ۲: ۳۳۸، ۳: ۱۱۴، ۳: ۱۱۵، ۳: ۱۱۶،  
 ۴: ۴۵، ۴: ۵۰، ۴: ۱۹۰، ۴: ۲۱۰، ۴: ۲۱۱، ۴: ۲۲۵،  
 ۴: ۲۶۱، ۴: ۲۶۷، ۴: ۲۹۶
- خودمختاری کردستان عراق ۱: ۳۶۹، ۱: ۳۸۶، ۴: ۵۶،  
 کردها واسطه نفوذ شوروی در عراق ۳: ۱۵۴،  
 نسل‌کشی کردها توسط دولت بعثی عراق ۳: ۱۱۴،  
 ۳: ۱۱۵، ۳: ۱۱۶
- نفوذ اسرائیل در میان کردهای عراق ۲: ۲۲۲، ۵: ۳۸۸،  
 ۲۵۶:۶
- کرن، هری ۱: ۱۶۸، ۱: ۲۸۲، ۲: ۳۰۸، ۴: ۲۴۳
- کرنز، هنری ۲: ۳۴۳، ۲: ۴۲۰
- کره جنوبی ۲: ۳۲۷، ۳: ۲۱۳، ۳: ۱۰۰، ۶: ۲۷۵
- کره شمالی ۳: ۲۱۳، ۳: ۱۰۰، ۳: ۱۷۱، ۳: ۱۷۳، ۴: ۳۴۸،  
 ۵: ۲۹۰، ۵: ۳۶۲، ۶: ۴۱۶، ۶: ۲۷۵
- کریس، سر استافورد ۳: ۲۷۱
- کریم‌پور شیرازی، امیر مختار ۳: ۱۶۹
- کرینگتون، پیتر الکساندر ۳: ۱۰۷، ۳: ۱۷۲، ۳: ۱۹۱، ۳: ۲۳۰،  
 الکساندر، پرنسس ۲: ۱۸۵
- کشفی، مهدی ۵: ۳۷۶، ۵: ۴۸۴
- کفای خراسانی، آیت‌الله میرزا احمد ۲: ۴۱۱
- کلیفورد، کلارک ۷: ۳۳۰
- کمپانی‌های نفتی ← کنسرسیوم نفت
- کمونیست‌های توده‌ای ← چریک‌ها [فداییان خلق /  
 مجاهدین خلق]
- کمونیست‌های طرفدار چین ← چریک‌ها [فداییان خلق /  
 مجاهدین خلق]

۳۹۴:۲، ۳۹۲:۲، ۳۸۹:۲، ۳۸۵:۲، ۳۸۴:۲، ۳۸۳:۲  
 ۴۰۳:۲، ۴۰۰:۲، ۳۹۹:۲، ۳۹۸:۲، ۳۹۶:۲، ۳۹۵:۲  
 ۴۰۳:۲، ۳۷۳:۲، ۳۷۳:۲، ۳۷۳:۲، ۳۷۳:۲، ۳۷۳:۲  
 ۲۶۴:۳، ۲۶۲:۳، ۲۵۸:۳، ۲۵۳:۳، ۲۵۲:۳، ۲۳۰:۳  
 ۴۱:۴، ۴۰:۴، ۳۹:۴، ۲۴:۴، ۱۸:۴  
 مقابله با موضع شاه درباره افزایش قیمت نفت  
 ۱۵۱:۲، ۱۵۰:۲، ۱۴۹:۲، ۱۴۴:۲، ۱۴۳:۲، ۱۳۲:۲  
 ۱۵۲:۲  
 گفت و گو برای خرید گاز از ایران ۲۵۳:۳، ۴۰:۳  
 ۱۸۴:۳، ۶۰:۳، ۵۶:۳، ۵۵:۳، ۴۷:۳  
 کنی، علیقی ۲۲۲:۱، ۷۰:۲، ۷۲:۲، ۱۶۹:۲، ۲۰۶:۲، ۲۲۲:۲  
 ۳۰۷:۲، ۲۹۹:۲، ۲۷۴:۲، ۲۷۳:۲، ۲۶۶:۲، ۲۶۲:۲  
 ۳۱۰:۲، ۳۱۲:۲، ۳۱۹:۲، ۳۲۲:۲، ۳۲۶:۲، ۳۳۵:۲  
 ۳۷:۳، ۳۷:۳، ۳۷:۳، ۳۷:۳، ۳۷:۳، ۳۷:۳، ۳۷:۳، ۳۷:۳  
 ۵۲:۵، ۳۳:۵، ۳۱۹:۵، ۴۲:۶، ۳۱۶:۶، ۵۱۲:۶، ۲۰۲:۷  
 ۲۵۶:۷، ۲۲۹:۷  
 کنیانا، جومو ۲۸۲:۳  
 کوروش کبیر ۱۱:۲، ۳۰۹:۲  
 کولک، تنودور ۱۰۸:۳  
 کویت ← شیخ نشین‌های خلیج فارس  
 کیان پور، غلامرضا ۲۴۳:۵  
 کیسلینگ، ویدکون ۲۰۳:۲  
 کیسینجر، هنری ۱۶۴:۱، ۲۷۷:۱، ۲۰۲:۲، ۲۲۰:۲، ۲۵۴:۲  
 ۲۵۷:۲، ۲۵۸:۲، ۲۶۰:۲، ۲۸۱:۲، ۳۱۴:۲، ۳۳۷:۲  
 ۳۸۹:۲، ۴۱۳:۲، ۳۰:۳، ۱۴۲:۳، ۱۹۷:۳، ۲۲۲:۳  
 ۲۲۶:۳، ۲۲۲:۳، ۲۳۹:۳، ۲۵۶:۳، ۲۶۰:۳، ۲۶۶:۳  
 ۲۷۲:۳، ۲۷۴:۳، ۲۷۵:۳، ۲۷۶:۳، ۲۸۱:۳، ۳۱:۴، ۳۳:۴  
 ۳۷:۴، ۳۸:۴، ۳۹:۴، ۴۰:۴، ۴۱:۴، ۴۸:۴، ۵۰:۴، ۶۴:۴  
 ۶۶:۴، ۶۹:۴، ۸۱:۴، ۸۴:۴، ۹۱:۴، ۹۳:۴، ۹۴:۴  
 ۱۰۰:۴، ۱۱۳:۴، ۱۱۵:۴، ۱۱۷:۴، ۱۲۸:۴، ۱۴۰:۴  
 ۱۴۱:۴، ۱۵۵:۴، ۱۶۷:۴، ۱۶۸:۴، ۱۷۸:۴، ۱۸۰:۴  
 ۲۰۰:۴، ۲۰۱:۴، ۲۰۲:۴، ۲۰۵:۴، ۲۰۸:۴، ۲۱۵:۴  
 ۲۱۶:۴، ۲۲۰:۴، ۲۲۲:۴، ۲۲۳:۴، ۲۲۴:۴، ۲۲۵:۴  
 ۲۳۱:۴، ۲۳۲:۴، ۲۳۳:۴، ۲۳۴:۴، ۲۳۸:۴، ۲۴۱:۴  
 ۲۴۴:۴، ۲۴۵:۴، ۲۴۸:۴، ۲۵۷:۴، ۲۵۹:۴، ۲۷۰:۴

کندی، ادوارد (تد) ۱۶۸:۲، ۲۶۷:۲، ۲۶۸:۲، ۲۸۴:۳  
 ۲۰۲:۴، ۳۶۶:۵، ۳۵۵:۵، ۳۶۵:۵، ۳۷۵:۵، ۳۸۵:۵، ۴۰۶:۵  
 ۱۴۳:۵، ۳۲۶:۵، ۳۴۹:۵، ۳۵۰:۵، ۴۲۲:۵  
 کندی، جان فیتزجرالد ۲۱۹:۱، ۲۲۵:۱، ۲۵۵:۱، ۳۳۷:۱  
 ۹۶:۲، ۱۶۸:۲، ۲۲۵:۲، ۳۸۶:۲، ۴۱۴:۲، ۱۷۴:۳، ۵۰:۵  
 ۳۴۹:۵، ۳۱۰:۷، ۳۱۴:۷  
 کندی، رابرت ۳۰۷:۷، ۳۱۷:۷، ۳۱۲:۷، ۳۱۵:۷  
 کندی، زاکلین ۳۱۰:۷  
 کنستانتین دوم ۱۶۶:۲، ۲۶۶:۲، ۲۶۷:۲، ۲۶۸:۲، ۴۰۷:۲  
 ۱۸:۳، ۳۵:۳، ۱۰۶:۳، ۱۲۰:۳، ۱۲۷:۳، ۱۲۲:۳، ۱۲۸:۳  
 ۲۱۴:۳، ۱۴۵:۴، ۱۴۹:۴، ۱۵۹:۴، ۱۶۶:۴  
 کنسرسیوم شبکه ارتباطی ۲۹۳:۱، ۲۹۴:۱، ۳۰۳:۱، ۳۰۴:۱  
 کنسرسیوم نفت  
 اختلاف و مذاکرات نفتی با ایران ۱۲۹:۱، ۱۳۰:۱  
 ۱۳۱:۱، ۱۳۲:۱، ۱۳۳:۱، ۱۳۵:۱، ۱۳۸:۱، ۱۳۹:۱  
 ۱۴۱:۱، ۱۴۲:۱، ۱۴۳:۱، ۱۴۶:۱، ۱۵۶:۱، ۱۶۴:۱  
 ۱۶۵:۱، ۱۷۰:۱، ۱۷۱:۱، ۱۷۲:۱، ۱۷۴:۱، ۱۷۷:۱  
 ۱۷۸:۱، ۱۷۹:۱، ۱۸۲:۱، ۱۸۳:۱، ۱۸۹:۱، ۱۹۰:۱  
 ۱۹۱:۱، ۱۹۲:۱، ۱۹۳:۱، ۱۹۹:۱، ۲۰۵:۱، ۲۲۲:۱  
 ۲۳۴:۱، ۲۳۵:۱، ۲۶۰:۱، ۲۷۱:۱، ۲۷۵:۱، ۳۰۲:۱  
 ۳۰۳:۱، ۳۲۲:۱، ۳۲۵:۱، ۳۲۶:۱، ۳۳۹:۱، ۳۵۳:۱  
 ۳۵۴:۱، ۳۸۶:۱، ۳۸۷:۱، ۳۱۰:۲، ۳۱۲:۲، ۳۳:۲، ۳۴:۲  
 ۳۵:۱، ۴۱:۲، ۴۸:۲، ۵۵:۲، ۶۲:۲، ۷۹:۲، ۸۲:۲  
 ۸۵:۲، ۹۰:۲، ۹۴:۲، ۹۹:۲، ۱۰۰:۲، ۱۰۸:۲، ۱۱۰:۲  
 ۱۱۲:۲، ۱۱۴:۲، ۱۱۷:۲، ۱۱۸:۲، ۱۲۴:۲، ۱۲۶:۲  
 ۱۲۷:۲، ۱۳۲:۲، ۱۴۳:۲، ۱۴۵:۲، ۱۴۶:۲، ۱۴۷:۲  
 ۱۴۸:۲، ۱۴۹:۲، ۱۵۰:۲، ۱۵۱:۲، ۱۵۵:۲، ۱۵۷:۲  
 ۱۵۸:۲، ۱۶۰:۲، ۱۶۲:۲، ۱۶۳:۲، ۱۶۶:۲، ۱۷۰:۲  
 ۱۷۴:۲، ۱۸۷:۲، ۱۹۳:۲، ۲۰۲:۲، ۲۰۳:۲، ۲۱۲:۲  
 ۲۲۹:۲، ۲۴۱:۲، ۲۴۵:۲، ۲۴۶:۲، ۲۴۷:۲، ۲۴۹:۲  
 ۲۶۶:۲، ۲۶۷:۲، ۲۷۱:۲، ۲۷۳:۲، ۲۷۵:۲، ۲۸۶:۲  
 ۲۹۷:۲، ۳۰۳:۲، ۳۱۱:۲، ۳۲۰:۲، ۳۲۳:۲، ۳۲۵:۲  
 ۳۲۸:۲، ۳۳۱:۲، ۳۳۸:۲، ۳۴۹:۲، ۳۵۴:۲، ۳۵۹:۲  
 ۳۶۰:۲، ۳۶۳:۲، ۳۶۹:۲، ۳۷۱:۲، ۳۷۲:۲، ۳۷۳:۲  
 ۳۷۴:۲، ۳۷۵:۲، ۳۷۸:۲، ۳۸۰:۲، ۳۸۱:۲، ۳۸۲:۲

گولان [یا جولان، سوریه] ۲۴۴:۱، ۴۲:۴، ۸۴:۴، ۳۶۵:۵

۳۳۵:۶

گیتسکل، هیو ۱۷۹:۲، ۷۷:۲

گینه ۲۲۴:۴، ۱۳۲:۲

گینه بیافرا ۱:۱۷۸، ۳۴۷:۱

لابرانی، اوری ۲۱۹:۲، ۲۲۰:۲، ۲۲۳:۲، ۲۲۵:۳

لاجوردی، حبیب ۴۱۸:۲

لاسردا، کارلوس ۱۶۱:۵

لاسویس [روزنامه] ۹۱:۲

لاشایی، کورس ۲۴۶:۶

لاموریس، آلبر ۱۴۸:۲، ۱۸۶:۲

لايحه حمايت از خانواده ۵۱:۷

لبنان

پناه دادن به تیمور بختیار ۱:۱۳۸، ۱:۱۵۸، ۱:۲۵۸

۲۷۸:۷، ۳۲۸:۷، ۳۳۱:۷، ۳۶۵:۷، ۴۲۴:۷

پشتیبانی مالی و تسلیحاتی ایران از لبنان ۲:۲۴۸

۳:۶۴، ۳:۷۱، ۳:۷۵، ۳:۷۷، ۳:۹۷، ۳:۹۹، ۵:۱۳۶

۱۳۷:۵، ۱۵۱:۵

قطع رابطه ایران با لبنان ۱:۱۵۸، ۱:۱۵۹، ۱:۱۶۷

۱:۱۷۴، ۲۷۸:۱

کمک‌های مالی و تسلیحاتی ایران به شیعیان لبنان

۳:۹۶، ۴:۴۷، ۴:۴۸، ۴:۷۴، ۴:۷۷، ۵:۷۸، ۵:۱۴۳، ۵:۳۷۱

۵:۳۷۸، ۵:۳۹۵، ۶:۳۹۶، ۶:۴۶۰، ۶:۴۶۱، ۶:۴۶۲

۴۶۴:۶

مساله لبنان در مذاکرات شاه و مقامات اسرائیلی

۲۵۵:۱

همدستی مارونی‌های لبنان با تیمور بختیار ۱:۱۹۱

لرد استراتالاموند ← فریزر، ویلیام

لژیون خدمتگزاران بشر ۱:۲۲۸، ۱:۳۳۹، ۱:۳۵۱، ۲:۱۲۱

۲:۱۲۹، ۲:۱۳۰، ۲:۲۲۹، ۲:۳۵۰، ۳:۹۷، ۳:۳۰۶

۳۴۵:۷

لشکری، آیت‌الله ۲:۴۰۹

لقمان ادهم، علیقلی ۵:۲۳۱

لعبتون، آن سواين کاترين ۱:۳۰۲، ۲:۳۰۳، ۷:۳۸۹

۴:۲۹۳، ۴:۲۹۵، ۴:۳۰۸، ۴:۳۱۲، ۴:۳۲۳، ۴:۳۴۲

۴:۳۴۵، ۴:۳۴۶، ۴:۳۵۱، ۴:۳۵۵، ۴:۳۶۵، ۵:۳۷۵

۵:۳۸۵، ۵:۳۹۵، ۵:۷۸۵، ۵:۸۱۵، ۵:۹۸۵، ۵:۱۳۱

۵:۱۴۲، ۵:۲۳۷، ۵:۲۳۸، ۵:۲۴۹، ۵:۲۸۰

۵:۳۲۸، ۵:۳۴۷، ۵:۴۵۳، ۶:۷۶، ۶:۱۸۶، ۶:۱۸۷

۶:۱۸۸، ۶:۱۸۹، ۶:۲۵۵، ۶:۲۵۸، ۶:۵۰۶

کیشی، نویوسوکه ۲:۹۸

کینگ، مارتین لوتر ۷:۲۶۴

کیهان [روزنامه] ۲:۱۷۵، ۲:۲۴۸، ۲:۲۴۹، ۲:۲۵۲، ۲:۲۵۴

۲:۲۶۰، ۲:۲۸۰، ۲:۳۶۲، ۳:۲۳۴، ۳:۲۳۹، ۳:۲۴۱

۴:۴۲، ۴:۲۶۰، ۴:۴۲۵

کابریثلا، پرنسس ۲:۱۳۶

کابون ۳:۲۸۴

کارد جاویدان شاهنشاهی ۱:۲۴۷، ۲:۸۲، ۲:۸۳، ۲:۱۱۳

۲:۱۴۴، ۲:۱۸۱، ۲:۲۴۰، ۲:۲۵۸، ۲:۲۶۳، ۲:۳۱۱

۲:۲۲۲، ۴:۲۱۳، ۴:۲۲۲، ۵:۱۹

کاردین [روزنامه] ۲:۱۴۰، ۲:۲۸۱، ۲:۲۸۲، ۲:۲۸۴، ۲:۲۸۶

۳:۱۰۱، ۳:۲۳۱، ۴:۲۲، ۴:۳۲۱، ۴:۳۲۶، ۶:۳۸۱

کاندی، ایندیرا ۱:۲۴۶، ۱:۲۹۲، ۱:۲۹۵، ۲:۲۱۸، ۲:۲۸۰

۳:۵۷، ۳:۹۲، ۳:۹۸، ۳:۱۱۰، ۴:۸۰، ۴:۸۲، ۴:۳۱۷

۵:۱۲۵، ۵:۱۲۶، ۵:۱۲۷، ۵:۱۴۴، ۵:۱۴۵، ۵:۱۵۱

۵:۱۶۶، ۵:۱۸۰، ۵:۱۹۳، ۵:۱۹۶، ۵:۳۶۸، ۶:۹۸

۶:۱۴۷، ۶:۲۱۸، ۶:۳۹۸

کتی، جین پال ۱:۲۶۰

گرومیو، آندری ۱:۲۱۳، ۲:۲۰۳، ۴:۳۳۱

گریس کلی ← پرنسس زینه [موناکو]

گریلاها ← چریک‌ها [فداییان خلق/مجاهدین خلق]

گرین هیل، سر آرتور دنیس ۳:۱۹۵

کلپایگانی، آیت‌الله محمدرضا ۱:۲۵۱، ۲:۳۳۶، ۳:۵۰۳

۷:۳۰، ۷:۱۹۷

کلشانیان، عباسقلی ۲:۱۲۹، ۲:۱۸۵، ۲:۳۸۷، ۲:۴۲۳، ۵:۴۱

گودرزی، منوچهر ۵:۲۷۳، ۵:۲۸۲، ۵:۳۹۷، ۶:۱۵۴، ۶:۲۱۷

۶:۲۹۰، ۶:۳۵۰، ۶:۵۰۸

مبارکی، اسلام ۲۸۴:۵  
 مبارکی، عیسی ۱۴۴:۳، ۱۶۰:۳، ۱۶۲:۳، ۱۸۴:۳، ۱۸۵:۳،  
 ۱۹۳:۳، ۲۱۸:۳، ۲۱۷:۴، ۲۴۳:۳  
 مبارکی، موسی ۱۴۸:۳  
 مبصر، محسن ۳۶۳:۱  
 متقی، امیر ۱۰۳:۲، ۱۰۴:۲، ۱۸۱:۲، ۱۸۲:۲، ۲۲۱:۲، ۲۳۵:۳، ۲۳۵:۳، ۲۴۱:۲، ۲۶۳:۲، ۲۶۴:۲، ۲۸۱:۲، ۲۸۲:۲، ۲۹۰:۲، ۲۹۱:۲، ۲۹۲:۲، ۲۹۳:۲، ۲۹۴:۲، ۲۹۵:۲، ۲۹۶:۲، ۲۹۷:۲، ۲۹۸:۲، ۲۹۹:۲، ۳۰۰:۲، ۳۰۱:۲، ۳۰۲:۲، ۳۰۳:۲، ۳۰۴:۲، ۳۰۵:۲، ۳۰۶:۲، ۳۰۷:۲، ۳۰۸:۲، ۳۰۹:۲، ۳۱۰:۲، ۳۱۱:۲، ۳۱۲:۲، ۳۱۳:۲، ۳۱۴:۲، ۳۱۵:۲، ۳۱۶:۲، ۳۱۷:۲، ۳۱۸:۲، ۳۱۹:۲، ۳۲۰:۲، ۳۲۱:۲، ۳۲۲:۲، ۳۲۳:۲، ۳۲۴:۲، ۳۲۵:۲، ۳۲۶:۲، ۳۲۷:۲، ۳۲۸:۲، ۳۲۹:۲، ۳۳۰:۲، ۳۳۱:۲، ۳۳۲:۲، ۳۳۳:۲، ۳۳۴:۲، ۳۳۵:۲، ۳۳۶:۲، ۳۳۷:۲، ۳۳۸:۲، ۳۳۹:۲، ۳۴۰:۲، ۳۴۱:۲، ۳۴۲:۲، ۳۴۳:۲، ۳۴۴:۲، ۳۴۵:۲، ۳۴۶:۲، ۳۴۷:۲، ۳۴۸:۲، ۳۴۹:۲، ۳۵۰:۲، ۳۵۱:۲، ۳۵۲:۲، ۳۵۳:۲، ۳۵۴:۲، ۳۵۵:۲، ۳۵۶:۲، ۳۵۷:۲، ۳۵۸:۲، ۳۵۹:۲، ۳۶۰:۲، ۳۶۱:۲، ۳۶۲:۲، ۳۶۳:۲، ۳۶۴:۲، ۳۶۵:۲، ۳۶۶:۲، ۳۶۷:۲، ۳۶۸:۲، ۳۶۹:۲، ۳۷۰:۲، ۳۷۱:۲، ۳۷۲:۲، ۳۷۳:۲، ۳۷۴:۲، ۳۷۵:۲، ۳۷۶:۲، ۳۷۷:۲، ۳۷۸:۲، ۳۷۹:۲، ۳۸۰:۲، ۳۸۱:۲، ۳۸۲:۲، ۳۸۳:۲، ۳۸۴:۲، ۳۸۵:۲، ۳۸۶:۲، ۳۸۷:۲، ۳۸۸:۲، ۳۸۹:۲، ۳۹۰:۲، ۳۹۱:۲، ۳۹۲:۲، ۳۹۳:۲، ۳۹۴:۲، ۳۹۵:۲، ۳۹۶:۲، ۳۹۷:۲، ۳۹۸:۲، ۳۹۹:۲، ۴۰۰:۲، ۴۰۱:۲، ۴۰۲:۲، ۴۰۳:۲، ۴۰۴:۲، ۴۰۵:۲، ۴۰۶:۲، ۴۰۷:۲، ۴۰۸:۲، ۴۰۹:۲، ۴۱۰:۲، ۴۱۱:۲، ۴۱۲:۲، ۴۱۳:۲، ۴۱۴:۲، ۴۱۵:۲، ۴۱۶:۲، ۴۱۷:۲، ۴۱۸:۲، ۴۱۹:۲، ۴۲۰:۲، ۴۲۱:۲، ۴۲۲:۲، ۴۲۳:۲، ۴۲۴:۲، ۴۲۵:۲، ۴۲۶:۲، ۴۲۷:۲، ۴۲۸:۲، ۴۲۹:۲، ۴۳۰:۲، ۴۳۱:۲، ۴۳۲:۲، ۴۳۳:۲، ۴۳۴:۲، ۴۳۵:۲، ۴۳۶:۲، ۴۳۷:۲، ۴۳۸:۲، ۴۳۹:۲، ۴۴۰:۲، ۴۴۱:۲، ۴۴۲:۲، ۴۴۳:۲، ۴۴۴:۲، ۴۴۵:۲، ۴۴۶:۲، ۴۴۷:۲، ۴۴۸:۲، ۴۴۹:۲، ۴۵۰:۲، ۴۵۱:۲، ۴۵۲:۲، ۴۵۳:۲، ۴۵۴:۲، ۴۵۵:۲، ۴۵۶:۲، ۴۵۷:۲، ۴۵۸:۲، ۴۵۹:۲، ۴۶۰:۲، ۴۶۱:۲، ۴۶۲:۲، ۴۶۳:۲، ۴۶۴:۲، ۴۶۵:۲، ۴۶۶:۲، ۴۶۷:۲، ۴۶۸:۲، ۴۶۹:۲، ۴۷۰:۲، ۴۷۱:۲، ۴۷۲:۲، ۴۷۳:۲، ۴۷۴:۲، ۴۷۵:۲، ۴۷۶:۲، ۴۷۷:۲، ۴۷۸:۲، ۴۷۹:۲، ۴۸۰:۲، ۴۸۱:۲، ۴۸۲:۲، ۴۸۳:۲، ۴۸۴:۲، ۴۸۵:۲، ۴۸۶:۲، ۴۸۷:۲، ۴۸۸:۲، ۴۸۹:۲، ۴۹۰:۲، ۴۹۱:۲، ۴۹۲:۲، ۴۹۳:۲، ۴۹۴:۲، ۴۹۵:۲، ۴۹۶:۲، ۴۹۷:۲، ۴۹۸:۲، ۴۹۹:۲، ۵۰۰:۲، ۵۰۱:۲، ۵۰۲:۲، ۵۰۳:۲، ۵۰۴:۲، ۵۰۵:۲، ۵۰۶:۲، ۵۰۷:۲، ۵۰۸:۲، ۵۰۹:۲، ۵۱۰:۲، ۵۱۱:۲، ۵۱۲:۲، ۵۱۳:۲، ۵۱۴:۲، ۵۱۵:۲، ۵۱۶:۲، ۵۱۷:۲، ۵۱۸:۲، ۵۱۹:۲، ۵۲۰:۲، ۵۲۱:۲، ۵۲۲:۲، ۵۲۳:۲، ۵۲۴:۲، ۵۲۵:۲، ۵۲۶:۲، ۵۲۷:۲، ۵۲۸:۲، ۵۲۹:۲، ۵۳۰:۲، ۵۳۱:۲، ۵۳۲:۲، ۵۳۳:۲، ۵۳۴:۲، ۵۳۵:۲، ۵۳۶:۲، ۵۳۷:۲، ۵۳۸:۲، ۵۳۹:۲، ۵۴۰:۲، ۵۴۱:۲، ۵۴۲:۲، ۵۴۳:۲، ۵۴۴:۲، ۵۴۵:۲، ۵۴۶:۲، ۵۴۷:۲، ۵۴۸:۲، ۵۴۹:۲، ۵۵۰:۲، ۵۵۱:۲، ۵۵۲:۲، ۵۵۳:۲، ۵۵۴:۲، ۵۵۵:۲، ۵۵۶:۲، ۵۵۷:۲، ۵۵۸:۲، ۵۵۹:۲، ۵۶۰:۲، ۵۶۱:۲، ۵۶۲:۲، ۵۶۳:۲، ۵۶۴:۲، ۵۶۵:۲، ۵۶۶:۲، ۵۶۷:۲، ۵۶۸:۲، ۵۶۹:۲، ۵۷۰:۲، ۵۷۱:۲، ۵۷۲:۲، ۵۷۳:۲، ۵۷۴:۲، ۵۷۵:۲، ۵۷۶:۲، ۵۷۷:۲، ۵۷۸:۲، ۵۷۹:۲، ۵۸۰:۲، ۵۸۱:۲، ۵۸۲:۲، ۵۸۳:۲، ۵۸۴:۲، ۵۸۵:۲، ۵۸۶:۲، ۵۸۷:۲، ۵۸۸:۲، ۵۸۹:۲، ۵۹۰:۲، ۵۹۱:۲، ۵۹۲:۲، ۵۹۳:۲، ۵۹۴:۲، ۵۹۵:۲، ۵۹۶:۲، ۵۹۷:۲، ۵۹۸:۲، ۵۹۹:۲، ۶۰۰:۲، ۶۰۱:۲، ۶۰۲:۲، ۶۰۳:۲، ۶۰۴:۲، ۶۰۵:۲، ۶۰۶:۲، ۶۰۷:۲، ۶۰۸:۲، ۶۰۹:۲، ۶۱۰:۲، ۶۱۱:۲، ۶۱۲:۲، ۶۱۳:۲، ۶۱۴:۲، ۶۱۵:۲، ۶۱۶:۲، ۶۱۷:۲، ۶۱۸:۲، ۶۱۹:۲، ۶۲۰:۲، ۶۲۱:۲، ۶۲۲:۲، ۶۲۳:۲، ۶۲۴:۲، ۶۲۵:۲، ۶۲۶:۲، ۶۲۷:۲، ۶۲۸:۲، ۶۲۹:۲، ۶۳۰:۲، ۶۳۱:۲، ۶۳۲:۲، ۶۳۳:۲، ۶۳۴:۲، ۶۳۵:۲، ۶۳۶:۲، ۶۳۷:۲، ۶۳۸:۲، ۶۳۹:۲، ۶۴۰:۲، ۶۴۱:۲، ۶۴۲:۲، ۶۴۳:۲، ۶۴۴:۲، ۶۴۵:۲، ۶۴۶:۲، ۶۴۷:۲، ۶۴۸:۲، ۶۴۹:۲، ۶۵۰:۲، ۶۵۱:۲، ۶۵۲:۲، ۶۵۳:۲، ۶۵۴:۲، ۶۵۵:۲، ۶۵۶:۲، ۶۵۷:۲، ۶۵۸:۲، ۶۵۹:۲، ۶۶۰:۲، ۶۶۱:۲، ۶۶۲:۲، ۶۶۳:۲، ۶۶۴:۲، ۶۶۵:۲، ۶۶۶:۲، ۶۶۷:۲، ۶۶۸:۲، ۶۶۹:۲، ۶۷۰:۲، ۶۷۱:۲، ۶۷۲:۲، ۶۷۳:۲، ۶۷۴:۲، ۶۷۵:۲، ۶۷۶:۲، ۶۷۷:۲، ۶۷۸:۲، ۶۷۹:۲، ۶۸۰:۲، ۶۸۱:۲، ۶۸۲:۲، ۶۸۳:۲، ۶۸۴:۲، ۶۸۵:۲، ۶۸۶:۲، ۶۸۷:۲، ۶۸۸:۲، ۶۸۹:۲، ۶۹۰:۲، ۶۹۱:۲، ۶۹۲:۲، ۶۹۳:۲، ۶۹۴:۲، ۶۹۵:۲، ۶۹۶:۲، ۶۹۷:۲، ۶۹۸:۲، ۶۹۹:۲، ۷۰۰:۲، ۷۰۱:۲، ۷۰۲:۲، ۷۰۳:۲، ۷۰۴:۲، ۷۰۵:۲، ۷۰۶:۲، ۷۰۷:۲، ۷۰۸:۲، ۷۰۹:۲، ۷۱۰:۲، ۷۱۱:۲، ۷۱۲:۲، ۷۱۳:۲، ۷۱۴:۲، ۷۱۵:۲، ۷۱۶:۲، ۷۱۷:۲، ۷۱۸:۲، ۷۱۹:۲، ۷۲۰:۲، ۷۲۱:۲، ۷۲۲:۲، ۷۲۳:۲، ۷۲۴:۲، ۷۲۵:۲، ۷۲۶:۲، ۷۲۷:۲، ۷۲۸:۲، ۷۲۹:۲، ۷۳۰:۲، ۷۳۱:۲، ۷۳۲:۲، ۷۳۳:۲، ۷۳۴:۲، ۷۳۵:۲، ۷۳۶:۲، ۷۳۷:۲، ۷۳۸:۲، ۷۳۹:۲، ۷۴۰:۲، ۷۴۱:۲، ۷۴۲:۲، ۷۴۳:۲، ۷۴۴:۲، ۷۴۵:۲، ۷۴۶:۲، ۷۴۷:۲، ۷۴۸:۲، ۷۴۹:۲، ۷۵۰:۲، ۷۵۱:۲، ۷۵۲:۲، ۷۵۳:۲، ۷۵۴:۲، ۷۵۵:۲، ۷۵۶:۲، ۷۵۷:۲، ۷۵۸:۲، ۷۵۹:۲، ۷۶۰:۲، ۷۶۱:۲، ۷۶۲:۲، ۷۶۳:۲، ۷۶۴:۲، ۷۶۵:۲، ۷۶۶:۲، ۷۶۷:۲، ۷۶۸:۲، ۷۶۹:۲، ۷۷۰:۲، ۷۷۱:۲، ۷۷۲:۲، ۷۷۳:۲، ۷۷۴:۲، ۷۷۵:۲، ۷۷۶:۲، ۷۷۷:۲، ۷۷۸:۲، ۷۷۹:۲، ۷۸۰:۲، ۷۸۱:۲، ۷۸۲:۲، ۷۸۳:۲، ۷۸۴:۲، ۷۸۵:۲، ۷۸۶:۲، ۷۸۷:۲، ۷۸۸:۲، ۷۸۹:۲، ۷۹۰:۲، ۷۹۱:۲، ۷۹۲:۲، ۷۹۳:۲، ۷۹۴:۲، ۷۹۵:۲، ۷۹۶:۲، ۷۹۷:۲، ۷۹۸:۲، ۷۹۹:۲، ۸۰۰:۲، ۸۰۱:۲، ۸۰۲:۲، ۸۰۳:۲، ۸۰۴:۲، ۸۰۵:۲، ۸۰۶:۲، ۸۰۷:۲، ۸۰۸:۲، ۸۰۹:۲، ۸۱۰:۲، ۸۱۱:۲، ۸۱۲:۲، ۸۱۳:۲، ۸۱۴:۲، ۸۱۵:۲، ۸۱۶:۲، ۸۱۷:۲، ۸۱۸:۲، ۸۱۹:۲، ۸۲۰:۲، ۸۲۱:۲، ۸۲۲:۲، ۸۲۳:۲، ۸۲۴:۲، ۸۲۵:۲، ۸۲۶:۲، ۸۲۷:۲، ۸۲۸:۲، ۸۲۹:۲، ۸۳۰:۲، ۸۳۱:۲، ۸۳۲:۲، ۸۳۳:۲، ۸۳۴:۲، ۸۳۵:۲، ۸۳۶:۲، ۸۳۷:۲، ۸۳۸:۲، ۸۳۹:۲، ۸۴۰:۲، ۸۴۱:۲، ۸۴۲:۲، ۸۴۳:۲، ۸۴۴:۲، ۸۴۵:۲، ۸۴۶:۲، ۸۴۷:۲، ۸۴۸:۲، ۸۴۹:۲، ۸۵۰:۲، ۸۵۱:۲، ۸۵۲:۲، ۸۵۳:۲، ۸۵۴:۲، ۸۵۵:۲، ۸۵۶:۲، ۸۵۷:۲، ۸۵۸:۲، ۸۵۹:۲، ۸۶۰:۲، ۸۶۱:۲، ۸۶۲:۲، ۸۶۳:۲، ۸۶۴:۲، ۸۶۵:۲، ۸۶۶:۲، ۸۶۷:۲، ۸۶۸:۲، ۸۶۹:۲، ۸۷۰:۲، ۸۷۱:۲، ۸۷۲:۲، ۸۷۳:۲، ۸۷۴:۲، ۸۷۵:۲، ۸۷۶:۲، ۸۷۷:۲، ۸۷۸:۲، ۸۷۹:۲، ۸۸۰:۲، ۸۸۱:۲، ۸۸۲:۲، ۸۸۳:۲، ۸۸۴:۲، ۸۸۵:۲، ۸۸۶:۲، ۸۸۷:۲، ۸۸۸:۲، ۸۸۹:۲، ۸۹۰:۲، ۸۹۱:۲، ۸۹۲:۲، ۸۹۳:۲، ۸۹۴:۲، ۸۹۵:۲، ۸۹۶:۲، ۸۹۷:۲، ۸۹۸:۲، ۸۹۹:۲، ۹۰۰:۲، ۹۰۱:۲، ۹۰۲:۲، ۹۰۳:۲، ۹۰۴:۲، ۹۰۵:۲، ۹۰۶:۲، ۹۰۷:۲، ۹۰۸:۲، ۹۰۹:۲، ۹۱۰:۲، ۹۱۱:۲، ۹۱۲:۲، ۹۱۳:۲، ۹۱۴:۲، ۹۱۵:۲، ۹۱۶:۲، ۹۱۷:۲، ۹۱۸:۲، ۹۱۹:۲، ۹۲۰:۲، ۹۲۱:۲، ۹۲۲:۲، ۹۲۳:۲، ۹۲۴:۲، ۹۲۵:۲، ۹۲۶:۲، ۹۲۷:۲، ۹۲۸:۲، ۹۲۹:۲، ۹۳۰:۲، ۹۳۱:۲، ۹۳۲:۲، ۹۳۳:۲، ۹۳۴:۲، ۹۳۵:۲، ۹۳۶:۲، ۹۳۷:۲، ۹۳۸:۲، ۹۳۹:۲، ۹۴۰:۲، ۹۴۱:۲، ۹۴۲:۲، ۹۴۳:۲، ۹۴۴:۲، ۹۴۵:۲، ۹۴۶:۲، ۹۴۷:۲، ۹۴۸:۲، ۹۴۹:۲، ۹۵۰:۲، ۹۵۱:۲، ۹۵۲:۲، ۹۵۳:۲، ۹۵۴:۲، ۹۵۵:۲، ۹۵۶:۲، ۹۵۷:۲، ۹۵۸:۲، ۹۵۹:۲، ۹۶۰:۲، ۹۶۱:۲، ۹۶۲:۲، ۹۶۳:۲، ۹۶۴:۲، ۹۶۵:۲، ۹۶۶:۲، ۹۶۷:۲، ۹۶۸:۲، ۹۶۹:۲، ۹۷۰:۲، ۹۷۱:۲، ۹۷۲:۲، ۹۷۳:۲، ۹۷۴:۲، ۹۷۵:۲، ۹۷۶:۲، ۹۷۷:۲، ۹۷۸:۲، ۹۷۹:۲، ۹۸۰:۲، ۹۸۱:۲، ۹۸۲:۲، ۹۸۳:۲، ۹۸۴:۲، ۹۸۵:۲، ۹۸۶:۲، ۹۸۷:۲، ۹۸۸:۲، ۹۸۹:۲، ۹۹۰:۲، ۹۹۱:۲، ۹۹۲:۲، ۹۹۳:۲، ۹۹۴:۲، ۹۹۵:۲، ۹۹۶:۲، ۹۹۷:۲، ۹۹۸:۲، ۹۹۹:۲، ۱۰۰۰:۲

لنچووسکی، جرج ۲۲۰:۵، ۲۰۹:۵، ۱۴۲:۳، ۲۴۹:۱  
 ۳۵۶، ۳۲۶، ۳۹۹:۵، ۳۹۸:۵  
 لتین، ولادیمیر ایلیچ ۳۱۱:۲، ۱۷۴:۲، ۳۵:۲، ۳۳:۲  
 لوبرانی، اوری ۱۵۴:۶، ۱۴۴:۶، ۵۸:۶، ۴۷۹:۵، ۱۳۸:۵  
 ۳۴۲:۶، ۱۸۳:۶، ۲۴۱:۶، ۲۴۷:۶، ۲۵۴:۶، ۲۸۲:۶  
 لوس، ویلیام ۱۰۴:۲، ۱۰۳:۲، ۱۰۲:۲، ۹۵:۲، ۹۴:۲، ۸۴:۲، ۸۴:۲، ۱۳۵:۲، ۳۵:۲، ۱۷۹:۲، ۱۶۳:۲، ۱۵۰:۲  
 لوموند ۳۰۱:۲، ۲۶۷:۲، ۲۱۵:۲، ۲۰۳:۲، ۱۹۶:۲، ۲۶۴:۱، ۳۴۴:۲، ۳۴۴:۲، ۳۴۸:۲، ۳۴۹:۲، ۳۶۳:۲، ۳۶۱:۲، ۱۵۳:۳، ۳۹۷:۲  
 ۳۱۸:۴، ۶۸:۴، ۱۲۳:۳  
 لونس، یوزف ۱۰۰:۳، ۱۳۴:۲، ۱۳۲:۲  
 لهستان ۲۶۲:۲، ۲۵۴:۲، ۲۴۰:۲، ۲۱۷:۲، ۲۰۳:۲، ۲۷۰:۱، ۳۴۶:۲، ۳۴۶:۲، ۳۴۶:۲، ۱۷۵:۳، ۱۵۵:۳، ۸۳:۳، ۴۵:۳، ۳۷۶:۲، ۳۷۶:۲  
 ۳۷۰:۵، ۱۷۹:۵  
 لیرد، ملوین رابرت ۲۰۲:۲، ۳۸۲:۱، ۱۷۶:۱، ۱۶۲:۱  
 لین بیانو ۱۶۸:۳  
 لیندزی، جان ۲۱۷:۶، ۳۱۵:۴، ۲۵۶:۴  
 لینگ، مارگارت ۴۰۹:۵، ۳۲۰:۵، ۲۹۸:۵، ۲۹۷:۵  
 لیو شانو چی ۱۶۸:۳  
 ماتیاس، چارلز مک سی ۲۵۹:۴، ۲۵۶:۴  
 مارکوس، فردیناند ۱۸۱:۱  
 مارگارت، پرنس ۲۷۰:۱، ۲۶۸:۱، ۲۶۶:۱  
 مالزی ۳۴:۲، ۳۱۶:۱، ۱۷۱:۱، ۱۷۰:۱، ۱۶۹:۱، ۱۶۸:۱  
 ۲۰۱:۴، ۲۸۲:۳  
 ماورر، یان گئورگ یوزف ۴۰۰:۷، ۲۶۰:۳، ۳۲۱:۲، ۱۷۹:۲  
 مایر، گلدا ۳۱:۴، ۴۱۱:۲، ۲۴۰:۲، ۲۳۴:۲، ۲۲۳:۲، ۲۲۰:۲  
 مانو ز دونگ ۳۱۷:۶، ۲۹۶:۶، ۷۸:۴، ۳۵:۴، ۳۰۳:۲، ۲۲۱:۱  
 ۵۰۳:۶  
 مبارزه با بیسودی ۲۰۳:۵، ۱۸۷:۳، ۳۹۳:۲، ۳۱۴:۱، ۳۱۰:۱  
 ۴۱۷:۷، ۳۶۶:۷، ۱۰۲:۷، ۹۶:۷، ۷۵:۷  
 مبارزه با مواد مخدر ۳۱۹:۱، ۳۱۶:۱، ۳۱۰:۱، ۳۰۹:۱  
 ۳۰۰:۴، ۱۶۴:۳  
 مبارک، حسنی ۶۳:۶، ۶۲:۶، ۳۴۸:۵، ۳۴۴:۵، ۱۱۳:۵  
 ۳۳۵:۶

مصدق، غلامحسین ۲۱۴:۳، ۳۲۵:۷، ۳۷۶:۷

مصدق، محمد ۲۴۷:۱، ۳۵۸:۱، ۳۸۹:۱، ۳۹۰:۲، ۸۳:۲

۱۱۸:۲، ۱۳۶:۲، ۱۶۰:۲، ۱۶۸:۲، ۱۷۱:۲، ۱۷۵:۲

۱۷۹:۲، ۲۲۸:۲، ۲۲۹:۲، ۲۲۹:۲، ۲۳۹:۲، ۳۹۰:۲

۴۰۲:۲، ۴۰۸:۲، ۴۱۰:۲، ۴۲۳:۲، ۴۲۴:۲، ۱۱۸:۳

۱۱۹:۳، ۱۲۲:۳، ۱۳۱:۳، ۱۶۹:۳، ۲۱۴:۳، ۲۲۸:۳

۲۵۸:۳، ۲۸۳:۳، ۲۱۴:۴، ۳۰۴:۴، ۳۱۹:۴، ۱۹۴:۵

۲۸۷:۵، ۲۹۵:۵، ۴۱۵:۵، ۲۰۵:۶، ۳۰۹:۶، ۳۹۷:۶

۶۷:۷، ۱۱۳:۷، ۱۱۴:۷، ۱۵۴:۷، ۱۸۸:۷، ۱۹۰:۷

۳۷۶:۷، ۳۲۵:۷

مصر ۱۲۹:۱، ۱۳۴:۱، ۱۹۹:۱، ۲۰۶:۱، ۲۱۳:۱، ۲۳۱:۱

۲۴۴:۱، ۲۶۰:۱، ۲۶۱:۱، ۲۹۴:۱، ۳۳۱:۱، ۵۵:۲، ۸۹:۲

۳۲۳:۲

معینان، نصرت‌الله ۱۴۱:۲، ۱۸۵:۲، ۳۵۱:۲، ۴۲۲:۲، ۶۸:۳

۱۴۹:۳، ۲۵۱:۳، ۲۸۷:۴، ۳۶۵:۵، ۳۶۶:۵، ۴۵۸:۶

۲۰۴:۷، ۹۶:۷

مغرب ← مراکش

مقدم مراغهای، حسن ۱۴۰:۳

مک‌آرتور، داگلاس ۱۷۲:۱، ۲۹۶:۱، ۳۱۸:۱، ۳۳۰:۱

۳۳۲:۱، ۳۴۱:۱، ۳۶۸:۱، ۳۸۰:۱، ۳۸۴:۱، ۳۸۹:۱

۱۲:۲، ۱۷:۲، ۲۴:۲، ۲۵:۲، ۲۶:۲، ۲۷:۲، ۲۸:۲، ۳۱:۲

۳۲:۲، ۳۳:۲، ۳۸:۲، ۵۶:۲، ۵۷:۲، ۵۸:۲، ۶۱:۲، ۶۴:۲

۶۵:۲، ۶۷:۲، ۶۸:۲، ۷۱:۲، ۷۴:۲، ۷۵:۲، ۷۹:۲، ۸۳:۲

۹۱:۲، ۹۲:۲، ۹۳:۲، ۹۷:۲، ۹۹:۲، ۱۰۰:۲، ۱۱۰:۲

۱۱۲:۲، ۱۱۴:۲، ۱۱۵:۲، ۱۱۸:۲، ۱۱۹:۲، ۱۳۱:۲

۱۳۲:۲، ۱۳۳:۲، ۱۳۴:۲، ۱۴۵:۲، ۱۴۶:۲، ۱۴۷:۲

۱۴۹:۲، ۱۵۱:۲، ۱۵۷:۲، ۱۵۹:۲، ۱۶۲:۲، ۱۷۰:۲

۱۷۳:۲، ۲۰۶:۲، ۲۱۰:۲، ۲۲۰:۲، ۲۲۲:۲، ۱۲۸:۳

۴۴:۵

مکزیک ۲۷۵:۴، ۳۰۸:۴، ۶۳:۵، ۶۶:۵، ۶۸:۵، ۷۰:۵، ۱۶۱:۵

۱۶۴:۵، ۱۷۲:۵، ۲۸۱:۵، ۳۷۰:۵

مک‌کارتی، یوجین ۵۱۳:۶، ۵۱۴:۶، ۵۱۵:۶

مک‌کلوی، جان ۲۷۴، ۲۸۸

مک‌گاورن، جرج استلی ۲۶۷:۲، ۳۲۹:۲، ۳۲:۵، ۳۴:۵

۳۵:۵، ۳۶:۵، ۱۳۸:۵، ۵۰۶:۶

محمد نعیم خان ۱۷۲:۳، ۱۷۶:۳، ۵۵:۴، ۵۶:۴

محمدرضا پهلوی ← شاه

محمودرضا پهلوی ۳۱۵:۱، ۳۳۲:۱، ۲۰۱:۲، ۲۴۵:۲

محری، ابوالفتح ۳۷۶:۵، ۲۵۴:۶، ۳۳:۷، ۴۴:۷

محری، ایرج ۴۰۴:۵

محم‌الدین، زکریا ۱۰۷:۲، ۱۸۲:۲

مداخله مصر در مسائل خلیج فارس ۸۹:۲، ۹۲:۲، ۹۵:۲

۱۶۹:۲، ۲۸۰:۲، ۲۸۹:۲

مراکش ۱۳۸:۱، ۲۱۷:۱، ۲۲۰:۱، ۲۵۲:۱، ۲۵۸:۱، ۲۷۰:۱

۲۷۷:۱، ۳۱۷:۱، ۳۱۸:۱، ۳۲۳:۱، ۳۴۰:۱، ۳۴۱:۱

۱۵۷:۲، ۲۰۹:۲، ۲۸۳:۲، ۲۸۴:۲، ۲۸۵:۲، ۲۸۶:۲

۲۸۹:۲، ۳۰۷:۲، ۳۰۸:۲، ۳۴۰:۲، ۳۶۸:۲، ۳۹۴:۲

۷۳:۳، ۸۵:۳، ۱۸۳:۳، ۱۹۰:۳، ۱۹۱:۳، ۲۳۸:۳، ۶۹:۴

۷۲:۴، ۷۶:۴، ۷۸:۴، ۱۷۳:۴، ۲۱۴:۴، ۳۳۶:۴، ۳۱۴:۵

۳۳۷:۵، ۳۳۷:۵، ۴۳۳:۵، ۴۶۹:۵، ۴۷۰:۵

مرعشی نجفی، آیت‌الله سید شهاب‌الدین ۲۳۶:۲

مستشاران نظامی خارجی در ایران ۲۳۰:۱، ۲۷۰:۱

۲۹۳:۱، ۶۵:۲، ۹۲:۲، ۹۷:۲، ۱۸۱:۲، ۲۲۸:۲، ۲۵۷:۲

۲۶۹:۲، ۲۷۰:۲، ۳۲۲:۲، ۴۱۳:۲، ۴۴۳:۲، ۷۷:۳، ۷۸:۳

۹۱:۳، ۹۲:۳، ۲۴۳:۴، ۳۹۰:۵، ۴۷۲:۵، ۱۲۹:۶، ۲۱۲:۶

۲۳۳:۶، ۲۸۲:۶

مستوفی، حسن (مستوفی‌الممالک) ۳۵۸:۱

مسعود، اکبر میرزا (صارم‌الدوله) ۴۰۳:۲، ۳۶۱:۵

مسعودی، عباس ۱۹۸:۱، ۵۲:۲، ۵۵:۲، ۵۶:۲، ۱۲۹:۲

۲۲:۳، ۱۲۲:۳، ۲۵۸:۳، ۲۷۱:۳، ۹۳:۴، ۱۰۶:۴، ۱۰۷:۴

۱۲۳:۴، ۱۲۴:۴، ۵۹:۷، ۲۹۸:۷

مسط ۳۱۶:۲، ۳۲۷:۲، ۳۵۹:۲، ۹۱:۳، ۲۲۸:۳، ۲۴:۴، ۲۷:۴

۳۱:۴، ۲۷۱:۴، ۳۰:۵، ۷۱:۵، ۲۹۹:۵، ۵۰۳:۵، ۵۰۴:۵

مسمر، بی‌پر ۱۲۴:۳، ۱۲۶:۳

مسنم [شبه جزیره، خلیج فارس] ۱۴۲:۲، ۱۸۶:۲، ۴۱۷:۲

مشرف نفیسی، حسن ۶۵:۶

مشروطیت ۲۲۹:۱، ۱۷۶:۲، ۱۸۲:۲، ۲۷۷:۲، ۲۷۸:۲

مشکوه، سید محمد ۵۱:۷

مصباح‌زاده، مصطفی ۴۰:۲، ۱۷۵:۲، ۲۳۸:۲، ۲۵۲:۲

۲۶۰:۲، ۲۳۹:۳، ۹۳:۴، ۴۲:۵، ۲۹۸:۷





نمازی، مهدی: ۲۳۸:۱  
 نمایشگاه آسیایی [تهران] ۲۶۶:۱، ۲۶۷:۱، ۲۷۸:۱  
 نمیری، جعفر: ۲۸۲:۳  
 نوبخت، حبیب‌الله: ۴۳۵:۵  
 نوری، بهاء‌الدین: ۵۶:۷  
 نوانندی، هوشنگ: ۴۰۰:۲، ۳۱۳:۳، ۳۲۳:۳، ۳۵۳:۳، ۳۷:۳  
 ۹۹:۴، ۳۱۱:۴، ۳۱۹:۴، ۳۳۱:۴، ۱۲۰:۵، ۲۱۵:۵  
 ۲۱۶:۵، ۱۱۳:۶، ۱۱۵:۶، ۱۲۸:۶، ۲۴۹:۶، ۲۵۱:۶  
 ۴۸۰:۵، ۳۴۹:۷، ۳۵۱:۷، ۳۷۰:۷  
 نهضت ملی ← حزب رستاخیز  
 نیروی دریایی: ۲۳۶:۱، ۵۷:۲، ۱۱۱:۲، ۳۲۸:۲، ۳۲۹:۲  
 ۳۹:۳، ۴۰:۳، ۵۸:۳، ۲۳:۴، ۲۷:۴، ۲۳۵:۴، ۲۳۶:۴  
 ۲۳۷:۴، ۲۳۹:۴  
 نیروی هوایی  
 آموزش خلبان‌ها در آمریکا: ۱۶۵:۱، ۲۷۵:۱، ۳۸۰:۱  
 ۳۸۲:۱، ۳۹۲:۱، ۱۱۴:۲، ۱۱۷:۲، ۱۱۸:۲، ۲۷۴:۲  
 ۳۶:۶، ۳۴۲:۷  
 پایگاه‌های نیروی هوایی: ۲۸۱:۱، ۳۱۴:۱، ۲۶۸:۳  
 ۲۷۸:۳، ۲۷:۴، ۵۸:۴، ۶۱:۴، ۶۵:۴، ۲۷۵:۵، ۲۷۶:۶  
 ۸۹:۶، ۹۰:۶، ۲۶۲:۶، ۲۶۳:۶، ۲۶۸:۶  
 پشتیبانی فنی شرکت‌های آمریکایی و اسرائیلی  
 ۲۸:۲، ۲۸:۲، ۳۷:۲، ۳۸:۲، ۱۷۵:۲، ۲۸۱:۲، ۲۸۲:۲  
 ۲۰۹:۴  
 جشن نیروی هوایی شاهنشاهی: ۱۰۹:۲  
 نیری، عباس: ۳۴۰:۲، ۱۸۳:۳، ۱۹۰:۳، ۴۶:۴، ۱۷۳:۴  
 ۲۱۴:۴  
 نیکاراگونه: ۳۶۷:۲  
 نیکپی، اعزاز: ۴۰۳:۲  
 نیکپی، غلامرضا: ۲۳۵:۱، ۲۳۶:۱، ۳۵۰:۱، ۳۵۵:۲، ۴۰۲:۲  
 ۴۰۳:۲، ۴۰۳:۲، ۳۶۳:۳، ۱۶۲:۴، ۲۰۵:۴، ۲۷۱:۴  
 نیکخواه، پرویز: ۵۶:۲، ۶۰:۲، ۶۱:۲، ۱۷۷:۲  
 نیکسون، ریچارد: ۱۳۴:۱، ۱۵۹:۱، ۱۶۴:۱، ۱۷۲:۱، ۲۱۹:۱  
 ۲۲۰:۱، ۲۲۳:۱، ۲۲۶:۱، ۲۳۱:۱، ۲۵۰:۱، ۲۷۵:۱  
 ۲۷۶:۱، ۲۸۲:۱، ۳۱۸:۱، ۳۲۰:۱، ۳۲۱:۱، ۳۲۲:۱  
 ۳۴۷:۱، ۳۶۰:۱، ۳۶۲:۱، ۳۸۰:۱، ۳۸۸:۱، ۱۲:۲، ۲۴:۲

میلانی، آیت‌الله هادی: ۲۷۱:۱، ۲۱۳:۲، ۲۳۵:۲، ۴۱۰:۲  
 ۴۱۱:۲، ۷۲:۴، ۲۵۳:۴، ۶۳:۵، ۶۴:۵، ۱۱۱:۵  
 میلیز، پل: ۳۵۷:۲، ۲۹:۴، ۳۸:۴، ۱۸۸:۴، ۱۹۷:۴، ۲۳۹:۴  
 ۲۶۳:۴، ۱۶۷:۵، ۲۰۹:۵  
 مینا، پرویز: ۱۰۴:۳، ۳۸:۴  
 مین‌باشیان، عزت‌الله ← پهلبد، مهرداد  
 مین‌باشیان، فتح‌الله: ۱۸۶:۱، ۳۳۸:۲، ۳۳۹:۲، ۳۴۱:۲، ۵۵:۷  
 ۲۴۰:۷  
 مینوی، مجتبی: ۳۳۳:۲، ۱۱۸:۶  
 میوندوال، محمد هاشم: ۱۹۳:۳، ۲۰۸:۳  
 ناتل خانلری، پرویز: ۱۷۴:۲، ۳۱۲:۲، ۳۵۷:۲، ۴۱۶:۲، ۲۷:۳  
 ۱۲۶:۳، ۱۴۱:۳، ۳۵۳:۴، ۴۹:۵، ۱۱۸:۶، ۳۳۲:۶، ۷۵:۷  
 ۹۶:۷، ۴۱۲:۷، ۴۱۷:۷  
 ناصرعلیشاه نوربخشی [میرزا علی اصغر ملک‌تیا تبریزی]  
 ۳۹۱:۲  
 نایت، اندرو: ۲۰۷:۲، ۲۰۸:۲، ۲۱۰:۲  
 نپال: ۱۲۵:۳، ۱۵۳:۳  
 نخست‌وزیر ← هویدا، امیرعباس  
 نراقی، هاشم: ۵۹:۴  
 نورز: ۳۳۰:۱، ۳۴۵:۱  
 نصر، تقی: ۳۴۸:۱  
 نصر، حسین: ۳۲۲:۲، ۳۴۷:۲، ۳۴۹:۲، ۴۱۹:۲  
 نصیر، میرگل خان: ۲۳۷:۲  
 نصیری، نعمت‌الله: ۱۷۲:۱، ۱۷۶:۱، ۲۳:۲، ۹۶:۲، ۱۰۲:۲  
 ۱۱۵:۲، ۱۳۰:۲، ۲۴۰:۲، ۳۳:۳، ۳۴:۳، ۷۳:۳، ۹۴:۳  
 ۱۱۶:۳، ۱۷۰:۱، ۱۷۴:۳، ۱۷۵:۳، ۲۵۷:۳، ۲۵۸:۳  
 ۲۱۰:۴، ۲۲۹:۴، ۲۶۶:۴، ۲۳۱:۴، ۲۹۷:۴  
 ۳۴۱:۴، ۲۵۹:۵، ۴۴۲:۵، ۱۱۷:۶، ۱۲۳:۶، ۲۱۳:۶  
 ۲۵۲:۶، ۳۳۹:۶، ۴۰۲:۶، ۴۰۵:۶، ۵۰:۷، ۹۳:۷، ۹۷:۶  
 ۴۰۵:۷، ۲۳۲:۷  
 نفت ← کنسرسیوم نفت  
 نفیسی، علی اصغر مردب الدوله: ۳۴:۴  
 نفیسی، فتح‌الله: ۳۳۶:۶، ۴۴:۶  
 نمازی، محمد: ۲۲۲:۵

واندنبرگ، هویت ۶۳:۳  
 وثوق، حسن (وثوق الدوله) ۴۰۳:۲، ۴۰۳:۳، ۴۰۳:۵، ۳۶۱:۵  
 وثیقی، صادق ۳۸:۲، ۱۷۵:۲  
 وحیدی، ایرج ۲۴۴:۲، ۲۳۰:۲، ۳۵۱:۲، ۳۵۳:۲، ۶۰:۴  
 وروشیلف، کلمنت یفرموویچ ۳۰۴:۱  
 وزارت اصلاحات ارضی ۳۰۲:۱، ۱۳۱:۲  
 وزارت اطلاعات و جهانگردی ۱۸۱:۱، ۱۳۸:۲، ۱۷۶:۲  
 ۲۵۷:۲، ۳۳۲:۲، ۳۶۹:۲  
 وزارت اقتصاد ۲۴۳:۱، ۲۴۷:۲  
 وزارت امور خارجه ۱۸۱:۱، ۱۹۱:۱، ۲۱۱:۱، ۲۱۷:۱  
 ۱۳:۲، ۱۱۴:۲، ۱۴۱:۲  
 وزارت پست و تلگراف ۲۳۰:۱، ۲۵۰:۱، ۲۹۳:۱، ۳۰۳:۱  
 ۳۴۰:۱  
 وزارت جنگ ۳۱۵:۱  
 وزارت دادگستری ۲۱۷:۱  
 وزارت دربار ۳۸۸:۱، ۲۲:۲، ۱۳۵:۲، ۲۹۷:۲، ۳۰۰:۲  
 ۲۰۷:۴، ۳۱۹:۵  
 وزارت فرهنگ و هنر ۳۳۴:۲  
 وزارت کار ۲۲۸:۲  
 وزیر اقتصاد ← علیقی عالیخانی / هوشنگ انصاری  
 وزیر امور خارجه ← اردشیر زاهدی  
 وزیر، علیقی ۲۰۴:۲، ۲۳۶:۲، ۳۶۶:۲، ۴۰۹:۲، ۳۷:۵  
 ۵۱:۵، ۲۴۴:۵، ۳۰۷:۵، ۲۶۴:۷  
 وکیل، مهدی ۱۸۷:۱، ۱۹۶:۱، ۱۹۹:۱، ۲۵۷:۱، ۳۱۸:۱  
 ۱۱۴:۲  
 ولیان، عبدالعظیم ۳۰۲:۱، ۴۱۹:۲، ۱۴۳:۳، ۱۹۰:۳، ۴۳:۴  
 ۷۲:۴، ۳۱۶:۴، ۳۱۷:۴، ۲۴:۶، ۳۰:۶، ۲۸۴:۶، ۴۲۲:۶  
 ولیعهد ← پهلوی، رضا  
 ونزوللا ۳۳۳:۱، ۵۷:۲، ۱۵۰:۲، ۱۵۳:۲، ۱۵۴:۲، ۱۶۲:۲  
 ۱۶۷:۲، ۳۷۶:۲، ۱۱۸:۳، ۲۲۵:۳، ۲۴۲:۳، ۱۱۹:۴  
 ونس، سایروس ۳۵۰:۶، ۳۶۴:۶، ۴۰۴:۶، ۴۰۵:۶، ۴۱۲:۶  
 ۴۱۵:۶، ۴۳۹:۶، ۴۵۶:۶، ۵۰۶:۶  
 ویکتور امانوئل، پرنس ۳۷۶:۱  
 ویلر، ارل کیلمور ۲۴:۲

۷۹:۲، ۷۱:۲، ۶۸:۲، ۶۱:۲، ۵۵:۲، ۳۵:۲، ۳۳:۲، ۳۰:۲  
 ۹۱:۲، ۱۱۰:۲، ۱۱۲:۲، ۱۵۲:۲، ۱۷۹:۲، ۱۹۵:۲  
 ۲۲۸:۲، ۲۲۲:۲، ۲۲۰:۲، ۲۱۹:۲، ۲۰۳:۲، ۲۰۲:۲  
 ۲۳۴:۲، ۲۳۸:۲، ۲۳۵:۲، ۲۳۳:۲، ۲۳۱:۲، ۲۳۰:۲  
 ۲۵۴:۲، ۲۴۹:۲، ۲۴۸:۲، ۲۴۷:۲، ۲۴۶:۲، ۲۴۵:۲  
 ۲۶۰:۲، ۲۵۹:۲، ۲۵۸:۲، ۲۵۷:۲، ۲۵۶:۲، ۲۵۵:۲  
 ۲۷۶:۲، ۲۷۵:۲، ۲۷۴:۲، ۲۶۹:۲، ۲۶۸:۲، ۲۶۶:۲  
 ۳۱۷:۲، ۳۱۴:۲، ۳۰۸:۲، ۳۰۷:۲، ۳۰۶:۲، ۳۰۱:۲  
 ۳۳۴:۲، ۳۳۳:۲، ۳۳۲:۲، ۳۲۹:۲، ۳۲۲:۲، ۳۱۹:۲  
 ۳۵۴:۲، ۳۴۹:۲، ۳۴۷:۲، ۳۴۲:۲، ۳۴۱:۲، ۳۳۵:۲  
 ۳۸۳:۲، ۳۷۸:۲، ۳۷۷:۲، ۳۷۶:۲، ۳۶۷:۲، ۳۵۶:۲  
 ۳۸۶:۲، ۳۸۷:۲، ۳۸۹:۲، ۳۹۱:۲، ۴۰۹:۲، ۴۱۱:۲  
 ۴۱۳:۲، ۴۱۳:۲، ۴۱۳:۲، ۴۱۳:۲، ۴۱۳:۲، ۴۱۳:۲  
 ۴۹:۳، ۴۹:۳، ۴۹:۳، ۶۰:۳، ۶۰:۳، ۶۰:۳، ۶۰:۳  
 ۱۰۳:۳، ۱۲۳:۳، ۱۲۶:۳، ۱۲۸:۳، ۱۲۵:۳، ۱۲۶:۳  
 ۲۷۷:۳، ۲۰:۴، ۲۱:۴، ۲۴:۴، ۴۲:۴، ۵۱:۴، ۵۷:۴  
 ۶۸:۴، ۶۹:۴، ۹۴:۴، ۱۰۱:۴، ۱۱۲:۴، ۱۱۷:۴، ۱۱۸:۴  
 ۱۲۶:۴، ۱۳۱:۴، ۱۳۲:۴، ۱۳۴:۴، ۱۴۵:۴، ۱۵۳:۴  
 ۱۵۸:۴، ۱۶۰:۴، ۱۶۳:۴، ۱۶۴:۴، ۱۶۶:۴، ۱۶۷:۴  
 ۱۶۸:۴، ۱۷۰:۴، ۱۸۷:۴، ۲۳۲:۴، ۲۶۲:۴، ۲۴:۵، ۵۰:۵  
 ۲۳۶:۵، ۴۵۷:۵، ۳۰:۷  
 واترگیت ۱۴:۳، ۲۹:۳، ۳۶:۳، ۴۲:۳، ۴۸:۳، ۶۰:۳، ۹۲:۳  
 ۲۵۶:۳، ۲۶۶:۳، ۹۴:۴، ۱۱۲:۴، ۱۱۷:۴، ۱۴۱:۴  
 ۱۶۰:۴، ۱۶۳:۴، ۲۰۲:۴، ۲۴:۵، ۲۱:۶  
 واتیکان ۱۹۱:۱، ۱۹۲:۱، ۲۷۲:۱، ۳۶۵:۲، ۳۶۴:۲، ۳۶۵:۲، ۳۸۳:۲  
 ۱۵۲:۵  
 وارسته، محمد ۱۸۴:۲  
 واکر، گوردون ۲۱۸:۱  
 والاس، مایک ۲۹۶:۶، ۳۰۴:۶، ۳۰۶:۶، ۳۸۷:۶  
 والترز، ورنون ۴۶۷:۵  
 والدعایم، کورت ۱۱۸:۴، ۱۲۵:۴  
 والوب، مالکولم ۱۷۷:۴  
 وان ریون، یان ۳۲۰:۲، ۳۲۱:۲، ۳۶۱:۲، ۳۹۲:۲، ۶۳:۳  
 ۹۹:۳، ۲۵۳:۳

همای، جلال‌الدین ۷۸:۴، ۴۳۵:۵، ۱۱۸:۶  
 هم، آرماند ۱۷۸:۱، ۱۷۹:۱، ۱۷۱:۲، ۳۶۳:۲، ۴۰۶:۲  
 ۴۲۲:۲  
 هند ۱۸۲:۱، ۲۰۲:۱، ۲۲۱:۱، ۲۲۳:۱، ۲۳۸:۱، ۲۴۶:۱  
 ۲۰۲:۲  
 روابط با ایران ۱۱۰:۳، ۱۱۸:۳، ۱۴۱:۳، ۱۷۹:۳، ۱۹:۴  
 ۲۵۴:۴، ۳۳۱:۴، ۱۲۰:۴، ۴۶:۴  
 روابط با عراق ۷۰:۳، ۷۱:۳، ۷۳:۳، ۷۶:۳، ۷۸:۳  
 هوایمایی ملی ایران ۲۲۷:۱، ۳۷۹:۱، ۸۶:۲، ۱۶۸:۲  
 ۶۵:۳، ۲۶۹:۲، ۱۸۰:۲، ۱۷۳:۲  
 فرساک، گوستاو ۱۷۵:۱  
 هوندا، امیرعباس ۱۲۸:۱، ۱۳۴:۱، ۱۴۰:۱، ۱۴۴:۱، ۱۵۷:۱  
 ۱۷۱:۱، ۱۷۷:۱، ۲۰۰:۱، ۲۱۰:۱، ۲۱۱:۱، ۲۱۴:۱  
 ۲۲۴:۱، ۲۳۰:۱، ۲۴۳:۱، ۲۶۰:۱، ۲۶۱:۱، ۲۷۳:۱  
 ۲۸۵:۱، ۲۸۸:۱، ۳۰۱:۱، ۳۰۵:۱، ۳۲۵:۱، ۳۶۲:۱  
 ۳۶۷:۱، ۳۷۸:۱، ۳۷۹:۱، ۳۸۰:۱، ۳۸۴:۱، ۳۸۴:۱، ۳۸۴:۱  
 ۱۸:۲، ۱۹:۲، ۲۳:۲، ۲۵:۲، ۲۳:۲، ۲۳:۲، ۳۴:۲، ۳۵:۲، ۳۶:۲، ۳۷:۲  
 ۴۵:۲، ۴۷:۲، ۶۶:۲، ۷۸:۲، ۷۹:۲، ۸۸:۲، ۹۹:۲  
 ۱۰۹:۲، ۱۱۱:۲، ۱۲۴:۲، ۱۲۷:۲، ۱۲۸:۲، ۱۳۱:۲  
 ۱۴۱:۲، ۱۴۸:۲، ۱۵۵:۲، ۱۶۰:۲، ۱۶۱:۲، ۱۶۲:۲  
 ۱۷۴:۲، ۱۷۶:۲، ۱۷۹:۲، ۱۹۵:۲، ۱۹۹:۲، ۲۰۶:۲  
 ۲۱۴:۲، ۲۱۶:۲، ۲۱۹:۲، ۲۲۰:۲، ۲۲۲:۲، ۲۲۷:۲  
 ۲۳۰:۲، ۲۴۳:۲، ۲۴۸:۲، ۲۵۷:۲، ۲۶۲:۲، ۲۶۶:۲  
 ۲۹۱:۲، ۲۹۳:۲، ۳۰۴:۲، ۳۰۶:۲، ۳۰۷:۲، ۳۰۹:۲  
 ۳۱۰:۲، ۳۱۳:۲، ۳۱۵:۲، ۳۱۷:۲، ۳۱۹:۲، ۳۲۱:۲  
 ۳۲۶:۲، ۳۳۱:۲، ۳۳۲:۲، ۳۳۴:۲، ۳۳۶:۲، ۳۵۳:۲  
 ۳۶۰:۲، ۳۶۱:۲، ۳۶۲:۲، ۳۶۵:۲، ۳۶۹:۲، ۳۸۶:۲  
 ۴۰۵:۲، ۴۰۷:۲، ۴۱۶:۲، ۴۱۷:۲، ۴۱۹:۲، ۴۲۱:۲  
 ۱۵۳:۳، ۲۲۳:۳، ۲۵۳:۳، ۳۱۳:۳، ۳۳۳:۳، ۳۴۳:۳، ۳۷۳:۳، ۴۵۳:۳  
 ۵۴:۳، ۵۵:۳، ۵۹:۳، ۸۴:۳، ۹۸:۳، ۱۲۰:۳، ۱۲۴:۳  
 ۱۲۷:۳، ۱۴۰:۳، ۱۴۶:۳، ۱۵۷:۳، ۱۶۱:۳، ۱۶۵:۳  
 ۱۷۵:۳، ۱۸۲:۳، ۱۸۸:۳، ۱۹۰:۳، ۱۹۲:۳، ۱۹۳:۳  
 ۲۲۳:۳، ۲۲۲:۳، ۲۳۳:۳، ۲۴۱:۳، ۲۵۷:۳، ۲۶۱:۳  
 ۲۷۳:۳، ۲۷۶:۳، ۲۸:۴، ۲۸:۴، ۵۴:۴، ۶۶:۴، ۷۴:۴، ۷۵:۴  
 ۷۶:۴، ۷۸:۴، ۹۵:۴، ۹۹:۴، ۱۰۶:۴، ۱۱۹:۴، ۱۲۴:۴

ویلسون، هرولد ۱۸۸:۳، ۲۰۱:۱، ۲۱۸:۱، ۲۳۱:۱، ۳۲۵:۱  
 ۲۰۳:۴، ۳۴۹:۱  
 وینوگرادوف، ولادیمیر ۴۱۱:۶  
 هارتول، گیلورد ۱۰۴:۲  
 هاشمی‌نژاد، محسن ۱۳۴:۱، ۱۴۴:۲، ۵۱:۴، ۲۲۲:۴، ۳۱۶:۴  
 ۱۹۶:۵، ۲۹۰:۶، ۳۰۶:۶، ۵۱۸:۶  
 هامفری، هیوبرت ۳۰:۴  
 هاوزگو، دیوید ۳۱۹:۲، ۳۲۶:۲، ۳۳۵:۲، ۳۳۶:۲  
 هاوکینز، لویس ۷۷:۳  
 هایله سلاسی اول ۳۲۹:۲  
 هدایت، خسرو ۴۱۰:۲  
 هدایت، علیقلی ۱۶۳:۵  
 هدایتی، هادی ۱۵۷:۳، ۳۶۱:۷  
 هرست، دیوید ۲۸۱:۲، ۲۸۶:۲، ۴۱۵:۲، ۴۶۵:۲  
 هریمن، ویلیام اورل ۲۵۶:۶  
 هزیر، عبدالحسین ۱۳۳:۱، ۳۲:۶  
 هک، داگلاس ل. ۶۳:۳، ۶۴:۳  
 هلمز، ریچارد ۳۵۶:۲، ۳۶۶:۲، ۳۷۱:۲، ۳۷۲:۲، ۳۷۵:۲  
 ۳۷۶:۲، ۳۷۷:۲، ۳۷۸:۲، ۳۸۷:۲، ۳۹۷:۲، ۴۰۰:۲  
 ۱۳۳:۳، ۱۳۴:۳، ۱۳۵:۳، ۱۳۶:۳، ۱۳۷:۳، ۱۳۸:۳، ۱۳۹:۳، ۱۴۰:۳، ۱۴۱:۳، ۱۴۲:۳  
 ۱۴۳:۳، ۱۴۴:۳، ۱۴۵:۳، ۱۴۶:۳، ۱۴۷:۳، ۱۴۸:۳، ۱۴۹:۳، ۱۵۰:۳، ۱۵۱:۳، ۱۵۲:۳  
 ۱۵۳:۳، ۱۵۴:۳، ۱۵۵:۳، ۱۵۶:۳، ۱۵۷:۳، ۱۵۸:۳، ۱۵۹:۳، ۱۶۰:۳، ۱۶۱:۳، ۱۶۲:۳  
 ۱۶۳:۳، ۱۶۴:۳، ۱۶۵:۳، ۱۶۶:۳، ۱۶۷:۳، ۱۶۸:۳، ۱۶۹:۳، ۱۷۰:۳، ۱۷۱:۳، ۱۷۲:۳  
 ۱۷۳:۳، ۱۷۴:۳، ۱۷۵:۳، ۱۷۶:۳، ۱۷۷:۳، ۱۷۸:۳، ۱۷۹:۳، ۱۸۰:۳، ۱۸۱:۳، ۱۸۲:۳  
 ۱۸۳:۳، ۱۸۴:۳، ۱۸۵:۳، ۱۸۶:۳، ۱۸۷:۳، ۱۸۸:۳، ۱۸۹:۳، ۱۹۰:۳، ۱۹۱:۳، ۱۹۲:۳  
 ۱۹۳:۳، ۱۹۴:۳، ۱۹۵:۳، ۱۹۶:۳، ۱۹۷:۳، ۱۹۸:۳، ۱۹۹:۳، ۲۰۰:۳، ۲۰۱:۳، ۲۰۲:۳  
 ۲۰۳:۳، ۲۰۴:۳، ۲۰۵:۳، ۲۰۶:۳، ۲۰۷:۳، ۲۰۸:۳، ۲۰۹:۳، ۲۱۰:۳، ۲۱۱:۳، ۲۱۲:۳  
 ۲۱۳:۳، ۲۱۴:۳، ۲۱۵:۳، ۲۱۶:۳، ۲۱۷:۳، ۲۱۸:۳، ۲۱۹:۳، ۲۲۰:۳، ۲۲۱:۳، ۲۲۲:۳  
 ۲۲۳:۳، ۲۲۴:۳، ۲۲۵:۳، ۲۲۶:۳، ۲۲۷:۳، ۲۲۸:۳، ۲۲۹:۳، ۲۳۰:۳، ۲۳۱:۳  
 ۲۳۲:۳، ۲۳۳:۳، ۲۳۴:۳، ۲۳۵:۳، ۲۳۶:۳، ۲۳۷:۳، ۲۳۸:۳، ۲۳۹:۳، ۲۴۰:۳  
 ۲۴۱:۳، ۲۴۲:۳، ۲۴۳:۳، ۲۴۴:۳، ۲۴۵:۳، ۲۴۶:۳، ۲۴۷:۳، ۲۴۸:۳، ۲۴۹:۳، ۲۵۰:۳  
 ۲۵۱:۳، ۲۵۲:۳، ۲۵۳:۳، ۲۵۴:۳، ۲۵۵:۳، ۲۵۶:۳، ۲۵۷:۳، ۲۵۸:۳، ۲۵۹:۳، ۲۶۰:۳  
 ۲۶۱:۳، ۲۶۲:۳، ۲۶۳:۳، ۲۶۴:۳، ۲۶۵:۳، ۲۶۶:۳، ۲۶۷:۳، ۲۶۸:۳، ۲۶۹:۳، ۲۷۰:۳  
 ۲۷۱:۳، ۲۷۲:۳، ۲۷۳:۳، ۲۷۴:۳، ۲۷۵:۳، ۲۷۶:۳، ۲۷۷:۳، ۲۷۸:۳، ۲۷۹:۳، ۲۸۰:۳  
 ۲۸۱:۳، ۲۸۲:۳، ۲۸۳:۳، ۲۸۴:۳، ۲۸۵:۳، ۲۸۶:۳، ۲۸۷:۳، ۲۸۸:۳، ۲۸۹:۳، ۲۹۰:۳  
 ۲۹۱:۳، ۲۹۲:۳، ۲۹۳:۳، ۲۹۴:۳، ۲۹۵:۳، ۲۹۶:۳، ۲۹۷:۳، ۲۹۸:۳، ۲۹۹:۳، ۳۰۰:۳  
 ۳۰۱:۳، ۳۰۲:۳، ۳۰۳:۳، ۳۰۴:۳، ۳۰۵:۳، ۳۰۶:۳، ۳۰۷:۳  
 ۳۶۸:۶  
 همایون، داریوش ۲۷۴:۶

پارشاطر، احسان ۲۲۳:۶، ۲۲۵:۶، ۱۷۹:۷  
 بانکلوویچ، دانیل ۳۳۲:۶، ۳۳۹:۶، ۳۳۳:۶، ۳۵۳:۶  
 ۳۶۳:۶، ۳۶۴:۶، ۳۶۶:۶، ۳۸۰:۶، ۳۸۷:۶، ۵۰۸:۶  
 یحیی‌خان، ژنرال آغامحمد ۱:۱، ۲۱۶:۱، ۲۶۰:۱  
 ۲۷۲:۱، ۲۸۱:۱، ۲۸۳:۱، ۲۸۴:۱، ۳۰۰:۱  
 ۶۸:۲، ۱۲۲:۲، ۱۲۳:۲، ۲۱۰:۲، ۲۷۰:۲

یزدان‌پناه، کامبیز ۲۴۵:۵

یزدان‌پناه، مرتضی ۲۲:۲، ۱۸۴:۲، ۲۹۵:۲، ۴۰۲:۲، ۵۸:۳  
 ۱۱۹:۳، ۳۱۰:۶، ۵۰:۷، ۸۶:۷، ۱۰۸:۷، ۱۲۸:۷، ۱۴۱:۷  
 ۱۶۰:۷

یگانه، محمد ۱:۱، ۲۴۳:۱، ۱۰۲:۳، ۹۸:۵

یمانی، زکی ۱۸۶:۲، ۲۷۳:۲، ۳۲۸:۲، ۳۰:۳، ۹۸:۴، ۱۰۵:۴  
 ۱۲۲:۵، ۱۷۱:۴، ۱۷۵:۴، ۱۷۷:۴، ۲۰۸:۴، ۲۴۴:۴  
 ۲۴۵:۴، ۳۱۴:۴، ۱۵۵:۵، ۱۵۶:۵، ۲۱۱:۵، ۲۵۷:۵  
 ۳۸۴:۶، ۳۸۳:۶

یمن ۱:۱، ۱۳۴:۱، ۹۵:۲، ۲۷۳:۴، ۲۷۵:۴

پشتیبانی ایران از یمن شمالی ۱۹۵:۲، ۲۶۹:۲

۱۱۸:۳، ۳۵۹:۲

الینگورث، ریچارد ۸۸:۳، ۱۰۵:۳، ۱۰۶:۳، ۱۰۷:۳، ۱۱۷:۳  
 یوگوسلاوی ۱:۱، ۲۷۰:۱، ۲۹۵:۱، ۳۴۶:۲، ۳۴۸:۲، ۳۵۶:۲  
 ۷۶:۳، ۸۲:۳، ۸۳:۳، ۹۲:۳، ۲۷۴:۳، ۲۹۴:۴، ۹۵:۴  
 ۳۳۷:۶

یونان ۷۱:۳، ۱۳۲:۳، ۱۳۷:۳، ۱۴۹:۴، ۱۵۰:۴، ۱۵۵:۴

۱۶۰:۴، ۱۷۱:۴، ۲۷۰:۴، ۲۷۴:۴، ۲۷۶:۴، ۲۸۹:۵، ۲۸۹:۵، آبادان

۱:۱، ۲۸۴:۱، ۲۸۵:۱، ۲۹۹:۱، ۳۱۴:۱، ۳۳۳:۲

۴۰۱:۲، ۳۱۵:۴

۱۵۳:۴، ۱۶۲:۴، ۱۶۶:۴، ۱۷۶:۴، ۲۰۰:۴، ۲۰۵:۴  
 ۲۳۳:۴، ۲۴۶:۴، ۲۹۵:۴، ۳۱۸:۴، ۳۵۲:۴، ۳۵۵:۴  
 ۱۹:۵، ۲۶:۵، ۳۱:۵، ۶۸:۵، ۱۲۰:۵، ۱۶۲:۵، ۲۵۰:۵  
 ۲۸:۶، ۲۵۲:۶، ۲۹۹:۶، ۳۸۶:۶، ۴۲۶:۷

اختلاف با علم ۱:۱، ۲۰۰:۱، ۲۱۴:۱، ۲۱۶:۱، ۲۳۰:۱  
 ۲۷۰:۱، ۲۷۴:۱، ۲۸۳:۱، ۲۸۵:۱، ۲۹۵:۱، ۳۰۵:۱

۳۲۵:۱، ۳۷:۲، ۲۱۴:۲، ۲۱۶:۲، ۲۵۷:۲، ۲۶۲:۲  
 ۲۶۶:۲، ۳۰۶:۲، ۳۰۷:۲، ۳۱۳:۲، ۳۳۰:۲، ۳۳۱:۲  
 ۳۶۲:۲، ۳۷:۳، ۱۲۴:۳، ۱۲۷:۳، ۱۹۰:۳، ۲۴۱:۳

۷۸:۴، ۹۹:۴، ۱۰۶:۴، ۲۹۵:۴، ۳۵۵:۴، ۱۹:۵، ۶۸:۵

۱۶۲:۵، ۲۸:۶، ۳۳۹:۶، ۴۸۶:۶، ۴۹۱:۶، ۳۶۸:۷  
 اختلاف با اردشیر زاهدی ۱۹:۲، ۸۸:۲، ۱۸۰:۲  
 ۲۳۴:۷

تظاهر به بی‌اختیاری ۱:۱، ۲۳۱:۱، ۲۸۳:۱، ۲۸۸:۱، ۲۹۲:۱  
 ۳۰۵:۱، ۳۶۲:۱، ۳۷۸:۱، ۲۳:۲، ۸۸:۲، ۳۳۹:۶

۴۹۱:۶، ۴۸۶:۶

نقوذ هویدا بر فرح پهلوی ۲۳:۳، ۱۰۰:۳، ۱۴۳:۳  
 ۲۸:۶

هویدا عضو فراماسونری ۱:۱، ۲۶۱:۱، ۴۲:۲، ۲۲۲:۲  
 ۳۰۶:۲

هویدا، فریدون ۸۴:۴

هیث، ادوارد ۱:۱، ۱۶۷:۱، ۱۵۸:۲، ۲۹۹:۲، ۳۰۷:۲، ۳۱۵:۲  
 ۳۳۱:۲، ۳۵۲:۲، ۱۵:۳، ۱۱۷:۳، ۱۲۸:۳، ۱۷۲:۳  
 ۲۲۶:۳، ۲۲۹:۳، ۲۳۰:۳، ۲۳۳:۳، ۲۳۵:۳، ۲۳۸:۳  
 ۲۴۰:۳، ۲۴۱:۳، ۲۴۲:۳، ۲۷۴:۳، ۲۹۴:۳، ۲۰۳:۴  
 ۲۴۳:۴

هیرمند ۱:۱، ۱۴۲:۱، ۱۴۳:۱، ۱۴۴:۱، ۱۷۱:۱، ۱۷۲:۱، ۲۶۵:۱

۲۶۶:۱، ۱۰۲:۲، ۳۰۲:۲، ۳۳۳:۲، ۳۳۶:۲، ۲۷:۳

۱۴۲:۳، ۱۸۰:۳، ۲۰۲:۳

هیکل، محمد حسنین ۹۵:۵، ۲۱۹:۵، ۲۲۳:۵، ۳۳۳:۵

۲۳۵:۵، ۲۳۹:۵، ۲۷۴:۵

میل‌سلاسی ۱:۱، ۲۴۶:۱، ۱۹۵:۴

هیلی، دنیس ۲۰۷:۴، ۲۸۲:۵

**The Diaries of Asadollah Alam, Volume VII:  
1346-1347 [1967-1968]  
with complete index to all seven volumes  
edited and introduced by  
Alinaghi Alikhani**

**ISBN: 978-1-58814-072-2**

*Complete book information on Persian copyright page*

# The Alam Diaries

*Volume Seven*

*1346-1347 (1967-1968)*

*with complete index to all seven volumes*

Edited and introduced by  
Alinaghi Alikhani



---

Ibex Publishers  
Bethesda, Maryland